نامه‌های
عین‌القضات همدانی

جلد اوّل

به اهتمام
دکتر علینقی منزوی - دکتر عفیف عسیران

فلسفه و عرفان ایران

نامه‌های
عین‌القضات همدانی

به اهتمام
علینقی منزوی . عفیف عسیران

این کتاب بسرمایهٔ کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان
عفیف عمیران و علینقی منزوی
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ
شد
چاپ دوم ۱۳۶۲
تیراژ ۲۰۰۰
چاپ افست گلشن

پیش گفتار

نامه های عین القضات همدانی این صوفی وارسته وشهید راه عقیدت ، در حقیقت گنجینه ای دست نا خورده از گنجینه‌های ادب وعرفان فارسی می باشدو انتشار آن زمینهٔ فراخی‌را برای کار ادب دوستان وپژوهندگان در زبان وفرهنگ پارسی ، برابر ایشان می گشاید . گذشته از اینکه متنی فارسی از سدهٔ ششم بخودی خود دارای ارزش است، این مجموعه از نظراینکه بزبان نامه نگاری که حد وسط میان زبان گفتگو وزبان قلم و کتاب است ، نگاشته شده، دارای ارزش اضافی می باشد، وواژه های رساوفصیح بسیاری را برزبان شیرین ودر حال گسترش فارسی امروز ما می افزاید، ودرواقع سزاوار بود که چاپ این مجموعه خیلی پیشتر از این انجام میگرفت .

در بارهٔ این نامه ها ، آقای دکتر عفیف عسیران در مقدمهٔ تمهیدات عین القضات که رسالهٔ دکتری ایشان بود ودر تهران منتشرشد، در ص ۱۲ — ۱٤ بحث نموده ، وتاریخ تقریبی نگارش آنهارا با تقویم وستنفلد معین نموده اند . آقای دکتر فرمنش نیز در کتاب « احوال وآثار عین القضاة » بحثهائی دارند . پیش از این دوتن پروفسور برتلس گفتار مفصلی در مجلهٔ آکادمی علوم شوروی بسال ۱۹۲۹ راجع به عین القضات نگاشته بود، ودر مجلات تهران نیز مانند « دانش » ج ۳ ص ۵۲۵ وارمغان ج ۸ : ۳۱ وج ۱۷ ویادگار ج ۳ ش ۲ وش ٤ مقالاتی پخش شده است . وما بحث دقیق ومفصل راجع به خواص دستوری وانشای واملای نامه هاو نیز بحث در بارهٔ افکار عرفانی او را به مقدمهٔ جلد دوم موکول می کنیم . ودر این پیش‌گفتار تنها به چگونگی کار گرد آوری وتصحیح آنها و نسخه‌شناسی مجموعه هاییکه این نامه ها در آن موجود است می پردازیم .

I - آغاز کار :

در ژانویهٔ ۱۹۶۷ که آقای دکتر عفیف عسیران واینجانب بگرد آوری این مجموعه از نامه‌های عین‌القضات آغاز کردیم ، تنها هشت نسخهٔ عکسی از مجموعه هایی که این نامه هـــا را در بردارند در اختیار می‌داشتیم . همهٔ این هشت نسخه‌را دانشگاه تهران از روی نسخه‌های اصلی برای همین کار فراهم کرده ودر اختیار ما نهاده بود .

پس از بر رسیهای نخستین آشکار گردید که میان این مجموعه‌ها ، از نظر نامه ها ییکه در بر می داشتند ، نسبت عموم من وجه است . ما نخست همهٔ مجموعه ها را خوانده ، وهر کدام که بی شماره بود ، نامه شمار دادیم . وسپس برای هر مجموعه فهرستی فراهم کرده ، وبا تطبیق آنهـــا فهرستی همگانی ، دارای خصوصیات هر نامه وآغاز آن فراهم ساختیم ، پس روشن گردید که :

۱ — هیچ یك از نامه ها در همهٔ هشت مجموعه وجود ندارد .

۲ — برخی از نامه ها تنها دریك مجموعه دیده می شود ، وبرخی بیشتر تا شش مجموعه .

۳ — برخی از نامه ها در برخی از مجموعه ها بصورت دو یا سه وچهـــار نامه در آمده است .

٤ — در برخی مجموعه ها دو یا چند نامه بدنبال یکدیگر ، بصورت یك نامه در آمده‌است .

٥ — در برخی دیگر نیمی از یك نامه را بدنبال نیمی از نامـــهٔ دیگر نهاده ونامه‌یی جدا ساخته اند .

٦ — در برخی مجموعه‌ها ، بندها ای از نامه را که جنبهٔ خصوصي داشته وفرستادن سلام باشخاص ویاد کردن نام کسانی بوده ، وبیشتر در پایان نامه می باشد ، یك باره از قلم انداخته اند .

II – نسخه شناسی مجموعه ها :

در اینجا خصوصیات هریك از هشت مجموعه را که در اختیار ما بوده اند یاد می کنیم تا ارزش تاریخی ودرجهٔ صحت انتساب هر نامه وهر نسخه بدل که در پاورقیها یاد کرده ایم آشکار گردد. چون ما هریك از ین مجموعه ها را بایکی از حروف نامیده ایم، در اینجا آنها را بترتیب حروف الفباء معرفی خواهیم کرد.

I

این نسخه بشمارهٔ ۲۱۷۷ در کتابخانهٔ ملی تهران می باشد وبنام «مکاتیب المرقا» در دفتر ثبت گردیده است، ۸٦ نامه در ٤۷۹ برگ ٥ / ۲۲ × ١٤ دارد، وهر صفحهٔ آن ۱۷ تا ۱۹ سطر است. صفحهٔ اول افتاده است، خط آن نسخ است، بجز صفحه‌های ۱ تا ٦۰ و ۷٦ تا ۲۲۰ که به نستعلیق می باشد. تاریخ ندارد. نامه‌ها بی‌شماره است وما برای آنها شماره نهادیم. نسخهٔ P از روی این نسخه نوشته شده، لیکن اکنون کامل تر از این می باشد، زیرا که پس از رو نویسی P، برگهاای از میان نامهٔ ۳۳ نسخهٔ I افتاده است که یازده نامه را در بر می‌داشته، ودر نسخهٔ P بجامانده است، وبدین سبب از نامهٔ شمارهٔ ۳۳ ببعد نسخهٔ P ۱۲ شماره جلو تر از نسخهٔ I می باشد، واین معنی در نامه های ۵۷ و ٦١ چاپی نشان داده شده است. نسخه ای که مجموعهٔ I از آن رونویس گشته، ناقص بوده است، ونامهٔ شمارهٔ سیزده آن، نیمـــهٔ نخست نامهٔ ۱۳ نسخهٔ ما ونیمهٔ دوم نامهٔ ۱٦ مارا در بر می داشته است، یعنی نامه های ١٤ و ۱۵ رایك سر از قلم انداخته بوده است، واین نقص از نسخهٔ I به P نیز راه یافتـــه است. افتاد گیهای کوتاه که در هر دو نسخه یکسان می باشد از پنجاه‌جا افزونست، ودر چند جا سطری یا بیشتر ما نندهم مکرر دارند. در برخی جا ها که نسخهٔ اصل I ناقص بوده، نویسندهٔ I آنرا از پیش خود تکمیل کرده است. مثلا: سه صفحه در میان واژهٔ «دارند» در سطر ۹ صفحهٔ ۱۸۳ چاپی، تا واژهٔ

«ادراك» در سطر ٥ صفحهٔ ١٨٦ افتاده بوده، ونویسندهٔ I آنرا با دو سطر انشای نا جور خود به یکدیگر چسبانیده است، وما آنرا در پا ورقی آورده‌ایم. واین پینه دوزی روی از نسخهٔ I به نسخهٔ P نیز راه یافته است.

K

این نسخه بشمارهٔ ١١٠٠ در کتابخانهٔ جا الله در استانبول می باشد، ٦٧ نامه دارد. خط نسخ ٦٦٨ ق. است. در ١٣٦ برگ ٢٥ × ١٨. صفحه ها ١٥ سطری ١٩ × ١١ است. عکس این نسخه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه است، ونسخه‌یی از آن در اختیار ما در بیروت می باشد.

این نسخه که در زمـــان سلاجقهٔ روم در آسیای صغیر نوشته شده بخط نسخ ترکی است واغلاط آن نشان می‌دهد که نویسنده فارسی درست نمید انسته است. نامه های ١ تا ٢٩ برابر نسخهٔ S می باشد و افتادگیهایشان همانند است وپس ازآن از برخی نامه هاخلاصه شده است، چنانکه نامه های ٥٦ و ٥٧ نسخهٔ ما، در این مجموعه بصورت یك نامه بشمارهٔ ٣٨ در آمده است.

M

این نسخه از موقوفـــات ملا مراد در استانبول می باشد وعکس آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است که نسخه‌ای از آن در اختیار ما نهاده است، ٣٧٩ صفحهٔ ٢١ سطری دارد. ودر ٨٥٣ ق. بخط نستعلیق نوشته شده است. مجموعاً ١٣٣ سر نامه دارد که ٧ نامهٔ احمد غزالی بشماره‌های ١و٨و٧و٨ ورسالهٔ جمالی عین القضات جزو آنها می باشد. نامه ها شماره ندارد وما بدان شماره دادیم ولی‌متاسفانه شماره بیکه ما به نامه‌های این مجموعه داده‌ایم با شماره ای که آقای فرمنش در کتاب خود احوال وآثار عین القضات ص ١٢٨ — ١٤٤ داده برابر نیست، چون ایشان دو نامه را از قلم انداختــه‌اند. واگر شمارهٔ ٢٦ را ازدنباله ای که دارد جدا بشماریم ١٣٤ شماره خواهد شد. وایشان سه ٣ نامه را از قلم انداخته خواهند بود.

۲۷ نامهٔ آغاز نسخهٔ ما در ترتیب با این مجموعه برابراست ، جز اینکه نویسندهٔ M یك نامهٔ عین القضات به احمد غزالی را با هفت جواب غزالی بآن ، پیش از مجموعه آورده . واز این روی شمارهٔ نامه های این مجموعه ۹ شماره به پیش افتاده است . نامه‌های غزالی در مجلهٔ ارمغان سال هشتم شمارهٔ نخست چاپ شده است .

N

این نسخه بشمارهٔ ٤٦٤ در کتابخانهٔ نافذپاشا در استانبول است . وعکس آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، و نسخه ای از آن نزد ما است . ۱٤۹ برگ ۵ / ۲۲ × ۵ / ۱۵ و ۵ / ۱۹ × ۵ / ۱۲ ، وهر صفحه ۱۹ سطر دارد . خط آن نسخ نزدیك ثلث است . آغاز وانجام نسخه آفتاده وتاریخ ندارد، وشاید که از آغاز سدهٔ هفتم باشد . دارای ٦۳ نامه است که ازمیان نامهٔ نخست آغاز وبه میان نامهٔ ٦۲ پایان یافته است . در میان نسخه نیز افتادگیهائی هست .

بسیاری از نامه هارا نویسنده خلاصه کرده است وشمارهٔ نامه‌ها پیشاپیش بسمله با همان خط کهن وبارقام هندی تعیین شده است .

P

این نسخه بشمارهٔ ۳۵ ملحق فهرس فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس ثبت است . دارای ۳۷۷ برگ ۲٤ × ۱٤ وصفحه های ۱۷ سطری است . بخط نسخ زیبا در ۱۰۲۵ ق. نوشته شده است .

۹۸ سر نامه دارد . این نسخه از روی نسخهٔ I نوشته شده است . اغلاط و افتادگیها وزیادتهای آن در این منعکس می باشد ، وگاهی نویسنده ، واژه هایی‌را که نا مفهوم دیده ، تبدیل کرده است . با این همه این نسخه ازنسخهٔ I کامل تراست زیراکه پس از نوشته شدن P چند برگ که شامل ۱۱ نامه بوده است درمیان نامهٔ ۳۳ از نسخهٔ I افتاده است . نامه ها بی‌شماره است وما برای آنها شماره نهادیم .

ما به این نسخه کمتر اعتماد نمودیم ، جز درجاها ای که نسخه منحصر بهمین بود ، همچون دربند ٦٩٤ و ٦٩٥ .

R

این نسخه بشمارهٔ ٣٨٧٥ در کتابخانهٔ سپهسالار در تهران است، وعکس آن نزد ما می‌باشد . ١٠٥ برگ ٥ / ١٧ × ٥ / ١٢ و صفحه‌های ١٥ سطری ١٤ × ٦ / ٩ دارد . بخط نسخ در ٦٣٨ ق. نوشته شده است . نامه‌ها در برگهای ٦٨ تا ١٠٥ می‌باشند . که در نسخهٔ عکسی صفحه شمار ٩٥ — ١٧٠ را دارند . تنها شش نامه را در بردارد . ودر نسخهٔ چاپی حاضر تنها دو نامه از آن بشمارهٔ ٢٩ و ٢٨ موجوداست که متاسفانه از آن استفاده نگردید . وچهارنامهٔ دیگرآن در بخش دیگر چاپ خواهد شد .

S

این نسخه جزوی از مجموعهٔ رساله‌های فلسفی است که بشمارهٔ ١٤١٧ در کتابخانهٔشهید علی‌پاشا در استانبول موجوداست.وعکس آن‌در کتابخانهٔمرکزی دانشگاه تهران می‌باشد، ونسخه یی از آن در اختیار ما قرار داده شده است.

آغاز آن تا میان نامهٔ هفتم افتاده است.در پایان، نویسنده خودرا یونس بن شادی بن ولی‌الدین مولوی شناسانده گوید:نیمهٔ نخست نسخه‌را در جمادی دوم ٧٣٣ ونیم دوم آنرا در شوال ٧٦٢ بپایان رساندم .

از نامهٔ یازدهم تا بیست وپنجم ترجمهٔ ترکی آنها را زیر سطرها نوشته است. همهٔ آن ٦٤ نامه بوده است ، واکنون شش نامهٔ اول را ندارد . ودر آغاز هر نامه، شمارهٔ آن دقیقا معین گردیده است . دارای ٢٠٦ برگ ٥ / ٢٣ × ١٥ وصفحه های ١٥ سطری ١٧ × ٥ / ١٠ می‌باشد . خط نسخ آیات ونشانها

شنگرف است . ترتیب نامه‌های چاپ شده ، جز شش نامهٔ آغاز وپنج نامهٔ پایان مانند ترتیب این مجموعه است .

برگهای اول تا ۳۷ این نسخه جابجا صحافی شده ، وبهمین گونه غلط عکس بر داری شده است .

۲۶ نامهٔ نخست این مجموعه با K برابراست . افتاد گیها وغلطها ی همانند دارند . وچنین نماید که هردو دراین بخش از یك نسخه‌رونو بس شده اند . وسپس S با نسخه بیکه از گروه P I بوده است تصحیح شده است ، واز ین روی کم غلط تراز K می‌باشد .

T

این نسخه بشمارهٔ ۳۰۱ در کتابخانهٔ تیر نجیب پا شا در استانبول است . دارای ۱۷٦ برگ ۲۳/۳ × ۱٦ وصفحه های ۲۵ سطری ۱۹×۲/۱۲ می‌باشد. در برگهای ۱ — ۷۵ «تمهیدات» وسپس نامه ها بنسخ نوشته شده است . تاریخ ندارد .

آغاز وانجـــام نسخه افتاده است وباقی مانده از نظر ترتیب با نسخهٔ S ونسخهٔ چا پی ما برابر است ، واز شمارهٔ ۳٤ تا ۵۹ آنرا دارد، لیکن نامه ها شماره ندارند . گو یا ترتیب بخش افتادهٔ این نسخه نیز برابر نسخهٔ ما بوده است ، لیکن چون نسخهٔ ناقص بدست کاتبی افتاده و او خواست آنرا کامل سازد، آنرا از روی نسخهٔ I یا P کامل کرده، وبدین جهت با افزودن تم نامه، ترتیب S را بهم زده وما نند I ساخته است واین نامه را دنبالهٔ نامهٔ ۲۹ I و P و ۱۰۵ M قرار داده است . ما نامهٔ شمارهٔ یك T را به سه بخش نمودیم a : از آغاز نامهٔ ۲۹ P I و ۱۰۵ M که هنوز چاپ نشده است. b: بندهای ٤۷۱

تا میان ۴۷۶ چاپی. c : آغاز نسخهٔ اصلی T بخط کهن، برابر واژهٔ «لذکری» در پایان سطر ۱ صفحهٔ ۲۸۶ چاپی. پایان این نسخه نیز ناقص بوده و همان نویسنده باخط نوین خود نامهٔ ۲۹ آنرا که ۵۹ ما است کامل ساخته. از آغاز سطر ۱۴ صفحهٔ ۴۴۷ چاپی تا پایان نامه بخط نوین میباشد.

دو نسخهٔ S و T در بسیاری چیزها برابرند: افتاد گیهای هر دو وزیاد تیهای آنها مانند یکدیگر است، لیکن در چندجا از هم جدا میشوند، مثلا در ص ۴۲۱ نسخهٔ چاپی ما یك سطر از S افتاده که در T هست، وبعکس یك سطر از T افتاده که در S بجامانده است. وبنا براین چنین حدس زده میشود که این دو نسخه از روی یك نسخه رو نو یس شده باشند.

III مقایسهٔ کلّی نسخه ها:

این مجموعه ها از نظر قدمت تاریخی به P I M K N T S R مرتب میباشند. آثار کهنگی در آنها که تاریخ نداوند، از خط ونشانهایی که در عکس قابل دیدن باشند، بدست میآید. پیاپی بودن تاریخی آنها، بما نشان میدهد که چگونه نویسندگان نسخه هابا گذشت سالها و سدهها، در این نامه ها دست برده اند. گذشته از تغییر دادن املاء وتبدیل حروف هم صدا ونز دیك بهم، حتی به تغییر جمله‌بندی نامه ها و اصلاح وآرایش و پیرایش انشای آن نیز دست یازیده اند. واز نظر دستور زبان تغییراتی برآن وارد ساخته اند. ما میتوانیم این هشت نسخه را از نظر نزدیکی امــلا وتصحیحها ییکه در آنها شده است به سه گروه زیر بخش کنیم:

۱ — مجموعه های T S K که دارای املای کهن تر وبلهجهٔ اصلی نامه‌ها نزدیك تر می باشند.

۲ — مجموعه های N M که باید آنهـارا میان دو دستهٔ دیگر بشمار آوریم. تغییر دراین دو نسخه از دو نسخهٔ پسین کمتر می باشد.

۳ — مجموعه های P I که دارای املای جدید تر ، ودر بسیاری جاها انشای نا مالوف قاضی رانیز بفارسی زمان کاتب، سدهٔ (۱۰ و ۱۱ هـ — ۱۶ - ۱۷ م) تغییر داده اند .

چون برخی افتاد گیها وبرخی تغییر ها در جمله بندی در I وP وM وN وR مشترك است ودر برابر TSK قرار دارد می‌توان حدس‌زد که خود عین القضات در نامه ها تجدید نظر نموده دگر گونیها ای بآن داده باشد .

اختلافات امــلا ای ودستوری این سه گروه در جای دیگر مفصل یاد خواهد شد .

IV — آغاز وانجام نامه ها :

پیش از شروع متن نامه ها ، و پس از پایان آن، در مجموعه ها ، جمله ها ای گونا گون افزوده شده. وما در زیر این خصوصیات را بطور تقریبي یاد میکنیم:

I P : بیشتر نامه ها در این دو نسخه با جملهٔ بسمله آغاز وبا واژهٔ والسلام پایان می‌یابد . ونسخهٔ R نیز مانند آنها است .

M : در این نسخه پس از بسمله جملهٔ وبه نستعین، در بیشتر نامه ها افزوده شده است . ودر پایان پس از والسلام ، جملهٔ والحمد لله رب العالمین دارد . ودر نامه های واپسین این مجموعه ، پس از آن، جملهٔ وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین نیز افزوده شده است .

N : نامه های این مجموعه باجملهٔ ومن رسائله رحمه الله،سپس شمارهٔ نامه با ارقام هندي، وبسمله آغاز شده است. وبا جملهٔ والله الهادی، یا والله العزیز، یا وصلی الله علی محمد سیدنا وآله، ویا بی هیچ اشاره پایان یافته است .

K : در این مجموعه تنها پنج نامهٔ نخست بسمله دارد ، ودیگر نامه ها تنها با یك نامه شمار در یك جمله بزبان عربی ، نامه شروع می‌شود. ونامه ها بدون اشاره وبصورت خشك وبریده پایان می‌یابد .

TS : در این دو مجموعه ، نامه ها با جملهٔ « ومن کتبه رضی الله عنه » وبسمله آغاز شده ، ونسخهٔ S شمارهٔ نامه را نیز در یك جملهٔ عربی پیش از بسمله آورده است . ودر نامه های آخر هردو مجموعه ، جملهٔ « وما توفیقی الا بالله الحي الذی لا یموت » را پس از بسمله افزوده است . نامه ها در هر دو با جملهٔ « والسلام . والحمد لله رب العالمین . والعاقبة للمتقین » پایان می یا بد .

V – ترتیب نامه ها وچگونگی تصحیح ما :

ما در تصحیح این مجموعه که شصت وچهـار نامه را در بردارد روش گزینش واژهٔ درست را پیش گرفتیم ، ومتنی مخصوص‌را زمینهٔ کار خویش قرار ندادیم ، وترتیب نامه ها نیز از آغاز تا پایان نسخهٔ چاپی با هیچ یك از هشت مجموعه کاملاً برابر نمی باشد ، بلکه تا آنجا که ممکن بوده است در تصحیح هریك از نامه ها بر کهن ترین نسخهٔ آن بیشتر اعتماد کردیم . لیکن می‌توان گفت: اولاً ، در ترتیب نامه ها در این بخش ، بیشتر از نسخهٔ S پیروی نموده ایم . واز این روی شمارهٔ نامه‌های چاپ شده ، جز در شش نامهٔ نخستین وپنج نامهٔ پایان ، باشمارهٔ آنها در مجموعهٔ S برابر می‌باشد .

وثانیاً : از نظر ارتباط موضوعی نامه هـــا ، مجموعهٔ چاپ شده را میتوان بدو بخش کرد . بخش نخست که شماره های ۱ – ۲۷ را در بردارد از نظر محتوی یك دورهٔ جدا می‌باشد ، وقاضی آنهـا را پیاپی در بارهٔ ارکان غاز نگاشته . و می‌خواست آنرا دنبال کند ، وهمگی ارکان آنرا شرح

دهد، لیکن گوای حدّتِ هیجاناتِ عاطفی، قاضی را هنگام نگارش اجباراً از موضوع خارج می ساخته. وخود قاضی در آغاز نامه های اول تا هشتم مرتب وعده‌می‌دهدکه در این نامه موضوع را روشن سازد. ودر پایانِ نامه افسوس می‌خورد که نتوانسته آنرا تمام کند. اما بالاخره نیم رکن اول (نیت) را در نامهٔ نهم تمــــام کرده ودر نامهٔ دهم به نیمهٔ دوم رکن اول یعنی (الله اکبر) آغازیده، ودر نامهٔ بیست وهفتم، با تصریح به شماره وموضوع نامه، دنبال هم بودن آنهارا تایید میکند. ترتیب این ۲۷ نامه در مجموعه های S P M K I درست رعایت گردیده است، جزاینکه ده سطر اول از نسخهٔ I وشش نامهٔ اول از نسخهٔ S ومراسرنامه های ۱٤ و ۱٥ از نسخه های I و P افتاده است. اما در بخش دوم مجموعه (شماره های ۲۸ – ٦٤) ارتباط موضوعی را در سه نامهٔ ٥۹ – ٦۰ – ٦۱ در نظر گرفتیم که در تفسیر یك آیت از قرآن است.

در آینده نیز برای مرتب کردن نامه ها مسائل زیر را در نظر خواهیم گرفت:

۱ – ترتیبی را که برای نامه، در چند مجموعه بکار رفته باشد.

۲ – ترتیبی که خود عین القضات در آغاز برخی از نامه هـــا بدان اشارت کرده است.

۳ – موضوع نامه هـــا، همچون شرح فاتحه یا شرح الله اکبر یا شرح حدیثی، چون «یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً» وما نند آنها.

اینك برای آگاهی خواننده ترتیب نامه هـــا را در نسخهٔ چاپی ما با ترتیب آنها در دیگر مجموعه ها مقایسه میکنیم:

شمارهٔ نامه ها در نسخهٔ چاپی از ۱ تا ٦ برابر شمارهٔ آنها است در مجموعه های P K I. ودر مجموعهٔ M نیز همین ترتیب را دارد ولیکن با شمارهٔ (۱۰ تا ۱٥). ونیز از شمارهٔ ۷ تا ۱۳ چاپی برابر است با مجموعه‌های S P K I. ودر مجموعهٔ M نیز بهمین ترتیب است، ولیکن با شمارهٔ (۱٦ تا ۲۲) دیده می شود.

اما از شمارهٔ ۱٤ ببعد ، در مجموعهٔ S تا شمارهٔ ٥۹ ودر مجموعهٔ K تا شمارهٔ ۳۹ نامه ها با همین شماره وترتیب که ما داده‌ایم دیده می شوند ، ودر مجموعهٔ M تا شمارهٔ ۲۷ با همـــین ترتیب ولیکن با شمارهٔ (۲۳ تا ۳٦) دیده می شوند . ومجموعه های I و P از شمارهٔ ۱۷ تا ۲۹ باز همین ترتیب را دارند ، لیکن نامه شمارهٔ (۱٤ تا ۲٦) بآنهـا داده شده است ، زیرا که نویسندهٔ نسخه دونامهٔ ۱٤ و ۱٥ را از قلم انداخته است .

در نامه های ٦۰ تا ٦٤ نسخهٔ چاپی با هیچ یك از مجموعه ها برابر نیست زیرا که نویسندهٔ مجموعهٔ S شمارهٔ ٦۰ را بجای ٦٤ آورده بود ، وما بدو دلیل از ترتیب او چشم پو شیدیم : نخست آنکه خود قاضی در نامهٔ ٦۱ از دو نامه که پیشتر در تفسیر « واذکروا نعمة الله » نگاشته است ، یاد می کند ، واین دونامه همان ٥۹ و ٦۰ می‌باشد . دوم آنکه شماره های ٥۹ - ٦۰ - ٦۱ را نویسندهٔ مجموعهٔ M بترتیب دنبال هم بنام ٥٦ - ٥۷ - ٥۸ خوانده ، ونویسدهٔ مجموعهٔ N آنهارا ۱٥ - ۱٦ - ۱۷ نامیده است ، وپشت سرهم بودن آنهـــا را هر دو تایید می کنند .

VI – شکل چاپ

ما هرنامه را در بالای صفحه آغاز نمودیم . وبسمله را که درهمهٔ نسخه ها بجز نسخهٔ K دیده می‌شود ، وبنا به اشارهٔ خود عین القضات در یکی از نامه های چاپ ناشده جزو نامه است ، در آغاز آن قرار دادیم . ونام مجموعه هایی که این نامه در آنها دیده می‌شود ، با شمارهٔ این نامه در آن مجموعه ، در پائین چپ صفحهٔ آغازِ نامه نهادیم . وشمارهٔ پیاپی نامه را در سر صفحهٔ راست ، وموضوع گفتگویِ نامه را در سر صفحهٔ چپ نوشتیم .

ما بخشهای نامه‌ها ای را که در برخی نسخه هـا از هم جدا شده بودند ،

با حروف .c, b, a نشان دادیم . مثلاً : نامه های ۲۱ و ۲۲ که در نسخه های P I بصورت یك نامه شمارهٔ ۱۹ در آمده است ، ما آنرا ۱۹ a و ۱۹ b نامیدیم . ونیز مانند نامهٔ ۳٤ چاپی که بخش دوم (b) نامهٔ ۲۹ در نسخه های I و P و T می باشد . ونیز مانند نامه های ٥٦ و ٥۷ چاپی که در نسخهٔ K بخشهای a و b نامهٔ شمارهٔ ۳۸ می باشند، ونیز مانند آنکه نامهٔ ۳۳ a از نسخهٔ I در نامهٔ ٦۱ چاپی و ۳۳ b از آن نسخه در نامهٔ ٥۷ چاپی دیده می‌شود .

روش ثبت نسخه بدلها را از تصحیح تمهیدات عین القضات که بوسیلهٔ خود دکتر عفیف در تهران چاپ شده، ودر ص۳۰ مقدمهٔ آن کتاب یادشده است، ومقتبس از کار مسیو هانری کربین می‌باشد پیروی نمودیم . این روش در عین حال که تمام نسخه بدلها را همانطور که در نسخه‌های گوناگون هست نشان می‌دهد ، جای کمتری نیز می گیرد واز بزرگ شدن حجم کتاب می کاهد .

در خاتمه از جناب آقای دکتر خانلری که از بذل هیچ‌گونه مساعدت در فراهم ساختن مقدمات چاپ این مجموعه کوتاهی نفرموده وآنرا در شمار انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قرار دادند سپاسگزاری می نمائیم . ونیز محبتهای دوست عزیزمان آقای حسین خدیوجم در کمك بانجام مقصود را فراموش نمی‌کنیم . واز مسؤلان چاپخانهٔ حریّتِ بیروت که با تهیهٔ حروف فارسی کارما را تسهیل نمودند سپاس گزاریم .

بیروت : علینقی منزوی
فوریه ۱۹٦۹

نامه‌های عین‌القضات همدانی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ — خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد مارا وآن برادر أعز را . در خاطر می بود که در شرایط وارکان نماز ، چند مکتوب بنویسم ، انشاء الله که تقدیر مساعدت نماید . در این مکتوب حقیقتِ نیّت خواهم نبشتن . ودر این مقدمه بباید دانست که رکن چه بود وشرطچه ؟ وصاحب شریعت — صلعم — چیزی واجب کند ، وآن چیز تمام نگردد الا بده چیز ، مثلاً پنج بیرون آن چیز وپنج اندرون آن چیز ؛ هرچه درون بود رکن خوانند ، وهرچه بیرون بود شرط خوانند ، وهمه فرض بود .

۲ — اکنون رکوع وسجود از ارکان نمازاست ، لانها یجیئان بعد الشروع في الصلوة . وطهارتِ حدَث وخبَث از شرایط نمازست، لانها یجیئان قبل الشروع في الصلوة . وفقها چنین گویند : که الرکن ما یَتمّ به الحکم ، والشرطُ ما یتمّ الحکمُ عنده لا به . ومثال این در عقلیات چنان بود که دیدهٔ ظاهر از

---

1 — 10 بسم . . . حدث وI – P M K / 1 – 2 بسم . . . الرحیم خدای M بسم . . . الرحیم رب وفقني لاتمامه واکماله بحق محمد وآله الحمد لله وحده، والصلوة علی رسوله محمد وآله من بعده وسلم تسلیماً کثیراً. خدای K بسم . . . الرحیم وبه نثق . الحمد لله حق حمده. والصلاة علی نبیه محمد وآله من بعده. هذه نسخة کتب کتبها القاضي الامام العالم العارف عین‌القضاة ابو المعالی عبد الله ابن محمد بن علی المیانجي رضی الله عنه ، الی بعض اصدقائه . بسم الله الرحمن الرحیم خدای P / 3 الله که K الله P M / 4 ودر این K ودر P M / 5 دانست K دانستن P M / شریعت K شرع P M / 6 کند M K نشود P / وآن چیز تمام‌نگر دد P .. M K / مثلا K – P M / 7 چیز . . . چیز K واجب . . . واجب P M / 10 شرایط M K شروط P I / 11 به الحکم K الحکم به P M I / 12 ومثال . . . که M ومثال انک در عقلیات که K ومثال این در عقلیات آنست که P I

*** I 1. K 1. M 10. P 1 . نامهٔ یکم ***

مدرکات هیچ نه بیند إلّا بقوّهٔ باصره وبنور چراغ یا آفتاب یا چیزي که بدین ماند . اکنون وجود قوّت بصر رکن بود در ادراك ، ووجود چراغ وآفتاب شرط بود نه رکن . وادراك بدیدهاست نه بآفتاب، ولکن انما یتمّ ادراك البصر عند طلوع الشمس أو وجود السّراج . ومع جریان هذا الحدیث ، ادراك بصری یك رکن است ، وهو وجود القوّة البصریّة . وشروطش مختلف است باضافت مدرکات . بعضی مدرکاتِ بصری آلست که دیده آنرا ادراك کند بیك شرط وبعضی را ادراك نکند الّا بدو شرط ، وبعضی را بسه شرط ، وبعضی بچهار وپنج شرط ، ودرین معنی نکته هست از موّلداتِ خاطر من ، وبدین سبب خواستم بنویسم که من هیچ جای نوشته نیافته ام واز کس نشنیده ام .

۳ — اکنون بدانکه بصر،ستاره وآتش ادراك کند بشب بی چراغ ، امّا ألوان دیگر که برروی زمیناست ادراك نکند تا چراغ نبود یا آفتاب . اکنون در ألوان ارضی زیادتْ شرطی هست تا ادراك تمام بود که در ادراك ستاره وآتش آن شرط بکار نمی آید ؛ واین شرط وجود آفتابست یا چراغ . پس پنداری که ستاره بشرط المقابله ، اعني مقابلة العین للکواکب، ادراك توان کرد . وآن نمیگویم که شرطی بود که هوا در میان بود که آن خود ظاهراست . وهمچنین آنچه بدین ماند از سرخی وسیاهی وسپیدی موی محاسن مردی حاضر ، ممکن نیست کـه ادراك توان کرد الّا بزیادت شرطی که در ادراك ستاره وآتش آن شرط بکار نمیآید ؛ وآن شرط زایـد وجود نوری است از

---

1 هیچ PMI شود هیچ K / یا آفتاب PMI وآفتاب K / 2 ووجود PMI وجود چراغ ووجود K / 3 نه رکن PMI در رکن K / بدیده است PMI-K / 4 الحدیث MKI الحدث P / 6.5 باضافت مدرکات PI باضافات یا مدرکات بصری یعنی M باضافت با مدرکات بصری K / 7 نکند الا PMI بکند K / وبعضی رابسه MK وبعضی مدرکات ادراك نکند الا بـه PI / 8 وپنج PMI-K / خاطر من PMI این خاطر K / 10 بصر PMI-K / ادراك PMI دیده ادراك K / 12 اکنون PMI-K / 12-13 هست... وجود PI-MK / 15 میان بود که MK میانست PI / 16 از PI چون M وروا بود که K / محاسن K ومحاسن PI-M .

خارج چون آفتاب وماه وچراغ وآنچه بدین ماند. وروا بود که چون نور بصري زیادت از معهود ومعتاد بود، بی وجود آفتاب وماه، این مدرکات ادراک کند، ولیکن از مقصود من خارج است. وبعض حیوانات را نور بصری بیش است که بعضی؛ از بهرآنکه اسب بسیار چیزها بشب بیند که آدمی نتواند دیدن. ودر امثال عرب آمده است که أبصرُ من فرس بَهماء فی غلس. و روا بود که جان آدمی الوان ادراک کند بی آلت باصره. وغالب آنست که این دخترک بغدادی را این معنی هست وچون بی دیدهٔ ظاهر ادراک ممکن است، چه عجب اگر بدیدهٔ پنهان بی طلوع خور ووجود چراغ ادراک تواند بود. وحالی این از مقصود من بیرونست.

۴ — وبعض مدرکات بصری آنست که شرطی دیگر بباید که تا دیده آن مدرکات را در یابد، چنانکه دیده نفس خودرا ادراک نکند بی وجود آیینه. زیرا که دیده خصوص صفات خود از زرقه وشهله وصفات روی خود ادراک نتواند کرد بی آیینه. پس این نوع از ادراک زیادت شرطی می خواهد وهو وجود مرآة ٍ تقابل العین، پس اگر عجب نیست که مدرکات ارضی را زیادت شرطی می بایست، که ستاره وآتش را آن شرط نمی باشد؛ همچنین عجب نیست که چرا بعضی مدرکات را زیادت شرطی دیگر می بایست. واگر این عجب است که چرا دیده را ادراک اوصاف خود از شهله وغیره وجود آیینه بباید، پس این هم عجب است که چرا مدرکات ارضی را طلوع آفتاب ببایست، وچرا همچون ستاره وآتش نبود. وبعضی مدرکات هست که شرط دیگر بخواهد، وآن قفا ست، که هرگز دیده قفا را ادراک نکند اِلّا بدو آیینه :یکی

---

1 که چون PMI که K / 4 ازبهرآنکه K چه PI که M / بیند PMI نبیند K / 5 ابصر : مجمع الامثال I : 115 / 6—7 وغالب . . . هست K—PMI / 7 پی KM—PI / 8 پنهان K تنهایی PMI / 10 شرطی MK شرط PI / 11 دیده نفس MK نقش PI / 12 — 13 روی . . . آیینه K وی ادراک نتواند کرد بی آیینه M روی ادراک نتواند کرد PI / 15 شرطی MK از شرط PI / همچنین PMI همچنین چون K / 17 شهله وغیره MK — PI / 18 بباید KK بیابد PI / م PMI همه K / 19 وآتش نبود PMI نبود وآتش K / 20 بخواهد PMI دارد K .

در مقابلهٔ قفا و یکی در مقابلهٔ دیده ، چنانکه مقابل آن آیینهٔ دیگر بود . فسبحان الفاطر الحکیم .

٥ — خود عجب است و همه در عجبی یکسانست، آنکه بیك شرط ادراك کند ، هم عجب است چنانکه بدو شرط، واین هم عجب است که بسه شرط ادراك کند ، واگر یکی عجب نیست پس هیچ یکی عجب نیست . وقومی از عموم خلق باشند که از آیینه روی بست ، و از آن سه ادراك تعجّبی مفرط کنند واز دیگر ادراك ایشان را تعجّبی نبود . آنچه در آیینه همی بینی روی تست وإلاّ این أو ّلیست کـه در درون آیینه وبیرون آیینه روی تو جز یکی نیست . پس روی تو از مدرکاتست در حـقّ تو که تو آنرا ادراك نتوانی کرد الا بزیادت شرطی که در مدرکات دیگر بکار نمی باید آن شرط .

٦ — وحال همهٔ وجود همین‌است که بعضی عالمیان‌را بعضی چیزها عجب آید . ولا بدّ است که اگر چیزی عجبیست همه عجب‌است، و اگر چیزی عجب نیست ، پس خود هیچ عجب نیست. پس اگر آن برادر أعزّ یاد آورد کـه وقتی مردی از بلاد فرنج اورا حکایت می کرد ، ومن حاضر بودم ، که شهری هست ودر آنجا درختی هست وزنان آن شهر بوقتی معیّن برگ آن درخت را آب بگیرند وبخورند آبستن شوند . هر که این بشنود ازین تعجّب کند وهرگز ازخودش عجب نیاید . ای سبحان الله ! چرا عجب نبود که قطرهٔ آب که از او جدا می شود در مباشرت، بروزگار آدمی شود، واین عجب بود که آب برگ درختی آدمی شود ! همانا در خاطر آن دوست آید که عجب آنست

---

1 چنانکه PKI چنانکه آنکه M / مقابله آن PMI مقابل آن K / 5 اگر یکی PMI اگریك K / نیست پس هیچ یکیPMI - K / 6 روی بست I رونست P - MK / سه PMI - K / 8 او لیست PMI - K / 11 - 12 عجب آید PMI پدید آید وآن را عجب دارند K / 13 خود هیچ PMI وجودهیچ چیز K / أعز PMI اعزه الله K / 14 فرنج K زنـج PMI / حکایت PMI حکایتی K / 12 ودر PI و MK / وقتی PI دروقتی MK / 18 که . . . مباشرت PI که ازآدمی در مباشرت جداشود MK / 19 برگ درختی PI برگی MK / آن دوست MK - PI .

که کم دیده شود وآن ندیده اند از آن سبب عجب است ، واین خاطر راست نیست ؛ زیرا که آن تعجّب را مستند نه آنست که ندیده اند وبس ، بلکه در جبلت آدمی مرکب است که هر کاری را که وجهش نداند عجبش آید . واین که قطرهٔ منی آدمی شود هم وجهش نداند ، ولیکن عادت،این کاررا از دیدهٔ او محجوب کرده است . ومقصود آنست کـه هر آدمی که حجاب عادت از خود بردارد ضرورت بود که از این وآن که آدمی را ماده ، قطرهٔ منی بود یا آب برگ درخت ، تعجّب یکسان بود . پس این که از چیزی تعجّب کند نه آنست که ندیده‌است . پنداری عقـل او تقاضا می کند که چرا آب برگ درخت در رحم بروز گار آدمی شود وآن دگررا می بینـد که معهود است، از آن وقت باز می بیند که عقل نداشت ، و بدان مستمرّ شده است طبـع او ؛ از ین سبب این تقاضا در او نمی بود . وچون عقل پدید آمد ، عادت واستمرار طبع، حجاب این تقاضا می بود ؛ پس هر که حجاب عادت از پیش خود برگرفت لا بدّ عقلش گوید که چرا قطرهٔ آب منی متشابه الأجزا باید که لحم وعظم ودم وعرق وعصب گردد .

۷ — ودر قرآن مجید همه دلیـل است برهستی او . ولیکن خلق از عادت برنخاسته اند . لا جرم حجاب عادت ایشان را کور می دارد . « وجعلنا عـلی قلوبهم أکنّـة أن یفقهوهُ وفي آذانهم وقراً» «وطُبِعَ علی قلوبهم فهم لا یفقهون».

---

1 دیده شود PI دید اند K دیده باشند M / وآن ندیده اندPI وچون آن ندیده اند M واین بمی دیده اند K / واست K PI – M K / 2 بلکه‌در M K بل PI / 3 مرکب K در M – P I / وجهش PI وجه آن K وجه M / عجبش آید P M I تعجب غاید K / 4 که M K از PI / این P M I روز گارا ین K / 5 او P M I آدمي K / 6 که از این وآن P M I که از دانستن این رااللک K / 7 درخت تعجب PI درخت تعجبش M در تعجب K / این که M K این کس‌که P I / 8 – 9 برگ . . . بروز کار P M I برگی بروز گار در رحم زنی K / 9 رامی بیند K – P M I / 10 طبع K در طبع P M I / 12 پس M K وپس P I / 13 که P I – M K / 14 عرق وعصب P M و عروق واعصاب K / 12 او P I آن M خالق وی K / 12–16 از عادت . . . اند M K برخاسته نیستند PI / 16 – 17 الانعام 6 : 25 ك / الاسراء 17 : 46 ك / 17 التوبة 9 : 87 م .

«وإذا تُتلى عَليه آياتُنا ولّى مُستكبراً كأن لم يَسمعها ، كأنّ في أذنَيه وَقراً» ودر قرآن می گوید : «فَلْيَنظر الانسانُ مِمّ خُلق. خُلقَ مِن ماءٍ دافقٍ»، واين خود همه عموم را معلومست که آدمی از قطرهٔ آب منی آفریده اند ، نه از برای آن گفت در قرآن که تو ندانی، از برای این گفت تا حجاب عادت برداری ودر نگری تا بضرورت صانع را بدانی وببینی. چون فرمان نکردی او نیز بتعجّب بگفت: «قُتِلَ الانسانُ ما أكفرَهُ. مِن أيّ شيءٍ خلقَهُ. مِن نُطفة خلقه»، «إنّا خَلقنا الانسانَ مِن نُطفةٍ أمشاجٍ نَبتليه فَجعلناهُ سَميعاً بَصيراً»، «خُلقَ الانسانُ مِن صلصالٍ» ، «ألم نخلقكم مِن ماءٍ مَهينٍ فَجعلناه في قرارٍ مَكينٍ، الى قدرٍ مَعلوم. فقدّرنا فنِعم القادرون» ، «وهو الذى خَلقَ مِن الماءِ بَشراً فجعَله نسباً وَصهراً وكان رُبكَ قديراً» ، «ولقد خلقنا الانسانَ مِن سُلالة من طينٍ ثم جعلناهُ نُطفة في قرارٍ مَكينٍ» ، «ألم نجعلْ لهُ عَينينِ ولساناً وشفتينِ» . هزار جای در قرآن این معنی راتکرار کرد که آدمی از آب آفریدم نه آنست که این مشکل بود وکس نمی داند بلکه همهٔ متمیّزان این دانند «واذا بدّلنا آيةً مكان آيةٍ . والله اعلم بما يُنزل . قالوا انما انت مفترٍ» .

٨ — بطریق اجمال جایی از ملك وملكوت خبر دهـد که «فلا أقسم بما تُبصرون وما لا تُبصرون» وتفصيل ملكوت جز وا محرمان نیست، حمعسق، المص، طه، ق، ن . أمّا تفصيل ملك با عموم است وعامّ است وعام تراست که چندین جا وا گوید : «الله الذی خَلقَ السماواتِ والارضَ وما بينَهما» ، «رَفَع

1 لقمان 31 : 7 / 1 ـ 2 کان . . . کوید PI ودرجای دیگر میفر ماید K ـ M / 2 الطارق 86 : 5 ك / 3 منی MK ـ PI / 4 ندانی PKI دانی M / 5 ببینی K ـ PMI / 6 عبس 80 : 7 ك / 7 الانسان 76 : 2 م / 8 الرحمن 55 : 14 م / المرسلات 77 : 21 ك / 9 الفرقان 25 ـ 54 ك / 10 مؤمنون 23 : 23 ك / 11 ألم . البلد 90 : 8 ك / 12 هزار PMI وعديناه النجدين چند بن K / 13 نه PMI نه از K / متميزان اين PMI متمردان ان K / دانند MK ندانند PI / 14 النحل 16 : 101 ك / 15 جایی MK جایی که PI / 16 ـ 15 الحاقة 69 : 38 ك / 16 واعرمان PI با محرمان MK / نیست K ـ PMI / 17 ق، ن. PMI ق. ن. نگوید K / وعام است وعام ترست که K ـ PMI / 18 السجدة 32 : 4 ك / النازعات 79 : 28 ك .

سمکها فسوّیها واغطش لیلها وأخرج ضُحیها . والارض بعد ذلك دحیها » . كنّا نتعلّم الایمان قبل القرآن » صحابه گفته اند . ترا که ایمان نیست بقرآن چه کنی؟ ! لا بل « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً وهم عن آیاتها معرضون » ، « وکأیّن من آیةٍ فی السّماوات والارض یمرّونَ علیها وهُم عنها مُعرِضون » . از آسمان جُز با أولو الالباب نتواند گفت، « انّ فی خلقِ السماوات والارضِ واختلافِ اللیل والنهارِ لآیاتٍ لاولی الالبابِ » .کاشکی تو اخبار خاك بشنودی که در زیر آسمانست که از آسمان وزمین چنین خبر داد : که « هو الذي خلقَ الارضَ في يومينِ » . واز آب که بالای خاکست خبر داد : « وجعلنا من الماء کل شيءٍ حيٍّ » . « أولم يَروا أنّا نسوق الماءَ الی الارضِ الجرز فنخرجُ بهِ زرعاً تأکلُ منهُ انعامُهم وأنفسهم أفلا تبصرون » . واز هوا که بالای آبست چنین خبرداد : که « وأرسلنا الریاحَ لواقحَ » و« والریاحُ مبشراتٌ » . ونبات وحیوان از هوا مستغنی نیست تا وجودش تمام گردد، وهمچنین از آب وخاك مستغنی نیست . واز آتش که بالای هر سه عنصر است چنین خبرداد که : « أفرأیتم النارَ التی تورونَ ؟ أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحنُ المنشئونَ » .

۹ ــ واز مُرکبّاتِ این مفردات بسیار خبر داد . ومرکبات نباتست ومعادن وحیوان . واز معادن چنین خبرداد که : « ومن الجبالِ جددٌ بیضٌ وحمر مختلف ألوانُهــا » . أنواع جواهر را می گوید از زر وسیم ویاقوت ومرجان . واز نبات چنین خبر داد : « فأخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانُها » . واز حیوان چنین خبر داد : که « والله خلق کل دابّةٍ من ماءٍ فمنهم مَن یمشی علی بطنه ومنهم

---

2 قبل PKI ثم M/ نیست بقرآن PMI هست قرآن K / 3 الانبیاء 21 : 32 . ك/ 3 ـ 4 یوسف 12 : 105 / 4 جز Kخبر PMI / 5 ـ 6 آل عمران 3 : 190 م / 6 ـ 7 تو... اسمان K ـ اخبار اراضی بشنودی که در زیر اسمان است از PMI / 7 فصلت 41 : 9 ك / 8 الانبیاء 21 : 30 ك / 9 ـ 10 السجدة 32 : 27 ك / 10 داد MK ـ دهد PI / 11 الحجر 15 : 22 ك / الروم 30 : 46 ك / 12 همچنین PMI چنانکه K/ 13 ـ 14 الواقعة 56 : 71 ك / 15 بسیار PMI بسیار جای K/ 16 چنین PMI ـ K/ 16 ـ 17 الفاطر 35 : 27 ك / 18 الفاطر 35 : 27 ك / 19 النور 24 : 45 ك .

مَن یمشی علی رجلینِ ومنهم مَن یمشی علی أربع»، «وما بثّ فیها من دابةٍ». این همه تنبیه ترا کرد وتوهنوزخفته‌ای!یارب« إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً »، «ورسلاً مبشرین ومنذرین لِئلا یکونَ للناسِ علی الله حجّة بعد الرسلِ»، ولیکن «وما تأتیهم من آیةٍ من آیاتِ ربّهم إلا کانوا عنها مُعرضین». هرچند تنبیه بیش می آید، تو غافل تری «فما هٰؤلاءِ القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً»، چه توان کرد؟ «ومَن یُضلِلِ الله فلا هادیَ لهُ»، «وما یمسك فلا مُرسِلَ له من بعدِه»؛ ولیکن لا بأس! «انّ ربّكَ لبِالمرصادِ»، «حتی اذا جاءهُ لم یجدهُ شیئاً ووَجد الله عِندهُ فوفّاه حسابهُ والله سریعُ الحسابِ».

در این مکتوب از معنی نیّت نوشتن، دور افتادم، والله غالب علی امره. انشاءالله، پس از این بنویسم چنانکه شرح ارکان وشروط نماز معلوم گردد، والسلام.



1 الشوری 42 : 29 ك / 2 تراکرد PMI برانگیزد K / هنوز خفته P,K,I هر روز غافلتر و خفته تر M / الفرقان 25 : 30 ك / 3 النساء 4 : 164 م / ولیکن PI – MK / 4 یس 36 : 46 م / 4–5 تنبیه . . . آید PI بیش تنبیه میکند K که تنبیه بیش میکند M / النساء 4 : 78 م / 6 الاعراف 7 : 186 ك / الفاطر 35 : 2 م / 7 الفجر 89 : 14 ك / 7–8 النور 24 : 39 م / 9 نوشتن MK نوشتن بنوشتن PI / 10 شرح . . . نماز PMI شرح نماز وشرط ارکان K .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۰ــ دیروز در حقیقتِ نیت چیزی خواستم نوشتن ، از آن خود دور افتادم انشاء الله که امروز نوشته شود . بدان ، وآگاه باش ای برادر اعزّ سلکّ الله بكّ سبيلّ رضاه ؛ که آدمی را خدای تعالی صفتی داده است که آنرا قدرت خوانند . وآن صفت آنست که بواسطهٔ آن بمقدورات خود رسد ؛ اگر خواهد مثلاً انگشت وزبان خود متحرّك دارد ، و اگر خواهد ساکن . وترا این صفت هست که بواسطهٔ آن صفت ، جرم انگشت وزبان را ساکن داری ومتحرّك . ونسبت این قدرت واضد آن متساوی است ، اعنی وافعل وترك ، زیرا که چنین نیست که قدرت بر فعل نوشتن وگفتن بیش از آنست که بر ترك نوشتن و گفتن ، بلکه باضافت با هر دو یکیست . واگر ترا مجرّد قدرت بودی ، بی هیچ صفتی دیگر ، محال بودی که ازتو فعلی ویا ترکی بوجود آمدی ، که ترك را که تهمت اختیارتو دارد ، همان ببايد که فعل را ، الّا ترکی وفعلی که بتو تعلق ندارد ، وسکون جسم مرده تهمت اختیار او ندارد بخلاف سکون جسم زنده .

۱۱ ــ اکنون چون از تو فعلی یا ترکی باختیار تو در وجود آید ، آنرابا قدرت مجرّد حوالت نتوان کرد . چه قدرت پیش از این بود ومقدور نبود

---

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب الثانی ، بسم . . . لرحیم K ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 نوشتن MK بنویسم PI / خود PMI ـ K / 3 افتادم PMI افتاد K / 6 مثلا PI في المثل MK / دارد MPI گرداند K / 7 وترا PI وتودانی که ترا MK / آن صفت MK آن PI / 8 ومتحرك PKI و اگر خواهی متحرك M / واضد آن MK واضد بن PI / 10 هردو PKI تو M / 11 ـ 12 ترکی . . . آمدی PI ترك آن در وجود آید K ترکی در وجود آمدی M / 12 که ترك . . . همان PMI چه ترك راكه اجسام اختیار K / 13 تهمت PM بهمت I اسم K / 14 سکون MK ـ PI / 16 قدرت مجرد PMI مجرد قدرت K .

*** نامهٔ دوم .I 2. K 2. M 11. P 2 ***

زیرا که در تو قدرت بر کتابت همیشه بود، لیکن مقدور نه همیشه در وجود می آید؛ پس چون از تو حرکتی یا سکونی در وجود آید، مرجح فعل بر ترك یا ترك بر فعل صفتی بود که در تو پیدا گردد که آن را ارادت خوانند؛ وروا نبود که ترا ارادت سخن گفتن بود وزبان متحرك نبود، یا ارادت خاموشی بود وزبان ساکن نبود، إلّا که ما نعی بود که ارادت را مقهور کند؛ چنانکه در اسب ارادت آب خوردن بود ولیکن تو نگذاری که بخورد؛ واین از مقصود من خارج است. حالی اکنون چون ارادت جازم پیدا گشت در تو، لا بد بود که از قدرت تو مقدور بادید آید. وچون مقدور پدید نیاید یا از ما نعی بود که برراه آید، یا از تردّدی که در ارادت بود، یا مجزوم نبود. وبعد انجزامِ الارادة وعدمِ الموانعِ یکونُ وجودُ المقدورِ ضروریاً، أعنی وجود الفعل او الترك، هذا تَمضی.

۱۲ — اکنون بدانکه نسبت ارادت با فعل وترك یکیست، اگر مرجحی نبود؛ زیرا که تا مُرجّحی نبود نه ارادت خاموشی بود ونه ارادت سخن گفتن. ومحالست که تا در تو چیزی نبود که ترا گوید که خاموشی بهاست از سخن گفتن، که ترا ارادت خاموشی بود. وهمچنین تا در تو این نبود که ترا گوید که گفتن به است که خاموشی ارادت گفتن در تو نبود. اکنون بدانکه مرجح ارادت فعل یا ارادت ترك، علمی است که در تو بادید

---

1 نه PMI نبود و K / 2 سکون MK شکتی I شکستی P / 5 ارادت را K ارادت PI ارادت ترا M / دراسپ PKI اسب را مثلا M / 6 بخورد PI اب خورد K خورد M / 7 در تو PKI فعل ضروری الوجود بود ودرتو M / 8 بادید آید K پابد PI را دیدآید M / 9 ارادت . . . نبود MPI آن ارادت پدید آید K / 10 المقدور PMI مقصود المقدور K / 11 هذا PMI وهذا K / 13 نبود MK نبود همچنانکه سبب وجود بسبب قدرت بود PI / زیرا . . . نبود PKI ـ M / نه ارادت . . . بود PMI ارادت خاموشی نبود K / 15 از PI که MK / این PI چیزی KM / 16 به MK بهتر PI / که خاموشی PMI ـ K / ارادت . . . نبود PI ترا ارادت گفتن بود MK / 17 اکنون PMI ـ K / یا K بر PMI / بادید K وادید M بازدید PI .

می آید که ، این فعل به از ترك است یا این ترك به از فعل است . وچون علمی قاطع یا ظنی غالب وادید آید که نوشتن به از نانوشتن است ، لا بد بود که ارادت نوشتن وادید آید . لعمری ، تا تردّدی بود در علم وظنّ ، ارادت هرگز منجزم نگردد ؛ وچون تردّد رخت بربست ، ارادت ضرورت بود که رخت بنهد ؛ وشرط این ظن نیست که راست بود ، وباشد که دروغ بود وزیانهای دینی ودنیوی از اینجا بخلق می رسد .

١٣ — پنداری که غلط در ایشان وادید آیـد کـه پندارند که فلان کار کردن به از ناکردن است . وچون پندار وادید آید ، ارادت منجزم شود ، وچون ارادت جازم وادید آید فعل ضروری الوجود گردد « ذٰلكَ تقديرُ العزيزِ العليمِ » وحكمةُ الفاطرِ الحكيمِ . مثلاً علمی وادید آید که عسل لذیذ است وادراك لذت به است که عدم ادراك ؛ وچون این دو علم وادید آید ارادت عسل خوردن وادید آید وبخورد ، آنگاه تا روز کی چند یرقان ودق ظاهر گردد . واگر دانستی که بدین کشیدی نخوردی « ولو كنتُ أعلمُ الغيبَ لاستكثرتُ من الخيرِ وَما مسَّني السوءُ » . هر بدی که برسد وهرنیکی که نرسد از جهل آدمیست بعواقب کارها ، واینجا کمین گاهی عظیم است شیاطین را ، که کم کسی بر پی آن افتد وتحرّز کند . بدان ای دوست که ارادت عسل خوردن از دو علم خیزد : یکی راست ویکی دروغ . راست آنکه العسل حلو ، ودروغ آنکه تناول

---

1 است . . . است PI است . . . K . . . است M / 2 علمی MK عالي PI/ است MK - PI / 3 نوشتن PMI نوشتن درتو K / آید PMI آید که نبشتن به ازنا نبشتن K / 5 بود وباشد M باشد ، باشد K بوده باشد PI / 6 ازینجا PKI همه ازین بود که M / 7 وادید آورند PI وادید آید M بادید آمد K / 8 ازنا کردن PMI یانا کردن K / منجزم MK مجزوم PI / 9 وادید آید PI آید M آمد K / فعل . . . گردد PKI فعل ضرورت دروجود آید M / الانعام 6 : 96 م / 11 دو علم وادید PI علم حاضر KM / 12 وادید آید PI پید اگردد MK / ودق MK ذوق PI / 13 کشیدی PI کند M رنج کشد K / 13 - 14 الاعراف 7 : 188 ك / 14 هربدی . . . نرسد PI هرنیکی که نرسد وهر بدی که برسد M هربدی ونیکی که برسد K / 15 - 16 بر پی آن افتد و K به پی افتدو PI داندنا M / 16 تحرز PMI تجسس K / از دو MK و PI / خیزد K میخیزد PMI / 17 حلو MK حلواها PI .

الحلاوةِ والوصولُ إلى إدراكِ اللذيذ أولى مِن تركهِ . واین قضیّه چون مطلق فراگیری بی شرطی ، دروغ گردد . زیراکه تناولُ اللذیذِ أولى مِن تركهِ ؛ لیکن بشرط أن لا يُفضي إلى ألمٍ أعظم مِن اللذّة .

۱٤ — اکنون چون اینجا بدانستند که فلان چیز لذیذ است ولیکن مضرّاست ، دست بداشتند ؛ وبدین سبب مأکولات لذیذ بگذاشتند خوفاً مِن المرض . ودر دین همین معنی هست که آدمی زنا ازآن کند که دو علم درو وادید آید ، اگرچه اوبه‌تفصیل آن نرسد ، امّا على القطع معلوم است که بی حصول این دو علم هرگز زنا نتواند کرد : یکی اینست که الزنا لذیذ ، واین راستست ، ودیگر علم آنکه سعی کردن تا بلذّت رسی به از ناکردن بود . واین کین گاه شیطان است ، زیراکه چون عاقبت آن دوزخ بود سعی ناکردن به بود که سعی کردن . وایمان وکفر اینجا پیدا گردد وعلما هم در دنیا ببینند ، امّا عوام در قیامت بدانند که « فكَشَفْنا عَنكَ غطاءكَ فبصرُكَ اليومَ حديدٌ » . هر آدمی کـه اورا این علم بود که عاقبت زنا دوزخ است ودوزخ رنجی عظیم است ، لا بدّ از زنا دست بدارد . واین مرد مؤمن‌است بآخرت وبقول صاحب شرع . وچون ارادت زنا دروغالب شود ومنجزم ، آن نشان بی ایمانی‌است ، واز آنست که دوعلم در درون آن رخت بنهاده اند : یکی راست ویکی دروغ .

۱۵ — ودانم که ترا اینجا در خاطر آید که المؤمنُ يَسرقُ ويَزني ويشربُ . بدانکه « يحرّفون الكلم عن مواضعه » صفت تست وامثال تو . اگر هرکسی که تازی داند قرآن وحدیث دانستی ، پس در حق ابن عبّاس چرا رسول ـ صلعم ـ

3 لیکن PI – MK / ۹ چون . . . بدا نستند MK اینجــا ندانستند PI / 5 بداشتند PKI بدلشتن اولیتر M / 8 یکی PI یکی از ین دوعلم MK / 8 – 9 الزنا . . . آنکه K – PMI / 11 که PMI از K / وعلما PI اما علما K علما M / 12 عموم PKI عوام M / سورة ق 20 : 22 ك / 13 که اورا PI که درو MK / 14 زنا PMI آن K / 12 شرع PI شرع صلى الله عليه وسلم K عليه الصلاة والسلام M / آن . . . است MK – PI / 17 اینجــا PI – MK / 18 المائدة 5 : 41 م / الكلم PMI الكلام K / اگر PI – MK .

گفت : اللهمّ فقّهه في الدّين وعلّمه التأويلَ . اگر ترا فقه دین بودی وعلم حدیث دانستی که المؤمن يسرق ويزني ، نه آن معنی دارد که تو پند اشته ئی ، لا بل لا يشربُ الشارب حينَ يشربُ وهو مؤمنٌ ، ولا يزني الزاني حينَ يَزني وهو مؤمنٌ . اگر در آدمی این ایمان ، اعنی این علم ، بودی که زنا کردن را عاقبت دوزخ است ودوزخ رنجی عظیم دارد محال بودی که ارادت زنا کردن دراو پدید آمدی . وتا از این غافل نماند که عاقبت اورا بد هست بادرین متردّد نباشد محالست که او مُرید زنا کردن آید . امّا این بسماع شنیده است که آن را عاقبتی بد هست . واین معنی بیقین بدانسته که طَلبُ الطيّباتِ والسّعي في الوصول اليها أولى من الاحْجام عنها . وچون شیطان را در درون سلاح بود وفرشته را نبود ، لا بدّ شیطان مظفر بود . وچون یقین آمد ، سماع آنجا کی پای دارد ؟ . لعمری ایمان وکفر در دل آدمی همچون ظلمت وضوء بود در هوای ظاهر . وهوا گاه مظلم بود وگـاه مضیء . وچون آدمی از زنا دست بدارد لا بد است که نور ایمان غالبست . وچون بدان اقدام نماید از آنست که ظلمت کفر غالبست « اللهُ وليّ الذينَ آمنوا يخرجهم من الظلماتِ الى النورِ والّذينَ كَفروا أولياؤهم الطاغوت يُخرجونَهم من النور الى الظلماتِ » . در تفسیر گفته اند : ظلمات ونور ، جهل وعلم بود . اکنون لا يزني الزّاني حينَ يَزني وهو مؤمنٌ بدان که چیست ! والمؤمن يشرب ويزني آنست که روا بود که دلی که محلّ ایمان بود ، فی احیان چون مظلم شود ، زنا کرده آید . والایمان یزید وینقص میدان . واین نیز بدان که مصطفی — صلعم — چرا گوید : اللهمّ

---

1 فقهه PMI وفقه K / فقه M – PKI / بودی MK می بود PI / 2 یسرق و PKI – M / آن معنی دارد PI آلست MK / 4 در آدمی PMI بر آدمی K / 5 دارد PI است MK / 6 وتا از این غافل نماند MK واز این غافل نمی ماند PI / بد PMI عظیم بد K / 6 – 8 بادرین . . . هست PMI – K / 8 معنی K – PMI / 9 الوصول إلیها PMI وصولها K / 10 آنجا PI – MK / 11 ظلمت وضوء بود PI ضوء وظلمت بود M ظلمت است وضوء K / 12 ظاهر PMI ظاهر ومعلوم است که K / 13 غالبست PMI غالب گردد K / 14 – 15 البقرة 2 : 257 م / 16 اکنون PI – MK / 18 فی احیان چون PMI بی اختیار شود K / 19 گوید PMI می گوید K .

ارزقنی ایماناً دائماً ویقیناً لیس بعده کفر. انشاء الله این قدر تمام بود. واگر حاجت بود تادیگر بنویسم.

١٦ — اکنون بدانکه اگر علم راست در آدمی پیدا گردد ارادتی محمود العاقبة درو ظاهر آید، وفعلی یا ترکی پس از آن در وجود آید که بر آن پشیمانی نبود، هم در دین وهم در دنیا، واگر ظنّی فاسد درو پیدا شود ارادتی مذموم العاقبة، لا بدّ بود، که پس از آن ظنّ حاصل شود، وآنگاه فعلی ویا ترکی در وجود آید، که برآن پشیمان بود. اکنون بدانکه این علم در آدمی چنان پیدا میگردد، هرساعت که او را خبری نبا شد وچون این فعل حادث بود از سببی مستغنی نبا شد. وإنّ حدوث الحوادث من غیر سبب یرجح وجودها علی عدمها محال. اکنون علمهای راست را أسبابی هست که أز آن اسباب در وجود آید و آن اسباب را ملائکه خوانند «والله من ورائهم محیط» و «هو الذي یصلّي علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلماتِ الی النورِ» واین اسبابست که خلق رابسعادت دینی ودنیوی می رساند «ویستغفرونَ لمن فی الارضِ» این بود. وظنهای فاسد را اسبابی هست که از آن أسباب در وجود آید، وآن أسباب را شیاطین خوانند. «والله من ورائهم محیط». «أولیاؤهم الطّاغوت یخرجونهم من النّور الی الظلمات». والله الهادی والمضلّ «من یشأ الله یضلِلهُ ومن یشأ یجعَلهُ علی صراطٍ مستقیمٍ». همچنانکه خدای تعالی پیراهن درخته وشیربرنج پخته نیا فرید بیواسطهٔ آدمی، زیرا که در حکمت أو این نبود؛ واگر چه در قد رتش هست، همچنین هیچ آدمی را بسعادت وشقاوت نرساند

4 ظاهر آید PI پیدا آید K پیدا گردد M / یا ترکی پس M وترکی K وترکی پس PI / از آن MK از آن دل PI / 7 که بران پشیان بود PMI بر آن که بشیان شود K / 8 خبری MK چیزی PI / 9 سببی MK سبب PI / 10 هست PI - MK / 11 البروج 85 : 20 / 11 - 12 الاحزاب 33 : 43 م / 13 الشوری 42 : 5 ك / 14 فاسد . . . در MK فاسد که ازان در PI / 15 - 16 البقرة 2 : 257 م / 16 - 17 الانعام : 89 ك / 17 همچنانکه PMI وهمچنین K / 17 - 18 پیراهن . . . پخته PI پیراهن وجبه وبرنج بشیر پخته MK .

بی واسطهٔ ملائکه وشیاطین، زیرا که در حکمت اونیست ؛ اگرچه در قدرتش هست ، یُضلّ ویشقي بالشیاطین أعداءه عدلاً ، ویهـدي ویسعد بالملائکة أعداءهُ فضلاً .

۱۷ – در این مکتوب بسیار علوم است . واین را اندیشهٔ دراز بسیار باید تا بروز گار پخته گردد . واین مقدمه ایست در حقیقت نیت که لا بدّ محقق باید که بود پس از این انشاء الله بنویسم که‌نیت چیست، «والأعمال بالنیّات»چه بود . ویحشر النّاس یوم القیامة علی نیّاتهم چه معنی دارد ؟ تا یموت المرء علی ما عاش علیه یقین گردد . ونیة المؤمن خیرٌ من عمله چرا گوید ؟ پس «یوم تبلی السّرائر » « ونخرج له یوم القیامة کتاباً یلقـّاه منشوراً » . همه پیدا گردد، وهمچنین ظاهر گردد «وکلّ انسان ألزمناه طائره فی عنقه » ای حامله . «وطائرکم معکم » . «وأخرجَت الارضُ اثقالها » «ویَومئذٍ تحدّثُ أخبارها ». «ولیروا أعمالهم» . همه چون آفتاب روشن گردد . امّا اگر کسی دیده ندارد مرا تاوان نبود، ع : خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست «أفأنت تهدی‌العمیِ» یا محمّد . «ولو کانوا لا یبصرونَ» . هیهات، کوران در هردو سرای کوراند . یموت المرء علی ما عاش علیه . «ومن کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی وأضلّ سبیلا ویحشره یوم القیامة أعمی » وهمانا در خاطرت آید که «فویل للذین کفروا من مشهد یومٍ عظیمٍ » ، «أسمع بهم وابصر یوم یأتوننا » . واین نه کار تست وامثال تو، ونه از آن مردانی که می بدانی پس در مضیق تشبیه ومختنق حجب دنیوی می باش ، «فالیوم الذین آمنوا من الکفـّار یضحکون » . یوم لنا ویوم

4 بسیار باید K باید PMI / 6 بود MK بوده بشنود PI / 8 گوید PI گفتند MK / 9 الطارق 86 : 9 ک / الأسراء 17 : 13 ق / 10 ظاهر . . . انسان K-PMI / 13 نبود MK نیست PI ع / خور . . . نیست K-PMI / یونس 10 : 43 ق / 14 یونس 10 : 43 ق / 15 - 16 الاسراء 17 : 72 ک / 16 - 17 مریم 19 : 38 ک / 18 که می بدانی پس K که این بدانی PMI / مختنق K منجنیق M مضیق PI / 19 المطففون 83 ، 34 ق .

لاعدائنا . ترا وسعت قصر مؤمن چکار که « عرضها السّماوات والارض » ،
گوئی طولش چند است ؟ اگر گوش داری از « حمعسق » بشنوی که
3 طولش چند است . واگرنه شبت خوش باد که ترا همراهان بسیار اند « أعدت
للمتقین » « الذین یؤمنون بالغیب ویقیمونَ الصلوةَ وممّا رزقناهم ینفقونَ » دریغا
که کاغذ پر شد !



1 آل عمران 3 : 133 م / 2 گوئی M کوهی K - PI / 3 - 4 آل عمران 3 : 133 م /
4 البقرة 2 : 3 م / 4 دریغا K - PMI .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸– دو روز است تا می خواهم که در حقیقتِ نیت چیزی نویسم، وهنوز آنچه مقصود است تمام ننوشتم. بدان ای برادر أعزّ، أطال الله فی رضاه بقاك که در مکتوب دیروزینه بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الّا بواسطهٔ صفتی که آن را قدرت خوانند، وقدرت خادم ارادتست. تا ارادت فرمان ندهد از قدرت هیچ مقدور در وجود نیاید. وچون در آدمی ارادتِ کاری نبود، پس پدید آید، پس این ارادت حادث است، وحادث از سببی مستغنی نبود، واز آنجا که نظر عموم بود گویند: سبب حدوث ارادت علم بود که در آدمی وادید آید، که فلان کار کردن به از ناکردن است. وچون علمِ قاطع ویا ظنّ غالب وادید آید، ارادت ضروری الوجود بود. واز آنجا که نظر خصوص است، این کفر بود. لعمری، اگر چه کفر بود در دیدهٔ درون، اما هم در اشارت کردن بدان، از آن مستغنی نباشم درارشاد تو وامثال تو از مبتدیان. چون ما بکعبه رویم وخواهیم که قدم بمعرفات نهیم، قدم بضرورت در کوفه وبغداد وحلوان نهیم، واگرچه دانیم که کعبه نه حلوان است، امّا آن راه ماست نه منزلست ونه مقصود ونه مقصد.

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الثالث بسم . . . الرحیم K ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 که I – M K / 3 برادر اعز P K I دوست عزیز M / 4 دیروزینه M K دیروز P I / از آدمی K – P M I / 6 مقدور M K چیز P I / 7 کاری P M I کار K / پس . . . این P M I پس پدید شد که K / 8 عموم بود M K عموم است P I / 11 اگرچه کفر بود K – P M I / 12 بد ان از ان P M I اگرچه کفر بودبد انك K / 13 نهم P M I نهم اول میباید که K / 14 وحلوان K – P M I / نه حلوان P M I به از کوفه K / 15 ما P K I – M / منزلست M منزل P K I / نه . . . مقصد K ومقصد P I نه مقصد M .

/ * * * نامهٔ سوم . I 3, K 3, M 12, P 3 * * *

۱۹ – ودر عادت علما بود که گویند : قدرت سبب وجود مقدور است ، وارادت سبب آنست که قدرت را را اتمام مقدور آرد ؛ وعلم سبب وجود ارادت است . وآنگاه، همچنین می گویند : سبب وجودِ علم در آدمی ملائکه وشیاطین اند ؛ وسبب وجود ایشان حقّ است . وبآخر نظر ایشان در قدیمی بایستد که بذات خود قایم بود . واین نوع از بیان ، اگرچه ضرورتِ تفهیم را واگفتنی است ، اما سخت قاصر است از حقیقت کار . واز آنجا که تحقیق است در وجود، هیچ چیز أز هیچ چیز در وجود نیاید؛ زیرا که چون چیزی را وجود حقیقی نبود ، ایجاد دیگری اورا چون مقدور تواند بود ؟ وجز بمثالی ترا این معلوم نگردد :

۲۰ – بدانکه این حروف که دراین مکتوب است هم بعدِ حرکت قلم در وجود می آید ؛ ونتوان گفت که ایجاد این مکتوب وحروف قلم می کند ، که ایجاد را قدرتی وعلمی وارادتی بباید . پس عوام نیز دانند که حوالتِ وجود این حروف بآدمی حی وقادر برکتابتست که عالم بود برکتابت ، ومرید بود مر کتابت را . وهرگز نگویند که این حروف از قلم در وجود می آید . وبدانند که قلم جمادی مُسَخّر است، وقدرتِ کاتب قاهر اوست در تحریك ، وقلم مضطّر است در تحرّك . وچون این مثال تمهید افتاد ، بدانکه در وجود خود یك موجود است که اورا وجود است ، وبس . وهرچه غیر اوست خود نیست، پس أگر هست أز هستی اوست، أمّا بخود جز معدوم نیست،

---

2 سبب آنست PMI آلست K / 3 بایستد PMI باشد K / 7 چون MK اگرچون PI / 8 حقیقی MK تحقیقی PI / مقدور MK - PI / 9 ترا این M برتو این K ترا PI / نگردد PI نتوانم کرد M نتوان کرد K / 10 بعد PMI بعد از K / 11 که PI چه M زیراکه K / 12 نیزدانند MK ار نزدیك PI / 13 بآدمی . . . کتابت M بآدمی میباشد قادر برکتابت وعالم برآن K را آدمی قادر برکتابتست در قدرت کاتب بود که قادراست برکتابت وعالم بود برکتابت PI / 15 وبدانند PI که دانند M چون دانند K / جمادی مسخراست PI جادیست مسخر M جمادیست مسخر در K / 18 پس PMI - K .

«كلُّ مَن عَلَيها فانٍ و يَبقى وَجهُ رَبِّكَ »، «كلّ شيءٍ هالِكٌ إلا وَجهَهُ». وچون چیزی را وجود خود نبود، چگونه ایجاد دیگری باو حوالت توان کرد؟ وما هذا الّا انخلاع مِن غَريزَةِ العَقل بالكلّيّة. پس هرچه در وجود آید وروی نماید حوالتِ همه با قدرت أزل است، واگر خواهی همه را حوالت بارادت أزل است که قدرت او در ارادت منطویست جلّ الواحدالأحدُ؛ همچنانکه حرکتِ أنگشترین در انگشت من، در حرکت دستِ من مُنطویست ودر تحریكِ قوّتِ من منطویست.

۲۱ — بیش ازاین اگر نویسند، دیوانگان سَلاسلِ خود جُنبانیدن گیرند. واگر خواهی همه وجود را حوالت با علمِ ازل کن، که ارادت او در علم او مندرج است؛ چنانکه لونیّت درسوادیّت مندرجاست. ومثال این بهتر است که مثال أوّل، أگر کسی پی می تواند برد. اگر خواهی همه وجودرا باذات أزلی حوالت کن، چه علم که صفت عالم بود درذات عالم مندرج است، چنانکه نور ماه در نور آفتاب «هوَ الذي جَعَلَ الشّمسَ ضياءً والقمرَ نوراً». وهمانا در خاطرت اید که چگونه حوالتِ شعاعِ آفتاب وا آفتاب نکنیم، که می بینیم که وجودش أزوست وبدوست! وچگونه حوالتِ حرکتِ قلم باقدرت آدمی نکنیم، واین را جواب شنیدی. اگر حاضری جواب بس است، واگر خفته ای خدای تعالی تُرا بیداری دهاد. آنراکه وجود نبود ایجاد نتواند بود. هذا كفاية.

لقد أسمَعتُ لَو نادَيتُ حيًّا ولكن لا حَياةَ لِمَن تنادي

---

1 الرحمان 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چیزی PMI جادی K / دیگری... توان M دیگری تواند K باو حوالت توان PI / 3 الا الانخلاع من M انخلاع من K الاكلاع PI / 4 وروی نماید PI – MK / واگر خواهی PMI – K / همه را PI–KM / 5 حوالت M – PKI / در ارادت PI – MK / 7 ودر... منطویست K–PMI / 9 وا MK در PI / 11 پی PI برپی M–K / برد PI افتاد MK / 12 چه... صفت MK چه حکم صنعت PI / 13 – 14 یونس 10 : 5 ك / 14 خاطرت PI خواطرت MK / وا آفتاب K–PMI / 15 نکنیم PMI کنیم K / 16 آدمی PM أومی KI / نکنیم PMI کنیم K / 17 جواب بس است K بس M – PI / دهاد PMI کرامت کناد K / 18 نبود... بود PI نبوده... کرده M او قائم بنفس نبوده ایجاد دیگری نتواند کرد K / 19 لمنادی MK در مل PI.

۲۲ – « هَل من خالقٍ غَیرُ اللهِ » بیش ازاین نیست که وجود شعاع پس از طلوع آفتاب ظاهر گردد ، وحرکتِ قلم پس از حرکتِ دست پدید آید. بدانکه چون چیزی پس از چیزی ظاهر شود حوالتِ وجود این با آن نتوان کرد ، که اگرا این روا بودی بایستی که حوالتِ وجودِ این حروفِ مکتوب براین کاغذ ، واحرکت قلم کردندی ؛ وگفتندی : که قلم سبب وجودِ این حروف است . واین در خاطر هیچ عامی نیاید ، فکیف بخواص . اکنون بدانکه وجودِ این حروف نه أز قلم است ، أمّا قلم را در وجودِ این حروف مدخلی هَست که کوزه رانیست ، ونان را در اشباع مدخلی هَست که مِبره را نیست ، وشمشیررا در قَتل مدخلی هَست که مداد وحبر را نیست ؛ واین مَدخل شرطیّت است در وجود ، نه مدخلِ رُکنیّت. ورکن در ایجاد ، ذات أزلی است . ودیگر ، همه شرط یکدیگر است ؛ چنانکه مداد وقلم وکارد وشَقِّ قلم وحرکتِ أنگشتانِ مَن ، همه شرط است در وجود این حروف . أکنون بدانکه از قدرت وارادت ازل راه بهمهٔ موجودات یکسانست ، وأز او راه بآفتاب هم چندانست که بشعاع ؛ وبوجود این حروف هم چندانست که بوجود کاتب . وعلی الجمله أز قدرت ، راه بشرط ومشروط یکی است ، که تفاوتی درآن نیست . پس هرکه پندارد که فلان حادث را سبب وجود فلان چیز است ، وفلان چیز را سبب وجود بهمان چیز است ، وبهمان چیز را سبب بیستا چیزاست ، وتا آخر گوید : آخر این اسباب حقّ است ، این کس مخطی بود ؛ زیرا که بخدای تعالی از طول وجود من رسد ، نه از عرض وجود . واین طرفه عبارتی است وهیچکس نگفته است الّا من . واین را بیانی باید تا بفهم تو رسد .

1 الفاطر 25 : 3 م / دجود PI - MK / 2 و PI چون K M / و حرکت . . . دست K - PMI / پدید آید KM - PI / 5 مکتوب K - PMI / 6 عامی K - PMI / 6 - 7 فکیف بخواص PI تا بخواص رسی MK / 8 کوزه MK کوزه آب PI / 10 در وجود MK - PI / 12 وکارد وشق قلم K - PMI / 13 راه M را PI برابر K / 15 علی PMI فی K / راه PKI او راه M / 16 که . . . نیست PI بی تفاوتی MK / 17 سبب . . . است PMI سبب فلان چرا است K / بهمان چیز PMI بهمان چرا K / 18 وبهمان . . . است K - PMI / تا آخر PI بعاقبت MK .

۲۳ – ای دوست همه جمع باش دراین مکتوب مثلاً، ده هزار حرف باشد، وهر حرفی پس از هرحرفی در وجود آید، وسطر ثانی پس از سطر اول وسطر ثالث پس از سطر ثاني ورابع پس از ثالث واگر کسی گوید: سطر عاشر از تاسع در وجود آید، وتاسع از ثامن، وثامن از سابع، تا آنجاکه گوید: ثالث از ثاني، وثاني از اول. انگاه گوید: سطر اول از ارادت وقدرتِ کاتب در وجود آمد، این کس قاصر نظر است. زیرا که کاتب را در طول مکتوب طلب می کند نه در عرضش؛ پس ضرورت بود که راه از ارادت وقدرتِ کاتب بسطر اوّل وثانی کم از آن داند که بسطر ثامن وتاسع وعاشر، وهر که خدای تعالی راچنین داند، خدای تعالی در حقّ او زما نیست. اگر نظر صافی داشتی میان أو ومیان هیچ حادث، راه ندیدی، همه را متساوی الوجود دانستی، که حق تعالی از زمان منزّه است همچنانکه کسی از هر حرفی که براین کاغذ است راه بکاتب برد، از عرضِ این حروف، نه از طول. چه گویی؟ نه هر حرفی را موجد من حیث الظاهر اراد تست؟ واز ارادت وقدرت کاتب راه بهمه حرفی برابراست؟ أمّا «وكلّ شيءٍ عندَهُ بمقدارٍ» و«إن مِن شيءٍ إلّا عندَنا خزائنُهُ وما نُنزّلهُ الّا بقدرٍ معلومٍ» و«إنّا كلّ شيءٍ خلقناهُ بِقدرٍ وما أمرُنا الّا واحدةٌ كلمْحٍ بالبصرِ». قدوسٌ سبوحٌ جلّ الكبيرِ المتَعالِ.

۲٤ – پنداری که هرگز حرفی از قرآن خوانده یا دانسته ای؟ هیهات! «لا يَمسُّهُ إلّا المُطهّرون»، «إنما المشركونَ نَجَس» «والله الطيّبُ لا يَقبَلُ

4 وثامن از سابع PI–M K / 5 ثالث . . . از أول PI–M K / 8 كاتب PI–M K / ثامن و PI–M K / 10 صافی PMI شافی K / متساوی M مساوی PKI / 14 الرعد 13 : 8 م / 15 الحجر 15 : 21 م / 15–16 وانا . . . بالبصر PI – M K / القمر 54 : 49 ك / 16 قدوس سبوح K قدوس قدوس PMI / 19 الواقعة 56 : 79 ك / التوبة 9 : 28 م / .

الا الطیّبَ ، « الطیّباتُ الطیّبینَ » ، « طِبتم فادخُلوها خالدینَ » بهشت قرآنست وترا خبر نیست .

ای خفتهٔ خواب آلود ، این خواب توچیست ؟
آگاه نیی ، نظارهٔ خواب تو کیست ؟

قرآنست بهشت حق . تو چه می شنوی ؟ ! پنداری که دانی قرآن چیست ؟ ! ما فِي الجَنّةِ الّا الله چه معنی دارد ، که خدای تعالی « طه » و « یس » در بهشت براهل بهشت خواند ؟ یس قَلبُ القرآنِ چه بود ؟ که انّ الله سبحانه وتعالی قرأ « طه » و « یس » قبلَ أن خلقَ الخلقَ بألفي ألفِ عامٍ ، چون کلام قدیم است پس « ألفی ألف عام » چه معنی دارد ؟ باش تا محرَم گردی ؛ که همه ظاهر است امّا نامَردان را عشق حرام است . بهشتِ نان وآب وحلوا وانگبین وقلیه وحور وقصور فریب است . کار آن دارد که : إن لله جنّةً لیس فیها حورٌ ولا قصورٌ ولا لبنٌ وعسَلٌ ، یَتَجلّی لنا ربّنا ضاحکاً . با رابعه گفتند : ألا تسألین الجنةَ ؟ فقالت : الجار ثُمّ الدّارُ . جوا نمردا ! مجنون صفتی باید تاگوید :

وما حُبُّ الدّیار شَغفنَ قَلبي ولکن حُبُّ مَن سَکَنَ الدّیارا
مرا لبانِ تو باید شکرچه سود کند ؟ بجای مهرتو مهری دگرچه سود کند ؟

مجنون را گفتند چرا گفتی : أقَبّلُ ذا الجدار وذا الجدارا ؟

گریا دِگری مجلس می سازم وباغ آخر نتَهم زمهر کس بردل داغ
لیکن چوفرو شود کسی راخورشید أزپیش نهد بجای خورشید چراغ

---

1 النور 24 : 26 م / زمر 39 : 73 ك / 5 قرآنست . . . تو M بهشت قرآنست P K I / 10 اما P K I اماع ؛ M / حرام است P K I حرام است ای دل M / 11 وحلوا . . . وقلیه M K ـ P I / فریب P فربی I قربت K همه خوب M / 13 لنا M K ـ P I / با M K و P I / 16 مرا M K کرا P I / 17 الجدار وذا الجدارا P I الجدار وذا الدیارا K الدیار ولا الجدارا M / 18 نتهم . . . دل P K I نه زعشق تواست برجانم M .

عجب از این حدیث ! چه می شنوی ؟ :

اذا ما ظمأت الی ریقهـــا جعلت المدامةَ منه بدیلا
وأین المدامةُ من ریقهـــا ولکن أعلّل قلباً علیلا

عاشقان دنیا چه دانند که عاشقانِ خدای‌را چه صفت بود ، که ایشان هم خورند وهم خسبند وهم پوشند ، ولیکن چیزی که دردل دارند ، دیگران را خبری از آن نیست .

تو مرا بادهٔ دهٔ ومست بخوابان‌ومترس
چوگه خدمت شاه آمـــد ، بردانم خاست

« ما لِهذا الرّسول یَأکلُ الطّعامَ » ، « ما کانَ محمّد أبا أحدٍ مِن رجالِکم » . گفت : أرسلانم خوان تاکس بنداند که کیم ، بار خدا یا موسی ابراهیم راگفت : « إنی ذاهب الی ربّی سیَهدین » چندین هزار خلایق زُنّار در بستند ، ما را چه فرمایی ؟ گفت : « لیزلقُونکَ بأبصارهم لمّا سمعوا الذِکرَ » . از چشم بد بترس واز خانه بدر مشو ! ، که طه ! ما بخودی خود می گوییم ، تومی گویی : انما أنا عبدٌ آکل کما یأکلُ العَبیدُ وأشرَبُ کما یشربُ العَبیدُ ؟ ما می گوییم : « لا أُقسِمُ بهذا البلد وانت حلٌّ بهذا البلد » . تومی گویی : أغضب کما یَغضَبُ البَشَرُ ؟ دریغا که کاغذ برسید .

---

2 ظمأت M K ظمیت P I / چه صفت بود P I صفت چیست M K / که ایشان P I – M K / چیزی که P K I چیزکی M / 5-6 میگران . . . نیست P I – M K / 8 چوگه P K I چونك M / شاه P I میر M K / 9 الفرقان 25 : 7 ك / الاحزاب 33 : 40 م / 10 گفت M K – P I / بند اند M K نداند P I / 10-11 بار . . . را P I بار خدایا عیسی K عیسی M / 11 صافات 37 : 99 ك / هزار P M I هزار هزار K / 12 در M K – P I / گفت P M I – K / القلم 68 : 51 ك / 13 چشم بد . . . بدر P M I خشم پدر . . . پدر بیرون K / 14 تومیگویی P M I – K / 15 البلد 90 : 1 ك / 16 برسید P I بپایان رسید K برسیدی والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ – سه مکتوب نوشتم در معنی نیّت ، وهنوز مقصود تمام نیست . بدان ای برادر أعزّ ، أطالَ اللهُ بقاكَ في رضاه كه افعال انسانی از قدرت وادید آید ، وقدرت گوش بفرمان ارادت دارد ، وارادت بواسطهٔ علم وادید می آید . اکنون بدانکه افعال آدمی حکم از ارادت گیرد ، وارادت ونیّت هردویك حکم ویك معنی دارد . و الأعمالُ بالنيّات فصل خطابست دراین معنی . اگر ارادتِ دینی برمرد غالب بود بیشتر اعمال او مقبول بود ، واگر ارادتِ دنیوی غالب بود اعمالش بیشتر مردود بود ، كه « وقدمنا الی ما عملوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً منثوراً » . وچون حُبِّ دنیا غالب بود در نهاد آدمی لا بُدَّ نیّات او در طاعت فاسد بود ، كه وَمَنْ كانَتْ هِجرتُه الی دنیا يُصيبها ، او امرأة يتزوّجها فهِجرَتهُ إلى ما هاجَر إليه . وهر فعل كه آدمی كند از نیّتی خالی نیست ، ونیّت هر كس در خور او تواند بود « مِنْكُم مَن يُريدُ الدُّنيا » لا جرمَ « اعمالُهم كَسَرابٍ بقيعةٍ يَحسبُه الظَّمآنُ ماءً حتى إذا جاءه لم يَجِدْهُ شيئاً ووَجدَ اللهَ عنده فوفّـيه حِسابَه » ، « كرمادٍ اشتدتْ به الرِّيحُ في يومٍ عاصفٍ لا يقدِرون ممّا كسَبُوا على شيءٍ » وهؤلاءِ هم « الأخسرون أعمالاً الذين ضلَّ سعيُهم في الحيوة الدُّنيا وهم يحسبون انّهم يُحسِنُون

---

1 بسم . . . الرحيم PI المكتوب الرابع بسم . . الرحيم K بسم . . . الرحيم وبه ثقتى M / دو معنی نیت K - PMI / 3 از . . . آید PI از جناب ازل در قدرت بسته است K در قدرت بسته اند از جناب ازل M / 5 حکم PI - MK / وارادت K - PMI / یك K - PMI / 6 ویك معنی M یك معنی K - PI / 7 بر PMI در K / 8 الفرقان 25 : 23 ك / 10 لا بد PMI لا بداست K / 11 - 13 وهر . . . الدنیا K - PMI / 12 - 13 آل عمران 3 : 152 م / 13 النور 24 : 39 م / 14 - 15 ابراهيم 14 : 18 ك / 16 الكهف 18 : 103 ك .

* * * I 4. K 4. M 13. P 4. نامهٔ چهارم * * *

صنماً » و « منکم مَن یُرِیدَ الآخِرَةَ » ، « اولئك كان سعیُهم مَشکوراً » ، « مَن کان یُرِیدُ حَرثَ الآخرةِ نَزِدْ لهُ في حَرثِه » .

۲۶ – یکی را ده بَدَل واکند تا هفصد ، که : « مَثَلُ الذینَ یُنفِقون أموالهُم في سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أنبَتَتْ سَبعَ سَنابِلَ في کلِّ سُنبُلةٍ مائة حبَّةٍ » ، وقومی دیگر هستند که پای بدنیا وآخرت درنیاورند ، چون قصد حضرت کردند ، با ایشان گفتند : أنتُم أولیائي حقّاً : یا موسی ! مارا خواهی پای بدنیا وآخرت وانتوانی آورد « إخلَع نَعلَیكَ إنكَ بالوادِ المقدّس طوی » . صفت این قوم در قرآن کجاست ؟ « یُریدون وجهَهُ » یا محمد ! نه ترابا ایشان کاراست ، ونه ایشان را با تو ! « ما عَلیكَ مِن حِسابِهم مِن شيءٍ وما مِن حِسابِكَ علیهم مِن شيء » ترا از برای آن فرستادیم که روی دشمنان وگریختگان سوی ما آوری ، نه از بهر آنکه روی دوستان از ما بگردانی ! هان وهان « ولا تعْدُ عیناكَ عنهم تُرِیدُ زینةَ الحیوةِ الدّنیا » این قوم را ثواب نه بپیمانهٔ اوهام وعقول دهند « ویرزُقَ مَن یشاءُ بِغیرِ حساب » ، « مَثَلُ الذینَ یُنفِقونَ أموالَهم ابتغاءَ مرضاتِ اللهِ وتثبیتاً مِن أنفُسِهِم کمَثَلِ جَنّةٍ بِرَبوةٍ أصابها وابلٌ ، فآتَتْ أکُلَها ضِعفَین ، فإنْ لم یُصِبْها وابلٌ فطلٌ » . چون ابتغاء مرضات الله بود ، کمَثَلِ جنةٍ بود . وچون فی سبیل الله بود ، کمَثَل حبّةٍ بود . جوانمردا ! « مَن جاءَ بالحَسَنَةِ فلهُ عشرُ أمثالِها » دیگر است « فیُضاعِفَهُ لهُ أضعافاً کثیرة » دیگر .

۲۷ – همه در قرآنست امّا توهنوز خفته ای چون نیت از شوایب دنیوی

---

1 آل عمران 3 : 152 م / الاسراء 17 : 19 ك / 2 الشوری 42 : 20 ك / 3 تا P K I به M / که M – P K I / البقرة 2 : 261 م / 5 در نیاورند P M I بازنیاورند K / 7 طه 20 : 12 ك / یوسف 12 : 96 الکهف 18 : 28 ك / 9 الانعام 6 : 25 ك / 10 فرستادیم P M I فرستادند K / که M K تا P I / 11 سوی ما آوری P I بماکنی K ولماکنی M / 12 الکهف 18 : 28 ك / 13 البقرة 2 : 212 م وآل عمران 3 : 37 والنور 24 : 38 م / 14 البقرة 2 : 265 م / 17 الانعام 6 : 160 ك / 18 البقرة 2 : 245 م / 19 هنوز P K I – M .

پاك باشد، آنرا اخلاص زاهدان خوانند، وثواب آن بهشت است، که «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً»؛ وچون از شوایب أخروی پاك باشد، آنرا اخلاص عارفان خوانند، وثواب آن لقاء الله بود که «فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً». جوانمردا! اعمال تو حکم از نیّت تو گیرد، تا ترا باعث برعمل چیست، ونیّت تو درخور علم تو تواند بود. اگر در علم وعمل تو همه لذّات دنیوی است واز لذّات آخرت نام شنیده ای. پس هرنیت که ازدرون تو سر برزند همه دنیا را بود وترا خبرنه؛ اگر نماز کنی یا روزه داری یا صدقه دهی، باعث توهمه برآن عادت تست، مصطفی ـ صلعم ـ گفت: «بُعِثْتُ لِرَفْضِ العادات». واگر طلب لذّات دایم ترا برعمل می دارد، این حبّ آخر تست. هم لذّات دنیوی دوست می داری، امّا این لذّات فانی است، وآن لذّات دایم؛ بدین سبب در طلب آن می تازی.

۲۸ — واگر ترا معرفتی هست بجلال وجمال ازلی، این عشق دردرون تونه حبّ دنیا بگذارد ونه حبّ آخرت. «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً». «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ازین قوم درست است؛ این قوم هرچه کنند همه از بهر او کنند «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»، «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»، «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللهِ الْإِسْلَامُ»، «أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ»، «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ

---

1 و3 باشد PI شود K شد M / 1 ـ 3 خوانند... خوانند PI گویند... گویند MK / 1 ـ 2 الکهف 18 : 107 ك / 3 ـ 4 وثواب... صالحا PMI ـ K / 4 الکهف 18 ـ 110 ك / 6 بر PI ور K در M / علم تو PMI عمل تو K / علم و PMI ـ K / همه PMI ـ K / 9 گفت PI چنین میگوید K چنین گفت که M / 11 دنیوی PI دنیاوی K ـ M / 13 عشق MK عشوه PI / 14 الانسان 76 : 9 م / 15 الفاتحة 1 : 5 / ازین قوم PMI ازین سبب K / این قوم MK این PI / 16 همه PI ـ MK / 16 ـ 17 الانعام 6 : 162 ك / 17 ـ 18 البینة 90 : 5 م / 18 الزمر 39 : 3 ك / 18 ـ 19 آل عمران 3 : 19 م / 19 آل عمران 3 : 20 م / الانعام 6 : 79 ك .

السّموات والارض حنیفاً » «مسلماً » «ملةَ ابیکم ابراهیم هو سمّیکمُ المسلمین » « دیناً قیّماً ملةَ ابراهیم » ، « فأقم وجهك للدّین القیّم » ، « فاستقم کما أمرت » ، « ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » ، « اولئك هم الصدّیقون » « والسابقون السّابقون اولئك المقرّبون » ، « کتابٌ مرقومٌ یشهدهُ المقرّبون » ، « اولئك هم المؤمنون حقاً » .

۲۹ – جوانمردا ! نیّت تو درخور علم تو تواند بود ، اگر علم تو سماعی است این عدیم الجدوی خواهد بود ، یا قلیل الجدوی ؛ واگر علم تو ایمانست بغیب ، که « یُؤمِنون بالغیب » ، نیّتِ تو نیّت أهل صلاح بود از ابلهان ، که إنّ أکثر أهل الجنّة البُله ، وعلّیون لذوي الالباب . اگر علم تو اینست که از چشمهٔ دل می زاید که ظهرت ینابیعُ الحکمةِ من قلبهِ علی لسانه . تو از این قومی که « وبالآخرة هم یوقنون » ، « وإنّ من الحجارة لمَا یتفجّرُ منه الأنهار » دیدهٔ معرفت ترا خود راه نماید ، ونیّت تو نیّت صدیقان بود . ودر دعاء سلیمان بن داود – صلعم – خوانده ام : اسألُكَ نیّةَ الصّدیقین . اکنون بدانکه در خور روز گار خود وبقدر خود ترا علمی هست ، ودر خور علم تو ترا نیتی بود . اگر توخواهی که بدان نیّت که من زیارت طاهر وفتحه کنم تو نیز زیارت کنی ، بنتوانی ، که نیّت تو درخور علم تو بود ونیت من درخور علم من . واگر مثلاً برادرانت خواهند که بدان نیّت که تو صدقه دهی ایشان نیز دهند نتوانند ، که ایشان را علم تو نیست .

۳۰ – اکنون « ولِکلٍّ درجاتٌ ممّا عملوا » ، والأعمال بالنیّات . پس

---

1 الحج 22 : 78 م / 2 الانعام 6 : 161 ك / 2 الروم 30 : 43 ك / فاقم . تصحیح وان اقم P M K I / هود 11 : 112 ك / 3 فصلت 41 : 30 ك / الحدید 57 : 19 ك / 4 الواقعة 56 : 10 ك / المطففون 83 : 20 ك / 5 الانفال 8 : 74 م / 8 البقرة 2 : 3 م / نیت أهل M K أهل P I / 10 می زاید P I زاید M میآید K / 10 – 11 علی لسانه P M I – K / 11 البقرة 2 : 3 م / 11 – 12 البقرة 2 : 74 م / 12 ترا خود P I خود ترا M K / 15 طاهر وفتحه P M I – K / 18 برادرانت P M I برادران تو K / 19 الانعام 6 : 132 ك .

روشن شد که «یُحشَرُ النّاس یوم القیامة علی نیّاتهم». چنانکه مصطفی ـ صلعم ـ خبر داده است؛ ترا وا نیت تو حشر کنند؛ چنان با شی که مستی! «یموتُ المرءُ علی ما عاش علیه، ویُحشر علی ما مات علیه».

زین سوی أجل ببین که چونی زان سوی أجل چنان بمانی

ترا بر نیّت خود حشر کنند، وبرادرانت برنیت ایشان حشر کنند. باعث تو برحجّ حاصل تو بود، وباعث برادرت محمّدم حاصل اوست، والنّاقد بصیرٌ. چندین هزار کس بحجّ روند وهریکی را باعثی دیگر. وحاصل هریك روز قیامت عَنان زنان با او بهم میرود که «وکلّ إنسان ألزَمناهُ طائرَه في عنقه ونخرج له یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً» همه با او بود در دار دنیا، امّا مطوّی بود، که دیدهٔ او از حقیقت این کار در بسته بودند. روز قیامت «یلقاه منشوراً» ظاهر گردد «فکشَفنا عَنكَ غِطاءَكَ فبَصرُكَ الیوم حدید»، «یوم تبلی السّرائر» آنگاه برادرانت مقدّم ومحمّد بدانند که چه معنی بود درایشان که ایشان را فرا حجّ آورد. وبدانی که چه معنی بود در بر که ـ قدّه ـ که اورا نگذا شت که بقدم ظاهر راه بادیه رود. «ذلكَ یوم التّغابن»، وبدانی که بزیارتها چرا می رفتی، باعث دینی بود یا دنیوی؟ چندان فریاد از عالمیان برخواهد خاست که درهیچ وهمی وفهمی نگنجد.

۳۱ ــ آن روز آشکا را گردد که کی مؤمن بود وکی مشرك، اعنی در ملّت خلیل ـ صلعم ـ که بود وکه نبود. ومصطفی می گوید: ـ صلعم ـ که یُحشر

1 روشن شد K ضرورلست PMI / 2 خبر MK ترا خبر PI / 4 ـ 5 زین . . . خود حشر کنند PMI ـ K / 4 بمانی PI ـ M / 5 ترا PI ـ M / 6 تو بر حج PI تو حج تو K تو در حج M / برادرت M برادر PKI / 7 کس PKI ـ M / باعثی MK باعث PI / 8 بهم میرود PI میرود بهم M میرود K / الاسراء 17 : 13 م / 9 همه PI همه یکیست MK / 10 این PI ـ MK / در PI بر K ـ M / 11 الاسراء 17 : 13 م / ق 50 : 22 ك / 12 الطارق 86 : 9 ك / 13 معنی . . . چه PMI ـ K / بود در MK دارد ودر PI / 13 فرا MK بر PI / 14 نگذاشت PMI بگذاشت K / 14 ـ 15 التغابن 64 : 9 م / 15 یا K اگر PMI / دنیوی PMI دنیاوی K / 16 از . . . خاست M از عالم برخواهد خاست K می کرد PI / 17 که . . . مشرك PI که مشرك که بود ومسلم کی MK .

النّاسُ یومَ القیامةِ غُرلاً ؛ باش تا بدانی که ملّت خلیل ختّان است، آنگاه غرلا بدانی که « وما یُؤمن اکثرُهم باللّه إلّا وهم مشرکون » . ای دوست عزیز ! أغْرل ختان نا کرده بود . والختان ملة الخلیل . ندا نم که توّچه کرده وچه دانسته، در مضیق تشبیه اهل عادت وامانده ای . ع : یکی زین چاه ظلمانی برون شو ! تا جهان بینی ! ... بسلاسل شهوات واغلال صفات خود را بسته‌ای کجا توانی رفت ؟ « فی سلسلة ذرعُها سبعون ذِراعاً فاسلکوه » از اینجا برند « کلّ نفس بما کسبَتْ رَهینة » ، واعملْ ما شئتَ فإنك مُجزی به ، و « أنْ لیسَ للانسانِ الّا ما سَعی . وأنّ سعیهُ سوف یُری » . اگر کوشك است واگر سلاسل واغلال است ، همه باخود داری « وانّ جهنّم لمحیطةٌ بالکافرین » والذی نفسُ محمّد بیدِه ، إنّ الجنّةَ والنّار اقربُ الی أحدِکم من شِراك نعله .

۳۲ – از قرآن وحدیث اگر با خبر بودی ترا همه آسان بودی . القرآنُ حبْلُ اللّه . « واعتَصِموا بحَبْل اللّه جمیعاً » العلماءُ شُهداءُ اللّه فی أرضه « وتکونوا شهداء علی النّاس » بأیّهم اقتَدیتم اهتدیتم . کتاب اللّه وعترتی ، این بود . عترت مصطفی – صلعم – ورثهٔ او بوند ، العلماء ورثة الانبیاء . از هیچ هیچ ندانسته‌ای .کاشکی چون راستی‌ندانسته‌ای، غلطی هم بدست نبودی ترا . مصطفی – صلعم – گوید : انّی تارك فیکم الثقلین ، کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی ، سلمان منّا اهل البیت . « یا نوح انّه لیس من اهلك » . تا علما باشند

---

1 و 2 غرلا M عزلا P K I / ختان M چنان K حق P I / 2 یوسف 12 : 106 ك / 3 چه کرده P I – M K / 4 تشبیه . . . وا P I اهل تشبیه وعادت باز K اهل تشبیه باز M / ع : M – P K I / 5 را K – P M I / رفت P K I رفتن M / 6 الحاقة 69 : 32 ك / 7 مدثر 74 : 38 ك / 8 النجم 53 : 39 ك / 9 واغلالست M K – P I / 9 – 10 التوبة 9 : 49 وعنکبوت 29 : 54 ك / 10 نفس محمد P M I نفسی K / 11 نعله P K I نعلیه M / 12 حدیث M K خبر P I / با . . . ترا M K خبر بودی P I / 13 التوبة 9 : 103 م / ارضه P M I الارض K / 13 – 14 الحج 22 : 78 م / 15 – 16 مصطفی . . . ترا K – P M I / 15 او M مصطفی P I / 18 هود 11 : 146 .

قرآن درزمین باشد، چون علما نباشند قرآن را بر آسمان برند؛ ان الله لا ینتزع العلم انتزاعاً ولکن یقبضه بقبض العلماء. جوانمردا! «ثم أورثنا الکتابَ الذین اصطفینا من عبادنا»، پنداری مصطفی یکی بود؟ هیهات! هیهات! ما من نبیّ إلّا وله نظیرٌ فی اُمّته. فضیل عیاض می گوید: چون اهل اصطفا نمانند قرآن واحیّز طهارت خود رود، آن دلِ دوستانِ اوست که مصحف مجید است «کتبَ فی قلوبهم الإیمان»، «الرّحمنُ علّم القرآنَ»، «علّم بالقلم» وبهمّتِ قالبِ بشریِ دوستان، اورا دردنیا بتوان دید؛ چون قالب نماند، دل کجا بود؟ فی حواصلِ طیرٍ خُضُر، وقرآن جزدردل نبود. وچون قالب نبود دل را بدنیا چه پیوند بود؟ ولا بدّ قرآن در آن حال وا آسمان رود. امّا تا علمای دین باشند، هنوز باشد که لا تقومُ السّاعةُ وعلی وجه الأرض مَنْ یقولُ لا إله الّا الله، ان شاء الله. این قدر در معنی نیّت کفایت است ومفهوم شود. واگر هنوز زیادتی باید، بنویس! تادیگر بنویسم. واگر ازین جمله چیزی مشکل بود هم باز نماید. وچون بشهر آید چیزی لا بدّ بود که بر باید خواند، که ناخوانده بکار نیاید. وپیوسته از زبان وقلم ومال وجاه صدقات بد هد. والمرء فی ظلّ صدقتِه، فراموش نکند. وفعل المعروف یقی مصارع السوء، پیوسته نصب العین دارد. والسّلام.

---

1 در P M I بر K / برآسمان P I بآسمان M K / 2 العلم P M K - I / 2 - 3 الفاطر 35 : 32 له / 3 هیهات M - K P I - M / 4 ما . . . امته P I ما . . . مثله M - K / 5 دل M K کز دل P I / 6 مجید M مجد P K I / المجادلة 58 22 م / الرحمن 55 : 1 م / 6 - 7 العلق 96 : 4 له / 7 بتوان M نتوان P K I 8 وقرآن M وآن K قرآن P I / 8 - 9 وچون قالب نبود M K - P I / 9 در آن حال P M I - K / 10 باشد P I نرفته است M K / 11 انشاء الله M K - PI / 12 بنویس P I بنویسد M - K / 16 مصارع P M I مصارعة K / والسلام K - P I والسلام والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله وصحبه اجمعین M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۳ — می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نبشت ، که دست از من بنه می دارد . بدان ای برادر اعزّ أطال الله فی رضاه بقاك ، تا آدمی نداند که فلان چیز نیك است یانپندارد ، هرگز ارادت وطلب آن چیز دراو نبود . وتا نداند یا نپندارد که فلان چیز بداست ، هرگز ازآن بنگریزد . ونیك وبد إمّا حاضر بود ، وإمّا نبود . وأما نیك چون حاضر بود همه ارادت آدمی در حفظ آن بود . ولا بدّ از اسباب زوال آن گریزان بود ، الّا که نداند که این چیز سبب زوال فلان نیك است ، پس از سبب جهل خود آن نیك ازو زایل گردد . چون صحّت تن که آنرا لذّتی حاضر بود وارادت حفظ آن ، در آدمی پیوسته می بود ، ولا بدّ از اسباب زوال صحت گریزد ، الّا که نداند که فلان چیز سبب زوال صحّت است ، پس تناول طعامی مضرّ بکند ، وصحّت ازو زایل گردد ؛ وآدمی از جهل دراین افتد ، چه در علم او این بود که طعام لذیذ است ، وآن نبود که مضر است ؛ ولذّت این طعام در حال می داند ، امّا مضرّتش در مآل بخوا هد دانست ، پس ارادت طعامی مضرّ وتناول آن هم

---

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب الخامس بسم . . . الرحیم K بسم . . . الرحیم ربه ثقتی M / 3 بنه می PKI فی M / رضاء MK الارض PI / 4 یا نپندارد PKI - M / 5 یانپندارد MK - PI / 6 - 7 واما نبود . . . حفظ آن بود MK - PI / 7 الا که MK الا PI / این PI فلان MK / 8 نیك MK چیز نیك PI / 9 که آنرا لذتی حاضر M که لذتی PI - K / 14 دانست PI دانستن MK / طعامی . . . آن PI وتناول طعام مضر MK .

* * * I 5, K 5, M 14, P 5, تمهٔ پنجم * * *

از ظنّی فاسد است که دراو پدید آید؛ ولیکن او آن ظنّ را علم می دانست؛ و اگر دانستی که در عاقبت مضرّ بود، ارادت تناول آن طعام دروی نبودی «ولو کُنْتُ أعلمُ الغیبَ لاستکثَرْتُ مِنَ الخیر وما مسّنی السوءُ».

۳٤ – بدانکه ما مسّنی السوء اینست که می رود، وهمین جهل است که آدمی را پس از مرگ بشقاوت رساند، که معاصی در حال لذیذ است، وپس از مرگ وبال آن پیدا می شود. بحکم لذّت حالی وبحکم جهل بمضرّت آخرت، ارادت معاصی در آدمی پیدا می شود، وآن نه علم است، که علم دروغ نبود. ودر دار الضّرب دل آدمی أصحاب عیار، از فرمان سلطان، فریشتگان اند. امّا شیطان در آن دار الضّرب پنهان یا آشکار بحکم قهر دغل زند. علم هرگز دروغ نبود. امّا ظن فاسد دغل بود که شیطان زند، وآدمی نداند که آن نه علم است؛ پس بحکم آنکه نداند که معاصی در مآل مضرّ است، ارادت معاصی در او پدید آید، ودغل هم بگونهٔ سکّهٔ سلطان ماند؛ أمّا بوجهی دیگر بآن نماند. ظنّ فاسدهم از علمی راست خالی نتواند بود، چه این قدر أز روی مجاز راست بود که معاصی بنقد لذیذ است در حال. ولکن آن پوشیده است که لذیذ است درحال ومضرّ است در مآل. واگر این علم بتمامی حاضر بودی ارادت معاصی در آدمی نبودی.

۳٥ – نه بینی که ابو طاهر صفّار مثلاً آن داند که آن به بود که مال خود نگه دارد وبسلطان ندهد، ولیکن چون در علم او درست شد که عاقبت نا دادن مال سخط سلطان بود، ارادت دادن بخلاف نفس وشهوت او درو

1 است که K ـ P M I / ولیکن . . . دانست K ـ P M I / 2 آن طعام M K ـ P I / 3 الاعراف 7 : 188 ﻫ / 6 حالی M K رحال P I / 8 از فرمان سلطان K ـ P M I / اند M K دارند P I / 9 شیطان P I شیاطین M K / در آن M K درون P I / پنهان M K پنهان است P I / 10 شیطان P M I شیاطین K / 11 مآل P M I مآل حال K / 13 بآن نماید P I نماند K ـ M / نتواند P M I نماند K / چه M K ـ P I / 14 ازروی مجاز P I ـ M K / بنقد M K ـ P I / 14 ـ 15 ولکن . . . حال M K ـ P I / 17 نبینی . . . داند P M I مثلا M / که آن به بود M K ـ P I / 17 ـ 18 خود نگه دارد P M I را خورد K / 19 دادن K ـ P M I.

پدید آید . واز اینجا بدانی که چون زکوة ندهد از آنست که حبّ مال حاضر است ، از آنکه علم بلذّات دنیوی حاصل است ؛ وحبّ آخرت نیست از آنکه لذّات اخروی نمی داند ، پس زکوة ندهد وامساك مال از آن دوست تر دارد که بَذْل. اگراین علم دراو بودی که زکوة نادادن سبب سخط خدای تعالی بود، لا بدّ زکوة بدادی اگرچه مقهور بودی در آن. واینجا بدانی که خلق‌را هیچ ایمان نیست الّا ما شاء الله « ومن النّاسِ من یَقولُ آمنّا بالله والیومِ الآخرِ ومَا هُم بِمؤمنین » این بود . وهمچنین اگرکسی را سلطان گوید : شراب مخور وگر نه گردنت زنم ، وموکلی بر سر او کند ؛ لا شكّ هرگز ارادت شراب خوردن او روا نبود ، زیرا که اگرچه داند که در شراب خوردن لذّتی حالی بود أمّا عاقبتِ آن، سخط سلطان است . اینجا نیز که خدای تعالی می گوید : شراب مخور « فاجتَنِبوه لَعلّكُم تُفلِحون » وشارِبُ الخمرِ کَعابِدِ الوثَنِ ؛ وأیضاً الخمرُ جماع الاثم وأمّ الخبائث . وموکّل خود با تو فرستاده است که « کِراماً کاتبین یَعلمونَ ما تفعلون » ، « أم یحسبون أنّا لا نسمع سِرّهُم ونجویهُم بلی ورُسُلُنا لدَیهِم یَکتُبون »، اگر باور داشتندی که خدای هست وقادر است که عقوبت کند، وآنچه گوید راست گوید، بضرورت از شراب، دست بداشتندی؛ ولیکن، لا یَشرَبُ الشاربُ حینَ یَشرَبُ وهو مُؤمن ، ما آمَنَ بالقرآن مَن استحلّ محارِمَه . روز قیامت آشکارا گردد که این خلق نه مؤمن بودند ، از سلطان ترسیدندی واز خدای تعالی نه . زیرا که علم ایشان بسلطان بودی

---

2 از آنکه P M I از آن K / 4 تردارد M K تراست P I/ بذل K بذلش P I بذلش کند M / زکوة M K مال وزکوة P I / 5 بدادی M K بدو باید P I / 6 ـ 7 البقرة 2 : 9 م / 9 زیرا که P I زیرا داند که M K / 10 حالی M K نقدحالی P I / 11 ـ 12 المائدة 5 : 90 م/ 12 ایضاً P I ـ M K / جماع الاثم و M ـ P I K / 13 ـ 14 الانفطار 82 : 11 ك / 14 ـ 15 الزخرف 43 : 80 ك / 15 کند P I K دهد M / 16 وآنچه . . . گوید P M I وراست است آنچه گوید K / .

وبخدای تعالی نبودی. لا جرم بوقت مرگ ایمانِ بزبان بکار نباید که آنرا ایمان ضروری خوانند ؛ واگر ایمان دردل نبود سوء الخاتمه این باشد .

٣٦ – أما حقیقت این بصحرا نهادن منهی عنه است ؛ إنّ الله کَرِهَ لَکُم البیّان کلّ البیان، وإلاّ مؤمن از کافر پیداست در دیدهٔ علماء . « ولقد ذرأنا لِجَهَنّم کثیراً مِن الجِنِّ والانس » صفت ایشان هم از این آیت بشنو « لهُم قلوبٌ لا یَفقَهونَ بها . ولهُم أعینٌ لا یبصرون بها . ولهُم آذان لا یسمعون بها . اولئك کالانعام بل هم أضلّ. اولئك هم الغافلون» . اینکه بنوشتم حکم نیك حاضر بود که در اوّل نامه یادکردهام در تقسیم نیك وبد که إمّا حاضر بود وحاصل وإمّا نبود . وهذه الکفایة .

٣٧ – وحکم بد که حاضر بود چون مرضی است که همهارادت آدمی در ازالت آن بود چنانکه از اسباب ازالت آن خبر بدارد یا بعلم یا بظنّ ، ضرورتست که ارادت ازالت در او پیدا شود ؛ پس اگر زایل نشود بعاقبت بداند که آن سبب مزیل نبود ؛ چون یکیرا جرب بود بضرورت مرید زوال آن بود ، ارادت تبع آن بود یعنی علم . واگر بیقین داند که سبب مزیل آن چیست وبسعی او راست شود ، ضرورت بود که مرید سَعْی کردن آید ؛ واگر بظنّ بداند هم بکند . واین جبلت آدمی است که دخول کلّ مدخل بکند تا رنج حاضر او زایل شود، وچون حقّ تعالی گوید : « لئن أشرکتَ لیُحبَطنّ عملك » . پس گوید : « وما یُؤمن أکثرُهمُ بالله إلّا وهُم

1 لا جرم P I لا بد M K / مرگ I M P - K / بزبان M زبان K I P / 1 - 2 که ... خوانند P I - M K / 2 واگر ایمان I P وچون ایمان K وایمان M / باشد I M P باشد نعوذ بالله من تلك الخاتمة / 4 - 7 الاعراف 7 : 179 م / 7 - 9 اینکه ... نبود M حکم نیك در نامهٔ اول تقسیم کردم از آنجا حاصل شود K اینکه... بود واما نبود P I / 10 چون... همه I M P مرضی است که K / 12 ازالت M K - P I / 13 مزیل M K مزیل نیز P I / 13 جرب M حرارت جرب P I حرارت K / 14 تبع ... علم M سعی علم K / 15 وبسعی او K M وسعی آن P I / 14 - 16 که سبب ... بداند I M P - K / 15 جبلت P M جبلت K / 15 بود M شود P I / سعی کردن M در مزیل سعی کرده P I / 17 - 18 یوسف 12 : 106 / .

مشرکون ». ومصطفی – صلعم – گوید : أعوذُ بالله من الشركِ الخفيّ . وگوید : الشركُ في أمّتي أخفى من دَبيبِ النملة السوداء على الصخرة الصّماء في الليلة الظلماء . وابراهیم خلیل گوید : « واجنُبْني وبنيَّ ان نعبُدَ الاصنامَ ». اگر آدمی با این همه ایمان بودی ودانستی بعلم قاطع ویا بظنّی غالب که مرض شرك محبط الاعمال است، وهیچ آدمی إلّا ما شاء الله از آن مرض خالی نیست، ضرورت بودی که ارادتِ ازالت این مرض درو پیدا شدی ؛ وبقدر وسع خود ازالت کردی چنانکه در جرَب ودیگر امراض بدنی . وچون این ارادت نمی بود ، از آنست که از آن علم اورا خبری نه ؛ واگر علم بودی این ارادت ضروري الوجود بودی .

۳۸ – وهمچنین مصطفی – صلعم – می گوید : البخيلُ لا يدخلُ الجنّةَ والمؤمنُ لا يكونُ حسوداً والمؤمنُ لا يغضَبُ . اگر آدمی را بقول او ایمان بودی چون در خود می بیند که بخیل وحسود وغضوب است ، لا بدّ در وی ارادت ازالت این صفات ذمیمه پیدا گشتی وبقدر وسع وطاقت ، این صفات را ازالت وازاحت کردی ؛ چون ارادت نبود از آنست که این علم نیست وآدمی‌را خبر نه . اگر بدانستی که بد است یا ایمان آوردی بقول انبیا که بدست ونتوانستی که ازاحت وازالت آن بکند لابد شب وروز دلتنگ ورنجور بودی . چون بیماری ورنجوری که اطبّا گویندکه شفاء تو در فلان چیز است ، وآن چیز تا پنجاه سال بدست نیاید ، آن مرد نومید می گردد ودلتنگ می شود وچون دلتنگ نشود نشان بی ایمانست وکسی را

1 ـ 10 ومصطفی . . . وهمچنین P – M I K / بالله I بك M K / 2 السوداء I ـ M K / الصخرة الصماء M I الصفا K / 2 الخفي I ـ M K / 3 وابراهیم . . . الاصنام K ـ M I / 7 کردی I آن میکردی M K 8 بود M I شود K / ابراهیم 14 33 که ... اگر I که آن علم نیست واورا خبرنه چه اگر M K / 13 وطاقت P I ـ M K / 14 ازالت وازاحت I ازاحت P ازالت M K / نبود P M I نشود K / گشتی P I شدی M K / 15 یا ایمان آوردی M I وخواستی که بی ایمان K / انبیا P M I رسول K / 15 که بدست و M واگر P I / ازاحت وازالت P I ازالت M / بکند لا بد M کردی که P I / 15 ـ 16 که بدست... لا بد P M I ازالت علت وصفت بکند . نتوانستی کردن لا بد کی K / 17 رنجوری P M I ـ K / 18 آن مرد P I لا بد آن آدمی M K / 19 دلتنگ نشود P I دلتنگی نبود وچون دلتنگ نیز تواند بودن K /

خبر نه. چون سرّ «وبدا لهُمْ من اللهِ ما لم یکونوا یحتَسِبون» پیدا گردد، فغان از نهاد آدمی بر خیزد واز فرقِ سر تا قدم خودرا در دوزخ بیند که «یأتیه الموتُ من کلِّ مکانٍ وما هوَ بمیّتٍ ومِنْ ورائه عذابٌ غلیظ».

۳۹ — ای دوست اگر آدمی را سلطان گوید: غیبت مکن واگر نه هزار دینار از تو بستانم؛ لا بدّ آنکس از غیبت دست بدارد. وچون خدای تعالی می‌گوید: «ولا یَغتَبْ بعضُکم بعضاً»، ومصطفی — صلعم — : الغَیْبَةُ أشدُّ من الزِّنی. آنکه هنوز از غیبت دست ندارد، از بی ایمانیست بخدا ورسول وبقول ایشان. وچون ایمان بزبان بود، ارادت را در درون وادید نیارد: «یقولون بألسِنَتِهِم ما لیسَ فی قلوبِهم»، «ذلك قولهُم بأفواههِم» «مِن الذین قالوا آمنّا بأفواهِهِم ولم تُؤمن قلوبُهُم». اگر ایمان درون بودی، ارادت بضرورت وادید آمدی. نه بینی که چون جهودی ترا گوید که نان مخور که زیانت دارد، همان لحظه دست از نان بداری ومتیقّن نیستی صدق جهودرا، ولیکن بظنّ خود دست از نان بداری. صدو بیست وچهار هزار نقطهٔ نبوّت — علیهم الصّلوات من الرّحمن — می گویند: فلان چیزرا دست بدار وقبول نکنی که قول جهود بنزد تو مفید تر است از قول انبیا!! واین ظنّ خطا ست که قول جهود مفید ظنّی می بود وقول انبیا — علیهم السلام — نمی بود؛ واگر ظاهر تر از این می خواهی که بکفر خود بینا گردی که چون خر ایستاده یی وهیچ رنج ودرد درتو ظاهر نمی گردد. پس از این اگر طلب دین درتو زیادت نگردد کافری کافری کافری! «ومن أظلم مِمَّن ذُکِّرَ بآیات

1 سر P I – M K / الزمر 39 : 47 / 2 فغان P I فریاد M K / نهاد P M I – K / واز فرق سر P M I – K / 3 ابراهیم 14 : 17 لا / از تو P I – K M / لا بد M K – P I / آنکس P M I – K / 9 الحجرات 49 : 12 م / از غیبت دست M دست از غیبت K غیبت از دست P I / 8 چون P I K – M / 9 الفتح 43 : 11 م / 10 – 11 المائدة 5 : 41 م / 14 نقطهٔ نبوت P I K پیغمبر M / 15 قبول ... مفید P I غیداری پنداري از آنجا است که قول جهود مفید K وغیداری این از آنست که قول جهود بنزدیك تو مفید M / 17 واگر P I – M K / 18 خر K یخ P M I / 19 – 1 السجدة 32 : 22 ك /

ربه ثمّ أعرَضَ عنها» « وإذا تُتلى عليه آياتُنا ولّى مستكبراً كأن لم يسمَعْها، كأنّ فی أذنيه وَقراً فبشّره بعذابٍ أليم » « إنّا من المجرمينَ منتقمون» « اليومَ ننساكم كما نسيتُم لقاء يومكم هذا » . حكم بدی كه حاضر بود بنوشتم وهذا لكفايةٌ والامَّ فالامّ .

٤٠ — اکنون حکم نیك که حاضر نبود بشنو . بدان ای دوست که چون آدمی بداند که فلان کار نیك است واوتواند که بدان رسد ضرورةً که در او ارادتی بود ، وطلبی باز آید مرآن کار را ؛ وارادت تبَع علم بود . أمّا اگر قدرتش نبود ، بمقدور نرسد ؛ اگر قدرتش بود وارادتش نبود از آن است که علمش نیست ، واورا خبر نه . واین معنی خود می بینی که چون آدمی بداند بظنّ غالب فضلاً عن العلمِ القاطع که اگر از همدان باصفهان رود بیك سال هزار دینار سود کند ، برای هزار دینار لا بدّ بود که ارادت رفتن اصفهان در او پیدا شود والّا که گوید : قاطع الطّریق هست که سرمایه نیز بستانند ، آنگاه نرود . أمّا چون مانعی نبود ، بضرورت مرید باصفهان رفتن گردد .

٤١ — وچون خدای تعالی گوید : « مَنْ ذا الذي يُقرِضُ الله قرضاً حَسَناً فيُضاعِفهُ لهُ ولهُ أجرٌ كريم » ، وآدمی زکوة نمی دهد ، این از آنست که ایمانش نیست . ولکن از کفر خود خبر نمی‌دارد . ونه بینی که سیّد – صلعم – چون گفت : داووا مَرْضاكم بالصَّدَقة ، لابدّ که چیزی بدهد زیرا که طالب صحّت است وعاشق عافیت . وچون گوید : صدقی بده تا بآخرت بسعادت رسی ، ندهد . زیراکه عاشق سعادت آخرت نیست ، وطالب

1 ـ 2 لقمان 31 : 7 ط / 2 السجدة 32 : 11 ك / 3 الجاثية 45 : 34 ك / 5 اکنون PI ـ MK / بشنو PMI بنویسم K / 6 ضرورت PI لا بد بود MK / حاضر MK ظاهر وحاضر PI / 7 ارادتی ... آید KM / ارادت طلب پدید PI ارادت طلب یا دیدآید بود اما اگر M بود اگر PI باشد اما تا K / 9 علمش PIK او را علم M / معنی PI ـ KM / 10 ـ 11 بیك سال هزار PMI یك هزار K / 11 برای ... دینار PMI ـ K / 13 گردد PI باشد M در درون او پدید آید K / 14 ـ 15 الحدید 57 : 11 م / 16 نمی دارد PMI نداند K /

بهشت وعاشق آن از آن نیست که ایمانش ضعیف است بوجود آن باقی ؛ یا نه چون سعادت فانی وحیات دنیوی را دوست میدارد چرا سعادت باقی را وحیات أخروی که « کلٌّ مَن علیها فانٍ » و« مَن عمِلَ صالحاً من ذکرٍ أو أنثی وهو مؤمنٌ فلنُحیینّهُ حیوةً طیبةً » دوست نمی دارد ؟ سبب آنست که ضعف ایمانی دروی مؤثّر است وسبب این الّا کفری نیست که در درون مُؤمن شده است وعلاج نمی پذیرد .

۴۲ – واگر این مُطوّل گردد از مهم باز مانم ونامه تام نشود . این نیز بشنیدی ؛ ویك قسم بمانده است واین قسم آنست که بد چون حاضر نبود حکم آنست که آدمی تا تواند از آن بپرهیزد ، چون فقر ومرض که چون حاضر نبود پیوسته مال نگاه میدارد تا دزد نبرد وسلطان نستاند ، وصحت نگاه می دارد تا بیمار نگردد . جبلت آدمی آنست که بد دوست ندارد واگر تواند ازو بگریزد ؛ وچون نمی گریزد از آنست که علتش نیست ببدی آن ، یا از آنکه راه گریختن نمی داند. أمّا چون ارادت مُیسّر شود وبداند که بدست واوی تواند که از آن پرهیز کند تا در آن نیفتد ، ضرورةً بود که از آن اجتناب کند . واگر کسی بتو گوید که از فلان چیز خوردن قولنج خیزد ، ضرورةً از آن دست بداری. وچون خدای تعالی گوید: «لا تأکلوا أموالَكُم

1 آن از آن K از آن P M I / ضعیف است P I نیست M K / باقی یا که P I یا نه M - K /
3 اخروی P M I باقی K / الرحمن 26 : 55 م / 3 - 4 النحل 16 - 97 ك / 4 - 5 سبب ... مؤثر
است P I ایمانش نیست M - K / 5 مؤمن شده M مؤمن P I مردم K / 7 گردد P M I کم K /
8 بشنیدی P I بشنودی M K / قسم P M I - K / 8 - 10 حکم ... نبود P M I - K /
11 بد P M I هرگز بد K / 12 ازو P M I از آن M - K / ببدی P M I بدن K /
13 آنکه P M I آنسبب که K / ارادت ... وبداند P I دانست M K / 13 - 14 که
بدست ... کند P M I وغی تو اند گریختن K / 15 اجتناب P M I احتناب واحتیاط K /
فلان چیز خوردن P M I خوردن فلان چیز K / 16 النساء 4 : 2 م .

الی أموالِكم إنه كان حُوباً كبيراً ، أي إثماً كثيراً « ولا تركنوا الی الذین ظلموا فتمسَّكم النارُ »، « ولا تقرَبوا الفواحِش ما ظهر منها وما بَطَنَ »، « ولا تقربوا الزّنی إنّه كان فاحشةً وساء سبیلاً » .

۴۳ – وتو از این همه پرهیز نكنی ، از بی ایمانی بود . این راست است كه اگر بعلمی قاطع یا بظنّی غالب بدانستی كه این راست است از این همه دست بداشتی ، كه نهاد آدمی چنین است كه از شقاوت ورنج پرهیز كند . واین نوشته تأملی خواهد كه عادت ردّیء واعتقادات فاسد ، مزاج دل آدمی بزیان آورده است ، تا هیچ چیز چنانكه باید ادراك نكند . چنانكه عمش ورمد دیدهٔ ظاهررا از ادراك بازدارد ، همچنین اخلاق وتعصبات موروث از آباء وأجداد وأستادان، دیدهٔ دل را ازادراك بازدارد. واگر در كلّ عالم بگردی هیچ آدمی نیابی الّا ما شاء الله كه از تعصّب موروث خود برخاسته بود ، بل كلُّ فتاةٍ بأبیها مُعجَبة . « إنّا وَجدنا آباءنا علی أمّةٍ وإنّا علی آثارهم مُهتَدون»، « كلُّ حزبٍ بما لدیهم فرحون »، « ولا یزالون مُختلفین إلّا منْ رحِم ربّك ولذلك خلَقهم » . والسّلام .

1 ـ 2 هود 11 : 113 ك / 2 الانعام 6 : 151 م / 2 ـ 3 الاسراء 17 : 32 م / 7 بود K باشد كه M بود كه P I / 9 كند M K ـ P I / 10 تأملی M K تا تی P I / آدمی P M I وآدمی را K / 12 موروث P I K مورث M / 15 بل M لا بل P I بل كه ایستاده بود برآن K / كل... معجبة P M I ـ K / 15 ـ 16 الزخرف 43 : 23 ك / 16 الروم 30 : 32 ك / 16 ـ 17 هود 11 : 119 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٤ – أطال الله بقاك أيها الاخ العزيز! زبدهٔ این نوشته ها که در نیت نوشته‌ام بشنو که همه تمهیداست. واین مشتمل خواهد بود بر مقصود کلّی. چون معلوم شد که افعال آدمی از جناب ازلی در قدرت او بستند، وقدرت او را خادم إرادتش کردند، وارادتش مقهور علم کردند؛ پس از این بدانکه ارادت اعنی نیت، باختیار تو وابسته، بل بعلم تو وابسته است؛ وتا علم نبود که فلان چیز کردن به از ناکردنست یا نا کردن، محالی بود که در تو ارادت کردن آن کار پیدا شود. اکنون بیشتر اعمال تو – والله اعلم – معاصي ظاهر است. واگر عبادتی کنی في الاوقات، باعث تو برآن عبادت عادتی بودوآن بکار نخواهد آمدن در قیامت تا داني. وفي مثله قال: «وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». «فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم ساهون». وربّ صائم ليس له من صيامه إلّا الجوع والعطش. وعلى الجملة «فأولئك لم يؤمنوا فأحبط الله أعمالهم»، «كان ذلك في الكتاب مسطوراً».

٤٥ – داني چه بود سنّت ازل؟ چنانست که ارادت تبع علم تواند بود، وچون علم نبود، که آنرا ایمان خوانند، اعمال بنده همه هباءً منثوراً بود که إن الله لا ينظر الى صوركم والى اعمالكم، ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم.

---

1 بسم الله ... الرحيم اطال P I المكتوب السادس K بسم ... الرحيم وبه نستعين اطال M / 3 همه P I آن همه M آن K / كلى P I انشاء الله تعالى M K / شد P I كردى M K / 4 بستند P M I بسته K / 5 ارادتش P I ارادتش را M K / علم P I علمش M K / 6 تو ... است P M I او بسته است K / 7 يا ناكردن P M I – K / 8 معاصى P M I خود معاصى K / 9 عبادتى M K عبادت P I / عادتى P M I عاريق K / بود M K – P I / قال K قيل P M I / 10 – 11 الفرقان 25 : 23 ك / 11 – 12 الماعون 107 : 5 م / 12 ساهون P M I ساهون الذين هم يراؤون ويمنعون الماعون K / 13 الاحزاب 33 : 19 م / الاسراء 17 : 58 ك / 14 داني ... ازل P I بدانكه M داني كه چه بوده است آدمي K / ارادت P I K ارادت تو M / تواند بود K تواند P I تو تواند بود M / 15 بنده P I – M K / منثوراً M K – P I / 16 نياتكم P I – M K /

* * * تمة شنتم. I6. K 6. M 15. P 6. * * *

ای دوست چون وقت نماز در آید برپای خیزی ؛ وچون رمضان در آید روزه گیری ، ودرتو این طاعتها وادید آید . وچون فقیر را بینی نیّت چیزی بوی دادن درون تو سر بزند این همه ارادت است واز علم خیزد . امّا کار در آنست که این علم کدامست ؟ وبقیامت آن علم را وزنی خواهد بود ؟ تا در میزان ثقلی وادید آید که « فأمّا مَنْ ثَقُلَتْ موازينُه » . یا وزنش نخواهد بود که « فلا نُقيمُ لَهُمْ يومَ القيامة وزناً » ؟ أمّا علم حقیقی را وزنی خواهد بود « وإنّ الظّنّ لا يغني مِنَ الحق شيئاً » ، « وما يتّبِع أكثرُهم إلّا ظنّاً » .

٤٦ — اکنون چرا تأمّل نکنی تا خود از این اکثری که حکم ایشان اینست که « وإنّ الظّنّ لا يُغني من الحقِّ شيئاً » ؟ یا از آن قوم دیگر که « وقليلٌ مِن عباديَ الشكور » . وچرا بحث نکنی تا خود ، كونوا مع السواد الاعظم ، چیست ؟ اگر کثرتست پس « وما يتّبِع أكثرُهم إلّا ظنّاً » چیست ؟ لا بل همه چیزهاچنین دانسته شبهتِ فاسد وظنّ کاذب ، وپنداری مزوّر امروز مانع شده : فردات کند خُمار کامشب مستی ! همه صحابه بر آن بودند که با أهل ردّت صلح باید کرد ، ابو بکر صدّیق — رضي عنه — مخالف ایشان بود . چه گویی ! ابو بکر سواد اعظم است یا ایشان ؟ وا یکی گفتند : در سلف که از علماء سواد اعظم کیست ؟ گفت : محمد بن أسلم الطوسی « أفلا يتدبّرون القرآن » این بود که كونوا مع السواد الاعظم از این بدرآوردند که « ما يتّبع أكثرُهم إلا ظنّاً وإن الظنّ لا يُغني من الحق شيئاً » ، « وإنْ تُطِعْ أكثرَ مَنْ

---

2 گیری ... آید P I درتی دو تو وادید آید K M / 3 درون تو سربر K از تو سر P I / همه ارادت P I همه ارادتها M ارادتها K / 4 علم کدامست P I علم کدام علم است M کدام علم است K / 5 وادیداید P I کند M K / موازینه P I موازینه فهو في عيشة راضية M K / القارعة 101 : 6 ك الكهف 18 : 105 ك / 7 ـ 8 یونس 10 : 36 ك / 9 تأمل P I بحثی K M / اینست M K لست P I / 10 دیگر P I ـ M K تا خود P I M که K / 13 بتشبیهی M P I بشبهتی K / رپنداری ... امروز M وپنداری مزور K ـ P I / 14 صحابه P I K اصحاب M / 15 صدیق P I ـ M K / 16 وایکی P I M با یکی از علماء سلف K / 17 ـ 18 النساء 5 : 82 م / 18 که P I ـ M K / 18 ـ 19 یونس 10 ، 36 ك / 19 الانعام 6 : 116 ك /

في الارض يُضلّوك عن سبيلِ الله ». چون اکثر مُضلّ است پس هادي أقلّ باشد بضرورت. پس کونوا مع السواد الاعظم چه معنی دارد؟ مع الهُداة بود یا مع المضلّین؟ لا بد تا بدانی که « إنّ ابراهیم کان أمة » چیست؟

۴۷ — پنداری قرآن‌دانسته‌ای؟ بدایت قرآن دانستن بنزدیك مردان آنست که تا « کهیعص » و « الم » و « طه » و « یس » بدانی. چون بدایتش ندانی نهایتش چه دانی که چه بود! یجلال وقدم لم یزل ولا یزال که این فصل که نوشتم ذوق است؛ هر چه پیش از این حروف دانستن بود آن ندانستن بود، وترا خبر نه! چگویی تا حروف بندانی کلمه چون بدانی؟ اگر معلّم او بود که « علّم بالقلم »، « الرحمنُ، علّم القرآن »، « وعلّمكَ ما لم تکُن تعلم » ادّبني ربّي اوّل حروف که بر لوح نبشتند این حروفست که « یس وطسم » واگرنه چنین دانی با کافران برابری درفهم، وکافرانرا با فهم قرآن کارنیست. « امواتٌ غیرُ احیاءٍ »، « إنّكَ لا تُسمِعُ الموتی »، « إنّما یَستَجیبُ الذین یَسمعون والموتی یبعثُهم الله ». مرده که نشنود اجابت نکند. « إستجیبوا لله وللرّسول إذا دعاکم » مقصود آنست که تو گویی قرآن دانم، اگر قرآن دانستن این بود، بو جهل هم قرآن دانست؛ وخدای جلّ جلاله می گوید: « إنهم عن السّمع لمَعزولون ». نهایت قرآن درمقام موسی بدانی که « وکلّم الله موسی تکلیماً ». ودر بدایتش حروف مقطّعات بدانی و بَینَهما درجات غیر متناهیة.

---

1 است P I باشد K M / 2 معنی دارد M P I – K / 3 لا بد K M لا بل P I ان. الحجر 16 : 120 ك / 4 دانسته M P I دانستی K / بدایت . . . دانستن M P I – K / 5.4 مردان . . . تا M K مردان است که P I / 5 رصه M P I والمص وطه وطس K / 5-6 چون . . . دانی M نهایتش چه دانی K اما . . . ندانی P I / 6 این فصل که P I این چه K M / 7 این حروف P I این حرف K حروف M / دانستن M P I دانستنی K / بود M K است P I / تود M P I است K / 9 النساء 4 : 96 م / الرحمن 55 : 2 م / النساء 4 : 113 م / 10 نبشتند K نویسند P I K – M / که یس M P I یس K / 11 نه چنین دانی K نه درآن دیگر M نه ذکر P I / کار P I K راه M / 12 الحجر 16 : 21 ك / النمل 80 : 27 ك / 12 – 13 الانعام 36 : 6 ك / 13 لشنود K M نشنود ومرده که می نشنود اما P I / 13 – 14 الانفال 24 : 8 م / 1 اگر . . . دانست P I اینکه تود انی بو جهل هم دانست M این که تو دانی بو جهل دانسته که تو مدانی K / 15 – 16 قرآن . . . بود P I من قرآن دانم این که تو دانی M K / 16 الشعراء 26 : 212 ك / 16 – 17 النساء 4 : 164 ك / 17 بدانی P M I بدانی که K /

٤٨ — از مقصود خود بعالمی افتـادم که تو از آن دوری ! تو هنوز طفل رضیـع باشی وترا واطعام مردان چکار؟ لا بل طفل رضیع هم نیستی خودرا کسی‌میپندار، وخودرا تزکیت مکن که جَنین را خود تزکیت نرسد «وإذ أنتُم أجِنّةٌ في بطونِ أُمّهاتكم ، فلا تُزكّوا أنفسَكم ». از عیسی ــ صلعم ــ بشنو که « لا يلِجُ ملكوتَ السماء مَنْ لمْ يولد مرّتين » . هرکه ملکوت ندید ، خودرا بچه هنر تزکیت کند ؟ بچیزی فانی چه ناز توانی کرد « قُلْ متاعُ الدّنيا قليلٌ والآخرةُ خيرٌ » ولکن « للّذين اتّقوا » . اگر بتقوی رسی ، آخرت تراست ؛ پس ترا ناز رسد که چیزی باقی داری « وما عند الله باقٍ » . اگر خودرا پس از این تزکیت کنی شاید « فلا تُزكوا أنفسَكم هو أعلمُ بِمَن اتقى ».

٤٩ — یا محمّد ترا ناز می رسد « وأمّا بنعمةِ ربك فحدّث » أنا سيّدُ ولدِ آدم . چگویی ! تزکیتی بیش از این خواهی ؟ لا بل هزار نوشتم که تو قرآن ندانی وهنوزخفته‌ای‌وپنداری‌در این معنی هرگز هیچ تروی کرده ام ؟ لا ، والله العظيم وأمّا « وإنّكَ لتُلقّى القرآنَ مِن لَدُن حكيمٍ عليمٍ » مرادست . فراخ می دارد تا هرچه خواهم در قرآن بیابم . جوا نمردا ! قرآن عظیم است : « ولقد آتيناكَ سبْعاً من المثاني والقرآن العظيم » . وعظیم‌را جای عظیم باید تا فرود آید وتو بس تنگی که « يَجْعَلْ صدرَهُ ضيّقاً حرَجاً ». موسی ــ صلعم ــ گفت : بارخدایا برقدر قوّت حوصله بفرست « ربِّ اشرح لي صدري ». ومصطفی را ــ صلعم ــ خود از این‌سؤال مستغنی کردند که: «ألمْ نشْرحْ لكَ

1 طفل M P I طفلی K / 2 چکار M P I چکارات K / 2 ـ 3 که خود . . . نرسد P I همچنین ترا تزکیت خود نرسد، خود کسی میندار چنین را تزکیت نرسد M خودرا وخودرا برکفت مکن که چندی را برکفت خود نرسد K / 3 ـ 4 الحجر 53 : 32 م / 8 یوحنا 3 : 3 / 6 ـ 7 النساء 4 : 77 م / آل عمران 3 : 15 م / 8 النحل 16 : 96 ك / والنجم 53:32 م/10 الضحى 33 : 11 ك / 11 چگویی P I ـ K M / بل هزار P I بل هزار بار M بلکه هزار K / 12 در ... لا M هرگز در این معنی بی هیچ تروی پیروی کسی نکرده‌ام بل P I درین معنی هیچ تنبیهی نیست یا نکرده ام K / 13 اما M P I اما می دان که K / 14 النمل 27 : 6 ك / الحجر 15 : 87 ك / 16 الانعام 6 : 125 ك / 17 بفرست P I ـ M K طه 20 : 25 / 18 خود P I ـ M K / الشرح 94 : 1 ك /

صدركَ » فراخی سینه کرا بود . هم از قرآن بشنو : « فمَنْ يُرِدِ اللهُ أنْ يَهدِيَهُ يشرَحْ صدرَهُ الاسلامِ » هدایت کرا بود از قرآن بشنو « وإنْ تُطيعوه تهتَدوا » .

۵۰ — جوانمردا ! این نه طاعت است که تو آنرا طاعت می دانی ، با سخن خود رسیدم چه بود ؟ جوانمردا ! که طاعت خدای را باید داشتن ! تو چون نماز کنی وروزه داری وصدقه دهی ، طاعت مادرو پدرو أهل شهر خود وعادت خود وهوا وشهوت خود داشته باشی . خدای تعالی چنین می گوید : « وإنْ تُطيعوه تهتَدوا » . نمی گوید : تُطيعوا عادتكم وهواكم تهتَدوا . اکنون چه تدبیر است؟ ترا غم خود گرفته نیست دیگران غم تو کی خورند؟ وهرچه بفرمان صاحب دل کنی وتو قدر آن ندانی ؛ آن طاعت است وثمرهٔ آن هدایت است که العلماءُ وَرَثَةُ الانبياء و « مَنْ يُطِعِ الرَّسولَ فقد اطاعَ اللهَ » . چندین گاه است تا می نویسم که بفرمان باشی وتو هرروز متخلف تری .

« إنَّ بنيَّ ليس فيهم برٌّ وأمهم مثلهمْ أو شرٌّ »

یك رکعت نماز که بفرمان صاحب دلی کنی به از هزار رکعت که باعث برآن عادت است ، ویك دینار که بفرمان بصدقه دهی به از هزار دینار که باعث برآن ریا وسمعت وهوای نفس بود سبَقَ دِرْهمٌ مائةَ ألفِ درهم بسیار معنی دارد .

---

1 هم از قرآن M P I از قرآن مجید K / 1 ـ 2 بشنو . . . قرآن K P I ـ M / الانعام 6 : 125 ك / 2 ـ 3 النور 24 : 54 م / 4 این P I آن K ـ M / تو آنرا طاعت M تو طاعت K ـ P I / 5 سخن K مسألة M P I / را K M ـ P I / باید داشتن P I باید داشت M داشتن باید K / 6 خود P I K خودرا طاعت M / 9 گرفته نیست P I نگرفته است M گرفته است M / دیگران غم تو کی M غم دیگران غم . . . P I 5 دیگران تراکی غمها / 10 وتو قدر آن ندانی P I وتو قدر ندانی K ـ M / است K P I ـ M / 11-12 النساء 4:80 م / 12 تا می نویسم M P I که نامه نبشتم K / 13 مخالف تری K مختلف بری P I مختلف تر M / 14 ان . . . شر M I ـ K / 15 دل K M ـ P I / 15 ـ 16 هزار P I هزار هزار K M / 15 عادت است P I هوا بود وعادت M هوا وعادت بود K / ریا . . . نفس P I هوا وعادت K / 16 ـ 17 است . . . بود P K I / 17 معنی P I معانی M K /

٥١ — یکی از جمله اینست که بفرمان بود، ویك روزکه‌بفرمان‌حق‌روزه‌داری به ازهزار روزه که برضای خود داری. اما ترا برگ آن نیست که بفرمان زندگانی کنی وهرچه ترا موافق آید بشنوی وهرچه با طبع تو نسازد نشنوی این نه فرمان برداری بود « ومِنَ النّاسِ مَنْ یَعبُدُ الله علی حرفٍ فإن أصابَه خیرٌ اطمأنّ به وإنْ أصابتهُ فتنةٌ انقلب علی وجهِه خَسِرَ الدنیا » « ومن الناس من یقول آمنا بالله فإذا اوذِیَ فی الله جعل فتنةَ النّاس کعذاب الله » . « ولئن جاء نصرٌ من ربّك لیقولُنّ إنّا کنّا معکم » .

تا باشدت روایی باشی برِ کسان
آنگه برِمن آیی جانا که کم زنی

مشاورت کنی وآنگاه هرچه خوش آیدت می کنی، وهرچه خوشت نیاید نکنی؛ پس آنچه کرده‌ای‌هم‌نه بفرمان کردی، ومطیع هوا بودی « أبالله وآیاته ورسلِه کنتُمْ تستهزؤن ». هیهات ! « الله یَستَهزِیء بهم ویَمُدُّهم فی طغیانهم یعمهون وما یخدعون الّا انفسهم وما یشعرون » .

٥٢ — از برکه — قدّه — شنیدم که طاهر گفت که مردمان می آیند وریش خود بافسوس ما فرا می دارند ؛ پس افسوس می برند وبریش خود می دارند. ناقد بصیر داند که ترا در هرکاری چه باعث است . آن طلب کن که چون از سر عادت بر خیزی ودین را چون طلب کنی، هزار بارنوشتم وسود نمی دارد.

---

1 جمله I M P جملهٔ آن معانی K / بود ... بفرمان I M P ـ K / 2 به I P بهای برضا I P بفرمان M / برگ ... کنی M برگ زندگانی I P / 4 برداری بود I P بردن بود M بردشت K / 4 ـ 5 الحج 22 : 17 م / 5 ـ 6 العنکبوت 29 ـ 10 ث / 7 ـ 8 تا ... دانی I M درپیش خاق عالم I ... زنی P ـ K / 10 خوشت نیاید I P M نبایدت K / 11 ـ 12 التوبة 9 : 65 م / 12 ـ 13 البقرة 2 : 15 م / 14 برکه I P M بزرگی / طاهر می I P / 16 ـ 17 چون ... عادت I P از عادت خود K از عادت چون M /

واز عادت آنگاه بر خاسته باشی که خدمت کفشی کنی . وخدمت کفش نه آن باشد که کفش راست بنهی ، که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فرا کفش مردان کنی که هفت سال کم یا بیش برکه‌را ـ قده ـ می دیدم وهرگز زهره نداشتمی که دست فرا کفش او کنم .

۵۳ – پنداری مردان ندانند که نشان مردان چیست ؟ اگر صاحب دلی ترا برگیرد بدل ، پس اگردست، فرا کفش او کنی بدستوری دل او شاید، یا نه خودرا کسی دیدن ومستحق آن دانستن که دست فرا کفش کنی آن غرور شیطان بود . واقل درجاتِ آنکه صاحب دلی ترا برگیرد ، آن بود که چندین سال درعشق اوجانت میسوزد ؛ وپس چون خاکستری بماند ، ترا برگیرد « واتخذوا دینَهم لهواً ولعِباً ». رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست . از راه تماشای دل برما سلامی کنی، پنداری کاری کرده‌ای؟ ما همه دانیم که برما گذشته است . شعر :

دنیا دانیم ونرد بازی دانیم ما عشق حقیقی ومجازی دانیم

۵٤ – مصطفی – صلعم – یکی را دید ، وربما یروی موقوفاً عن بعض الصحابة والشك مني ، که نماز میکرد وبمحاسن بازی میکرد . گفت : أمّا هذا لو خشع قلبه لخشعت جوارحُه. آنکسی که تعظیم دیده بود نشانی داند ، وآنکس که شاگردی کرده بود شاگردان شناسد. منافقان دیگرند وعاشقان

---

2 ـ 3 که شاید ... کنی P M I که کفش مردان را راست فرا نهی قرب K / 3 کم یا P M I کا K / برکه P M I شیخ برکت K / قده P I رحمه الله K رضي الله عنه K / 4 نداشتمي P I نداشتم K نداشتي M / 5 پنداري M P I ندانی K / 6 ـ 7 فرا ... دست K M ـ P I / 6 پس اگر M پس اگر P I / 9 سال M P I ـ K / بماند K P I بمانی K / 10 الاعراف 7 : 51 م / 5 : 19 از راه تماشا... امانت P M K ـ I / 11 که برماگذشته است M P که برهمه گذشته ثم K / 13 دنیا ... بازی M P دنیا دانیم ونرد رازی K / 14 دید K دید درنماز M P / 14 ـ 15 وربما ... منی K ـ M P / 15 گفت K ـ M P / 16 نشانی M P نشانه K /

ديگر ، تو از كدام قومى ؟ « مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء » . جوانمردا ! اگر از سلطان بيشتر ترسى كه از پير ، هنوز منافقى . از قرآن بشنو « لأنتم أشدُّ رهبةً في صدورهم من الله ، ذلك بأنّهم قوم لا يفقهون » . چون از پير ترسى از خدا ترسى . «من يطع الرسول فقد اطاع الله» ، والعلماء ورثة الانبياء . وچون درفرمان پير تهاون كنى ، آن تهاون بفرمان خدا ميكنى . « انّ الذين ينادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا يعقلون » . « ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعضٍ أنْ تحبَط اعمالكم وانتم لا تشعرون » ، « فليَحذرِ الذين يُخالفون عن أمرهِ أنْ تصيبَهم فتنةٌ ويصيبهم عذابٌ أليم » . پيران مريدى كرده باشند ، مريدانرا نيكو شناسند . جهد كن تا نفس خود را در خدمت كفش تهذيب كنى . از آنچه نمى بايد تا اين همه بداني ونيت تو اندر كارها پسنديده گردد ، واين جز در صحبت راست نيايد .

٥٥ ـ اكنون « فإنْ لم يصبها وابلٌ فطَلّ » اگر صحبت دائم دست نميدهد ترا بارى از ان كم نبود كه درهفته يك دونوبت چيزكى بخوانى تا چيزكى بدانى وايمانت واديد آيد تا پاره كفر مگر رخت بربندد كه هنوز نا آفريده « والله أنبتكم من الارض نباتاً » تا تابش آفتاب جان پيربتابد كه « وأشرقتِ الارضُ بنورِ ربّها » . تو زمين باش تا او آسمان باشد ؛ گاه بارانش بر تو ميبارد وگاه آفتابش بر تو ميتابد ؛ گاه ابرش ترا درساية خود مى پروراند ؛ گاه نفحات لطف او برتو ميوزد تا پخته گردى . اگر از دولتيانى همه راست گردد ، واگر از بى دولتانى كس چيز نتواند كرد .

---

1 النساء 4 : 143 م / 2 بيشتر ترسى M پيش ترسى P بترسى بيشتر K / 3 الحشر 59 : 13 م / 5 چون ... پير P M چون فرمان پير بزى رهر آن K / 4 النساء 4:80 م / 6 الحجرات 49 : 4 م / 6 ـ 7 الحجرات 49 : 2 م / 7 ـ 8 النور 24 : 63 م / تا نفس خود را P K تا خودرا چگونه M / 10 تهذيب كنى P M نهى K / 12 البقرة 2 : 265 م / 13 كم P M كثر K / يك دو نوبت P M دوبار K / 14 واديد P بازديد M بديد K / تا ... مگر P M يا ... مگر كفر M / 14-19 واديد ... كرد P M K - I / 14 ـ 15 نوح 17 : 17 ك / 15 : 16 الزمر 39 : 69 ك / 15 جان پير P M / چنان نيز K / 18 لطف ... ميوزد P M للطاف ... ميزند K / همه P M خود همه K / 19 كرد P M كردن K /

٥٦ — چندانی که خدایرا بر گرفتی ترا بر گیرند وبقدرآنکه تو اورا توانی بودن،او ترا خواهد بودن «ولن تجِدَ لِسُنَّةِ الله تبديلا». «فاذكروني أذكركم» نه بزبان بل «كذِكرِكم آباءكم أوْ أشد ذكراً» . ذکر آنست که همگی درون تورا فراگیرد . آنگاه ذکر زبان از توابع آن بود که من أحبّ شيئاً أكثر ذكره ؛ إلّا در بعضی مقامات که ذکر معشوق درآنجا حرام بود بر عاشق بلکه از فرق تا قدم او این بود که رباعی :

در راه تو من کیم که در منزل من — از چهره تو گلی دمد بر گِیل من
این بس نکند زعشق تو حاصلِ من
کز عشق تو آراسته گردد دل من

٥٧ — دو صدقه را نیك بده ، یکی شکر برای دفع بلا که گذشت ویکی دفع رنجی که خواهد بود ، الصَّدقةُ تردّ البلاء . ونیّت این دارد دراوّل آن صدقه از مال بیرون کردن وچندانکه دفع این رنجهارا ارزّد دردل . صدقه ده ، «ولِكلٍّ درجاتٌ ممّا عمِلوا وما ربّك بغافلٍ عمّا يعملون» والسلام .

---

9 کز ... گردد P I ... باشد M کز نقش توآراسته باشد K / 10 شکر برای K وا شکر M شکرو ایر P I / بلا که P I بلایی که M بلادر K / 11 خواهد P I ـ K M / 12 چندانکه M P I چنانکه K / 12 را ارزد در دل KM از رد P I / 13 والسلام P I والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلوات الله علی محمد وآله اجمعین M ـ K /

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸ – پندارم هنوز در نیّت باقی است . بدان ای برادر أعزّ – سلك الله سبیل رضاه فی عافیة که از اعمال مُرائیان ومنافقان ، راهست به نیّت مخلصان ؛ وچون نیّت مخلصان حاصل شد ، اعمالِ مقبولِ بی ریا وشرك با دید آید بضرورت . امّا یك نکته بدان که از اعمال مرائی ومنافق آنگه باخلاص راه بود که بفرمان پیری کند که اوداند که شیاطین‌را از نهاد مرید بی علم مرید چون برباید انگیختن ! امّا چون اعمال از راه عادت بود نه بفرمان صاحب دل ، آنرا هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق وریا وشرك وعجب ودیگر صفات مذموم . والحرب خدعة که شنیده‌یی نه همه در حرب ظاهر بود که « یُجاهدون فی سبیل الله » مع الکفّار ، ودر جهاد أکبر با نفس وشیطان همین حکم وبیشتر خدعه بود . از آنجا که علم او بود مرید را در خورِ او چیزی فرماید . وچون وقت آید کمین بگشاید وهرروز قومی از شیاطین بیرون کند ، تا آنکه لا إله إلّا الله رخت خود در نهاد مرید بنهد که اگر اسرار این کار با مرید گوید ، در روز اول مرید بگریزد . واگر نداند که این نباید گفتن مرید را ، این کس خود پیری‌را نشاید .

---

1 – 15 بسم ... S – P M K I / 1 بسم ... الرحیم P I الکتوب السابع بسم K بسم ... الرحیم وبه نثق M / 2 است M P I هست K / 3 اعمال P I از اعمال K M / ریا و KM ریا در P I / 4 از اعمال K M اعمال P I / منافق M K منافقی P I / 5 کند P I بود M K / شیاطین‌را M K شیاطین P I / بی علم مرید M P I – K / 6 انگیختن P I انگیخت K M / 7 ثمره K M قیمت بثمره P I / 9 المائدة 5 : 54 م / الکفّار M P I الکفار اشداء علی الکفار K / جهاد P I در جهاد M K / 10 بود P I او بود M K / 11 کمین بگشاید M P I – M / قومی P I قومی‌را K M / 12 مرید M K مردی P I / 12 – 14 که این ... کس P I M که این معنی با مرید در اول حالت نباید گفتن این کس خود K / .

* * * I 7, K 7, M 16, P 7, S ?, نامهٔ هفتم * * *

٥٩ – ای دوست پنداری از شرع چیزی‌دانسته‌ای؟ آن چیست که قسمی از زکوة مال بمؤلّفه دهند ، که « إنّما الصّدقات للفقراء والمساکین » تا آنجا که گوید : « والمؤلّفة قلوبهم » ؛ زیرا که ملوکرا در عرب رسمها بودی

لك المرباعُ منهـــا والصّفايا وحُكمُك والنشيطة والفضول

وحبّ مال ایشان را از مسلمانی بازمیداشت که دراسلام این رسوم بدیشان نرسیدی ؛ پس خدای تعالی قسمی از زکوة مال ایشان‌را داد تا دردل ایشان الفتی وادید آید ، از برای حبّ مال در اسلام آیند . وچون کسی بدین نیت دراسلام آید ، اعمال او همه اعمال مرائی ومنافق تواند بود ؛ أمّا چون بفرمان مصطفی – صلعم – بود ، در سایهٔ دولت او بود ، از آن اعمال نیّت مخلصان وادید آید ، ونیت مخلصان اورا خود گوید که این زکوة که می‌ستدی بر تو حرامست ، ودیگر نستاند ، وستده‌رابه‌دل باز دهد بدرویشان. وشکر نعمت اسلام‌را دیگر زیادتی بدهد که « الحمدُ لله الّذي هدانا لهذا وما كنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله » .

٦٠ – جوانمردا ! واگر نه آن بودی که‌اعمال وا ریا ونفاق راه بودی به نیّت ، مخلصان هرگز زکوة بدرویشان ندادندی بلکه بمحتشمان دادندی بسبب انکه تا مگر رغبتی درکفّار بادید آید ؛ لا بــل همه مسلمانان تا إلّا ما شاء الله که بمصطفی – صلعم – ایمان آورده اند ، ایمان ایشان واعمال ایشان آمیخته بودی

---

1 - 17 ای ... بودی S - P M I K / 2 مال P I اموال M K / بمؤلفة P I مرد مؤلفه M مؤلفة القلوب K / 2 - 3 التوبة 9 : 60 م / 2 - 3 تا ... گوید M I K والعاملین علیها P /
3 زیرا که P I - M K / بودی M K بودی که از مال P I / 5 از مسلمانی باز میداشت M وحب مال ایشان‌را واداشت K ازمسلمانی...وامیداشت P I / بدیشان M - K P I / 6 نرسیدی M K نرسیده بود P I / خدا M K حق P I / ایشانرا P I بدیشان M K / داد P I فرموده M K /
7 از برای P I تا مگر از راه M K / بدین P M I بی K / نیت در M - P I - K / 8 آید M درآید P I - K / منافق M K منافقان P I / تواند PMI - K / 9 - 10 مخلصان ... خود MPI مخلصان اورا خود K / 10 که M - K P I / 11 بدل ... بدرویشان M بدل باز بدرویشان دهد PI بدل کند بادرویشان دهد K / 12 - 13 الاعراف 7: 43 ك / 14 وا ریا K با ریا M آن با ریا P I /
راه بودی M بودی K راه P I / 15 - 16 که ... مگر K که از اعمال آن باریا ونفاق راه به نیت مخلصان بودی بمحتشمان ندانندی بسبب آن بمؤلفهٔ قلوب میدادند وایشان محتشمان بودند تا مگر P I که از اعمال آن با ریا ونفاق راه بودی بنیت مخلصان هرگز زکوة محتشمان دادندی بسبب انکه تا مگر M / 16 مسلمانان M مسلمانان‌را K P I /

بصفائی نا پسندیده. پس در اسلام، آن بروزگار برخاستی، چون در اسلام آیند آنگاه صفت نا پسندیده از ایشان بآهستگی زایل شود. چگونی! ابو بکر وعمر را — رضي‌الله عنهما — در آخر عمر هم بدان نیت نماز وروزه وصدقه بودی که در اوّل اسلام؟ هیهات!

٦١ — روزِ فتح مکّه بوسفیان ایمان آورد بظاهر، ودر سرّ هنوز کافر بود. چون روزکی چند برآمد، روزی مصطفی — صلعم — کعبه را طواف می‌کرد، وبو سفیان آنجا حاضر بود وهیچ کس دیگر نه. دردل او بگذشت که این ساعت مقصود خود حاصل توانم کرد ازاین مرد وَمَنْ یغلبُني إن فعلتُ کذا او کذا؟ مصطفی — صلعم — بنزدیك او آمد وپای برو زد وگفت: باللهِ أغلبُكَ یا ابا حنظلة؟ ابو سفیان گفت: ألآن أیقنتُ أنّكَ رسول الله، وهردوچشم بو سفیان در اسلام برفت. یکی روز تبوك با مصطفی — صلعم — ویکی روز یرموك درخلافت عمر — رضي الله عنه — ورواة مغازی چنین گفته‌اند که شکستی عظیم روز یرموك براسلام آمد وهیچکس‌را آواز نماند إلّا بو سفیان که خفیَتِ الاصوات یوم الیرموك إلّا صوتُ ابي سفیان فإنه کان ینادي بأعلی صوته ویقول: یا نصر الله اقترب، یا محمد یا منصور. این آن بو سفیان بود که «وبَلَغَتِ القلوبُ الحَنَاجِرَ وتظنّون بالله الظنونا. هنالِكَ ابتُلِي المؤمنونَ وزُلْزِلوا زِلزالاً شدیداً»، از دست او بود. وهمین بو سفیان بود که مصطفی — صلعم — روز أُحُد گفت: اللّهمّ العن أبا سفیان، تا آیت آمد که

1 ـ 18 بصفائی ... که S ـ P M I K / 1 پس در M پس دولت K در P I / چون P I ـ M K / 2 چگونی M K چگونه P I / 3 نیت .... بودی M K گونه روزه داشتندی ونماز گزاردندی وصدقها دادندی P I / 5 بظاهر M K ـ P I / 6 روزی P I ـ M K / کعبه ... کرد P I طواف میکرد کعبه M K / 7 هیچ کس دیگر P M I دیگرهیچکس نه K / 8 خود P M I خویش K / 10 حنظله M K خطه P I / 11 بو سفیان P I K ـ M / برفت P I یافت M کور شد K / با مصطفی صلعم M در صحبت صلعم I در صحبت رسول صلعم P ـ K / 12 در خلافت ... اند P M I ـ K / 13 شکستی P I شکستگی M / 14 خفیت M خشعت K خفقت P I / فانه P M K است فانه I / 15 یا محمد P M I ـ K / 15 ـ 16 آن ... بود K بو سفیان بود K بو سفیان است P I / 16 ـ 17 الاحزاب 33 : 10 م / 18 ة M K ـ P I /.

« لیس لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » کارش بجایی رسید که عمر – رضي الله عنه – یك روز اورا در واقعه بدرّة میزد وبو سفیان می گفت : الحمدُ لله الذي أعز الاسلامَ بابن الخطّاب یحکم علی ابن حرب ببطن مکة فیطیعه .

۶۲ – جوا نمردا ! اگر کسی از منکران با من صحبت کند لا بدّ بود که بده روز انکارش برخیزد . وچون با مصطفی – صلعم – وصحابه رضوان الله علیهم صحبت کردندی ببین تا حالشان چون بود . تو دراین دو سال مگر بیست مجلس با من نبنشستی . می نگر که ایمانت اکنون چون ، وپیش چون بود ؟ پس بدانکه با نجباء اصحاب هرکه ده سال صحبت کند چون باشد . واوّل روز که اخی را رویت با من افتاد چنین نبود که امروز است ، واگر ده سال با من صحبت کند حالش چنین نبود که اکنونست . همه جهان در این طلب اند که راه خدای را چون سر برند . امّا بقدر صفائی که در درون ایشان است ، از صفات ذمیم ایشان را علمی بود ، وبقدر علم ایشان را ارادتی ، وبقدر ارادتی ایشان را طلبي وسلوکی بود .

۶۳ – جوا نمردا ! بلند بختان مریدان ، راه باهل کال ببرند از پیران ؛ وبی دولتان مردم ، با مدبری بمانند چون خود ! جوا نمردا ! پیران چون گوهر ارادت در نهادی به بینند همه این گویند :

گر زانکه شبی بیابم از وصل تو داد
من برلب تو چه بوسها خواهم داد

1 – 18 لیس ... داد K I M P – 8 / 1 آل عمران 3 : 128م / 4 با ... کند M من صحبت کند که با من PI بر من صحبت کند K / 5 وچون با PI چون وا MK / 6 صحبت PKI – K / حا لشان PI حال MK / تو K-M PI / 7 پیش PI پدش از پن MK / 8 هرکه PI که M اگر K / کند ... باشد M کنند ... باشند PIK / 9 را رویت PI دون MK / 10 صحبت کند PMI بماند K / در PI خود در MK / 11 چون PI چگونه K – M / صفائی که در K صفا M صفای PI / 12 است K – PMI / علمی ... ایشانرا PMI – K / 12 – 13 ارادتی ... ایشانرا PI – MIK / 13 وسلوکی بود K وسلوکی PI – M / 14 از پیران MK / پیرا PI / 16 نهادی PMI نهاد مریدی K / 18 خواهم MK دانم PI /.

وچون مریدان دولتی راه واپیران برند همه این گویند :

از بخت بلند اوفتادم بتو من ایزد داند که سخت شادم بتو من

٦٤ – کمال ارادت در حوصلهٔ ابو بکر صدّیق – رضي الله عنه – گنجد ، وتا با ابو بکر صدّیق صفی نبود مصطفی – صلعم – نگوید : لو کنتُ متخذاً خليلاً لاتخذت ابا بكرٍ خليلاً ولكنَّ صاحبكم خليلُ الله . زهی منقبت که می گوید که آنجا که حبّ خدایست اگرجای مانده بودی ابو بکر درو بودی . مردان اینجا بدانند که ابو بکر که بود وبهتر از او در صحابه کس نبود .

٦٥ – وچون ابو بکر در وقت نزع گوید : ولّيتُ على خلقك خيرَ خلقك ؛ از اینجا بدانند که بعد از ابوبکر به از عمر کس نبود در صحابه ؛ پس در وقت نزع ، مردمان در پیش ابو بکر رفتند وگفتند : یا خليفة رسول الله ، ولّيت علينا فظّاً غليظاً فماذا تقول لربك ؟ ابو بکر گفت : اقعِدوني اقعِدوني ، فلمّا أقعدوه قال : أقولُ ولّيتُ على خلقكَ خيرَ خلقِكَ . زهی أشراف برعالمیان وزهی دلیری ! چون صحابه بیرون رفتند . عمررا بخواندند واورا گفت : چنین وچنین کردم . عمر گفت : نه کار منست . ابو بکر گفت : کار تست . عمر گفت : نیست . او گفت : هست . عمر گفت : نکنم . ابو بکر گفت : ببايد کرد . عمر گفت : نکنم . ابو بکر گفت : يا غلام هات السيف . عمر گفت : ان كان يا غلام هات السّيف ، فسمعاً وطاعةً . وتو چه دانی ای برادر که مسلمانی چه بود ! طرفه آنست که نامهٔ مختوم از ابو بکر بیرون آوردند وبصحابه سپردند ورسولش گفت که

1 ـ 19 وچون... که P M I K ـ 8 / 4 وتا P K M ـ I / 6 ابو بکر درو P I اجابگاه جایگاه ابو بکر K آنجای او بکر M / 7 ابو بکر که بودو P I ـ K M / بهتر P I به K برتر M / 9 بعد از ابو بکر P I ـ K M / در صحابه M K ـ P I / 10 پس ... نزع P M I ـ K / 12 اقعدونی M K ـ P I / 13 اشراف P M I شرف K / 14 عمر P I عمر خطاب K M / نه P I M خلافت نکنم ونه K / 15 ابو بکر P I او K M / کار M P I بکنی وکار K / نیست P M I کار نیست K / هست K M کارلست P I / 16 نکنم M P I نیست ونکنم K / ابو بکر M P I او K / ببايد کرد M K بکن P I / 15 نکنم K P I نمی کنم M / 17 یاغلام ... گفت P I ـ K M / ان ... السیف M P I یا غلام ان كان تأتي بالسيف K / 18 از P I از پیش M K / ورسولش گفت M وربش گفت P I ـ K /.

ابو بکر میگوید : یکی را در این جای نام برده‌ام ومسمی کرده‌ام و گفته ام که پس از من بدین کار قیام نماید . علي بن ابي طالب – کرّم الله وجهه – گفت : إنْ کان المسمّی عمر فسمعاً وطاعةً ، وإن کان غیرَ عمر فلا حق نتشاور . زهی علم علوی وزهی دین عمری وزهی کال ابو بکری ! امّا تو معذوری، که دل نداری که دریابی ، واگر نه دراین حکایت چندان علم است که بهیچ دیگر حاجت نیست .

٦٦ – ای دوست از مقصود بیفتادم ، مقصود آن بود که عمل مرید چون بفرمان پیر بود ، اگر چه آمیخته بود بریا ونفاق ، عاقبت آن باخلاص کشد . وچون از راه عادت بود از آن هیچ نیاید ، وجز پندار حاصل آن نبود . ای دوست از آنجا که قصور نظرتست این نکته بمثالی بهتر فهم کنی . نه بینی که چون کودك خطّ نویسد ، در اوّل بد نویسد ؛ امّا چون اوستاد حاذق اورا ارشاد کند ، از بد نوشتن اورا بکمال خطّ رساند وجز از این هیچ راه نیست که اگر بد ننویسد و گوید : قلم آن روز بر کاغذ نهم که بمقام ابن بوّاب رسم ، این محالست . وهمچنین کاردین واسلام وبخدا رسیدن ، وکار وسعادت اخروی بدست آوردن میدان ، بلا فرق ولا تفاوت ، لا قلیل ولا کثیر .

٦٧ – اگر اعمال آمیخته بعادت وریا وشرك ونفاق نکنند هرگز بکمال اویْس وجنید وشبلی – رضي الله عنهم – نرسد . چگویی اگر کودك هفت

1 - 14 ابو ... وهمچنین S - P M I K / 1 میگوید MK گفت P I / جای ... مسمی M نه ... نامه K نامزد وسمی P I / وگفته ام P I - M K / 2 نماید P I کند M K / 4 علوی P M I عل / اما تو P I تو K - M / 5 دریابی ... نه M که دریابی یا نه P I - K / 6 دیگر P M I علم دیگر K / 7 عمل ... چون P I چون عمل مرید M K / 8 آمیخته ... نفاق P M I بنفاق آمیخته بود وبریا ممزوج K / 9 از آن ... ای P I از آن هیچ نبود جز پنداری بی حاصل ثمره نبود آنرا ای K از آن پنداری بی حاصل ثمره آن نبود آری M / 10 قصور P M I مقصود K / تست P M I است K / نکته بمثالی P I مثال K بمثال M / نه بینی P I - M K / 11 کودك ... بد نویسد P I کودکی خط نویسد لابد اول بد نویسد M کودکی که اول خط نویسد نداند که بد می‌نویسد K / 12 وجز ... راه P M I بداند اول بد می نوشت وجزین راه نبود K / 13 ننویسد تصحیح نویسد P M I K / .

ساله را گویند : روزه دار ونماز کن ، این بجز ازراه عادت وبیم پدر نشود ؛ لیکن این راه بکمال بود ، بلی بیك شرط اگر پیری بود ، این کودکرا بتدریج باخلاص رساند ، واگر پیر نبود عادت درو مرض مزمن گردد وازو هیچ نیاید إلا ما شاء الله. نبینی اگر کسی خطّ بد نویسد از خود بی استادی ، اگر پنجاه سال نویسد ازو هیچ نیاید ؛ واین خط که من وتو می نویسیم ، اگر چه علی التّمیین از استادی نیآموختیم امّا خطهای بسیار دیده باشیم تا این قدر حاصل شده بود . واین هم آموختن بود . اگر قیاس کنی ، که اگر هرگز چشم برهیچ کاتب نیفتادی ، وهیچ خط نیك ندیدی ، لا بدّ خط ما هم بدرجه اوّل بودی ؛ ونیز اگر بسیار ننوشتمی از خطّ بد ، دست ما بدان راست نشدی . چنانچه اگر پس از پنجاه سال خواستمی که خطّ بیاموزمی ، محال بودی وهذا حالُ أکثرِ الخلقِ فی عباداتهم .

۶۸ — جوانمردا ! نصرآبادی می گوید یا دگری که اجتمعوا علی الله هجومَ الکذّابین فإنّ الصّدق مقطعةٌ . اگر تو گویی هیچ عبادت نکنم تا نیت ابو بکر وعمر بود ، این همچنانست که کسی گوید که من خط ننویسم تا قوت ابن مقله در خط نبود . الصدقُ مَقطعةٌ این بود یعنی اگر صدق طلب کنی باول کار ، منقطع گردی وراه خدا برتو بریده آید. اکنون بدانکه همچنانکه ازخطّ بد نوشتن قوّت خطاطان درتو وادید آید ، وچون قوّت خطاطی کسب کردی ازآن قوّت ، خط نیکو توانی نوشتن . همچنین بدانکه اعمال مرائیان

---

1 بجز از راه P I جز از S M جزراه K / پدر نشود P I پدر نکند M نبود S - K /
2 این S M K ازاین P I / بلی S K - P M I / کودك P I کودکرا M K / بتدریج P I از
این عمل S M K / 4 خط P I چیزی بد وخطا S K - M / 6 التمیین I التعین P M الیقین S K /
استادی P I خطاطی S M K / نیآموختیم P I لیآموخته باشیم M آموخته نباشیم K / 7 بود
... بود P I K باشد ... بلشد M / 8 ندیدی P I K ندیدی بودی M / ماهم M ما S K من PI /
9 ننوشتمی P I ننوشتانی S M K / ما S K - M P I / 10 پس از P I - S M K / 11 سال
P M I مثال S K / 12 یا دگری S M K - P I / 14 بود P M I مرا حاصل بود S K / من
S P I K من هیچ M / 14 - 15 تا ... نبود P I تا انکه خط من همچنان بود که ابن مقله M
تا ... خط من پیدا نبود S K / 15 این بود S M K این P I / 16 بریده آید P I زده بود M
بریده شود S K / 17 بد M P I - S K / آید P M I آورد S K / 18 آن قوت M K آن
P I / اعمال P I K از اعمال M / .

ومنافقان درتو کال نیّت مخلصان وادید آورد . وچون نیت مخاصان کسب کردی ، آن نیّت بر تو عمل صالح مقبول آسان کند ، ولیکن بشرط آنکه بفرمان کنی ، همچنانکه در خط نوشتن .

٦٩ — ای دوست عزیز! اگر عالمها بگردی ، یك تن نیابی که مشکلات را چنین بیان کند ، دریغا قدرش ندانی! ودریغا که چندین بار نوشتم که بفرمان باش وقدرش ندانی که بفرمان بودن چه خاصیّت دارد . ای دوست عمل صالح سبب هدایت است « وإنْ تُطيعوا تهتدوا » أمّا عادت نه از طاعت بود . چون بفرمان بود کار او کند ، وچون عادت بود ان ترا هیچ ثمری ندهد. پس میدان که چه فرق است ! ای دوست عزیز اگر دین جهودی وترسایی نه با عادت مَحْض افتاده بودی ، آنرا منسوخ نکردندی ؛ أمّا راه همچنانست که بروزگار موسی — علیـــه السلام — بود . ولیکن عادت دیگر است ، وراه موسی وعیسی دیگر ، مصطفی — صلعم — می گوید : بُعِثْتُ لِرَفْض العادات ، « كَمَثَلِ الحمارِ يَحمِلُ أسفاراً » آن تورات وانجیل بود که می خواندند بعادت ، ولکن نمیدانستند « حُمِّلوا التّوراة ثمّ لم يَحملوها » .

۷۰ — جوانمردا ! قرآن نیز اکنون همچنانست که نه تو می دانی ونه آنها که خودرا عالم می دانند هیهات ! حق — جلّ وعلا — گفت : یا داود لا تسأل عني عالماً أسكرَهُ حُبُّ الدّنيا فيقطعكَ عن محبّتي أولئك قُطّاعُ الطّريق

---

۱ ـ نیت مخلصان M P I مجاهدان K / آورد P I K آید M / 2 آن S P I K ـ M / 4 اگر عالمها P M I عالمی S K / 5 کند P M K کنم I / 5-6 که بفرمان باش S M K ـ P I / 6 بفرمان بودن S P I K فرمان بردن M / 7 النور 54 ؛ 24 م / از SPIK ـ M / 8 چون... ندهد S K باید بفرمان کار کند که چون از عادت بود آنرا هیچ ثمره نبود M وکار از آن کند که ثمره سعادت بد هد واگر کار از عادت کند هیچ ثمره نبود P I / 9 ـ 17 که چه ... الطریق S ـ P M I K / 9 فرق M K ذوق P I / عزیز اگر دین P I اگر M K / 10 آنرا منسوخ P I خود نسخ M ـ K / اما P I آن M پس K / 11 ـ 12 بود... عیسی P I K ـ M / 12 ـ 13 لرفض العادات P I لرفض الشهوات K لرفع العادات M / 13 ـ 14 الجمعة 62 : 5 م / 13 آن ... بود که P I توریت وانجیل M K / 14 بعادت M K ـ P I / 15 دانی P I دانی که قرآن چیست M K / 16 میدانند P M I میگویند ومیدانند M / 17 فیقطعك M فلیقطعك P I فیضلك K / عن P M I عن طریق K /.

على عبادي . إن أشدَّ النّاس عذاباً يومَ القيامة عالمٌ لم يَنفَعْهُ اللهُ بعلمه . اللّهم لا تجعلنا منهم يا مَنْ لا يخفى عليه خافيةٌ في الارض ولا في السماء .

۷۱ — جهد كن تا پيوسته از مال وجاه تو، راحتكى بمستحق برسد ؛ واگر صاحب دل از تو آسايش يابد ، آن را عظيم دولتى دان . وهرگز ندانى كه آن چيست ! اى دوست مَنْ سَتَرَ مؤمناً فقد سرّ الله . اين نه اندك مَنقَبتي است ، اكنون آن كن كه ميتوانى چنانكه گفته اند :

اذا هبَّتْ رياحُكَ فاغتنِمْها فإنَّ لكلِّ عاصفةٍ سكونا

امروز كه توانى ، مى كن تا فردا نگويى : « يا حسرتي على ما فرّطتُ في جنب الله » اى في حقه . تو مى گويى : « ربِّ ارجعونِ » . وايشان مى گويند : « أوَلَمْ نعمّرْكم ما يتذكّرُ فيه من تذكّر وجاءكم النّذير فذوقوا فما للظالمين من نصير » ، « ما لكم من زوال » سبقَتِ الكلمةُ وجفَّ القلمُ بالسّعادة والشقاوة ، و « لا تبديل لكلمات الله » ، و « لن تجدَ لِسُنّةِ الله تبديلاً » ، « وأنْ ليس للانسان إلّا ما سعى وأنّ سعيَه سوفَ يُرى ثم يجزيهُ الجزاءَ الاوفى » ، و « ما ربُّكَ بظلّامٍ للعبيد » ، و « لكن كانوا أنفسهم يظلمون » ، « مَنْ عمِلَ صالحاً فلِنفسِه ومَنْ أساءَ فعليها » ، و « من تزكّى فإنّما يتزكّى لنفسه » « إنَّ الله لغني عن العالمين » .

---

1 ـ 16 على ... العالمين P M I K ـ S / 3 كن P I كن اى برادر اعزك الله بالدين M K / پيوسته P M I ـ K / لمستحق برسد P M I بستحق رسد K / را ... دولتى M K عظيم P I / 5 اين نه P I نه M ـ K / 6 چنانكه گفته اند P I ـ M K / 7 عاصفة M K خافقة P I / نگويى M بآخرت نگويى K نتوانى نگويى P I / 8 ـ 9 الزمر 39 : 56 ك / 9 المؤمنون 23 : 99 ك / 10 ـ 11 فاطر 35 : 37 ك / 11 ابراهيم 14 : 44 ك / 12 يونس 10 : 64 ك / الاحزاب 33 : 62 ك / 13 ـ 14 النجم 53 : 39 ك / 14 فصلت 41 : 46 ك / التوبة 9 : 70 م / 15 فصلت 41 : 46 ك / 15 ـ 16 فاطر 35 : 18 ك / 16 العنكبوت 29 : 6 ك / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۲ – هفت مکتوب تا این غایت نوشتم در نیّت و همه شُعَب را بیان شافی بکردم والله ینفعني والأخَ الأعزّ وسلك الله بي وبه وبجمیع اخواتنا في سبیل رضاه في عافیة. واین مانده است که نیّةُ المؤمن خیرٌ من عمله. ودر قوت القلوب واحیاء علوم این خبررا چندین وجه گفته اند. وامام غزّالی – رضي الله عنه – وجهی معیّن را نصرت داده است ودیگر وجوه‌را تزییف کرده است. ومن نقل أقاویل را دوست ندارم. وتزییف سخن مشایخ خود بی خردی تمام بود، چه هرچه ایشان گویند جواب سایل بود. اگر کسی مرّ تعلیم وارشاد بداند حقیقت گردد اورا که قول مشایخ همه مصیب بود، وجزچنان جواب دادن خطا بود. امّا شرط عالِم که تصنیف سازد آنست که امام کرده است وسخن انبیا واولیا برعادت محاورات خلق است، وجماعتي این ندانستند.

۷۳ – اکنون مصطفی – صلعم – گوید: إذا أحبَّ الله عبداً ابتلاه، فإنْ أحبَّهُ الحبَّ البالِغ اقتناه. یا مصطفی – صلعم – گفتند: اقتناه چه بود؟ گفت: آنکه زن وفرزندو مالش همه واستاند. اکنون اگرابلهی گوید:

---

1 – 14 بسم ... گوید S – P M I K / 1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 تا ... را P I چند مکتوب در ... نوشتم تا این غایت وهمه در شعب نیت K / این M K – P I / 4 چندین وجه P I چند وجه... M وجهی K / غزالی PMI خواجه K / 5 نصرت P M I تقریر K / 6 خردی P M I خردگی / 7 اگر P I وچون M K / 9 بود P I بوده است K M / خطا M P I محض خطا K / امام P I خواجه امام M K / 10 محاورات K ومجاوزت M مجاوراست که عقل P I / 13 بود M P I باشد K / اکنون K – P M I.

* * * نامهٔ هشتم I 8. K 8. M 17. P 8. S 8. * * *

مگر خدای را با مصطفی حب بالغ نبود ؟ واین حدیث بدلیل کند در تفضیل اولیا بر انبیا . چه مصطفی‌را زن وفرزند بود ، ونشان حبّ از قول رسول آنست که نباشد . ودراین مغلطه خلقی بسیار هلاك شده اند که ندانستند که سخن گفتن در معقولات منهاجی دیگر است ، وقرآن وحدیث خود جهانی دیگر . جوانمردا حکم مصطفی – صلعم – آنست که اغلب چنین بود ، نه آنکه جز چنین نبود هرگز . وخلق در محاورات گویند: فلانکس همه عالم‌را گشته است یعنی بیشتر ، واگر کسی براین اعتراض کند که چون جایی بود در عالم که ندیده بود ، این سخن خطا بود ؛ ومردم عاقل بر این معترض خندند که مخاطِب ومخاطَب را این معلوم است که حکم بر غالب می کنند؟

۷٤ – واگر در این آیه از مقصود باز مانم . حالی آنچه وقت املاء کند در این معنی که نیّة المؤمن خیرٌ مِنْ عملِهِ بخواهم نوشتن . بدان ، ای دوست عزیز متّع الله بك اخوانك روا بود که کسی‌را نیّتی وارادتی درست بود ، ولیکن بمراد خود نتواند رسیدن از مانعی ، چنانکه بیماری کسی را از حجّ وجهاد باز دارد ویا فقرش از صدقه . واین کس را چون نیّت درست بود بضرورت در أجر باآن کس برابر بود که حجّ وجهاد وصدقه از او بوجود آمده باشد ؛ واین در قرآن واخبار بسیار آمده است که مصطفی – صلعم – در غزوة تبوك بود گفت : إن في المدينة أقواماً ما وطئنا موطئاً يغيظ الكفّار ولا أنفقنا نفقةً ولا أصابتنا مخمصةٌ في سبيل الله إلّا وشاركونا في ذلك . قیل

1 ـ 10 مگر ... مانم P M I K ـ ـ S / 1 با M K و P I / بدلیل P M I تدلیل K / 3 خلقی بسیار P K خلایق بسیار P I خلایقی K / 5 جوانمردا M I ای جوانمردا P I K / 6 نبود هرگز M نبودK بوده اند آنکه چنین نبود P I / فلانکس P M I فلان K / 7 بر این M بر من K بر این بر من P I / 8 عالم P I همه جهان M همه عالم K / که ندیده بود P M I چگونه باشد K / 9 خندند که P I می خندند زیراکه M K / این معلوم P M I این حال معلوم K / غالب P M I عادت K / 10 اگر . . . آیه P M I ودراین معنی اگر تطویل کنم K / 11 معنی که K که M ـ S P I / 12 رواSK که روا M P I / بود S P M I پدید آید K / 13 بمراد S M K بجوانمردا P I / 13 بیماری کسی‌را P I بیمارا S M K / 14 باز داد وجهاد S / 15 بضرورت در أجر M در آخرت S K در اجر P I / صدقه P I باز دارد S K / 16ـ15 وصدقه ... باشد S K کرد وصدقه P I وصدقه ... بوجود آید M / 17 در . . . بود M P I چون بغزوة تبوك می رفت S K / .

یا رسول الله کیف وهم بالمدینة ؟ فقال : — صلعم — حبَسهم العذرُ فشارکونا بحسن النیّة .

٧٤ — واین در خبر است که النّاس رجلان : رجلٌ آتاه الله مالاً وعلماً فهو یتصرّفُ بعلمه في ماله ، فیقول رجلٌ آخر : لو آتاني الله مثل ما آتاه لعملت کما یعمل فیها في الاجر سواء . ورجـل آتاه الله مالاً ولم یؤته علماً ، فهو یتخبّطُ بجهله في ماله ، فیقول رجل آخر : لو آتاني اللهُ کما آتاه لعملتُ کما یعمل فیها في الوزر سواء . ودر نیّتِ شرّ آمده است که لو قُتل رجل بالمشرق ورضي آخرُ بقتله في المغرب لکان شریکاً له فیه أو فیها، الشکّ مني أي في المصیبةِ أو في القتل . واین بسیار آمده است .

٧٥ — اکنون چون این بدانستی بدانکه چون مؤمن را حقیقت ایمان روی نماید، ارادت کلّ خیرات عالم اورا بود . ودر این حدیث که نیّتُ المؤمن خیرٌ من عمله ، مؤمن محقّق می‌خواهد همچنانکه دیگر جای گفت : المؤمنُ لا یغضَبُ ، المؤمنُ لا یکذب ، المؤمن لا یکون حسوداً ، أي المؤمن الکامل ؛ وچون مرد مکمّل ایمان شود ضرورت بود که ارادت همه طاعت اورا بود . وچون ارادت بود هرچه نکند از مانعی ضروری بود . واین یقین است وبیش از این شرح حال نتوان گفت . اکنون مثلاً بچشم هزار گونه طاعت بود بزبان و گوش همچنین، وبدست وپا همچنین، بمال وجاه همچنین وعمل را حدّ پدید است که چند در وجود تواند آمد .

3 - این S K - P M I / 4 آخر S M K - P I / 5 کما P I مثلما S M K / شر S P M I - K / 9 - 10 است اکنون S M K - P I / 11 عالم S M K - P I / بود M P I روری غرد رعابد S K / 12 مؤمن P I بؤمن K بؤمن مؤمن S K / 13 المؤمن لا یکذب SK - PIM / 14 مکمل ... شود P I بکمال ایمان رسید S M K / 15 ارادت بود هرچه P I - S M K / ضروری P I - S M K / 15-16 واین ... گفت P I وآن حدیث نفس است وبیش ازین شرح نتوانم کرد حالی K واین ... نتوانم کرد حالی S M / 16 گونه P I - S M K / 17 وبدست وپاهمچنین P I - S M K / عمل S M K واین اعمال P I / 18 است که چند M P I نیست که حد S K /.

۷٦ـ زیرا اگر مثلاً بپای خود بزیارت دوستی رود از دوستان خدای تعالی، از تشییع جنازهٔ بازماند، واز عیادت مریض باز ماند، واز زیارت قبور صالحان باز ماند، لا بل از زیارت دیگر دوستان خدای بازماند که بیك دوست بیش نتوا ند رفت. وبپا ودست وچشم وگوش وزبان یك طاعت ویك عمل در یك حال بیش نتوان کرد. وچون بیکی مشغول شد از دیگران همه واما ند. ومحالست که جزچنین بود. وهمچنان اگر صدقه دهد از یك نان دو گرسنه را سیر نتوان کرد، ویك درم بهزار درویش نتوان داد. واگر روزه دارد افطار نتواند کرد برای دل مؤمن، واگر افطار کند روزه نتواند داشت. واگر بحجّ رود دل مادروپدرنگه نتواند داشت. واگر نرود بنیّت طاعت مادر وپدر حجّ نتواند کرد.

۷۷ — او یس قرن را — رضي الله عنه — گفتند: چرا بزیارت مصطفی — صلعم — نرفتی؟ گفت: دل مادر نگاه داشتم. وچنین تواند بود که مادرش صاحب دل بوده است یا جزوی متمهّدی نداشت، وگر نه زیارت سید — صلعم — در باقی نکردی. وهرچه صاحب دل کند در خور نیّت خود تواند کرد، ونیّت او در خور ایمان او تواند بود. وچون می دانی که الایمان بضعٌ وسبعون باباً، بود «ولکلٍّ درجات مما عملوا». واعجبا از کار ابو بکر صدّیق که زن وفرزند بمکّه گذاشت ودر صحبت سیّد — صلوات الله علیه — هجرت کرد، واویس قرن مادررا بجای نتوانست گذاشت باضافت نیّت

1 برود ... تعالی P M I شری S K / 2 قبور S M K ـ P I / 3 دیگر P I ـ SMK / باز ماند S M K ـ P I / 4 دست وچشم P I دست S K ـ M / یك P I هر S M K / 5 شد از P I باشد از آن S K از ان M / 6 همچنان PI همچنین M چنان S K / 6-7 از ... را P I آن دونان جزیك گرسنه M از دو نان یك بیش K / 7 نتوان کرد P I M شد K نتوان کردشد S / 8 دل P I ورضاي S M K / 9 نگه P I نگاه S M بجاي K / داشت S M P I آورد K / 9 ـ 10 بنیت ... پدر M P I بنیت پدر S K / 13 دل مادر P I دل مادررا S K / داشتم M P I دارم S K / تواند S M P I قیاس تواند K / 11 مادرش S M K مادر P I / 13 سید P I مصطفی S K M / 16 کرد P I M کردن S بود K / تواند M P I ـ S K / بود S P I ـ M K / 17 المائدة 6 : 132 م / 18 ـ 19 ودر ... کرد P I وهجرت کرد با مصطفی S K M / 19 مادر ... گذاشت مادر P I . . . بجای نگذاردی K M ما دررا نگذارد S / 19 ـ 1 باضافت ... همه M S K به نیت بایشان همه باضافت P I / .

ایشان همه راست بود وتو ندانی. ودر سلف بسیار بوده است که طاعت نیکو بجای بگذاشتی، چون ایشانرا در آن اخلاص نیت نبود. ابن سیرین نماز بر جنازهٔ حسن بصری نکردی وگفت: مرا نیّتی نیست.

۷۸ – جوانمردا نبینی که «یُحشَر النّاسُ یومَ القیامة علی نیّاتِهم» باشد که ناکردن او به از کردن دیگران بود در ثواب. بسیار کس انواع طاعت وخیرات می کنند واز آنجا که حقیقت است نمی کنند «وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». وبسیار کس بود که هیچ عمل نکنند از آنجا که بطریق است أمّا او یك نفس خالی ننشینند از ذکر وفکر. یوم التغابن وادید آید که ترا نماز فراکردن چه آورد، ومنصوررا از نماز کردن چه واداشت. یُحشر النّاسُ علی نیّاتِهم اعتبار نه بعمل است که بـدل است. بس کس در خانه خفته است واورا ثواب مجاهدان می نویسند، وبس کس که در قتال کفّار کشته شود واورا از آن هیچ نصیب کفّار کشته نبود که «أکثرُ شهداءِ أمتي أصحابُ الفراش، وربَّ قتیلٍ بین الصفین والله أعلمُ بنیّته».

۷۹ – محمد معشوق مردی بود که هرگز نماز نکردی. یك روز اورا بقهر گفتند: نماز کن! چون درنماز شد وگفت: اللهُ اکبر، خون ازوی جداشد. گفت: من می گویم حایضم وشما باور نمی کنید. پنداری «الذین هم علی صلواتِهم دائمون» آن بود که علی الدوام می جنبند. پس الانبیاءُ یصلّون في قبورهم چیست؟ همه همچنین دانسته‌ای.

جوانمردا محمّد معشوق نماز نکردی. از خواجه محمد حوی واز خواجه

---

2 اخلاص نیت PI در نیتی M نیت SK / 3 نیتی PMI نیت SK / 4 نبینی که PI – SMK / 5 ـ 7 بسیارکس . . . منثوراً PMI – SK / 6 ـ 8 وقدمنا . . . اما او PI وبسیارکس هیچ نمی‌کنند از آنجا که تو می‌بینی SK از انجا که تو می‌بینی M / 6 ـ 7 الفرقان 25 : 23 / 8 ننشینند ... یوم PI نیستند یوم SMK / 11–12 در ... شود PMI – SK / 12 کفار ... نبود PI نیست M نبود K نه S / الفراش PMI الفرش SK / 13 محمد معشوق PI – SMK / 15 در ... شد و PJ – SMK / 16 ـ 17 المعارج 70 : 23 / 17 می‌جنبند M می‌جنبد PI می‌جنبند SK / 18 همه PI – SMK / 19 از ... حوی SPMI از K /.

أحمد غزّالی شنیدم که روز قیامت صدّیقان‌را این تمنّا بود که کاشکی از خاك بودندی که محمد معشوق روزی قدم برآن نهاده بودی . این محمد معشوق ترکی قبابسته بود . یك روز در جـامع طوس آمد ، ابو سعید ابی الخیر – قدّس الله روحه – مجلس می داشت ، محمد بندی برقبا زد . شیخ ابو سعید خاموش شد وزبانش ببست . چون ساعتی بر آمد شیخ ابو سعید گفت : ای سلطان عصر وای سرمهٔ چشم وجود بند قبا واگشا که بند برهفت آسمان وزمین نهادی . چه گویی! این حدیث‌را چه معنی است که اللهمّ أحيني مسكينـــاً وأمتني مسكينا واحشُرني في زُمرة المساكين . آن کیست گویی که مصطفی ـ صلعم ـ في حیوته وبعد مماته صحبت او آرزو کند واز خدای تعالی بخواهد ؛ لا بلکه تو هرگز قرآن نخوانده وحدیث نشنیده‌ای، لهُم آذانٌ لا یسمعون بها » .

۸۰ – جوانمردا :

چه سود کند جوانی وبرنایی روزی‌به‌سرکوی عیاران نایی

در راه خدای قدمی نزدی. چه دانی که مردان چرا نماز کنند وچرا نماز نکنند؟ وچه دانی که روزهٔ ایشان چه بود یا افطار ایشان چه بود ؟ وچه دانی که ابو بکر چرا با مصطفی – صلعم – هجرت کرد وچه دانی که عمر چرا نکرد ؟ واویس چرا نکرد ؟ وچه دانی که چرا قومی بحجّ روند وقومی چرا نروند ؟ وچه دانی که قومی چرا شب خسبند وقومی چرا نخسبند؟ یا حبذا نوم الاکیاس بیطرهم کیف یغلبون سهر الحمقی وجهادهم . ولمثقال ذرّةٍ مِن صاحب تقوی ویقینٍ أعظم عند الله مِنْ ملء الارض مِنَ المغترین . آن کیست که مصیبتش

---

1 احمد S M K غزال P I / صدیقان S M صدیقانرا همه P I / از P I که S K – M /
2 محمد S P M I محمدین K / معشوق S M K – P I / محمد P I این محمد ترکی K این محمد SM /
5-4 شیخ ... آمد M – S P I K / 5 شیخ بو سعید S K – P M I / شد S P I گشت K /
6 سرمهٔ چشم P I سرور S M K / نهادی P M I زدی S K / 8 کیست گوئی S M کیست گفت گو K / 9 او S M K – P I / واز ... بخواهد P I که با او حشرش کند SK – M /
10 حدیث S P I K – M / تشنیده P M I نشنوده لکن S K / الاعراف 7 : 179 قا/ 13 نزدی P M I یا ننهادی وقدمی نزدی S K / چرا P M I وچه دانی که چرا S K / 14 یا P I وچه دانی که SMK / 16-15 چرا... نکرد S P I K وا اویس چرا نکردند M / 17 چرا نخسبند P I بخسبند وقومی نخسبند S M K / یا S P I K شعر یا M / / بیطرهم : تصحیح بفرطهم SK مطرم M نظرم P I / یغلبون S K یعیبون P I یغبنون M /.

بهتر از طاعت است که « اولئك یُبدِّل الله سیئآتِهم حسنات » با عشق درآی تا عجبها بینی. إنّ الله لیُحبُّ العبدَ حتی یبلغ من محبّتِه أن یقولَ له: افعل ما شئت فقد غفرتُ لكَ . سلطان محمود در مملکت خود منادی فرمود که هر که یکی را بزند عقوبت کنم ولکن ایاز خاص از آن میانه مستثنی بود ، وهمه عالم دانند . ومن این للوجه الملیح ذنوب !

٨١ – از مقصود دور افتادم . عمل مؤمن یکی تواند بود در هر حالی ، أمّا نیّتش بهمه خیرات وطاعات برسد. پس ثواب اعمال مؤمن محدود است که عملش محدود است ، وثواب نیّت اورا حدّی نیست که خیرات وطاعات در نیّت او نا محصور است . نیّةُ المؤمن خیرٌ من عمله این بود تا دانی ؛ ونیّةُ الکافر والمنافق والفاسق شرٌ من عمله بود که معاصی او محدود بود امّا خواست او وارادت ونیت او در بدی کردن از اندازه بیرون بود. وفصل الخطاب اینست که یُحشر الناسُ علی نیّاتهم همانست که إنّ الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیّاتکم . نیّت وارادت یکی بود . اگر دردرون تو ارادت حقّ غالبست که « یریدون وجهه » ، ترا باعاشقان حشر کنند وثواب عاشقان آنست که یتجلّی لنا ربُّنا ضاحکاً .

٨٢ واگر دردرون تو ارادت بهشت غالب است که « ومنکُم مَنْ یریدُ الآخرة » ترا در زمرهٔ اهل صلاح حشر کنند ، وثواب آنست که « سیجزیهم وصفهم » ، « إنّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنّاتُ الفردوس

---

1 الفرقان 25 : 70 م / 1 – 2 باعشق ... عجبها M باعشق ... عجایبها P I K در عشق چنین بو العجبها باشد با عشق ... تا عجبها S / 3 خود S M K – P I / فر مود P K فریاد I کند M کرد / 4 بزند S P I بزند من اورا M I – K / 6 در هر حالی S M P I – K / 7 خیرات ... برسد S M K / خیرات وطاعت باشد P I / 7 – 8 که... است S M P I – K / 9 نا محصورست P I محصور نیست S M K / 9 – 10 این ... بود S M K باشد P I / 11 نیت او S M K – P I / 14 الانعام 6 : 52 ك / 16 بهشت S M K – P I / غالب S P M I – K / 16 – 17 آل عمران 3 : 152 م / 17 آنست P I تو مرادتست S M K / سیجزیهم وصفهم S M P I – K / 17 – 18 الانعام 6 : 139 ك / 18 – 1 الکهف 18 – 107 ك / .

نزلاً » . ولیکن در این بهشت بمانند ، ودر نهاد این قوم آرزوی اعلی علیّین نبود که « خالدین فیها لا یبغون عنها حِوَلا » . واگر آرزوی کاری دیگر بود از آن بهشت برهند وبآرزوی خود رسند که « وأمّا الذین سُعِدوا ففي الجنّة خالدین فیها ما دامت السموات والارض إلّا ما شاء ربُّك عطاءً غیر مجذوذ » . تو چه دانی که قرآن چیست ! حبلُ الله المتین ونوره المبین . اگر دست داری دراین حبل زن که « واعتصموا بحبل الله جمیعاً » . پس اگر بتوانی دیدن که سر این حبل کجاست ، دست در آنجا زن که بر سر خاك از کوه مهین با ید کرد که « واعتصموا بالله هو مولیکم » .

۸۳ – جوانمردا ! اگر دردرون تو نه ارادت حقّ است ونه ارادت بهشت بل از آن قومی که « کلّا بل یحبّون العاجلة ویذرون الآخرة » . پس جزای تو اینست که « وحیلَ بینهم وبینَ ما یشتهون کما فُعل بأشیاعهم من قبل إنهم کانوا في شكّ مُریب » . اگر « بالآخرة هم یوقنون » بودی ، « وکانوا في شكّ » نبودي ، واگر « حتی یتبیّن لهم أنه الحقّ » دست دادي ، نه بدنیا واماندی ونه بآخرت . اکنون می‌بین که درون تو حبّ دنیا غالبست یا عشق بهشت یاعشق خدای تعالی « کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً » . میدان که ترا باکدام قوم حشر کنند که من أحبَّ قومـــاً حشر معهم . اگر برراه عاشقانی ومحب عاشقانی ، ترا با ایشان حشر کنند ؛ واگر برراه صالحانی ومحب

---

1 بهشت S M K از مقام ... خبر نباشد P I / 1 - 2 آرزوی ... نبود S M K - P I / 2 الکهف 18 : 108 ك / واگر آرزوی S M K وروز اگر P I / 3 - 4 هود 11 : 108 ك / 4 ما دامت ... مجذوذ S M K - P I / 6 در این حبل S M در این متین K حبل P I / جمیعا P I - S M K / آل عمران 3 : 203 م / 6 - 7 پس ... کجا است P I پس اگر این حبل توانی دیدن که سرش کجا است S M K / 7 بر سرخاك از M بر سرخاك هم از S که خاك بر سر از K بر سرخاك از P I / کرد مهین M کوه بز رگ K کوی مهین S کوه مهین P I / 8 الحج 22 : 78 م / 10 القیـــامة 75 : 20 ك / الاسراء 17 : 18 ك / 11 - 12 سبأ 34 : 54 ك / 12 آل عمران 3 : 4 م / 13 فصلت 41 : 53 ك / وا ماندی P I باز مـــاندندی S M K / 14 حب P I عشق S M K / 15 الاسراء 17 : 14 ك / 16 عاشقانی SMK محبان وعاشقانی P ومحبت وعاشقی I .

صادقانی ، ترا با ایشان در بهشت برند ؛ واگر برراه دنیا واهل عادتی ، ترا با ایشان حشر کنند . واین هم یقین گردد ، إن شاء الله .

۸٤ – جوانمردا ! إرحموا مَنْ تحتکم یرحمکم مَنْ فوقکم . از آنچه ترا داده اند بر اهل حاجت ، بذل میکن تا « ومِمّا رزقناهم ینفقون » ترا خاصه یی شود تا آنچه ترا نداده بذل کنند که عبدی انفِقْ أُنفِقْ علیك ، وأَوْسِع اوسع علیك ،ولا تضیّق فأضیّق علیك. ومال وجاه چندانکه توانی بذل کن وبقدر انکه تو بذل کنی برتو بذل کنند که اگر بذل کنی بر خود بذل کنی واگر دریغ داری از خود دریغ داری « ومَنْ تزکّی فإنّما یزکّی لنفسه » . من کان لله کان الله له . از دست وزبان آنچه بدانی دریغ مدار که وقت آید که خواهی ونتوانی . تزوّد من غناك لیوم فقرك ومن صحتك لیوم مرضك ومن شبابك لیوم شیبك ومن دُنیاك علی الجنة لیوم آخرتك . وإیّاك ان تکون من المسوّفین فأکثرُ صیاحِ أهل النـــار من سوف . هرچه مشکل شود بر تو میاندیش وچون بشهر آیی چنان کن که چیزی از مکتوبات واخود داری وبرخوانی والسّلام .

17 – 1 وعجب صادقانه S K وعجب صالحانه M – P I براراه P I براواه انبیاء S M K / عادلی S P M I عاداتی K / 2 م S M I K مه P / 4 تا P I – S M K / البقرة 2 : 3 م / ما . . . ینفقون S P I K – M / ترا . . . شود S P I – M K / 5 تا . . . که P I – S M K / 6 ولا . . . علیك S M K – P I / وجاه . . . توانی S P M I خود K / 6 – 8 وبقدر . . . داری S M K – P I / 8 فاطر 35 : 18 ك / 10 ونتوانی S M K ونتوانی وبقدر انکه بذل کنی در تو بذل کنند واگر بذل کنی واخود کنی واگر دریغ داری از خود دریغ داشته باشی P I / لیوم فقرك S M K لفقرك P I / 11 علی الجنة S P M I – K / 12 شود P I باشد S M بود K / می اندیش S میپرس PI می نویس K می نویسند M / 13 وچون . . . داری S P K I – M / 13 والسلام P I والحمد لله رب العالمین S K – M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۵ — أعزّك الله لسلوك الصّراط المستقيم أيها الاخ ، وأطال بقاك في عافية. وعدهٔ سابق است که در ارکان وشروط نماز چیزي بنویسم . ودر بیان نیت سخن دراز بکشید وچنین که بیان افتاد نتوانتی دانستن مگر که نیت از شروط است نه از ارکانست ، وهمهٔ علما الا ما شاء الله چنین گفته اند که نیت از ارکانست. ونیت در هرعملي چنان باید که در نماز. چه شرط صحّت هرعملي نیّت‌دینی است . وفقهای ظاهر بصحت چیزی دیگر خواهند ، أمّا سالکان بنیت قبول خواهند وآنکه روز قیامت بسعادت رساند . وهر عملی که شمشیر پادشاه از تو باز دارد فقها آنرا صحیح خوانند؛ چه نزدیك ایشان چون ارکان نماز وشروط ظاهر آن بجای آورند آن نمازرا صحیح خوانند إلّا که رکنی بجای بگذارد ، چون رکوع یا سجود ، پس آنرا فاسد خوانند . واگر شرطی بجای بگذارند چون طهارت ، حدثهم صحیح نخوانند . أمّا چون ارکان وشروط تمام بجای آورند ، گویند : نماز صحیح است .

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب التاسع K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة بسم ... الرحيم S ومنها بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 4 بكشيد ... افتاد S M K وچنين كه كردم P I / دانستن S M در يافتن ودانستن K دانست P I / مگر S P M I – K / 5 – 6 وهمهٔ ... هر S M K ونيت در همه P I – / 6 چه S M K – P I / 7 ظاهر S P M I ظاهر بين K / بصحت S P K I بنيت M / 9 – 10 چه ... خوانند S M K – P I / 11 بگذارد P M I نياورد S K / پس آنرا S K پس M آنرا P I / 10 – 11 واگر ... نخوانند S P K I – M / 11 حدث S K حديث P I – M / 11 – 12 واگر ... نخوانند S P K I – / 13 تمام P I – S M K / آورند S M آورد P K I /.

* * * نامهٔ نهم .S 9. P 9. K 6. M 18. I 9 * * *

۸۶ – وبنزدیك فقهای ظاهر حضور از ارکان نیت چون رکوع وسجود، چه اگر کسی نماز بی حضور بکند هم صحیح خوانند. وهر کتاب که در فقه ظاهر ساخته اند در آنجا بود که قراءت فاتحة الکتاب رکن است در صحت نماز. امّا در هیچ کتاب نبود که حضور دل رکنی است، که حضور از باب تقوی است نه از فتوی. وبنزدیك این قوم این آیت‌را ندانم که چه معنی بود «فویلٌ للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون». وهمچنین ندانم که در این حدیث که گویند که لا صلوة لِمَنْ لا یحضر قلبه یحضر البدن مگر که گویند: لا صلوة کاملة چنانکه گفته اند: لا سیف إلا ذو الفقار. پس چرا در لا صلوة إلا بفاتحة الکتاب لا صلوةَ إلا بطهور این چنان نیست. وهمچنین در فقه ظاهر، چون نیّت روزه بکند و از خوردن ومباشرت دست بدارد از صبح تا شام، این روزه‌را صحیح خوانند. وندانم که فقیه ظاهر این حدیث‌را چه معنی نهد که رُبَّ صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش. ودر زکوة وحجّ وجهاد وهجرت، وهمچنین حکم است که در فقه ظاهر؛ چون عمل در وجود آید آنرا صحیح خوانند.

۸۷ – وازاین سبب است که نیّت نماز از ارکان نهند چون او نیّت نه باعث دینی خواهد بل چیزی دیگر خواهد که آن از نیّت دور است بنزدیك فقیه چون مرد برپای خیزد ومعنی این، أؤدّي فریضة الظهر، در دل بگوید آن نیت بود. وچون گوید که نیت مقارن تکبیر، باید که بود، لا قبلَهُ ولا

2 چه اگر S M K واگر P I / هم S P I – M K / 10 بود که M منظور است که P I – S K / 3 فاتحة K – S P M I / 4 نبود M بگوید S K نیست P I / دل P I – S M K / 4 – 5 حضور . . . فتوی S M K – P I / 5 این P I – S M K / بود S P I K داود M / 6 الماعون 107 : 4 ٤ / 6 – 7 که . . . حدیث K تا این P I که در این S M / 7 مگر P I اگر M K او S / 9 الکتاب S M K کتاب درست بر قانون مذهب امام الائمة محمد بن ادریس بخلاف امام ابو حنیفة P I / لا P I K لا بل M / این S M K واین P I / 10 بکند S P M I نکنند K / 12 نهد S P I K دهد M / 13 – 14 در . . . خوانند M I این فقیه چون ظاهر عمل در وجود آمد . . . خوانند S K فقیه چون ظاهر هر عمل که در . . . خوانند P I / 15 چون S K چه M و P I / نهند K نهد S P M I / 16 بل . . . دیگر S P I بل که چرا دیگری K / خواهد P I بود S K – M / 18 که بود S M K – P I /.

بعدَهٗ ، ومی داند که تکبیر از ارکانست پس هم از اینجا در خیال افتاد که هرچه با رکنی مقارن بود هم از ارکان بود . ومعنی آنکه نیت مقارن تکبیر باید هم هرکسی نداند . واین‌را نیز شرحی باید که قومی از ابلهان در وسواس افتاده اند بدین سبب ؛ ومی پندارند که معنی أُؤدّي فريضةَ الظهر من أوّله الى آخره ، دردل باید که آید چنانکه بر زبان . الله اکبر می‌گویی تا بألف الله أوّل معنی دردل ابتدا کنی ، پس آخر معنی او با رای أکبر رسد. ومقارنت این دانند ، خودرا ودیگران‌را این تکلیف می کنند . وچون این پاره متعذّر بود ، در وسوسه افتند وبنزدیك سالکان این نوعی است از جنون .

۸۸ – ای دوست بدانکه شرط هرعملی باعثی است ، وعمل خود هرگز بی باعث در وجود نیاید که أفعال إنسانی خود محالست که بی ارادت در وجود آید . وباعث وارادت ونیت وقصد همه یك معنی دارد. أمّا چون گویند : هرعملی را باعثی باید یعنی باعثی دینی که بواعث بسیار است. وعادت وتعصب هم از بواعث است درنماز وروزه وصدقه ، ولیکن نه باعثی درست است . واگر خواهی که بدانی که نیّت اینست که سالکان گویند نه آنکه فقهای ظاهر ، در این حدیث تأمل کن که الاعمال بالنيّات ولكل امرىء ما نوى . اگر این مرد که باعثش بر هجرت از مکه بمدینه مال بود یا زن بود که ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها أو الى امرأة يتزوّجها آن ساعت که از خانه

---

1 خیال S M K این خیالش P I / 2 هم ... بود S M K – P I / 3 باید P M I بود SK / اینرا نیز M وآن نیز P I وآنرا S M K | 5 تا S M K – P I / آید P M I باشد S K / اول P M I باول S K / ابتدا کنی P M I باید ابتدا کند K آید ابتدا کند K آید ابتدا کند پس S M K – P I / او با M با K وا P I / 7 را این S M K را P I / پاره M بار S معنی P I – K / 8 بود S P I K گردد M / 9 خود P M I – S K / 10 باعث P M I باعثی نبود و– S K / 12 باعثی دینی S M K دینی P I / بواعث S P M I باعث K / 15 حدیث S K – I P M / 16 بود S M K – P I / 17 ومن کانت هجرته S ومن بهجرته P M I – K / از خانه S M – PI / .

بیرون خواست آمد دردل گفتی که نَوَیْتُ أنْ تکونَ هجرتي لله ولرسوله . چه گویی! این نیّت اورا سود داشتی چون دردل اورا ارادت زن ومال بودی؟

۸۹ — هم چنین میدان که چون مردی‌را عادت بر پای دارد واو دردل گوید أعبدُ الله بأداءِ فریضةِ الظهرِ . این نه نیّت بود چه تا طلب عبادةِ الله در درون نبود هرگز نیّت نبود . واگر کسی از همدان بمکه رود باعثش تجارت بود ؛ وآنکه دردل گوید معنی آنکه نَوَیتُ أن أحجّ لله تعالی خالصاً ، این نیّت نبود . أمّا این قوم که این گفتند ، دل از دماغ باز ندانستند . ودردل باعث بود که دل محل ارادات است، أمّا معنیِ ألفاظ در دماغ بود، اگر این معنی که نَوَیتُ أن أهاجر الی الله ورسوله دردل بود ، این خود باعث درست است که این معنی دردل آنگاه تواند بود که ارادت هجرت دردل بود بخدای . أمّا اگر در دل ارادت هجرت بمدینه از برای عشق زنی بود ، در دماغ این معنی نتوان نهاد که نویتُ أن أهاجر الی الله ورسوله . ودل از دماغ وادانستن نه کار هر کسی بود ، وحـالی مقصود آنست که چرا نیّت مقارن تکبیر باید که بود .

۹۰ — بدان ای دوست که هر عملی دینی‌را ضرورتست که ارادتی ونیتی دینی بباید چه اگر ارادت دینی نبودی پس عمـــل از ارادت دنیاوی

---

2 اورا ارادت S M K نیت P I / 3 عادت... دل M عادت بر پای گیرد او در درون P I بر عبادتی پای گیرد واو در دل K بر عادتی در بارگیرد و او در دل S / 4 نه S M K - PI / 4 - 5 چه تا ... نبود و M تا ... نبود P I چه با دل طلب عبادة الله در دل نبود وهرگز نیت نبود S K / 6 بود P I است S M K / گوید S M K آورد P I / 7 باز S M K وا P I / ودر P I اندر S M K / 8 ارادت P I ارادات M K عبادات S / معنی P M I - S K / 9 بود این S P I K این بود M / باعث P M I باعثی S K / 10 که این معنی P I چه این K چه ان S چه معنی این M / در دل بود P I بود در دل S K مانده بود M / بخدای S P I K - M / 11 ارادت S M K آن P I / برای S I - S M K / معنی S M K - P I / 12 وا P I باز S M K / 13 بود P M I است S K / که چرا P I که بچه معنی باید که M بچه معنی که S K / 13 - 14 باید که بود P I باید که باشد S K بود M / 15 بـدان . . . که P M I که S K / ضرورتست که S M K ضرورت P I / 16 - 1 بباید ... که بود S M K باید ... دینی P I / پس ... چنین بود P I - S M K / .

بود که وجود آمده باشد وچون چنین بود عمل نه دینی بود بل دنیاوی بود ، ولکل امریء ما نوی . واین نیت که هر عملی‌را می‌باید ، مقارن باید باوّل عمل؛ چه اگر کسی را باعثی دنیوی فرا زکوة دادن آورد، وچون شرم خلق یا بیم سلطان وزکوة بداد ؛ پس باعث دینی پس از آن اورا بازدید آید زکوة، از ذمّت نبیوفتد که چون باعث پس از عمل بود ، عمل از ذمّت نبیوفتد . واگر پیش از وجوب زکوة باعثی دینی می بود در زکوة دادن ، ولیکن چون وقت وجوب درآید آن باعث مانده نیست ، بل بباعثی دیگر زکوة دهد ، هم زکوة داده نبود .

۹۱ - واین بدانی که مثال بهتر از این بگویم : اگر کسی را عزم حجّ باشد ، ونیت او در حج دین است نه دنیا . واین نیت دو ماه وسه ماه بود . وچون وقت حجّ درآید ، اورا فرزندی عزیز بیار گردد . وخدای تعـــالی از دل او آگاه است ومی‌داند که این مرد را تا فرزند بیار بود هرگز عزم حجّ نبود ولکن آن مرد بحکم شرم از خلق پوشیده داشت که دوماه بود که میگفت بحجّ روم ، یا از بیم سلطان مثلاً برود . اگر چه فرزندش بیار است وخدای تعالی داند ازو که اگر نه شرم از خلق یا بیم از سلطان بودی، اورا بیماری فرزند از حجّ بازداشتی . پس اگر چه در رجب باعثی دینی بود ودر

1 نه دینی بود P I دینی نبود S M K / بل P I بلکه K بلك S ـ M / دنیاوی S P K I ـ M / 2 که ... عمل M که هر عملی‌را می‌باید که مقارن بود با اول عمل S K هر عملی‌را مقارنت باید بادل P I / 3 فرا P M I برد فرا S K / آورد وچون P M I ـ S K / 4 باز دید آید P M I با دید آمد S K / 5 ذمت S M K ذهب P I / چون باعث P I باعث M چون S K / 7 مانده نیست P M I نمانده است S K / 7 ـ 8 بل ... نبود M بل ... زکوة دهم زکوة ـ P I بر زکوة دادن هم زکوة نداده باشد / 9 واین ... بگویم P I واین بدان بدانی که بر مثال گویم S M واین بدان بهتر بدانی که در مثال گویم K / کسی P I یکی S M K / 10 باشد P I دوست میبود S M K / ماه و S M K ـ P I / 11 اورا P I این مردرا S M K / 12 آگاه است P I میداند S M K / 13 نبود S M K نکند P I / 13 ـ 14 پوشیده ... روم SMK که مدتی تا عزم کرده است که بحج رود P I / 15 شرم از خلق یا P I ـ SMK / 16 بیماری فرزند S M K بفرزندی بیمار P I /.

رمضان آن باعث به بیماری فرزند باطل گشت وباعثی دیگر اورا بحج میبرد، وچون نیت دینی پیش از عمل بود بکار نیاید . بل هر نیتی مقارن عمل می باید ، في أوّله لا قبلهُ ولا بعده .

۹۲ – اکنون چون بدانستی که هر عملی را باعثی دینی می بایــد ، وآن باعث نمی شاید که پیش از عمل بود یا پس از عمل بل باید که بأوّل عمـــل مقارن باشد؛ بدانکه نماز یکی از جمله افعال است واین عمل‌را هم باعثی دینی باید چون دیگر اعمال را . وباعث باید که بأوّل عمل نمـــاز مقارن بود ، چنانکه در دیگر اعمال . واوّل نماز تکبیر است پس باید که نیّت با تکبیر مقارن بود . اکنون اگر چه در معنی مقارن می باید ، امّا شرط است که بیرون از نمـــاز است ، اگر چه باوّل نماز مقـــارن است . وروا بود که چیزی با چیزی دیگر مقارن بود درزمـــان ، ولیکن بمعنی برآن چیز دیگر سابق بود. واین سبقت معنوی بود نه سبقت زمانی. وسبقت زمانی چنان بود که موسی پیش از عیسی بود ؛ وسبقت معنوی تراز حرکت انگشتری بود چه سابق بمعنی بود نه بزمان ، وبزمان مقارن یکدیگر چه حرکت انگشتری با حرکت دست بهم بود ؛ مـــع هذا تا دست نجنبد انگشتری نجنبد ؛ پس سبقتی هست ولیکن نه بزمان .

---

1 به ... گشت S M K باطل شد ببیماری فرزند PI/ دیگر SM K دیگر وادید آید وهو الحیاء من الخلق و P I / اورا بحج میبرد P I - S M K / 2 - 3 بل ... باید S K بل هر نیتی که مقارن عمل میباید که بود K / 3 في اوله P M I - S K / 4 شاید S M K - SPI / 5 یا پس از عمل P M I - S K/ بل باید P I بل که میباید S M بل می‌باید K/ 6 باشد P I بود SMK/ افعالی است P I اعمال بود S K اعمال است M / 7 باید P I می باید S K است M/ عمل M- S P I K / 7-8 را... اعمال P I - S M K / 8 چنانکه M چون S P K I / با تکبیر P I وتکبیر بهم S M K / 9 در معنی S M K - P I / اما S M K - P I / 10 نماز P I عمل MK اعمـــال S / 11 چیزي ... دیگر S M K در چیز P I / 13 تراز ... بود K بود S P M I / 14 چه... انگشتری P I - S M K / 16 سبقتی هست S K سبقیت نیست M سبقت است P I /.

۹۳ - واین خیال فلاسفه است که در قِدم عالم گویند که علت بر معلول سابق است ولیکن سبق علیّت است نه سبق زمانی . پس گویند : تا خدای بود ، عالم بود ؛ ولیکن چون وجود عالم از او مستفاد بود ، او پیش از عالم بود . وشرح ابطال این خیال تطویلی خواهد ، وجای آنرا نتواند نمود که این مقدّمات بسیار دارد ودر « زبدة الحقائق » این را بیانی شافی کرده ام که هیچ جای ندیده ام ، واز هیچکس نشنیده .

۹٤ - اکنون بشنو مقصود . اگر چه نیّت مقارن تکبیر باید در زمان ، أمّا بمعنی ، نیّت سابق است ؛ چه نیّت شرط است ، وشرط لابد سابق بود برمشروط . اکنون چون حقیقت نیت بیان کرده آمد پس از این انشاء الله که معنی تکبیر بنویسم تا « الله اکبر » را معنی بدانی . واگر چه در این معنی که به نیّت تعلّق داشت بسیار بنوشتم ، امّا بدانکه هنوز آن همه راه مبتدیان است واز نیّتهای منتهیان وبواعث ایشان هنوز هیچ ننوشتم وکار آن دارد ، چه هر قومی‌را از سالکان وواصلان نیّتی بود درخور روزگار او ، وشرح آن نیّات بیشتر حرام است الّا باکسی که ذوق آن یافته باشد وبدانسته وبعضی که حرام نیست .

۹۵ - ترا بکار نیاید که قومی را خبث خدای تعالی فرا غاز وروزه آورد ،

---

1 - 2 بر... است P M I سابق‌است بر معلول S K / 2 علیت است P M I علت S K / زمانی بود S K / 4 شرح P M I در شرح S K / این خیال P I خیال آن قوم S M K / آنرا . . . نمود P M I را نتوانم کرد S K / 5 را P I مسألهرا S M K / 7 بشنو مقصود P I مقصود بشنو S M K / 8 چه نیت S P M I چون بدین K / 9 کرده آمد S K کردم P M I / انشاء الله که S P I K - M / 10 معنی S M K معانی PI / 11 اما P I - S M K / هنوز آن همه M هنوز S K همه P I / 12 واز نیتها S M K وهنوز از نیت P I /هنوز S M K - P I / 13 چه هر P M I هر چه S K / 14 بیشتر P I خود بیشتر M ببشتر خود S K / است P M I بود S K / ذوق ... وبدانسته P I ذوق . . . چشیده بود M اورا ذوق بود S K / 16 ترا P I تو برادررا رضي الله عنك بكار كمتر آيد S M K / خدای S M K باری P I / آورد P I دارد S M K /.

وقومی‌را فرمان خدای ، وقومی‌را اجـــلال واعظام ، وقومی‌را هیبت ، وقومی‌را طمع ، وقومی‌را ترس ؛ وآنها که از نماز ظاهر دست واداشتند بسیار بودند . هر قومی را مانعی دیگر فراپیش آمد وشرح آن موانع‌را علی التفصیل هم حرام بود. وبیشتر غالط بودند آنها که بترك نماز بگفتند إلّا قومی که از مغلوبان بودند ، بتجلی وصفی قاهر از أوصاف حقّ بر عمل مواظبت بنمودند . وخدای تعالی‌را هزار ویك نام است ، وبهر نامی هزار گونه بتجلی کند ؛ وهر نوعی از تجلی موجب حالی بود در سالك ، وهر حالی در وی نکته وکاری دیگر پیدا کند .

۹٦ – ای دوست اندوه وشادی این راه دراز است ، وبنوشتن راست نیـــاید . هزار هزار گونه شادی ، وهزار هزار گونه اندوه ، وهزار هزار گونه خوف ، وهزار هزار گونه رجا ، وهمچنین زهد وتوکّل ورضا وتسلیم ومحبّت چندین هزار هزار گونه بود، وروز بود که هزار رنگ گونه سالك‌را بر آورند ؛ وچون پیری بود ، همه آسان بود ؛ چون نبود خطر بود . لا دینَ لِمَنْ لا شیخَ له ، سخن مشایخ است .

۹۷ – ای دوست ! آدمی که اورا ارادت وادید آمد، درمثـــال بمورچه ماند که بکعبه می رود از خراسان. چه گویی ؟ هرگز مورچه بخودی خود

1 وقومی‌را ... خدای S M K – P I / وقومی‌را هیبه S M K – P I / 2 وقومی‌را ترس S M K – PI / 3 بسیار S M K اقسام بسیار P I / پیش آمد S K بود P M I / وشرح آن موانع را M آن موانع را S K وشرح آن P I / 4 بگفتند S P M I نگفتند K / 5 که P I را S M – K / بودند S M K – P I / 5 – 6 بر ... وخدای P I حق S M K / گونه P I هزار گونه S M K / 7 نکته و P M I – S K / 9 – 10 ای ... نیاید S P K I – M / 10 هزار ... شادی و S M K – P I / 11 رجا P M I هزار هزار گونه شادی S K / 12 بود ... را M بود وشب وروز بود که بهزار گونه یك شادی K بوه ... سال را S – P I / بود P I – S M K / 16 هرگز مورچه S K – P M I / .

بکمبه تواند رفتن ؟ هیهات ! که اگر هزار سال جان کند که هم هیچ نبود ؛ أمّا اگر خودرا بر پر کبوتری یا بازی بندد ، راه بروی آسان شود . أمّا کار مورچه در آنست که خودرا بر پر کبوتر بندد ؛ وچون بربست ، راه او برسید راه کبوتر مانده بود ، وبیك روز بکمبه توان رسید بپر کبوتر. وکار مرید در آنست که خودرا چون بر پر پیر بندد ؛ وچون بربست ، راه مرید برسید وآن راه پیراست که مانده است . وعالمها بگردی که مریدرا نیابی ، تا دانی شیخ ابو القاسم گرگانی میگوید : چندین سال است که میخواهم تا مریدی بیابم .

۹۸ ــ مرید ابلیس صفت باید که بود تا ازو چیزی آید. خودرا درفرمان تاختن دیگر است ، وخودرا ارادت معشوق باختن دیگر . بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است ، وبر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر . جوانمردا ! فرمان بیرونست ، وارادت درون . اگر مثلاً پدری فرزند خودرا گوید که بسیار مرا منواز که از تو خجـــل شدم ، وآن پسر اکرام پدر زیادت کند . مخالف او نیست لعمری مخـالف فرمانست ، ولیکن مخالف ارادت نیست . اگر سلطان محمود را ایاز گفتی که برو ، خدمت دیگری کن ، واوبرفتی، خطا بودی آن کسی که درآن مقام فرمان برد تا پخته است .

۹۹ ــ جوانمردا ! خدای تعـالی گفت : « سارعوا الی مغفرةٍ من ربّکم وجنّةٍ عرضُها السّموات والارض » طامعان آنجاکه فرموده بود دویدند ، لیکن بسیاری عاشقان گفتند : کجارویم ؟

---

1 رفتن P I وفت M رسیدن S K / هم P M I - S K / 2 یا . . . بندد P I بندد یا بازی M - S K / 2 - 3 راه . . . بندد M - S P K I / 3 در آنست P M I دراز ست S K / 3 - 4 وچون ... کبوتر S P M I زود برسد K / 5 پیر S P M I کبوتر K / 6 وآن است که S P M I - K / عالمها S P M I عالی‌را K / 7 میگوید SK قدس الله روحه میگویند M رضي الله عنه P I / مریدی S K مریدی‌را P M I / 9 تاختن S K باختن P M I / 10 مطلع S P M I - K / 11 مثلا پدری S M K پدری مثلا P I / 12 اکرام S K اگر اکرام P I نوازش M / 14 را ایاز P I ایازرا S M K / واو S P I K واگراو M / 16 - 17 آل عمران 3 : 133 م / 18 لیکن بسیاری S K ودیدند I - P M / .

گفتی دگری بین کم ای بینایی   گر تو دگری چو خویشتن بنمایی

بارخدایا ! طالبان تو کجا ببهشت قانع شوند ؟

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه
ای دوست کجا روم کجا دانم راه

« إنّ أصحاب الجنةِ اليومَ في شُغلٍ فاكهون » . یعقوب چون از کنعان بمصر آید ، بطلب یوسف آید ؛ اگر نه ، نان گوشت وحلوا بکنعان هم بود ؛ چه در دنیا خوردن ودر آخرت هم خوردن ، حاشا وکلّا !

در عالم جان آب حیاتست غذای ما
نه ما چو تو در هر دو جهان عاشق نانیم

بهشت مایده‌ایست نهاده تا خود عاشقان بهشت کدام اند وعاشقان خدا کدام .

۱۰۰ — جوانمردا ! « لقد كانَ في قصَصِهم عبرةٌ » مایدهٔ یوسفی محکی بود ، تا یعقوب صنعتان‌را ظاهر واکند تاخود کدام اند . یعقوب واصحاب یعقوب در آمدند برمایدهٔ یوسفی ، منادی که کردند که « الصّلاة » . عاشقان نان وحلوا آنجا رفتند ، یعقوب بماند. با جماعتی گفتند : شمارا چه می بود که نرفتید ؟ گفتند : مارا حوالت رزق وادرگاه غمزهٔ یوسفی است . اگر هزار سال بازی گرسنه بود هرگز حوصلهٔ اورا آرزوی قوت مورچه وپشه نباشد

1 دگری کن کم ای P I دگری گزین کن ای S بدگر کس تبع شو ای M - K / گفتی ... بینایی S P M I - M / چو خویشتن S K همچو خودم P I - M / 2 شوند S P I K آیند M / 5 لقمان 31 : 55) / چون S M K چون صلی الله علیه P I / 6 آید P I می آید M میآمد S K / اگر P M I با S K / گوشت S M K - P I / چه P I - S M K / هم خوردن P M I هم S K / 8 - 9 در ... نانیم P M I - S K / حیاتست غذای P I و عنب دان غذای M / 10 بهشت ... نهاده P M I در بهشت مانده نهاده اند S K / کدام P M I کجا S K / 12 یوسف 12 : 111) / 13 وا S K - P M I / 14 مایدهٔ یوسفی S P M I - K / 15 - 16 که نرفتید S K - P M I / 17 هرگز M کی P I K که S / حوصله S P M I - K / .

« قد عَلِمَ كلُّ أُناسٍ مشربَهم » . حوصلهٔ یعقوبی قوت خود نیك شناسد ، ویوسف‌را از دیگران نیك تمیز کند . یکی آنست که « وابیضّتْ عیناهُ من الحزنِ فهو کظیم » . قومی دیگر آن بودند که « وشروهُ بثمنٍ بخسٍ دراهم معدودةٍ وکانوا فیه من الزّاهدین . ولقد کان فی یوسف واخوته آیاتٌ للسّائلین » . اگر بو جهل ونمرود نخواهند ورایگان بفروشند ، ابو بکر وخلیل‌را بقا باد که می گویند :

تا جان دارم عشق تورا غمخوارم بیجان غم عشق تو بکس نسپارم
فردا که قیامت آشکارا گردد می آیم واین خمار در سر دارم



1 البقرة 2 : 6 م / یعقوبی I P یعقوب S M K / 2 نیك ... کند I P تمیز نیکو کند M نیکو میبیند S بهتر داند K / یکی S P M I بلی K / 2 ـ 3 یوسف 12 : 84 م / دیگر P I ـ S M K / 3 ـ 4 یوسف 12 : 20 م / 5 نخواهند ورا P M I بخواهند برا S K / 5 ـ 6 بقا باد که P M I بیا باد که P M I بیا بادی S ـ K / دارم S P I K دارم والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۱ – أيّها الاخ العزيز أعزّنا الله وايّاك بسلوك الصّراط المستقيم . بدانکه این مکتوب از آنجا که ظنّ نیست مشتمل خواهد بود بر شرح رکن اوّل از ارکان نماز ، وآن رکن « الله اکبر » ست ، چه پیدا شد که نیت شرط است نه رکن . وتحقیق آنست که این رکن آنگاه بتوانی دانستن که معنی « الله » بدانی ، ومعنی « اکبر » بدانی ، پس آنکه معنی اکبری که مر الله را موجود است بدانی ، ومعنی الله اوّلاً بیـــان کنم چنانکه وقت اقتضا کند ، ومن الله التوفیق .

۱۰۲ – بدان ای دوست عزیز که بیان این چنانکه بتوان گفت وبتوان نوشت دوگونه است : یکی بیانیست که عقلای سلیم فطرت‌را یا خوّاص‌را بکار آید ؛ ودوم بیانی است که مجانین فاسد مزاج را بــکار آید . ودر این شیوه عجایب علمهاست بنزدیك من وهرگز نگفته ام ونوشته ام . أمّا در علم دیر است که هست ؛ وبیشتر خلق را بیان ثانی شافی تر آید ، که بیشتر خلق‌را مزاج فاسد است « وإنْ تطع أكثرَ من في الارض يضلوك عن سبيل الله » . ودر قرآن از این شیوه ، اعنی از بیان ثانی ، سخن نیست ؛ چه قرآن

1 - 2 بسم ... اعزنا P I المکتوب العاشر اعزنا K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة العاشرة بسم ... اعزنا S ومنها بسم ... الرحیم وبه نستعین اعزنا M / 2 بدانکه P I ایها الاخ العزیز S K - M / رکن اول P M I رکنی S K / 4 که نیت S M K نیت که / 5 - 6 معنی . . . آنکه P K I - M / 6 پس آنکه P I که S M K / 6 - 7 موجود است S M K تو چه داشت P I / 7 بدانی P M I - S K / اقتضا P M I امضا S K / 7 - 8 ومن الله التوفیق SMK انشاء الله P I / 9 این چنانکه M چنانکه S K این که P I / 10 نوشت P M I دانست S - K / بیانیست S M K بیان آنست P I / یا خواص‌را P M I - S K / 13 که بیشتر P I وبیشتر M چه بیشتر S K / ثانی ... تر P M I شافی بر S K / 14 الانعام 6 : 116 ك / .

* * * نامهٔ دهم. I 10. K 10. M 19. P 10. S 10. * * *

خطابست با عاقلان « إنّ في ذلك لآيات لقوم يعقلون » نه خطابست با گاوخر که «اولئك كالانعام بل هم أضلُّ. صمٌّ بكمٌ عميٌ فهم لا يعقلون». صمّ پس چون بشنوند؟« إنهم عن السّمع لمعزولون » . بکم پس « لا إله إلّا الله » چون گویند ، « شهد الله أنه لا إله إلّا هو والملائكة وأولو العلم » . عميٌ پس جمال ازل چون بینند که « وجعلنا مِنْ بين أيديهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشيْناهم فهم لا يبصرون » .

۱۰۳ – خواجه امام بو حامد غزّالي – رحمة الله عليه – چنین می گوید که قرآن از آن مشتمل‌است برنوع اوّل از بیان که بفهم عموم نزدیك‌تر است، واین نوع دوم خصوص‌را بکاراست وایشان دانند وفهم همگنان آنجا نرسد. پس از برای خوف فتنه این نوع‌را بیان نکردند . واز اینجا که من می گویم تا آنجا که او گفته است تفاوت بسیاراست واین دو دعوی متضادّ است ، چه اوراه خصوص آن می نهد که من می گویم علاج فاسد فراجانست . وراه عموم آن می نهد که من می گویم مقتضی فطرت سلیم ست « إلّا مَن أتى الله بقلب سليم » . اکنون بشنو أوّل راه راست بیان کنم ، اگر چه ترا طریق دوم خوشتر آید، چه تو نیز از عمومی وعادت ترا همچنان بزبان آورده است‌چنانکه دیگران را .

1 با ... گاو PI - S M K / الرعد 13 : 4 م / 2 الاعراف 7 : 179 م / 8 البقرة 2 : 171 م / 3 الشعراء 26 : 212 م / پس ... گویند S M K پس چون گویند لا ... الله PI / 3-4 آل عمران 3 : 18 م / 5-6 يس 36: 9 م / 7 امام PI - S M K / بو حامد PI - SMK / رحمة الله عليه PMI قدس الله سره SK / 8 از آن PI - S M K / 9 نوع PMKI دو نوع S / است PI آید SMK / فهم SMK فهم ما PI / 10 پس ... نکردند K - S P M I / برای PI خوف S M / می گویم SPKI گفته ام M / 11 بسیاراست SK بسیار دارد PMI / 13 من نهد SK میخواهد PI میخواند M / 13-14 الشعراء 26 : 89 م / 14 اول SK اولا PMI / بیان PMI - SK / 14-15 طریق ... چه SPMI آن طریق خواسته است K / 15 چه ... آورده M که تورا نیز عادت همچنان آورده K چه وی‌را نیز عادت . . . آورده S وعادت ترا بزبان برده PI / 16 چنانکه PI که SMK / .

۱۰٤ – بدان ای دوست که این قضیّه اولی است در عقل که کلّ حادثٍ لابدّ له من سبب. زیرا که چون امروز مثلاً چیزی در وجود آید ودی‌روز موجود نبود ، ضرورت بود که تخصیص وجود اورا بوقت دون وقت مرجّحی باید . چه اگر خود از خود پیدا می‌شد ، چه معنی بود که پیش از این پیدا نشد ؟ وآن ظاهر است وعموم متمیزان در ادراك این قضیه مشترك اند .

۱۰۵ – ای دوست چون کسی این حروف برکاغذ بیند، ضرورت بود که گوید این حروف‌را صانعی هست عالم بکتابت وقادر بر کتابت ومرید مر کتابت‌را . وضرورت بود که اورا حیاتی بوده است که از مرده کتابت نیاید. واگر کسی گوید که من دیدم که این کاغذ جایی نهاده بود سپید ، وآنگه علی التدریج والترتیب سیاه می‌شد ، بی آنکه هیچ آدمی دست فراز آن می کرد . اینجا عموم خلق گو یند که این نتواند بود که کاغذ از خود سیاه گردد. وخصوص آن روا دارند که کاغذ سپید جایی نهاده بود ، وبی آنکه دست کسی فرا آن رسد ، منقّش شود . بدین حروف عموم وخصوص بدان متّفق اند که حروف‌را بر کاغذ از کاتبی وصانعی ناگزیر باشد .

۱۰٦ – أمّا عموم پندارند که این کاتب واجبست که آدمی بود که بچشم سر، اورا توان دید، وخصوص اینرا واجب ندانند. بل واجب دانند که سببی باید اگر بچشم سر نتوان دیدن هم شاید. نه بینی که در زمستان ، روی زمین

---

1 در عقل P M I – S P M I / K – 2 سبب P M I عدث S K / امروز P I اکنون S K – M / در P M I K در تو S / 3 ضرورت بود P I – S M K / باید P I بود S M K / 4 شد P I شود S M K / بود P M I – S K / 5 متمیزان P M I متمردان S K / 6 حروف S M K – P I / 7 هست P I بوده است S M K / 8 بوده است P I بود S M K / نیاید S M K نمی آید P I / 9 جایی P M I بر جایی S K / سپید P M I – S K / 10 فراز S K فرا P M I / می کرد P I کردی M کند S K / 11 این S M K کیست P – I / 10 – 11 اینجا ... بود S – P M I K / 11 – 12 که کاغذ ... بود P M I – S K / 12 – 13 وبی ... رسد P I – S وبی ... کسند K وبی ... میکرد M / 12 بی M K با P I / فرا P M I فراز K / 13 بدان P I در این S M در این باب K / 14 را بر کاغذ P M I این کاغذرا S K / ناگزیر باشد P I استغنا نبود ونتواند بود S M K / 15 – 16 بچشم سر اورا S M K اورا بچشم سر P I / 16 اینرا K آن P M I S .

وبالاءِ درختان ، برچه حـــال بود ؟ . وآنگاه بوقت بهار چگونه رنگها مختلف وادید آید؛ مرخ وسبز و کبود وزرد وهزار گونه عجایب، وهیچ دستی ندیدیم وهیچ صانعی ندیدیم از آنکه واجب نیست که حوادث‌را صانعی محسوس باشد که اورا بچشم سر بتوان دیدن ؛ واگر واجب بودی هرگز برگ درختی نبودی. لعمری که همه حادث است وآنرا صانعی محسوس پیدا نیست. لعمری واجبست که عجایب‌را در ربیع پیدا می شود،وصانعی بود عالم بدانچه می کند وقادر برآنچه میکند ، ومرید مر آن چیزرا که می کند . واجبست که اورا حیاتی بود . ووجوب این صانع همه از آنست که این همه آثار ربیعی حادث است ، وحادث از خود ، في وقت دون وقت وفي حال دون حـال ، در وجود نیاید .

۱۰۷ ـ اکنون همان فطرت سلیم است که در این حروف که برکاغذ است ، اقتضاء حکمی قاطع می کند که این حروف‌را از صانعی استغنا نیست که عالم وقادر ومرید وحیّ بود . همچنین همان فطرت باید که در آثار ربیع حکم قاطع بکند که آثاررا مؤثری باید که « فنظروا الی آثار رحمـةِ الله کیف یُحیي الارض بعد موتها إنّ ذلك لمُحیي الموتی وهو علی کل شيء قدیر ». لعمری عادت بود که در آن حال کودکی که تمیزش نبود، این حکم کند که کلُّ

---

1 بهار K ربیع I SPM / چگونه PI چون M چه SK / 2 سرخ . . . هزار MK
S ـ ازهر PI / سبز M ـ SPKI / 3 وهیچ صانعی ندیدیم M وهیچ صباغی وچنجه صبغی
ندیدیم PI ندیدیم وهیچ صبغی ندیده SK صـــانعی PI صانع S ـ K / 5 درختی PI
درختها M درختان SK / لمعری که SK که PI چه M / 6 لمعری PM لمعری بخدا
I ـ SK / پیدا SPMI حادث K / 7 قادر ... میکند M قادر S قادری K ـ PI / 8 همه
از SK از PMI / این همه SK همه M این PI / 9 از خود SPMI ـ K / 11 اکنون
PMI اگر SK / است که M که SPIK / 12 اقتضا. PI ـ SMK / حکمی PMI
حکم K تکلم S / 14 ـ 15 الروم 30 : 50 ك / 15 ان ... قدیر PMI ـ SK / 16 عادت
... کند M در آن حال که تمیزش نبودی که این حکم کند SK کودکی که در آن حال تمیزش
نبود بوند اهل عادت که این حسکم کنند PI /

حادثِ فلهُ سبب ؛ ایشان‌را حجابی عظیم است تا نگذارد که در آثار ربیعی صانع‌را في اوّل النظر بدانند ، ودر کتـابت همیشه کاتب محسوس بوده است واورا حجابی نمی بود . وعادت ، عظیم کمین گاهیست شیاطین‌را . وکم آدمی‌را بینی در وجود که از شیاطینِ عادت ، زخمی دو زخم وده زخم وهزار زخم ندارد ؛ لا بل خود اغلب خلق در زیر شیاطینِ عادت اند ، وافتادهٔ ایشانند .

۱۰۸ — اکنون اینجا در قرآن نیك تأمّل کن که چگونه تعجب می کند از فساد مزاج عالمیان که در کتابت حکمی قـاطع بر صانع کنند ، ودر آثار ربیعی از این حکمی غافل باشند که « أولم يرَوْا أنّا نسوقُ المـاءَ الى الارضِ الجُرزِ فنُخرجُ به زرعاً تأكل منه أنعامُهم وأنفسهم » . دیگر بار در آخر آیت هم تعجّب می کند « أفـــلا تُبصرون » ! اکنون این زرع از کجا آمد؟ « أفرأيتُم ما تحرثون . أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون » . هیهات ! که بهمهٔ عالم برگی نتوانند آفریدن بـل ما آفریدیم « فأنبتنا به حدائق ذات بهجةٍ ما كان لكم أن تنبتوا شجرها أإلهٌ مع الله ! » .

۱۰۹ — جوانمردا ! صنع آیتی‌است که صانع‌را وا تو می‌نماید . اگر دیده داری ، در نگر « وآيةٌ لهُمُ الأرضُ الميتةُ أحييناها وأخرجنا منها حبّاً فمنه يأكلون ، وجعلنا فيها جناتٍ من نخيلٍ وأعنابٍ وفجّرنا فيها من العيونِ ليأكلوا من ثمره » . أمّا آنکه دیده ندارد ، اورا چه سود ! عمی ظاهر نیست می بینی که « وأنبتنا

2 کاتب S M K کتابت P I / 3 ـ 4 را بینی در وجود S K بینی در وجود M را بینی P I / زخمی S M K در عالم وجود زخمی P I / وده زخم P I ـ S M K / 5 خلق S M ـ P K I / 6 نیك P I ـ S M K / 7 عالمیـــان S M K عالمان P I / کتابت P M I کتـــاب S K / 8 ـ 9 السجدة 32 : 27 ك / 10 آیت P M I این آیت S K / القصص 28 : 72 ك / 11 الواقعة 56 : 63 ك / هیهات P M K I هیهات هیهات S / 12 برگی S M K برگی ورق P I / بـل P M I بلکه S K / 12 ـ 13 النمل 27 : 60 ك / 14 که P I ـ S M K / می M ـ S P K I / 15 ـ 16 یس 36 : 33 ـ 35 ك / 17 سود P M I سود کند S K / عمی . . . بینی S K عمی ظاهر می بینی M عمی ظاهر می بین P I / 17 ـ ق 50 : 7 ـ 8 ك /.

فیها من کلّ زوجٍ بهیجٍ » ولیکن « تبصرةً وذکری لِکلّ عبدٍ منیب » . واخلق گفتند : « وأنیبوا الی ربّکم » ، نیامدند . کسیرا چه توان عجبتر از این عجبی بود ، که چیزی بدین روشنی چنین مشکل بماند ! « أنزل من السّماء ماءً فسلکه ینابیع في الارض ثم یُخرجُ به زرعاً مختلفاً ألوانه ثمّ یهیجُ فتریه مصفرّاً ثم یجعله حُطاماً إنّ في ذلك لذکری » ولیکن « لاولي الالباب » . اگر ترا عقـــل بکمال بودی ، آخر از خدای تعالی چندان ترس بودی که از سلطان .

۱۱۰ ــ ای دوست نیك اندیشه کن در این عجایب که سر از گریبان خاك تیره برمی‌زند تاخود این حوادث از خود تواند بود ؟. حاشا وکلّا ! « إنّا صببنا الماءَ صبّاً ثم شققنا الارض شقّاً . فأنبتنا فیها حبّاً . وعنباً وقضباً . وزیتوناً ونخلاً . وحدائق غُلبـــاً . وفاکهة وابّاً . متاعاً لکمُ ولانعامکم » . « فأخرجنا أزواجاً من نبات شتی . کلوا وارعوا انعامکم » . ترا از این چه ؟ « إن في ذلك لآیات » ولیکن « لاولي النّهی » . ودر قرآن بسیارجای از این معنی تکرار می‌کند . ولیکن تو قرآن نمی دانی ، کنّا نتعلمُ الایمان ثم نتعلمُ القرآن .

۱۱۱ ــ اکنون اگر گویی این حوادثرا سببی هست ولیکن ملایکه اند. ایدوست چون بدانستی که الحادث لا یتصوّر وجودُه في ذاته در نگر که این کلمه خود گواهی می‌دهد بر قدیمی ؛ چه در وجود، یا قدیم بود یا حادث ،

---

1 ولیکن SMK - PI / الزمر 39 : 34 م / 3 چنین مشکل SM مشکل PI چنین مشکل بود ومشکل K / 3 - 5 الزمر 39 : 21 م / 5 ولیکن M - SPKI / 6 بکمال . . . آخر SMK - PI / 8 گریبان PI - SMK / 9 تیره SK - PMI / زند PI دارد SK کند M / 9 - 13 طه 20 : 53 - 54 ك / 13 این PI آن M اینجا SK / 14 می PI باز M وا SK / لیکن MPI واگر SK / نمی دانی PI ندانی SMK / 17 ایدوست SMK - PI / چون بدانستی PMI بدانکه SK / 18 بر قدیمی SMK بر وجود صانعی قدیم PI /.

یعنی آنکه وجودش‌را بدایت نبود یا آنکه بود . وحادث‌را وجود از خود نبود ، پس ضرورت گشت که اگر هیچ قدیمی نبودی هیچ حادثی نبودی ، پس خود موجودی اصلا والبتّه نبودی . وقدیم‌را از وجود بدانستن مقتضی فطرت سلیم است ، أمّا فطرت تو سلیم نیست که « في قلوبهم مرضٌ » . علاجش طلب کن « قل هو للذين آمنوا هُدی وشفاء » . کجا جوییم ؟ در قرآن ! « أفي الله شكّ » ؟ کدامست « فاطر السموات والارض » ، « والله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهُن » ؟

۱۱۲ — اگر خواهی که اورا بیابی ، قرآن خوان بتدبّر که إنّ الله قد تجلّی لعباده في القرآن . می‌خوان تا بدانی که چکار داری « حتی يتبيّن لهم أنه الحق » اگر معرفت نبودی باری کم از تعریف . اگر حروف نه می بینی که از کاتب در وجود می آید ووجود الکاتب قبل وجود المکتوب نه بینی ، باری کم از آنکه کاتب‌را بعد وجود مکتوب ببینی .

۱۱۳ — جوانمردا ! قومی کاتب‌را حـــاضر می بینند ، وقومی کاتب‌را نمی بینند ، أمّا بوجود مکتوب استدلال می کنند بر کاتب . باش تا بر اسامی گذر کنی آنگاه الظاهر الباطن ترا بگوید که کدام قوم‌را کاتب ظاهر است وحاضر « أولَمْ يكفِ بربّك » . وکدام قوم‌را کتابت ظاهر است وکاتب باطن . قومی صنع از صانع بینند چون شعاع از آفتاب . وقومی اول آفتاب

1 وجود از خود P M I از خود وجود S K / حادثی S M K حادث P I / 4 است ... سلیم S K ـ P I / البقرة 2 : 10 م / 5 فصلت 41 : 44 ك / 5 ـ 6 ابراهیم 14: 9 ك / 6 کدامست S P M I ـ M / 6 ـ 7 الطلاق 65 : 72 م / 8 بیابی S M K بدانی بیابی P I / بتدبر ... قد S K ـ P M I / 11 می آید P M I ـ K S / وجـــود S P K I ـ M / نه بینی P M I می بینی S K / 12 باری ... بینی P I ـ M S K / 13 نمی بینند S M K غایب P I / 14 بوجود S M K چون P I / 15 گذر کنی S M K دانی گذرکنی واقف شوی P I / ترا S M K ترا اگر P I / 15 ـ 16 ظاهر است وحاضر S M K حاضر است وکتابت ظاهر P I / 16 کتابت P I کاتب M ـ S K / فصلت 41 : 8 ك / ظاهر است P I ظاهر نیست S K ـ M / 17 قومی K ـ S P M I / از آفتاب S M K آفتاب P I / 17 اول S P K I ـ M / 17 اول آفتاب S P M I اول K /.

بینند، پس از آن شماع از آفتاب بینند. وقومی دیگر آفتاب خود نه بینند ، أمّا گویند : این شماع حادث‌را هم سببی باشد . پس آفتاب‌را پس از شعـاع بینند ، پس این قوم قاصر نظراند ، چه اوّل را آخر می‌بینند وآخررا اوّل . موجد اوّل است وعالم آخر است در ذات خود . فهو الاول جلّ جلاله . وعالم اوّلست وموجد آخراست در نظر طالب فهو الآخر الابد. «هو الاول والآخر والظاهر والباطن» . تا بر اسامی گذر نکنی بدو نرسی که من أحصاها دخل الجنة . چه دانسته ما في الجنة إلّا الله ؟ «الله نور السماوات والارض» .

۱۱٤ – جوانمردا ! قومی صانع‌را در صنع یافته اند ، وقومی صنع‌را در صانع گم کرده اند . در کوزه ترا بینم چون آب‌خورم ! ابلهـان این قوم‌را سوفسطائیان نام نهادند ، زیرا که در نظر ایشان نموده ، «ویبقی وجهُ ربك» با ایشان غمزه بزد . یکی می گوید : ما في الدّارین إلّا الله . دیگری می گوید: من خود خبر ندارم . این راه عاقلانست که بیـــان کردم ، وقرآن بدین ناطق است .

۱۱۵ – قومی دیگر که خودرا عـاقل می دانند وایشان‌را عقل نیست گویند: المحال ما یکون عدمه ضروریاً، والواجب ما یکون وجوده ضروریاً، والممکن مـــا لا ضرورة في وجوده وعدمه . پس گویند : الممکن لا یترجح جانبُ وجوده علی جانب عدمه إلّا بمرجح. والمرجِّح إن کان ممکناً فیحتاج

1 بینند ... قومی SPMI – K / پس از آن SPKI آنکه M / خود SMK – PI / 2 باشد PI باید SMK / 3 چه SMK که PI / 4 موجد SMK موجود PI / 4 – 5 است ... است SMK – PI / 5 – 6 الرعد 13 : 33 م / 6 تا PMK الاول والآخر 1 تا – S / که M و SK – PI / 7 ما SPKI از ینکه ما M / النور 24 : 35 م / 8 یافته اند PMKI نیافتند S / 8 – 9 صنع‌را در صانع PMI صانع‌را در صنع SK / 9 کوزه SPMI رکوه K / 10 سوفسطائیان M سوفسطائی SPKI / نهادند PMI کرده اند SK / ایشان SPMI آن K / الرحمن 55 : 27 م / 11 دیگری PI یکی SMK / 12 خبر PMI چیزی SK / 14 می IP – SMK / 15 والواجب ... ضروریا SMK – PI / 17 والمرجح SMK – PI /.

وجوده أیضاً الی مرجح ، وهکذا یتسلسل کلامهم الی أن یقولوا بالآخر. فان لم یکن الواجب ضروري الوجود ، کان کلُّ ممکنٍ ضروري العدم . واذا کانت الممکنات ضروریة العدم ، لم یجز أن یکون في الوجود شيء . والعیان یشهد بخلاف ذلك ؛ فالواجب بذاته إذاً موجود . این راستست ، ولیکن نه راه انبیا واولیاست رضي الله عنهم .

۱۱۶ — جوانمردا ! ألوانرا بواسطهٔ لمس نتوان دیدن بی چشم . لعمری چون دیده نبود ، مُتلوّن خود درك نتوانند کرد بواسطهٔ لمس ؛ چه حقیقت لون جز دیده ادراك نکند . پس واسطهٔ لمس اینجا هیچ سود ندارد . وچون معنی الله از این مکتوب بدانستی اگر خواهی که بدانی که هیچ جسمی از آسمان وزمین وستاره وآفتاب وآتش وآب وخاك ممکن نبود که قدیم تواند بود. واین مسأله ایست که تطویلی خواهد. واین مکتوب بآخر رسیده است ، ودر اینجا بیش از این نتوان نوشت . فردا انشاء الله در دگر مسأله خوض بکنم ، واز آنجا با معنی اکبر پردازم ، وبیان کنم که در وجود، کبیر اوست وأکبر اوست وجز از او هیچ چیز خود کبیر نیست تا باکبر رسی؛ أمّا خدای تعالی در دیدهٔ اهل کمال کبیر است ، ودر دیدهٔ ناقصان اکبر نماید . واین مسألهرا نیز بیانی باید تمـــام .

۱۱۷ — ای دوست اگر خواهی که بدین حقایق رسی ، سلوك باید کردو خودرا بتمامی باسلوك باید داد . وتا آن دست دهد بحیلت جانی می کن ، وجهد

---

1 هکذا SMK ـ PI / یتسلسل کلامهم PMI یلزم التسلسل SK / 2 ـ 3 واذا ... العدم SMK ـ PI / 6 لمس ... چشم PMI چشم توان SK / 7 خود ... کرد PMI را چگونه توان دید SK / چه PI اما SMK / 7 ـ 8 جز دیده SMK دیده جز PI / 8 نکند PMKI نتوانند کرد S / پس PI و K ـ SM / هیچ M هیچ نبود SK ـ PI / ندارد PMI نکند SK / وچون PI ـ SMK / 9 از این مکتوب SMK ـ PI / 10 آتش وآب PMI ـ SK / 11 خواهد M انجامید SK دارد PI / رسیده است SMK رسید PI / اینجا PMI این مکتوب SK / 12 دگر SPKI این M / 13 کبیر اوست و SMK ـ PI / 14 چیز خود M خود SK چیزی PI / رسی PMI رسد SK / 15 کمال PMI کمالست که SK / 16 باید SPKI نباید M / 17 باید کردو M باید وداد PI کن SK / 18 با سلوك باید دادو M دور بباید دادو PI بسلوك ده SK / آن PI ـ SMK / جانی ... جهد PMI جهدکی SK /.

می کن « وكلٌّ يعمل على شاكلته »، چه « لا يُكلِّفُ اللهُ نفساً إلا وسعهـــا » وحـسنات الابرار سيّئات المقرّبين . تا توانی در میان این ظلمات از قلم ودست وزبان ومال وجاه راحتی بمحتاجی می رسان ، و « ارحموا من في الارض يرحمكم من في السّماء » فراموش مکن . ويقين دان که ترا هيچ كاری نیست الّا راحت رسانیدن چندانکه بتوانی « فلأنفسهم يَمْهدون » .

۱۱۸ — بشر حافی‌را گفتند که إنّ فلاناً الغنيّ يقومُ الليلَ ويصوم النهار. گفت : مسكينٌ ترك حال نفسه ودخل في حال غيره . إنما كان ينبغي أن يطعم الجيعان ويكسو العراة. چیزی که بصدقه دهی آنچه اضطراری بود درحساب نگیر ، چه آنکه بسؤال از تو چیزی خواهند وتو از شرم چیزی بایشان بدهی آن بكار نیاید. نیت صادق باید. هرچند آنچه بیرون کنی عزیزتر بوده، راه تو گشاده‌تر گردد « لن تنالوا البرّ حتى تنفقوا ممّا تحبّون » وما تنفقوا من خير تجدوه عند الله هو خيراً وأعظم أجراً. این که نوشتم اگر بعادت کنی عظیم دولتی بود ، وتو قدر آن ندانی. هر روز بر خود واجب دار، که‌ازمال چیزی جدا کنی وبکسی رسانی که سؤال نکند . وآنکه بعادت بود از این نگیری. اگر زر بود واگر سیم واگر جنسی دیگر تا یك تای نان بود که نـــه از راه عادت دهی، هم از این حساب بود. این نگاه دار. والسلام، والحمدلله رب العالمين.

---

1 الاسراء 17 : 84 ك / البقرة 2 : 286 K / 2 دست P I ـ S M K / 3 ومال وجاه S M K ـ P I / 4 دان P M I یاد ترا S K / 5 بتوانی P I توانی M میتوانی S K / الروم 30 : 44 ك / 6 بشر P I وابشر S K با بشر M / 7 حال نفسه S M K شغله P I / 8 الجيعان S P K الجايع M الطايع I / 9 ـ 10 چه . . . باید P M I ـ S K / 10 هر . . . کنی S M K باید هر روز دو اخراج چیزی از مال خود جدا کنی وبصدقه دهی P I / 11 آل عمران 3 : 92 م / 11 ـ 12 المزمل 73 : 20 / 12 بعادت S P M K بعبادت I / 13 ـ 16 هر . . . این S M K ـ P I / 16 حساب P M K I حسنات S / والسلام . . . العالمين M والسلام P I ـ S K /

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱۹ – برادر أعزرا بقا باد وسعادت در رضاء ایزدی. دیروز وعده دادم که در نفی جسمیّت از قدیم چیزی نویسم . واگر نه : العدة دینٌ ، مرا دامن گرفتی ، هرگز من این ننوشتمی که مرا شرم آید که صفتی که در کمترین سگ داری از آن سلطان موجود باشد . من سلطانرا بـــدان صفت بستایم ولیکن الضروراتُ تبیح المحظورات ؛

وجدِّكَ لو شيءٌ أتانا رسوله سواك ولكن لم نجد لك مدفعا

۱۲۰ – جوانمردا ! هژده هزار عالم آفریده است ، وکمترین همهٔ عالمها عالم أجسام است ، وآن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. بجلال وقدر ازل که چندین گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون شاید که بود؟ مردان از راهی دیگر آمده اند وتو دری دیگر می زنی . « وأتوا البیوت من أبوابها » نمی دانی . أمّا لا بأس ، آدمی واحیوانات عُجم از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد ، مثلاً چنانکه اسبرا صفیر زنند تا آب باز خورد . تخلّقوا بأخلاق الله .

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الحادیعشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الحادیة عشرة بسم . . . الرحیم S بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 اعز S M K عزیز P I / ایزدی P M I خدای S K / دادم P M I داده بودم S K / 3 نویسم P M I بنبیسم SK / 4 شرم آید PMI ازین شرم بود S K / 4 که P M I چه S K / آید P I بود S M K / 5 صفت P M I – S K / 4 – 5 در . . . داری P M I کمترین . . . داری را S K / 7 أتانا S M K شیئا أتانا P I / 8 همهٔ P I – S M K / عالمها S M K عوالم P I / 10 واقعه P I M – S K / 11 آمده اند S K آمد ند P I در آمد ند M / 11 البقرة 2 : 189 م / .

*** I 11. K 11. M 20. P 11. S 11. ***

جوانمردا ! خدای تعالی هم زبان خلق نیست که از زبان او تا زبان خلایق راه بیش از آنست ، بسیاری ، که از زبان ما تا زبان مورچه . ولیکن بکرم خود ، از عرش عظمت وتعالی خود نزول کند ، وبا عالمیان بزبان ایشان سخن گوید که « ومـــا أرسلنا من رسول إلّا بلسان قومه » .

۱۲۱ – أمّا اگر حقیقت صفات ازل بر هفت آسمان وزمین تابد ، نیست گردد ، آدمی بیچاره کجا طاقت آن دارد « لو أنزلنـــا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ». این مثالیست ولیکن ترا بدان راه نیست بتفکّر ، محروم مانده از جمـــال آیت « وتلك الأمثالُ نضربها للنّاس لعلّهم يتفكّرون » .

جوانمردا ! « على جبلٍ » دانی چرا گفت ؟ از آنکه تو ثابت تر از جبل هیچ ندانی ، وآنچه جبل‌را پاره پاره می‌کند ترا چه وزن نهد ؟ اکنون واما گفته اند : تخلّقوا بأخلاق الله . چون مبتلا گشته ام بصحبت نا جنس ، از زبان او با او حدیث کنم تا خبر مصطفی‌را – صلعم – کاربسته باشم که : من كان له صبيٌّ فليتصاب له . همانست که كلّموا الناس على قدر عقولهم .

۱۲۲ – جوانمردا ! بجلال وقدر خدای تعالی که در این شیوه سخن گفتن ونوشتن ، بر من دشوارتر از آنست که کودکی را پیش من بنشانند و گویند : این کودک‌را حروف هجا بیاموز ، چه در این باری سوء الادبی ندانم . ودر آنکه مرا باید گفت که صانع عالم جسم نیست مرا شرم می بود ، هرچه تمامتر .

---

1 هم SMK – PI / او SPMI تو K / خلایق SPMI خـالق K / 3 خود PMI خویش K / نزول PMI تنزل SK / عالمیان SPMI خلق عالم K / 5 صفات SPKI صفت M / بر SPMI در K / 6 گردد SMK شود PI / آن PMI او SK / 6–9 الحشر 59 : 21 م / 7 بدانـ SK – PMI / ترا SMK – PI / 11 هیچ PMI چیزی SK / پاره PI – SMK / می M – SPKI / اکنون SK – PMI / 12 – 13 ام ... کنم ... باشم SPKI ایم ... کنیم ... باشیم M / 14 کلموا PMI کلم SK / 17 بیاموز SPKI در آموز M / 18 بود PMI باشد SK / تمامتر SPMI عظیم تر K / .

جوانمردا ! چگویی ؟ از تو شاد گردد که گویی سلطان محمودرا مملکت فراخ تر از آن مورچه است ، واو بزرگتر از مورچه ایست ؟ وآنگاه اینرا ببرهان عقل درست می باید کرد ؟ هیهات ! بینایی که با اکمهی مناظره کند ، در اثبات آفتاب ، این بینا در حقیقت هم اکمه است . یا نه هیچ عاقل طمع محال نکند . اکنون واتو اگرچه بطریق تعلیم وافادت رویم نه بطریق جدال ومناظره ، هم دشوار بود . ای دوست عزیز ! «وأتوا البیوت من أبوابها» راه مردان آنست که چندان سلوك کنند تا حجب ارضی از پیش ایشان بر خیزد ، پس سلوك کنند تا حجب سماوی از پیش بر خیزد . واین هنوز روشن کردن بود در ملك . « تبارك الذي بیده الملكُ وهو علی کل شيءٍ قدیر » .

۱۲۳ - چون باینجا برسد ، ولادت ثاني بداند که چبود که : لا یلجُ ملكوتَ السماوات مَنْ لم یولد مرتین ؛ عیسی میگوید . چون این ولادت پیداشد ، قدم از ملك در ملكوت نهد ، واز هفت آسمان وزمین بیرون شود . وترا این عجب آید ، از قرآن بشنو ! « یا معشر الجنّ والانس إنْ استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات والارض فانفذوا » . پس استثنا میکند که « لا تنفذون إلّا بسلطان » . جوانمردا ! چون مرد باینجا رسید ، نیز روی جسم نبیند ، قـــدم در لامکان ملكوت نهد که « فسبحان الذي بیده ملكوت كل شيء والیه تُرجعون » . جوانمردا ! أزْ « سُبحان » تا « تبارك » چندانست که از ملكوت تا ملك . «تبارك» در ملك بینی که « تبـــارك الذي بیده الملك » .

---

1 شاد PI متادبی M متأنی SK / 2 آن PMI - SK / 3 بینائی SPKI هیچ بینا M / 4 هم PMI - - SK / 5 وا تو اگر چه PI تا تو اگر چه M اگر چه با تو این سخن SK / رویم PMI بود SK / 6 هم ... ابوابها PMI اما از سوء الادبی خالی نبود. جوانمردا SK / البقرة 2 : 189 م / 7 مردان SPMI مرد M / 7 - 8 ارضی . . . حجب SMK - PI / 8 از پیش PI - SMK / 9 کردن PMI گردد SK / الملك 67 : 1 ك / 10 - 11 لا ... مرتین عیسی میگوید SMK عیسی گوید که لا یلج ... مرتین PI / یوحنا 3:3 / 11 - 18 السماوات ... ملك SPMK - I / 11 این ... شد PM این گردد ... S پیدا K / 12 بیرون شود PM برون رود SK / 15 الرحمن 55 : 33 م / 14 میکند SMK کرد P / 15 جوانمردا SK - PM / 16 ملكوت PM لا ملكوت K وملكوت S / 16 - 17 یس 36 : 83 ك / 18 الملك 67 : 1 ك / .

« سبحان » درملکوت بینی که « سبحان الذي بیده ملکوت کل شيء » . «سبحان الذي اسری بعبده لیلاً» از اسفل ملك تا اعلی ملکوت. « تبارك الذي نزّل الفرقان » از اعلی ملکوت تا اسفل ملك .

۱۲٤ – پنداری که قرآن دانی ؟ بخداکه ندانی. چون سالك بولادت ثانی رسد ، حجب ملکوتی بماند میان او ومیان خدا – عز وجل – . پس یك یك بر خاستن گیرد . وآخرین حجاب نوری سیاهست که ثنویان آنجا بمانده اند، ویزدان واهرمن گفتند . اگر خلیل صفت بودندی، سیاهی آن نور وا ایشان نمودی که آن نه‌مقصد است . بیت :

چون کعبهٔ اقبال تو دیدیم‌ازدور گفتیم رسیدیم‌ولی‌راه نه آن بود

« لا أحب الآفلین » ، « هذا اکبر » بدیدند ، ولیکن افول آن ندیدند . کان بدیدند ولیکن کینان ندیدند؛ دهر ودیهور بدیدند ، لیکن دیهار ندیدند، قیوم بدیدند وقیام ندیدند . مصطفی – صلعم – در نمازشب گفتی : اللهمّ لك الحمد . انت قیام السماوات والارض وما فیهنّ ومن علیهن .

جوانمردا ! نه هرچه تو نخوری بکار نیاید که در مطبخ سلطان نه همه آن بود که باز ویوز وسگ خورند ، آن نیز بود که سلطان خورد وخواص سلطان خورند . بیت :

عاشقان را جام می با خم می همسنگ ده
هر کسي را در نوا و در خور فرهنگ ده

1 ـ 18 سبحان ... ده S P M K ـ 1 / یس 36 : 83 ك / 2 الاسری 17 : 1 ك / الفرقان 25 : 1 ك / 5 بماند S M K آن بماند P / 6 حجاب نوری S K حجابی نور P M / بمانده اند SK بماندند P M / 8 نمودی S M K نمودندی P / 9 اقبال P M K آمال S / تو P به S M K / زدور P M زدورا S زدوش K / 10 الانعام 6 : 76 ك / 14 نه هر P M هر S K / نخوری PMK بخوری S / که K و S P M / همه آن S M K همان P / 15 خورد P M ـ S K / .

اگر تو نخوری آنها هستند که بخورند «فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین». آنها کیستند؟ «اولئك الذین هدی الله» یا محمد «فبهُداهم اقتده». «فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل». سافروا تصحوا وتغنموا. «إني ذاهبٌ الی ربي سیهدین». لا جرم «ساریکم آیاتي» و «کذلك نُري ابراهیم ملکوت السماوات والارض»، «سنریهم آیاتنا في الآفاق». در ملك شهادت «وفي انفسهم» در ملکوت غیب «حتی یتبین لهم انه الحق». ع: گر صبر کنی درم درم سود کنی. «فلا تستعجلون» یا محمد، ولا تستعجل. یا داود تخلق باخلاقي، وإنّ منْ أخلاقي أني أنا الصبور. رباعي:

تا چار زیاد ناز باید بردن | با ناز غم دراز باید بردن
چندان بر او نیاز باید بردن | تا یوزنه‌را نماز باید بردن

۱۲۶ – جوانمردا!

آنجا که تو ئی من آمدن نتوانم | وانجا که منم تو خود نیایی دانم

میگوئی ببرهان عقلی معرفة الله ادراك میکنم؟ جوانمردا! آنکس که اورا نشناسد، عقل از کجا آورد؟ وهیچ اورا نشناسد. ولا یبلغُ الرجل حقیقة الایمان حتی یری الناس کلهم جمعی في ذات الله. آن نه معرفة الله است که تو می‌دانی. أدب نگاه دار، معرفتِ آفتاب آنگاه حاصل کنی که بر چهارم آسمان روی، وبا آفتاب ترا آشنایی حاصل گردد، معرفت این بود، أمّا آنکه خود هرگز قرص آفتاب ندیده باشد بـــل که شعاعی ببیند، در

1 ـ 15 اگر ... حق S P M K ـ I / 1 آنها SM K–P / 1–2 الانعام 6 : 89 ك / 2–3 الانعام 6 : 90 ك / 3 الاحقاف 46 : 35 م / تصحوا S K ـ P M / 4 الصافات 37 : 99 ك / الانبیاء 21 : 37 ك / الانعام 6 : 75 ك / 5 فصلت 41 : 53 ك / 5 ـ 6 در ... غیب P M در ملکوت وغیب K در ملك شهادت (نهادن) وفي انفسهم در ملکوت غیب S / 6 فصلت 41 : 35 ك / 9 ـ 10 تا چار ... نماز باید بردن S P M ـ K / 11 جوانمردا P K ـ S M / 13 معرفة الله PM به K نه S / 1 نشناسد P M بشناسد S K / وهیچ K هیچکس S P M / 15 معرفة الله S P M I معرفت K / 16 دار S P M K ـ I / 18 خود P M I ـ S K / قرص P M K I ـ S / که S K ـ P M I / ببیند P I بینی S K M / .

سرای خودکه ساعتی پیدا می‌شود، ساعتی پنهان می گردد، پس باخود بگوید: این شعاع حادث است، وحادث‌را سببی باید. این از حقیقت معرفت آفتاب دور بود.

۱۲۷ – جوانمردا! در معرفت بودکه مرد گوید: إلهی بحق من، وبجاه من، وبجمال من وبروی نیکوی من، وبزلف مشکبوی من. سرّی سقطی با جنید گفت: إذا کانت لك الی الله حاجة فاقسم علیه بي. بیت

چندان ناز است ز عشق تو در سر من
کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

أما آنجا که حقیقت است، غلط آنجا چکند! ابو الحسن خرقانی گفتی: ای من معشوقهٔ تو!

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست
شیرین سخنی که شهد در شکر اوست
زان چندان بار نامه کاندر سر اوست
فرمانده روزگار فرمان‌بر اوست

۱۲۸ – یا محمد «ولسوفَ یُعطیك ربُّك فترضی». جوانمردا! همهٔ اهل همدان دانند که سلطانی هست محمود نام، این نه معرفت سلطان بود. معرفت آن بود که با سلطان نشیند وخسبد وخورد وخیزد. بدانکه اگر تو می‌دانی

1 ساعتی پنهان میگردد S P M I – K / بگوید P I گوئی S M K / 4 در K–S P M I / که S P M I اینکه K / مره P M I مردی S K / 5 نیکوی S M K نیکنامی P I / 7 ناز S P I بار K باز M / در S P M I بر K / 9 است P I بود S M K / آنجا چکند S M K کجا بود P I / گفتی S P I گفت K گوید M / 10 ای . . . تو S P I او معشوقهٔ توست K – 12/M در P M I از S K / 13 زان . . . باز M زان . . . بار P I باز آنهمه بار S K / 15 الضحی 5 : 93 / همهٔ P M I – S K / 16 سلطان P I – S M K / 17 خسبد وخورد S K وخورد P I – M / بدانکه . . . میدانی P I با انکه تو بدانی M بدانکه تو ندانی S K /.

که خدای هست این عالمرا کار می‌دانی ، وآنگه اگر بدانی که جسم نیست چبود . این همچنان بود که اهـل همدان گویند که سلطان محمود سنگ نیست ومردم عاقل خود این نگویند . نه بینی که در همهٔ قرآن واقوال انبیا – علیهم السلام – نیست که خدای جسم نیست أمّا مشتی أبلهان که خدای‌را بنزدیك ایشان هیچ تعظیمی نیست ، این آوازه در عــالم افکندند که او جسم نیست .

۱۲۹ – ای دوست ! نفيُ العیب عمّن لا عیبَ له عیبٌ . لعمری چون کسی ناشایستی گوید: آنگاه آن نفی باید کرد که «وقالوا اتّخذَ الرحمنُ ولداً، لقدجئتم شیئاً إدّاً . تکاد السّماوات یتفطرن منه وتنشقّ الارضُ وتخرُّ الجبال هدّاً . أن دعوا للرّحمن ولداً، وما ینبغي للرحمن أن یتّخذ ولداً. إن کلُّ من في السّماوات والارض إلّا أتي الرحمن عبداً » ، « لن یستنکف المسیح أن یکونَ عبداً لله » . حاشا و کلّا ! « إني عبد الله » . عیسی ابن الله ؟ ! « کَبُرَتْ کلمةٌ تخرُجُ من أفواههم إنْ یقولوا إلّا کذباً . أنّی یکونُ له ولد ولم تکنْ له صاحبةٌ » . قدوسیان ملاء علی ببندگی ما راضی اند ، عیسی چکند که نبود « ولا الملائکة المقرّبون بل عبادٌ مکرمون » .

۱۳۰ – ای دوست بجلال وقدر او که چندین سال مرا این واقعه بود که چرا شاید که هیچ آفریده نام خدای برد ! ولیکن فرمان است. قومی‌را دیده بر ارادت او آمد ، بترك فرمان او بگفتند . چه می شنوی ؟ یك بار دیگر

---

1 عالم S P I عالم M K / این کار P M K I الکار S / 2 نیست . . . سنگ S M K – P I که سلطان S K سلطان M / 3 همه S M K – P I / اقوال M قــول P I احادیث S K / 5 تعظیمی نیست S K I نبود M / آوازه P I سخن M – S K / 7 ای دوست P M I – S K لا عیب S P M K العیب I / 8 آن S M K – P I / 8 – 12 مریم 19 : 88 – 93 / ویتفطرن . . . الارض P M I الی قوله S K / 11 و14 و15 النساء 4 : 172 م / 12 مریم 19 : 30 ك / 12 – 13 الکهف 18 : 5 ك / 13 الانعــام 6 : 101 ك / 14 که نبود I چگونه بنده نبود K چکند که نبود S چکند که نکند M / 16 ای دوست P M I ای K آری S / 17 چرا شاید S M K نشاید P I / است S M K اوست P I / بترك S M K بتبرك P I / بگفتند S M K گفت P I / .

بنوشتم ، وهنوز دانم که ندانی . فرمـــان معشوق دیگر است ، وارادتش دیگر. گاه گاه فرمان‌معشوق محکی بود که عیار نهاد عاشق از آن خواهند که بداند اگر فرمان برد تا پخته بود ، واگر نبرد نشان کال است . جوانمردا ! ترا اینجا بتقلید وتعصب فروبسته اند که هرچـــه منقول نبود فهم نتوانی کرد .

۱۳۱ – اکنون بشنو که معشوق عاشق‌را بر محك فرمان چون زند ؟ ابو بکر صدیق بلال حبشی‌را از جهودان باز خرید ، مصطفی – صلعم – گفت : یا ابا بکر اشرکني في بلال ، یعنی چیزی از بهـای بلال از من واستان تا بلال میان من وتو بشرکت بود . ابو بکر گفت : یا رسول الله ! لیس لله شریك ، وفرمان نبرد. ابلهان پندارند که مصطفی‌را – صلعم – ارادتی بود از ابوبکر وابو بکر خلاف کـــرد . واین بیش از آنست که هر مخنثی اینجا راه برد . مصطفی – صلعم – می‌خواست تا ابو بکررا بر محـــك زند تا خود اعتقادش چونست در حق بلال که در ملك او آمده است ، تا اورا باز تواند فروخت . یا نی ، ابو بکررا در نهاد هیچ شرکی نمانده بود ، ودانست که مالك الملك یکی بیش نیست ؟ گفت : لیس لله شریك ، یعنی بلال بندهٔ خداست وکسی‌را در خدایی او هیچ شرکتی نباشد . مصطفی‌را – صلعم – از ابو بکر خود همین می بایست که چنین گوید . أمّا اگر فرمان بردی ناقص بودی . وشرح این

1 ارادتش P M I ارادت S K / 2 آن P I آنجا S M K / 3 بود P I است S M K / نبرد S P M I تیز K / 4 اینجا S K چنان P M I / منقول S M K معشوق ومنقول P I / 5 نتوانی کرد P M I نکنی S K / 6 جهودان S P K I کافران یا مشرکان M / 8 بلال از P I اواز S MK / 10 پندارند MPI نداننـد K دانند S / 10-11 از ابو بکر وابو بکر S K از ابو بکراو P I وابو بکر M / 11 مخنثی S M K ابلهی تا پخته P I / 12 محك S P I محکی M K / اعتقادش P I - S M K / 13 که S P K I - M / اورا S P K I - M / باز S K - P M I / 14 یانی S P M I - K / را در نهاد P M I در نهادش S K / شرکی P M I شرك S K / 14 - 15 یکی بیش نیست S M بیش از یکی نیست K است P I / 16 شرکتی نباشد P I شرکت نیست S M K / را P I - S M K / همین P I این S M K / .

حدیث من کرده ام، یا نه، در خبر بیش از این نیاورده اند که أشرکني في بلال، واو گفت : لیس لله شریك .

۱۳۲— ندیدی ای دوست کسی که بر ارادت دوست ومعشوق خود مطلع بود خلاف فرمان او کند، در موافقت ارادت او. چه می شنوی؟ ابلیس بر ارادت خـدا مطلع بود که او نمی خواهد که ابلیس سجود کند، چون گفت : « اسجدوا لآدم » . آن محک بود تا خود کیست که بفرمان او سجود غیری کند! همه سجود کردند إلّا معلم فریشتگان. لا بد چنین بود، استاد از شاگرد پخته تر باید که بود . او گفت :

فلو قطـّعتني في الحبّ إرباً   لما حنّ الفؤادُ الی سواکا

گر بر سر من خاروخسك بارانی   باران ترا دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری . زهی کمال عشق « ما زاغ البصر وما طغی » .

۱۳۳ — جوانمردا ! اگر « وکلّمَ اللهُ موسی تکلیمـاً » کمال است، پس ابلیس‌را از این کمال هست . تو چه دانی که ابلیس کیست ! شحنهٔ مملکت است که صدوبیست‌وچهار هزار نبی زخم او خورده اند « وما أرسلنا من قبلك من رسولٍ ولا نبيٍّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطانُ في أمنیّته » . از شیخ برکه قدّس الله روحه — شنیدم که فتحه گفتی که ابلیس گفت : در عالم از من سیه گلیم‌تر فتحه بود وبس . این سخن بگفت وبگریست وکسی ندانند که چیست .

---

1 یا PMI واگر SK / نیاورده انـد PMI نیست SK / او گفت PMI - SK / 3 ندیـدی SMK نبینی PI / کسی SMK کسی‌را PI / دوست و PMI - SK / 3 - 18 معشوق... چیست PMKI - S / خود PMI - K / بود PMI بود که K / 4 بر PMI در K / 5 خدا MK حق تعالی PI / 6 البقرة 2 : 34 م / او PKI - M / 7 سجود PKI - M / فریشتگان K فرشتگان PMI / 8 باید . . . گفت MK گردد بیت PI / 11 - 12 النجم 53 : 17 ك / 13 النساء 4:164 م / 15 - 16 الحج 22 : 52 م / 14 است که MK است PI / 15 چهار MK اند PI / نبی MK نقطهٔ نبوت همه PI / او خورده MK خوردهٔ او PI / 17 گفتی که K گفتی PMI / 18 سخن PKI - M / ندانند PMI ندانست K / .

جوانمردا ! آنجا که ابلیس است ، ترا راه نیست واین دولت از کجا آوردی ؟ اگر وقتی برسی ، نقش سراپردهٔ او اینست :

هم جور کشم بناو هم بستیزم   با مهر تو مهر دگری نا میزم
جانی دارم که بارعشق تو کشد   تا در سر کارت نکنم نگریزم

۱۳۴ — صد هزار هزار چنین سلطاناتی که تو از ایشان ترسی کمر خدمت او بر میان بسته اند ، لا بل درگاه اورا هزار سگ دار هستند که هر سگ داری‌را چندان مملکت است که ترا فهم ووهم بدانجا نرسد . واگر بگویند ، تو بندانی شنود . جبرئیل صفتی باید که دزدیده در جمال ابلیس نظری کند. از خواجه احمد غزّالی شنیدم که : هرگز شیخ ابو القاسم گرگانی نگفتی که ابلیس ، بل چون نام او بردی گفتی : آن خواجهٔ خواجگان ، وآن سرور مهجوران ! چون این حکایت واپرکه بگفتم گفت : سرور مهجوران به است از خواجهٔ خواجگان. از جملهٔ غلطهائی که براه سالك آید یکی آنست که بر ابلیس صلوات دهد . واین غلط است که تحفهٔ او از درست لعنت آمده است وآن دوست‌تر دارد .

۱۳۵ — چگونی اگر ترا معشوق بیادگار گلیمی سیاه دهد، ترا شاید که این کسی از تو بستاند، وترا نسیج ممزوج عوض باز دهد ! هیهات هیهات !

---

1 - 16 جوانمردا . . . هیهات S - P M K I / 2 سرا پرده M K سر برآورده P I / 4 جانی دارم P M I جانی است مرا K / 5 چنین سلطاناتی K چون سلطان P I / ایشان K او M P - I / 6 اند P M I دارند K / 7 بدآنجا P I آنجا M K / 8 تو بندانی شنود P K I نتوانی شنودن M / در P M K - I / 10 ابلیس P M I نام ابلیس K / بل چون . . . بردی P I چون . . . بردی M پیش او بردندی K / خواجه I - P M K / 12 غلطها ئی P I اغالیطی K اغلاطی M / راه P M I برسر راه K / سالك P I سالکان M K / 13 دهد P I دهند M K / وآن P K I وار آن M / 15 چگونی P M I چی K / اگر ترا P M I اگر K / 16 این K آن M - P I / ممزوج P M I مزج K / عوض باز P I باز M - K /.

عاشقان دانند که با دگار معشوق چه بود ! آن عشق دنیوی بود که گوید : نسیج ومزوج بهتر که گلیم سیاه . عاشقانرا لعنت ورحمت او برابر است ؛
3 هذا کال في العشق ، ما وراءه کال . والله ينفعني بما کتبت ولا يجعله وبالاً عليّ . نخواستم که این مکتوب ، لوث کنم بدین که قدیم جسم نیست . فردا إنشاء الله دراین معنی چیزی بنویسم از بهرآن دوست بریاضت تا داند والسلام .



۱ ـ 5 عاشقان ... والسلام K I P M ـ S / 2 نسیج ... سیاه P I نسیج ومزوج بهتراست که گلیم سیاه M که از گلیم سیاه بهتراست K / 4 کنم بدین P I کنم باین M بدین کنم K / 5 چیزی P I چیزی‌ی M ـ K / از بهر ... والسلام P M I ـ K / آن M او P I / تا داند M ـ P I / والسلام P I بعون الله والسلام والحمد لله رب العالمین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۶ — دیروز وعده داده بودم برادر اعزّرا، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة که از بهر او چیزی نویسم در این باب که صانع عـــالم جسم نیست. وخواص‌را معلوم است که از جسم خود هرگز روا نبود که هیچ کاری در وجود آید، نه اندك ونه بسیار. چه هیچ حرفی که بر این کاغذ مکتوب است از قلم وانگشت‌در وجود نتواند آمدن. لعمری آلت باشد، أمّا تا قدرتی وارادتی وعلمی نبود، کاری در وجود نتواند آمدن. وهرگز جسم محل قدرت وارادت وعلم نبود ونتواند بود. واشباع‌را با نان همین نسبت است که این حروف را واقلم. چه قلم کاغذرا ازحال سپیدی با حال سیاهی نتواند رسانیدن بی چیزی دیگر، ونان کس‌را سیر نتوانـــد کردن بی چیزی دیگر. پس چیزی دیگر مسخّر آن بود واین مسخّررا فریشته خوانند. وهمچنین آتش آلت فریشته است در احراق، وهمچنین آب آلت فرشته است در اروا، وآفتاب آلت فرشته است در تنویر عـــالم، وخاك وهوا همچنین، وآسمان وستاره همچنین، وهرگز هیچ جسمی‌را وجود نتواند بود بی چیزی دیگر که آن چیز نه جسم باشد. وتا کسی بذوق اینجا رسد راهی دراز بباید رفت.

---

1 - 15 بسم ... رفت S - P M K I / 1 بسم ... الرحیم P I للمکتوب الثانی عشر K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 بودم K ام P M I / الله به P I به M بك K / 4 از M - P I / خود M - P K I / روا ... هیچ K - P M I / 5 هیچ P M I هر K / مکتوب M K - P I / 6 وارادتی P I - M K / نتواند آمدن P M I نیاید K / 8 نبود و K - P M I / 9 با حال K بحالت M - P I / رسانیدن P M I بردن K / 10 نان ... دیگر M - P K I / پس چیزی دیگر K که P M I / 11 مسخر آن بود K مسخر نان بود در اشباع M مسخران بود همچنین نان در اشباع P I / 11 و 12 آلت P M I از K / 12 احراق ... است در K احراق چنانکه قلم آلت کتابت است مرقدرتی‌را و ... است در M / 13 عالم K - P M I / همچنین وآسمان P M I - K / 14 وجود M K وجود بخود P I / دیگری که P I دیگر که M دیگر K / باشد P M I بود K / 15 بذوق K - P M I / .

*** I 12, K 12, M 21, P 12, S 12, ***

۱۳۷ — ودر قرآن کنایت از این نکته چنین آمده است که «سبحان الذي بیده ملکوتُ کل شيء وإلیه تُرجعون» وآن قدر که در علم تو گنجد من نویسم. چه اگر این مسأله تمامی معلوم نگردد ، آنچه مقصود تست باری معلوم گردد که قدیم جسم نتواند بود . ومرا ای دوست شرم می آید که گویم : صانعِ عالم جسم نیست ، ومی ترسم که خوض کردن در این چنین معـانی از این بود که « اتخذوا دینَهم لعباً ولهواً » ، أما « یجادلون في آیات الله بغیر سلطان أتاهم » باری مرا دلیر میدارد ، زیرا که چون بی سلطان روا نیست مگر با سلطان روا بود ، ونیز ازالت شکوك واجبست . ودر قرآن مجید می گوید : « لم یلد ولم یُولد » ، « ولم یکن له صاحبة » ، ودر عاجته کفتار بسیار آمده است این معنی .

۱۳۸ — ونیز اسپی که صفیرش نزنی ، خوش نخوردآب ؛ اکنون نه مردم کم از اسپ است ونه باده کم از آبست . اگر آدمیرا بدایت ایمان بخدای تعالی از این شیوه خواهـــد بودن ، چه عجب اگر برای او این خوض کردن مستحب گردد . واگر کسی سگیرا راحتی میرساند، این کس بر آن مثاب است . وچون في کل کبدٍ حرّی رطبة ، اجر راست بود . آخر از این جملت بود که یکیرا شفاء الغلیل وادید آید ، علی الخصوص در چیزی که بسعادت ابدی تعلّق دارد . وبا این همه عذرها هم شرم میدارم که گویم که خدای جلّ جلاله

1 ـ 17 ودر ... جلاله P M K ـ S / 1 چنین P M I چان K / 1 ـ 2 یس 36 : 83 / 3 تمامی P I بتمامی M K / 4 آید P I بود M K / 7 باری مرا K بارة مرا M مرا باره I باز مرا P / مگر P M I باری K / 6 الاعراف 7 : 51 / 8 ـ 9 الغافر 40 : 45 / 11 نزنی P M نزنند K / مردم M مرد P I مردست K / است ونه M ونه K ـ P I / 13 اگر برای P I که از بهر M K / 14 گردد M K I باشد P / کسی P M I ـ K / برآن M بدان K برآن فعل P I / 15 است P M I میشود K / آخر از این P I آخر این هم دو M این همه در آن K / 17 هم P K I ـ M /

وعظم کبریاؤه جسم نیست، چه در مملکت او عالم اجسام کم از آنست که صد بنسبت بالا یتناهی عدد . پس در مملکت او خود جسم هیچ نیست ، وإن الله تعالی لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بُغضاً لها ، تنبیهی تمام است بر خسّت عالم جسمانی . ودر خبر است که روز قیامت خدای تعالی وا دنیا گوید : أسکتي یا لا شيء ؛ أمّا تو هنوز ابو جاد این راه نمی‌دانی ! چه عجب بود که اگر بمعانی درجات راه نبری . تو چه دانی که أسکتي یا لا شيء چه بود ! ودر نظر خواص هفت آسمان کم از دنیاست تا دانی .

۱۳۹ — واینجا طریقی هست که مقصود تو حاصل کند، وشرم من یا رهٔ وا کم کند . واین طریق آنست که نگویم که قدیم جسم نیست ، بل اثبات آن بکنم که هیچ جسم قدیم نتواند بود چه هزار کال از ناقصی نفی کردن آسان تر بود که یك نقصان نفی کردن از کامل . فرق است میان این که گویند : سلطان محمود حجّام نیست که نفی العیب عمن لا عیب له عیب ؛ ومیان آنکه گویند که حجّام : سلطان نتواند بود . وچون درست شود که هیچ جسم قدیم نتوان بود ، همچنان بود که درست شود که هیچ قدیم جسم نتواند بود ؛ زیرا که چون چیزی‌را از کلّیت چیزی نفی افتاد، این چیز از کلّیت آن چیز منفی بود بضرورت . ومگر این معنی بمثال بهتر فهم کنی . چون هیچ آدمی سنگ نبود ، لازم آید که هیچ سنگ آدمی نبود ؛ زیرا که اگر یك سنگ آدمی

---

1 – 4 وعظم... قیامت S – PKMI / 1 وعظم کبریائه PKI – M / چه MK که چه PI / 1 – 2 چه . . . نیست K – PMI / 2 در PI – M / هیچ PI – M / 4 خدای تعالی SMK حق جلّ وعلا PI / 5 که اگر K اگر SM که PI / 7 کم SK هم PI – M / 8–9 من پارهٔ را SM من بار PI راه پارهٔ K / واین SPKI وآن M / 10 چه SMK که هنوز PI / کال از PMI – SK / 11 یك نقصان PMI نقصانی SK / نفی . . . کامل PMI از کامل نفی کنی SK / کامل MK کامل PI / 12 محمود PI – SMK / 13 نتواند بود PKI نبود M / چون SPKI – M / شود PMI شد SK / 16 این معنی PI – SMK / 17 آید SMK بود PI / آدمی . . . آدمی PI – SMK / اگر M اگر چه SK /.

بودی ، پس آن آدمی سنگ بودی . پس آن دروغ بودی که در اوّل گفتم که هیچ آدمی سنگ نبود .

۱۴۰ – فقها این معنی‌را در علم کلام چنین آورده اند که النافیةُ العامةُ تنعکسُ مثل نفسها نافیةً عامةً . وعبارت منطقیان چنین بود که السالبةُ الکلیةُ تنعکس سالبةً کلیّةً . فإذا صدق قولنا : لا واحد «أ» «ب» لزم بالضرورة قولنا : لا واحد «ب» «أ» ، إذ لو کان فی الوجود «ب» واحد «أ» لکان ذلك الـ «أ» «ب» ، هذا خلف . واین در نفی‌عام درست بود ، أمّا در اثبات از کل وجزو درست نبود . نه بینی که همه آدمی حیوانست ، ولیکن نه همه حیوانی آدمی است بل بعضی از حیوان آدمی بود ؛ فالنافیةُ العامةُ تنعکس نافیة عامة ، لیکن المثبتة العامةُ لا تنعکسُ مثبتةً عامةً بل مثبتةً خاصةً . ومعنی عکس آنست که موصوف واصفت کنند ، وصفت واموصوف ، چنانکه در اثبات ، کلّ آدمی حیوان آنست که بعکس گویند : کل حیوان آدمی . ودرنفی کل آدمی فلیس بحجر ، وا این معکوس کنند که کلُّ حجرٍ فلیس بآدمی . أمّا در نفی ، عکس عامّ راست بود ، چنانکه کلُّ حجرٍ فلیس بآدمی راست است . ودر اثبات عکس عام واجب نبود که صادق بود ، چنانکه کلُّ حیوانٍ آدمی راست نیست .

۱۴۱ – اکنون مقصود از تمهید این مقدّمات آنست که چون درست گردد که کلُّ جسم فلیس بقدیمٍ ، از اینجا خود بضرورت لازم آید که کلُّ قدیمٍ فلیس

1 بودی . . . آدمی PI - SMK / پس . . . بودی M پس اینك سنگ آدمی وسنگ بودی S ویك سنگ آدمی نبودی PI - K / 2 نبود SMK نبود لازم بود که هیچ سنگ آدمی نبود زیراکه PI / 3 این معنی‌را PI - SMK / چنین PI - SMK / آورده اند PMI آرند SK / 7 نبود SK نگردد PMI / 9 بل . . . بود PMI - SK / 11 واصفت SPMI را واصفت K / 11-12 اثبات . . . نفی SPMI - K / 12 آنست . . . گویند PI واین کنند SM / آدمی PMI انسان SK / 13 معکوس PI - SMK / 15 واجب نبود که PMI - SK / آدمی PMI انسان SK / 17 مقصود PMI مقصد ومقصود K عمدهٔ مقصود S / 18 فلیس PMI لیس SK / .

بجسم . وچه واجب بود که بی هیچ ضرورتی سخن مردود گردد در چیزی که چون ارباب البصایر بشنوند از آن برنجند ، واین همچنانست که گویند: محال مقدور نیست، پس گویند که خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، چه خدای تعالی چون خودی‌را نتواند آفریدن . واین از آنست که چون بیافریند مثلاً ، آفریده بود . پس حادث بود واوقدیم است . ومحالست که او حادثی در وجود آورد که آن حادث قدیم بود ، چه ضدان لا یجتمعان .

۱٤۲ — وچون این محالست پس هم محالست که یك جسم بیافریند که هم سیاه بود وهم سفید دریك حال وباضافت با یك ادراك. واین قوم چون گویند: خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، در خاطر قومی آید که مگر این محالات چیزیست وخدای تعالی بر آن چیز قادر نیست . پس گویند : چون روا باشد که خدای تعالی بر چیزی قادر نبود که این نقصان بود در قدرت او . واینجا خلل نیست در قدرت خدای تعـــالی که خلل در آنست که محال مقدور نیست ، وقدرت‌را تأثیر در مقدور بود .

۱٤۳ — وچون قوت بصر اصوات‌را ادراك نکند ، خلل نه در بصر بود ، خلل در آنست که اصوات نه از مبصرات است ، وقوّت بصر جز مبصرات‌را ادراك نکند . ونقصان بصر آن بود که مبصرات حاضر‌را ادراك نتواند کرد. نه بینی که چون کسی بقوّت باصره ادراك روایح واصوات نکند ، هیچکس نگوید البتـه که بصر این کس ناقص است. وچنانکه بصر مبصرات‌را ادراك

---

1 هیچ SMK - PI / چون PMI - SK / 3 چه SMK چه که PI / 4 از SMK - PI / 6 چه SMK و PI / 8 سفید SMK زرد PI / واین SMK با او این PI / و در SPKI فرا M / 10 و PMI که SK / باشد PI بود SMK / 11 بود در PMI بود بر SK / او SPI - MK / 14 قوت SK - PMI / 15 در آنست PI از آنست SM از آن بود K / 16 را SMK بود PI / نتواند کرد PI نکند SMK / 17 باصره PMI بصر SK / 19 البته که SK - PMI / مبصرات‌را SM مبصرات PI مبصررا K /

کند ، همچنین قدرت مقدورات‌را در وجود آورد نه محالات‌را که نا مقدور است . اگر یك مقدوررا در وجود نتواند آورد ، در این خللی بود قدرت‌را ، أمّا چون همه مقدورات‌را در وجود تواند آورد ، اینجا قدرت بکمال بود ، اگر نا مقدور در وجود نیامد قدرت از آن چه .

١٤٤ — ومقصود از این آنست که اگر چه این معنی راست است ، أمّا هم نیك نیست که کسی گوید : خدای تعـــالی بر محالات قا در نیست . واین سخن را تهذیبی بتوان کرد ، چنانکه مقصود از آن حاصل گردد ، وایهـــام نقصان نبود در آن البتّه ، چنانکه گویند : هرچه خواهد بباشد بضرورت ، وهرچه نخواهد نباشد بضرورت ، پس اگر محالات‌را خواهد هم بباشد ؛ ولیکن محال است که محالات هرگز بباشد ، پس محالست که هرگز محالات بخواهد . واین برهانی قاطع است بدین که خدای تعـــالی هرگز محالات نخواهد . واز ترتب محالی بر محالی هیچ خللی نخواهد بود که روا بود گویند : لو جاز أن یخلق الله مثل نفسه لجاز أن یکون الشیء الواحد قدیماً وحادثاً .

١٤٥ — وقرآن بدین معنی بسیار آمده است که « لو أراد الله أن یتخذ ولداً لاصطفی مما یخلق مـــا یشاء » ، « لو أردنا أن نتخذ لهواً — اي زوجاً — لاتخذناه من لدنا » ، « لو کان معه آلهة کما تقولون اذاً لابتغوا الی ذي العرش سبیلا » ، « لو کان فیهما آلهة إلّا الله لفسدتا » . واین همه ترتیب است بر فرض محال . پس چون گویند : اگر خدای تعالی محالات خواستی ببودی ، ولیکن هرگز نباشد ، فاذن هرگز نخواهد . واین کال ظاهر است که بودرا ونا بودرا

1 همچنین ... آورد S P K I - M / تا S M K - P I / 2 را S M K - P I / آورد K
S M آوردن P I / در این . . . را S K این . . . را P M I / 6 نیك S M K نیکو P I /
محالات S M K محال P I / 7 بتوان P M K I نتوان S / چنانکه S M K چنانچه P I / گردد
S P M I شود K / 8 گویند P M I گویند که S K / 9 وهر ... بضرورت P M I - S K /
نباشد P I نبود نباشد M / را M - S P K I هم S M K - P I / 10 محالات بخواهد K بخواهد
S P M I / 11 محالات P M I محال S K / 12 ترتب M ترتیب S K تربیت P I / که PMKI
اینکه S / 14 الزمر 39 : 4 ك / 15 الانبیاء 21 : 17 ك / 16 الاسراء 17 : 42 ك / 17 الانبیاء
21 : 22 ك / 18 پس چون P I پس M چون S K / محالات S M K محال P I / ببودی K I
P M نبودی S / 19 نباشد ... نخواهد P M I نخواهد لا جرم هرگز نبود S K / .

حوالت وا وجود مشیّت او وعدم مشیّت او بود . أمّا چون گویند : اجتماع الضدّین محال است ، وخدای تعالی بر مستحیلات قادر نیست . این چون نقصانی می‌نماید بنزدیك قاصر نظران که پندارند محـــال چیزیست ، واو برآن قادر نیست .

۱٤٦ – ای دوست این کلمات‌را برياضتی هرچه تمام تر می‌نویسم ، چه نام خدای تعالی بردن در این معرض دشوار متاتی می شود برمن . ودردل اهل معرفت او بیش از آنست که فلاسفه ومتکلمان می پندارند که گویند که او عرض نیست ، وجوهر نیست ، وجسم نیست ، وآنگاه پندارند که این تنزیه است .

۱٤۷ – بسیار کس از مریدان بوده انـــد که هرگز نام پیران نبردندی تا دهن بگلاب نشستندی ، وجاعتی بوده اند که هرگز نام پیرخود نبرده اند :

قومی همه عمر خویش در روزه کنند
قومی دگر ازکلاه خـود موزه کنند

قومی خدای تعالی‌را نام برند وندانند که آن خود چه بود . وقومی پیر خودرا نام نبرند که از خدای تعالی چیزی دانسته چه خبر دارند که پیررا این همه تعظیم از آنست که دلش محل معرفت خدای بود .

شتان مـــا بيني وبين حمامتي تبدي الصبابةَ والحنينَ واكتُمُ
ولقد بكيتُ فلو رأيتَ مدامعي لعـــلمتَ أيُّ الباكيَيْن مُتيَّم

---

1 مشيت S P M I مسبب K / 3 مي نمايد P I بود S M K / 5 را S K - P M I / برياضتى P M I - S K / 6 معرض S P M I موضع K متاتى مى S M K - P I / شود P M I گردد S K / 7 ميپندارند که گويند که S K ميگويند وميپندارند که چون گويند M ميپندارند که P I / 8 وآنگاه پندارند M - S P K I / اين S K - P M I / 10 کس P I جماعتى S M K / 11 وجماعتى ... نبرده اند K - S P M I / 12 خويش در SK در سر P M I / 13 دگر از کلاه خود S K زکلاه خود مى M زکلاه خود سر P I / 14 آن خود P I - S M K / 15 چيزى دانسته P I چيزى دانستند M خبر داشت S K / خبر دارند که P چيز دارند S M K - I / بود S P M I است K / 17 بيني ... الحنين S K بين وجد روجد حمامة ... في الحنين P M I .

أبعدُ الناسِ عن الله أكثرهم ذكراً لله . لعمری در بدایت ؛ همه نام او برند که « اذکروا الله ذکراً کثیراً » اذکروا الله حتّی یقال لکم إنّکم مراؤون . أمّا در نهایت این همه بر خیزد . جوانمردا ! « واذکر اسمَ ربّك » دیگر است ، و « اذکر ربّك في نفسك تضرّعاً وخیفةً » دیگر . یا موسی قل للظَّلَمةِ من بني اسرائیل لا تذکروني فإنَّ من ذکرني منهم ذکرتُهُ باللعنة .

۱۴۸ – جوانمردا ! پنداری که اهل معرفت خودرا ظالم ندانند ؟ چندین هزار هزار مقام است که در آنجـــا نام معشوق بردن حرام است ، وچندین هزار هزار مقام هست که جز نام معشوق برزبان نرود . از سوداهای عاشقان هم عاشقان با خبراند ولیس المحبةُ من تعلیم الخلقِ إنما هي من تعلیم الحبیب الخالق معروف کرخی می گوید . رزقنا الله وإیّاك ایّها الاخ طاعته ما أبقانا وأحسن منقلبنا إنه وليٌّ ذلك .

۱۴۹ . دراین نوشته آنچه مقصود بود همه نوشته نیامد ، چه در تمهید مقدّمات از مقصود دور افتادم . فردا إنشاء الله که بنویسم که هیچ جسمی قدیم نتواند بود . إنشاء الله این که نوشتم وبال نخواهد بود ، وتو نیز دعا می کن تا مگر عواقب محمود گردد . ای دوست وصیّتی نوشته ام که هر روزه چیزی بصدقه ده ، نه از راه عادت ، بل بجایی که سؤال نکنند ومتوقّع عطای تو نباشند .

---

1 لله S P M K ـ I / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 3 المزمل 73 : 8 ك والانسان 76 : 25 م / 4 الاعراف 7 : 205 ك / تضرعاً وخيفة P M I انه لا يحب المعتدين K ـ S / 6 چندین P M I ـ S K / 7 نام S P K I جز نام M / بردن حرامست S حرامست K نیست P I بر زبان بردن حرامست M / 8 نام S M K یاد P I / سوداهای S M K سودای P I / 10 گوید S P K I گویند M / 12 بود S M K ـ P I / چه S M K که P I / 13 دور افتادم M بیفتادم P I بازماندم S K / که S K رنا في تاخیر الاجل M وما في الاجل P I / 13 ـ 14 که هیچ... که P M I ـ S K / 14 نوشتم P I می نویسم M / وبال P M I وفالی S K / 16 نیز S P M I ـ K / عواقب P M I عاقبت S K / 17 وصیتی S P M I قصتی K / بصدقه S M K صدقه P I / 17 نباشند S P K I نباشند والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله M / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۵۰ ـ عاقبت کار برادر اعزّ محمود باد إنشاءالله‌تعالی. در این مکتوب نوشته شود که هیچ جسم قدیم نتواند بود . ولفظ قدیم بترك گوئیم که بی خردگی تمام است ، ونفی قِدم از جسم در باقی نهیم که طریقی دیگر هست بأدب نزدیك تر ، وآن آنست که درست کنیم که کلُّ جسمٍ حادثٌ . زیرا که چون اجسام حادث بود ، قدیم نبود . واینجا معنی جسم بدان ، ومعنی حادث . بدانکه ضرورتست که هر موجود که وجودش‌را بدایت بود آنرا حـــادث خوانند ، وچون بدایتش نبود قدیم خوانند . وهر موجودی که طول وعرض وعمق دارد آنرا جسم خوانند . اکنون نیك گوش دار تا این اشکال بر خیزد ، بعون ملك آسمان وزمین ، ودر این باب چون سه چهار تمهید بود، ادراکش آسان تر افتد.

۱۵۱ ـ تمهید اوّل : در تمیز صفات ذاتی وعرضی . بدان ای دوست که هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود نبود ، ما آنرا ذاتی خوانیم ؛ وهر صفت که وجود موصوف تواند بود بی آن صفت ، ما آنرا عارضی خوانیم . واین بمثالی دیگر بهتر فهم کنی ، مثلاً آدمی موصوفست بتحرك وادراك .

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثالث عشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثةعشرة بسم ... الرحیم S بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 کار S P K I ـ M / بترك گوئیم M ترك کنیم S P K I / 4 است S P K I در آنست M / نهیم S P M I کنیم K / که P I چه S M K / بادب P M I که بادب S K / 5 تر P I تر باشد S M K / وآن آنست که P M I ـ S K / 6 بدانکه S M K بدان . بدانکه P I / 8 که P M I که دراو S K / دارد P M I بود SK / 9 آنرا P I ـ S M K / نیك S M K نیکو P I / 10 افتد S K بود M باشد P I / 11 عرضی S K عرضی عارض آن باشد P I وعوارض آن M / 12 ما ... خوانیم P M I آنرا ذاتی خوانند S K / 13 ما . . . خوانیم P M I عرضی خوانند S K / 14 این M ـ S P K I / دیگر P I ـ S M K / 14 بتحرك S M K بحرکت P I / .

*** I 13، K 13، M 22، P 13، S 13، ***

اورا این دو صفت ذاتی بود که اورا اگر نه تحرّك بود نه ادراك پس آدمی نبود. أمّا سپیدی وسیاهی و کوتاهی ودرازی، این همه صفات عارضی بود، عرض خوانیم. چه آدمی توانـــد بود بی آنکه سیاه باشد یا سپید، وهمچنین تواند بود، بی آنکه دراز باشد یا کوتاه. ودر تمیز صفات فرقی دیگر بود میان مقومات ولوازم، واین از مقصود ما خارج است. وحصول مقصود ما ممکن است بی آنکه لوازم ومقومات از هم جدا کنیم. این تمهید فهم کن اوّلاً.

۱۵۲ – تمهید دوم: در حکم این اوصاف بدان ای دوست عزیز، أعزّنا الله وإیّاك بالاسلام که صفات ذاتی موصوفات خودرا ضروری الوجود بود، وصفات عارضی ممکن الوجود بود، چه تواند که بود وتواند که نبود. أمّا ذاتیّات علی کل حال نتواند بود که نبود، الّا که موصوفات نیز نبود، وما این حکم با وجود موصوفات می کنیم. هذا مضی.

۱۵۳ – تمهید سیوم: در حکم ممکن الوجود. بدان ای دوست که هرچه ممکن الوجود بود، چون اورا موجود بینیم ضرورت دانیم که اورا سببی بوده است که در وجودش آورد چه او از خود مستحقّ وجود نیست؛ وچون اورا از ذات خود استحقاق وجود نبود، لا بدّ وجودش‌را سببی باید که حوادث‌را اسباب ضروری بود. ومن این تمهدات را بس کودکانه بیان می کنم، تا بدانی. زیراکه تو چنین می خواهی، واگر نه این مسأله چندان دشخوار نیست.

---

1 – پس S K – P M I / 2 عرض خوانیم P M I – S K / چه S M K که P I / 3 همچنین تواند بود S K – P M I / تمیز S P M I بیشتر K / 4 از S P M – K I / 5 ما S P M I – K / 7 – 8 ای ... که S M K – P I / 9 عارضی P M I عوارض S K / چه S M K که P I / که بود وتواند M بود که بود وبود S K بود که نبود P I / 9 – 10 اما ... که نبود S P M I – K / 10 الاکه P – S M K I / موصوفات S M K موصوف P I / 12 ای دوست P I – S M K / 13 اورا S K – P M I / 14 وجودش ... چه S M K وجود ... که P I / نیست P M I نبود S K / 14 – 15 وچون ... نبود S K – P M I / 15 حوادث S P K I حادث M / 16 می S P M I – K / 17 زیراکه P I زیرا M که S K / چندان دشخوار K دشخوار S چنان دشوار P M I /.

۱۵٤ – تمهید چهارم : بدان ای دوست که هر موصوف که بی صفات عارضی موجود نتواند بود ، بضرورت آن موصوف حادث بود . چه صفات عارضی‌را بچیزی حاجت بود که آن چیز سبب وجودش بود . وموصوف‌را بدین صفات عارض حاجت بود تا در وجود آید . ووجود موصوف پس از وجود صفات عارض می بود . ووجود صفات عوارض موقوف بود بر وجود چیزی دیگر .

۱۵۵ – تمهید پنجم : بدان ای دوست کـه سکون وحرکت ، ولطافت وکثافت ، وتری وخشکی ، وشیرینی وترشی ، وگرمی وسردی ، همه اوصاف عارضی اند در جسم که جسم تواند بود بی آنکه ساکن باشد وتواند بود که بی آنکه متحرّك بود . وهمچنین تواند بود که بی لطافت بود چون زمـین ، وبی کثافت تواند بود چون هوا ، وبی تری تواند بود چون زروسیم ، وبی خشکی تواند بود چون آب ، وبی شیرینی تواند بود چون سر که ، وبی ترشی تواند بود چون انگبین که این همه اجسام است وهریکی علیحده می تواند بود ، بی آن صفات اجسام دیگر . مضی هذا ایضاً .

۱۵٦ – تمهید ششم : بدان ای دوست که هرگز جسم نتواند بود بی هیچ صفتی عارضی ، زیرا که محـال بود که هرگز جسم در وجود آید بی حرکت وسکون . واین هر دو در اجسام عارض است ، ومحال بود که در وجود آید بی لطافت وکثافت . واین همه از عوارض است . وهر یك از این تمهیدات‌را شرح از آن جداگانه می نویسم ، تا تأمّل در آن آسان تر بود چه اگر بهم در

1 ای ... هر S M K - P I / بی S M K به P I / 2 موجود نتواند S M K میتواند P I / چه صفات S M K که اوصاف P I / 3 آن چیز S - P M K I / 4 و 5 عارض P M I عوارض S K / 4 ووجود S K پس وجود P M I / 7 همهٔ P I این M - S K / 8 اند S K است M که P I / باشد P I بود S M K / وتواند بود S M I - S K / 9 چون S P I چنانکه M - K / 10 - 11 چون... چون S P K I چنانکه... چنانکه M / 12 یکی S P K I یك M / 13 مضی هذا ایضاً S M K هذا مضی P I / 14 دوست که هرگز S M K برادر که P I / هیچ M - S P K I / 15 صفتی ... حرکت و P M I - S K / 16 دو در S M K در P I / 16 - 17 در وجود ... کثافت S M K بی لطافت وکثافت در وجود آید P I / 17 تمهیدات S M K تمهید P I / 18 شرح از آن P I از آن S K ازین سبب M / چه S M که P I - K / .

بود فهم تو در آن مضطرب شود امّا چون کسی بود که چیزی بتواند شنیدن، این مسألهرا در یك سطر بتوان بیان کرد .

۱۵۷ – تمهید هفتم : در لباب این مقدّمات . بدان ای دوست که چون جسمرا وجود موقوف بود بر وجود اوصاف عارض ، واوصاف عارض محال الوجود بود بی چیزی که سبب وجود آن اوصاف بود ، پس اوصاف عارضرا وجود پس از وجود آن چیز بود وجسمرا وجود پس از وجود آن اوصاف بود . وهرچه وجودش پس از وجود چیزی بود ، این چیز لا بدّ است که سابق الوجود بود بر آن چیز ، پس آن چیز حادث بود بضرورت . وحال جسم چنین است پس بضرورت جسم حادث بود . وچون حادث بود ، قدیم نبود . وچون هیچ جسمی قدیم نبود ، هیچ قدیمی جسم نبود ، وصانع عـــالم لا بدّ قدیمست ، پس جسم نبود . وهذه کفایة .

۱۵۸ – در این مسأله بیش ازین نتوان نوشت که مستحقّ این تطویل هم نیست . امّا بحکم آنکه تو عادت نکردهئی در این شیوه بیشترك نوشتم که لکلّ داخل دهشة . باید که در این نوشته پیوسته تأمل کنی تا ضرورت معلوم شود که محال بود که هیچ جسم بود إلّا که حادث بود . واین مسألهرا هزار گونه بیان توانم کردن . امّا این ما حضروقلست ، وچنین دانم که کفایت بود ، امّا بتأمّل مطالعه باید کرد ویقین بدان که معرفت خدای تعالی نه این بود که معرفت از شنودن هرگز حاصل نشود. چه تحصیل معرفت خود راهی دیگر است .

---

1 در آن S P I - M K / شود P M I گردد S K / 2 را S P K I - M / 4 واوصاف عارض M - S P K I / 4-5 محال ... پس اوصاف P M I - S K / 5 عارض S M K عارضی P I / 7 است که S P M I - K / 8 بود ... پس آن M برآن چیز پس آن S P I بـــود وآن چیز پس از آن K / 9 چنین P M I این P K / 10 جسمی K - S P M I / هیچ ... نبود K - S P M I / لا بد P I - S M K / 11 پس P M I لا بد که S K / 12 بیش P M I بیشتر S K / که P I چه S M K / 13 نیست S P M I نبود K / بیشترك P M I روشن تر S K / 14 در ... پیوسته M پیوسته درین باب S K درین نوشته P I / 15 را S M K - P I / 16 توانم کردن S M K توان کرد P I / 18 از ... حاصل S P M I آن شنودن هزار حاصل K / نشود P I نباید S نگردد M بباید K / چه S M K که P I / .

۱۵۹ — وبدایت آن راه طهارتست که «بُـنِيَ الدّينُ على النظافة». وبدایت طهارت پاکی ظاهر است، وظاهر تن است وجامهٔ تن، وأخس درجاتِ طهارت اینست. وقومی از سالکان راه حقّ خود بدین طهارت ننگرند. واز غلط خالی نیند که این طهارت بآب حاصل شود. وحصول این طهارت بی‌حقیقت طهارت، بهیچ کاری نیاید. واین معنی در قرآن چنین میگوید: «انمـا المشرکون نجسٌ». ای دوست إنّ الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی أعمالـکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم. چون دل نجس بود، طهارت ظاهر بچکار آید. واین چنان بود که کسی تن جامه پاکیزه دارد، واز فرق تا بقدم بأنواع نجاسات آلوده بود. ای دوست طهارت ظاهر مزّیَن است در راه خـداى تعالی، وطهارت دل رکنی است، وچون رکن بخلل بود مزّیت بچکار آید. واین چنان بود که کسی خواهد که خطّ آموزد. وآنکه شب وروز در آن کند که کاغذ مهره زده طلب کند، وعمر در این بسر برد، وهرگز قلم بر کاغذ ننهد ونداند که الف وبا چون نویسند.

۱۶۰ — دوم درجهٔ طهارت پاکی حواسّ است، از آنچه قـاطع راه خداست که «إنّ السّمعَ والبصرَ والفؤاد کلُّ اولئك کان عنه مسؤولاً».

سیوم درجه در طهارت پاکی دماغ است، از خیالات واوهام ردی که مرد را از راه خدای تعالی باز دارد که اوهام وخیالات از جنود ابلیس اند.

---

2 وظاهر ... درجات P M I چون پاکی تن وجامه وآخر درجات در SK / 3 راه حق PI ـ S M K / ننگرند P M I بنگویند S K / 4 نیند P M I نیـتند S K / شود P I گردد آید S K / 5 ـ 6 طهارت ... المشرکون P I ـ S MK / 5 میگوید S M هست P I ـ K / 5 ـ 6 التوبة 9 : 28 م / 7 ونیاتکم M ـ S P K I / 9 است در P I دارد در S K در M / 12 کند S P K I کوشد S / مهره زده S K برزر P M I / 12 ـ 13 که ... چون S M K ـ P I / 14 دوم درجه S P K I درجهٔ اول در پاکی M / 15 که P M I ـ S K / الاسراء 17 : 36 ط / 16 سیوم درجه S P K I درجهٔ دوم M / 17 مرد را P M K I مردم S / .

چهارم درجهٔ طهارت پاکی دل است از خواطر وقواطع در این راه دراز. وچون این طهارت دست داد ، روی در قبله باید آورد . وچون وقت احرام گرفتن آنگه بود ، از همه مخیّط بیرون آید .

۱٦۱ — جوانمردا ! هرلباس که برتو بود که شیطان دوخته ، بیرون باید کرد ، اگر قصد کعبه داری. « استجیبوا لله ولرسوله اذا دعاکم » . دعا شرط است ، کار اینست . اگر لبّیك اللهم لبّیك گویی در این حالت ، تامت در جریده است . انمایستجیب « الذین یستمعون القول فیتّبعون أحسنه » . وغاز در این حال از مرد درست بود که مفتاح الصلاة الطهور ، ودر بهشت دراین حال بود که باز کنند که مفتاح الجنّة الصلاة وقرة عینی الصلاة ، و « فصَلّ لربك وانحر » ، الصلاة قربان کل تقيّ « لن ینال الله لحومُها ولا دماؤُها ولکن یناله التقوی منکم » . چون بتقوی رسیدی ، در نمـاز خودرا قربان باید کرد که « فصلّ لربك وانحر » این بود که صل صلاة مودعٍ ای مودع لنفسه .

۱٦۲ — جوانمردا ! المُصلي یناجي ربه وتا تو باشی ونفس تو باشد ، راه نیست بخدای تعـالی . أبی الله ان یکون لصاحب النفس الیه سبیلا . پس با نفس تو مناجات کی دست دهد ؟ وتا مناجات نبود نماز نیست . اکنون چون بنماز رسی ، مناجات پدید آید . وچون خدمت بسیار کنی ، باشد که تورا معرفتی دست دهد . مصرع : چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود . این معرفت بود ، باقی آنچه تو بچیزی آموزی ، آن از معرفت سخت دوراست . عارفی باید تا داند که معرفت چیست ، من از معرفت نام دانم ، ترا خود نشناسم .

---

1 چهارم درجه SPKI درجهٔ سوم M/ دل PMI - SK/ در SMK از PI / 2 وچون وقت M ووقت SPKI / 3 آنگه PI - SMK / بود SMI بوه که PK / 4 دوخته PI دوخت M دوخته باشد SK / 5 الانفال 8 : 24 م / 5 - 6 دعا ... انیست K شرط کارایست M شرط کار است PI / 6 حالت PMI حال PK / 7 است SMK آنها نیست I ثبت کنند P / الزمر 39 : 18 ك / 7 - 19 انما... نشناسم SMK - PI / 9 بود SM - K / 9-10 الکوثر 108 : 2 ك / 10 الحج 22 : 37 م / 11 رسیدی در نماز MK رسند S / 14 پس SK - M / 15 - 17 وتا ... نماز نیست ... دهد مصرع M وچون ... دهد S - K / 18 آنچه M انکه SK / 19 من SK - M / .

۱٦۳ — ای دوست ! قومی از فلاسفه ومتکلمان خودرا عارف خوانند « ذلك مبلغهم من العلم » پندارند که از راه هذیان کسی بمعرفت رسد ، حاشا وکلّا ! ای دوست مارا با این چه کار ! امّا هم اولیتر آنست که بیان کرده شود تا در غلط نمانی . هوا پرستانرا کجا رسد که حدیث مردانِ راه خدای کنند ! آن کس که هنوز از خلق خدای ترسد واز خدای نترسد ، آنکس بنزدیك اهل طریقت کافر است ، وهنوز بمقـــام مشرکان نرسیده است . چگونه شاید که از اهل معرفت سخن گوید ! جوانمردا ! هفت آسمان وزمین در قبضهٔ عارف کم بود . اگر أنا الحق زند ، معذورش دار . گویی فلاسفه‌را این معنی بر خاطر گذرد . نمی توانم چیزی نبشتن ، ونمیدانم که چه بنویسم ! خدای تعالی عاقبت محمود دهاد .

۱٦٤ — ای دوست نصیحتی بشنو که بر هر حال که باشی نومید مگرد . « لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأسُ من روح الله إلّا القومُ الکافرون » . وبهر کال که رسی از قطاع الطریق بر حذر باش که « فلا یأمنُ مکرَ الله إلّا القومُ الخاسرون » . ای دوست ! چندان که خواهی جبّاری وقهـاری هست . وچندانکه نتوانی دانـتن ، کرم ورحمت هـست . ودر هر مقام که باشی داد آن مقام از خود میده ، وحالی در این مقام که هستی چندانکه توانی خیر میکن با مسلمانان ، واز درود دل بیچارگان ودرماندگان برحذر باش . وچندانکه توانی معصیت کم کن ، واگر هزار کبیره در روزی بکنی ، ویك صغیره دست

---

1 ـ 18 ای . . . دست P I ـ S M K / 2 النجم 53 : 30 ك / هذیان M زمه باز S K /
3 اولیتر M اولی S K / 4 راه M ـ S K / 5 هنوز M ـ S K / ترسد M نترسد S K / واز
M از S K / آنکس M ـ S K / 6 بنزدیك SK بنزد M / است M بود S K / 7 از ... گوید
S K حدیث اهل معرفة کند M / 8 عارف کم بود S K خود کم بیند M / زند S K گوید M /
گوئی S K ـ M / وگذرد S K کی گذرد M / چیزی نبشتن S K که / چیزی بنویسم M /
11 مگرد M مشو S K / یوسف 12 : 87 ك / 13 قطاع . . . باش M قاطع ایمن مباش S K /
13 الاعراف 7 : 99 ك / 14 ای دوست M ـ S K / 15 دانـتن M دانست S K / 16 ـ 17
چندانکه... مسلمانان M یا مسلمانان خیرات میکن SK / 17 برحذر باش M حذر میکن SK /

بتوانی داشتن بدار ، ونباید که شیطان ترا در این مغلطه افکند . واگر بـه پُری آسمان وزمین کبایر داری رحمت او بیشتر از آن است . واگر به پری آسمان وزمین طاعت داری ، در جنب عدل او ذره یی مشناش .

۱۶۵ — وهر روز از مال خود چیزی جدا کن واز بهر خدای تعالی بده ومی‌دان که از بهر خداست وچندان که خواهی جدا کن . وبرآن مواظبت نمای ، وچنان پندارکه هرگزاین طاعت نکرده‌ای،وبیکس مده که بضرورت چیزی خواستی دادن . وعلی الحقیقة دانم که دشوار بتوانی دانستن که مصرف آن صدقت کیست . وبدانی که چون در روزی هزار دینارکم یا بیش خرج کنی از چه مایه است که بخدای میتوانی دادن لا بل بخود میتوانی دادن . وزنهار زنهار ! چون روزی دو وده بدهی، نباید که دست از آن بداری که آفت آن ندانی! تو چنان دان که فایده آن هم ندانی. اگر یك روز این وظیفه فراموش کنی ، روزی دیگر خودرا بران عقوبت کن ، وچیزی که در طبع تو بدان بخیلی باشد از خود جدا کن . واگر فراموش نکنی لیکن سببی بی تو براه آید که بدان کار نرسی ، هم این کارکن خودرا مواخذت کنی ، واین عظیم عظیم کاریست ، ارجو که این توفیق بیابی . واگر در اول روز جـــدا کنی وروز بآخر آید ، وهنوز پیش تو باشد شاید ، مادام که تورا در امساك آن چیزغرض نباشد . واز این نصیحت بر خطری تادانی فایدهٔ این کار عظیم خواهد بود .

۱۶۶ — واول شب که میان ما ملاقات بود ، ترا نصیحت کردم ووردی

1 - 18 بتوانی . . . ورمی S M K - P I / 1 داشتن M داشت S K / ونباید S K که نباید M / مغلطه افکند S K مغالطه زند M / 2 بیشتر S K فراخ تر M / است S K دان M / 5 ومی . . . کن S K - M / 6 پندار M انگار S K / مده M بده S K / 7 خواستی دادن M دادن نبود S K / 9 ازچه S K زآنچه M / زنهار S K - M / 10 نباید M - S K / آفت S M - K / 11 دان S M - K / 12 کنی S K کنی با M / روزی S K روز M / 13 بخیلی SK بخلی M / اگر M اگرچه S K / سببی . . . براه S K شبی بر تو بر M / 14 نرسی S K نرسی که خبر کنی M / عظیم S M - K / 16 باشد S K بود M / مادام M - S K / چیز M - S K / 18 کردم M کرده ام S K /

نهادم، نمیدانم که بدان ورد مواظبت می نمائی یانه! واگر چنانچه مواظبت ننموده‌ای غالب ظن آنست که از تو هیچ نیاید. تا دانی مرا از این کار اعلام کند که دیرگاه است تا میخواهم که معلوم کنم، فراموش میشد. وهان هان! تا آن صدقه‌را که معین کند بکاری از کارهای دنیوی صرف نکنند. واگر هرروز متفاوت بود زیان ندارد اگر باز معین کند. مثلاً این خاصیت باشد دراو. اما نشاید علی الدوام که مختصر بود، ومیخواستم که این نصیحت یاری علی بود که ترا فرا آن آوردی. واگر یك سال برآن مواظبت نمائی بدانی؛ واگر ندانی، منت باز تمام إن أنسیء في آجالنـــا. از تأثیر این مکتوبات پیوسته خبر میکند، ونموده بود که اکنون می بدانم که این مکتوبات نخستین، اگر چه بفهم نمی رسید درآن روزگار. اگر اکنون در آن مطالعت کنم، سود دارد. واین سخن‌را یکبار دیگر روشن‌ترك بنویسد، تا مقصود ازین بدانم که چیست تا تدارك کرده اند. والسلام.

---

1 ـ 12 نهادم . . . والسلام SMK ـ PI / 1 نهادم M نهاده ام SK / ورد SK ـ M /
می نمائی SK نموده ئی M / چنانچه M ـ SK / مواظبت ننموده K ننموده SM / 2 ظن
SK ـ M / تادانی M ـ SK / 4 از کارهای SK ـ M / نکنند SK ـ M / 5 اگر باز SK
اگر یك نان M / 7 فرا آن M بدان SK / آوری و M آوری که SK / برآن M ـ SK /
7ـ8 بدانی . . . ندانی M تا بدانی که SK / 8 تأثیر این MK تاثیرات S / مکتوبات SK
مکتوب، M / 9 می بدانم SK نمیدانم M / نخستین M اول SK / 10 رسید دو SK رسیدیم M /
در آن مطالعت SK مطالعت M / 11 را SK ـ M / تا M که SK / بدانم که M نمیدانم
SK / 12 تا تدارك . . . والسلام M ـ SK /

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶۷ – برادر أعز ترا سعادت ابدی نصیب باد. سه چهار مکتوب درشرح الله اکبر نوشتم وهنوز کلمهٔ اول تمـــام نکرده ام . واین قدر ضرورت است تکاپوی همهٔ عالم وعالمیان از انبیا واولیا علیهم السلام ، آنست که از کلمهٔ الله اکبر چیزی بدانند ، وبیش ازین خود هیچکس‌را مطلوبی نیست . اما این قدر در بدایت عموم‌را بباید دانست ، تا سلوکی توانند کرد . پس چون سلوك کنند، هر کسی‌را نصیبی نهاده اند از معرفت این کلمه . وتخم سعادت خصوصی آنست تا دانی « وأن لیس للانسان إلاّ مـــا سعی » . واز ثمرهٔ این تخم خواهد خورد هر کسی، « وأنّ سعیَه ُ سوف یُری » . ودر هر لحظه آن سعادت در تضاعف بود الی ابد الآبدین « ثم یُجزیه ِ الجزاءَ الاوفی » . این بود « أجراً غیر ممنون » و « عطاء غـیر مجذوذ » . واین قدر بضرورت هنوز ترا میباید دانست که در وجود قدیم یکی بیش نیست ونبود، چه تو میگویی مرا ببرهان بهتر بطبع میرسد، وچون بدانستی که یکی بیش نیست « فإلهکم إلهٌ واحــد » بدانی که چبود . وچون بدانستی که یکی بیش نتواند بودن « قــُـلْ هو الله أحد » . بدانی چیست .

---

1 بسم ... الرحیم M المکتوب الرابع عشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة عشرة بسم ... الرحیم S / 2 در شرح S M از شرح تفسیر K / 3 نکرده ام S K نکردم M / 4 تکاپوی همهٔ S K تا بدانی که جمله M / آنست S K در آنند M / 6 توانند . . . کنند S K بتوانند کردچه M / 8 النجم 53 : 40 ك / واز S K این بود واز M / خورد S K خوردن M / 9 النجم 53 : 40 ك / 10 ابد الابدین K الابد M / النجم 53 : 41 ك / القلم 68 : 3 ك / 11 هود 11 : 108 ك / این قدر S K – M / هنوز S K – M / 12 نیست و S K – M / تو میگویی مرا M گوئی ترا S K / 13 الحج 22 : 34 م / 14 التوحید 112 : 1 ك /

* * * نامهٔ چهاردهم . S 14 . M 23 . K 14 * * *

۱۶۸ – جوانمردا ! میان واحد وأحد فرق عظیم است ؛ واحد یکی بود ولیکن احد یگانه بود . آفتاب یکی است ولیکن یگانه نیست . وتو هم یك آدمی از راه عــدد ، ولیکن چون تو بسیارند . وآفتاب یکی است بعدد ولیکن اورا ثانی نیست . ولیکن ممکن است که چون او هزار هزار باشد ، چون امکان آن نیز برخیزد که اورا ثانی بود ، أحدیت آنجا بود . جوانمردا ! تو از راه عدد یکی توانی بودن ، چه تورا اگر از راه اجزاء تو ببینند کثیر باشی نه واحد ، زیراکه چشم تو دیگر است وگوش‌تو ودست تو وزبان تو دیگر وتو دیگر ، وتو با این اجزا متکثری. وآفتاب اگر چه متشابه الاجزاء است، هم متکثراست باجزاء خود. پس از راه قسمت اجزاء خود کثیراست، اگر چه از راه جملهٔ اجزاء خود یکی است .

۱۶۹ – وهمچنین تکثری دیگر بود معنوی ، از راه تکثر اوصاف متغایر چنانکه یکی علم فقه وعلم کلام وعلم نحو وعلم نجوم داند . پس اواز راه اوصاف متکثر بود . زیراکه چون گویند : او فقیه است ومتکلم است ونحوی است ومنجم است ، این چهار صفت باشد که جای دیگر نبود ؛ ولیکن سه صفت بود از این جمله ، وباشد که دو صفت بود وباشد که یك صفت بود. وقوام هر کلی بأجزاء خود بود ، چنانکه قوام آدمی بسروتن بود . اگر سر جدا کنند از تن ، اسم آدمی بر خیزد ، نه بر سرافتد ونه برتن . واگر بینی وچشم از سرجدا

---

2 ولیکن M ـ S K / 4 باشد M بود S K / 5 امکان آن نیز M این مکان S K / ثانی S K ثانی نتواند M / 6 چه تور اگر M واگر ترا S K / تو M ـ S K / ببینند S M بنویسند K / 7 نه واحد M ـ S K / 8 وتو دیگر M ـ S K / 9 است S M بود K / راه M این راه S K / کثیر M کثرت S K / 10 ازراه جمله M راه S K / 11 همچنین M هم S K / دیگر بود M دارد S K / 12 علم ... داند M فقه داند وکلام داند ونحوداند ونجوم داند S K / 13 ـ 14 است M ـ S K / 14 باشد M K ـ S / 15 در صفت . . . صفت بود M در . . . بــود S K / 16 کل M یکی S K / آدمی M شخص آدمی S K / 17 بر خیزد M ـ S K / .

کنند اسم سر بدان أجزا نیفتد . واگر آفتاب‌را در وهم بچهار قسمت بنهند ، اسم آفتاب بران چهار اجزا نتوان نهاد . واینجا بدانکه قوام هر کل که مرکب بود از أجزای جسمانی یا اجزای معنوی ، لا بـد بود که قوام آن کل بدان اجزاء بود ؛ ووجود اجزا مستغنی بود از وجود کل . اما وجود کل محتـاج بود بوجود اجزا ، زیراکه تا وجود اجزا نبود ، محال بود که کل‌را وجود بود . نه بینی که تا وجود چشم و گوش وبینی ودهن وزبان نبود، محال بود که سر تواند بود . امّا گوش وچشم‌را وجود تواند بود بی آنکه سر موجود بود . واینجا جرم گوش میخواهم که از سر جدا کنند نه شنوائی تا دانی .

۱۷۰ — وچون معنی واحدرا بدانستی ، اکنون بدانکه قدیم یکی بیش نتواند بود . واین مسأله پاره غموضی دارد . والعلمُ یؤخذ من أفواه الرّجال . وغالب آنست که از نوشته فهم نکنی ؛ أمّا من بنویسم که اگر فهم افتـــاد مبارك ، واگر نه ، لا بد ببابد خواندن تا معلوم گردد . واز آن دو مسألهٔ سابق این غامض تراست ، أعنی اثبات قدیم ونفی جسمیت از قدیم. ومن بقدر وسع تقریر کنم نزدیك تر بفهم تو . ومن الله التوفیق والعصمة من الزلل .

۱۷۱ — بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله وإياك بسلوك الطريق المستقيم که محال بود علی الاطلاق که دو موجود بود متغایر که این نه آن بود وآن نه این بود . وآنگاه هر دو قدیم باشند. زیراکه اثنینیت بتغایر واختلاف اوصاف صورت بندد؛

---

1 در وهم S K ـ M / 2 چهار S K ـ M / نتوان نهاد M نیفتد S K / 3 یا M و S K / 5 ـ 7 که کل . . . محال S ـ M K / 6 وبینی S M ـ K / دهن وزبان M ودیگر اجزا K / تواند M ـ S K / 7 اما ... موجود بود S K-M / 8 که ... کنند S K ـ M / 9 چون S K ـ M / را S K ـ M / 10 غموضی S K غموضی M / 11 من S K ـ M / کـــه S K ـ M / 12 واگر نه M والا S K / مر M دوسه S K / 13 سابق S K ـ M / 14 کنم ... تر S K این معلوم کنم M / ومن الله M انشاء الله وحده وبالله S K / 15 الطریق M الصراط S K / 17 باشد M بود S'K / اثنینیت M تثنیت S K / اختلاف S ـ M K / .

واختلاف در دو قدیم بذاتیـــات قدیم صورت نبندد . پس بعوارض بود ، واوصاف عارض در قدیم محال بود که آنرا اسبابی خارج از ذات قدیم باید ، وهرچه بدین صفت بود ، حادث بود نه قدیم . وایتجا چهارم علم بتفصیل بباید دانست ، تا این جمله که نوشتم ترا در طبع افتد . یك علم آنست که در دوی اختلاف صفات ضرورت بباید . دوم علم : آنست که اختلاف اوصاف یا بذاتیات بود یا بعوارض . سوم علم آنست که اختلاف بصفات ذاتی نبود میان دو قدیم . چهارم علم آنست که اختلاف باوصاف عارض هم محال بود که بود در قدیم . واین چهار اصل است ، وهر یکی‌را بیان علی حـــده بکنم تا بفهم مبتدیان نزدیك شود .

۱۷۲ ــ اصل اول: در بیان آنکه اختلاف اوصاف میان دو چیز ضرورتست. بدان ای دوست عزیز ! سلك الله بك سبیل الحق که هرگز دو چیز نتواند بود ، خواه حادث وخواه قدیم ، إلّا که ضرورت بود که یکی‌را صفتی بود که آن دیگری‌را آن صفت نبود . چه اگردر همه اوصاف مشترك باشند، خوداسم دو بر خیزد، ولفظ فارغ بلا معنی بماند . اکنون اختلاف میان آدمی واسب خود ظاهراست . واختلاف میان دو آدمی هم ضرورتست، إما در لون وإما درطول وإما در عرض وإما در مکان وإما در زمان . واگر نیز هیچ صفتی مختلف نبود که یکی‌را بود ویکی‌را نبود ، پس هردو یکی بود نه دو . واگر این روا

---

1 بذاتیات M K براثبات S / 3 وهر S K چه هر M ؛ بباید M میباید S K / 4 یك علم M یکی S K / دوی S K اثنینیت M / 5 ـ 7 علم M ـ S K / 5 ـ 6 یا بذاتیات بود S M باید که اثبات کند K / 6 بصفات M صفات S K / ذاتی M ذات S K / 7 که بود M ـ S K / 8 چهار اصل M اصلی S K / 9 شود S M باشد K / 10 میان K M در میان S / 11 سبیل M طریق S K / 12 را M این S K / 12 ـ 13 که آن ... نبود S M ویکی را نبود K / 13 چه M که S K / اوصاف M ـ S K / 14 بماند M نماید S K / آدمی واسب S K اسب وخر M / 15 خود S K ـ M / 16 نیز S M ـ K / صفتی مختلف M صفت S K / 17 هر دو S M ـ K /.

بودی که بی اختلاف صفت دویی موجود بودی ، پس روا بودی که کسی اشارت بیك آدمی کردی و گفتی که این مشار الیه دواست . أمّا میان این دو آدمی البته هیچ اختلاف نیست در هیچ صفت ، نه در لون ونه در شکل ونه در مکان ونه در زمان ونه در غیر آن . واین محالست .

۱۷۳ ــ ونیك اندیشه کن! چون دو چیز بود، ما گوئیم در یکی: هذا ودر یکی: ذاك . پس گوئیم: هذا عینُ ذاك أوغیرُ ذاك. اگر گوید: عینُ ذاك پس دو نبود که یکی بود ؛ واگر گوید: غیر ذاك ، اینجا گوئیم: هذا ذاك ، دراین یکی نتوانیم گفتن بل باید گفتن: هذا هذا ، ودران یکی نتوانیم گفتن: ذاك هذا بل باید گفتن که ذاك ذاك . واگر اختلاف نیست، پس چرا هذا برین می افتد، وبرآن دیگر نمی افتد ؛ وذاك برآن می افتد ، وبرین دیگر نمی‌افتد ؟ واین تأملی خواهد که شیطان اینجا هرساعت پیش پای دیگر مینهد. وبیشترعالمیان اینجـــا آفتادهٔ شیطانند . وکم کسی بود که اورا شیطان زیر پای نگیرد . وهر گاه که کسی‌را در دار دنیا ، شیطان در زیر پای گیرد ، لا بد بود که فردا در عرصات گوید : « ربّنا أرنا اللذین أضلّانا من الجن والانس ، نجعلها تحت اقدامنـــا ، لیکونا من الاسفلین » . وغالب آنست که این از خواندن نتوانی دانستن .

۱۷٤ ــ أصل دوم ، در اینکه اختلاف صفات یا بذاتیات باشد یا بعوارض. بدانکه چون موصوف‌را صفتی بود ، اگر وجود موصوف صورت نپذیرد بی

1 که ... روا بودي K – S M / کسی K – S M / 2 که M – S K / 3 البته S K – M / 5 هذا S K که هذا M / 6 ذاك S K گوئیم که ذاك M / 6 – 7 دو نبود که یکی K – S M / 7 – 8 ذاك در . . . هذا هذا M دریکی نوانیم گفت S K / 9 بـــل M بلکه S K / 10 نمی افتد M K نه S / وذاك ... نمی افتد M – S K / 11 اینجا M – S K / 12 اورا شیطان S K شیطانرا M / نگیرد S K آورد M / 13 وهر ... را S K وهر که M / در زیر S K را زیر M / گیرد S K خود فیاورد M / 14 – 15 فصلت 41 : 29 ؛ / 15 وغالب S M ولین عالم K / 15 – 16 این ... نتوانی M ازین خواندن‌بتوانی SK / 17 یا ... بعوارض M یا ذاتی یا عارضی بود S K / 18 نپذیرد K نبندد S M /.

وجود آن صفت ، ما آن صفت‌را ذاتي گوئیم ؛ واگر وجود موصوف صورت بپذیرد بي وجود آن صفت ، ما آن صفت‌را عارض گوئیم ، ودر این اصطلاح مقومات صفات ولوازم صفات همه ذاتي میخوانیم ، تا غلطي بر کسي راه نزد . ودر این باب خود نبشته‌ام پیش ازین .

۱۷۵ — اصل سوم : در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتي نبود. اي دوست چون معنی اوصاف ذاتي بدانستي ، ترا آسان بود که‌بداني که روا نبود که دو قدیم بود ؛ ودر یکي صفتي ذاتي بود، ودر دیگر نبود ؛ زیراکه وجود موصوف محال بود بي وجود صفت ذاتي، وچون این صفت ذاتي است ، وجود آن یك قدیم بي این صفت چون صورت توان بست؟ واستحالت این خود ظاهر است بغایت .

۱۷۶ — اصل چهارم : در بیان آنکه باوصاف عارض ، اختلاف میان دو قدیم هم نتواند بودن . بدانکه اوصاف عارض در قدیم خود محـــال بود ، زیراکه اوصاف عارض در موصوفات خود ممکن الوجود باشند. وهرچه ممکن الوجود ست ، وجود اورا سببي باید . وسبب در حقیقت ذات موصوف نتواند بود ، زیراکه مقتضي آن صفت ذات موصوف بودي ، پس آن صفت ذاتي بودي نه عارض ، بل هر صفت که عارض آمد مر موصوفات‌را سببي خارج باید از ذات موصوف . نه بیني که سمرت وبیاض در آدمي نه مقتضاي ذات آدمیي است ، چه اگر مقتضي ذات آدمیي بودي ، همه آدمي‌را سمرت بودي .

---

1 و 2 گوئیم S K خوانیم M / بپذیرد K ببندد S M / صفت‌را عارض M را عارضی SK / 3 همه ذاتی M هم ذات S K / 6 ـ 7 باوصاف.... قدیم S M ـ K / 7 زیرا S K ـ M / وتوان S M ـ K / 11 ـ 16 عارض M عارضی S K / 12 بود M است S K / 13 خود S K ـ M / باشند M است S K / 14 است M ـ S K / 15 زیراکه مقتضی آن M که آنگاه مقتضی S K / ذات صفت . . . M ـ S K / 18 آدمیی S K آدمیت M / را سمرت S K اسمر بودنـــدی وابیض M / .

وچون ذات آدمی سمرت وبیاض اقتضا نکند ، این لونهارا مقتضی دیگر می باید . ودر قدیم چون صفات عارض بود مقتضی آن صفات نه ذات قدیم بود . پس سببی خارج باید که مقتضی آن صفت بود در ذات قدیم. آنگاه قدیم محتاج بود بغیری ، وآن محال بود . چه قدیم باید بخود ایستاده بود ، واورا بهیچ غیری حاجت نبود . چه اگر اورا بغیری حـــاجت افتد ، پس وجودش در وجود او بسته باشد . وهرچه وجودش در وجود چیزی بسته باشد ، این چیز پس از آن توان بود . وهرچه پس از چیزی دیگر بود حادث بود نه قدیم .

۱۷۷ – وچون این چهار علم محقق شود ، بدانی که قدیم جز یکی صورت نبندد ؛ زیرا که دوی‌را از اختلاف اوصاف استغنا نیست. واختلاف یا بصفات ذاتی بود یا بصفات عارضی ، واین هر دو محالــت ، پس محال بود که دو قدیم باشد . اگر فهم نکنی ای دوست ، آن از قلّت ممارست دان ؛ زیرا که عادت نکرده‌ئی که جز مظنونات ومستحسنات ومشهورات دانی وشنوی ، وطبعت زبون شده است. چنانکه معده هرکسی‌را عادت شده باشد که جز گوشت مرغ هضم نتواند کرد. وچون گوشت گاو خورد، این کس معده او بار آن نکشد؛ چه عادت ندارد بهضم طعام غلیظ . وتو خوی فراکرده‌ای که هرگز چیزی نیاموزی، إلا چیزی که زود ادراك کنی . وبار تأمل وتروی نتوانی کشیدن. وچون چیزی گویند که تأمل بسیار خواهد، یك ساعت تأمل کنی پس طبعت ملول گردد، واز آن اعراض کنی . واگر خواهی که چیزی بدانی که در عالم

1 لونها S K سمرت ربیاض M / 3 خارج S M حادث K / ذات S K – M / آنگاه قدیم M آنکه S K / 4 چه M زیراکه SK / 5 حاجت ... حاجت M محتاج ... احتیاجی S K / 6 او M آن غیر S K / باشـــد M بود S K / 11 ای دوست S K – M / زیرا M – S K / 12 دانی و M – S K / 13 هرکس S K – M / شده باشد S K بود M / 14 کرد M کردن S K / کس M – S K / 15 فرا M ،وا S K / 17 یك ... پس S K – M / .

کسی نداند الا تنی چند ، رنجکی برخود باید نهادن . ولن یغلب عسر یسرین. این کار یك ساعت‌راست، وراحت صد هزار ساله . چرا از این ببابد گریخت؟ وبا این همه میدان که این علم هنوز بوجاد کودکان است ، وراه مردان خود راه دیگرست . اگر رغبت کنی بدایت آن جان باختن است ، واگر نکنی از باغ أمیرگو خلالی کم باش .

۱۷۸ — ای دوست ! تو عاشق خودی، وبازرگانی به بد دلی نتوان کرد . چون دخترکان در عالم عادت پرستان مقام کردن دیگراست، وپای همت‌را برعادت وعادت پرستی زدن دیگر . لا بأس إمّا هلكٌ وإمّا ملك . رباعي :

ومن لم يزل يرمي به الدهر غربة ويبعد فجاج الارض أبعد أبعدا
يُصب نشباً او يرمه الدهر بالتي يصيب كرام الناس مثني وموحدا

جوانمردا ! انکه از خود ترسد واز مخالفت عالمیان ترسد ، ازو خود هیچ نیاید ، تا دانی مرد آنست که با خود گوید . رباعي :

اعص العواذل وارم الليل عن غرض بذي نشب يقاسي ليله خببا
كيا تصادف مالا او يقال فتى لا في التي تشعب الفتيات فانشعبا

اگر مردی داری تا عجایب بینی ، واگر نه چون نگاه کنی . همراهان تو بهبالاساغون رسیده باشند ، تو ایشان‌را کجا یابی وکی بینی ؟ « وقالوا ما لنا لا نرى رجالاً كنا نعدهم من الاشرار. اتخذناهم سخريا أم زاغت عنهم الابصار». والسلام .

---

1 الاتنی چند S K ـ M / لن M ان S K / عسر M عشرین S K / 2 هزار M S ـ K / 3 هنوز M ـ S K / وراه مردان M نه راه مردان کسه مردانرا S K / 5 امیر S M ـ K / 6 کرد . در حاشية S تاجر ترسنده طبع شیشه جان در طلب نی سود دارد نی زیان / 8 رباعی S ـ MK / 9 غربة M K غرقـــة S / 10 نشبا M نسبا S K / 11 خود هیچ S K هیچ M / 12 رباعی S ـ M K / 13 بذی نشب K / بذی سبب M ندی شنب S / ببالا ساقون S بیـــلا ساقون S M K فانشعبا وانشعبا S / 16 17 ص 38 : 62 ك / 18 والسلام S والحمـــد لله رب العالمين M ـ K / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۷۹ – خدای تعالی برادر أعزرا در ضمان سعادت وسلامت بدارد . پنج مکتوب در شرح الله اکبر نوشتم . ودر مکتوبها جملهٔ علوم نبشتم . إنشاء الله که بروزگار بحقایق آن رسی . وحالی معلوم شد که قدیم ضروری میباید که بود . ویکی میباید که بود ، ودو قدیم محالست . وآن یکی بهیچ حال جسم نمی تواند بود . وچون این علم معلوم شد ، بدانکه هر موجودی که می‌بینی ، از آسمانها وستاره‌ها وماه وآفتاب وعناصر ومرکبات ، جمله از معادن ونبات وحیوان همه حادث اند ؛ زیراکه همه اجسام اند . وایمان بغیب درست دار که چندین هزار هزار عالم هست که تو یکی نمی‌دانی ونمی‌بینی . وآن همه عالمها آفریده است ، وخلق‌را عجب آید که گویند: هژده هزار عالم است ، وپندارند که این سخن مجاز است . لعمری مجاز است ، زیراکه چون صد هزار هزار عالم بیش آفریده است ، وأخس آن عالمها ظاهراً وباطناً این عالم اجسام است ، وآنگاه ما گوئیم هژده هزار عالم آفریده است ، لا بد این سخن قاصر بود از آنکه آفریده است . ودر حد کل عالم ، هژده هزار گفتن مجاز است نه حقیقت .

۱۸۰ – وهمانا که برادر أعزرا أعزه الله برضاه ، فرا خاطر آید که چون

---

1 بسم ... الرحیم M للمکتوب الخامس عشر K ومن کتبه رضی الله عنـــه الرسالة الخامسة عشرة بسم ... الرحیم S / 2 تعالی M عز وجل S K / 5 میباید M میشاید S K / یکی S K – M / 6 نمی تواند بود M نتواند بودن S K / علم S K – M / که می بینی M – S K / 8 حادث اند S K حادث است M وتو یکی M یکی از آن S K / 10 – 13 وخلق ... است S M – K / 14 حد کل عالم M کل عالم K کل S / 15 فرا M به S K / .

*** K 15. M 24. S 15. نامهٔ پانزدهم ***

عوالم بدین وجه بسیاراست واین عالم اجسام اخس آن همه عوالم است؛ چه معنی راست که در قرآن ذکرآن عوالم نیست ، وذکر آسمان وزمین هزار جای باز گوید ! بدان ای دوست ! که قرآن بر دو چیز مشتمل است . یکی آنکه خلق‌را بکار میآید در سلوك . واین یك قسم‌را بیان مفصل است در قرآن . واین یك قسم مشتمل است بر ذکر صفات وذات وافعال ، وکیفیت سلوك وعلامت وصول واحوال رسیدگان بخدای تعالی ، واحوال واماندگان از خدای تعالی ، وشرح ضابطی کلی که نظام دنیا بدان تواند بود ، ومجادلهٔ کافران ومحاجهٔ مبطلان تا تمام از اهل کتاب ، چون جهودان وترسایان وگبران . وعلي بن ابي طالب — کرّم الله وجهه — چنین گوید : که گبران‌را کتابی بوده است در قدیم . وکل آیات قرآن تفصیل این احوال است . ولیکن در قرآن بیش از تنبیهی نیست . این یك قسم‌را از قرآن ، آیات مفصلات خوانند که «وقد فصّلنا الآیات لقوم یتذکرون» .

۱۸۱ — ویك قسم دیگر هست در قرآن که خلق‌را حالی بکار نمی آید . چه این احوال نه گفتنی است ونه شنودنی ونه دیدنی . واین قسم‌را بیان کردن تطویلی بی فایده بود . واما آیات مفصلات که ولقد فصلنا لهم القول همه در این قسم است . اکنون میشنو تا من این انواع‌را در قرآن با تو نمایم . جایی میگوید : «فلا أقسم بما تُبصرون وما لا تبصرون» در «وما لا تبصرون» همه در آید ، اگر صد هزار عـــالم بود واگر بیش . وجایی دیگر گوید :

---

1 وجه M ـ S K / عالم M ـ S K / 2 راست M ـ S K / 2 ـ 3 هر ... گوید M چندین جای مکرر کرده است K چندین گفته است S / 5 یـــك M ـ S K / 6 واماندگـــان M بازماندگان S K / 8 علي SM امیر المؤمنین علي K / 11 ـ 12 الانعام 6 : 186 ك / 13 هست SK ـ M / 16 انواع S K نوع M / 17 الحاقة 69 : 38 ك / .

«وننشئکم فیما لا تعلمون» دراین آیت هر احوال که خواهد بود در آید. وعواقب آدمیان همه در این آیت مندرج است . جایی دیگر میگوید : « سبحان الذی خلق الازواج کلّها مما تُنبت الارض ومن أنفسهم ومما لا یعلمون ». در این که « ومما لا یعلمون » هرچه آفریده است همه در آید . جــایی دیگر گوید : « والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینةً ویخلق ما لا تعلمون » در « ویخلق مالا تعلمون » همهٔ عوالم در آید . جای دیگر میگوید : « حمعسق » « المص » « طسم » « الر » « ق » « ن » تو چه دانی که این چیست ؟ بجــلال وقدر خدای که روزگاری برمن گذر کرده است که اگر نه این حروف مقطع یافتمی در قرآن ، مرا هیچ ایمان نبودی بقرآن « إنّ في ذلكَ لذِکری لمن کان له قلب » ای عقل . بیت :

گردل نبدی مرا نبودی ز تو یاد دل دولت ما بُد آفرین بر دل باد

۱۸۲ – جوانمردا ! این حروف چه دانی ؟ آنکه لا یتناهی کلام ازل از جمال بی همال این حروف بی معنی آمد ، بنزدیك عموم که « لو کان البحرمداداً لکلمات ربي ، لنَفِدَ البحرُ قبل أن تنفَد کلمات ربي ، ولو جئنا بمثله مدداً » توگوئی بپارهای حبر یا مداد ، همهٔ قرآن بتوان نوشت ، پس این چیست کــه « ولو أن ما في الارض من شجرة أقلامٌ والبحر یمده من بعده سبعة أبحُرٍ ، ما نفدت کلمات الله » . همه چنین دانسته از اینست که هیچ ندانسته یی .

ای دوست ! آنچه بدریاها نتوان نوشت ، همه در طی عز این حروف آمده است. آه اگر نه این حروف بودی در قرآن ، با محمد «المص» تو نوش کن ،

---

1 الواقعة 56 : 61 ك / آیـد . و K ابد الآباد از SM / 2 ـ 4 دیگر SK ـ M / 2 ـ 3 یس 26 : 26 ك / 3 ـ 4 در ... یعلمون SK ـ M / 4 همه K ـ SM / 5 النحل 16 : 8 ك / 7 « ن » SK ـ M / 9 ق 50 : 37 ك / عقل SM ـ K / بیت K ـ SM / 11 از ... ازل M انکه ... را SK ـ M / 12 بی همال SM ـ K / بی معنی K ـ SM / 12 ـ 13 الکهف 18 : 109 ك / 14 قرآن SK ـ M / 15 ـ 16 لقمان 31 : 27 م / 18 است SK ـ M / آ. MK ـ S / .

وديگران چون حلقه بردر ميباشند « كتابٌ أُنزل اليك » . جوانمردا ! آنچه با عموم است ديگر است كـــه « واوحيَ إليَّ هذا القرآن لانذركم به ومن بَلَغَ » . وآنچه از بهر محمداست ديگراست « كتابٌ أُنزل إليك » « قد عَلِمَ كلُّ أُناسٍ مشربهم » . إنّ هذا القرآن مائدة الله . مصطفى گويد : كه چون شوان نهاديم « كلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا في الارض مفسدين » .

۱۸۳ — جوانمردا ! متعرض رزق ديگران بودن غصب بود وسرقت . و « لا تعثوا في الارض مفسدين » آنچه ترا نيست ازآن دور باش . يا محمد ترا نوش باد « كتابٌ أُنزل اليك » . بار خدايا من تنها نخورم . شرُّ الناس من أكل وحده ومنع رفده . اگر در نبوت شركت نيست ، مبارك باد . هرچه با قيست در ميان نهاديم كه سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين يا محمد « وإنّك لعلى خُلُقٍ عظيم » مصرع : هرچه خواهى آن كنم فرمان همه فرمـــان تست . آنچه تورا نموديم همه‌را وا نماييم « فستُبصر ويبصرون » . پنداري كه تو قرآن خواني ؟ يا داني ؟ هيهات ! يا محمد همه‌را در ميان توان نهـــاد إلّا نبوت . اكنون صاد « المص » كه خصوص مشرب تو است ، تو تنها نوش كن كه « ولسوفَ يُعطيكَ ربُّكَ فترضى » . « عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً » . چون « ص » سراسر نوش كردي « الم » بى « ص » در ميان نه با برادران ، تا ما نيز توقيعش بر كنيم چون تو طغرا بركشيدى ، وگوئيم « الم ذلك الكتـــابُ لا ريب فيه هدًى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب » يا محمد ! چون « المص » بود « كتابٌ أُنزل اليك »

---

1 و3 و8 و18 الاعراف 7 : 2 ك / 2 الانعام 6 : 19 م / 3 البقرة 2 : 60 م / 4 مائدة M مادبة S K / نهاديم M نهادم S K / 4 - 5 البقرة 2 : 60 م / 6-7 جوانمردا ... مفسدين M S - K / 9 ومنع رفده K - S M / باد M - S K / 10 - 11 القلم 68 : 4 ك / 11 مصرع S-MK / 12 نموديم . . . نمايم M نمودم همه‌را نمايم S K / القلم 68 : 5 ك / 13 دانى S M قرآن دانى K / را M - S K / صاد M ص S K / 14 تنها M K تنهائى S / 14 - 15 الضحى 93 : 5 ك / 15 سراسر S K سرتا بسر M / 16 با M تا S K / تا M ما K - S / كنيم M كشد K اكشد S / تو M - S K / 17 بر S K - M / 17 - 18 البقرة 2 : 1 م /

میگفتیم . چون « الم » است « هدی للمتقین » میگوئیم . سبحان من لا یخفی علیه خافیة في الملك والملكوت .

از حالم اگر عالمیان بی خبر ند از عالمم آن بس که تو حالم دانی

آری ! بیت :

زلفش بکشم رها کنم عمداً باز تا بر جهد وشود سوی جوزا باز
عیبش نبود شدن سوی مأوی باز زیرا که بسوی کل شود أجزا باز

۱۸٤ – جوانمردا ! از بیدلان چه خبر داری ؟ دیوانه که عاقلی کند کارش چون بود ؟ خامش دان . بجان تو ساعتی همانجا که هستی میباش! که من کاری دارم . رباعی :

زلف ارچه بریده یی دراز است هنوز با زهره ومشتری براز است هنوز
چوگان صفت وکمندساز است هنوز واندر سر او هزار ناز است هنوز

تسبیح روح اعظم است در سحرگاه که مصطفی – صلعم – گفت : إنّ الله ینظر في کل سحر الی العرش نظرة یزداد بها ألف ألف توسعة ، یزداد بکل توسعة ألفَ ألفَ علم بالله تعالی ، کل علم لا یقدرُ قدرَه أهلُ السّماوات ِوأهلُ الارض . وبا این همه هنوز می گوید . بیت :

من خود چکنم تا زنم از نام تو لاف نام چو تو یی بمن رسد ؟ اینت گزاف

رباعی :

زلف عنبر بوی یارم عالمی مشکین کند
روی او روی زمین پر لاله ونسرین کند

---

1 هدی للمتقین S K – M / جوز اباز S / حورآباذ M K / 6 شدن S K شود M / 7 – 8 کارش چون بود M – S K / 8 خامش دان S M – K / بجان تو S – M K / کارکی K کاری S M / 12 گفت S K میگوید M / 16 نام S K عشق M / 17 رباعی S بیت M – K /

با دلم کبر آورد تا چشم من خونین کنـــد
با دل هر بی دلی بجان جهانم این کند

۱۸۵ – چه توانم کرد ؟ بیت :

امروز که بارمیش کامی دگر است   دانم که نه‌وصلت‌است‌دامی دگر است

« إنّا نسيناكم ». بیت :

گر تو بهلاك بنده بی شاد شوی   دارم سر آنکه من تورا شاد کنم

« ربّنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به » « فاذكروني » « إنا نسيناكم » .

ما كنتُ أعلمُ ما مقدار وصلكم   حتى هجرتم وبعض الهجر تأديب

مشتاب که صید سر نگون افتاده است ! بیت :

این منم یارا که اندر زلف تو مویی شده
پیش چوگانی که زلفت داشت من گویی شدم

«كهيعص» « وكم أهلكنا قبلهم من قرن هل تحسُّ منهم من أحد »، « ما لنا لا نرى رجالاً » لا يعرفهم غيري . بیت :

مزن بهجر دلم را کـــه غمزه‌ئیش بـــست
که کس هزار منی سنگ برمگس نزند

يا داود ! فاذا جَنَّهم الليلُ تملّقوني بأنعامي ، منك اخذنا وعليك فترنا .

بیت :

تیغ خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن
چون تو رستم پیشه بی آن به که بر رستم زنی

---

3 بیت M ـ S K / 4 ـ 5 امروز ... بیت M1 S ـ K / 5 و 7 السجدة 32 : 14 ك / 7 البقرة 2 : 286 م / البقرة 2 : 152 م / 9 مشتاب ... بیت S K ـ M1 / 10 یارا M یارب S K / 12 كهيعص ... أحد M S ـ K / مريم 19 : 1 ك / مريم 19 : 98 ك / 12 ـ 13 ص 38 : 62 ك / 14 ـ 19 مزن ... زنی S یا داود ... زنی K یاداود ... زنی مزن ... نزد M / 16 یا داود M ـ S K / تملقوني S K فلقوني M / 17 بیت S ـ M K /

۱۸۶ — « ص . والقرآن ذي الذكر ، بل الذين كفروا في عزّة وشقاق . كم أهلكنـا من قبلهم من قرن فنادوا » . زهی جنید: يقولون في خلواتهم أشياء هي كفرٌ ولكن عند العامة ، وذاك لب الايمـان عند الخاصة . قالت عائشة : يا رسول الله ! إنّ العدوّ ليُوسوسُ إليّ أحياناً انك لست بنبي ! يا عائشة ! أوتجدين ذاك ؟ زود رسیدی اینجا ! ذاك محض الايمـان . العصا من العُصية والولد سرّ أبيه . يا عائشة شنشنة أعرفُها من أخزم. يا ابا بكر ! تو چه گفتی؟ يا رسول الله ! بيت :

از مکر سر زلف تو بیچاره شدم میدانی و می پرسی یارم مپسند

وعليٌ في بيته يسأل الناس ، ومن بيته مجيء الاخبار . يا رسول الله ! تا کی از مویز وجوز؟ قبلك كل الاخلاق ؟ لو وُزن ايمانُ ابي بكر بايمان الثقلين لرَجح. ما اين تخوريم يا رسول الله ، ما الايمان يا أبا بكر ؟ أصبت فالزم . « ألم ترَ أن الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع في الارض ثم يُخرج به زرعـاً مختلفـاً ألوانه . ثم يهيج فتريه مصفراً ثم يجعله حطاماً إنّ في ذلك لذكرى لمن كانـ له قلب » اي عقل . يا ابا بكر بدانستی که چرا گویم : اللهم ارزقني ايماناً دائماً ويقيناً صادقاً ليس بعده كفر ؟ بو جهل چه داند که کفر چه بود .

۱۸۷ — جوانمردا ! بجلال وقدر خدا تا مرد کاف « کهیعص » نبیند هرگز بکاف کفر نرسد . إنّ من الشعر لحكمة ! قطعة :

ای کفر ! دریغا که مغان از تو بلافند
اسـم تو پرستندو زعـین تو معافند

1 ـ 2 ص 38 : 1 ك / 3 ولكن S K ـ M / لب M لباب SK / قالت M ـ S K / عائشة رضي الله عنها وعن أبيها M رضوان الله على عائشة والصلاة على بعلها والسلام على ابيها S K / 4 يا عائشة M ـ S K / 6 يا ... بيت S M ـ K / 6 از M در S K / شـدم M شديم S K / 8 ـ 9 وعـلي ... كل S M ـ K / مجيء S M بجيء S K / الاخـلاق S الاخبار M ـ K / 10 ما ... الايمان S M ـ K / 10 ـ 11 الزمر 39 : 21 ك / 12 ـ 13 لمن ... عقل K ـ S M / 13 گويم M گفتم S K / 14 صادقاً M ـ S K / 15 كاف M ـ S K / 16 قطعة S ـ M K /.

در صورت حرف تو دو صد میل برفتند
چون نیك نگه كردند در ششدر كافتند
یك ذره ز وصل تو اگر روی نمایــد
در عـــالم ، سجاده وزنار نبـــافند

صدّیق گفت: یا رسول الله! مرا دعائی بیاموز كه در نماز میخوانم. گفت: میگوی : اللهم إني ظلمتُ نفسي ظلماً كثيراً. ولا يغفر الذنوب إلّا أنت . عجبا از این حدیث ! بو بكر میگوید : لو وُزن ایـــان ابي بكر . آنگاه اورا میگوید : در دعا میگوی : اللهم إني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً ، ودر حـــق خود كه أنا أعلمكم بالله وأخشاكم لله .

١٨٨ – یا محمد ! چه فهم كردی ؟ مردانرا ازان كاس ده كه تو خوری . « وانذر عشيرتك الاقربين » . واهـــل بدایت‌را شیر لطف میده « واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنين » . اونیز با عموم گفت : إنما أنا لكم مثل الوالد لولده ، شفاعتي لاهل الكبائر من أمتي . فاطمه‌را از آن چه ! انقذي نفسك من النار فأني لا أملكُ لكِ من الله شيئاً . اهل كبائررا بشفاعت محمد حاجت بود. اگر نه انكه كبائر ندارد، صغایرش خود محو كنند بضرورت كه «إنْ تجتنبوا كبائر ما تُنْهَوْن عنه نكفّر عنكم سيئآتكم » . أترونها للمطيعين ؟ لا بل هي للمتلوثين الخاطئين . یا فاطمة ! ترا با كبائر چه كار ؟ وترا بشفاعت من چــه حاجت ؟ انقذي نفسك من النار ، واجتنبي الكبائر . والسلام .

1 حرف M K جرف S / 3 وصل ... نماید S K اقبال تو گر رخ بنماید M / 5 صدیق M صدیق رضی الله عنه S K / كه M ؛ S K / 6 اللهم S K ـ M / 9 كه S K میگوید M / الله S M منه K / 10 چه فهم كردی S K ـ M / 11 الشعراء 26 : 214 ك / 11 ـ 12 الشعراء 26 : 215 ك / 14 محمد S M محمد عليه الصلاة والسلام K / 13 اگر M یا S K / خود محو كنند M محوشود S K / 15 ـ 16 النساء 4 : 31 م / 16 ـ 17 لا ... خاطئين S M ـ K / 17 الخاطئين S الخاطئين الخطايين M ـ K / 18 واجتنبي الكبائر S M ـ K / والسلام S K والسلام والحمد لله رب العالمين M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۹ – این هفتم نوشته است در شرح الله أکبر، وهنوز برادر أعزرا، أطال الله بقاه في رضاه، دانستنی است که‌چون قدیم بیش از یکی نیست، هرچه غیر آن یکی است حادث است. وقومی از اهل معرفت گویند : ما في الوجود إلّا الله. وقومی دیگر هم از اهل معرفت گویند : ما في الوجود إلّا الله وأفعاله. وقومی دیگر هم از عارفان گویند : ما في الوجود إلّا الله وصفاته وأفعاله . واین همه نظرها راست است ، أمـــا چون معنی هر یـــکی علی حده ندانی ، در غلط بسیار افتی چنانکه دیگران افتادند . وهرنظری‌را بشرحی حاجت است . ودر سه اصل بیان این سه نظر بکنیم ، إن شاء الله تعـالی ، وبه الاستعانة علی العدو وجنوده .

۱۹۰ – اصل اول : در شرح این نظر که ما في الوجود إلّا الله . بدان ای دوست عزیز ! أعزنا الله وإیاه برضاه که این جز بمثال ادراك نکنی « وله المثل الاعلی في السماوات والارض ». واین جز بآفتاب تشبیه نتوان کرد « ومن آیاته الشمس » . اکنون همه سمع باش . اجسام ارچه بشب موجود بوند ، لیکن همه مظلم بود ، وألوان البته پیدا نباشد . چون روز آیـــد ، همه روشن گردد ،

---

1 - 15 بسم . . . گردد M K S - I P / 1 بسم ... الرحیم M المکتوب السادس عشر K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة عشرة بسم . . . الرحیم وبه استعین S / 2 اعز K S - M / 3 في رضاه K S - M / چه غیر آن M چیز آن غیر K S / 4 یکی است M یکی بود K S / 4 - 5 ما . . . گویند M S - K / 7 غلط M اغلاط S اغـالیط K / 12 وإیاه K S - M / 12 - 13 الروم 30 : 27 ک / 13 - 14 فصلت 41 : 37 ک / 14 ارچه K S ارضی M / 15 گردد M شود K S / .

*** I 13 b . K 16, M 25, P 13 b . S 16 نامهٔ شانزدهم ***

وألوان پیدا گردد ، ونوری بر هر جسمی ظاهر شود وهرذره ممتزج شود به ذرۀ نور امتزاجی عجیب که اگر همۀ عالم خواهند که ذرات هوارا که بشب موجود بود، از این شعاع که بروز ممتزج گشت جدا کنند، عاجز آیند ؛ چون آبی سرد که گرم شود ، همه اجزای آب ممازج گردند بحرارتی که اگر کسی خواهد که انگشت بر حرارت نهد بی آن نتواند، واگر خواهد که آب سردرا انگشتی بر نهد بی حرارت هم نتواند ، وتمیز این در اشارت حسی دشواراست ، یا نه ، در اشارت عقلی این تمیز آسان است ٠

۱۹۱ — أکنون هم آن أجسام که بشب موجود بود ، بروز موجود است . وهیچ زیادت ونقصان نیست البته ، الا جرم آفتاب. پس اگر کسی گوید: جز جرم آفتاب نیست البته که بروز موجود است زیادت از آن که در شب موجود بود . این کس راست گوید . همچنین اینجا بدانکه وجود از خود جز قدیم را نتواند بود. وهرچه غیر او است، از خود جز معدوم نتواند بود. واگر قدیم را بی او در ازل الی الابد فرض کنی ، جز معدوم نبود أصلاً والبته . وچون بی قدیم اندیشه کنی جز مشمول عدم نتواند بود . اکنون از این حال استحقاق عدم هیچ نگشته است البته إلّا وجودقدیم ، چه اگر نه قدیم بودی ، إلّا عدم صرف نبودی اکنون ، برآن حال که بوده است وخواهد بود . از این حالت عدم تا این حالت وجود هیچ تفاوتی نیست إلّا وجود قدیم . پس اگر کسی این نظر کند ، وگوید : هیچ نیست إلّا وجود قدیم ، این کس راست گفته باشد زیراکه « کلُّ من علیها فان » ظاهر گشت. « ویبقی وجهُ ربك » بمانده وبس.

---

1 - 19 والوان . . . گشت SMK - PI / 1 شود SK گردد M / 2 عالم SM - K / 3 بروز SM بشب K / 4 ممازج M ممتزج SK / 5 - 6 بی ... نهد SK - M / 6 حسی M - SK / 7 عقل این M عقل آن SK / 8 بوده M باشند SK / است M اند SK / 9 ونقصان SM - K / 10 البته M - SK / نتواند بود M نبود SK / 12 خود SK وجود خود M / 15 حال K حال وجود M اینجا S / 17 نگشته است SK گشته نیست M / البته S - MK / چه M که SK / 19 آن حال M جای SK / بوده M نبوده K / حالت SK. حـال M / 17 حالت SK - M / قدیم SK قدیمی M / 18 وجود SK - M / 19 الرحمن 55 : 27 م / بمانده SMK بمانده است PI / .

ما في الوجود إلّا الله ، وليس في الدّارين غير الله . واين سخت بلعجب چيزی است وتأمّل صافی خواهد ، واگر اشکالی بماند جز بمشافهت برنخيزد. ودر آن حال اين بيت گفته اند :

بلينا فی الريق فيا بيننــــا زق امات القطا زغب القطا

در نوشته‌ای‌بيش‌ازاين‌نگنجد . والعلمُ يؤخذُ من أفواهِ الرّجال .

۱۹۲ — اصل دوّم : در بيان اين نظر که ما في الوجود إلّا الله وأفعــاله. بدان ای دوست که اين نظر بهشياری نزديکتر است ونظر دنياست ازراه عقل. ونظر اول نظرآخرتيست وقومی بآخرت نزديکتر از آن باشندکه بدنيا، اگر چه هنوز در قفص بشريّت بيند أجــل بسته باشند . پس بر ايشان اين نظر غالب گردد . ونظر دوم هم در مثال آفتاب بگويم .

۱۹۳ — ای دوست ! بدانکه چون بشب روی زمين از شعاع خــالی می شود ، وآنگه بروز آن همه شعـــاع پيدا می شود ، ودر هر سرای وبـــر هر کويی وبهر زير وبالايی شعاعی بود، هيچ عاقل شك نکند که اين شعاعات موجوداتی است که بروز می بود وبشب نمی بود . واگر فرض کنی که کسی بود که هرگز قرص آفتاب نديده بود ونبيند، واين‌کس هر روز شعاعات بيند که بوقت طلوع ظاهر می شود وبوقت غروب ناپديد گردد ، لا بدّ بود که يقين داند که بروز وبشب اين شعاعات‌را وجودی وعدمی بود . مـــا نيز که قرص آفتاب می بينيم ، يقين دانيم که شعاعات بر روی زمين است . واين يك مقدّمه دان .

1 چيزی PI - S M K / 2 اگر S M K - P I / 3 اين بيت K - S P M I / 4 بينتا ... القطا M بلينا في الريق فيا يتشارق امات القطا رعب القطار S بينا في الدهر فيا بينا رق يقاب القارغب لقطا PI / 5 در SPKI دراين M / 7 نزديکتر PMI نزديك SK / 8 عقل PI-SMK / ازآن SK-PMI / 9 اين PI-SMK / 10 هم SK-PMI / 11 ای دوست PI-SMK / چون بشب PI بشب چون M بشب S K / 11 و12 شعاع S K شعاعات PMI / 12 شود M باشد S K بود M / بسر SMK-PI / 13 زير وبالايی SMK نشيب وفراز PI / 14 ميبود PMI ميباشد SK / نمی بود PMI نمی باشد SK / 15 نديده بودو SMK-PI / کس هر روز M کسی هرگز SK - PI / بيند PMI نبيند SK / 16 ميشود PI - SK / 18 می بينيم M K نبينيم PI / بر . . . است PMI بشب بر ... نيست SK / .

۱۹٤ — وهمچنین یقین دانیم که قرص آفتاب، نه بر روی زمین است واین مقدّمه دیگر دان. واین هردو مقدّمه بواجب موجب اند حکمی یقینی‌را، اعنی نتیجهٔ ضروری‌را. وآن حکم آنست که گوییم : شعاعات نه آفتابست، وآفتاب نه شعاعاتست. پس گوئیم در این نظر که آن اجسام که بروز موجود است همانست که بشب می بود، ودو چیز زیاده می گردد، یکی آفتاب ودوم شعاعات که برروی زمین است. در این نظر، میان مؤثر وأثر تمیز می کنیم وتغایر واختلاف بدان می بینیم، ودر نظر اوّل أثر از لوازم مؤثر بود، واز ذات او بود، پس خود همه او بود.

۱۹۵ — چون این مثـــال معلوم گشت، بدانکه خالق دیگر است، ومخلوقات دیگر. وهرچه تو بینی از اجسام وتو دانی از معلومات ملکوتی همه حادث ونه خالق است، بل همه اثر خالق است. وذات خالق علی حده خود موجودیست، وذوات مخلوقات خود موجودی دیگر است. ونه این ذوات از ذات او چیزی کم کند اصلاً والبتّه، ونه شیئ از این ذوات مخلوقات در ذات او هست هیچ گونه. بل همچنانکه تفوت ذاتی میان حروف که برین کاغذ است ومیان کاتب، همچنین تفاوت د ن میان هفت آسمان وهفت زمین ومیان صانع. لا بل این حروف وا کاتب در حقیقت حدوث اشتراکی دارند، وآسمان وزمین با صانع هیچ اشتراك ندارد. واگر ترا در خیـال آید که در وجود اشتراك دارند، بدانکه این سهوی عظیم است.

---

1 روی S M K - P I / 1 - 2 همچنین ... دان I M P S - K / موجب S M K موجبه P I / یقین I M P نفسی S K / 3 ضروری‌را S M K ضرورتی I P / شعاعات نه I M P اشعه نه S اشعه ئم K / 4 - 5 موجوداست I M P - S K / 5 بود I M P باشد K آیـد S / 6 - 7 نظر ... ودو S M K - P I / 10 وتو I M P وآنچه تو S K / ملکوتی S M K واز مطعومات ملکی P I / 11 همه P M که S K P I / 11 - 12 علی حده خود S M K - P I / 12 این I K P S ازین M / 13 کند S K کرد I M P / 14 - 15 میان ... دان S M K - P I / 15 وهفت P I و S M K / 17 دارند S M K هست P I / آید S M K افتند P I / .

۱۹۶ ـ زیراکه قدیم‌را وجود از خودست ، ودیگران‌را از خود جز عدم نیست . وتو حساب از این کن که ذات قدیم‌را وجـــود از خودست ، وموجودات‌را از خود نیست . وچون حساب بانگشت بر گیریم ، اورا بود می باید بضرورت ، ودیگرانرا نا بود ضرورت است . واز بودن بضرورت تا نا بودن بضرورت نه راهی محدوداست ، یا تفاوتی محدود هیهات !

۱۹۷ ــ پس میان این حروف که در کاغذ است ؛ ومیان کاتب در بسیار حقایق ومعانی اشتراك است ، ومیان حادث وقدیم البتّه هیچ اشتراکی نیست . چـــه اگر در وجود گیری ، کاتب‌را وجود نیست من حیث ذاتـه ، واین حروف‌را نیز از ذات خود وجودی نیست . واگر گوئی وجود این حروف در کاتب بسته است ، وجود کاتب در حروف بسته نیست ، این غلط است که وجود کاتب وحروف در ذات قـــدیم بسته است در ازل . واگر کاتب بمیرد حروف بماند . پس چون وجود حروف در کاتب بسته بود ! واگر کاتب‌را فضیلتی هست بدین که وجودش بیش از وجود این حروف بود . پس باید که مداد شریفتر از خطّ ابن مقله بود . زیراکه وجود مدادی که او بدان چیزی نوشت ، سابق بر خطّ او بود . وباید که آزر به از ابراهیم بود وعبدالله به از مصطفی ــ صلعم ــ بود .

۱۹۸ ــ ای دوست سبق موجودات نه از این راه کنند که این سبق زمانی است ، وحقیقت سبقیّت آنست که در لازمانست . واین شعاعات که امروز

---

3 وموجودات ... نیست PI ودیگران‌را از خود جز عدم نیست . وذات قدیم‌را وجود از خود است وذوات حوادث‌را SMK / با PMI بدین SK / 4 ضرورت است K بضرورت PMI / 7 البته SMK - PI / 8 گیری PMI - SK / 9 واگر SPKI واگر گوئی وجود کاتب از غیراست پس وجود این حروف از آن غیراست واگر M / 9 - 10 وجود ... است PMI - SK / 10 وجود ... که PI - SMK / 11 وجود... است SPKI - M / ازل SPKI اول M / 13 باید که PI اندکی M باندکی SK / 15 - 16 به از مصطفی M از از مصطفی به SK از محمد رسول الله به PI / 17 نه ... راه PMI نه از راه قدیم تصور SK /.

وادید آید مثلا بر آن شعاعات که فردا وادید خواهد آمد هیچ سبقیی ندارد ، چه همه شعاعات‌را وجود در آفتاب بسته است . امّا هر شعاعی‌را وقتی معلوم است . همچنین می دان که وجود همـــهٔ حوادث بدو باز بسته است ، وهیچ موجودی‌را بر هیـچ موجودی سبق نیست بنسبت با آفرینش ، امّا بنسبت واکمالاتی که هرکس دارد سبقی هست . وحکم آن سبقت باضافت بالازمان نتوانی دانست ، چه هرچیزی نزدیکترست بذات اوّل ، در معنی نه درزمان آن سبق دارد . رباعی :

پیش نه آنست کز تو پیش‌تر آید — بیش نه آن کت بچشم بیشتر آید
پیشی و بیشی بدانش است وتوانش — ازدل پاك آید این نه از پدر آید

۱۹۹ــ اکنون بدانکه میان هیچ دوحادث هرگز آن سبق نتواند بود که میان حادث وقدیم است . وچون چنین بود ، قدیم از حادث نچندان دوری دارد که در هیچ تشبیهی واتوان نمود . چون این حقیقت بتمامی معلوم شود « أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ » خودرا جلوه دهد ، و « لَيسَ كَمِثْلِه شيءٌ » ببینی . قرآن در پرده است ، وتو نا محرم ، هرگز تا جان خود در طلب او نبازی ، اوخودرا وا تو ننماید ؛ زیراکه تا خدمت او نکنی چندین سال ، محرم نگردی ، كُنّا نتعلّمُ الایمان ثم نتعلّم القرآن . بچه کار آید که تو هر روز ختمی بکنی ! رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآنُ يلعنُه . قرآن جمـــال أزلست . اوّل دیده طلب

---

2 وجود S M K - P I / 3 همه M - S K I / 4 نیست S P K I ندارد M / 5 حکم S K سبق P M I / 6 در P M I به S K / 7 آن سبق دارد P M I آن اسبق است S سبق نیست K / رباعی S بیت P M - K I / 8 - 9 پیش . . . پدرآید S P M I - K / 8 پیش نه S M پیش از P I / پیش تر P P M I پیش بز S / آنست S P K I آنکس M / 9 پیشی وبیشی S M پیش وبس P I / 10 هیچ دو M دو S K - P I / 11 دارد P M I بود S K / 12 شود S P K I شد M / 12 - 13 النحل 16 : 17 ك / 13 الشوری 43 : 11 ك / ببینی S M ظاهر گردد P I - K / 14 پرده S P M I این پرده K / هر S M K وهر P I / او خود P M I خود S K / 16 بچه S P K I آن M /.

کن ، آنگه طمع کن که قرآن خوانی یا دانی که از « صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ » هیچ نیاید . ونباید که سخن دراز بکشد واز مهم خود باز مانم .

۲۰۰ — اصل سوم : در بیان آن نظر که گویند : ما فی الوجود إلا الله وصفاته وافعـاله . ودر نظر این قوم آفتاب دیگر است ، وتنویر آفتاب صفق دیگر ، وشعاعات خود موجوداتی دیگر است . ودر این نظر جبروت نه از ملکوت بود که معانی متّصل بذات اینجـا جبروتی توان خواند . ودر این نظر قدرت ازل ویمـین ازل که « والسماواتُ مطویّات بیمینه » ، ورحمت ازل که سبقت رحمتی غضبی ، همه از جبروت بود نه از ملکوت . ودر این جای اسراری مشکل است ، وعالمیان‌را در این مقـام راه نیست « إلاّ مَنْ شاء الله » .

۲۰۱ — امّا از ابن عبّاس یا از غیر او منقول است که إنّه لیس شیءٌ أقرب الی الله فیما خلَقَ من إسرافیل . واین دلیـل است که این راوی اسرافیل‌را آخر ملکوت دانست ، وآنکه آمده است که لیس بعد إسرافیل شیءٌ أقرب الی الله إلّا ثلاثة : الرّحمةُ وأمّ الکتاب والحکمةُ . وشكّ نیست که قدرت بالای حکمت است . واین معانی همه جبروتی است . وابو حـامد غزّالی در اصطلاح خویش جبروت‌را زیر ملکوت می نهد . وابو طالب مکّی جبروت‌را بالای ملکوت می نهد . وهذا هو الحق . وآن اصطلاح محض است .

۲۰۲ — وجبروت عبارت است از معانی که بذات متصل است . وبیش

1 یا دانی P I ـ S M K / البقرة 2 : 18 / 2 نباید S M K نرسم P I / مهم P M I مقصود S K / خود M K ـ S P I / 3 که گویند S K گویندکه P I که M / 4 تنویر آفتاب S M K تنویر او P I / 5 موجوداتی P I ـ S M K / 6 بذات S M K بذاتست P I / اینجا M ـ S P K I / 7 الزمر 39 : 67 ك / 10 الزمر 39 : 68 ك / 11 اما P M I و S K / 12 فیما S K لما P I ـ M / 15 بالای S M K ورای P I / معانی S M K معنی P I / غزالی S P M I غزالی حجة الاسلام صاحب احیاء العلوم K/16 خویش S K خود P M I / را P M I ـ S K / 18 که . . . است S P K I متصل بذات M /

از این نتوانم نوشت، وممکن نیست، وبیش از این خود مارا یارای آن نبود که یاد کنیم . وحقیقت این جبروت که متصل است بذات قدیم نتوان گفتن . امّا ابو طالب مکی این قدر گوید که انوار واسماء واوصاف غیر مخلوقه اند. واین که زاید بود بر ذات یا عین ذات بود ، در این هیچ نگوید البتّه ، ودر صحابه وسلف صالح این نگفته اند .

۲۰۳ — اکنون جبروت‌را تقدم هست بلا شكّ ، وزمان‌را خود آنجا راه نیست. وقدم جز لم یزل‌را نیست. وازل دیگراست وآن نه بدایت لازمانست، وازل آزال دیگراست وآن نهـــایت جبروت است . ولم یزل دیگر است ، وآن حقیقت ذات اوست . وأحدیّت جز در لم یزل نیابند . واز اسماء عظام اینست که أهیا شراهیا سبحان من لم یزل ولا یزال . واین اسرار کس چنین بر صحرا ننها ده است که هو «الظاهر والباطن» بطَنَ في ظهوره وظهرلبطونه ولولا شدة ظهوره في اشراق سبحات نوره ، لم یکن له بطونٌ . ولولا بطونه في حجبه ، لم یکن له ظهور . ولو ظهر لانعدَم الوجود . والشمس لا یُتصوَر ادراکها إلّا عند استتارها في حجاب غمام. فلولا بطونُه لم یکن له ظهور، ولولا ظهوره لم یکن له بطون. ولو ظهر لانعدم الوجود، وانهدم الملکوت.فلم یکن له ظهورٌ إلّا لنفسه. ولم یبقَ للغیر وجود حتی یکون له منه ظهور. « إنّ هذا لهو حقُّ الیقین . فسبّح باسم ربك العظیم » .

۲۰٤ — ای برادر ! أوصلنا الله وإیّاك الی حقایق هذه المقامات . چندانکه

1 یا رای ان S M K یاد P I / بود S P M I باشد K / I ـ 2 ک یاد کنیم P I ـ S M K /
جبروت . . . است S K وحقیقت این اتصال که جبروت را هست P M I / نتوان S P K I
نتوانم M / 3 اند S P M I ـ K / 4 ذات بود S K او P I ـ M / 5 صالح P I ـ S M K /
6 جبروت را S P K I ـ M / تقدم S P M I در تقدم دلیل K / 7 لم یزل را P I در لم یزل K
S M / 7 ـ 8 وآن . . . وآن S K وازل الآزال دیگر ازل بدایت لازمانست وازل آزال
P M I / 9 آن S P M I ـ K / اوست P I است S M K / نیابند P M I نباشد S K /
10 اسرار M اسرارورا سخن / 11 الرعـــد 13 : 33 م / لبطونه M في بطونه S P K I /
12 سبحات P M K I سجـــل S / 13 ولو . . . الوجود M ـ S P K I / 14 غمام P M K I
غمامه K / 16 ـ 17 الواقعة 56 : 96 ك / 18 برادر S M K دوست P I /

بتوانی راحتی می رسان . واگر همهٔ دنیا ترا بود بکسی دهی هم هیچ نبود « قل متاع الدنیا قلیل » « ولا تمنن تستکثر ولربك فاصبر » . ولیکن « وما أوتیتم منَ العلمِ إلاّ قلیلاً » . از این است که قلیـــل کثیر دانی ، وکثیر ندانی ، از آنکه ندیدی . اگر کثیر به بینی ، قلیل بدانی ، چندانکه می کوشم که ترا نصیحتی کنم وآن نویسم که بکار تو باز آید. هر بار در میان کاری آید « والله غالبٌ علی أمره » . چندانکه بتوانی می رسان « فلأنفسهم یمهدون » یقین دان. اواز آنچه ترا داده است ، از تو خواهد . تو نیز سودایی بکن « مَنْ ذا الذي یقرض الله قرضاً حسنــاً » ترا خود چیزی نیست . او بکرم وعواطف ورحمت خود ترا مالك می نهد ، واز تو قرض می‌خواهد. تو نیز تقصیر مکن. والسلام. والحمد لله رب العالمین .



1 بکسی S M K بیکی P I / هم M همه S - P K I / 1 - 2 النساء 4 : 77 م / 2 المدثر 74 : 6 ك / 2 - 3 الاسراء 17 : 85 ك / 5 کنم وآن M - S P K I / بار . . . آید S K ساعت درکاری دیگر افتم P I ساعت درمیان کارم M / 5 - 6 یوسف 12 : 21 ك / 6 می رسان S M K راحتی میرسان P I / الروم 30 : 44 ك / 7 او M - S P K I / تو . . . بکن P I سردی مکن M - K رفتن در مگیر S / 7 - 8 البقرة 2 : 245 م / 8 چیزی S K - P M I / 8 وعواطف ورحمت P I - S M K / 9 - 10 مکن . . . العالمین M مکن S K مکن . . . العالمین وصلواته وسلامه علی نبیه P I /

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۰۵ – برادر أعزّ ! سلك الله به سبيل رضاه . بدانکه چون وجود قدیم علی الضرورة معلوم گشت ، از اوصاف او هم چیزی معلوم بایــد کردن ، آن قدر که اعتقاد آن بر عموم فرض بود . اگر چه بروز گــــار دراز بحقائق آن توان رسیدن . وآن قدر که ضرورت بود در چند اصل بیان کنم إنشاء الله .

۲۰۶ – اصل اول : در علم ازل ، بدان ای دوست که جملهٔ موجودات که بوده است وهست وخواهد بودن در علم ازل حاضر است ، همچنانکه در ازل آزال بود . وهمچنانکه بوجود حوادث وعدم حوادث ، آن علم زیادت ونقصان نپذیرد . وجز بمثالی فهم نکنی : « وفي الأرض آياتٌ للموقنين ». همچنانکه این مکتوب از اوّل بسم الله تا آخر این مکتوب ، بیش از آنکه ابتدا کــــردم بنوشتن ، همه در علم من بود ، همچنین می‌دان که علم ازل بکلّ موجودات محیط است . وعلم من بدانچه نوشتم از این مکتوب وبدآنچه ننوشتم هنوز وآنچه مینویسم علی التّساوی محیط است ، همچنین عـــلم ازل بهرچه بود وهست وخواهد بود علی التساوی محیط است ، وهمچنانکه در علم من « ص » و « ج » و « د » هست ، ولیکن نه چنانکه بر کاغذ است ، همچنین می دان که در

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب السابع عشر این مکتوب ثامن است در شرح الله اکبر بهر آن K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة السابعة عشر بسم ... الرحیم . این مکتوب ثامن است در شرح الله اکبر بهرآن S ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین. چند روزیست ثامن این مکتوبات در شرح الله اکبر متو یسم از بهر M / بدانکه P I می‌نویسم و S K و M / 5 توان S P M I نتوان K / بود P I است S K بباید دانست M / 6 ازل P I – S M K / 9 جز P M I این جز S K / بمثالی SK مثالی P M I / 10 از... مکتوب S P M I – K / 12 – 13 وبدانچه... مینویسم S M K وآنچه خواهد نوشتن P I / 14 – 15 ص . . . هست S صاد هست وضاد هست وجیم هست وقاف هست M ص وج هست K صاد است وکافست وجیم P I /

* * * نامهٔ هفدهم S 17 ، P 14 ، M 26 ، K 17 ، I 14 * * *

علم ازل آسمان هست وزمین هست وآدمی وآفتاب وهمه چیزی هست، ولیکن نه چنانکه در خود موجوداست . وهمچنانکه هرچه در علم من از کتابت نیست محال بود که بقلم نوشته شود ، همچنین محال بود که آنچه در علم ازل نیست در وجود تواند آمدن پس « لا یعزُب عن علمه مثقالُ ذرّة في السّماوات والارض» . وهمچنانکه علم من بدین حروف قبل وجود الحروف است ، همچنین علم ازل بوجود ملك وملکوت قبل وجودها بوده است . واین غایتِ از بیانست که هیچکس بدین نیکویی نکرده است . وقدر این کس داند که پنجاه سال جان کنده باشد ، وهزار ورق در این مسأله دیده واز هزار معلم انواع بیان شنوده بود ، وهنوز اورا هیچ حاصلی نباشد جز تشبیهی . وهذه کفایة .

۲۰۷ — اصل دوم : در ارادت ازل . بدانکه همچنانکه هیچ حرفی براین کاغذ از ارادت من بهیچ حال مستغنی نتواند بود ، وبی ارادت من یك نقطه‌را وجود محال است ؛ همچنین می دان که در ملك وملکوت یك ذرّه از ارادت خدای تعالی مستغنی نتواند بود ، وبی ارادت او یك موجودرا البته وجود نتواند بود . وهمچنانکه ارادت اوّل که مرا در آید در این مکتوب نوشتن ، ارادتی بود کلّی که در آن هیچ انقسامی نبود ، همچنین می دان که « وما أمرُنا إلا واحدة کلمحِ البصر » ارادتی سابق بود بر وجود همه مرادات ، چنانچه هیچ انقسام را بدان راه نبود . وچنانکه هر حرفی آنجا در وجود آید که در ارادت اوّل بود ، وتقدیم وتأخیررا آنجا راه نیست ، همچنین

1 هست I P M – S K / وآفتاب وهمه چیزی S K – I P M / 2 خود SK وجود I P M /
همچنانکه M – S P K I / 3 محال . . . شود S M K – P I / 4 تواند آمدن I P M آید S K / پس S M K – P I / 4 – 5 یونس 10 : 61 ك / 5 الحروف S M K هذه الحرف P I /
همچنین M همچنانکه P I – S K / 6 از بیانست P I است از بیان M است در بیان S K /
7 وقدر P M I البته و S K / 8 باشد S P K I بود M / 8 – 9 هزار . . . تشبیهی SMK
ودر فنون علم خوض کرده وهنوز اورا جز تشبیهی حاصل نباشد P I / 10 بدانکه P M I
بدان ای دوست که S K / بر S M K که بد P I / 13 خدای تعالی S M K حق جل وعلا P I /
14 اول که M من اول که P I اول S K / 15 – 16 القمر 54 : 50 ك / 17 حرفی S M K
حرفی را P I / 18 همچنین P M I – S K /

می دان هر حادث‌را آن ساعت حدوث بود که در ارادت ازل بوده است ، بی هیچ تقدیمی وتأخیری. وهمچنانکه قلم بر وفق ارادت من میجنبد ، گـــاه کاف می نویسد گاه قاف وگاه جیم ، چنانکه ارادت من گوید کند ؛ همچنین می دانکه روح أعظم بر وفق ارادت ازل فرمان می دهد ، گاه آسمان جنبد وگاه ابری بارد ، گاه رعدی غرّد ، گاه برقی فروزد ، وذره یی بر خلاف ارادت نکند البته . رباعی :

بی آنکه ترا زجـــای بر باید خاست
کار تو همی ڪکنند چون تیر تو راست
زین روی که جز کام تو نتواند خواست
گردون زنهاد خویش در چون وچراست

۲۰۸ — اصل سوم : در قدرت ازل. بدانکه همچنانکه هیچ حرفی نیست دراین مکتوب إلّا که از قدرت من در وجود می آید، همچنین می دانکه هیچ ذرّه نیست از موجودات ، از آسمان وستاره وباران ورعد وبرق ونبـــات وحیوان ومعادن ، که در وجود آید إلّا بقدرت ازل . وهیچ چیز از قدرت مستغنی نیست « واللهُ علی کلّ شیءٍ قدیر » . واینجا یـــك نکته بدان که در عالمها بگردی واز هیچکس نشنوی ؛ این مکتوب از ارادت من وعـلم من در وجود آمد . وارادت من بی قدرت من بـــکار نیاید ، زیرا که ارادت من ناقص است ، بی قدرت . واگر خواهم که مرده زنده شود نشود که قدرت نیست ،

---

1 حدوث بود که P M I که حدوث بود S K / 2 هیچ S M K - P I / 3 گاه قافی M K
P I - S / من ... کنـد P I میکند M میگوید میکند S K / 3 - 4 همچنین می دانکه M
میدانکه S K همچنانکه میداند P I / 4 جنبد S K را جنباند P I جنباند M / 5 بارد S M K
باراند P I / 6 البته P I - S M K / رباعی S رباعیه I بیت P K - M / 9 - 10 زین ...
است P M I - S K / 11 ازل ... هیچ S M K ازل هیچ P I / 12 میدانکه M میدان PI -
S M / 13 از موجودات P M I - S K / 13 - 14 از آسمـــان ... معادن P I - S M K /
13 و S M K چنانکه P I / 15 بدان S M K مانده است P I / 15 - 16 در عالمها M عالمها
S K در عالم P I / 16 من P M I - S K / 18 نشود P M I نتوانم زیرا SK / .

واگرچه ارادت هست. همچنین ارادت بی علم بکار نیاید چه مرا ارادت بود که چون بیمارشوم که تن درست گردد. ولیکن چون علم من بدارو محیط نبود ارادتم معطّل بود. واین از نقصان ارادت من بود که تا علمی سابق نبود وقدرتی لاحق، هیچ مرادی از ارادت من در وجود نیاید. وصفات حق سبحانه وتعالی چنین نیست، بل چنانست که گفت :

كلُّ آياتِ ربّنا محكماتٌ　　لا يماري فيهن إلّا الكفورُ

۲۰۹ – ارادت او در وجود مرادات بس بود، وقدرت او در ایجاد مقدورات بس بود، وعلم او در حدوث معلومات بس بود. چه صفات او همه تام هست. وسمعش وبصرش وقدرتش وارادتش وعلمش بهمه کامل است بذات خود. واگر ارادت خوانی همه ارادتست، واگر قدرت خوانی همه قدرت است، واگر سمع خوانی همه سمع است. وهمچنانکه همگی عشرة نصف بود باضافت وا بیست، وهمگی ثلث بود باضافت واسی. وهمگی ربع بود باضافت واچهل، همچنین می دان که همگی او قدرتست، اگر موجودات‌را مقدورات خوانی. وهمگی او ارادتست، اگر موجودات‌را مرادات خوانی. وهمگی او علم است، اگر موجودات‌را معلومات خوانی. وجبروت ذات او نتوانی دیدن، اگر عالم بینی. پس اگر «کلُّ مَنْ علیها فانٍ»، نقدوقت او گردد، ذات جبار جبروت‌را بخورد. وبیش از این نیارم نوشتن. بیت :

بترسم از این بی کرانه سپاه　　که شان گوش کرّست ودیده تباه

1 همچنین PMI وهمچنانکه SM / بود که SMK هست PI / شوم SMK شود PI / که تن PI - SMK / گردد PI گردم SMK / بدارد SMK ندارد PI / 3 من بود PI انست SK بود M / 4 ارادت من PI او SMK / 5 چنین نیست بل SPMI - K / گفت SPKI گفت شعر M / 6 محکمات SMK مکلمات PI / 7 او SMK - PI / وجود SPMI خرد K / اودر SMK اورا PI / 8 مقدورات SMK مقدرات PI / 12-13 وهمگی ... چهل SMK - PI / 16 نتوانی دیدن SMK بدانی PI / عالم SMK علم او PI / الرحمن 55 : 36 ك / 17 بیت S - PMKI /.

۲۱۰ – اصل چهارم : در حقـــایق سمع وبصر و کلام ازل . بدانکه این صفات در حقّ اوواز آدمی اثبات کرده اند . وآدمی‌را سمعی وبصری وکلامی هست . وهریکی‌را از این صفات در حقّ آدمی حاجتی هست بآلتی . سمعش هست ، ولیکن نا تمام الا بآلت گوش مرکّب از اعصاب وغضاریف وعروق که اگر این آلت مختل گردد ، هرگز آدمی ادراك مسموعات نکند. وبصرش هست ، ولیکن همه ناقص ومحتـــاج بآلتی متمّم که اگر طبقات چشم ظاهر نبود ، ادراك مبصرات نتوانـــد کردن . وکلامش هست ، ولیکن هم ناقص و محتاج بآلت زبان وهوا ، وواسطهٔ حلق که مخرج اصوات است وبآلتی دیگر از شفت وحنك ودندان که مخارج حروف است ، واگر اختلاف مخارج نبودی در حروف اختلاف نبودی ، ودر اسامی تغایر نبودی ، ومسمّیات بسیاررا تام نبودی . واز این راه بر آدمی منّت نهاد که « ألم نجعل له عینَیْن ولسانـــاً وشفتَیْن » .

۲۱۱ – واین ازنقصان آدمی است که سمع وبصر وکلامش‌را بآلت حاجت افتاد ، وحقّ تعـــالی کامل الذّات وتامّ الصّفات است ، وذو الصّفـــات التاماتست . سمعش از آلت مستغنی است که اگر بآلتش حاجت بودی ناقص بودی . وبصرش همچنین از آلت حدقه وأجفان مستغنی است که خود همهٔ ألوان در علم او بوده است در ازل ، چنانکه همهٔ اصوات در سمع او بوده است در ازل . وکلامش همچنین از آلت زبان وحلق وشفه وحَنَک که مخارج حروف

---

1 ازل SMK - PI / 3 - 4 در ... الا PMI بآلت آن حاجتی هست از بهر شنودن SK / 6 هست ... متمم PMI بالتی متمم محتاج است SK / همه M - PI / بآلتی PI - M / 7 نتوان کردن PMI نکند SK / هست ... ناقص و SK - PMI / 8 وهوا SMK - PI / اصوات PMI صوت SK / بالتی SPMI بالای K / 9 شفت SMK شفتی PI / مخارج PMI محتاج SK / است SMK اند PI / نبودی SK-PMI / 10 تغایر SMK تغییر PI / بسیاررا تام PMI را تام بسیار SK / 11 بر آدمی منت PMI منت برآدمی SK / 11 - 12 البلد 90 : 9 ؛ 8 / 13 نقصان آدمی PMI آدمی نقصان SK / 13 - 14 حاجت افتاد PMI محتاج آمد SK / 14 الذات ... است PMI است بذات وصفات SK / 14 - 15 وذو ... تست SMK - PI / 15 - 16 سمعش ... اجفان PMI وحق تعالی ازین آلات SK / 16 الوان PMI الوان لحنها K الوان سخنها S / 17 علم او PMI علم او موجود است و SK / 17 - 18 چنانکه ... حروف SK - PMI / .

مختلف است مستغنی است. ومرا چون مرادی بود، وخواهم که کسی‌را چیزی معلوم کنم بزبان وحروف واصوات محتاج باشم تا مراد خودرا بفهم او رسانم. وحق سبحانه وتعالی از این صفات منزّه است، چه هر علم که خواهد بی رقم حروف واصوات وآلت، وهر کسی‌را آنچه خواهد، دردل حاصل کند «کتب في قلوبهم الایمـــان» و «علم بالقلم» و «الرحمن علم القرآن» در هردلی آن قدر که خواهد از علم خود حاصل کند. بعلم قدیم «ولا یُحیطون بشيءٍ من علمه إلّا بما شاء». وچون من خواهم که از علم خود چیزی در کسی حاصل کنم، جز بواسطهٔ زبان وحلق واصوات وحروف حاصل نتوانم کرد. واگر مرا این آلات نبود، از تعلم وتعليم باز مانم، واز تحصیل مقاصد خود عاجز گردم.

۲۱۲ – وحقّ تعالی کامل است، واورا بهیچ آلت حاجت نیست. وهر تعلیم که خواهد بکند بی آلتی. وهر مرادی که اورا بود حاصل شود بی هیچ آلت واین کال است، ووجود آلت وحاجت بدان نقصـــان. پس کلام من چیزیست که از علم من کسی‌را حاصل میکنم بواسطهٔ زبان وحروف. ومتبع کلام من علم من است زیرا که هرچه در عـــلم من نبود زبان بآن ناطق نباید. اکنون میدان که هرچه از علم ازل نصیب دل آید، کلام ازل است؛ ومنبع آن علم ازل است، وهرگز تناهی‌را بعلم ازل راه نیست. «قل لو کان البحرُ مَداداً لکلماتِ ربي لنَفِدَ البحرُ قبل أنْ تنفَدَ کلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً».

1 مختلف ... مستغنی‌است PMI – SK / بود K باشد PMI / چیزی PMI – SK / 2 کنم PKI گردانم SM / محتاج باشم SMK حاجت بود PI / خودرا PMI خویش SK / 3 از ... است PI بدین حاجت نیست M بدان آلت احتیاجی نیست SK / رقم SMK واسطه PI / 4 وآلت ... دل PI دردلی M دوری SK / 4 – 6 کتب ... کند SPKI – M / 4 – 5 المجادلة 58 : 22 م / 5 العلق 96 : 4 ك / الرحمن 55 : 1 ك / 6 بعلم قدیم SMK – PI / 6 – 7 البقرة 2 : 255 م / 7 خود PI–SMK در کسی PMI کسی‌را SK / 8 اصوات SMK–PI / حاصل SMK – PI / وتعلم S / PMI – SK / باز مانم واز PI مثل خود M ر SK / 10 اورا PMI – SK / حاجت نیست PMI محتاج نه SK / 11 آلتی SMK لکنی PI / اورا بود PMI خواهد SK / هیچ SMK – PI / 13 که ... حروف SMK کنی بواسطه این آلت حاجت است PI / 14 نباید PMK نیست ونباشد PI / 15 میدانکه SMK بدانکه PI / ازل PI – SMK / 16 نیست PMI نتواند بود SK / 16 – 17 الکهف 18 : 109 ك / ولو ... مددا PI – SMK /.

۲۱۳ — ويقين دان كه هرچه بزبان بتوان گفت جز محصور نبود ، واين معلوم است على القطع . زيرا كه مخــارج حروف محصور است ، وكلمات مركّبات اين حروف بود كه مخارجش محصور است . واز محصور جز محصور مركّب نگردد . ولا يتركّبُ من المتناهي إلّا المتناهي ولا ينحلُّ ما لا يتناهى الى المتناهي » . واين از عجايب علوم است . واگر مخارج حروف محصور شود ، مرا قدرت بود كه كلمات مركّب‌را از اين مخارج مختلف در عدد آورم. وهر طبعي‌را در اين شيوه راه نيست واين معنى در حوصلهٔ هر كسى نگنجد . ومرا اين يقين است كه چون مخارج محصور گشت ، تركيب از آن جز محصور صورت نبندد .

۲۱٤ — اكنون هرچه از عــلم ازل نصيب كسى آيد ، خواه ملك وخواه آدمى آن قدررا كلام خوانند . واگر اين نسبت منقطع شود، علم نماند . اكنون سمع وبصر وكلام‌را معنى بگفتم ، أرجوا كه بدانى . در كلام چيزى گفتم كه هرگز پيش از اين هيچكس بيان نكرده است. وباز آن كس كه چندين هزار ورق در اين معنى سياه گرداند ، هم نداند . ودر اسرار اوصاف ازل ، هرگز اين بيان از كس نشنوى وهيچ جاى نبشته نيابى . واگر از خود جهد كنى كه بدانى صد هزار كس ، چون تو در آيند وبگذرند ، واز اين معــانى يك نكته ندانند ، ودر درياى تعصّب وتقليد وتشبيه وتعطيل غرق شوند . والسلام .

۲۱۵ — خاتمة هذا الكتاب في شرح الاول والآخر. بدان اى دوست كه حق تعالى اوّل است كه بدايت‌را به اوليّت او راه نيست . وآخرست كه نهايت‌را

2 ـ 3 وكلمات . . . است S P M I ـ K / 3 اين SMK از اين P I / 4 نگردد S P M I نيايد K / 7 دراين شيوه P I اينجا S K / نيست P I نبود S M K / معنى ... كسى P I معنى در هر حوصله M در حوصلها S K / اين S P K I ـ M / گشت S M K است P I / 10 ملك S P K I ملك گير M / شود P I گردد S M K / 11 اكنون S P K I ـ M / 13 اين P I من S M K / وباز P M I ـ S K / كس P I ـ S M K / 14 گرداند P M I كرده است S K / صفات S M K اوصاف P I / ازل S M K ازل اين نيافته اند P I / 16 كس S P M I ـ K / 17 والسلام P M I ـ S K / 18 خاتمه ... الآخر S P M بسم الله الرحمن الرحيم P I / الكتاب S K المكتوب M / .

بآخریّت او راه نیست . چون گوییم اوّلست ، در اوّلیّت او آخریّت بود تا دانی . وچون گوییم آخراست ، در آخریّت او اولیّت در آیـــد . اوّلیّت وآخریّت او ، در معنی متغایرنیست البتّه واصلاً ، که اورا زمان نیست تا اورا ماضی ومستقبل بود . امّا چون آدمی در مضیق زمــــان بود ، اورا چیزی اززمان ماضی بود وچیزی مستقبل . ووجود باری تعالی ، چون در ذهن آدمی وا ماضی اضافت کنند ، اوّل نماید . وچون با مستقبل اضافت کنند ، آخر نماید . وچون زمان را اثبات کنند اوّلیّت وآخریّت ظاهر شود .

۲۱۶ — وحقّ تعالی‌را هیچ گذشته نیست . وهیچ آینده نیست در معنی ماضی ومستقبل . ودر علم او چه روزگار آدم وچه منقرض عـــالم هر دو یکسان است ، وعـلم او را روزگار آدم گذشته نیست وروز قیامت آینده نیست . واین همچنان دان که مکتوبی که دی نوشتم ، ویـکی که امروز وفردا خواهم نوشتن که نسبت علم من با همه برابر است . واین مثال هم قاصر است که اورا جز بوی تشبیه نتوان کرد . واگر بجزوی تشبیه کنند آن محض تشبیه بود . واگر اورا جز از او طلب کنی ، تعطیل بود که در عالم عدوم اورا باو توان یافت ، وهرچه آدمی آن را بخود یابد آدمی بود نه او .

۲۱۷ — ولیکن مـــا خلق اللهُ شیئاً أشبَهُ به من آدم ، وخلق آدم علی صورته ، عذر می‌خواهد . واگرنه سمع وبصر وقدرت وارادت وعلم آدمی بودی ،

---

5 از زمان PI - SMK / چیزی SMK - PI / 7 اثبات K پی SPMI / ظاهر شود PI حاضر گردد SMK / 8 - 9 در ... مستقبل PI - SMK / 9 ودر ... عالم MI / 9 - 10 هر ... است SP / 11 این PKI - SM / امروز SK - PMI / PI - SMK / 12 علم من با PMI یا علم من با من SK / 13 نتوان ... محض PI کردن SMK / 14 جز SMK - PI / عالم عموم PI علم عموم M عالم علوم SK / با و SPMI نام K / 15 آن‌را SMK - PI / او SMK باری PI /.

هرگز این صفات ولا القدر القلیل ادراك نبودی آدمی‌را . « وجعلَ لکمُ السَّمعَ والابصارَ والأفئدة قلیلاً ما تشکرون » . تا در رضای او بکار توان داشت یا در سخط او . وسمـــع وبصر واعضای تو از معاصی ظاهر خود وارست نیست ، وتورا از معاصی باطن وارست نیست ، تو چه دانی کرد ا.. با تو می گویند : « وذروا ظاهر الاثم وباطنــــه » . ولو هر روز از این کار دور تری . سمع‌را وبصررا از نا شایست پاك دار ! تا کلام أزل بشنوی ، وجـــال ازل ببینی . وزبان‌را از معاصی پاك دار ، تا قرآن توانی خواندن . ودل‌را از معاصی باطن پاك دار ، تا معنی کلام قدیم فهم کنی که استاد چنین گوید :

لب را بلب آب بُرو و پـــاك بشو
آن لب چه کنم بوی کسان آید ازاو
زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی
آن لب بلب کسی دگر تو ننهی

۲۱۸ — تا بتوانی راحتی می رسان ، یکی از مــــال وجاه وقلم وزبان . ودیگران‌را فرا خیر کردن می دار . والدّالّ علی الخیر کفاعلِه فراموش مکن . ومن لا یَرحم لا یُرحم ، نصب العین دار . واین مکتوب‌ها را بتأمّل می خوان ، وهرچه مشکلی بود می پرس . والسلام .

---

1 ـ 2 السجدة 32 : 9 م / 1 آدمی‌را I : P M ـ S K / 2 بکار P M I نگاه S K / 3 و 4 وارست ... وارست P M بر صر ... بر صر S بر صر وارست ... بر صر وارست I برصر... بر تو K / 7 ـ 6 ا ... دار S K ـ P M I / 7 ـ 8 ودل ... استاد P I که او S M K / 11 ـ 12 زنهار ... ننهی S M K ـ P I / 14 فرا خیر کردن M فرا خیر P I بر خیر کردن S K / 15 مکن S P K I نکنی M / مکتوبهارا S K مکتوبها P I مکتوبات M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۱۹ — چون در شرح صفات ابتدا کردم، فرض اعتقادرا تمام بنویسم. چه من هرگز واسرِ این معنی نیفتم. وبرادر أعزّرا سلك اللهُ به سبيل رضاه، این معنی دانم که هرگز نشنوده باشد. وعلمِ ازل واحاطهٔ آن بهمهٔ ملك وملكوت، پارهٔای دشوارتر ادراك تواند کردن. واز این سبب خلق بسیار در ضلال افتاده اند، تا قومی گفتند: علمِ ازل بر جزویّاتِ عالم محیط نیست. وقومی گفتند: خدای تعالی جز خودرا نداند. وقومی گفتند: علمِ او حادث است واورا محلّ حوادث نهادند. تعالى اللهُ عن قول الزائغين علواً كبيراً.

۲۲۰ — بدان ای دوست عزیز أعزّنا الله وإياك به که علم دو گونه بود: یکی علم مستفاد از وجود معلوم، ویکی عــلم موجد معلوم بود. واین علم پیش از وجود معلوم بود. واین بمثال بهتر فهم کنی، مگر علم من بدین مکتوب پیش از وجود این مکتوب بود. وعلم من، سبب وجود این مکتوب بود. واگر علم من نبودی، این مکتوب نتوانستمی نوشتن. امـا علم تو بأین پس از وجود این مکتوب حاصل گردد. واین مکتوب سبب وجود عـلم تو بود. وعلم خدای

---

1 بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم وبه نستعين M المكتوب الثامن عشر K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة عشرة بسم . . . الرحيم S / 2 فرض S P K I ـ M / 3 واسراین P I باسر این M بدین S K / نیفتم S P M I نیفتادم K / 5 بسیار در ضـــلال P I در ضلال بسیار K در ضلالت بسیار M / 6 علم S P M I ـ K / 7 ندانند P M I نشناسد S K / گفتند S M K گویند P I / S الزائغین S P M I الظالمین K / 9 عزیز ... به S M K ـ P I / 10 از S K که از P I بود M / 11 ـ 12 واین ... وعلم S M K وعلم P I / 11 مگر S K مگر اکنون M ـ P I / 12 ـ 14 بود واگر ... مکتوب S M K ـ P I /.

*** I 16. K 18. M 27. P 16. S 18. نامهٔ هیجدهم ***

تعالی البتّه بعد وجود العالم نتواند بود ، چه که در ذات قدیم محال بود چیزی حاصل شود پس از آنکه نبوده باشد . وقدیم البتّه محلّ حوادث نبود . پس علم خدای تعالی عبارتست از چیزی که با او بوده است همیشه . وچون معلوم شد که قدیم جز یـــکی نتواند بود ، ضرورت باشد که همهٔ حوادث از او در وجود آمده باشد . وآن نقطه که ایجاد می کند ، علم ازلست . ودر مکتوبی که پیش از این نوشته ام ، تکملهٔ این معلوم کرده وتکرار نمی کنم .

۲۲۱ – اکنون چون علم او بهمهٔ موجودات پیش از همهٔ موجودات بوده است ، واز جملهٔ موجودات اصوات است ، واصوات در علم او بوده است . پس سمع او قدیم بود. ودر علم او ألوان بوده‌است ، پس بصر او قدیم بوده‌است. وخلق ، ألوان وأصوات‌را بدو آلت ادراك کنند ، ودر حقِّ خدای تعالی آلت محالست . وآن دو آلت‌را سمع وبصر خوانند . پس چون در حقّ او ، ألوان وأصوات معلوم بود ، هم سمع وهم بصر اثبات کردند. چه اگر بصر اثبات کردندی تنها ، عوم‌را خیال افتادی که اصوات‌را مگر ادراك نتواند کرد . همچنین اگر سمع تنها اثبات کردندی، ایشان‌را خیال افتادی که مگر ألوان‌را ادراك نتواند . وهمچنین اگر علم تنها اثبات کردندی ، ایشان‌را خیال افتادی که مگر ایجاد موجودات نه او می کند . چه در میان خلق فعل‌را با قدرت وارادت حوالت کنند نه با علم تنها ، پس قدرت وارادت‌را در حقِّ او اثبات کردند . وقرآن بر قدر أفهام خلق واصطلاح خلق آمده است .

1 العالم S M K المعلوم P I / 4 جز یکی P I بیش از یکی S K یکی بیش M / 5 باشد P I بود S M K / کند SMK کنم P I / 7 همهٔ موجودات P I همه S K این نوشتم M / 9 بوده است P M I باشد S K / 10 را M – S P K I / آلت S M K البته P I / ادراك کنند P M I بود S K / خدای تعالی P I او S M K / 11 وبصر P I – S M K / 13 – 12 چه... کردندی P I – S M K / 13 نتوان کرد P I نکنند S M K / 14 و15 همچنـــین P M I – S K / 14 تنها P M I – S K / ایشانرا P M I – S K / افتادی S P M I آمدی K / 14 – 16 الوان ... که مگر S P K I – M / 15 تنها S K تنها باشد P I / .

۲۲۲ – نه بینی که چون در میان خلق زمین‌را ارض خوانند، وشب‌را لیل وروزرا نهار ، در قرآن ذکر این مسمّیات هم بدین اسامی کرد . وآنجا که قدر جلال ازل است ، این اسامی نتواند بود . ولیکن « وما أرسلنا من رسول إلّا بلسان قومه » . وهمچنین چون در میان خلق فعل‌را با قدرت وارادت حوالت کنند ، او نیز در حقّ خویشتن گفت : « إنه علی کلّ شیءٍ قدیر » . « وإنّما أمرُنا لشیءٍ إذا أردناه أن نقول له کُنْ فیکون » .

۲۲۳ – ودر میان خلق اگر کسی بحثِ شافی بکند ، قدرت وارادت هم چیزی در وجود نیاورد تا علم نبود بدان چیز . امّا وجود علم بس نمی بود بی قدرت وارادت ، واین از نقصان خلق است . ودر حقّ او قدرت بکمال است ، وارادت بکمال است ، وعلم بکمال است . پس قادر بود بعلم ، وعالم بود بقدرت ومرید بود بعلم ، وعالم بود بارادت . وصفات او همه تامّ است . وأنوار ذات وارادت او همه بر کمال است . واین اسامی در حقّ او اثبات کردن ، واصلان دانند که اصطلاح خلق بود که قدرت چیزی‌را دانستندی ، وارادت چیزی دیگر وعلم چیزی دیگر . وهیچ فعلی از آدمی در وجود نیاید بی این سه صفت . وچون از خدای تعالی افعال در وجود می آید ، این هر سه صفت در حق او اثبات کردند ، وگفتندی : قدرتش هست وارادت نه ، خلق پنداشتندی که افعـــال ازوی در وجود نیامد . واگر ارادت اثبات کردندی وقدرت نه ،

1 درمیان خلق SK - PMI / 2 این ... بدین PMI آن ... بدان SK / 3 قدر SK - PMI / 3 - 4 ابراهیم 14 : 4 ك / 4 وارادت PMI وبا ارادت SK / 5 خویشتن PI خود SMK / 6 یس 36 : 82 ك / 7 خلق SMK - PI / قدرت SPKI وگوید قدرت M / 8 - 9 اما ... ارادت SPMI - K / 9 - 10 قدرت ... پس M قدرت بکمالست وعلم ... پس PI قدرت وعلم ... پس SK / 10 بعلم وعالم بود PMI - SK / 12 وارادت SMK-PI / 13 دانستندی PI دانسته M دانند SK / 14 دیگرو PMI واو SK / نیاید SMK نیامد PI / 15 آید SMK آمد PI / او M از عز وعـــلا PI - SK / 16 پنداشتندی PMI داشتی SK / 17 وقدرت نه PMI - SK / .

همچنین خیال خطابودی . واگر قدرت وارادت اثبات کردندی بی علم ، هم خیال خطابودی . وچون سه لفظ مختلف اثبات کردند سه معنی متغایر در افهام افتاد .

۲۲۴ – پس اگر اعتقاد کنند که این اوصاف قدیم است ، چند قدیم ثابت می شود ، ودر شرع وعقل نیست که دو قدیم تواند بود « وما مِنْ إلهٍ إلا إله واحد » . واگر اعتقاد کنند که این اوصاف حادث است ، پس او محلّ حوادث بودو این محال است . واگر نفی صفات کنند، موصوف بلا صفت فهم نتوانند کرد ، وصورت نه بندد ؛ وحقیقت حقّ ومعرفت ظاهر گردد ، واورا بعقل مختصر آدمی بر نتوان سنجید ، اگرچه عقل آدمی میزان‌راستست . چنانکه کوهی به قپان بر نتوان سنجید ، اگرچه قپان‌راستست . وهرموزونی‌را میزانی دیگر بود که بارثقل او بکشد . وشعر موزون‌را میزان ذوقِ آدمی تواند بود . واگر بقپّان وطیّار خواهند که بر سنجند محال بود . واوصاف حقّ جز باوصاف حقّ نتوان سنجید که رستم‌را هم رخش رستم کشد .

۲۲۵ – شرح صدر باید تا « فهو علی نورٍ من ربّه » دست دهد . « وأيدهم بروح منه » چون روح منه یافتی ، حقیقتِ اورا ادراك توانی کردن . وهر که فپندارد که اورا بتوان یافت جز بوی ، مکورست که مَنْ ظنّ أنه یصلُ الی الله بغیر الله فقد مُکر به . واورا آنگه توانی یافت که خودرا درو بازی . واز مصطفی – صلعم – بشنو که ازو حکایت میکند که لا یزالُ العبدُ یتقرّبُ

1 همچنین ... خطا P I همین خیال M همچنان خطا K هم خیال خطا S / 1 ـ 2 واگر ... بودی P M I - S K / 5 وعقل P M I - S K / 5 ـ 6 المائدة 5 : 72 م / 7 صفات S M K
صفت P I / 8 نتوانند P M I نمی توانند S K / وصورت‌نه بندد P I - S M K / 9 و10 و12
و13 سنجید S K سخت P M I / 9 آدمی P M I او S K / 10 کوهی S P M I گوهر K /
11 دیگر P I - S M K / 11 ـ 12 وشعر ... ومحال بود S P M I - K / 12 طیار خواهند
P M I عطار S / 13 که S P K I مصرع که M / 14 شرح S M K انشراح P اشراح I /
14 الزمر 39 : 22 ك / 14 ـ 15 المجادلة 58 : 22 م / 15 چون روح منه S M K - P I / اورا
S M K - P I / 18 که از ... میکند S M K حکایت از حق جل وعلا میگفتند P I / .

إليَّ بالنوافـل حتى أُحبَّه ، فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع بـه ، وبصَرَه الذي يُبصِرُ به ولسانه الذي ينطِقُ به . چون بدين مقام رسيد ، مقام محبوبان بداند که چون بود فاذا أحببتُه .

۲۲۶ – اکنون محبوب کیست ؟ درجات ایشان بسیاراست « إنّ الله يحبُّ الصابرين إنّ الله يحبّ التوّابين . ويحبّ المطهّرين . ويحبُّ المتّقين » . ويحبّ كل قلب حزين . وهيچ حال ظالم محبوب نيست « إنّ الله لا يحبُّ الظالمين » . ظالم کیست؟ « ومن لم يتُب فاولئك هم الظّالمون » . يحب التوّابين چون توبت نباشد ، ظلم بود « يا بُنيَّ لا تُشرك بالله إنّ الشركَ لظُلمٌ عظيم » . توبت برعموم واجب است « وتوبوا الى الله جميعاً » . توبت چون بود ؟ « وليست التّوبة للذين يعملون السيئآت حتى اذا حضر أحدَهمُ الموتُ قال إني تبتُ الآن » . « إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب » .

۲۲۷ – جوانمردا ! از مقصود دور افتـادم . چون همه او گردی كنتُ سمعَه وبصرَه ويده « فهو على نورٍ من ربّه » . نه بينى که مصطفى – صلعم – در دعای نماز بامداد ، قبل از ادای فریضه فرموده است . « اللهمّ اجعـل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في سمعي ، ونوراً في بصري ، ونوراً في شعري ، ونورا في بشرتي ، ونوراً في لحمي ، ونوراً في دمي ، ونوراً في عظامي ، ونوراً من بين يديّ ، ونوراً من خلفي ، ونوراً من تحتي ، ونوراً من فوقي ، ونوراً عن يميني ، ونوراً عن شمالي . اللهمّ زدني نوراً ، واعطني نوراً ، واجعل لي نوراً .

---

3 ـ 4 بداند ... کیست S P M I است بداند محبوب کیست وچون محبوب گشت K / 3 فاذا احببته S K ـ P M I / 4 ـ 5 آل عمران 3 : 146 م / 15 البقرة 2 : 232 م / التوبـة 9 : 108 م / آل عمران 3 : 76 / 6 آل عمران 3 : 57 م / 7 الحجرات 49 : 11 م / 8 لقمان 31 : 13 ك / 9 النـور 24 : 31 م / 9 ـ 10 النساء 4 : 18 / 10 ـ 11 النساء 4 : 17 م / 12 جوانمردا S P K I ای جوانمرد M / نمـاز S K ـ P M I / فرموده P I گفته S M K / 16 آدمی S P M I رحمی K / .

۲۲۸ ــ جوانمردا ؟ سر تا پایم فدای سر تا پابت ، هر عشقی که در خون وپوست و گوشت ورگ وپی نبود ، ناقص است . جنید ــ رحمة الله علیه ــ گفت : قاورورهٔ سری سقطی ــ رحمة الله علیه ــ بطبیب بردم گفت : أراهُ بولَ عاشق . عجبا ازاین حدیث !

گر رای کنم که برگشایم رگِ خویش
ترسم که بمشقت اندر آید سرِ نیش

چون این أنوار پدید آید « فهـو علی نورٍ من ربه » باشد . « ومن لم یجعَل اللهُ لهُ نوراً فما له من نورٍ » چنین تواند بود که نور اوست . وحدثان همـه ظلمت عدم که « کلُّ من علیها فان » . « الله النّور السّماوات والارض » آفتاب پرستان دور افتاده بودند ازراه مردان . للمتنبي :

وکم من عایب قولاً صحیحاً   وآفته من الفهم السقیم

۲۲۹ ــ اگر کسی از ینزل الله کل لیــلة ، ورأیتُ ربي في صورةِ أمرد در ضلالت افتــاد ، مصطفی‌را ــ صلعم ــ از آن چه ؟ واگر کسی این مذاهب فاسده که ازاین احادیث بازدیــد آمده است ، وادهد عوام ابلهرا واداده بود ، نه خبر مصطفی ــ صلعم ــ بل چیزی خطارا واداده بود . آفتاب مردان پرستند ، وآتش مردان پرستند ، آن آتش که مطلوب موسی « ع » بود که « لعلي آتیکم منها بقبس او أجد علی النــار هدی » . مصطفی ــ صلعم ــ ذرّه ایست از آن آتش که « سراجاً منیراً » .

---

1 سر] P I میگوید مصرع : سر S M K / 1 ـ ۲ در ... پی P I رگ وخون و گوشت وپوست S M K / 3 اراه] S P M I آه از K / 7 باشد P I روی نماید M ـ S K / الزمر 39 : 22 ك / 7 ـ 8 النور 24 : 40 م / 9 الرحمن 55 : 26 م / النور 24 : 25 م / 10 دور S ـ M I P K / افتاده بودند P M I افتادگان S K / للمتنبي S ـ P M K I / 12 واز S M K ـ P I / صورة امرد S K احســن صورة P M I / ضلالت S M K ضلال P I / 14 بازدید S M K پدید P I / وا P I باز S M K / 15 بل M K بس S راداده بود وبل P I / 16 پرستند S P K I پرستیدند M / آن آتش کــه P I ـ S M K / 17 طه 20 : 10 ك / 17 ـ 18 مصطفی ... منیراً S P M I ـ K / 17 ایست M خبرداده بود P I ـ S K / .

۲۳۰ – جوانمردا ! تو چه دانی که این چیست ؟ زنار داشتن راه مردانست که تا خودرا در بندگی او درست نکردند، کمر بندگی برمیان نبستند. وتادر بندگی باشی ، آزاد نباشی . وچون آزاد گشتی از أغیار ، بندهٔ او توانی بودن که أنا أغنی الاغنیاء عن الشرك . چون کمرخدمت برمیان بستی ، نماز کردن ترا مسلم شد که شرط صحت نماز استقبال قبله بود . زنار داشتن در ترسائی همچنانست که تشبیه کردن خدای بآدمی در اسلام . از این که رأیت ربی الله فی أحسن صورة أمرد قومی بادید آمده اند که جمال می پرستند . وپندارم که مذهب این قوم باصفهان شنیده باشی . چه گویی !. اگر کسی مذهب ایشان وادهد رأیت ربی فی أحسن صورة أمرد واداده بود .

۲۳۱ – هیهات ! مصطفی – صلعم – مذهب عیسی‌را چون وادهد ؟ راه عادت پرستان بی معنی واداده بود ؟ مارا همان مذهب است که همه انبیاءرا بوده . از قرآن بشنو که ترا خبر دهد « شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحاً والذي اوحینا الیك ، وما وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی » . وصیّت صد وبیست وچهار هزار پیغمبر همه یکی بود « ولقد وصینا الذین أوتوا الکتاب من قبلکم وإیاکم أن اتقوا الله » . « قل یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم أن لا نعبدَ إلّا الله ولا نشرك به شیئاً ولا نتخذ بعضنا بعضاً أرباباً دون الله » .

۲۳۲ – پنداری ترا مسلمان توان خواند ؟ یا تو دانی که قرآن چیست ! تو از عادت پرستانی . چون جهودان وترسایان می گویی : چنین شنیدم ، « إنا

1 جوانمردا PKI–SM / داشتن PMI بستن SK / 1 – راه ... وادر PI مردانست که تا SK که تا M / 2 بندگی برمیان M خدمت M P KI / 3 آزاد نباشی PI آزادی نیست SMK / بنده P M I بندگی SK / 4 بودن PMI کرد S K / 5 شد PI است M بود SK / 6 خدای PMI خدایرا SK / 7 الله . . . امرد PI فی احسن صورة M فی صورة امرد SK / جمال SK خیال PMI می پرستند PI پرستیدند M / 8 – 9 مذهب ایشان PMI این مذهب S K / 9 وادهد SPKI بازدهد M / واداده بود SK بازداده بود M وادهد PI / هیهات SK – PMI / 10 چون K – S P M I / 12 که ... دهد SK–PMI / 12–13 الشوری 42 : 13 ك / 14 پیغمبر PM I نبی SK / 14 – 15 النساء 4 : 131 م / 15 – 17 آل عمران 3 : 64 م / پرستانی SK پرستان PI – M / .

وجدنا آباءنا على أمة وإنّا على آثارهم مقتدون » . مصطفى – صلعم – شنیده نی از راه تقلید وعادت چنین می گوید : بئس مطيّة الرجل زعمُه . ترا از آن چه که دیگران گفته اند ! تو چه دیدی وچه دانستی ؟ طلبُ العلم فریضةٌ على كلّ مسلم ومسلمة . چندین هزار فرسنگ رفته نی در خدمت سلطان . آنگه گویی بقول محمد – صلعم – ایمان دارم که اطلبوا العلم ولو بالصین . الحياء من الايمان ! شرم دار که تو متابع آن کسی که می گوید که اطلبوا الدّنيا ولو بالصين . اگرهم امروز سلطان ترا گوید : بحرو رو ، ویا فلان کار بکن هم در روز زهره نداری که هیچ عذر آوری .

۲۲۳ – باش تا جمال معشوق مردان‌را ببینی ، آنگه بدانی که بُت پرستی چه بود ، وحال مردان چگونه بود . رباعی :

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد
بگرفت مراو حلقه در گوشم کرد
گفتم صنما زعشق تو بخروشم
لب بر لب من نهاد وخاموشم کرد

از مذهب بت پرستان تشبیهی مانده است تا روزگار حال مذهب محمدی بکجا رساند ، ودر غضب الله چه ماند . ومرضت فلم تعدني وجعت فلم تطعمني با خلق چه کند ؟ « وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصّدقات » و« من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً » . اکنون هنوز اسلام تازه است ،

---

1 زخرف 43 : 23 ك / مصطفى S M K سخن مصطفى P I / 3 گفته S M K چه گفته P I / 4 ومسلمة S K - P M I / 5 بقول ... دارم P I که ایمان دارم بقول محمد S M K / 6 متابع P I متبع S M K / 7 یا ... روز S M K - P I / 8 آوری S M K کنی P I / 9 - 10 که ... چه بود P M I - S K / 10 وحال ... بود S M K - P I / رباعی S بیت M - P K I / 12 مرا او S M K بفهرو P I / 15 بت پرستان S P K I ترسایان M / حال مذهب K حال P I - M / 7 چه P M I که S K / 17 التوبة 9 : 104 م / 18 البقرة 2 : 245 م / تازه P M I پارة S K / .

وداننـد که « والله الغنيُّ وأنتم الفقراء »، پس « ويقرضُ اللهَ » ضلالی نمی آورد. باش که روزگار آید که صفت جوع ومرض وفقر دروی اعتقاد کنند، وکس نبود که داند که این از کجا خاسته است.

۲۳۴ – جوانمردا! مرایقین شده است در سلوك که اصولِ همهٔ مذاهب راست بوده است، ودر روزگار دراز روات آن مذهب را تحریف کرده اند وما آفة الاخبار إلّا رواتها. از مقصود باز افتادم. چون نور « الله نور السّماوات » پیداگردد معرفت أو بنور أو حاصل گردد. یا نه قدم را بعقل مزوّر آدمی کی ادراك توان کرد؟ واوصاف او بدو ادراك توان کردن. وتا ترا حُجُب تو یی در پیش بود از تو چیزی نیابد، مصراع: « اندر ره عشق یا تو گنجی یا من ».

۲۳۵ – چون جلال ازل بتابد ترا رخت بر باید بست. « وقلْ جاء الحقُّ وزهق الباطلُ ». بدانی. « إنّ الملوك إذا دخلوا قريةً أفسدوها » ببینی. « بل نقذِفُ بالحقّ على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهقٌ » ترا حقیقت گردد. « إذا شئنا بدّلنا أمثالهم تبديلا » خودرا واتو نماید. « وأخرجتِ الارضُ أثقالها » نقدوقت تو گردد. حُجُب سماوات بر خیزد. وآنچه درویست آشکارا گردد. « إذا السّماء انشقّت » ظاهر شود. وهذه أسرارٌ غامضةٌ. تا توانی راحق می رسان از آنچه ترا داده است. « ممّا رزقناهم ينفقون » نصب عین دار. والسلام.

---

1 محمد 47 : 38 م / 2 آید که S P M I اندك K / 5 روات ... را P I آن مذهب را روات M مذاهب روات S K / 6 النور 24 : 25 م / نور السماوات S K ـ P M I / 7 را S K اورا P I ـ M / 8 حجب P K I حجت S M / 9 ومصراع P K I ـ S M / ره S M K ـ P I / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 81 م / 11 بدانی P M K I بدانکه S / النمل 27 : 34 ك / 12 الانبياء 21 : 18 ك / 13 الانسان 76 : 82 م / 13 ـ 14 الزلزلة 99 : 3 م / 14 درویست S K درونست P M I / الانفطار 84 : 1 ك / ظاهر شود P M I ـ S K / 16 البقرة 2 : 3 م / 17 والسلام P I والسلام على من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمين M ـ S K /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۳۶ – دانم ، برادر أعزّ را أسلك الله به سبيل رضاه في عافية ، درشرح صفات چیزی نخوانده است ونشنیده ، واگر خوانده است ویا شنیده دانم که حدّ آن تا کجا تواند بود. وچون من خوض کردم چنان اولیتر می دانم که بیان شافی بکنم . واین دهم مکتوب است در شرح الله اکبر که می نویسم.

بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که هر معنی که دیدهٔ عموم بر آن نیفتاد ، آنرا در لغات اسمی نیست . واوصاف ازل ، لا بـل جملهٔ عالم ملکوت ، لا بل بسیاری أز أموردنیاوی ، از دیدهٔ عموم پوشیده بود . پس واضعان لغات آن‌را چون ندیده اند، هیچ نامی خاصّ آنرا وضع نکرده اند . وچون قومی علی الخصوص در کاری از کارها که پوشیده بود از عموم ، خوض کردند ، ایشان را لا بد حاجت افتاد که وضع اسامی کنند برای مسمّیاتی که ایشان می‌دیدند ، واز دیگران پوشیده بود . وهیچ قومی نیستند کــه ایشانرا بوضع اسامی مخصوص که بصناعت ایشان تعلق دارد حاجت نیفتاد .

۲۳۷ – پس هر قومی در عـــالم ، بوضع اسامیی چند مخصوص اند که دیگران از آن مستغنی اند . ادیب‌را بسیار معـــانی در صنعت خویش است

---

1 بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة عشرة بسم ... الرحيم S المكتوب التاسع عشر K / 2 برادر اعزرا P I که برادر اعز S M K / 3 چیزی P M I – P K / است ویا S M K – P I / 4 تواند بود M داند وتواند بود S K باشد P I / چنان ... دانم S P M I اولی میدانم K / 8 بود S M K نیست P I / نکرده اند S K نکردند M نکنند P I / 10 که پوشیده بود P I پوشیده S M K / 11 کنند S M K بنهند P I / 12 میدیدند S M K دانستند P I / 13 نیفتاد S M K نیفتد P I / 15 اند S M K اند که P I / خویش P M I خود S K / .

*** I 17. K 19. M 28. P 17. S 19. نامهٔ نوزدهم ***

وفقیه‌را نیست ، ومتکلّم ونحوی ومنجّم‌را همچنین؛ وطبیب ومحاسب وکاتب وعروضی‌را همچنین ؛ وجولاه وحلاج وکناس‌را همچنین . ودر میان یوزداران وبازداران وسگ‌داران اصطلاحی هست که ایشان ازآن مستغنی نیستند ، ولیکن شطرنج باز ونرد باز از آن مستغنی باشند . وعلی الجمله هیچ قومی‌را نیابی تا وادزدان وطرّاران رمی الّا هر قومی که اصطلاحی دارند که دیگران‌را آن اصطلاحات معلوم نیست . زیراکه اسامی بر معانی توان نهاد . وهرقومی‌را حاجت است بنظر کردن بمعانیی ، که دیگران‌را حاجت نیست .

۲۳۸ — بدان شطرنج باز ، اگر معنی جبر ومقابـــله نداند اوراشاید ، ومحاسب اگر معنی وتـد وفاصله نداند روا بود . وعروضی اگر معنی جوهر وعرض نداند اوراشاید ، متکلّم اگر معنی لفیف ومهموز نداند شاید ، وتصریفی اگر معنی موضوع ومحمول نداند شاید ، ومنطقی اگر معنی فـــرع واصل وعلّت وحکم نداند شاید ، واصولی اگر معنی جوزا وسرطان نداند شاید ، واز اسامی آنچه عموم‌را بدان حاجت افتد در سخن گفتن ، در همهٔ لغات آن اسامی‌را وضع کرده اند ، چنانکه هر آدمی در دانستن آن مشترک باشد .

۲۳۹ — اکنون هرجا که آدمی هست نام آسمان وزمین وآفتاب وستاره وچشم وگوش وآب وآتش ودیگر ادوات وآلات علی القطع بایـد که همه‌را معلوم بود . واضعان لغات در بدو کار این اسامی‌را وضع کرده اند که علی العموم

2 جولاه S M K جولاهه P I / 4 شطرنج باز M شطرنجی SK شطرنج PI / باشد SK اند M است P I / 5 تا را P I تا به M که تا بحد K / هر قومی S M K - PI / اصطلاحی S P K I اصطلاحاتی M / 6 اصطلاحات S K - P M I / 7 است S K - P M I / 8 بدان M بدانچه S K - P I / شطرنج باز S P M I شطرنجی K / عروض S M K طبیب I-P / 10 اورا شاید M شاید S K باکی نیست اورا P I / 11 ندانند S M K نشناسد P I / 13 افتد S M K افتاد P I / 14 هر آدمی S M K خلق هر آدمی عـــالم P I / 15 باشند M باشند SK انـــد P I / 17 ودیگر ادوات وآلات S M K - P I / 18 در ... را P I در اول این اســـامی‌را M این اسامی‌را در اول S K / .

همه خلق‌را بدان حاجت بود . پس از آن چون صناعات مختلف ظاهر می‌شد، هر قومی از آن اسامی موضوع وضع دیگر می‌کردند بطریق الاستعارة او بطریق المجاز والاشتقاق . چنانکه جوهر وعرض ومبتدا وخبر وغیر آن که می‌بینی .

۲۴۰ — وچون این مقدّمه معلوم شد بدانکه قومی بودند از آدمیان که ایشان راه خدای سلوك کردند، وایشان‌را از عالم ملکوت واوصاف ازل لایل از عجایب راه خدای ـ تعالی وتقدّس ـ چیزها معلوم شد که دیگران از ادراك آن دور بودند . واین قوم را نیز بیکدیگر حاجت بود تا از علم خود سخن گویند . وبر بعضی از ایشان خود واجب کردند این سخن گفتن چون انبیا ـ صلعم — پس این قوم‌را نیز حاجت افتاد وضع اسامی کنند که دیگران از ادراك مسمّیات آن اسامی دور باشند .

۲۴۱ — وهر اسامی که در قرآن وحدیث هست از این باب بود، إلا ما شاء الله . وچون چنین بود ، اهـل عادت سخن ایشان نتوانستند شنید که « وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بین أیدیهم سدّاً ومن خلفهم سدّاً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » . چون این معانی ندیدند ، ایشان‌را کور خواندند . وچون نشنیدند ، ایشان‌را کر خواندند . وچون زبان نداشتند که بدان معانی ناطق توانند بود ، ایشان‌را گنگك خواندو لال « صمٌّ بکمٌ عميٌ فهمُ لا یعقلون » اینجا بدانی که چون

1 می شد P M I میشود S K / 2 از آن P M I را از S K / می کردند P M I میکنند S K / 6 خدای P M I خدایرا S K / 7 لایل P M I بلکه S K / 8 بیکدیگر S P M I ـ K / 11 P I کـــه S K / 12 هست K است P M I / 13 نتوانستند شنید P M I نداننستند شنودن SK / 13 ـ 14 الاسراء 17 : 45 / 15 یس 36 : 9 / 16 خواندند S K خواند P M I / 18 البقرة 2 : 18 م /.

بود . چون ایشانرا هیچ نوع از ادراك نبود ، ونه نیز بوی آن بشام ایشان می‌رسید ، ایشانرا مرده خوانند ؛ لا بل چون از خود خبری نمی داشتند ، ایشانرا « أمواتٌ غیر أحیاء » خواند .

۲۴۲ – وچون در اسفل السّافلین ظلمت بشریّت واماندند ، ایشانرا جای جز دوزخ نیامد که دوزخ در هفتم طبقهٔ زمین است « ولقد ذرأنا لجهنّم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوبٌ لا یفقهون بها ولهم أعینٌ لا یبصرون بها ولهم آذانٌ لا یسمعون بها اولئك هم الغافلون » . جز فرا دنیا راه نبرند « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة غـــافلون » ، از آنست که فرادنیا ساخته اند « ورضوا بالحیاة الدنیا واطمأنوا بهـــا » . چون با ایشان گویند : سیروا ، سبق المفردون ، قیود أهواء وسلاسل شهوات واوصاف ایشانرا نگذارد که حرکت کنند « ما لکم إذا قیل لکم انفروا في سبیل الله اثاقلتم الی الأرض ، أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة ؟ » . با ایشان گفتند : « استجیبوا لله وللرسول » .

۲۴۳ – چون سمعشان نبود ، اجابت نکردند « إنّما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله » . واگر شان دیده بودی بدیدندی ، واگرشان سمعی بودی بشنیدندی ، واگر زبان داشتندی ایمان آوردندی ، واگر دل داشتندی فهم کردندی « ولو شاءَ اللهُ لجمعهم علی الهدی ولذلك خلقهم » ، واگر دل بودی همه عالَم‌را خود عالم در جهان نبودی.

1 آن S P K I – M / 2 می رسید S M K می رسد P I / خواند S K خواندند P M I / خبری S M K چیزی P I / 3 النحل 16 : 21 ك / غیر... خواند M K غیر احیاء خواند ونام نهاد S نام نهادند P I / 4 را P I باز S M K / 5 طبقه P M I – S K / 5 – 7 الاعراف 7 : 179 ك / 7 فرا P M I با S K / 7 – 8 الروم 30 : 7 ك / 9 یونس 10 : 7 ك / 10 اهواء P I – S M K / واوصاف S M K واوصاف ذمیمه P I / 11 التوبة 9 : 38 م / 12 – 13 الانفال 8 : 24 م / 14 سمعشان K سمع S P M I / اجابت S M K استجابت P I / 14–15 الانعام 6 : 36 ك / 15 اگر شان دیده P I اگر دیده S K / 16 واگر ... آوردندی K – S P M I / 17 داشتندی P I بودی S M K / الانعام 6 : 25 ك / 18 عالم ... نبودی K عالم را عالم خود نبودی S همه عالم بودندی M – P I /.

۲۴۴ – از مقصود خود بیفتادم ، ودر ما قبل بیان کردم که هر قومی‌را بالفاظی حاجت افتاد وأنبیا وأولیا – علیهم السلام – از آن جملت بودنــد که همه محتاج بودند بالفاظی موضوع . پس از جملهٔ آن معانی که دیدند اوصاف ازل بود . چه جمال وجلال ازل‌را اوصافی دیدند که آن اوصاف‌را نام درمیان خلق نبود پس اگر سمع اثبات کردند یا بصر یا کلام معذور بودند که اورا صفتی دیدند که ادراك الوان میکرد پیش از وجود الوان. ودر عالم این صفت‌را هیچ نامی نبود، زیرا که این صفت خود هرگز نبود در همهٔ عالم که ادراك الوان کند پیش از وجودِ الوان .

۲۴۵ – پس چون محتاج بودند که این صفت‌را با خلق بگویند از اسمـاء موضوع درمیان خلق بصررا او لیتر می دیدند که حجر وزاج ومحبره‌را . پس گفتند: خدای تعالی بصیراست . واورا همچنین صفتی می‌دیدند که ادراك اصوات می کرد پیش از وجود اصوات ، واین صفت‌را هیچ نامی نبود بنزدیك عموم ، پس سمع‌را اثبات کردند . چون دیدند که هیچکس‌را سمعی وبصری نیست که ادراك مسموعات ومبصرات کند پیش از وجود مسموعات ومبصرات الّا جلال ازل‌را ، پس گفتند : « لیس کمثله شيء وهو السّمیع البصیر » . وچون جلال ازل‌را در علم خود معلوم بود که هرکسی راه فرا سر این معانی نتواند برد ، الّا قومی که دیده اند ودانسته ، واین در قرآن بگفت « وتلك الامثال نضربها للناس وما یعقلها إلّا العالمون » . العلماء ورثة الانبیاء – صلعم – آنهـا

2 بالفاظی M الفاظ S K لفظی P I / 3 که ... بودند S M K – P I / 4 چه جمال وجلال P I که جلال S K چه جمال M / 6 – 8 ودر ... الوان S M K – P I / 10 که ... را PMI که حجر وسراج ومجره را S – K / 12 واین ... عموم S M K – P I / 14 ... مبصرات M I S P وجود آن K / 13 و16 ازل P I لم یزل S M K / 15 الشوری 42 : 11 ك / 16 فرا PMI به S K / بگفت P M I گفت S گفت وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون K / 17 – 18 العنکبوت 29 : 43 ك / .

دیدند ، واینها شنیدند « شهِدَ الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم قائماً بالقسط لا إله إلّا هو العزيز الحكيم » . منقبتی از این بزرگتر می خواهی ؟

٢٤٦ – جوانمردا ! قرآن آن کس داند که از او آموزد ، وازو یادگیرد « بما استُحفِظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء » شهداء دانی که چیست ؟ « شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم » و « الذين هم بشهاداتهم قائمون » ، « إلّا من شهد بالحقّ وهم يعلمون » مشرفان مملکت اند که « لتكونوا شهداء على الناس » ، ومصطفی – صلعم – مشرف همه که « ليكون الرسولُ عليكم شهيداً » . ودعای مؤمنانست که « فاكتبنا مع الشاهدين » . پنداری که شاهد یکی است که « إنّا أرسلناك شاهداً » ؟ حاشا وکلّا ! « وشاهدٍ ومشهودٍ » .

٢٤٧ – ایشان هر یکی شاهدی است ، وقرآن مشهود همه که « إنّ قرآن الفجر كان مشهوداً » . دانی که چرا « قرآن الفجر » گفت ؟ زیرا که تا صبح سعادت سر بر نزند ، قرآن مشهود مرد نگردد . « والصّبح إذا تنفّس » قسم یاد می کند ببدایت دولت عاشقان خود .

٢٤٨ – جوانمردا ! از مقصود خود دور افتادم دیگر بار ، ولیکن « وما تشاؤون إلّا أن يشاء الله » عذر می‌خواهد . مردان جلال ازلی‌را صفتی دیدند که ایجاد می کرد ، چنانکه از محض عدم وجود ظاهر می‌کرد . واین صفت در خلق ندیدند ونامش نبود درمیان خلق . زیرا که هرچه از خلق وادیدآید آن‌را اصلی باید که موجود بود ، چنانکه حبر از زاج ومازو وادید آورند .

---

1 شنیدند SK–PMI / 1 ـ 2 و 5 آل عمران 3 : 18 م / 4 المائدة 5 : 44 م / شهداء دانی MK S دانی PI / 5 ـ 6 المعارج 70 : 33 ك / الزخرف 43 : 86 ك / 9 ـ 7 الحج 22 : 78 م / 7 که SK–PMI / 7 ـ 8 الحج 22 : 78 م / 8 آل عمران 3 : 53 م / 9 الفتح 48 : 8 م / البروج 85 : 3 ك / 10 است SPMI–K / همه K–SPMI / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 78 م / 12 التكوير 81 : 18 ك / 15 یاد SPMI / بآن یاد K / 14 خود SMK ـ PI / دیگران بار ولیکن SMI دیگر ولیکن P ـ K / 14 ـ 15 الانسان 76 : 30 م / 17 میان خلق SPMI میان K / ورا PI باز M فرا SK / 18 موجود بود PMI موجد شود SK / حبر... مازو M حبر از مواد حبره چیزی از مواد چیزی PKI / آورند SPKI آید M / .

وهر صانعی از آدمیان چیزی وادید آورد أمّـا از چیزی دیگر ، چون بنّا از گل ونسّاج از ابریشم ، ونجّار ازچوب وصایغ از زر وکاتب وندّاف وخیاط همچنین . وخدای تعالی می دیدند که از هیچ چیز بی‌آلت وعلّت ، چیزی می آفریند . پس بضرورت این صفت‌را نامی طلب می‌کردند ، بهترین نامها قدرت دیدند زیراکه این لفظ مناسبتی داشت که خبز ولحم نداشت .

۲۴۹ – وهمچنین اورا صفتی میدیدند که همهٔ موجودات‌را میدانست پیش از وجود موجودات ، ودرمیان خلق چنین صفتی‌را نام نبود . زیراکه درمیان خلق هیچ علم نتواند بود پیش از وجود موجودات که شرط علم وجود معلوم است . وچون هیچ نامی نبود آن‌را ، این صفت‌را علم خواندند . زیراکه با علم مناسبت بیش داشت که بادوات وقلم نداشت . وچون دیدهٔ این قوم بر معانیی آمد که هیچ نامی نداشت ، وبا هیچ معنی قلیل وکثیر مناسبت نداشت ، از آن معانی چنین خبر دادند از جناب غیب که « حم عسق . طسم . یس . ق . ن » .

۲۵۰ – ومقصود از این اخبار آن بود که تا غافل نمانند از طلب چیزی دیگر ، ونپندارند که بر همه محیط شدند . پس کرم مفرط ازلی چنان اقتضا کرد که « یس » بگوید ، و « طس » بگوید ، و « حم » بگوید . وچون خواهد که از معنی خبر دهد که در آن بقلیل وکثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که « ص . ق . ن » . وچون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهـــد

---

1 اما ... دیگر S P M I از ماده چاره نبود S K / 2 ازگل P I ـ S M K / از ابریشم S M K ـ P I / از چوب S M K ـ PI / از زر S M K ـ P I / 2 ـ 3 ونداف ... همچنین S M K ـ P I / 3 چیزی S P K I موجودات M / 4 آفریند S M K آفرید P I / 6 وهمچنین ... پیش S M K ـ P / 7 موجودات S P M I ایشان K / 8 موجودات S K معلومات PMI / 9 آن را S M K ـ P I / 10 نداشت S K ـ P M I / 11 مناسبت نداشت P M I مناسبتش نبود S K / 17 ـ 18 خواهد ... دهد S P K I خواهند . . . دهند M / 18 ترکیبی S M K ترکیب P I / .

گوید : « طه . یس » . وچون بر ترکیب یك معنی زیادت گردد ، گوید : « طسم ، الم ، الر » وچون ترکیب بعض معانی زیادت گردد گوید: « المص. المر » . وچون ترکیب زیاده گردد گوید : « حم عسق . کهیعص » . وچون در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی ، از هیچ معنی اخبار نکرد بشش حرف که «وما أرسلنا مِن رسولٍ إلّا بلسان قومه ». ودر اسمای عربی سداسی نبود ، واکثر الاسامی حروفاً ، فرزدق بود .

۲۵۱ – واسرار این حروف‌را نهایت نیست . ومعانی کلام ازل‌را نهایت نی ، واوصاف ازل بهیچ حـــال خود متناهی نبود . ومتناهی جز حــادث نبود . « ما فرّطنا فی الکتاب من شیء » از حروف مقطع درست می شود یا نه پدید بود که ظاهر کلمات قرآن چنداست . وقرآن فهرست علم ازلست ، وعلم ازل ینبوع وجود است . وکلّ موجودات ملکی وملکوتی به نسبت با سعت علم ازلی چنانست که یك حرف از این مکتوب واسعت علم وقدرت من. واین مثال از مقصود من سخت قاصراست. وحالی به از این مثالی نیافتم .

۲۵۲ – ومثال صفات ازل جز بصفات ازل نیست. قدرت اورا علم او داند، وعلم اورا قدرت او کشد . وارادت اورا علم وقدرت او بیند وداند . وکلام اورا سمع او شنود . وسمع اورا بصر او بیند . وچون ملك وملکوت برسد ، قدم صفات جبروتی بود . وصفات او قایم بذات اوست . وذات او یگانه است

---

1 بر P I – S M K / 2 الم، الر M I الر S K الم P / 3-2 وچون ... الر P I – S M K / 3 وچون S P M K واگر چون I / 4 نبود S M K نبود که P I / از هیچ S M K نباشد P I / 5 ابراهیم 14 : 4 ك / 6 الاسامی P M I الاسماء S K / 8 نی S K نیست P M I / نبود S M K نیست ونبود P I / 9 الانعام 6 : 38 ك / درست S M K پدید P I / 11 وعلم ازل K – S P M I / ملکی S P M I ملکی وفلکی K / 12 با سعت . . . مکتوب S P M I – K / واسعت M بنسبت واسعت S وسعت P I بنسبت باشعب K / 14 علم S M K علم وقدرت P I / 15 کشد S M K بیند P I / 16 برسد P I برسند M برسید S K / 17 قایم P I واقوام SMK / وذات ... است P I – S M K / .

«قل هو الله احد». وصفات او ایستاده بذات او است. وتا او بوده است، صفات او بوده است. وتا ذات‌را بودن بوده است، جبروت ذات‌را بودن بوده است. وقوام جبروت بقیومیّت او بوده است. وچون حقیقت قیامیّت بتابد، قیومیت در آن منطوی گردد. وچون کینان آمد، کان بر خاست. ودر دعا آمده است؛ یا کان یا کینان. أرجو که بروزگار بحقیقت این بینا گردی! حالی می خوان ومی بین. وتا توانی راحتی میرسان! والله یرزُقنــا وإیّاك بغیر حساب، فضلاً منه وکرماً لا استحقاقاً ولا استیجاباً. والسلام.



1 التوحید 112 : 1 / قــل . . . اواست PI - SMK / 2 صفات او M ارصاف او SK صفـــات او صفات PI / جبروت . . . بودن M جبروت ذات او SK قیومی او PI / 3 بوده PI - SMK / 5 بحقیقت PI بحقایق SMK / گردی SK بینائی یابی PMI / 7 والسلام PI والحمد لله رب العالمین M - SK / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵۳ – برادر أعزّرا بقا باد وسعادت در رضای ایزدی . چند روزاست تا در شرح صفات ازل چیزی می نویسم ، وهنوز آنچه مهم تراست تمام ننوشتم . بدان ای دوست عزیز که چشم‌را صورتی هست ، وحقیقتی هست . صورتش این مرکبست که می بینی ، مشتمل بر حدقه وأجفان ؛ وحقیقتش قوّت ابصار است . وخاصیت چشم ، این معنی است . وچون صورت چشم بود وإبصار نبود ، از آنجا که حقیقت است چشم نیست . واگر مقصودِ چشم از انگشت یا از عضوی دیگر حاصل شود ، صورت چشم‌را وجود وعدم یکی بود . واگر در صورتِ چشم این معنی بسته نبودی ، همچون عضوی دیگر بودی .

۲۵٤ – واگر در اعضای آدمی مقاصد او بسته نبودی، وجود وعدم‌أعضا باضافت را آدمی یکی بودی. واگر مقصود حاصل شود، وجود وعدمِ صورتِ چشم یکسان بود . ودر حقّ باری تعالی معنی چشم بود . واگر صورت چشم نبودی هیچ زیان ندارد ، لا بل که صورت چشم دلالت بر حدوث می کند ، وآن در حق باری تعالی محال بود . چه همه جسمی حادث بود . وقدیم هرگز

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة المشرون بسم ... الرحیم S المکتوب المشرون K / 2 باد وسعادت ... ایزدی P M I وسعادت ... ایزدی باد S K / 3 ازل S P M I – K / تر S M K – P I / تمام S M K می P I / 4 چشم S M K هر چشمی P I / هست S K – P M I / 8 از S M K – P I / شود P M I گردد S K / یکی P I برابر S M K / 9 بسته S K – P M I / نبودی S P K I نیوفتدی M / 11 اگر مقصود P I چون مقصود M مقصود چون S K / 12 چشم یکسان P I – S M K / 13 که S K چون P I – M / چشم S K – P M I / 14 وآن P I آن صورت S M K / بود چه S M K است که P I / .

* * * I 18، K 20 ، M 29 ،P 18، S 20. نامهٔ بیستم * * *

حادث نتواند بود . پس هرچه دلیل حدثان بود ، آن چیز در حقّ قدیم محال الوجود است . وظاهر صورت آدمی جسم است . واجسام همه حادث بود . پس در حقّ قدیم محـال بود . امّا معنی حقیقت چشم اورا اثبات توان کرد که آن حقیقت دلیل کمال بود نه دلیل نقصان .

۲۵۵ — وهمچنین سمع را صورتی هست وحقیقتی هست . صورتش جسمانی است ، واین در حق خدای محال بود ، وحقیقتش نوع ادراك است . واثبـات این در حقّ قدیم واجبست که هیچ موجودی از علم او بیرون نیست ، وهیچ مدرکی از ادراك او برون نیست . زیراکه علم او بهمهٔ موجودات پیش ازوجود ایشان محیط بوده است . وهمچنین کلام‌را صورتی هست ، وحقیقتی هست . صورتش در حقّ قدیم اثبات نتوان کرد، امّا حقیقتش خود اورا ثابت است . وصورت کلام چیزیست مرکّب از اصوات وحروف که آنرا وجودی ثابت نیست . ودر حقّ قدیم هرچه آنرا ثباتی نباشد اثبات نتوان کرد که زوال چیزهـــا که زایل گشت سببی مزیل باید . همچنانکه حدوث چیزهارا سببی محدث باید .

۲۵۶ — ودر حقّ قدیم هم حدوث صفات محال بود وهم زوالش . زیراکه همه زوالی وحدوثی در محدثی ومزیلی بسته است، وهرچه در غیری بسته بود، قدیم نباشد. وقدیم‌را هرچه بود با او باید که بوده باشد همیشه، چنانکه ازوی بهیچ حال زوال وانتقال نپذیرد . وصورت کلام چیزیست که تا بعضی زایـل

2 الوجود است P M I بود S K / صورت آدمی S K چشم وصورت آن P I / اجسام همه S M K جسم لا بد P I / 3 محال بود S M K – P I / 5 همچنین S K – P M I / 6 خدای M حق S K باری عز اسمه P I / 8 – 9 پیش . . . ایشان S M K قبل وجود الموجودات P I / وهمچنین P I وهمچنان S K – M / 11 صورت P I – S M K / 12 حق S K – P M I / ثباتی S M اثباتی P K I / اثبات S M K آنرا اثبات P I / 13 گشت P I ثابت گشت S M ازو ظاهر گشت K / 13 و 14 باید P M I بود S K / 17 چه ... وی S M K صفات که بود همیشه با او باید که بود زیراکه ازو P I / 18 حال S P K I گونه M / وانتقال S K – P M I /

نشود ، بعضی حادث نگردد . زیراکه نطق آدمی بحروف هجا چنین تواند بود که تا از حرفی فارغ نشود ، بحرفی دیگر ناطق نگردد .

۲۵۷ – نه بینی که چون خواهی که « قل هو الله أحد » بگوئی ، تا قاف نگوئی ، لام نتوانی گفتن ، و تا « هو » می نگوئی ، « الله » نتوانی گفتن وتا « الله » نگوئی ، « أحد » نتوانی گفتن ؛ محال بود که « هو » در نطق آید إلّا آنکه « قل » برسد . وهرچه برسد وفوا رسد « لم یَزَل » را نزیبد . وکلام ظاهر جز چنین نیست . پس صورت کلام در حقّ قدیم محال الوجود بود .

۲۵۸ – بماند اینجا حقیقت کلام ، واین در حقّ قدیم استحالت ندارد البتّه زیراکه مقصود از این کلام ظاهر تحصیل مقاصد ومراداتی است که آدمی‌را بود . اگر آن مرادات ومقاصد بی این حروف سیاه وسپید حاصل شدی وجود حروف وعدمش یکسان بودی . واگر از این حروف و کلمات آن مقاصد ومرادات حاصل نشدی وجود وعدم کلام یکی بودی وگویا ولال هر دو برابر بودندی . پس اگر گویارا کمالی هست که لال‌را نیست ، آن کمال بسبب آنست که گویا بواسطهٔ نطقِ ظاهر بحصول مقاصد خود تواند رسیدن ، ولال نتواند رسیدن ؛ واگر مقاصد لال از طریقی دیگر حاصل شدی گویارا بروی هیچ فضیلت نبودی . وگویا را نیز اگر مقاصدش حاصل نشدی از نطق با لال هم برابر بودی .

۲۵۹ – وچون این مقدمه معلوم گشت که مقصود از هر صورتی حقیقتی

---

1 چنین S P M I - K / 2 دیگر S M K - P I / 3 التوحید 112 : 1 ك / بگوئی SMK بخوانی P I / 4 گفتن PI گفت S M K / 5 الله ... گفتن S M K - P I / قل S M K حرف قل P I / 7 بجز چنین نیست P M I چنین است S K / بود P I است M نماید S K / 9 این S K - P M I / تحصیل ... مراداتی S M K تحقیق اراداتی P I / 10 سیاه وسپید S M - K - P I / حاصل S K حاصل وظاهر P M I / شدی P M I شود S K / 11 حروف S M K - P I عدمش S M K عدم P I / 12 مقاصد و S M K - P I / گویا ولال S M K گویائی ولال P I / بودندی S M K بودی P I / 14 تواند رسیدن P M I میرسد S K / 15 نتواند رسید P I نتوان M نه S K / بروی S M K برلال P بروی لال I / 16 وگویا رانیز S K ودر حق گویا P M I / 18 مقدمه S M K مقصد P I /

می بود که بی این حقیقت صورت‌را هیچ قدری نیست ، وبا وجود حقیقت ، صورت‌را وجود وعدم یکسان بود . اینجا عجایب اسرار قرآن پرده بردارد از صفات ازلی وامور اخروی . وحالی غرض از این مقدّمه آنست که چون حقیقت کلام حصول مرادات است پس در حق خدای تعالی همه مراد حاصل است که « انمـا قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون » اورا صفت است که ایجاد مرادات او کند . اگر حرف « کن » در میان نبود روا بود که مقصود او از « کن » ایجـاد مرادات است . وچون مراد موجود می گردد ، « کاف ونون » را چـــه تأثیر بود ؟ ودر حقّ آنکه مرادش موجود نمی شود « کاف ونون » گفتن را چه تأثیر بود ؟

۲۶۰ — وچون سالك ببدایت این صفت رسد عجایب معجزات و کرامات وآیات قضا وقدر براومکشوف شود ، وکاف « کهیعص » کنایت دان از بدایت آن که سالك را مبذول گردد از « کن » که اسم اعظم است . وچون بنهایت « کن » رسد نون بیند که « ن . والقلم وما یسطرون » پیوندد . واینجا اگر « ما زاغ البصر » صفت او بود حقیقت کال زهد درست شود . ودوستی خدای تعالی در این مقام است . واگر « ن. والقلم » راه بروی بزند از دوستی خدای تعـــالی اورا نصیب نیست . مصطفی — صلعم — چون اینجا رسید گفت : أعوذ بك من القدر . چون در این مقام قدم درست کرده بود گفت : اللهمّ ارزقني حبّك .

1 می SMK - PI / 2 بود PI است SMK / اینجا عجایب . . . دارد از PI اینجا اسرار قرار قرآن روی نماید وعجایب ... دارد از M اینجا عجایب بیشتر از قرآن روی نماید در SK / 3 وحالی SK و M روی بنماید در صفات ازلی وامور اخروی PI / ازین مقدمه PI - SMK / 4 حق SMK - PI / 5 النحل 16 : 40 ك / 5 - 6 فیکون ... کن SMK - PI / او SK - PMI / 6 بود SPKI - M / 8 شود PMI گردد SK / 9 را SMK - PI / 10 این PMI - SK / 13 القلم 68 : 1 ك / 14 النجم 53 : 17 ك / .

۲۶۱ – جوانمردا ! آخرین فتنه کـه درراه خدای است در نون « کن » بود . اگر این نون اورا مفتون کند از خدای عزّ وجلّ باز مانده بود . واگر در گذرد بحقیقت کار رسد واز اولوا الالباب پای نتوان نهاد آن را که بنون « کن » رسیده بود ودر گذشته یا محمد تو دیوانهٔ عشق مـا آمدی ، ودیگران دیوانهٔ نون آمدند . همه در نعمت ما واماندند ، ترا بجز بمنعم قناعت نیفتاد ؛ یا محمد « مـا انت بنعمة ربّك بمجنون » « ما زاغ البصر وما طغی » زهی کمال دولت ، زهی خوی نیکو « وانك لعلی خلق عظیم » یا محمد اکنون معلوم گردد که عاشقان نعمت کیستند وعاشقان ما کدام اند « فستبصر ویبصرون بأیّکم المفتون » ما دانیم که با کدام قوم راه یا فتند وکدام قوم از ما واماندند « إنّ ربك هو أعلم بمن ضلّ عن سبیله وهو أعلم بالمهتدین » .

۲۶۲ – جوانمردا ! از مقصود خود بیفتادم . وکلام ازلی به « کن » همه مرادی در وجود آورد « وتمّت کلمة ربّك » وهیچ کس چون او گفت تبدیل « کن » نکند « لا مبدّل لکلمات الله » اکنون اهل سعادت‌را « کن » سعید گردانید که «ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین» . واهل شقاوت‌را هم « کن » شقی گردانید که «ولکنْ حقّ القول منی لأملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین» چون «کن» کلام اوست هر مرادی‌را «کن» موجود کرد. ازآنجا که مرادات بسیاراست او گفت : « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی » واز آنجـــا که حقیقت است کلام او منقسم نیست

---

2 این نون PMI نون کن K نون S / 3 از SPKI اورا از M / پای SK - PMI / آن را SPKI زیرا M / 4 بود SMK نبود PI / یا محمد SMK محمد PI / 6 القلم : 2 ك / النجم 53 : 17 ك / 7 خوی PI روی SMK / القلم 68 : 4 ك / 8 - 9 القلم 68 : 5 ك / 9 وبا PMI برما SK / 9 - 10 القلم 68 : 7 ك / 11 بیفتادم PMI باز ماندم SK / همه SPKI هر M / 12 الاعراف 7 : 137 ك / کس . . . گفت SPI کس چون K چیز M / 12 - 13 تبدیل کن SMK کن تبدیل PI / 13 الانعام 6 : 34 ك / 14 گردانید PI گرداند SMK / 14 - 15 ولقد ... گردانید SMK - PI / 14 الصافات 37 : 171 ك / 15 السجدة 32 : 13 ك / 16 کرد SM گردد PI کند K / 17 - 18 الکهف 18 : 109 ك / .

ومتکاثر نیست که « وما أمرنا إلّا واحدة کلمح البصر » پس « لنفد البحرقبل ان تنفد کلمات ربي » آنست که مرادات‌را نهایت نیست بلکه یك « کن » همهٔ مرادات‌را بس است ویك علم همهٔ معلومات‌را بس است ویك ارادت همهٔ مرادات‌را بس است ویك قدرت همهٔ مقدورات‌را بس است ویکی از آن ، کار همه می کند .

۲۶۳ – واگر چنین نبودی صفت او ناقص بودی جـــلّ جلاله وعظم کبریاؤه پس « کن » کلام اوست وکلام او عـلم اوست . وعلم او قدرت وارادت اوست وارادت او در خور قدرت اوست ، وجبروت او جبّاری اوست ، وجبّاری او حقیقت احدیّت اوست واحدیّت صفات اودر احدیّت اوست وآنجا که احدیّت تتابد خلق نبود « کلّ من علیها فان » وچون خلق بود توحید بود نه احدیّت « شهد الله انه لا اله إلّا هو والملائکة وأولوا العلم قائماً بالقـسط » . وچون ملك بود وشهادت بود توحید است ، وچون ملکوت بود وغیب بود اتحاد است . وچون جبروت ذات بود آنجا نه توحید ماند ونه اتحاد ووحدانیّت بود .

۲٦٤ – وچون بذات رسیدی همه احدیّت بود . واینجا وجود اواست وبس . وبا قدم او هیچ قدم نیست . وبا وجود او هیچ غیررا وجود نیست . پس هر که عالم‌را قدیم دانست از احدیّت او دور بود . وهر که صفات او حادث خواند از عظمت او بی خبر بود ، زیراکه عـــلم اورا از پس معلومات اثبات

---

1 القمر 54 : 50 ك / 1 ـ 2 الکهف 18 : 109 ك / 2 بلکه یك SK بس یك PM بس یکه I / 4 بس است PMI - SK / آن PI این M از همه SK / چنین SMK - PI / 7 قدرت و SMK برند PI / 8 خور PI حد SMK / 9 واحدیت . . . اوست PMI - SK / 10 الرحمن 55 : 36 م / 11 آل عمران 3 : 18 م / 12 وچون ... است PMI - SK / غیب PMI - K / 13 ماند SPMI بود K / 15 بذات رسیدی SK بذات رسی M بدایت رسی PI / 15 ـ 16 است وبس وبا M است وبس ودر SK واست وبا PI / 16 هیچ PI - SMK / 18 عظمت PI - SMK / .

کرد. وهر که نفی علم کرد از جزویات در این آیت ملحد گشت که « لا یعزب عنه مثقـــال ذرّة فی السّماوات ولا فی الارض » وهر که اورا محلّ حوادث نهاد ، در « لم یلد ولم یولد » کافر گشت .

۲٦٥ — جوانمردا ! میگوید : « ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه » وهر که وا او قدیمی دیگر اثبات کرد « الواحد الاحد » واداده است . وهر که صفات از او نفی کرد شریعت واداده بود . وهر که صفات او حادث نهاد « لیس کمثله شیء » واداده بود وتا « نور الله » در سینهٔ تو نبود صفات او در نتوانی یافت ؛ وتا ظلمت بشریّت بود « نور الله » نیست وتا « تولج اللیل فی النهار » آشکارا نگردد ، ظلمت بشریّت خواهـــد بود . وتا ظلمت بشریّت خواهد بود « ظلمات بعضها فوق بعض » هست وتا بدین صفت هنوز «فی ظلمات ثلاث» مانده، وترا هنوز بخودی خود بینایی نیست که « اذا اخرج یده لم یکد یراها » وکسی که هنوز بخود بینا نبود اورا بصفات لم یزل بینایی کی توان بودن !

۲٦٦ — جوانمردا ! بولادت اوّل بعـــالم ملك رسند . وبولادت دوم بعـالم ملکوت رسند . وبولادت سوم بعالم جبروت رسند . وبولادت چهارم حقیقت احدیّت ایشان‌را بخورد که « کم اهلکنا قبلهم من قرن » از ایشان نه نام ماند ونه نشان که « هل تحسّ منهم من أحد وتسمع لهم رکزاً » اگر در این حال حقیقت کار از نیستی ایشان واهستی ایشان چیزی گوید ، همـــه این تواند بود که بیت :

---

1 ایت SPMI - K / 1 - 2 سبأ 34 : 3 ك / 3 التوحید 112 : 3 ك / 4 میگوید SMK
گفت PI / 6 واداده SPKI بازداده M / وهرکه ... بود PMI - SK / 6 - 7 هرکه ...
بود SPMI - K / 7 الشوری 42 : 11 ك / بود PI است SM / درسینهٔ تو PI - SMK /
8 صفات PMI صفت K حقیقت صفت S / تا PMI با SK / 9 بود PI خواهد بود M -
SK / نیست PMI نبود SK / 9 آل عمران 3 : 37 م / 10 خواهد بود PMI باشد SK /
النور 24 : 20 م / تا بدین PI تا برین M تو چنین SK / 11 نیست PMI نبود SK / مانده
... خود SPMI وترا هنوز بخودی خودK / 11 - 12 النور 24 : 40 م / 14 وبولادت SPMI
- K / 15 رسند PMI - SK / 16 - 17 مریم 19 : 98 ك / 18 از PMI را SK / ایشان
PMI - SK / تواند SMK - PI / 19 بیت SP شعر M - KI /.

ظهرتَ لمن احببتَ بعد فنائه   فکان بلا کونٍ لأنّك کنته

۲۶۷ — واگر وقتی در سخن مشایخ بینی : فتحسبه فی کنه الآیة . می دان که این معنی‌را می‌خواهد ولیس وراء عبادان قریة . اینجا اسم نبود همه مسمّی بود . واین وآن بر خیزد . همه جلالت وعظمت مویّث بود وچون بطون رسد همه ظهور بود . واوّل وآخر یك نقطهٔ حاضر گردد . همه وجود بود عـــدم نبود. همه بقابود فنانه. همه روز بودشب نه، همه « الله نور السّماوات والارض» بود غیری آنجا چه کند که زحمت اغیار در آن بقعه نگنجد « والنهـار اذا تجلی » خودرا از پردهٔ « واللیل اذا یغشی » جلوه دهد . اینجا نه فوق بود ونه تحت ، نه یمین بود ونه یسار ، نه قدام بود نه خلف ، نه قبل بود نه بعد . همه قدم بود ، وحدثان نماند . « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّك » . « کلّ شیء هالك إلّا وجهه » . سبحان الباقی بعد فنـاء الخلق . اوصلنا الله وایّاك أیها الاخ الأعزّ الی عذب مشاربه .

۲۶۸ — ای دوست در میان ظلماتی بی سر وبن منغمسی ! خدای تعالی ترا بفضل خویش فرجی بدهاد علی أحسن حال ، تا می توانی از هر نوع که توانی چیزی می‌رسان « وخلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً » نصب العین می‌دار وبرهر حـــال که هستی نومید مباش که کرم اواز همه گناهان بیش است وصلی الله علی محمد وآله .

---

1 احببت بعد فنائه S اتیت بعد بقائه SMK I / فکان SMK رصار PI / لانك SMK کانك PI / 2 فتحسبه PI فتجیبه M لتغفیه S ـ K / 3 ـ 4 همـــه . . . بود SPMI ـ K / عظمت PI ـ SMK / 5 حاضر SPMI ـ K / 6 النور 24 : 35 م / 7 آنجا . . . نگنجد PI انجـا چه کار کند SK آنجا نگنجد M / 7 ـ 8 اللیل 92 : 2 ك / 8 اللیـل 92 : 1 ك / 9 یسار SPKI شمال M / 10 الرحمن 55 : 26 م / 11 ـ 10 القصص 28 : 88 ك / 14 فرجی بدهاد PI فرجی دهاد SK برهاناد M / توانی PMI دانی SK / 15 چیزی PI خیری SMK / التوبة 9 : 102 م / برهر SPKI بهر M / 16 گناهان PI گناهی SMK / 16 ـ 17 وصلی ... آله PI والحمد لله رب العالمین M والسلام S ـ K / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۶۹ – چون در شرح صفات آمدم پشت در آن نمی کنم ، داد آن تمـــام ناداده اگرچه دادآن خود هیچ آفریده نتواند داد . امّا آنقدر که فرض اعتقاد است تمام بنویسم که دانم که برادرم در این چیزی ، چنانکه واجب کند ، نخوانده است ونشنیده باشد .

بدان ای دوست! ایّدك الله بالتوفیق که صفات خدای تعالی از صفات خلق اثبات کرده اند . واز این سبب است که بیشتر عالمیان در آن غلط کردند که فرق ادراك نکردند میان صفاتی که لم یزل‌را واجب بود ومیان صفاتی که محال بوده وی‌را . وچون این فرق ندانستند لا جرم آنچه اثبات نبود اثبات کردند وهیچ صفت نیست که خلق بدان موصوف انـد إلّا که در حق باری تعالی وتقدّس این صفت‌را اثبات نتوان کرد علی الاطلاق . چنانکه در حق خلق بود مگر که چیزی زیادت شود یا چیزی از آن ناقص گردد .

۲۷۰ – اکنون در حق خلق علم صفتی است که چون چیزی موجود گردد، پس از وجود آن چـــون آدمی آن چیزرا ادراك کند چنانکه هست ،

---

1 بسم ... الرحیم P I بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الحادیة والعشرون بسم ... الرحیم S المکتوب الحادي والعشرون K / 2 چون P M I - S K / 3 اگر چه P I - S M K / خود P I - S M K / آفریده P M I کس S K / 4 چیزی P I معنی S M K / 4 - 5 کند ... باشد S K کند ... نشنیده P I بود ... بود M / 7 ازین S K این P I - M / است S K اینست P M I / آن غلط کردند P M I غلط افتادند S K / 9 فرق ... نبود اثبات S M K بود انکار P I / 12 بود P I - S M K / که P M I - S K / شود P M I نبود S K / گردد S P M I نگردد K / 14 آن ... آن چیز S M K آن چیزي ... آن P I / .

*** I 19 a. K 21 M 30. P 19 a. S 21. نامهٔ بیست ویکم ***

این ادراک‌را علم خوانند ؛ وجز چنین صورت نبندد در حق خلق واین در حق خدای تعالی بدین وجه اثبات نتوان کرد زیرا که چون در او چیزی پیدا گردد پس از وجود چیزی دیگر ، صفات او حادث بود ، ولا بدّ است که علم او متغایر بود با علم خلق .

۲۷۱ — چه خلق‌را علم پس از وجود معلوم می تواند بود ، وخدای تعالی‌را هیچ صفتی پس از وجود چیزی دیگر نتوانـــد بود ؛ زیرا که این صفت اگر نقصانی بود پس وجودش محال بود ، واگر کمالی بود وجود این کمال از غیری مستفاد بود ؛ وپیش از وجود این غیر باید که قدیم ناقص بوده باشد ، ونقصان قدیم محال است . وچون اورا صفت علم پس از وجود معلوم اثبات شاید کرد ، چیزی دیگر باید که باشد ازمعنی علم با ما تاآن چیزرا درحقّ او اثبات کنیم . وآن علمی است که وجود معلوم ازو مستفاد بود نه او مستفاد بود از وجود معلوم .

۲۷۲ — وشکّ نیست که این عـلم شریفتراست که آن دیگر . چه فرق عظیم بود میان علمی که شعر متنبی مثلاً از آن در وجود آید ، ومیان علمی که پس از آموختن شعر متنبی حـــاصل گردد که وجود این علم در وجود غیری بسته است ، ووجود آن علم دیگر در وجود غیری بسته نیست . وچون می بینیم که خدای تعالی قدیم است ودیگر موجودات همه حادث اند ، ومی دانیم که حـــادث را غیری باید که در وجود آرد ، یقین می گردد که همهٔ

1 این SMK ـ PI / 2 نتوان کرد M کردن خطا بود P I کردند خطا بود SK / 3 دیگر SK-PMI / علم او SK-PMI / 5 می تواند SK-PMI / خدای تعالی P I او SMK / 6 دیگر SMK-PI / 7 پس SK خود PI-M / 8 بود PI-SMK / 9 شاید کرد M شاید SK گردد PI / 10 باشد S K بباشد M ـ P I / با ما تا آن M که آن S K واستفادت P واماکن I / 11 معلوم ازو SMK علم ومعلوم I علم P / او مستفاد بود P M I او K-S / 13 این علم PMI علم این S K / 17 می بینیم S P K I میدانیم M / تعالی S M K عز وجل P I / اند P I است M ـ SK / 18 حادث SMK حادثان PI / .

موجودات از او در وجود آمده است . وعلم ایزدی چون از قسم اوّل نبود ، ضرورت این علم است ؛ زیراکه علم دو قسم است ، ویك قسم در حق او محال است . پس قسم دوم اورا واجب شود .

۲۷۳ – اینجا یك نکته بدان که در حق خلق علم وقدرت دو صفت بود متغایر ومختلف در معنی؛زیراکه علم ادراکی بود پس از وجود مدرکی، وقدرت سبب وجود چیزی می بود . پس فرق عظیم بود میان علم وقدرت که علم پس از وجود چیزی بود وقدرت سبب وجود چیزی بود . ودر حق خدای تعالی علم نه این معنی دارد که پس از وجود چیزی می بود بلکه معنی علم آنست که همه چیزها ازوی در وجود آید . وقدرت‌را همین معنی بود که چیزی ازوی در وجود آید . پس تفاوتی میان این دو صفت نیست. وخلق این از راه عادت فهم کرده اند . ودر اوّل عادت ایشان‌را در دماغ ثابت شده است که قدرت چیزی دیگر است وعلم چیزی دیگر. پس تشبیه هنوز بر ایشان غالب می‌بود.

۲۷٤ – وتا مرد صفات خدای تعـــالی نشناسد ، از ناشایست اورا منزّه نکند . هنوز در دایرهٔ اهل تشبیه است ومشبّه‌را از خدای تعالی خبر نیست که اگر ازوی خبر بودی در اوّل نظر این معنی معلوم کردی که « لیس کمثله شیءٌ وهو السّمیع البصیر » وهر صفت که می بینی در حقّ خدای تعالی اثبات کردند ودر حقّ خلق ثابت نمی کنند ، در آن غلط بسیار بمانده است که هر کسی راه بر آن نبرد .

1 موجودات...است PMI حوادث از بود و SK / قسم SMK این قسم در PI / 3 اورا SK - PMI / شود PMI بود SK / 4 دو SMK را در PI / صفت SMK وصف PI / 6 وجـــود SK - PMI / 6-7 ودر ... بود PI - MSK / 9 - 10 وقدرت ... آید SPMI - K / 10 پس ... نیست PMI پس تفاوتی نبود میان این دو صفت SK / 11 در دماغ PI-SMK / 11 - 12 قدرت ... علم SMK علم ... قدرت PI / 12 هنوز PI-SMK / غالب SPMI عادت K / بود باشد PMI / 13 نشناسد SK - PMI / اورا PMI - SK / 15 بودی SK یافتی P یافتندی M - I / 15-16 الشوری 42 : 11 / 16 خدای M باری PI حق SK / 17 ثابت نمیکنند M ثابت نکردند S نکردند K کنند PI / غلط SPKI اغالیط M / بمانده SK-PMI / 18 راه بر آن K راه بدان M راه بسر آن S را بر آن PI / .

۲۷۵ ــ اکنون در حقّ خدای تعالی محبّت ورضا وسخط وضحك اثبات کنند واگردل عموم واجویند، معتقد اغلاطی باشند درحقّ خدای تعالی بسبب اثبات این صفات . ودر حــــقّ خلق این صفات‌را معنی دیگر است ودر حقّ خدای تعالی دیگر . ومحبّت خلق خالی نتواند بود از میلی که باشد بچیزی که ادراك آن چیز ایشان‌را موافق آید وخدای تعالی از این منزّه است کـــه اورا چیزی موافق یا در وجودش اورا میلی بود، ودر عدمش اورا نفرتی بود . وچون این معنی‌را اثبات نتوانیم کرد ، ضرورت‌را بایـد که محبت‌را در حق او مفهومی دیگر بود ، واین جز بمثالی فهم نیفتد .

۲۷۶ ـ بدان ای دوست که در همه زبانها عادت رفته است که لفظ ملزوم بگویند ولازم خواهند ، چنانکه گویند فلان کس خفته ومست است ، اگر چــه خفته ومست نبود . ولیکن از لوازم خواب ومستی غفلت است . پس ملزوم را لفظ بگویند ومعنی لازم خواهند . ودانم که در تازی این خوانده باشی که العرب تسمّی الشیء باسم الشیء اذا کان قریباً منه . ولازم‌را قرب بملزوم بغایت است وهمچنین غضب درحق خلق عبارت است ازصفتی حادث که در آدمی وادید آید وچون آن صفت وادید آید خون دل برجوشد . وچون خون دل برجوشید اگرقدرت تشفی دردشمن بود آن خون منبسط گرددوروی ظاهر آدمی سرخ گردد . واگر قدرت تشفی نبود آن ، خون منقبض گردد وروی ظاهر آدمی زرد گردد .

---

1 سخط PI غضب SK ـ M / کنند PMI کردند S K / 3 صفات ... صفات S M صفات ... صفت PI صفت ... صفات K / 4 باشد P M I دارد SK / 5 چیز PI ـ S MK / ایشانرا SK‌ـPMI / 5 ـ 6 موافق ... چیزی K‌ـSPMI / 6 ودر ... نفرتی S P M I یا عدم آن چیز بغیری K / 7 ضرورت را M ضرورت SPKI / 8 او PMI حق SK / مفهومی دیگر SPMI معهودی K / بود و SMK بوده اند PI / 10 کس PMI ـ SK / 10‌ـ11 ومست... نبود PMI است ومست گرچه خفته نباشد ومست نبود SK / 12 را PI ـ SMK / 13 را قرب PI اقرب S M K / 14 همچنین SK‌ـPMI / عبارت S M K عبارتی PI / 15 در ... آید P M I که حادث شود در آدمی SK / 15 ـ 16 چون ... جوشید SMK‌ـPI / 16 بود PMI دارد S K / 17 آدمی PMI مردم SK / تشفی SK‌ـPMI / 18 آدمی PI‌ـSMK / .

۲۷۷ – ودر حق خدای تعالی نه خون دل ونه سرخی روی ونه زردی آن تواند بود. نه اورا خونی هست که برجوشد، نه اورا صفتی حادث تواند بود « تعالی الله عمّا یصفون ». وهر که پندارد که چون آدمی گناهی کند در خدای تعالی صفت غضب آن ساعت وادید آید، آن کس از معرفت خدای تعالی سخت دوراست. وچون غضب او اورا چیزی حادث نیست لا بل عبارت است از معنی که در ازل باو بهم بوده است واین آنست که معلوم گشت در این چند مکتوب که نوشتم که هرچه دروجود می‌آید از ارادت ازل در وجود می آید.

۲۷۸ – اکنون از موجودات یکی سعادت آدمی است ویکی شقاوت اوست. وچون همـــهٔ موجودات از ارادت ازلی در وجود می آیند، لا بد سعادت وشقاوت هم از آن ارادت در وجود آورند. وارادت او منقسم نیست تا گویند که ارادت اسعاد دیگراست وارادت اشقا دیگر. امّا چون این دو معنی که او در وجود می‌آورد مختلف است، دو نام بروی افتاد وهو المسعد والمشقي. وهمان نقطه که اسعاد کرد بعینها همانست که اشقاء کرد؛ زیرا که کلّ موجودات عالم از آن یك نقطه که در وی است موجود شد.

۲۷۹ – وآفتاب جامهٔ گازر سپید کند ورویش سیاه کند. واین دواثر مختلف‌است ومؤثر یکیست زیرا که همان چیز که روی گازر سیاه کند همان چیز است که جامهٔ گازررا سپید کند. اکنون آفتاب‌را اگر از این دواثر مختلف دو نام برنهند و گویند « الشمس تسود وتبیض » ابلهان پندارند که مبیض غیر مسود است واین خطاست. واختلاف اسامی در خدای تعالی از آن بود که

---

1 خون ... بود SK روی سرخ تواند بود ونه زرد PMI / 2 نه اورا خونی . . . جوشد SK – PMI / 2-3 تواند . . . یصفون PI تواند بود M شاید SK / 3 اورا SMK-PI / بل SK بد PMI / 6 واین SPMI واز K / 7 ارادت ازل PMI او SK / 9-10 لا بد ... آورند SPMI – K / 11 اسعاد... اشقا M سعدا... اشقیا PI سعادت... شقاوت K اسعاد... شقاوت S / 12 افتاد SPKI نهادند M / هو SPMK هو الذي PI / 14 وی SM او K دین PI / 15 گازر SMK – PI / کند SPKI کرد M / رویش SK روی او M روی گازر PI / 16-17 است ... مختلف SPMI – K / 16 – 17 همان چیزاست که SM – PI / 17 از M بسبب SPMI – K / 17 – 18 پندارند ... است PI – SMK / .

آثار مختلف ومتضاد ازوی ظاهر می شود، واز علم وقدرت وارادت اوموجود می شود. پس گفتند: الضّار النافع المشقي المسعد الهادي المضل الخافض الرافع المعزّ المذلّ القابض الباسط . لا بـــل همان دو صفت که در آفتاب اثبات کردیم اورا هست که در خبر از مصطفی – صلعم – که میگفت : اللهمّ بیض بنور وجهك وجهي يوم تُبیض وجوه اولیائك . ولا تُسود وجهی یوم تُسود وجوه اعدائك .

۲۸۰ – اکنون در خدای تعالی یك ارادتست که تسوید روی دشمنان کند وهمان یك ارادتست که تبییض روی دوستان کند . واین یك معنی را دو نام از دو اثر مختلف بر خاست . واسم دشمنی بر قومی واسم دوستی بر قومی از آن افتاد که آنچه با قوم اوّل بود چیزیست که با دشمنان کنند ، وآنچه با قوم دوم بود چیزی است که با دوستان کنند . پس ارادت او باضافت با دوستان محبت ورضا بود وباضافت با دشمنان غضب ومقت بود . چنانکه گویند بیت :

ای نوش لبا چو زهر نابی با من وای راحت دیگران عذابی با من

وچون در قومی حرکتی مذموم نبود وهمـــهٔ حرکات محمود باشد ، گویند خدای تعالی از این قوم راضی است ؛ زیراکه در ایشان نشان رضای است . اکنون اگر خواهی که بدانی که خـــدا از تو خشنود است یا نا خشنود ، در افعال خود نگاه کن ، تا همه طاعت است یا همـه معصیت ویا آمیخته . پس اگر چنانکه همه طاعت است، او از تو خشنود است . واگر همه معصیت بود

---

1 مختلف و SMK - PI / شود SK شد PMI / 2 شود SK گشت PMI / الخافض الرافع SMK - PI / 3 اثبات K - SPMI / 4 که میگفت K که S - PMI / اللهم PMI - SK / 8 وهمان ... دوستان M - SPKI / 12 محبت PMI - SK / بیت SP نظم M - KI / 13 چو M زچو SK چون PI / راحت SI رحمت SMK / 14 همهٔ حرکات SMK هم حرکت PI / 16 اکنون PMK - PI / خدا K - SPMI / 17 و18 معصیت SPKI معاصی M / 17 ویا آمیخته K - SPMI / 17 - 18 پس اگر چنانکه SM اگر جنانکه K اگر PI / 18 او از تو SMK - PI / واگر ... بود SMK - PI /.

بدانکه او از تو نا خوشنود است . واگر آمیخته بود حکم غالب‌را خواهد بود از آن هر دو. ولیکن غایت رضا وغایت غضب آنگاه بود که همه طاعت بود یا همه معصیت .

۲۸۱ — وتا از او نترسی هرگز شهوات خود بجا رهـــا نکنی ، ورنج آن بر خود ننهی. از قرآن بشنو « رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه». وتا اورا ندانی ونشناسی از او چون ترسی؟ « انما يخشى الله من عباده العلماء » . عالم کیست ؟ آن کس که بتوحید رسیده است وبدانسته که بدست هیچ کس جزوی نفعی وضرری نیست که « شهد الله انه لا إله إلّا هو والملائكة واولوا العلم » . عالم آنست که شهادت « لا إله إلّا الله » می گوید ، بدان قیام می نماید « الذين هم بشهاداتهم قائمون » .

جوانمردا ! از غیر خدای آن ترسد که پندارد که غیر خدای کسی‌را نفعی وضرری هست. چون بحقیقت « لا إله إلّا الله » رسید ، بدانست که « ما يفتح الله للناس من رحمته فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده». وچون این بدانست از خدا ترسد وبس. واین شرط ایمانست که « فلا تخافوهم وخافون إن كنتم مؤمنين » بقدر آنکه از خلق می ترسی ، از معرفت خدای دوری. وکمال ایمان حقیقت معرفت است ما آمن بالقرآن من استحلّ محارمه . تا چند نویسم وتا کی تکرار کنم که ایمان تو از راه عادتست !

۲۸۲ — جوانمردا ! ایمـان دردل باید ، یا نه « يقولون بألسنتهم ما ليس في

1 ـ 2 بدانکه . . . دو PI ـ S M K / 1 خواهد M ـ S K / 2 غایت غضب P M I غضب S K / 4 رنج آن P I رنج S M تاریخ K / 5 المائدة 5 : 119 م / 6 الفاطر 35 : 28 ك / 7 نفعی وضرری S P M I خیری وضرری ونفعی K / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 18 م / 10 المعارج 70 : 33 ك / 11 کسی P I ـ S M K / 12 رسید بدانست P M I برسی بدانی K بدانستی S / 12 ـ 13 الفاطر 35 : 2 ك / 13 این P I ـ S M K / 14 بدانست . . . ترسد P M I بدانستی ترسی S K / وبس واین S P M I فرض K / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 175 م / 15 خلق . . . دوری S K خدای میترسی از معرفت خدای دور نه ی M خدای مترسی واز موافقت او دور نه وکمال ایمان حقیقت است P I / 18 باید M بود S P K I / الفتح 48 : 11 م /.

قلوبهم » تو «لا إله إلّا الله» بزبان می گویی وبدل از خدای نترسی واز غیر خدا ترسی . این کفر دل است وایمان زبان . « کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » .

جوانمردا ! منافقی بتر از کافریست « إنّ المنافقین فی الدرك الأسفل من النار » بقدر آنکه بزبان گویی ودردل نبود تو منافقی، ونفاق‌را در جانست. وحسن بصری رضی الله عنه می گوید : لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون .

۲۸۳ — جوانمردا ! راه یقین دراز راه است وراهبران روی در کشیده‌اند لا بد تو خود دیده نداری واگر نه همهٔ عالم ایشان دارند وجادهٔ راه گمشده است. ومردان ازهر بیراهی راهی بر ساخته اند، تا از زحمت نا مردان ومخنثان برسته اند . تو پنداری که ایشان نه براهند . واین غلط است که پنداری . شعر :

سوف تری وینجلي الغبار أفرسٌ تحتك ام حمار

ایشانرا راههای بسیاراست، وبیش از بسیاراست . اما تا از راه شیطان بازگردی که « لاتتبعوا خطوات الشیطان » وقدم بر قدم محمد نهی . « فاتبعونی یحببکم الله » . وچون از راه شیطان بازگردی آنگه توبه بود . « والله یحب التوابین » . وفقنا الله وایاکم ایها الاخ الاعز لطلب رضاه . والسلام والحمد لله رب العالمین .

---

2 ـ 3 الصف 61 : 3 م / 4 ـ 9 جوانمردا ... دارند SK ـ PMI / 4 ـ 5 النساء 4 : 145 م / 5 تر P1 ـ M / 8 یقیـین PI دین M / 9 لابد M بلکه PI / همه M ـ PI / 9 ـ 18 وجاده ... العالمین SK ـ M / مثلا که کسی‌را دوست دارد که تیرنیك اندازد، از کس که نیك‌نداند وزرد بازورا به از آن نکرد که نحوی‌را . وهرکس آنچه ادراك آن چیز اورا لذیذ آید لابداست که آن چیزرا دوست دارد PI / 11 اند (تصحیح) است M / 12 وینجلی (مجمع الامثال میدانی) اذا انجلی M / 15 النور 24:21 م / 15 ـ 16 آل عمران 3:31 م / 16 ـ 17 البقرة 2 : 222 م/.

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۸۴ – سیزدهم مکتوبست که در شرح « الله اکبر » می نویسم . وضرورتست که فرض اعتقاد عموم در صفت قدیم بنویسم. ودر نوشته‌ای که پیش ازین نوشته ام سخن راندم در محبت وغضب ورضا . ودانم که آن قدر برادر اعزرا ، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة مقنع نیامد . وبیان این محتاج الیه است ، که بر اکثر علماء ظاهر تا بعوام رسی ، این مشکل بود ، اگر چه بزبان تشبیه از خود نفی میکنند ، ومشبّه‌را لعنت کنند ، دل ایشان آکنده بود بتشبیه وایشان از آن بی خبر باشند .

۲۸۵ – اکنون بدان ای دوست که پیش ازین نوشتم که اوصاف در حق خلق اولاً وضع کردند وآنکه در حق خدای تعالی بوصفی ثانی اثبات کردند ، وحقایق این اوصاف‌را باید که در حق خلق اولاً فهم کنند . پس از آن هرچه دلیل حدثان بود ، آن قدر حذف کنند ، وباقی‌را در حق قدیم اثبات کنند . واینجا نیز محبت در حق خلق فهم باید کرد که چیست ، آنگاه هرچه اورا نشاید اعنی قدیم را از آن حذف کنند. وهرچه قدیم‌را شاید آن اثبات کنند . چنانکه در صفت سمع آلت جسمانی‌را حذف کردیم وعلم باصوات اثبات کردیم.

---

1 – 12 بسم . . . کنند S P I – M الکتوب الثانی والعشرون K / 11 – 15 پس . . . کردیم P I – S M K / 13 آنگاه هرچه M آنگه K آنگه هرچه S / 14 آن S K – M / 12 را M – S K / .

** نامهٔ بیست ودوم S 22 . P 19 b . M 31 . K 22 . I 19 b ***

وچنانکه در بصر حدقـــه حذف کردیم ، وادراك بألوان اثبات کردیم . وچنانکه ادراك که بعد وجود المدرکات بود نفی کردیم . واین نوع از ادراك که وجود مدرکات از آن واز دید آید اثبـــات کردیم . واین نوع از ادراك شریف تر از نوع دیگر است . وهرچه حدثان از آن لازم آید آن چیز درحق قدیم بهیچ حال اثبات نتوان کرد .

۲۸۶ – اکنون بدانکه محبت نزدیك خلق عبارت است از میلی که آدمی را بود بادراك چیزی که طبع اورا موافق آید . اکنون جمـــال صورت محبوب آدمیست که ادراك بصری‌را موافق آید، ونغمات موزون وألحان خوش محبوب آدمی است که ادراك سمع‌را موافق آید . ومطعومات لذیذ محبوب آدمی است که ادراك ذوق‌را موافق آیـــد . وصفات نیکو محبوب آدمی است که ادراك دل‌را موافق آید . واز این سبب است که چون از کـــی هنری بدانی ، اورا محبتی دردل تو پیدا شود. واز این طریق است که شاگرد استادرا دوست دارد، ومرید پیررا دوست دارد ، وچون نام حاتم طائی بشنوی وصفت سخاوت وی اورا محبتی دردل تو پیداشود . وهمچنین چون نام نوشروان عادل وصفت عدل او بشنوی از طبع تو حبی ظاهر گردد در حق او . لا بـــل خلق جهان برین مجبولند که چون بشنوند که فلان شطرنج نیك میبازد یا شعبده نیکوداند یا شعر نیکوداند ، یا خط نیکو نویسد اورا دوست دار شوند .

۲۸۷ – اما این محبت تبع اعتقاداست . اگر کسی خط نوشتن‌را کمال داند، این

1 – 18 وچنانکه . . . این P I – S M K / 1 وچنانکه . . . حذف کردیم SK – M /
2 وچنانکه ... کردیم M – S K / این نوع M نوعی S K / 3 نوع از M – S K / 6 بدانکه
M – S K / 7 بادراك ... آید S M – / آید M بود S / 8 .. 9 که ... است که S M که K /
8 و9 آید M است S K / 10 – 11 وصفات . . . آید M – S K / 11 از کسی هنری M هنری
درکسی S K / 13 دوست دارد M – S K / 13 – 15 وصفت . بشنوی S M – K / 15–16
برین مجبولند S K را این محبوب آید M / 16 یا ... داند S K – M / 17 یا شعر نیکوداند
M – SK / 18 است M میشود S K / خط M – S K / را کمال M بکمال S K / .

کس‌خطاطان‌را دوست دارد واگر شطرنج باختن بکمال داند این قوم را دوست دارد نه خطاطانرا . وازاین سبب است که سلطان مثلا کسی‌را دوست تر دارد که تیر اندازی نیکوداند، از کسی که علم نیکوداند. وتّراد را نیکو تر دارد که نحوی‌را . وهر کسی آنچه ادراك كند وادراك آن چیز اورا لذیذ آید لابد است که آن ادراك را دوست دارد ، وآن مدرك‌را دوست دارد . واگر کسی بداند که هنر در ابو بکر بیش از آن بود که در عمر لا بداست که ابو بکررا دوستردارد از عمر . امّـا اگر کسی علوم نجوم داند واورا از کال ابو بکر وعمر خبر نباشد این کس بو معشر منجّم‌را دوستر دارد زیرا که از کال ابوبکر وعمر بی خبراست . واگر کسی طبّ داند ونجوم نداند طبیب‌را دوستر دارد از منجّم .

۲۸۸ — علی الجمله ادراك همهٔ علوم لذیذ است وهر کس یك نوع ادراك کرده است ودیگر نه . ومدرکات خودرا دوست دارند ، نه مدرکات دیگران‌را ، چنانکه عرب ضبّ ویربوع خورند وهر گز ایشان را آرزوی خبیص‌الفوز وصابونی نباشد که محبت پس از ادراك بود . وچون لذّت چیزی از ادراك نیابد ، اورا میل بـدان چیزی چون بود ؟ ومحبّت عبارتست از میلی که بچیزی بود که ادراك آن لذیذ است . وچون ترا ادراکی هست کـــه برادرانت‌را نیست ، وبسبب آن ادراك ترا بعلمای دین میلی می بود که ایشان‌را نیست ، ونشان میل تو آنست که ایشان‌را طلب می کنی ، وچون می یابی ایشان‌را بقدر میل خود

1 ـ 5 کس . . . ادراك PI ـ S M K / 1 باختن S K ـ M / بکمال SK کال M / 1 ـ 2 این قوم ... دارد نه S M این کس جامعی را دوست دارد که ایشان شطرنج باز باشند نه K / 3 اندازی نیکوداند M انداز باشد SK / 3 ـ 4 وتراد ... نحوی‌را SK وبه نزد بازان به از آن نگرد که بنجومی M / 4 وادراك SK-M / 4 ـ 5 لا بد است SK ـ M / 5 مدرك‌را دوست دارد P M I مدرك را SK / 6 که ابو SMK ابو PI / 7 ـ 8 واورا ... نباشد PI-SMK / 8 ـ 9 زیرا ... است SK واورا از ابو بکر وعمر وکالات ایشان را چه خبر ؟ P I / 10 ـ 12 از ... دیگران را SPMI ـ K / 13 خبیص الفوز S M (حاشیه S حلوای لوزینه) خبیص مع الفوز K خبیص النور PI / صابونی SPMI واشتهای حلواهای صابونی K / 14 ـ 15 لذت ... بود PI وچون این لذت چیزی ادراك نکرده باشی ترا بدان چیزمیل چگونــه بود ؟ SK لذت چیزی ادراك نکردی ترا بدان چیز میل نبود M / 18 خود S که داری P M I ـ K / .

می نوازی وصالح وعالم‌را دوستر داری از فاسق وجاهل ؛ زیرا که صلاح وعلم بنزد تو هنر است ، وهنر محبوب همهٔ عالم است .

۲۸۹ — اکنون هر آدمی که نظرش راست است وبر انواع هنرهـا افتاده است ، نظر او خود هنرحقیقی دوست دارد . وهر آدمی که اورا نظری راست نیست ، اورا آنچه کمال نیست کمال نمـاید واورا میلی وادید آید برآن چیز که آن نه کمال است ولیکن اورا کمال نماید چنانکه یکی شطرنج بازی یا تیراندازی را دوستر دارد از علم . واینجا بر عاقل واجب است که انواع کمالات حقیقی وانواع کمالات موهوم‌را بداند ، واز یکدیگر تمیز کند ، تا میـل او بکمال حقیقی محقق بود نه بکمال موهوم که من حیث التحقیق نقصان است ومن حیث ظنه الفاسد کمال می نماید . واهل عـالم بیشتر اینجا افتـاده اند ، إلا من شاء الله . وشرح این در مجلدات بیان نتوان کرد علی التفصیل . واگر علی الاجمـال این‌را شرحی کنم از مقصود باز می مانم . وغرض آن بود که معنی محبّت بدانی ودر حقّ خلق معلوم شد که محبّت چیست .

۲۹۰ — وآنجا بماند که « إنّ الله یحب التوابین » چه معنی دارد ؟ که اورا میلی نبود بچیزی ، ونفرتی نبود ازچیزی که همه موجودات در علم او یك‌رنگ دارنـــد . چنانکه این حروف که بر کاغذ است در علم من . واورا از هیچ چیزراحتی نبود تا محبّ آن چیز آید . واز هیچ چیزش نفرت نبود یا رنجی ، تا آن چیزرا دوست ندارد . بل جلال او از آن منزّه است که چیزی در او

---

1 را ... علم P I - S M K / داری S K - M / زیرا S K - M / 2 وهنر ... است SPMI - K / 3 - 4 است ... راست SK - PMI / 5 برآن P I بدان S K بآن M / ۹ - 6 که ... نماید SK-PMI / 6 - 7 بازی... علم S M K باز دوست‌تر دارد از علم یا تیراندازرا از عالم PI / 6 یا تیراندازی S K - M / 9حقیقی . . . بکمال K - S P M I / 11 وشرح S K - P M I / 12 آن S M K از این آن P I / 14 البقرة 2 : 222 م / 16 - 17 واو ... راحتی S M K هیچ چیز راضی P I / 17 - 18 نبود یا ... بل P M I نبود که دوستی ودشمنی بدان چیز نسبت توان کرد بسبب آن راحت ورنج که S K / 18 جلال او M جناب عزت او P I باری جل جلاله S K / چیزی S K غیری‌را PI از غیری M /.

تأثیری تواند کرد، واگر از موجودی دروی اثری پیدا شدی ، خواه رنج خواه راحت ، او محل حوادث بودی . وغیری در او مؤثر بودی . وهرصفت که از غیری پیدا آید جلال لم یزل‌را نبود . وجناب قدم او از آن منزّه است. جلّ وتعالی أن یتأثر بغیره . واینجا لا بد است که بدانی که معنی محبت در حقّ او چیست .

۲۹۱ — بدان ای دوست که محبّت دوروی دارد : یکی در محبّ ، ویکی در محبوب . آن روی که در محبّ دارد آنرا بیان کردم . وآن روی که در محبوب دارد آنست که چندان که تواند بدو راحتی می رساند . واین‌را بیانی بباید تا بفهم تو رسد .

بدان ای دوست که تو دوست داری که همهٔ خلق ترا دوست دارنـد . ونخواهی که کسی ترا دشمن دارد . وسبب این آنست کـه از دوست بتو همه راحت برسد واز دشمن همه رنج . وتو راحت از رنـج دوستر داری . پس دوست‌را که سبب راحت بود ، دوستر داری از دشمن که سبب رنـج بود . واگر نه آن بودی که از دوست راحت رسد بتو واز دشمن رنج ، تورا دوست ودشمن یکسان بودی . پس مقصود تو از دوستی دوستان آنست که محبت روی در تو دارد نه آنکه روی در ایشان دارد. وچون کسی‌را بتو میلی بود ولیکن تواز او همه رنـج بینی ترا از دوستی او چه سود که در حقّ تو دشمن است . واگر کسی را از تو کراهیتی بود ولیکـن از او بتو راحت می رسد ، ترا از دشمنی او چه زیان که در حقّ تو دوست است .

---

1 تاثیری PMI مؤثر SK / تواند کرد M تواند بود SK نیست PI / 1 ـ 2 خواه رنج خواه راحت PMI ـ SK / 2 وغیری ... بودی PMI ـ SK / 3 وجناب ... است PI ـ SMK / 4 معنی SPMI ـ K / 7 آنرا M ـ SPKI / 8 راحتی PI چیزی SMK / بباید SK باید PMI / 13 بود ... بود PMI است ... است SK / 14 بتو SK ـ PMI / تورا PMI ـ SK / 15 ـ 16 محبت ... تو دارد SMK رو بتو دو آنست PI / 16 در ایشان SMK ایشان در آن PI / 17 سود SMK ـ PI / .

۲۹۲ ـ وپنداری محبّت‌را نشانی است ومقصود تواز دوست ودشمن آنست که روی در تو دارد . واگر آنچه روی در تو دارد حاصل میگردد در حق تو، دوستی ودشمنی حاصل است. واگر آن رکنی که بدوست ودشمن تعلق دارد مختل بود، ترا از آن چه؟ ودر حقّ خدای تعالی میل بچیزی ونفرت از چیزی محـــال است ، چنانکه بیان کردم . امّـــا آثار متضادّرا ازوی در وجود آمدن هیـــچ استحالت نیست . پس چون از او بآدمی سعادت ابدی رسید ، دوستی او در حق این آدمی حاصل آید، واگر اورا میلی نمی بود، آدمی‌را ازآن چه زیان . وچون از ارادت او آدمی بشقاوت أبدی رسید ، در حق این آدمی آنچه از دشمن بود حاصل شد، اگر از خدای تعالی کراهیتی ونفرتی نبود، آن شقی‌را از آن چه سود ؟ وچون مقصود غضب ورضی در حقّ دو آدمی از او حاصل شد، اگر حقیقت آن غضب ورضا درحق خدا موجود نبود گومباش.

۲۹۳ ـ پس ارادت خیر وشر در او یك نقطه بود. امّا در حق سعید ابدی وشقی ابدی، خواه یك نقطه گیر وخواه دو نقطه که آنچه از دونقطه مختلف خیزد در حقّ ایشان حاصل است. وچون آفتاب روی گازر سیاه کرد وجامهٔ اورا سپید کرد گازررااز آن چه سود که گویند: این نقطه که تسوید کرد همان بود که تبییض کرد! کاشکی روی‌گازرسیاه نکردی ودو نقطه بودی. گازررا با یك نقطی ودو نقطی چه کار . اکنون ابراهیم خلیـــل پدر خودرا گفت : « إني اخاف ان يمسّك عذاب من الرّحمن » در حقّ آزر چون عذاب آمد خواه از رحمان گیر خواه از غضبان، آزررا چه سود از آنکه گویند همان نقطه که

2 در S M K ودر P I / 3 آن S M K آنکه P I / 4 میل بچیزی S M K تحری P I / 6 ازاو S P M I ـ K / 7 این S M K ـ P I / آید و S M K آدمی P I / 8 بشقاوت... رسید P M I شقاوت ابدی یافت S K / 10 غضب S M K ـ P I / 11 خدا S M K باری تعالی P I / 12 او S M K ـ P I / 13 نقطه P M I نقط S K / 14 اورا P M I ـ S K / 15 ـ 16 گازر ... روی S M K ـ P I / 18 مریم 19 : 45 / 19 چه ... آنکه P M I آنرا چه کند که S K /.

خلت خلیل از آن خاست بعینه همـان نقطه است که عذاب ترا اقتضا کرد . اگر دو نقطه بودی واورا نیز خلت بودی ، او دو نقطه دوستر داشتی از یك نقطه و « عذاب من الرحمن » کاشکی اورا رحتی من الغضبان بودی که اورا شایستی .

۲۹٤ – اکنون می دان کـه غضب ورضای ایزدی یك چیزاست . واین دوامم از دوائر مختلف خاست . وهمچنین معزّ ومذلّ یـــکی است ، ولیکن چون آدمیان در دنیا وآخرت بعضی عزیز اند وبعضی ذلیل ، وعزّ وذلّ همه از ارادت او بود ، لا جرم اورادو نام مختلف اثبات کردند که اگر گفتندی معزّ است در اوهام عوم افتادی که مگر مذلّ نه اوست وکسی دیگراست.

۲۹۵ – واین از عجایب اسرار است . وهر کسی اینجا راه نبرد . خافض ورافع اوست قابض وباسط اوست ومعزّ ومذلّ او ، مضعف ومقوی اوست. اورا هزار ویك نام است . واین بر قدر عقل عموم است واگر نه اورا نامها از حدود حصر بیرونست . واز آنجا که نظر عارف است او خود اوست واورا خود اسم حجابیست از حجب . وتا حجاب اسم بنرسد سالك اورا نیابـد . واز ین است که حسین بن منصور حلاج در کتابی آورده است « الحمد لله الهو ». واز این است که در دعا گویند : یا هو ! وچون هاء وواو برسد « هو » هم برسد . پس دیگر بار اگر خواهد که در نطق آورد یا هو ! مکرر واکند. وچون بذوق اینجا رمی بدانی که چرا دردعا آمده است یا هو هو ! دو بار ، وچون از این در گذری ، جز این نتوانی گفت که یا من لا هو إلّا هو . وچون

---

1 خاست S M K است I - P / عذاب ترا S M K در حق تو عذاب P I / 2 ولو P M I وآذر S K / 2 - 3 از یك نقطه P I - S M K / 3 و S M K راز P I / 6 از S M K وازاو P I / خاست S M K است P I / وهمچنین P M I - S K / 7 آدمیان P M I آدمی P I / اند S K بودند P M I / 8 بود P M I باشد S K / در P M I - S K / اثبات S M K اشارت P I / 9 اوست P M I - S K / 12 عقل عموم P M I عقول مردم S K / واگر P M I یا S K / 13 عارف است P I عارفانست M عارف بود S K / 14 بنرسد M نرسد P K نپرسد P I / 16 - 17 هو هم برسد پس P M I - S K / 17 نطق P M I لفظ S K / واکند P I بازکند M شود S K / 18 رمی بدانی S M K رسدبداند P I / 19 و P M I باز S K / .

پای همّت بر قفای علم و معرفت خود زنی ، گویی : یا من لا یعلم ما هو إلّا هو . وچون در لم یزل اورا تنها بینی ، گویی : یا کان ! وچون ماضی ومستقبل از پیش خود برداری ، گویی یا کینان ! .

۲۹۶ — جوانمردا ! دعا که گویند دیگراست ، وآنکه حکایت ازدیگران واگویند دیگر . چون تو حکایت الفاظ دیگران کنی ترا از آن چه ؟ خودرا در میان باید نهاد که « إنّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأنّ لهم الجنة » تا اگر اوخواهد ترا واتو دهد بدهد ، واگر خواهد ندهد . واگر ترا او واتو دهد ازاودر خود نگری که الفقیر اولی بخرقته اینجا بتوانی دانستن که چه بود . اگر ترا واتو ندهد بدانی که چرا خرقه پاره کنند ؟ چون خود در میان بود خواهد خرقه پاره کند وخواهد واتو دهد . « یمحو الله ما یشاء » خرقه پاره کردن بود . و « یثبت » واتو دادن بود ، مقام انبیا وصدیقان بود که خرقهٔ ایشان واایشان دهند . واین مقتضی حکمت ازل است تا خلق عالمرا از ایشان رنگی بود .

۲۹۷ — کلّمینی یا عائشة ! یا محمد اگر ترا نه زن بود ، نشاید که آن از بهر ابو بکر است یا عیسی ترا اگر یکی بود نشاید ، مردان اینجا دانستند که عیسی که بود ومحمد که ؟ تو خفته ای ، پنداری همه عالم خفته اند ؟ ترا از محمد وعیسی چه خبراست ؟ پنداری که من از مقتضی وقت با تو چیزی گویم . آن منم ؟ هیهات ! این بقدر عقل تست بل در خور بی عقل تو . ترا از من چندانی خبر است که کودکی که ابو جاد آموزد . بلغ والحمد لله وصلوات الله وسبحانه وتعالی علی حبیبه وصفیه محمد النبي وآله وصحبه وجمیع اولیاء الله من التابعین .

---

1 علم S M K عالم P I / 3 برداری S M K بگیری P I / 5 گویند S M K کنند P I / چون P M I - S K / 6 - 7 التوبة 9 : 111 م / 7 او خواهد S P K I خواهند M / بدهد P M I - S K / واگر خواهد ندهند S P M I - K / 8 ز او S M K - P I / 9 که چه بود P M I - S K / 10 الرعد 12 : 29 م / 9 و10 پاره S K - P M I / 12 دهند P M I دادند S K / مقتضی P M I - S K / 13 بود S K نبود P M I / 17 چیزی P M I سخن S K / منم S P K I نه منم M / 18 بل P I و S M K / 19 - 20 بلغ ... التابعین P I والسلام S K والسلام والحمد لله رب العالمین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹۸ — برادر اعزّرا سعادت دینی ودنیاوی مبذول باد . چند مکتوب نوشتم در شرح صفات وقدری که فرض اعتقاد است بیـــان کردم . وبرادر اعزّرا دانستنی است که هرچه نوشتم ابو جاد کودکانست . واگر نه اخوّتی بودی که میان ما متأکد شده است، من هرگز درین معنی چیزی ننوشتمی که قرب ده سال تامرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان گفت یا بتوان نوشت . وچون این قدر که نوشته ام معلوم گردد باید که این مکتوب‌را بتأمل بخواند وبداند .

۲۹۹ — بدان ای دوست عزیز ، اعزّك الله وإيانا بطلب رضـاه که ذات خدای تعالی وصفات او دردل اهل معرفت عظیم تر از آنست که در خاطر ایشان بگذرد که تصرّف در آن توان کرد بعقل مختصر آدمی . وهم چنانکه مورچه وپشه‌را بهیچ حال قوّت آن نتوان بود که در کمال انبیا واولیا ـ صلعم ـ رسند ودر آن تصرف کنند همچنین در وجود هیچ آفریده نیست که شاید که درکمال اوصاف ازل تصرف کند، نه فرشته ونه آدمی . وهرچه درطبع مورچه

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب الثالث والعشرون K ومن كتبه قدس الله سره العزيز الرسالة الثالثة والعشرون بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 3 فرض S K - P M I / 5 شده S K - P M I / معنی S K - P M I / 9 بدان S K - P M I / ذات S K - P M I / 10 صفات S M K صفت P I / 11 م S K - P M I / 12 نتوان PMI نه S K / 13 رسند ودر آن S M K - P I / همچنین S K - P M I / .

* * * I 20. K 23 . M 32. P 20. S 23. نامهٔ بیست سوم * * *

گنجد ، آدمی بیش از آنست وپدید است که در طبع مورچه خود چه گنجد.

۳۰۰ – اکنون همچنین می دان که هرچه در فهم اسرافیل وروح اعظم وابراهیم خلیل ومحمد مصطفی – صلعم – تواند گنجید، آنرا بر قدر حوصلهٔ ایشان تواند بود . وصفات خدای تعـــالی بیش از آنست که در حوصلهٔ خلق بگنجد. پس چون گوئی عالم وقادر از آن علم وقدرت چیزی فهم کنی، وهرچه در فهم تو آید آن علم وقدرت تو بود . واگر هیچ فهم نکنی پس چه اثبـــات می کنی ؟ ومردان اوّلا باثبات رسیدند پس بنفی رسیدند . پس باثبات دوم رسیدند .

۳۰۱ – وچون اینجا رسند بدانند که معرفت‌را یك حد واتعطیل است ودیگر حد باتشبیه . وحقیقت آنست که گفت ، رباعی :

وهم ارچه بالمـــاس خرد باشد جفت
درّ اثـــر وصف تو نتوانـــد سفت
وصّاف چواز وصف تو گوید ز نهفت
در وصف تو بی چگو نگی داند گفت

اگر از علم وقدرت ازل چیزی فهم کردی بعینه تشبیه آمد ، واگر هیچ فهم نکردی تعطیل آمد . بیت :

هست در وصف تو بوقت دلیل نطق تشبیه وخامشی تعطیل

واینجا نظر مردان می باید که دست دهد تا در میان نفی واثبات اورا گم نکند . وعلی الجمله ترا دو مقدّمه محقّق می باید که باشد تا تخم معرفت مگر

---

1 پدید P M I – پیدا S K / در ... چه P M I او خود چه تواند S K / 3 تواند گنجید P M I گنجد S K / 4 صفـــات P M I – S K / 4 – 5 که . . . بگنجد P I – S M K / 5 چون P M I – S K / از آن M واگر ازان P I اگر چه از S K / 6 در فهم تو آید PMI فهم ووهم تو بدان راه برد S K / 10 رباعی S P بیت M – K I / 11 – 12 وهم ... سفت M I – S P / 16 بیت P – S M K I / 17 هست ... تعطیل P I – S M K / .

ثمره یی بر آورد .

۳۰۲ – یك مقدّمه آنست که بدانی که میان جبرئیل علیه السلام وحق تعالی در اوصاف کمال چندان تفاوت است که پشه وپیل لا بل چندانکه میان سنگ وآدمی لا بل این تفاوت که میان سنگ وآدمی بود متناهی بود، وتفاوتی که میان جبرئیل وخداست نهایت‌را آنجا راه نیست که تفـاوت میان قدیم وحادث بیش از آن بود که میان حادثی وحادثی . واین یك مقدّمه‌را بتأمّل خود معلوم کن .

۳۰۳ – مقدمهٔ دوم آنست که بدانی که هرگز پشه ومورچه وسنگ‌را ممکن نیست که کمال آدمی در علم وقدرت ادراك کنند. وهرچه مورچه ادراك کند در خور حوصلهٔ او تواند بود ، لا بل سنگ‌را خود ادراك نیست که از عالم جماداست نه از عالم نامی . وتفاوت میان خدای تعالی وآدمی در علم بیش از آنست که میان سنگ وآدمی، چنانکه آدمی‌را ادراکی هست که سنگ‌را البتّه واُصلا آن ادراك نیست . همچنین خدای تعـالی‌را ادراکی هست که آدمی‌را اصلا والبته آن ادراك نیست. واگر آدمی‌را ادراکی هست آن صفت البته واصفت ازل هیچ مناسبت ندارد . وهمچنانست که‌سنگ‌را نیز صفتی هست از جسمیّت ولیکن بادراك آدمی مناسبتی ندارد .

۳۰٤ – وتفاوت میان علم ازلی وعلم انسانی بیش از آنست که میان ادراك آدمی وجسمیّت سنگ. واز جسمیّت سنگ تا ادراك آدمی‌راه کم تر از آنست

2 بر آورد PI بار آورد M بار دهد SK / 3ـ4 پشه ... آدمی لا SK میان آدمی وسنگ لا بلکه میان مورچه وپشه وآدمی وجبرئیل وپشه لا PMI / 5 را انجاراه نیست SK را بدان راه نیست M ندارد PI / 6 حادثی وحادثی SMK در حادث PI / 8 دوم PMI دیگر SK / هرگز SPMI هرچه K / 9 آدمی ... قدرت PMI قدرت آدمی‌را SK / 10 ـ 11 که ... نامی SMK-PI / 11 در علم K-SPMI / 13-14 که...هست PI-SMK / 14 اصلا والبته K-SMP / 15 ـ 16 وهمچنانست ... ندارد K-SPMI / 17 علم . . . انسانی SPMI خدا وآدمی K / 18 آدمی و PI انسانی و SM جسمانی و M / تا ... از SK بادراك آدمی راه کم از M راه بادراك انسانی کم از PI / .

که ادراک آدمی بادراک حق تعـالی یعنی بعلم ازل . واگر دانی که در حوصلهٔ سنگ تواند آمد که علم آدمی چنداست، می‌دانکه در حوصلهٔ بشر تواند آمد که علم خدای تعالی چنداست که محصور نیست واز فهم انسان دوراست . واین بنزدیک عموم علما تعطیل نماید، امّا بنزدیکِ خصوص علما این عین معرفت است . در میان چنین نفی مردی می باید که اثبات کند ، واز صدف تعطیل درّ ثمین معرفت بدر آورد .

۳۰۵ — واینجا تا مردان‌را راه نیست. واز سمعی که تو دانی منزّه است، چنانکه از صمم منزّة است . واز بصری که تو حقیقت آن در یابی منزه است ، همچنانکه از کوری منزه است. واز علمی که ترا در خاطر تواند آمدن منزّه است ، چنانکه از جهل منزّه است . واز قدرتی که علم تو بدان محیط گردد منزّه است، چنانکه از عجز منزّه است . واز وجودی که تو بکنه آن توانی رسیدن منزّه است ، چنانکه از عدم منزّه است . « سبحان ربّك رب العزّة عما یصفون » ، « سبحان ربّ السماوات والارض ، ربّ العرش عما یصفون » . والله ما عرف الله غیر الله ، ولا قال الله إلّا الله .

۳۰۶ — نام اورا زبان او باید . وجمال اورا چشم او باید . وکلام اورا سمع او باید . وقدرت اورا علم او باید . وعلم اورا حوصلهٔ ذات او باید . لا احصي ثنـاءً علیك انت كما اثنیت علی نفسك . واز این گفت : کنت له سمعاً وبصراً ولساناً . بي یسمع وبي یبصر وبي یتکلم . جوانمردا ! مردان شرم دارند که نام خدای تعالی برند وتسبیح جان ایشان این است . رباعی :

---

2 آمد ... SM K آمدن ... آمدد P I / 2 و 3 چند است P I چه بود S M K / 2 ـ 3 می ... چنداست S P K I ـ M / 3 که محصور . . . است S M K ـ P I / 4 واین S M K واین معنی P I / عین M ـ SPKI / 5 تعطیل PI-SMK / 7 تا مردان PI مختشان S M K / سمعی SMK این معنی PI / 8و9و11 منزه است واز M واز PI-S K / 8یابی SMK یابی که از PI / 10 جهل SMK عدم PI / 11 ـ 12 است واز ... عدم منزه است PI-SMK / 12ـ13 الصافات 37 : 180 ك / 13 الزخرف 43:82 ك / 14 الله PMKI در حـــاشیهٔ S : چون روح در نظاره فناگشت این بگفت: نظارهٔ جمال خدا جز خدا نکرد/ 16 ذات او باید M او SK او باید PI/ 17 ـ 18 واز ... یتکلم S M K ـ P I / 18 جان SMK وغذای PI / رباعی SP ـ K M I .

گر عاقلی حدیث تو کم کنمی　　راه سر کوی گفت محکم کنمی
دل سوخته یی چند فرا هم کنمی　　بر گفته بگریمی وماتم کنمی

۳۰۷ – هر ثنای که مورچه برمن بتواند کرد، من از آن ثنا ننگ دارم، واگر ثنا چنین کند که صفت تو بیش از آنست که من بدانم ، هم ننگ دارم از این ثنـــا که آدمیان از ادراک کمال من بیشتر قاصر انـــد . چگونه شاید که موری دعوی قصور کند در حقّ من ! ودر دعوی قصور هم درست نباشد .

۳۰۸ – جوانمردا! پنداری چون آدمی خدای تعالی‌را ثنا گوید که: ای آنکه بیش از عقل ووهم وفهم منی ! این روا بود ؟ هیهات! قدسیان ملاء اعلی‌را از این غیرت آید زیراکه خودرا از ملاحظهٔ جمال آن جناب بزرگوار عاجز می بینند وآدمی خودرا می بیند که از ادراک کمال ایشان هم قاصر است . پس چگونه شاید که این دعوی درست باشد که خصوص قدم قدسیان‌را دعوی کند .

۳۰۹ – واگر مثلاً کودکی ده ساله گویـــد که من از ادراک کمال محمّدی – صلعم – قاصرم . مرا غیرت آید که این کودک ده ساله بخود از ادراک کمال من قاصراست ، ومن از ادراک کمال صدّیقان قاصرم وصدّیقان از ادراک کمال محمّدی – صلعم – قاصرنـد . پس این دعوی بزرگ است که این کودک ده ساله می کند که من از ادراک کمال محمّدی قاصرم . باش تا کمال صدیقان

---

1 عاقلی SMK عاقل بودی P عاقل I / 3 کرد SMK گفت PI / 5 بیشتر SM نیست PI-K / 9 موری SK مورچه PMI / 9 هیهات SK هیهات هیهات M که هیهات PI / 10 جمال PMI-SK / 11 را می بیند که PI-SMK / کمال PI-SMK / هم PI-SMK / 12 شاید SMK بود PI / کـــه . . . باشد SPMKI / وا PI ملاء اعلا را SMK / 14 مرا PI-SMK / کمال K-SPMI / 15 قاصرم PI-SMK / 16 پس SK-PMI / است PI-SMK / این SMK-PI /.

بیابد ، آنگه اورا این دعوی درست گردد ومسلم شود که گوید : از ادراك کمال محمّدی – صلعم – قاصرم وعاجز .

۳۱۰ – چه گویی مثلاً اگر غلامت بزغش گوید : من از آن عاجزم که کمال قاضی در علم بدانم ، مرا از این شادی آید ؟ کسی که چندین سال جاروب کنده باشد واز هر علمی طرفی حاصل کرده اگر آنگاه گوید که من از ادراك کمال قاضی در علم عاجزم شاید والاّ فلا ، هرگز روح اعظم‌را کجا مسلّم شود که لاف از دعوی عجز از معرفت خدای تعالی زند . باش تا کسی بود که ازاو چیزی داندو چیزی نداند ، آنگه دعوی عجز کردن اورا مسلم شود . روح از کجا واین دعوی از کجا که گوید : من حق تعالی‌را بحقیقت نمی شناسم ! هرشب سحرگاه روح اعظم گوید : سبحانك الله اینا کنت واینا تکون .

۳۱۱ – جوانمردا ! می گوید که : هرگز ترا ندانستم، ونخواهم دانستن بار خدایا ! تو از کجا ومن از کجا ! بیت :

آنجا که تو یی من آمدن نتوانم   وینجا که منم تو خود نیایی دانم

سبحانك اینا کنت واینا تکون . از آن پاك تری که من ترا چنانکه هستی بشناسم ، وبدانم که کجا یی ! بارخدا یا ! مرا خود در وجود جایی نبودی ، واگر نه کمال جود تو بودی جای تراست وبس . بیچ دیگررا جای نیست ، بود تراست وبس ، وجود تراست ، وهستی تراست وبس . وچون با بود تو هیچ

1 بیابد PMKI بتاند S / درست ... شود PI گردد SMK / 2 وعاجز SMK-PI / 4 آید PMKI نیاید S / کسی S M کسی باید K - P I / 5 آنگاه SPMI - M / 6 قاضی ... شاید SMK علم قاضی قاصرم اورا مسلم بود که PI / والا فلا SPMI-K / شود PI است SMK / 7 لاف از PI - SMK / زند PI کند SMK / باش SMK-PI / کسی بود SMK کی باشد PI / 8 نداند PMI نماید SK / 9 که PI-SMK / بحقیقت SMK-PI / 10 سحر SMK وسحر PI / 10و14 اینا P M I این SK / 12 بیت MKI - SP / 13 وینجا SK آنجا PMI / 14 از ان پاك تری PI تو از آن پاکی M پاکتر از آنی SK / چنانکه هستی SMK-PI / 15 وبدانم PMI یا دانم SK / 16 کمال جود SPMI کمی خود K / وبس PI-SMK / 17 هستی...بس MK-SPI /

چیزی‌را بودی نیست ، تا بود که‌را سزد که آفرین بود تو گوید. امّا نیستیِ من همه این گوید بزبان حال : سبحانك اینا کنت واینا تکون .

۳۱۲ — جوانمردا ! مریدان زهرهٔ آن ندارند که بر پیران ثنا گویند. زهره ندارند که گویند در معرض ثنا که: ما را از ایشان خبر نیست. واگر وقتی در درون ایشان بگذرد کــه هیچ گونه ایشان‌را از پیران خبری هست ، آن‌را از کبایرِ گناه دانند ، چون مریدان‌را در حقّ پیران چندین اجلال وتعظیم بود در حقّ خدای تعالی حال دل ایشان چون بود ! وتو عالمیان‌را بترازوی عقل مختصر خود برمَسَنج ترا هنوز آگاهی نیست آنگاه که از بندگی‌سلطان محمود خلاص یابی ، چندین سال دیگر ترا خدمت کفش مردان باید کردن تا بود که ترا برگیرند یا برنگیرند آنگاه چون ترا برگرفتند بکتاب ادب برند؛وآنگه ترا از خواست ودر خواست وبایست ونا بایست پاك گردانند ، آنگاه شادی واندوهِ مریدان بدانی که چون بود .

۳۱۳ — ترا با حدیث ارادت چکار ؟ شادی وصـــال پیر ناچشیده ، ودرد فراق او نادیده ، وبر هیبت واعظام او گذر ناکرده ، هر روز هزار بارآرزوی مرگ ناکرده ، وبار آسمان وزمین ناکشیده ، وتکلیف ما لا یطاق از دست جور وقت نادیده ، وزهر روزگار نوش ناکرده ، وروی حسرت بی نهایت نادیده ، ودردریای حیرت غرق ناشده ، ودر وادی خونخوار عشق خودرا هزار بارگم ناکرده ، وازدست دل خود هزار بار خـــاك برسر ناکرده ، واز

1 چیزی S P K I بود دیگورا M / را بودی PI ؟ / تا ... سزد S P K I بودرا کی رسد M / بود تو PI - S M K / 2 تکون S P K I تکون تواز آن پاکی که من ترا شناسم M / 3-4 زهره ... ثنا P M I - S K / 4 که ... نیست M - S P K I / 4 - 5 در درون SPKI بر خاطر M / 5 هست S P K I نیست M / 6 کبایر گناه S M K گناه کبایر P I / مریدان P M I فرزندان S K / 7 حال K - S P M I / عالیان S M K عالمان P I / 8 هنوز SMKI هنوز هیچ P / 9 دیگر ترا S M K P - I / کفش مردان P M I کفشی S K / 10 بر نگیرند P M I نی K / 12 که چون بود S P K I که چون بود حال ایشان M / 13 پیر SPMI را تو K / 15 تکلیف S P K I بدایت K / 17 حیرت PI - S M K / خودرا K - S P M I / 18 دل PMI - SK /.

دست بی مساعتی پیر هر روز درمیـان خاکـتر نا نشسته ، وخودرا بفریاد آمده نا دیده وهزار هزار زنّار برمیان، گاه از دست خود وگاه ازدست پیر نا بسته ، ودر میان خـاك وخون مراغه نازده ، ونیشك نهنگ نا کامی در صمیم جگر شود ناکرده ، وکوهرا بناخن ناکنده . ترا باین حدیث چه حساب ؟.

۳۱٤ – جوانمردا ! بر من وتو وامثال ما ، قلم تکلیف مردان روا نیست . تا غلطی نه پنداری ، ارجو که مارا نیز این سعادت مساعدت کنـــد ، واین توفیق رفیق راه آید ، که رنج وراحت مردان بدانیم وببینیم . حالی جز خاکی بر سر وبادی دردست مارا نیست . خدای تعالی عاقبتی محمود بد هـــاد ، جوانمردا ! استغفارها بسیار برمن واجب میآید از این معانی نوشتن که در این مکتوبست ودر مکتوبهای دیگر . ارجو که بر من وبال نباشد .

۳۱۵ – جوانمردا ! چندان که خواهی عنایت والطاف هست . وچندانکه خواهی نا پـــاکی ومکرو استدراج هست ، چون او می گوید : « والله خیر الماکرین » . کس چه تواند کرد چون با کسی مکر کند ؟ بسر رشتهٔ او چون توان افتاد ؟ وچون صیّاد او بود جز دردام افتادن روی نیست . وچون مکر او کند جز بطریق استدراج رفتن محـــال بود . « والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون » .

۳۱٦ – جوانمردا ! سرگشتهٔ این راه همه این گویند . رباعی :

---

1 پیر هر روز S M K سر هر روز I هزار بار بر P / 2 زنار بر میان P I زنار M بار K تلخی S / نا بسته PMI نادیده S فریاد وعویل ناکرده K / 3 نازده SPMI ناکرده K / نیشك PI بشك MK بسك S / 4 کرده P I دیده M خورده SK / حدیث PMI ـ SK / 5 وامثال ما قلم SPMI ـ K / 6 این SMK ـ PI / 8 مارا SMK-PI / وما SMK ـ PI / میاید SMK شد PI / 11 الطاف SPKI للطاف الهیM / 12 ناپاکی PI-SMK / او PI-SMK / 12-13 آل عمران 3 : 54 م / 13 بسر SM بر K پس PI / 14 بود S M K ـ P I / دام M دام وی S K دام او P I / روی نیست SPI نیست K چه تدبیر M / 15-16 یوسف 12 : 21 ك / 17 سرگشته SK گشته PI / سرگشته کان M / گوید SK گویند PMI / رباعی S بیت M ـ P K I / .

دلتنگ‌تر از دهان تنگ تو شدم   باریکتر از فسون ورنگ تو شدم
بیمار من از بیهده جنگ تو شدم   دریاب مرا که نام وننگ تو شدم

جوانمردا ! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند ، چون بدر گاه او رسیدند سالهای بسیار بار می خواستند وبار نبود . وبعد اللتیّا والتي جواب ایشان دادند که « ان الله لغنيٌّ عن العالمین » . همه‌را نیست وقت کردند « وکم اهلکنا قبلهم من قرن » والسلام .



3 جوانمردا P I - S M K / 5 العنکبوت 39 : 6 م / 5 - 6 التوبة 9 : 6 ق / 6 والسلام S والسلام والحمد لله رب العالمین P I K - M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۱۷ – برادر اعزّ را در رضای ایزدی بقا و سعادت باد . در مکتوبی که دیروز نوشتم یاد کردم که تفاوت میان علم ازل و آدمی بیش از آنست که تفاوت میان آدمی و سنگ ، وتفاوت میان قدرت ازل وقدرت آدمی بیش از آنست که میان قدرت آدمی و سنگ. واین سخن غموضی دارد وبنزدیك اهل معرفت یقین است . وپندارم که آن برادر پنداشته بود که این سخن مجـــاز است و بطریق مبالغت نوشته ام . چنانکه در مبالغت گویند : فلانـ سخی تر از آفتاب است . ودر نظم شعر گویند ، همه بطریق مجاز بیت :

تعوّد بسط الكف حتى لو أنه　　　دعاها لقبض لم تجبه أنامله

۳۱۸ – این مکتوب مشتمل خواهد بود بر بیـن آنکه این سخن حقیقت است نه مجاز واشکال در این سخن از آنجا افتاده بود که گویند آدمی‌را علمی وقدرتی هست وخدای تعالی‌را علمی وقدرتی هست . واگرچه علم آدمی از علم ازل بعیداست وعـلم وقدرت ازل بهزار هزار درجه با لا تراست از علم وقدرت آدمی ، آنگرهم از مناسبت خالی نبود. درسنگ خود بقلیل و کثیر علم وقدرت نیست پس میان قدرت خدای وقدرت آدمی هم تناسبکی هست، وچون سنگ را

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الرابع والعشرون K ومن کتبـــه رضي الله عنه . الرسالة الرابعة والعشرون بسم ... الرحیم S بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 وسعادت PI-SMK / در مکتوبی که P I - S M K / 3 نوشتم یاد کردم SMK نوشته بودم P I / علم ... آدمی SK آدمی وحق تعالی در علم وقدرت P M I / بیش از SPMI هزار چند K / 4 - 5 وتفاوت... سنگ PMI-SK / 6 پنداشته بود P M I گمان برده باشد S K / این ... است و SK - PMI / 7 ام P M I است S K / 7 - 8 سخی . . . است و S K را سخن روشن‌تر از آفتـــاب است و روان تر از آب وشعر P M I / شعر PI - S M K / همه S M K - P I / بیت S شعر PK-IM / 9 تجبه S M K تطعه SI / 10 خواهد بود S M K است P I / 12 وخدا ... هـــست PI-SMK / 12-13 علم آدمی ... بعیداست S M K - PI / 13 بهزار PI بصد S M K / 14 - 15 هم ... تناسبکی K - S P M I / .

* * * نامهٔ بیست وچهارم .S 24 .P 21 .M 32 . K 24 .I 21 * * *

اصلا والبتّه قدرت نیست ، آن قدر تناسب میان سنگ وآدمی هم نیست . واین توجیه اعتراضی است که بر سخن خود کرده ام . وجواب این اعتراض ظاهر است . امّا بشرحش حاجت هست .

۳۱۹ – بدان ای دوست عزیز ! اعزنا الله وایاك بطلب رضاه که تفاوت میان آدمی وحیوانات عجم کم از آنست که میان آدمی ونبات که نشو ونما پذیر است که حیوانات عجم‌را با آدمی دو حرکت اختیاری ودر انواعی چند از ادراك ، اشتراکی هست که آن اشتراك نبات‌را نیست با آدمی . وتفاوت میان آدمی ونبـات کم از آنست که میان آدمی وسنگ که نبات‌را آخر با آدمی در نشو ونما واغتذا اشتراکی هست وسنگ‌را با آدمی این اشتراك نیست .

۳۲۰ – وتفـــاوت میان آدمی وسنگ کم از آنست که میان آدمی وآب زیراکه آدمی‌را واسنگ اشتراکی هست که هر دو مرکب اند از چهار عنصر وآدمی‌را با آب این اشتراك نیست زیراکه آدمی مرکّب است وآب بسیط ، ودو مرکب بایکدیگر در حد مرکبی مشترك باشند ، واین اشتراك میان مرکب وبسیط نتوان بود . وتفاوت میان آدمی وآب کم از آنست که میان آدمی وآسمان ؛ زیراکه آدمی‌را وآب اشتراکی بود که هردورا کون وفساد بود وانواع تغیّرات بهردو راه یابد که آدمی وآب گاه سرد بوند وگاه گرم . میان آدمی وآســـان این اشتراك نیست که آسمان از انواع تغیّرات

4 ای ... رضاه P I - S M K / 5 آدمی ... عجم SMK دو آدمی P I / ونبات S M K وحیوانات عجم P I / 5 ـ 6 کـه نشو ... است S P M I بسبب نشو ونمو وبدین سبب K / 6 با آدمی S K وآدمی‌را M آدمی P I / ودر M رPI بود SK / چند SMK-PI / 7 آن اشتراك M از اشتراك SK-PI / با آدمی SK-PMI / 8 کم SMK نامی کم PI / آخر با آدمی SK-PMI / 9 اشتراکی PKI شرکتی SK / با ... اشتراك S K - P M I / 12 آدمی‌را SK - PMI / زیرا S K - P M I / وآب SMK وا PI / 15 بودکه PI دارکه SM هست K / 16 بهر ... یابد SPMI لازم ذات ایشان K / وآب SPI وآب هردو K-M / 16 که ... گرم SPMI - K 17 میان ... نیست SK-PMI / انواع K - S P M I /.

دور است . وچون از تغيّر دور بود اشتراك نبود . در قرآن مجيد از اين معنى چنين كنايت كردند كه « وجعلنا السّماء سقفاً محفوظاً » .

۳۲۱ — جوانمردا ! صورت آدمى براو محفوظ نيست، زيرا كه صورت آدمى تغيير پذيراست . وصورت آب بر آب محفوظ نيست ، زيرا كـــه تغيررا بآب راه هست امّا صورت آسمان بر آسمان محفوظ است الى ان « يبلغ الكتاب اجله» . پس ميان آدمى وآب تناسبى هست كه آدمى‌را بآسمان نيست . وهمچنين ثابت است كه تفاوت ميان آدمى وآسمان كم از آنست كه ميان آدمى وعرض زيرا كه ميان آدمى وا آسمان در حد جسميّت اشتراكى هست ، وعرض‌را با آدمى اين اشتراك نيست . وهمچنين آدمى با عرض در حد حدوث اشتراك دارد . پس تفاوت ميان آدمى وعرض كم از آنست كه ميان آدمى وقديم . جلّ الواحد الأحد وتعالى عما يقول الظالمون .

۳۲۲ — پس ميان هيچ دو حادث هرگز آن تفاوت نتواند بود كه ميان قديم است وحادث كه هركدام از دو حادث كه تو خواهى در حد حدوث مشترك باشند ، وقديم‌را با حادث البتّه بقليل وكثير هيچ اشتراكى نيست . واگر گويى قديم وا حادث در معنى وجود اشتراكى دارد اين غلطى بزرگ‌است وسهوى عظيم وخطاى فاحش .

۳۲۳ — جوانمردا ! قديم‌را وجود ضرورت است بخود وحادث‌را عـــدم ضرورت است بخود. پس چگونه مشترك باشند در وجود؟ لعمرى اگر حادث‌را

1 اشتراك نبود S M K ـ P I / 2 كنايت S M K ياد P I / كه SMK كه بحكم كنايه PI / 5 ـ 6 البقرة 2 : 235 م / 3 آدمى SK بر PMI / نيست SK است PMI / 3 ـ 4 زيرا . . . است و SK كه تغير پذيرنيست آدمى بدر محفوظ نيست PMI / 4 برآب PMI ـ S M / 4 ـ 5 زيرا . . . راه PMI كه تغير پذير SK / 5 هست SMK چيست PI / بر آسمان SK ـ PMI / 6 تناسبى SMK مناسبق PI / آدمى را SMK ـ PI / 6 ـ 7 وهمچنين ... است كه SK ـ PMI / 8 هست SK دارند PMI / 9 با آدمى اين اشتراك SK ـ PMI / وهمچنين SK ـ PMI / 9ـ10 در ... كم PMI در حد حدوث كمتر SK / 11 الاحد SK ـ PMI / 14 بقليل ... نيست P M I هيچ اشتراكى نيست بقليل وكثير وحالست SK / باشد PMI بوند SK / .

وجودی بود ، آن نه اوراست که آن از دیگریست. وحساب از آن توان کرد در وجود هر چیزی که از ذات آن چیز بود . وچون حادث‌را از وجود قدیم نصیبکی می بود از وجود ، آن نه بکمال حادث است ، بل که کمال قدیم است ، که او با موجودی موجداست ! امّا حـــادث بخود جز معدوم نبود ، وجز معدوم نیست ، وجز معدوم نتوانـد بود هرگز . واشتراك در وجـود آنگه بودی که دو چیزرا وجود بودی . پس در وجود شریك یکدیگر بودندی ، چون یکی‌را وجود ضرورت است ویکی‌را عدم ضروری ، این معنی چون اشتراك بود ؟ که این غایت دوری است .

۳۲٤ – وچون این مقدمه محقّق گردد یقین بدانی که آدمی وسنگ هردو حادث اند . وتفاوت میان ایشان در هر صفتی که خواهی کم از آن است که تفاوت میان آدمی وقدیم . تعالی الله عن ان یکون له مثل . واگر نه آن بودی که ضرورت است با تو در خور عقل تو سخن راندن ، هرگز من این کی روا داشتمی که در این معنی این همه تطویل کنم .

۳۲۵ – جوانمردا ! بر این برهانی می باید که اورا با هیچ چیز مناسبتی نیست؟ هیهات ! چون با او وجود دیگری نمی تواند بودن ، چه جای تناسب بود اینجا؟ « کل شیء هالك إلّا وجهه » ، هرچه در وجود آید از او ، از ملك وملکوت ، باضافت باجلال او کم از آن است که یك نقطه بر این کاغذ باضافت واکمال علم من . واین مثال هم بغایت دوراست از مقصود من .

---

1 که P M I بلکه S K / 2 وجود هر K همه S P M I / 3 که P M I - S K / 4 او PI - S M K / است PI بود S M K / 8 غایت S P M I بغایت K / دوری S P M I دور K / 9 مقدمه S M K معنی P I / 10 اند P M I است S K / وتفاوت S M K تفاوتی P I / در ... خواهی P I - S M K / 11 تفاوت P I - S M K / 12 با S M K واز P I / هرگز من این P M I من این هرگز S K / 14 با P I - S M K / 16 القصص 28 : 88 ك / 16 هرچه SPMI - K / 17 یك P M I - S K / علم P M I - S K / .

۳۲٦ – واگر حقیقت خواهی مثال این که در « زبدة الحقایق » گفته ام ، یاد گیر ، باشد که بروز گار ادراك توانی کرد . در آن رسالت گفتــه ام که : کلُّ ما في الوجود فنِسبتِه من سعة العلم الازلي نسبة لا شيء الى شيء لايتناهى . واین مثال مطابق مقصود من است . اکنون در این مثال مجال سخن نیست خود. امّا در مثال اول ، اگر چه قاصر است از مقصود من ، ترا آنچه غرض است مرا در این سخن باز نمایم .

۳۲۷ – بدان ای دوست! در این مکتوب جیمی بود ، وقافی ودو نقطه بر بالای قاف بود . اکنون میان این دو نقطه تفاوت کم از آنست که میان یك نقطه وقاف منقوط به دو نقطه . ومیان قاف وجیم در صفت حرفیّت تناسبکی هست که میان جیم ونقطهٔ قاف آن تناسب نیست . اکنون اگر کسی گوید که جیم بکاتب جیم به از آن ماند که بنقطهٔ قاف ، آنکس بغایت دور افتاده بود ؛ زیرا که میان کاتب وجیم مکتوب ، تفاوت بی بنهایت است . وتفاوت میان جیم ونقطهٔ قـــاف پدید بود که چنداست که جیمی بتقریب چندبیست بار نقطهٔ قاف بود . اکنون بدان که وِلِلّهِ « المثلُ الاعلى في السّماوات والارض ». خدای تعالی کاتبی است ، وهمهٔ عالم مکتوب اوست . وآدمی در آن مکتوب جیمی است ، وسنگ در آن مکتوب نقطه ایست . وپدید بود که میان آدمی وسنگ تفاوت چند تواند بودن ، واین تفاوت را چگونه قیاس با آن تفاوت توان کرد که میان آدمی وخدای تعالی بود .

---

1 ام SMK شد PI / 3 من سعة العلم PMI الى سعة العالم SK / 4 من است SMK نیست PI / 6 دراین سخن SK - PMI / باز SMK را PI / 7 - 8 بر ... نقطه PMI S - K / 8 بود SMK - PI / کم PMI کمتر SK / 9 به SMK هر PI / تناسبکی MK S تناسبی PI / 10 جیم SMK - PI / 11 - 13 انکس ... قاف SMK - PI / 13 بیست PMK بیث I کتابیست S / 14 که وله ... خدا SK وله . . . که خدا PMI / الروم 30 : 27 ك / 15 اوست SMK - PI / وآدمی . . . جیمی PMI مکتوب حقیقی SK / 16 آدمی SMK این نقطه PI / 17 با PI - SKK / 18 وخدا تعالی بود PI بود وخدای تعالی .

۳۲۸ – در این مثال نیك اندیشه کن ، ویقین دان که اهل معرفت از این سخن راندن در حقّ خدای تعـــالی شرم دارند ؛ وچنانکه ترا شرم آید که گوئی : مملکت سلطان سنجر فراخ تر از آن مورچه است . واگر از کسی بشنوی ، ترا ازین خنده آید . همچنین میدان که ارباب بصایررا از این خنده آید که گویند : علم خدای نه چون علم دیگری است ، یا وجود او نه چون وجود دیگری‌است. وهمچنانکه روا نداری که گوئی: فلان سلطان کورو کر ولال نیست، همچنین عارفان شرم دارند که گویند خدای تعالی جوهر وعرض نیست . امّـــا چون بصحبت کسی مبتلا گردی که اورا در کری و کوری سلطان شك بود ، اورا اگر باز نمـــایی از طریق شفقت و مرحمت که سلطان کورنیست و کرنیست ، وبدین اوصاف موصوف نیست ، این از شفقت بود که پیغامبر – صلعم – گوید : ألا إنّ الدّجال أعور وإن ربّكم ليس بأعور .

۳۲۹ – جوانمردا ! ایمان‌را دو رکن است : یکی التعظيم لامر الله ، دوم الشفقةُ على خلق الله . آنجا که تعظیم است ، حرام بود که در خاطر گذرد که خدای تعالی جسم نیست وعرض نیست و گنگ وکر وکور نیست. امّا آنجا که الشفقة على خلق الله می باید ، این همه بزبان گفتن مباح است که « ويُنذِرُ الذين قالوا اتّخذ الله ولداً ما لهم به من علم ولا لآبائهم كَبُرَتْ كلمةً تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذباً » .

۳۳۰ – ای دوست الشفقةُ على خلق الله بر من این معنی نوشتن در چند

---

1 اندیشه P M I امل S K / 2 دارند S M K دارم PI / در حق خدا P M I بحق S K / وچنانکه ... آید P M I – S K / 2 – 6 که ... نداری M – S P K I / 6 – 7 سکه ... دارند P M I – S K / 7 ولال نیست P I نیست ولال S M K / 9 ومرحمت P I – S M K / 10 کور ... نیست و P I – S M K / موصوف P M I مخصوص S K / 14 عرض ... کور S K عرض وگنك ولال وکور وکر P M I / 15 – 17 الكهف 18: 4-5 ك / 18 در چند K I – S P M /.

مکتوب آسان کرده است . یازده سال است تا « علیکم بدین العجائز » روی وامن نموده‌است.ومرا درحق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی‌را وکودکی‌را در کتاب . وبهیچ حال روا ندارم که در این باب سخن گویم ویا چیزی نویسم. واگر بدین مبتلا گردم که کودکی‌را أبو جاد آموزم ، دوستر دارم از آنکه یکسی مبتلا گردم که از بهر او مرا قــلم برکاغذ باید نهادن ، واینچنین معانی نوشتن . واین قدر که در این باب چند مکتوب نوشتم ، اگر چه سخت کودکانه است ، عالم ها بگردي واز هیچکس یك کلمه از این نشنوی ؛ وتجربت از این نیز می کن که زیانی ندارد .

۳۳۱ — واز معرفت معاني صفـات ازل هرجا که دعویی بینی چیزی می پرس ، واین نوشته ها پیوسته می خوان . وچنـان مکن که یکبار فرو می خواني سرسري وازدست بدهی. وبترس از این مکتوبها در دست نامستعدان نهادن مگر کسی که اورا از این نصیبی بود . وبترس از آنکه این مکتوبها همه دیگران‌را بود . وترا از آن هیچ نصیب نباشد . وتا چندین سال که این مکتوب ها بخواهد ماند ، از این عالمی گشاده خواهد شد إنشاء الله . ومن که کاتبم نیز این‌را مزدي یابم ، واز این جمله بود که أو علمٌ ینتفع به بعد موته . وتو نیز امید می‌دار کـــه از این قوم باشی که الدّالُ علی الخـــیر کفاعله که مرا باین کار تو آوردی ، ودر این روزها نوشته بودي که در امور اخروی چیزي می نویس ، چنانکه مرا بفهم رسد .

1 مکتوب P M K I ـ S / یازده P I یانه ده S یازده K یانه چند M / 2 همان ایمان P I
آن اعتقاد S M K / 2 ـ 3 زنی ... کتاب S P I زنان وکودکان کتابرا M زنی دو کودك را
در کتاب K / 3 ریا چیزی نویسم PMI-SK / 4 کودکی S M K کودکان P I / 6 این باب P I
ـ S M K / سخت P K I ـ M - S / 7 ـ 8 ازین F I ـ S M K / 9 معرفت S P M I ـ K /
11 بدهی P M I بنهی S بدهی از خوی K / 11-12 وبترس ... بود S K ـ P M I / 12 کسی
M دانی S K ـ P I / بود M است S K ـ P I / 13 که S M K ـ P I / 14 از S M K واز
P I / 15 نیز ... بود P M I انشاء الله که دریابم مثل این S K / 16 تو S M K ـ P I / دار
S M K دارد P I / 17 که . . . آوردی S K چه تو مرا فرا این کار میداری M چه چرا
اذا کاری میآوردی P I / .

۳۳۲ — ای دوست بیان امور اخروی اگر چنان می خواهی که فرض افتاد است ، تا بنویسم . وگر بر گونهٔ ، دیگر تمنایی هست ، امور آخرت جز ازراه رفتن معلوم نگردد . ونوشتن آن بطریقی که همگنان‌را بفهم رسد حرامست، واضطراب در عالم افکندن. دیوانگان‌را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است . ومن بگونه‌یی توانم که تلبیهکی بکنم بر آن معنی ، تا ارباب بصایررا بکار آید وبفهم تو رسد .

۳۳۳ — وحال می خواهم که در ارکان نماز چند مکتوب بنویسم . واگر چنانکه مرا در دلست نوشته شود، بسیار اجتهاد از آن پیوندد،علی الله إتمامه. امّا جزر ومدّ دریا باختیار من نیست. گاه گاه چندان بنویسم، وبگویم که خودرا بر آن ملامت کنم ، واز خدای تعالی استغفار خواهم . وگاه گاه چنان بسته شوم که یك حرف ننویسم ، ونگویم وزندگانی خودرا هیچ راحت ومزه نیابم . وندانم که این کرّت بکجا رسد ، وچه در وجود آرد .

۳۳٤ — وحالی بیست وچهار مکتوب نوشتم ، نه اندر شرح نیّت ، وآن بغایت مفید است تا اندك نداند وپانزدهم مکتوب است اینکه در شرح « الله اکبر » می نویسم . چنانکه برقدر ضرورت اختصار می کنم . اگر وقت بودی ، ومستمع یافتمی عالمی از اسرار بر صحرا نهادمی . اما پدید بود که با تو چه توان گفت . واگر چه تو همه مقصود نیستی نه از جانب من ونه از

---

4 نوعی K – S P M I / 5 تنبیهکی بکنم M تنبیهی کنم SPI تنبیهی‌کردن K / معنی PMI معانی S K / 6 رسد S نرسد P M K I / 8 اجتهاد ! S P K راحتها M / 10 خواهم P M I لازم دانم S K / چنان S M K چندان P I / 11 شوم P K I شود S M / ننویسم S P M I نتوانم نبشت K / نگویم S P M I یك کلمه نتوانم گفت K / وزندگانی S M K از زندگانی P I / را هیچ S M K هیچ P I / 13 وحالی P M I – S K / آن P I وآن مکتوبانی S M K / 14 است SPI–M K / 16 عالمی از S K عالمهایی PMI / نهادمی ... بود S M K نهاد . میآمد P I / 17 همه S M K هم P I .

جهت تقدیر ، امّا حالی نشانگاه تویی ، وندانم که کار تو بکجا رسد ، وکار خودهم ندانم تا دانی . بیت :

بر من زدلم نماند جز نام دلم   تا خود بکجا رسد سرانجام دلم

۳۳۵ — اگر کار بر مراد من بودی ، وقلم بمراد خود بر کاغذ نهادمی ، جز تعزیت نامه ها ننوشتمی امّا تو صاحب مصیبت نیستی ، ومرا از آن غیرت آید که هرکسی در احوال مصیبت زدگان نگاه کند ازراه تماشا . مصیبت زده ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتمی . ترا هنوز بوی شیر از دهان می آید ، با تو چه توان گفت ! رباعی :

وکنتُ إذا ما حدّث الناس بالهوی   ضحکتُ وهم یبکونَ بالعبرات
فصرتُ إذا ما قیل هذا متیّمٌ   اجبتُهُم بالنّوح والزّفراتِ

۳۳۶ — کاغذ برسید ، وشب بآخر آمد ، وسودا در دماغ می پیچد . ودعِ الشّر یعبر . ای برادر أعزّنا الله وإیاك برضاه وجعلنا من اخوان الدین برحمته . تا توانی خیری می کن . وچندان محنت دنیاوی بر خود گرد آورده ، بیشتر باختیار وتکلّف وشهوت نفس چنان مشغول شده ای که لحظه‌ای باخود نه پردازی . تا توانی راحتی می رسان که روزگاری آید که خواهی ونتوانی . مال وجاه وقلم وزبان خودرا چندانکه توانی بخرج آخرت می کن والسلام .

---

1 جهت SMK جانب PI / تو PMI - SK / 2 بیت SP - MKI / 5 نامه ها PI بنامه ها M نامه خود SK / 6 در M را در PI - SK / 7 از دهان SMK - PI / 8 توان گفت PI گویم SMK / رباعی S شعر M - PKI / 11 برسید PMK رسید S بپایان رسید K / 11 - 12 امثال میدانی ج. محمد محیی الدین ج ا ص ۲۷۰ / 12 اخوان SMK الآخرین فی PI / 13 کن PMI رسان SK / محنت PI زحمت SMK / 14 چنان ... لحظهٔ M - SPKI / 16 قلم SMK علم PI / را PI - SMK / والسلام SPKI والسلام والحمد لله رب العالمین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۳۷ – روزگار برادر أعز بخوبی وخرّمی وخیرات دو جهانی آراسته باد. چند مکتوب نوشتم در شرح صفات؛ واگر چه آنچه نوشتم بنسبت وا اهل عصر ومترسمان علما غامض است، أمّا اهل معرفت‌را این بس کودکانه نماید! ومعرفت چون بکمال رسید، وادین پیرزنان برابر بود؛ واز این جا بود که علیکم بدین العجائز، خودرا بردیدهٔ عارف جلوه دهد. اینجا معلوم گردد که «أحسنُ مِن عالِمٍ یتجاهلُ بین یديّ ربّه» چیست! واین مقام است که کم کسی اینجا رسد. وعموم علما پندارند که علیکم بدین العجائز خطابیست با عوام. واهل معرفت‌را محقّق است که چون عارف بکمال معرفت رسد، دین او وادین پیرزنان گردد، وباکودکان کُتّاب یکی بود.

۳۳۸ – وسلف این چنین گفته اند که دیننا دینُ العجائز وصبیان المکاتب. وهمانا برادر اعزّرا سلّمك الله به وبنا سبیل رضاه، در خاطر آید که کمال معرفت چگونه برابر بود با عقیدت پیرزنان وکودکان؛ وهرگز تقلید چون متساوی بود با حقیقت معرفت! واین اعتراضی است موجه. واگر خواهی که جوابش بشنوی، محتاج باشی بسلوکی که ترا حقیقت این کار باز

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والعشرون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه قدس الله روحه الرسالة الخامسة والعشرون بسم ... الرحیم S / 2 وخیرات دو جهانی P M I - S K / 5 جا K مقام P M I S / 6 دهد P I میدهد M کند S K / 8 علما S M K - P I / 9 باعوام و P M I وعوام S K / 10 - 15 گردد ... باز S P M K - I / 10 گردد وبا P M و S K / بود P M شود S K / 11 این M - S P K / 13 پیرزنان P M - S K / 14 این P M این را S K /.

*** I 22. K 25. M 34. P 22. S 25. نامهٔ بیست وپنجم ***

نماید . واگر حالی بما حَضَر قناعت کنی من بنویسم . ومگر شنیده باشی که با یزید بسطامی – رضي الله عنه – وقتی گفت : سبحاني مـــا أعظم شاني . وبوقتی که کارش بکمال رسیده بود میگفت : إن قلت یوماً سبحاني ، فأنا الیوم مجوسي أقطع زناري ؛ أشهدُ أنْ لا إله إلّا الله وأشهدُ أنّ محمداً رسولُ الله . واین آن معنی است که من بدان اشارت میکنم وعلی الله التوفیقُ وبه العصمةُ من الزلل . واگر بدانی که هیچ آفریده بکمال معرفت راه نیابد ، ونه بعشر معشاری از کمال معرفت ، باشد که ادراك این مسأله بر تو آسان شود .

۳۳۹ – اکنون بدان ای دوست عزیز که چون مردرا حوصله فراخ گردد بداند که هرچه او میداند ، بنسبت با آنچه بایـــد دانست هیچ نیست ؛ پس خودرا مزیدی نداند ونشناسد بر کودکان کُتّاب . واگر زیادتی داند در خود ، آن زیادت محو گردد در نظراو . والبتّه آنرا حکمی نماند . واین چنین مرد در وجود عزیز بود . واین جز بمثالی فهم نکنی .

۳٤۰ – بدان ای دوست عزیز ، اگر کسی حروف هجا در کُتّاب بیاموزد ، وهیچ دیگر نیاموزد ؛ ویکی دیگر بود که حروف هجا هم نیاموزد . کسی که بدرجهٔ کمال بود در علم ، آنرا که هجا آموخته بود وآنرا که نیاموخته بود در یك درجه داند ؛ وآن زیادت بنسبت با کمال عـــلم حکمی ندارد ، لا بل وجود وعدمش یکی داند . وچون صدیقی‌را کمال معرفت که در حق آدمی ممکن‌است حـــاصل شود ، بتحقیق داند که آنچه مانده است هنوز بی نهایت است ؛

---

1 ـ 18 نماید . . . است I – S P M K / 2 سبحانی P M سبحانی سبحانی S سبحانك سبحانك K / شانی S P M شانك K / 3 بوقتی M بوقت وفاتش S P K / سبحانی S P M سبحانك ما اعظم شانك K / الیوم S P M – K / 4 واشهد S K – P M / 5 بدان S K – P M / 7 معشاری از S P M ی از معشار K / ادراك SK – P M / 8 عزیز S P K – M / 11 او P M K اول S / این S K – P M / 13 عزیز S K – P M / در کتاب بیاموزد P K آموخته باشد S K / 14 بود P M باشد S K / 16 ندارد P M نداند S K / .

همچنان که در حق آنکه هیچ حاصل ندارد. وچون در حق هر دو آنچه حاصل نیست بی نهایت است، پس آنقدر حاصل در حق یکی دون یکی پدید بود که چه سود بخواهد کرد. واگر چه صد بیش از یکی بود، چون نظر در لا تناهی عدد کنی، از صد راه در باقی لا تناهی همچنانست که از یکی.

۳٤۱ — واین نظر عارف‌را باید که چنین بود. امّا عامی‌را حرامست که خودرا با عارف برابر کند، بلکه شرط عـــامی آنست که اورا کال کاری حاصل داند که عامی‌را از آن بقلیل وکثیر خبری نیست. وچون سلطانرا مثلاً بخروارها زروسیم بود، وتره فروش را درمی سیاه نبود، ونشاید که تره فروش خودرا با سلطان برابر داند. أمّا اگر سلطانرا همه نظر برآنست که هنوز چقدر مانده است از آنچه حاصل نیست، ودر وهم ممکن الحصول است؛ ازین نظر ضرورت بود که خودرا با تره فروش برابر داند که هر دو بغایت دورند از آنچه در وهم ممکن الحصول است، وهرکه بر گردد بکمـــال، هر کدام کالی که خواهی گیر، این کس هنوز تنگ حوصله است. والبته اورا صاحب همت نتوان نهاد.

۳٤۲ — نشان همت آنست که هرگز در حاصل وحاضر نگاه نکند، بل همهٔ نظر او مقصور بود بر آنچه ندارد. وآنش جز در قنـــاعت نیست. وصاحب همت‌را درد أبدیست چنانکه ابو الحسن خرقانی گفته که بُلسنو را دردیست که تا خدا برجا خواهد بود، این درد برجا خواهد بود. وتا علم

---

1 - 18 همچنان ... علم S P M K - 1 / 2 - 3 دون ... که S P M که هیچ حاصل ندارد چه باشد K / 3 بود P M است S K / 5 باید که چنین S P M - K / 6 بلکه S K بل PM / اورا M عارف کامل P - S K / 9 سیاه S P M - K / 9 داند P M کند S K / 10 در وهم S P K - M / 11 - 12 ازین ... است S P M - K / 14 صاحب S P M عالی K / نهاد P M خواند S K / 15 نشان S P M پس آن K / 16 آنش M أنس S K آسایش P / 17 بلسنورا S بلسنوا K تلبسوار M بی موا P / 18 برجا P M - S K / .

تمیزی هست که ادراکش، محصور و محدود است، این درد بر نخواهد خاست. وتا عظمت بود این درد بر نخواهد خاست. چون کمال کبریا از پردۀ عظمت خودرا جلوه دهد، این درد بشادی بدل افتد. ودر قرآن از این حال چنین خبر داد که «وسقاهم ربّهم شراباً طهوراً». ومصطفی ـ صلعم ـ از تنگی علم تمیزی وفراخی درون حقیقت آدمی چنین خبر داد که أدخُلُ یومَ القیامة علی ربي وأحمده بمحامد لا أقدر علیها الآن. هان وهان تا نپنداری که تو وامثال تو بتوانند دانستن که این چه معنی دارد که همین معنی است که در قرآن گفتند: «وننشئکم فیما لا تعلمون».

۳۴۳ ـ جوانمردا! همچنانکه محالست که علم انبیا واولیا در حوصلۀ جنین گنجد، همچنین میدان که محالست که علم آن جهان در حوصله عقل وتمیز گنجد. واین را ایمان بغیب خوانند. چون دیدۀ دل باز شود، یقین بداند که آدمی‌را چیزی در راه است که هنوز از آن دور است، ولیکن بعاقبت بدان خواهد رسیدن. ودر این مقام بود که آدمی‌را معلوم گردد که کدام عالم است که در آنجا آحاد نامتناهی‌را نهایت نبود، و نامتناهی عالم واپس کرده در نظر او متناهی گردد. واینجا عجایبی معلومست مرا که در عبارت نتوانم آورد.

۳۴۴ ـ جوانمردا! آدمی تا در ادراك حسی بود، ادراکش خود متناهی صفت تواند بود. وچون بادراك عقلی رسد، آحاد مدرکات او نامتناهی گردد، وچون بمعرفت رسد، اورا مدرکاتی بود که آحاد آنرا نهایت نبود، وتا

---

1 ـ 18 تمیزی ... وتا SPMK ـ I / 1 نخواهد PM خواهد SK / 2 بر نخواهد خاست PM بود SK / 3 افتد SPM گردد K / 4 داد PM دادند SK / الانسان 76 : 21 م / 6 بمحامد SPM حمداً K / 7 تو و PM ـ SK / 8 الواقعة 56 : 67 ك / 10 همچنین PM ـ SK / 14 وا پس کرده SPM را نهایت بود وبس کرده K / 15 عجایبی PM عجبی PK / 16 آدمی تا در PM تا PK / 17 ـ 18 او ... وتا PM ـ SK /.

متناهی عالم عقلی در ادراك او متناهی گردد . وهمچنین دیگر بار پای در عالم دیگر نهد که آحاد این عالم نو چون لا تناهی عالم گذشته بود ومن درین عالمها گذر کرده ام . امّا در عالم شما واندانم گفتن که از آن عاجزم ، تا دانی ودانم که برادر أعز أکرمه الله از این معنی که نوشته ام هیچ بفهم نرسد . وتوانم کرد که بروجهی دیگر بنویسم ، تا از فهمش بیکبارگی محروم نمـــاند . اگر چه از وجود این معانی محروم است . تا بـــدانی ای دوست که مردان کجایند وتو کجایی .

۳٤۵ – اکنون بشنو آنکه نوشته ام که ادراك حسی متناهی صفت است خود ظاهر است ، چه حواس پنجگانه یك یك مدرك ادراك تواند کرد ؛ سمع یك صوت ادراك تواند کرد ، وبصر یك لون ویك مقدار . ونتواند آدمی که در یك نظرت ، هزار آدمی‌را رنگ وشکل بیند . وهمچنین نتواند که در یك استماع ، هزار آواز بشنود . ودر عالم عقل این تنگی بر خیزد . بیك علم چندین هزار علوم تا متناهی اورا حاصل گردد .

۳٤٦ – مثلا علم ضرب در حساب بیاموزد از آنکه علم اورا علوم نامتناهی حاصل گردد . ومعنی ضرب آنـــکه در عـــدد باشند ، وبعدد هریکی از عدد کل آن عدد دیگر بر گیرد . وچون کیفیت این ضرب در ادراك عقلی افتاد ، ازین یك ادراك عــــام تا متناهی در خزینهٔ دل خود جمع کرد تا هر وقت که خواهد ازان خرج کند . اکنون اگر عامی‌را که علم ضرب نداند گویند :

1 متناهی ... ادراك S K I – P M / 1 – 18 او ... گویند S P M K – I / 2 تناهی M بتناهی S P K / 3 ندانم S M K نتوانم P | گفتن M گفت S P K / 4 اعز P M عزیز را S K / 5 تا از P M که S K / 6 معانی S P M مقـــام K / 6 تا P M اکنون بشنو تا S K / ای دوست S M K – P / 8 اکنون ... ام P M گفته ام S K / صفت S P M – K / 10 لون S M K لون ادراك کند P / مقدار S P M مقدار تواندید K / نتواند S P M – K / 11 همچنین P M – S K / 13 گردد P M شود S K / 14 – 15 مثلا ... گردد S K – P M / 15 – 16 عدد . . . عدد P M کل عدد آن K از یك عدد عدد آن S / 16 در S P M ازین در K /.

بعدد آحاد هفتصد وچهل وشش در کل نهصد وسی وپنج چگونه جمع کنند ؟ پندارد که این از وسع آدمی دور است از آنکه اورا فرا خاطر تواند آمدن که مجموع این اعـدادرا با هم آوردن سخت دشوار بود . واین کار نسبت باو دشخوار است . وإلا حاسب آنرا بیك ساعت ادراك کند ، ومجموع این اعداد بگوید که چند است . وانکس که این علم ضرب ادراك کند هر کدام دو عدد را که خواهی در یکدیگر ضرب کند وبداند . وچون اعداد متناهی نیست در وهم آدمی بیك عـــلم که بدانست همهٔ اعدادرا در یك دیگر ضرب تواند کرد پنداری که اورا علوم بی نهـایت از ادراك یك چیز حاصل شد . وعموم علمارا تا اینجا راه است .

۳۴۷ — پس ازین عالمی باشد که در آن عـــالم یك ادراك مشتمل بود بر مدرکات نا متناهی . وهر یك از آن مدرکات چون ادراك عالم عقل بود که مشتمل بود بر علومی که نهایت‌را بدان راه نبود . پس ازین عالم عالمی دیگر هست که آحاد مدرکات در آن عالم مشتمل باشد بر علومی نا متناهی چنانکه هر یك ازین آحاد چون مدرکات عالمی باشد که پس از عقل باشد واین چهارم عالم است از ادراك حسی ؛ چنانکه وهم وخیال که از حواسّ باطن است .

۳۴۸ — همه از عالم اوّل گیریم ومعقولات از عالم دوم گیریم . ومن تا چهارم عالم رسیده ام واین مدرکات مراست ، وایمان دارم از راه یقین علمی نه از راه

---

1 - 15 بعدد ... عالم است I - S P M K / 1 کل نهصد P M هشتصد S K / 2 است K S P است چه M / آمدن S M آوردن K بود S / 3 را با هم S K فرا هم P M / بود P M است S K / 3 - 4 نسبت ... والا S K بدین دشواری نیست وا عموم طریقی هست که PM / 5 که چند است P M - S K / 6 - 7 متناهی نیست P M متناهی K / 9 علما P M عالم SK / 11 - 12 مدرکات نا متناهی ... بود P M - S K / 15 چنانکه S M K همچنین P I / 16 دوم گیریم P M I دوم S K / .

ذوقی که پس از این، چندین هزار عالم است که وهم وفهم آدمی آنجا نرسد. واین همه عالم در علم ازلی ذرّه یی ننماید. علم ازلی چون دریایی دان «ولله المثل الاعلی». عوالم‌را کم از قطره‌یی دان در آن دریا. واین علم در صفات می باید که پخته گردد، تا روزی مگرهمّت روی خودرا واتو نماید.

۳۴۹ – پس بدانی که مردان، مردرا در این راه چگونه دیده، ودیدنی از دست فرا نهاده اند؛ چنانکه یکی از این معنی خبر داد! رباعی:

در دیدهٔ دیده، دیده یی بنهادم وآنرا بخیال او بغلا می دادم
تاگه بسر کوی کمال افتـــادم از دیده ودیدنی کنون آزادم

وهم از این معنی بود که دیگری در شعر گفت: رباعی:

گفتم سر زلفـــین بُتم بشمارم تا جمله بتفصیل ببیرون آرم
مویی زسر زلف تو ای دل دارم یك پیچ بپیچید وتبه شد کارم

۳۵۰ – جوانمردا! این شعرهارا چون آیینه دان! آخر دانی که آیینه‌را صورتی نیست در خود؛ أمّا هر که در او نگه کند، صورت خود تواند دید. همچنین می دان که شعررا در خود هیچ معنی نیست؛ أمّا هر کسی ازو آن تواند دیدن که نقد روزگار او بودو کمال کار اوست. واگر گویی شعررا معنی آنست که قایلش خواستـ، ودیگران معنی دیگر وضع می کنند از خود، این هم چنانست که کسی گوید: صورت آیینه صورت روی صیقل است که اوّل آن صورت نمود. واین معنی را تحقیق وغموضی هست که اگر در شرح آن آویزم از مقصود بازمانم.

1 این SK این علیها PI – M / 6 نهـــاده PMI گرفته SK / رباعی PKI – SP / 7 آنرا PMI آنکه K / 9 وهم ... گفت PI وهم درین معنی دیگری میگوید M وهمین معنی دیگری در شعر خود از آن خبر داد وگفت SK / رباعی MKI – SP / 10 بتم PMI تورا S تومن K / ببیرون SPMI وبیان می K / 11 تبه شد کارم SK غلط شد کارم M غلط گشت شمارم PI / 12 – 13 آیینه را ... در خود اما PMI در آیینه ... اما SK / 13 همچنین SK – PMI / 14 در خود PMI – SK / هیچ SMK – PI / ازو SMK از PI / 15 او بود SK اوست PI – M / معنی PI معانی SMK / 16 هم PMI فهم SK / 17 صورت SMK صورت را PI / 18 معنی PMI – SK /.

۳۵۱ - جوانمردا ! اگر وقتی از خدای تعالی چیزی خواهی ، همّت خواه که تو با همّت آن خواهی بودن تا دانی ، و در همّت بت پرستی نرسد وتا مرد صاحب نقد است ، هنوز بت پرست بود . چون ابو بکر صدیق نقـــد وقت بشارت عنایت ازل بدهد گوید : یا رسول الله ما الایمـــان ؟ ای دوست ! لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا ، دیگر است ، وآنکه ابو بکر گوید : مـا الایمان ؟ دیگر . تو از منازل مردان نام شنودی . از شنودن نامهـــا تنها چه خیزد ! کار آن دارد که تو نیز سلوك بکنی ، وقدم در بادیهٔ خونخوار نهی ، تا چندین هزار هزار کشته ومرده بینی ، بر سر یکدیگر افتاده آنگه خودرا فراموش کنی .

۳۵۲ — ای دوست عزیز ! أعزّك الله وإیّانا برضاه. خدای تعالی مارا توفیق طاعت ارزانی داراد . طاعت دانی که چه بود ؟ آنکه بفرمان او باشی . چون چنین باشی ، روز قیامت با مطیعان باشی ، « وَمَن یُطِع اللهَ والرسولَ فأولئك مع الذین أنعمَ اللهُ علیهم من النبیّین والصدّیقین والشهداء والصالحین وحَسُنَ اولئك رفیقاً ، ذلك الفضل من الله » و« ولكل درجات مما عملوا » و« یؤتِ كل ذي فضل فضله » . هر طاعتی را جزایی هست ، ودر هر درجه طبقه از مطیعان خواهند بودن « ما ربُّك بغافلٍ عمّا تعملون » . « ولا تحسبنّ الله غافلاً » .

۳۵۳ — وتا یقیـــن نبود ، دوزخ ضرورت است که السخاء من الیقین ولا یدخل النّـــارَ موقنٌ . والبخیل لا یدخل الجنة . وإنّ لله ثلاثمائة خُلقٍ مَن

1 چیزی P I حاجتی S M K / 2 آن P I خود M - S K / بت پرستی نرسد S P M I بیت پرستی نرسی K / 4 بدهد گوید S K بدادند گویند M بدهد P I / 6 شنودی S K شنوی P M I / نامها تنها S P M I - K / 8 هزار P M I - S K / 11 که چه S K چه P M I / او S K - P M I / 12 روز ... باشی P I - S M K / 12 - 14 النساء 4 : 69 م / 14 ذلك S P M I ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم . ذلك K / 14 الانعام 6 : 132 ك / 14 - 15 هود 11 : 3 ك / 14 - 15 من ... فضل P I - S M K / 15 از P K I - S M / 16 الانعام 6 : 132 ك / ابراهیم 14 : 42 ك / .

تَخَلَّقَ بواحدٍ منها دخل الجنّة » وأحبُّها الی الله السخاء. جوانمردا! سخاوت دیگر است . وتبذیر دیگر وامساك بشرط دیگر است وبخل دیگر. وچون مـــال نه در وجوه خود خرج کنی ، تبذیر است « إنّ المبذّرین کانوا اخوان الشیاطین». وچون از وجوه خود باز گیری ، بخل است. والبخیلُ لایدخلُ الجنّة. وچون بذل وامساك بجای خود بود ، سخاوت است . وچون از حاجت خود وا گیری برای حاجت دوستان ودرویشان ، این را ایثار خوانند که « ویؤثِرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » . وچـــون از خود ودیگران وا گیری ، این‌را شحّ مطاع خوانند . وثلاثٌ مهلکاتٌ ، فتوی مصطفی است — صلعم — شحٌ مُطاع ، وهوی متّبعٌ ، واعجاب المرء بنفسه .

۳٥٤ — جوانمردا ! چندان که توانی از مـال وجاه واز قلم وزبان از هیچ کس دریغ مدار که وقت آید که خواهی خیری کنی ونتوانی . إنّکم الیومَ في یوم عمل لا حساب فیه . وسیأتي یومُ حساب لا عمل فیه . عمر خطاب می گوید — رضي الله عنه — : حاسبوا أنفسکم قبل أن تُحاسبوا ، وزنوها قبل ان توزنوا ، وتهیّؤوا للعرض الاکبر . خنك آنرا که در دار دنیا حساب واخود کرده است . ووای بر اهـــل غفلت ! اللهمّ أیقظنا بفضل رحمتِك یا أرحم الرّاحمین . می ترسم که این مکتوبات منقطع گردد . والله یختار لنـــا ما فیه الخیرة والسلام .

---

2 بشرط PI – SMK / است PMI – SK / 3 خود PI – SMK / 3 – 4 الاسراء 17 : 27 / 4 – 6 بخل . . . واگیری K – SPMI / وا ایثار خوانند PI ایثار بود M ایثاراست SK / 6 – 7 الحشر 59 : 9 م / 8 خوانند SPKI گویند M / 11 خیری PMI چنین K – S / 14 واخود PI – SMK / 15 اهل غفلت PMI انکه اهل غفلت است SK / 16 مکتوبات SPI مکتوب MK / 17 والسلام SPI والسلام والحمد لله رب العالمین K – M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۵۵ – دیروز پنداشتم که برادر أعزّ بشهر خواهد آمدن ، ونیامد ونامه از این سبب اینجا بماند . ومرا ملالتی براه می آید ، وغالب آنست که منقطع شود . والله یختار لنا ما فیه الخیرة في الدارین بفضله وسعة جوده ورحمته .

۳۵٦ – بدان ای دوست که در شرح « الله اکبر » چندین مکتوب نوشتم. وخلاصهٔ مقصود اینجا گوش دار ، ودر معنی « الله » هرجا که واقف آمدی منقطع شدی که دروی هرگز راه بنرسد . ومرد باید که اگر در روزی هزار بار بگوید « الله » ، هر بار اورا مزیدی بود ، واین نه کارتست . تو مگر آنچه خواهم نوشتن یادگیری که ترا این هم بسیار بود .

۳۵۷ – بدان ای برادر رضي الله عنا وعنك : که این عالم که تو بینی ، وبسی عالم های دیگر که نمی بینی ، ودر قدرت هیچ بشر نتواند آمدن که آنرا ببینند ، همه آفریده است . وآفریدگار همه عالمها ، یکی است. واز آنچه آفریده است، هیچ نیست که بدو ماند البتّه . وهمه بغایت غایت از او دور است ، در هر معنی که خواهی . دوری خالق از مخلوقات بحدّی است که

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب السادس والعشرون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والعشرون بسم ... الرحيم S / 3 ملالتی M ملامتی PI ملال K ملالی S / 4 لنا S K – P M I / جوده و K – S P M I / 6 اینجا P M I این مکتوب K / الله S P M I الله اکبر K / 8 الله S M K الله اکبر P I / هر بار M باری S K هزار بار P I / 9 آنچه S M K اینکه P I / این . . . بود S هم بسیار بود M این هم بسیار است K این بسیار بودی هم PI / 11 بسی S M K پس P I / بشر نتواند آمدن P I بشر هیچ نتواند بودن M هیچ کس نیست S K / 12 ببینند S P M I بتوسید K / عالمها S K – P M I / .

* * * I 23. K 26. M 35. P 23. S 26. نامهٔ بیست وششم * * *

آن دوری در وهم وعقل هیچ آدمی نیامد ونتواند آمدن . وبهر مثالی که آنرا وانمایند قاصر بود بضرورت . وبهر نام که اورا بخوانند هیچ آفریده بکمال آن نام نرسد . واورا نامهای بسیاراست . واندکی از این نامهـــا خلق دانند ، وبیشتر آنست که او داند ، ونظر هیچ مخلوق از ملایکه وانبیا برآن نیامده است ، ونتواند آمدن .

۳۵۸ — از این معنی مصطفی — صلعم — چنین خـــبر داد : أسألك بكل اسم هو لك سمّيت به نفسك وأنزلته في كتابك او علّمته احداً من خلقك او استأثرت به في علـم الغيب عندك . وهمچنین در دعا گوید : أسألك باسمك المكنون المخزون . واگر در نامها او بسیار پوشیده نبودی ، هرگز حروف مقطّع نبودی در قرآن که « المص ، طسم ، یس ، ق ، ن » .

۳۵۹ — واگر همـــه نامهای او معلوم بودی ، پس او محاطٌ به بودی . وهر چه محاط به بود مقهور در تحت قاهر . وهر چه بعلم بر آن استیلا توان یافت ، آن براندازهٔ علم حادث بود . وباری — جلّ جلاله وتقدّس کبریاؤه — قاهر است وبالای همـه است . وفوقیّت او بنسبت وافوق وتحت ویمین ویسار وقدام وخلف برابر است که در آن مثقال ذرّه هیچ تفاوت نیست . وبدل مؤمنان همان قرب دارد که بعرش . واو بهمه نزدیك ، وهمه چیز از او دور . ونزدیکی او بهمه چیز بغایتی است که از هردوریی که ترا در خاطر آید ، دور تر بود . ونسبت قرب او وانحت الثرّی همانست که واکرسی وعرش .

۳٦۰ — جلال کبریاء او بیش از آنست که هیچ پیغامبری وهیچ مقرّبی از قدسیان ملاء اعلی شاید که اورا بستایند . واگر نه فرمـــان او بودی که

2 نمایند S M K نام P I / 2 و 3 اورا S M K - P I / 6 چنین خبر S M K خبر چنین P I / 8 گوید P M I گویند S K / 12 قاهر S P M I دیگری K / 15 مثقال S M K مثل P I / 16 همان S M K - P I / دور S M K دور دور P I / 18 او S M K تعالی او / 19 او S P M K سبحانه او P I / وهیچ S M K و P I / .

« فاذکرونی »، هرگز اهل معرفت ، الله بر زبان نراندندی ؛ چه همه‌را معلوم است که نام او جزوی هیچکس نبرده است ونتواند بردن ونخواهد بردن . وهر ثنایی که بروی گویند ، آن دون حقّ جـــلال او بود بصد هزار هزار درجه . واگر همه عـلم کرّوبیان وروحانیان وپیغمبران در حقّ وی فرا هم آرنـــد ، هنوز از صد هزار هزار تا متناهی جزوی نبود از آن علم که او را است بجمال وجلال خود .

۳٦۱ – اوست کـــه اوست . وهرچه هست بدوهست ، یا نـــه همه بخود نیست است . ونیستی غـــیر او ضروری است . چنانکه هستی او ضروری است . واورا در قدم او ، شریك نیست . وبا او هیچ آفریده نیست . وآنجا که اوست ، کس نیست ونتواند بودن . اوراهیچ پرسیده نیست ، ودر حق او هیچ فرا رسیده نیست ونخواهد رسیدن . ودی وامروز وفردا ، همه در علم او یك رنگ دارد که البته بقلیل وکثیر درآن تفاوت نیست .

۳٦۲ – ودر ذات خود یگانه است . وأوصاف او خود یکی است . وهمه صفات او تام است . وصفات او متصل است بذات او . وعلم اوست که اورا در یابد . وزبان اوست که نام او تواند برد . وسمع اوست که کلام او تواند شنود . وبصر اوست که اورا تواند دید . وکمال او کس نداند ، وکس نیابد ، وکس نبیند .

1 البقرة 2 : 152 له / نراندندی S M K نراندی P I / 2 نخواهد بردن S M K – P I / 5 آرند S K آرزند که M آوردن I آید P / 5 – 6 اورا است S M K وی را P I / 6 بجمال وجلال P K I بجـــلال S K / خود S M K خود اوست، و P I / 7 یا نه S M یی او K با ق P I / 8 نیست است S M K نیست اند P I / 8 – 9 چنانکه ... است S M I – S K / 10 – 11 اورا ... فرا S P M I – K / 10 برسیده M پوشیده S پرستنده P I – K / 11 رسیده ... دی M نخواهد رسید وی S P I – K / علم S M K – عالم P I / 12 بقلیل وکثیر P M I تقلیل وتکثیر S K / تفاوت S P M I – K / 13 ودر P M I واردر S K / 15 زبان او P M I بنطق خود S K / او P M I خود S K / سمع او P M I بسمع خود S K / کلام او P M I کلام خود SK / 16 بصر P M I او SK / 16 – 17 نداند ... نبیند SK نداند ونیابد ونبیند M نتواند رسید P I / .

۳٦۳ – وهمه عارفان در دار بقا ، اورا بخواهند دیدن بنور او. پس هم او بود که خودرا دیده بود ؛ چنانکه مصطفی – صلعم – گوید : اللهمّ بیّض وجهي بنور وجهك . وتا عکس نور وی نباشد ، هیچکس روی او نیابد . وبنور او اورا ادراك توان کرد . ونضارت وبیاض دل عارفان از جمال روی اوست «وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربّها ناظرة» . «وأمّا الذین ابیضّت وجوههم ففي رحمة الله» «وجوهٌ یومئذٍ ناعمة» ، «ومن لم یجعل اللهُ له نوراً فما له من نور» ، «فهو علی نور من ربّه» . آنجا که خلیقت است همه ظلمت است . وآنجا که اوست همه نور است . ونور او بآفتاب وماه وچراغ وهیچ نوری نمـــاند . وهرکه نه بدو موجود است ، وجودش خود نیست .

۳٦٤ – وهرچه بنور روی او روشن نشد ، خود همچنان مظلم است که در عدم بود . وهر صفت اورا هست ، هیچ متناهی نیست . وتنگی خلق‌را بادراك فراخی حقیقت او راه نیست . «إنّ الله واسعٌ علیم» ، «وسِع ربنا كلَّ شيءٍ علماً» ورحمت اوست که همـــه عـــالم‌را روشن می دارد ، وگرنه همه تاریك وتا پدیـــد بودی . وهیچ تاریکی تا ریکتر از عدم نیست . واگر نه کرم او بودی ، همه عـــالم معدوم وتاریك بودی . پس هرچه روشن است ، ووجودش‌پیداست از جمال روی او است . پس «الله نور السّماوات والارض».

---

1 عارفان S M K عاقلان P I / را S M K ـ P I / 2 دیده بود P M I بیند SK / 3 وی S K در روی او P I روی او M / 4 دل S K روی دل P M I / جمال روی P M I نضارت وبیاض S K / 5 القیامة 75 : 22 ك / آل عمران 3 : 107 م / 6 الغاشیة 88 : 8 ك / النور 24 : 40 م / 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 آنجا ... است و S M K و P I / 8 همه نور S M K همه نوریت P I / 9 وجودش خود P I خود وجودش M وجودش S K / 10 بنور روی P I بنور جمال M نه بنور S K / نشد P M I است S K / خود همچنان P M I همه S K / که P M I چنانکه S K / 12 فراخی حقیقت S K حقیقت فراخی P I حقیقی فراخی M / البقرة 2 : 115 م / 12 ـ 13 الاعراف 7 : 89 ك / 13 علما (قرآن) رحمة وعلما SPMKI / همه P M I ـ S K / عالم S P M I ـ K / 16 روی S M K ـ PI / النور 24 : 35 م / .

واگر نه روشنایی نور روی او بودی، همه تاریك بودی، رش علیهم من نوره .

۳۶۵ – در ظهور او ، هیچ چیزرا ظهور نیست . ودر ظهور چیزها او ظاهر است . واز ظهور چیزها او باطن است . واز بطون اوست که چیزها ظاهر است، واز ظهور اوست که چیزها باطن است. ظهور او پردهٔ بطون او. وبطون او از غایت ظهور ، وظهور او از غایت بطون او . وجلال قدر ظهور او ، محتجب بجمال عزّ بطون او . واوّلیّت او ، در آخریّت او ، وآخریّت او ، در اوّلیّت او . وکمال او ، در علم او . وقدرت او ، در دیدهٔ او . وازلیّت او ، از لم یزلیّت او ، وارادت او ، بفراخی علم او . وکمال رحمت او ، در خور کمال قدرت او . وسمع او ، براندازهٔ بصر او . وبصر او ، در خور سمع او . وهمهٔ او ، در همهٔ او .

۳۶۶ – خود او اوبی او ، بی الف وواو . والف وواو اورا ، دراوبی او مجال نه . وحروف‌را در نام او ، راه نه . وکلمات‌را درصفات او ، تصرّف نه . وزبان‌را در ذکر او ، هیچ کار نه . وعقول‌را در حقیقت او ، روشنی نه . ومعارف اوّلین وآخرین‌را در لا یتناهی کمال ذات وصفات او ، جز حیرتی وعجزی حاصل نه . وغیر اورا ، اورا از آن نصیب نه . واو ظاهر ، وهمه باطن . او موجود ، وهمه معدوم . ورا او هیچ چیز نه . او واو هم نه . او واین وآن همه او . وجلال او نه این ونه آن ونه او . وکمال فضل او ، جلوه کند واهر ذرّه یی . وجلال قدر او پوشیده شده در هر ذرّه یی . وکبریای جبروت او آمیخته شده واهر ذرّه یی . اوست که فضلش ، همه عدل است . وعدلش ، همه فضل است . وصنعش ، همه رحمت . وایجادش ، همه کرم . وکرمش ،

---

2 هیچ ... نیست SMK : خبر هیچ از ظهور نبوه PI / 3 واز ظهور ... باطن است MI – SPK / 5 وظهور او از غایت SMK : واز PI / 6 بجمال عز SPMI : از K / 9–10 کمال ... در همهٔ او SPMI : حکمت او K / 11 خود او SPI – MK / بی الف وواو PI : بی او MK / 13 کار SPKI : راه M / روشن SPMI : هیچ راه K / 14 کمال SMK – PI / 17 ونه او SMK – PI / 18 ورا PI : با M : از SK / قدر SKI : قهر PM / شده PMI – SK / 19 اوست که SPMI – K / .

همه ایجاد. اوست که قهرش همه لطف است، واوست که غضبش همه راحت است.

۳۶۷ ـ الف الهیّت او همهٔ وجودرا پاس دار است. ولام لطف او همهٔ ملك وملکوت‌را حمایت دار است . ورای ربوبیّت او همهٔ عالم‌را پروردگاراست . هیچ آفریده نبود ونخواهد بود بودن که از الف « الله » بلام رسید، وهیچکس نبود که از لام لطف اوبطاء رسید . وهیچکس نبود که از راءِ ربوبیت او بیا رسید . الف « الله » متّصل است بخلق در نظر سالك . ولام از نظر او در پردهٔ عزّت خود محتجب شده . ولام لطف او وراء ربوبیّت او متّصل بخلق . وباقی حروف نا پیدا ، اشارت به في علم الغیب عندك . الف الله ولام لطف وراء « ربّ العالمین » بدایت ذات او در نظر او ، وسالك‌را از آن بقلیل وکثیر هیچ نصیب نه . ودر این مقـــام « هاء » « الله » « وفاء » لطیف وباء « رب العالمین » واسالك آشنا ، وباقی حروف بیگانه .

۳۶۸ ـ جوانمردا ! از قرآن بشنو : « الر ، حم ، ن » این حروف در اوّل سه سورت گفته است ، وهمهٔ حروف « الرّحمن » است . اگر « ن » شاهد سالك است ، « الر » مشهود جلال لم یزل است . واگر الف « الر » شاهد وصل است . « ن » شهود غیب است . و « حم » علی الحالتین جبروت ذات است . واوصاف او متصل به لم یزل .

۳۶۹ ـ جوانمردا ! تو چه دانی که شاهد ومشهود چیست ؟ هرچه سالك بدو رسیده شاهد اوست . وهرچه هنوز از او در پرده است غایب اوست .

---

2 لطف او S K لطفش M لطف P I / 4-5 رسید ... بطاء رسید S K لطف رسید... بطاء M لطف او خطا رسد P I / 5 بطاء S K به ط M / راء S K رای P I را M / 6 بیاء S P K I به ب M / 9 بدایت S M K برایت P I / را S MK - PI / 11 آشنا وباقی S M K واستاوباقی P I / 13 سه M - S P K I / است P I S M K / اگر «ن» P M I اکنون S K / 15 غیب S M K غیب غیب P I / ذات S M K او P I / 16 او P M I - S K / .

كه « فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرّة اعين » . مصطفى – صلعم – از این دو نقطه چنین خبر داد که در دعای پیش از نماز بامداد : اللهمّ اني اسألك رحمة من عندك تهدي بهـــا قلبي ، تا آنجا که گوید : وترفع بها شاهدي وتحفظ بها غائبي . جوانمردا ! شاهدي نقد وقت او است . « وإمّا نرينّك بعض الذي نعدهم » . وغائبي مدّخر اوست در خزاین غیب « وننشئكم فيما لا تعلمون » .

۳۷۰ – جوانمردا ! پنداري هرگز حرفي از قرآن خوانده یی ؟ هیهات ! بعادتی مزوّر قناعت کرده‌ای . راه مردان که اصنام عادت‌را پاره پاره کردند دیگراست ، وراه مخنثان ونامردان ومدّعیان که صنم عادت‌را معبود خود کردند دیگر که « قالوا نعبدُ أصناماً فنظلُّ لهــا عاكفين . إنّا وجدنا آباءنا على امّةٍ وإنّا على آثارهم لمهتدون » . اگر بر راه پدر بودن واجب بودی وراست بودی ، ابراهیم خلیل براه آذر بودی . هیهات هیهات ! نادان‌را بر ملّت دانا باید بودن ، وخاکیان‌را قدم بر قدم آسمانیان باید نهاد ، چنانکه ابراهیم خلیل با پدر خود گفت : « يا ابتِ اني قد جاءني من العـلم ما لم يأتك فاتبعني اهدك صراطاً سويّاً » .

۳۷۱ – جوانمردا ! علم میراث سلوك است نه میراث مادر و پدر « ومن يتّق الله يجعـــل له مخرجاً فيرزقهُ من حيثُ لا يحتسب » . اگر « ويرزقه » رزق معده بودی ، بر تقوی معلّق نبودی . رزق معده ابو جهل‌را بیش بودی که مصطفی‌را – صلعم – آن رزق سماوي بود نه ارضی ، وهو الذي « يرزقكم من السّماء والارض » . رزق سماوي علوم است ، وعلم از تقوی وادید آید که

---

1 السجدة 32 : 17 م / 2 پیش از نماز PI نماز SK – M / 4 او PMI – SK / 4 – 5 یونس 10 : 46 ك / 5 الواقعة 56 : 61 ك / 6 هیهات SK – PMI / 7 را پاره پاره S پاره مقهور PI مقهور I تازه K / 8 مخنثان PI – SMK / 9 – 10 دیگر که ... مهتدون SMK که ... مهتدون دیگر PI / 9 – 10 الشعراء 26 : 71 ك / 11 براه K بر ملت SPMI / هیهات K – SPMI / 13 – 14 مریم 19 – 43 ك / 15 میراث سلوك SPMI سلوك میراث K / 15 – 16 الطلاق 65 : 37 م / 17 بر SMK معده در PI / 18 را PI – SMK / 18 – 19 یونس 10 : 31 ك وغل 27 : 34 ك / 19 سماوی SMK – PI / .

« واتقوا الله ویعلمکم الله » ، لو انّهم « آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء والارض ولکن کذبوا » .

۳۷۲ — برکات آسمانی ، علم لدنی بود که اگر لوح دل از نا شایستها پاك بشویی ، ترا بکتّاب ادّبنی ربّي راه دهنـــد ، وهر روز ترا لوحی از نو در نویسند : « کُتبَ في قلوبهم الایمان » ابن عبّاس می گوید : « فی لوح محفوظ » أيْ فی قلب المؤمن . در لوح دل چه نویسند ؟ : « کتب في قلوبهم الایمان » . کنا نتعلم الایمان ثم نتعلم القرآن . « الرّحمنُ علم القرآن » . بچه نویسند؟ بقـــلم « علّم بالقلم ». هر روز در لوح دل در نویسند تا ینبوعی گردد از ینابیع قدم. اینجا نشاید که هیچکس بر این مرد حکم کند البتّه که بمقـــام امامت رسیده است « واجعلنـــا للمتقین إماماً » الائمة من قریش . تا رابطهٔ دل تو مفتی تو بود . إستفتِ قلبك وإنْ افتاك المفتون . اینجا کس‌را نرسد که بر این مرد حکم کند . قدّموا قریشاً ولا تقدموها ، وتعلّموا من قریش ولا تعلّموها .

۳۷۳ — جوانمردا! مرا دوستی بود وامن حکایت کرده گفت: در راه خدای تعالی منزلی عرض کردند برمن وگفتند: هذا منزل یسمّی محرّم الحلال ومحلّل الحرام. پنداری « ذات عرق » دیده یی؟ هیهات! آن ذات عرق که تو دیده یی شتر واتو همراه بوده است در قطع آن منازل ، چون به « ذات عرق » رسیدي مخیّط پوشیدن حرام گردد، واستعمال طیب که سنّت رسول است — صلعم — حرام شود . وعقد نکاح که سنّتی مؤکد است وفرضی بر کفـــایت ، حرام گردد . وبسیاری محرمات آنجا حلال گردد . اگر رسی ، بینی . أمّا در ظاهر

---

1 البقرة 2 : 282 م / 1 ـ 2 الاعراف 7 : 96 ك / 3 علم S P M I علوم K / بود P M I باشد SK / از K S M ـ P I / 5 و6 المجادلة 58 : 22 م / 5 البروج 85 : 22 ك / 6 ودر PMI بر S K / دل P M I محفوظ S K / چه SMK تو PI / 7 الرحمن 55 : 1 م / 8 العلق 96 : 4 ك / روز در S P M I در روی K / دل P M I ـ S K / 8 ـ 10 رسیده است M رسید S K رسد P I / 10 الفرقان 25 : 74 ك / تا رابطه SK یا رابصه M تا اویصه PI / 11 بود SK بس باشد P M I /12 من قریش M I ـ SP K / تعلموا من S P K I تعلمون من M / مرا S P M I ـ K / .

شرع شنوده باشی که وقت بود که روزهٔ ماه رمضان داشتن حرام بود ، ووقت که شراب خوردن ومال دیگری خوردن بی رضای او ، لا بل مُردار خوردن حلال گردد .

۳۷٤ – واین قدر نبشته بس بود ، چون سالك آنجا رسد خود همه بداند . آن ساعت که احرام گیرد تجرید شرط است ، وآن نه احرام است ونه تجرید که تو دانی . پس اگر سالك‌را نهـــاده اند که راه حج بسر برد ، وشروط وارکان بجای آرد ، واز مفسدات حج ومحظوراتش اجتناب کند ، چون فارغ شود ، علیکم بدین العجائز ، پیدا گردد . وهرچه حرام شده بود در حق دیگران ، اورا مباح گردد . وهرچه حلال شده بود بعارضی ، دیگر بار حرام گردد . در آن مقام است که زلیخارا حلال بود که گوید : « ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعـــل ما آمره لیسجنن ولیکونن من الصاغرین » . این حرامی است که شریعت عشق این‌را ایجاب کند . ومحكّ عاشق است تا خود خلق در نظرش مانده اند . اگر نه « لقد کان فی قصصهم عبرة » . در بدایت زلیخا می گفت : « ما جزاءُ من أراد باهلك سوءً » ، در نهایت گفت : « الآن حصحص الحقُّ أنا راودته عن نفسه وإنّه لمن الصادقین » ، « ان ضللت فإنما اضل علی نفسی » . مقـــام صدیق وعمر خطاب از آنجا دور بود . تو چه دانی که این چیست ، جنینٌ فی بطن امه ، مصراع : رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست .

---

2 دیگری... او S دیگران بردن بی رضای او K بی رضایت صاحب مال را خوردن M - P I / 3 گردد S M K بود P I / 4 نبشته K نلبیه S P M I / 5 که S M K که اگر P I / 9 دیگران اورا P I دیگری K دیگران M او دیگر باره S / 9 - 10 وهر ... گردد SMK - P I / 10 - 11 یوسف 12 : 32 لم / 12 عاشق S P M I فاسق K / 13 خلق S P I خلق‌را K - M / اند S M K نداند P I / یوسف 12 : 111 ك / 14 می S P M I - K / 14 - 15 یوسف 12 : 51 ك / 15 - 16 سبا 34 : 50 ك / 16 خطاب S M K رضی الله عنهما P I / 16 - 17 جنین فی بطن امه P M I - S K / 17 مصراع S ع P - M K I / .

۲۷۵ – اگر خواهی که بروز گار بحقایق آن برسی ، خدمت کفش مردان
کن که ضرورت است تا ترا دردل جای کنند، وحالی هنوز دوری. ومن کان له
3 صبيٌ فليتصابَ له . مارا می گوید که نه وقت است ، یا نی اگر شرط کار از
تو در خواهند ، تو از این حدیث چه آگه باشی ؟ « اتّخـذ إلهه' هواه » . اللهم
ارحمني یا ارحم الرّاحمین .



2 است] PI – SMK / دل SMK دلی PI / 3 می PMI – SK / یانی ق اگر PI اگر نه SK که اگر M / 4 چه آگه PI که SMK الفرقان 25 : 43ك / 5 یا ارحم الراحمین PI واغفر لي برحمتك SK یا ارحم الراحمین واکرم الاکرمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۷۶ -- ایزد تعالی آن دوست وبرادر مخلص‌را در ضمان خود بدارد . در اوّل که این نوشته‌ها ابتدا کردم در بیان ارکان وشروط نماز ، دردل چنان بود که غایتش ده نوشته بود . اکنون این بیست وهفتم است ، وهنوز از بیان رکن اوّل نپرداختم . غالب آنست که این منقطع گردد . « والله غالبٌ علی أمره » . وچون منقطع شود باری کم از آن نبود که شرح « الله اکبر » ولو علی الاختصار فراهم گیرم که پیدا نبود که من دیگر بار اینجا باز رسم . وکم از آن نبود که این مبتر بنگذارم . اکنون چون شرح « الله » چنانکه فرض اعتقاد است ، بدانستی ، شرح « اکبر » نیز بباید دانستن ، ونوشتن .

۳۷۷ – بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که اینجا نظرهــا بسیار است . اگر شرح نویسم روزگاری باید ، وغالب آنست که چون این مکتوب نوشته باشم یکچندی هیچ ننویسم . ودر معنی اکبر خلافست . واز عالمی پرسیدند که « الله اعظم » بجای « الله اکبر » شاید ؟ گفت : اگر إزار بجای رداء روا بود پس « اعظم » بجای « اکبر » روا بود . واین استنباط از اینجا کرده اند که للعظمة إزاري والكبرياء ردائي . واز آنجا که تازی است ،

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب السابع والعشرون وعليه التوكل K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والعشرون بسم ... الرحيم S / 2 دوست و M - S P K I / مخلص I P K اعز M - S / دو S M K - P I / 3 که P M I این مکتوب که S K / 4 - 5 شروط P M I شرط S K / 4 نوشته بود S P M I نوشته شود K / بیست و S P M I - K / 5 این S P K I - M / 5 - 6 یوسف 12 : 21 ك / 6 اکبر S P K I اکبر کبیرا M / 7 گیرم S M K گیرد P I / بید M I پدید S K دیدار P I / اینجا S P K I کی اینجا M / 8 مبتر S M K بیشتر P I / بنگذارم S K نگذارم M نبگذارم P I / چنانکه S M K چنانچه P I / 9 نیز S M K - P I / دانستن و S K - P M I / 11 روزگاری K روزگارها S روزگار M روزگارش P I / .

* * * نامهٔ بیست وهفتم S 27 . P 24 . M 36 . K 27 . I 24 * * *

این نیك نیست ؛ زیراکه اکبر از تکبّر است نه از کبر که در مقابلهٔ صغر بود . ودر تازی گویند : فلان اکبر من فلان ، از کبریا نبود ؛ زیراکه اشدّ تکبّراً باید گفت .

٣٧٨ – ونیز خلافست که « اکبر » مبالغت است یا نه . قومی گفته اند . اکبر بمعنی کبیر است ، چنانکه در قرآن بیاید « وهو أهون علیه » أي هین علیه . وچنانکه در شعر جاهلیّت آمده است که :

هی الهم لو أنّ المُنی أسبقت بها ولکنّ في کرمي رکوبةُ أعسرُ

ای عسیر . ورکوبة پشته است که عبد الله بن عبد نهم بر آنجا حـادی مصطفی بود . صلی الله علیه وسلم . ورضی عن الحادی به ومی گفت ، مخاطباً لناقته :

تعرّضي مدارجا رسومي تعرض الجوزاء للنجوم هذا ابو القاسم فاستقیمي

تعرّض ای خذ عرض الجبـل . واگر گویم اکبر بمعنی کبیر است مختل بود ، از آنکه می گویند : الله اکبر کبیراً .

٣٧٩ – ومن نقل اقاویل دوست ندارم ، وتکثیر الجوز بالعض ، نه بس کاریست ، صاحب قوت القلوب می گوید : که راء « اکبر » مجذوم می باید گفت لا غیر . ووجه آنچه گفته است ندانم که چیست . اکنون بدان که صغر و کبر دو معنی دارد : یك معنی در حقّ باری ثابت ودیگر معنی در حق او محالست زیراکه صفات اجسام است وموجب حدثان . اما این یك معنی که در حق او محالست آنست که دو جسم بود یکی بطول وعرض وعمق بزرگتر بود ؛ چنانکه پیل از پشه ، واسب از مورچه ، وآدمی از قلم . واین معنی در چیزی اثبات توان کرد که طول

2 من فلان SMK - PI / 3 تکبراً SPMK کبر تکبراً I / 4 یا SK اگر PI که اگر M / 5 الروم 30 : 27 له / 6 چنانکه SMK - PI / شعر PMI اشعار K شعرها S / که PI شعر M بیت S - K / 7 هی . . . اعسر PI هی الهم لو ان لنی اصفت بهسا و لکن کدی فی رکوبی اعسر SK هی بهم لو ان اعنی اصبقت بها ولکن لون رکته اعسر M / 8 پشته S نبشته PI نقبة MK / 8 - 11 عبدنهم ... الجبل SPMI - K / 9 ورضي ... به SM - PKI / 15 ندانم PI نمیدانم SMK / 16 باری ... حق PMKI - S / است SMK - PI / اما این معنی که SPKI وانکه M / .

وعرض وعمق دارد . وچون جسمیّت‌را حدوث ضروریست ، در حقّ قدیم بهیچ حال اثبات نتوان کرد . هذا مضی .

۳۸۰ — دوم معنی دو بزرگی آنست که هر که از صفات کال نصیب بیش دارد ، اُوبزرگتر است . وصفات کال ، علم بود وقدرت واستیلا بر اغیار ونفاذ حـــکم ، چنانکه گویند : فلان عالم بزرگتر است که فلان دیگر ، وسلطان بزرگتر است که رئیس شهر ، وخلیفه بزرگتر است که سلطان . ومعلوم است بدین نه جثه وبزرگی اندام می خواهد که رئیس شهر ما بقالب ، از سلطان بزرگتر است . وبسیارکس بقالب از خلیفه بزرگتر باشند ، واین معنی ظاهر است در میان خلق . واین معنی است که عباس بن عبد المطلب گفت وارسول — صلعم — چون مصطفی گفت : یا عمّ أنا أکبر ام انت ؟ عباس گفت : یا رسول الله انت اکبرُ وأجلُّ وأعظمُ وأنا ولدتُ قبلكَ .

۳۸۱ — وکال در این بزرگی است که بصفات تعلّق دارد. ودر آن بزرگی که اجسام‌را بود هیچ کال نیست . وچون بزرگی معنی آمد ، بزرگی جسم‌را هیچ قدری ومحلی نبود . واگر بزرگی معنی نبود ، جسم خواه بزرگ وخواه کوچـك باش . نه بینی کـه بازی سفید بجثـه کم از گاوی بود ، ولیکن در این هیچ اعتباری نیست . ویاقوت در جسمیت با سنگ برابر است ، ولیکن درآن معنی هست که در سنگ نیست. اکنون شك وشبهت نیست که هرچه در وجود است همـــه ناقص است ، زیراکه وجودش بخود نیست ، ومحتاجست بغیری که ویرا وجود آورد . وحاجت باغیار عین نقصانست ، وکال در استغنا

---

4 او S M K و P I / نفاذ S M K نقاط P I / که S M K در صفات از I از P / 6 که ... که M K که ... از S از ... از P I / 7 بدین S M K ـ P I / اندام P K I آن M ـ S / 9 این ... است P M I ـ S K / 10 مصطفی S M K رسول P I / 12 بصفات S M K بصفات کال P I / بزرگی S P I اول K که M / 13 هیچ P M I بهیچ وجه S K / 14 وعلی S P M I ـ K / 15 کوچك باش P I مباش S M بزرك مباش K / نه بینی S M I ـ K / در P I به S M K / 16 ویاقوت در S K ویاقوت در حقیقت P I ـ M / 16 ـ 17 جسمیت ... شك P I ـ S M K / 17 وشبهت S P I ـ M K / نیست که S M K که P I / .

بود از اغیار . واین کمال است که جز لم یزل‌را نیست . ووجود او بهیچ چیز محتاج نیست؛ زیراکه او بخود ایستاده است وهمهٔ موجودات ازو موجود شده وبدو ایستاده . واو از همه مستغنی ، وهمه بدو محتاج . وهذا هو الملك تحقیقاً .

۳۸۲ – جوانمردا ! هرکه اورا بغیری حاجت افتاد در کاری ، او ناقص است، وکمالش از بیرون بدیگران تعلق دارد . توانگر علی الاطلاق آنست که همه از خوداست ، واز بیرونش هیچ در نباید . واین صفت جز جلال ازل را نیست . پس « واللهُ الغنيُّ وأنتم الفقراء » میدان که راست است ، ورواسق همهٔ قرآن چنین طلب کن تا بدانی . پس موقن باش بصدق قول خدا وبقول رسول – صلعم – نه ازراه تصدیق وتقلید اهل عادت ، بلکه ازراه حقیقت وبصیرت ومعرفت مردان . وچون یقین حاصل میگردد ، از سوء الخاتمه أمن حــاصل می شود . امّا هرگز یقین به سعادت وشقاوت در علم تمیزی حاصل نگردد . پس هرگز مرد از سوء الخاتمه ایمن نباشد .

۳۸۳ – ونباید کـــــه از مقصود وامانم ، کمال صفت جز لم‌یزل‌را نیست . پس اکبر بحقیقت ، اوست . وچون اورا وجود از ذات اوست ، وغیر اورا خود البتّه واصلاً وجود نیست ، اکبر در حقّ او گفتن مجاز بود نه حقیقت ، زیراکه اکبر آنجــا توان گفت که دو چیز باشد ، وهردورا صفات کمال باشد ، وآنگه در یکی بیش از آن باشد که در آن دیگر . آنگه اکبر توان گفت امّا چون یکی بهمه کمال موصوف باشد ، ودیگری‌را خود البته واصلا نبود ، اکبر چون توان گفت ؟ ودردیدهٔ اهـــــل معرفت در وجود ، غیر او خود

---

1 نیست S P M I نبود K / چیز P M I - S K / 2 زیرا P M I - S K / 3 وبدو ... تحقیقاً K - S P M I / 4 درکاری P I - S M K / 5 بیرون S P M I بیرون آوردن K / تعلق دارد P I - S M K / 6 از P M I - S K / 7 محمد 38 : 47 ؛ / 8 چنین P M I برین صفت S K / بصدق ... بقول S M K بقول خدا و P I / 11 می شود P K I شد S M / به P I در S M K / 12 مرد S P I مردان K مردرا M / ایمن S P I امن M K / نباشد SPMI نباشند K / 13 صفت S M K صفات P I / نیست S P M I نبود K / 15 خود البته واصلا P M I البته واصلا خود S K / مجاز P M I خود مجاز است S K / 17 آن دیگر P I دیگری SMK / 18 یکی PMI الله K-S / را SK-PMI / 19 خود P M I خود کمال K را کمال S / .

نیست. پس اکبر در حقّ ایشان نه این بود که عموم پندارند؛ یعنی که او بزرگتر از آنست که غیری اورا تواند ستود، وبزرگتر از آنست کـــه اورا غیری تواند دانستن. واینجا الله اکبر بمردان بگردد، ودر هر مقامی رنگی دیگر بود. وشرح این مقامات‌را در حق عموم هیچ فایده نباشد.

۳۸٤ — اکنون آنچه ترا وامثال ترا بکار آید بشنو: «وان لم یصبهـــا وابلٌ فطلٌ». در دیدهٔ عموم پندارهٔ وجود زمین وآسمان هست، پس بر وفق پندار ایشان فرموده اند ایشانرا الله اکبر بگویند؛ زیراکه چون غـــیر اورا وجـــود می بینند، ودر هر موجودی نوعی از کمال میدانند، ایشانرا فرمودند که در باری — جل جلاله — اعتقاد آن دارند که از هرچه دیده اند ودانسته اند، او بزرگتر است در اوصاف کمال. پس فرموده اند که چون الله اکبر بگویند، پس از آن کبیراً بگویند؛ زیراکه چون در وجود دیگری نیست تا او بزرگتر از او بود. پس خود بزرگ علی الاطلاق اوست، بزرگتر نیست. پس کبیراً، پس از اکبر باید گفت که زیادت ثنا بود. واین معنی سخت لطیف است، وهیچ جای ندیده ام، واز هیچ کس نشنیده ام که خود بر من گذر کرده است.

۳۸۵ — ودر قرآن از همهٔ مقامات خبرداده اند: «ما فرّطنا في الكتاب من شيء»، «الملك لله الواحد القهّار» دیگراست، و «من ذا الذي يقرضُ الله قرضاً حسناً» دیگر. جوانمردا! ترا پندار است که تو مالك توانی بود،

---

1 نه SMK نه از PI / 2 ستود PMI ستودن S ـ K / 2 ـ 3 وبزرگتر ... تواند SPMI ـ K / 3 هر SPMI هیچ K / 4 رادر PMI ـ SM / هیچ ... نباشد SM فائده نباشد P 1 فائده ندهد K / 5 ترار PMI تو وآنچه SK / 5 ـ 6 البقرة 2 : 265 م / 6 در P M I ـ S K / دیدهٔ M-SPKI / پندارهٔ وجود SK را پنداره وچون PI پندارند که وجود M / پس PI ـ SMK / 7 ایشانرا PMI-SK / 8 از PMI ـ SK / موجودی SMK وجودی PI / 8 ـ 9 میدانند ... اعتقاد PKI-SM / 9 اند SPMI شود K / 10 از PI-SMK / 11 کبیراً بگویند SPKI کس را نگویند K / 12 ـ 13 بزرگتر نیست SPMI بزرگی نیست تا او بزرگتر ازو بود K / 13 باید گفت SK گفتن باید M گفته اند PI / 16 ـ 17 الانعـــام 6 : 38 ك / 17 الغافر 40 : 16 ك / 17 ـ 18 البقرة 2 : 245 م / .

وترا ملك تواند بودن ، وترا منع وعطا تواند بودن ! پس از آنجا که پندارتست با تو گفت : « من ذا الذي يقرض الله » . واین پندار بنزدیك عارف همه شرك است ؛ زیراکه معطی اوست وبس ، ومانع اوست وبس ، وموجود اوست وبس . واز این سبب در قرآن گوید : « وما يؤمن اكثرهم بالله إلّا وهم مشركون » .

۳۸٦ – جوانمردا ! ایمان بر همه درجات ومقامات افتد . اما یقین جز بر کمال اطلاق نکنند که الایمان بضعٌ وسبعون باباً ، أدناهـا إماطةُ الأذى عن الطريق ، وأعلاها شهادةُ أنْ لا إله إلّا الله . أعلاها یقین است که أفضلُ ما قلتُه أنا والنبيّون من قبلي ، لا إله إلّا الله . اگر فاضلتر از این چیزی بودی ، پس اعلا درجات ایمان نبودی . پس یقین افضل واعلاست ، وبالای یقین هیچ نیست . وهمین است کـه گوید مصطفی – صلعم – الرّضا بالقضاء بابُ الله الاعظم . چون خدای او بدیدی وبندگی فرا پیش گرفتی ، الرضا بالقضاء بود ولا إله إلا الله . اکنون می گویی : باقی دروغ گفتن بود ، ودروغ گفتن نه ایمانست .

۳۸۷ – اگر تره فروشی گوید: من سلطانم؛ دروغ می گوید، اگر چه این لفظ چون سلطان گوید راست بود . وچون تو « لا إله إلّا الله » می گویی ، در حق تو دروغ است اگر چه در حقّ موقنان راست است . تو می گویی که من جز یك خدای نمی‌دانم ونمی‌بینم ونمی پرستم . آنکه بدست سلطان ووزیر نفـع وضرّ دانی ، وعطا ومنع شناسی . این دروغ بود. تا تو خودرا پرستی ،

---

1 وترا ... بودن و SPMI وK / 2 البقرة 2 : 245 م / 3 معطی SMK متصل PI / ومانع ... بس وS در حاشیه - PMKI / 4 - 5 یوسف 12 : 106 ك / 6 افتد اما یقین SPMI - K / 7 که SMK - PI / باباً SMK شعبة PI / 8 یقین PMI بس SK / 10 هیچ SMK - PI / 12 او SPMI خود K / فرا SMK او PI / 13 ودروغ گفتن PI - SMK / 17 موقنان SPKI مؤمنان M / 18 سلطان ووزیر PMI وزیر سلطان SK / 19 دانی وعطا PMI عطا دانی SK / ومنع SPKI منع دانی وM / .

« لا إله إلّا الله » نیست . « اتخذ الهه هواه » . پس بنده نیستی ، دعوی بندگی چرا کنی ؟

۳۸۸ — جوانمردا ! در این مقام بود که سالك اگر مست بود ، زنّار در بندد که مقتضی شریعت عشق در حقّ مستان اینست . اینجا بود که حرام ، حلال گردد ؛ أمّا اگر سالك هشیار بود ، نشاید که زنّار در بندد ، زیرا که چون زنّاردر بندد اورا بکشند وهشیار می داند که « لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة » چه بود . وچون روا بود که کاری بکند که اورا بکشند . مستان در این مقام نماز نکنند ، ونام خدای نیز نبرند ، وروزهٔ ماه رمضان ندارند . وتامست باشند چنین باشند ؛ زیرا که مست‌را مرگ وزندگانی یکی نماید . واگر فرقی داند هشیار است ، نشاید که از نماز دست بدارد . پس اگر دست از نماز بدارد مخطی است .

۳۸۹ — جوانمردا ! سالك چون بدانست که اورا نمی شناسد ، داند که اورا نمی پرسند . « إیّاك نعبد وإیّاك نستعین » افسوس داشتن داند ؛ چون خدای‌را نمی پرستد ، باری افسوس داشتن در باقی کند . اینجا طلب معرفت کند ، نان بر خود حرام داند إلّا بقدر ضرورت . وخفتن حرام داند وسخن نگوید ، وبا خلق آشنا نباشد . واگر با خلق این کس را انسی بود یا نان بشهوت خورد ، هشیار است ؛ ونشاید که « إیّاك نعبد » نگوید ، بل واجب آنست که بگوید ، وداند که دروغ می گوید . بقدر وسع خود طلب آب کند

---

1 الصافات 37 : 35 ك / الفرقان 25 : 43 ك / 3 در بندد SMK بندد PI / 5 دوبندد SPKI بندد M / 6 البقرة 2 : 195 م / 7 وچون SMK چون وچون PI / 8 تیز SPMI - K / ماه PMI - SK / 9 چنین باشند SMK - PI / 10 از نماز بدارد SPMI بدارد K / 11 مخطی SMK عقل PI / 12 شناسد PWI داند SK / 13 الفاتحة 1 : 5 م / داند SPMI بود K / 14 اینجا SPMI اینجا سالك K / 15 نان PMI آن SK / 18 آب PMI آن SK / .

تا خودرا بشوید پاك از نجاست شرك وكفر ، وتا آب نیست تیمّم می کند ، ونماز می گزارد واز نماز دست ندارد .

۳۹۰ — ودر این مقام بود که جریر صحابی فرمان مصطفی‌را — صلعم — خلاف کرد ، ومصطفی — صلعم — بر او انکار نکرد . واگر ذرّه یی هشیار بودی ، هرگز خلاف فرمان نکردی ، وبی زاد وتوشه در بیابان شدی ومی گفتی : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر وكفى به زاداً . مصطفی — صلعم — کسی از دنبال او بفرستاد، وبدو چیزی داد وگفت : إذا رأيته فقل إنّ رسول الله يأمرك أن تأخذ هذا . جریر گوش وا این سخن نکرد ، وآنچه رسول — صلعم — فرستاده بود ، قبول نکرد . پس مصطفی — صلعم — آن کس را که فرستاده بود، پرسید : هل رأيته حين كان يقول لا إله إلّا الله وكفى به زاداً ؟ گفت : یا رسول الله ! نه . مصطفی — صلعم — گفت : أمّا إنك لو رأيته لرأيت النورَ يخرجُ من فيه .

۳۹۱ — جوانمردا ! چگویی ! « ما آتاكم الرّسول فخذوه » واجب است . جریر خلاف کرد ؟ تو از دین محمد — صلعم — عادتی دانی . باش تا قدم در وادی بی نهایت مردان نهی . آنگاه عجایب بینی. تو هنوز در نظر مردان نا آفریده یی ، ترا وا خدمت مردان چه کار ؟ جوانمردا ! اوّلاً باید که از پیری بار گیری . پس چون بار بنهی ، ولادت خود بدانی . آنگه شیر لطف خوری . آنگه براه سکنات قهرو مساعت روی . آنگه لوحت در نویسند . اینجا کلام الله

---

1 نیست PMI نبود SK / میکند SMK مکنند PI / 2 ونماز می گزارد PI - SMK / 2 واز ... ندارد M ونمازرادست ندارد S ونمازرا درست ندارد K ونماز درست بندارد PI / 3 را SK - PMI / 4 نکرد SM کرد PKI / 5 خلاف فرمان PMI فرمانش را خلاف SK / توشه K - SPMI / شدی ومی گفتی PI شد وگفت SMK / 6 والله اکبر PMI - SK / 7 دنبال SMK پی PI / 8 سخن SPMI - K / 9 - 10 آن ... پرسید PI رسول‌را پرسید SK پرسید رسول‌را M / 11 نه SPMI نعم K / مصطفی گفت PMI - SK / 6 آفریده SMK آوریده PI / 18 براه ... قهرو SK بکتاب فرقی PMI / .

بدانی که چه بود . آنگه چون میراث مردان یافتی که « ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبـــادنا » ، نامت در جریدهٔ مشرفان مملکت نویسند که « لتکونوا شهداء علی الناس » .

۳۹۲ – اینجا ترا پیری رسد ، وحکم تو در مملکت نافذ گردد . بدانی که اجتهاد چیست ، وقرشی کیست ، والأئمة من قریش چه معنی دارد ؟ وناسخ ومنسوخ بشناسی ، مقام علما بدانی « وما ننزّله الا بقدر معلوم » . خازن الله فی الارض ترا نام بود . ومقامات انبیا واولیا – علیهم الصلاة والسلام والرضوان – به بینی . « واجعلنا للمتقین إماما » بگویی . « هب لنا من أزواجنا وذرّیاتنا قرّة أعیُن » بشناسی . مقامت این بود که یکی می گوید بیت :

مارا جز از این جهان جهانی دگر است
جز دوزخ وفردوس مکانی دگر است

والسلام .



1 چون میراث مردان SM چون میراث PI میرات K / 1 – 2 الفاطر 35 : 32 ك / 2 مملکت PI – SMK / 3 البقرة 2 : 143 م / 4 مملکت SMK حکمت PI / گردد PMI بود SK / 6 الحجر 15 : 21 م / 8 به بینی PMI – SK / الفرقان 25 : 74 / 8 – 9 الفرقان 25 : 74 / 9 بیت SPM – KI / 10 – 11 مارا... است SPKI – K / 12 والسلام PI والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله M – SK /

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۹۳ – خدای تعالی برادر أعزّ را نگاه داراد، وتوفیق طاعتش دهاد، وتا رسیده برضای او از دنیاش مبراد! دیروز آدینه بود سابع عشر محرّم، چیزکی می نوشتم ببرادرم . متّعنا اللهُ به وجعلنا أخوین في دینه ومتحابین فیه . ودر آنجا اشارتی کرده ام که علم دیگر است، وفهم وحفظ دیگر. وعلما دیگر اند، وحفاظ دیگر. واین از علوم مندرس است وبروزگار دراز این حدیث‌را تحریف کرده اند تا بر خلق، إلا من وفّقه اللهُ منهم، پوشیده مانده است. ودر سلف این ظاهر بودی که گفته اند : فلانٌ من العلماء. ودر حقّ حفّاظ ألفاظ گفتندی : فلانٌ من أوعیة العلم . وعنایت نمودن به بیان این مسأله من المهمّات است که بدان عموم‌را انتفاعی عظیم بود، إنشاء الله تعالی .

۳۹٤ – بدان ای دوست که معنی دیگر است، ولفظ که دلالت کند بر معنی دیگر . این نامه مثلاً وعاء ألفاظ است ؛ أمّا حمّال علوم نتواند بودن . چه کاغذ جسم است، وعلوم از حقایق ملکوتند. وهرگز ملكْ حمّال ملکوت نباید بذات خود، بل بطریق استدلال یا اصطلاح ؛ وبطریق استدلال آنست که این حروف مکتوب بطریق استدلال بر قدرت وارادت وعـــلم کاتب

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن والعشرون K / بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والعشرون بسم ... الرحیم S / نگاه دارادو P I – S M K / طاعتش S M K طاعت P I / 3 تارسیده برضا P M I تارسیده یا رضا S K / او ... مبراد P M I خود اورا از دنیا بیراد S K / 4 متعنا S K متعني P M I / 6 حفاظ K حفظة PMI / 10 که P I چه S M K / 13 چه S M K که PI / ملکوتند M ملکوتست S P K I / 14 یا S او بطریق K و P M I / وبطریق استدلال P I – S M K / 15 مکتوب S K – P M I / بطریق S M K بر طریق P I / .

* * * نامهٔ بیست وهشتم .I 25، K 28، M 50، P 25، S 28 * * *

دلالت می کند . وقدرت وارادت وعلم از ملکوتست ، وحروف از ملك است . وحمّال صفات کاتب است بطریق استدلال ، أعنی این صفات‌را از این حروف واتوان یافت . أمّا حمّال این صفات بطریق ذات ، جز حقیقت جان کاتب نیست که این صفات وآن موصوف هر دو ملکوتی است .

۳۹۵ – وطرین اصطلاح آنست که لفظ عسل ، أعنی عین وسین ولام ، بر حقیقت عسل أعني ما يخرجُ من بطون النحل ، دلالت کند . پس لفظ حمّال معنی است ، ولیکن بطریق اصطلاح . پس حمّال معنی جز گوهری ملکوتی نتواند بودن ، چنانکه در شرح وصفت این گوهر کسی می گوید ! بیت :

ای گوهر خوب وروشنایی … تو عالم مایی از کجایی ؟
در عالم ما آمـــده غریبی … دانم بیقین که نه خدایی !

۳۹۶ – اکنون کاغذ حمّال حروفست ، وهرگز بار معانی بقوّت کاغذ نتوان کشیدن . وزبان حمّال ألفاظ است ، وهرگز معنی در وجود نیاورد . وگوش مستمع ادراك الفاظ کند ، وهرگز معانی‌را ادراك نکند . ودمـــاغ حافظ حمّال ألفاظ است ، وهرگز حمّال معانی نبود ، ونتواندن بودن . ودل عالم حمّال معانی است ، وهرگز لفظ‌را دردل او جای نبود که ونتواند بود که صفّ النعال دیگر است ، وصدر مجلس دیگر .

۳۹۷ – اکنون اینجا حقـایق بسیار معلوم گردد . وقرآن ابو جهـــل وابو لهب می شنیدند بظاهر سمع ، امّا چون دل نداشتند خدای تعـــالی

2 بطریق P M I وبطر K / 5 عین . . . لام P I العین والسین واللام K M S / 7 معنی S P K I معانی M / 8 – 10 چنانکه ... خدائی P M I S – K / 8 کسی P M K I – S / 11 – 12 حمال ... زبان P M I S – K / 12 معنی P M I – S K / 13 گوش S M K دو گوش P I / 14 هرگز P M K I هرگز ادراك نکند وبود جاهل S / 14 – 15 ودل ... بود P M I – S K / 15 نبود و P M I – S / .

گفت : « إنّهم عن السمع لمعزولون » ، « إنّك لا تسمع الموتى » ، « صمٌّ بكمٌ عميٌ » ، « ولو عَلِم اللهُ فيهم خيراً لأسمعهم » ، « لهم آذانٌ لا يسمعون بها » . وهمچنین بوجهل وبو لهب بزبان ظاهر قرآن توانستندی خواندن، ولیکن قرآن می گوید : « بُکم » ، « لهم قلوبٌ لا يفقهون بها » . وهمچنین بو جهل وبو لهب را بچشم ظاهر بود ، وقرآن در مصحف نوشته بدیدندی ، ولیکن قرآن می گوید : « عميٌ » ، « لهم أعينٌ لا يبصرون بها » ، و « إذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « فأغشيناهم فهم لا يبصرون » .

۳۹۸ — وبسیار زبانی دارد که لفظِ عسل بدان بگوید ، وچشمی دارد که لفظِ عسل نوشته برکاغذ ببیند ، أمّا ذوقش بخلل است که حقیقتِ عسل‌را طعم ندانند . تودانی ای دوست قرآن را ! مصحف دل انبیا واولیا است — عليهم الصلوات والرضوان — « نَزَل به الرّوحُ الامينُ على قلبك » ، « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ » ، « كُتب في قلوبهم الايمان » . حقیقت ایمان دردل بود ، أمّا لقلقهٔ لسان نه ایمان است . « قالت الاعرابُ آمنّا ، قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخلُ الايمان في قلوبكم » ، « ومنَ النّاسِ من يقولُ آمنّا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين » . محلُّ الايمان لا يأكله التراب . زبان ودماغ ، کرم ومار وخاك بخورد ، دل را نخورد .

---

1 الشعراء 36 : 212 م / النمل 27 : 80 / 1 ـ 2 البقرة 2 : 18 و 171 م / 2 الانفال
8 : 23 م / الأعراف 7 : 179 م / بها P M I شيئا S K / 4 بكم S K - P M I / الاعراف
7 : 179 م / 6 عمي S K - P M I / الاعراف 7 : 179 م / 6 ـ 7 الاسراء 17 : 45 م / 7 ـ 8
يس 36 : 9 / 9 ـ 11 وبسيار ... ندانند K - S P M I / 11 تودانی اي دوست S K ای دوست
M - P I / 12 الشعراء 26 : 193 م / 12 ـ 13 ق 50 : 37 / 12 المجادلة 58 : 22 م / 14 ـ 15
الحجرات 49 : 14 / 15 ـ 16 البقرة 2 : 8 / 16 ـ 17 عمل ... نخورد K - S P M I / 17
زبان P M I ؤ S / وخاك S M - P I / .

۳۹۹ – اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که لفظ، حمّال معانی است، واین بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحی است، یا نه لفظِ عسل حمّــال معانی عسل نیست، حمّالش معدهٔ آدمی است مثلاً بذات خود. وچون این حقایق بکمال کشف برسد «حمعسق وکهیعص»، خودرا به سالك نمودن گیرد. وبدایت قرآن دانستن از اینجــا در پیوندد. وتا بدین مقصود ومقام نرسد، هنوز پوست گوز می بیند، لا بلکه پوست گوز حمّال گوز است باری، وهرگز مُلكْ حمّال ملکوت نیاید. وچون ملکوت آشکار شود، ملك محو شود «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیةِ الله» کوه پاره گردد؛ امّــا دل آدمی پاره نگردد که: رستم را هم رخش رستم کشد. إنّ الله خلق آدم علی صورتــه. «یثبّت الله الذین آمنوا بالقول الثابت».

٤۰۰ – وچون این مقدمات تمهید افتاد، بدانکه داننده دیگر است، ویاد گیرنده دیگر. وبباید دانستن که صانع عالم یکی است، دیگر است و «قل هو الله احد» یادگرفتن دیگر. فلانٌ عالمٌ دیگراست، وفلانٌ من أوعیة العلم دیگر. اینجا بدانی که کاغذ وعاء علم است وعالم نبود، وزبان وگوش ودماغ همه اوعیة العلم اند، وهیچ یك عالم نیستند. وجزدل آدمی عالم نتواند بودن. وچون در مثال «قل هو الله احد» یادگرفتن وحقیقت «قل هو الله احد» دانستن، مقصود من فهم کردی می دان که همهٔ قرآن‌را همین حکم است؛

---

1 فرا P M I در K به S / لفظ S M K ألفاظ P I / 2 ـ 3 یانه . . . نیست S P M I ـ K / 2 یانه P M I چنانکه S / 3 ـ 4 حمالش . . . بذات خود S K ـ P M I / 3 آدمی است P I بود M / 4 وچون این S M K چون P I / برسد P I گشت S M K / 4 ـ 5 خود . . . پیوندد S P M I رسد از ینجا بمقصود دور نبود K / 6 مقصود و P M I ـ S K / گوز P I جوز S M K / بلکه S M K بل P I / 7 باری S M K ـ P I / 8 ـ 9 الحشر 59 : 27 م / 9 آدمی S P M I او K / 9 ـ 10 پاره . . . کشد P K I ـ S M / 10 ان . . . صورته S M K ـ P I / 10 ـ 11 ابراهیم 14 : 27 م / 13 بباید S K به M K I / 14 و 17 التوحید 101 : 1 م / 14 دیگر است S M K ـ P I / 15 دیگر S M K ـ P I / وعالم نبود S K نه عالم P M I / 16 یك P I یکی S M ـ K / نیستند P I نیست S M K /.

چه روا بود که کسی قرآن بچندین قراءت بخواند واز قرآن هیــچ نداند که جهودان وترسایان قرآن یاد توانند گرفتن ، امّا دانستن نتوانند .

۴۰۱ - وروا بود که کسی‌را همه حقــایق ذات قدیم واوصاف او در علم سلوك در وصول معلوم بود ، وحرفی از قرآن راست نتوانــد گفتن ، پنداری که ترکی یا عجمی بود ، واز مصحف نیز هیچ نداند خواند ، والف از جیم نــه بشناسد لا بلکه بیشتر صحابه – رضي الله عنهم – هرگز الف وجیم نشناختند وهمه علما بوده اند . واین کتب هم نبوده است که همه محدث است ، وپس از صد سال از هجرت پدید آمد . چه گویی ایشان‌را ایمــان نبود ؟ هیهات ! ایمان خود ایشان داشتند . وما نام ایمان دانیم ، وایشان حقیقت ایمان دانستند ؛ زیرا که ما اهل زبا نیم وایشان اهل دل بودند .

۴۰۲ – چه گویی اویس قرنی – رضي الله عنه – چیزی هرگز خواندی یا نوشتی ؟ آن همه دولت از کجــا آورد ؟ امّا لا بارك الله في علماء السوء . دین محمّدرا – صلعم – یك یك تحریف می کنند . وقد نبت في طريق الله العوسج ، چنانکه استاد ابو علی دقّاق – رحمة الله علیه – می گوید ، والله المستعان . در این عالم پوشیده کرده اند مشق خران که کارهــا چون بوده است ، ومی گویند : العلماء ورثة الانبياء ، پندارند عالم آنست که چیزی خواند یا نویسد ، وهر که چیزی نداند خواندن ونوشتن نه عالم است . واین غلطی عظیم است . ودین محمد – صلعم – دیگر است ، وایمان ابو بکر وعمر دیگر ، وخواندن

4 - 5 پنداری . . . یا SK همــه که ترکی M که ترکی PI / 5 خواند PMI - PK / 6 هرگز PMI - SK / 8 از PMI - SK / 9 داشتند PI را بود SMK / دانیم SK داویم PMI / 10 دانستند PMI - SK / 11 هرگز SPMI - K / 12 آورد SMK بود PI / 13 می کنند PMI کردند SK / نبت PMI شب SK / 16 این PMI - SK / چون SK ندانند که چون PMI / 16 پندارند عالم PI واین را سبب آنست که میگوید عالم آنست M دین راست آنست SK / 17 خواندن ونوشتن PI - SMK / 18 وعمر PMI - SK /.

ونوشتن خود صفتی دیگر است . کتّاب وحفّاظ وروات ونقله وثقات دیگرند ، وعلما ومؤمنان واهل یقین وارباب سلوك واصحاب قلوب دیگر .

٤۰۳ – این معنی هنوز صحابه – رضي الله عنهم – مانده بودند که عرّف شد. اکنون بعد از پانصد سال حالش چون بود؟ صفت مؤمنان اینست که کهمس بن المنهال در مزبله خلق برهنه، وگرسنه روز گذاشتی . وچون شب در آمدی می گفتی در مناجات خویش : إلهي أجعتني وأعريتني وعلى المزابل أجلستني أفهكذا تفعلُ بأوليائك ! فبأيِّ وسيلةٍ بلّغتني ما أبلغتني؟. وعیسی – صلوات الله علیه – می گوید : أجيعوا بطونكم واعطشوا أكبادكم وأعروا أجسادكم ! لعل قلوبكم ترى الله .

٤۰٤ – اکنون علما را به طیلسان وآستین فراخ شناسند. کاشکی بر این اختصار کردندی که انگشتری زرّین دارند ، ولباس حرام ومراکب محظور وآنکه گویند : عزّ اسلام می کنیم ! اگر این عزّ اسلام نست ؛ پس عمر چرا چندین روز مرقع می دوخت؟ مگر ذلّ اسلام می طلبید ؟ معاویه با او این عذر آورد بشام . پس عمر گفت : نحن قومٌ اعزّنا الله بالاسلام فلا نطلب العز في غيره . وسلمان فارسی گفت :

أبي الاسلام لا اب لي سواه　　　اذا افتخروا بقيس او تميم

٤۰٥ – اکنون اگر کسی دعوی علم کند ، در نوشته وخوانده او نگاه نکنند؛ ونطق او به بینند هرکه فصیح تر زبان بود بهذیانات، محدث اورا عالم تر

---

1 خود K M S – P I / وروات P M I آورده اند S – K / ثقـات M – S P K I / 2 علما ومؤمنان S P M I خرد علما K / 4 از P M I – S K / چون M K S چه P I / 5 المنهال P M I المنهاد K S / در مزبله P M I رفق وبر مزبله S K / خلق . . . گرسنه M گرسنه وبرهنه خلق P I خلقی برهنه S خلقی وبرهنه روز گذاشتی K / 6 خویش K خود S M – P I / 7 بأوليائك P M K I بمنزلتك S / 8 اجیعوا M اجوعوا P I تجوعوا S K / 10 اختصار P M K I اقتصار S / 11 کردندی P I اقتادی S M K / 12 – 13 چندین . . . می دوخت S چندین سال مرقع می فروخت K چندین در ذکر زر کو کهنه وکدو پاره برمر قعه می دوخت I چندین کوه زکوی کهنه بر مرقع میدوخت M چندین رکوی کهنه وکدو پاره بر مرقعه میدوخت P / ۱۳ با او P M I – S K / 15 فارسی S M K – P I / گفت P I میگوید M گوید S K / 17 او P M I سلمان S K / 18 تر زبان S K زبان تر P M I /.

نهد . ودر سلف صالح در اخلاق واوصاف مرد نگاه کردندی ، هرکه از دنیا دور تر بودی ، اورا عالم تر نهادندی . وچون این نبودی ، هرکه طلب دنیاش کمتر بودی وقانع تر بودی وقیام اللیل وصیام النهار اورا بیش بودی ، اورا بصلاح تر دیگتر دانستندی . ولیکن کا انا کا انت کا الوضع کا الدّر . اکنون دینی دیگر است در روزگار ما . فاسقان کمال الدّین ، عماد الدین ، تاج الدین ، ظهیر الدین وجمال الدین باشند پس دین شیاطین است . وچون دین ، دین شیاطین بود ، علما قومی باشند که راه شیاطین دارند ، وراه خدای تعالی زنند . یا داود لا تسأل عني عالماً أسكره حبُّ الدنيا فيقطعك عن طريق محبتي أولئك قطّاع الطريق على عبادي .

۴۰۶ — در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین‌را طلب کردندی ، وایشان می گریختند . اکنون از بهر صد دنیار ادرار وپنجاه دینار حرام ، شب وروز با پادشاهان فاسق نشینند . ده بار بسلام ایشان روند . وهرده بار باشد که مست وجنب خفته باشند . پس اگر یك بار بار یابند از شادی بیم بود که هلاك شوند . واگر تمکین یابند که بوسی بردست فاسقی دهند آنرا به تبجح باز گویند ، وشرم ندارند « وذلك مبلغهم من العلم » . واگر محتشمی در دنیا ایشان‌را نصف القیامی کند ، پندارند که بهشت به اقطاع به ایشان داده اند . در نطق نزدیك بدیشان در معامله دور از ایشان بیت :

---

2 بودی P M K I بودی واز بخل وغضب وحقد وحسد وریا وعجب ووقاحت دور تر بودی به تو به واخلاص وفقر وزهد وتوکل ورضا وشرف نزدیك تر بودی S / 3 قانع تر بودی S M K عالم تر وقانع تر P I / 4 ولیکن . . . الدر M ولیکن کا انا کانت کا الوضع کا الدرهم S K - P I / S دین دیگر است P M I اکنون دنیا دیگر دین دیگر است S - K / کمال K - S P M I / عماد S P K I - M / 5 - تا تاج الدین ظهیر الدین K - S P M I / 6 جمال الدین M - S P K I / باشند P M I نام می نهند S K / دین ، دین S دین P M I در دین K / 7 بود S M K باشد P I / 8 طریق S M K - P I / 12 ده S P M I صد K / 13 جنب P M I یا S K / بار بار یابند M بار بار دهند P I بارش بیدار یابند S K / 14 بوسی S M K بوسه P I / به تبجح M K بجح P بتح I نه بتجبج S / 15 النجم 53 : 30 / در دنیا P M I - S K / 17 نطق S M K طریق P I / بیت S شعر P K I - M / .

امّا الخيام فإنّها كخيامهم وارى نساء الحيّ غير نسائها

أشد الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينفعه الله بعلمه . خداى تعالى مــــارا خلاصى بدهاد ، ورسوايى قيامت وفضيحت آن از ما بگرو داناد .

٤٠٧ – جوانمردا ! علماء السوء ديگرند وجهّال السوء ديگر . هر كه بوى علم هنوز نشنيده ، اورا از علماء السوء نتوان نهاد . اغلُ مضلون چون بدانند كه راه خداى چيست ، پس بحقوق آن قيام ننمايند. اين مردرا از علماء السّوء توان نهاد. امّا آنكه از خداى تعالى نام شنيده بود ، واز دين خداى تعالى نام شنيده بود ، كجا عالم بود ! ثبت العرش ثمّ انقش عليه . اوّل عالم بايد تا پس بد بود . صدَقَ رسول الله – صلعم – أشدُّ الناس عذاباً يوم القيامة جاهلٌ فاسقٌ ضالٌ مضلٌ ، ثم يزعم بجهله وحمقه إنّه عزيزٌ عند الله ومن ورثةِ أنبيائه . أيُّ داءٍ أدوى من هذا ؟ وأيّةُ حماقةٍ أعظم من هذه ؟ « ذلك هو الخسران المبين » ، لا دنيا ولا آخرة . « يدعو لمن ضرّه اقرب من نفعه ، لبئس المولى ولبئس العشير » .

٤٠٨ – پيوسته چندانكه توانى راحتى بمستحقّان مى رسان . مگر خداى تعالى از اين ظلمات ترا خلاصى بدهد . ويقين دان كه اگر در اين حال رحيل كنى از دنيا ، سخت بد بود ، إلّا أن يعفو الكريمُ بفضله . وپيوسته‌در دعا گويد « اللّهمّ توفني مسلماً وألحقني بالصالحين » . وروز آدينــــه‌را بغنيمت دار وقت غروب‌را ومارا نيز به دعا ياد مى دار والسلام .

---

2 لم PI ٢ SMK / 3 خلاصى SMK خلاص PI / از ما بگرو داناد PMI روز مكتاد SK / 4 وجهال السوء ديگر PMI – KS / 5 بدانند PMI بخو انند SK / 6 راه خدا PMI خدا طلبى را راه SK / 7 انكه PMI آنكس S تو K / بوده PMI – SK / 7–8 شنيده بود PMI دالسته SK / 8 اول PI اولا SMK / تا ... بود M بود I P كه بود SK / 11 الحج 22 : 11 م / 12 الحج 22 : 13 م / 13 پيوسته SMK – PI / بمستحقان PI بمستحق SMK / 14 دان SMK داند PI / 14–15 رحيل كنى K رحيل كند S رحلت كند M جهل كند PI / 15 بود SMK بود حالش PI / بفضله SPMI بفضله وطوله K / 16 را SPI – MK / 17 غروب را و K وقت الغروب و SM غروب PI / دار PI دارد SMK / والسلام PI والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين M – SK /

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۰۹ – برادر اعزّ رابقا باد در سعادت ابدی ، نوشتهٔ عزیز او رسید . ودر ضمن نوشته ، تفسیر سورة الفاتحه خواسته . پیش از این نوشته در نامه بی دراز نوشته بودم ، ولیکن بس غامض بود . ندانم او را فهم افتاد یا نه بدانکه خلق جهان در قرآن خواندن بر سه قسم اند ؛ قومی از صفت موصوف بینند ، ودر خواندن ایشان را مشاهده نقد بود . جعفر صادق از ین نکته چنین تنبیه کند : والله لقد تجلّی الله لعباده في القرآن ولکنّهم لا يعلمون . اگر خواهی که بویی از این بمشام تو رسد ، بدانکه چون کسی خواند « إنّا نحنُ » اگر در مشاهدهٔ معنی غرق شود ، متکلّم را یافته بود از کلام . قومی دیگر درجهٔ ایشان باین نرسد ، متکلم را نیابند از کلام ، ولیکن از اوشنوند . او « بسم الله الرّحمن الرّحیم » تلقین می کند . چون معلّم ، کودک کتّاب را ، وایشان بعد از تلقین وی می خوانند ، واز وی می شنوند . این درجهٔ وسط است .

۴۱۰ – درجهٔ نازلترین ، سیوم قوم را بود که وازو می گویند : والمصلّی يناجي ربّه . واین عموم را نشاید . این قوم را مقام در بدایت کارها آن بود

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب التاسع والعشرون K بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه قدس الله سره العزيز الرسالة التاسعة والعشرون بسم . . . الرحيم S / 2 را . . . رسيد P I اطال الله بقاءه وسلك به سبيل السعادة الابدية نبشته بود S M K / 3 اين نوشته S M K اين P I / 3 - 4 در نامه . . . بودم P M I نبشته شده بود S بود در نامه K / 4 ندانم P M I ـ S K / 6 نقد P M I S بعد K / 7 تنبيه كند P M I گويد K اخبار كند S / تجلى الله P M I تجلى S K / 8 انّا P M I انمـا S K / 9 از P M I در S K / 10 درجه . . . نرسد P M I بدرجهٔ ثانى رسند S K / 12 كتّاب را P M I در كتاب S K / 14 وازو I يا لو M ازو P يا زو S ـ K /.

* * * نامهٔ بيست ونهم . S 29 . P 26 . M 55 . K 29 . I 26 * * *

که بسم الله گویند. مثلاً قلم در دست نگیرند جز بنام او. وهمچنین هیچ کار نکنند تا ابتدا بنام معشوق نکنند. واین کسی فهم کند که بذوق بدین مقام رسیده بود. ازجُو که پرسی که در کار «بسم الله» گویی نه از راه عادت. این قوم چون «بسم الله» ابتدا کنند از فاتحه لا بد بود که چیزی از جناب ازل، بدل ایشان رسد، از الطاف بقدر حوصلهٔ ایشان هریکی، شعر:

علی قدر اهل العزم تأتي العزائم وتأتي علی قدر الكرام المكارم

«قد عَلِمَ كُلُّ اناس مشربهم».

۱۱) ـ اینجا «الرّحمنُ الرّحیم» که گوید در مشاهدهٔ آن لطیفه که بدل او رسد، مقتضی مقام هر کسی بود. پس چون او را بمنعمی بدانست، ودر هر ذرّه از وجود ملك وملكوت چندین هزار هزار نعم نا متناهی بدید، ومنعم در همهٔ او، لا شریكَ له في الملك ولا في الحمد. چون له «له الملك» بود، وهمه نعمت لا بد «له الحمد» بود. پس «الحمد لله» در این مقام گفتن پاره یی بمشاهده کشد. وچون این نعم نا متناهی بنسبت را عموم بیند، اینجا «ربّ العالمین» توان گفت. چون «ما تری في خلق الرّحمن مِنْ تفاوت» معلوم شود، و «وَسِعَ ربّي كلَّ شيءٍ علماً» آشکاراگردد؛ بدانـــد که «الرّحمن الرّحیم» در عقب «ربّ العالمین» چرا گویند. پس چون داند که از آنجا که حقیقت کار است «له الحمد في الاولی والاخرة» چرا؟ زیرا که له الملكُ في الدنیا والآخرة. ولکن «فاغشیناهُم فهم لا یبصرون» دیدهٔ

---

1 بسم الله گویند S K چون بسم الله نویسند P M I / در P M I به S K / 2 این S P M I این معنی K / 5 شعر I بیت S P ـ M K / 6 کرام S M K الکلام P I / 7 البقرة 2 : 60 م / 8 گوید S M K گویند P I / 9 پس چون او را P I چون او را M چون S K / 10 هزار P M I ـ S K / 11 ولا فی S K ولا في الملكوت وله الملك وM وله P I / 11 تغابن 64 : 1 ك / 11 ـ 12 چون . . . له الحمد S M K ـ P I / 12 تغابن 64 : 1 ك / پاره یی P I ـ S M K / 13 را عموم P M I عموم را عموم S عموم را عام K / 14 الملك 67 : 3 ك / 15 الانعـــام 6 : 80 ك / علما S K رحمة M رحمة وعلما P I / بداند S M K بدانی P I / 16 ـ 17 که از . . . است S M K از . . . است که P I / 17 القصص 28 : 70 م / 18 یس 36 : 9 م /.

عموم بردوخت ، تاپندا شتند که کسی را در « له الملكُ وله الحمدُ » شرکتی هست که گوید : « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً » . ترا ملکی اثبات می کند ، وی گوید . من لم يشكرِ الناسَ لم يشكر الله ، ترانیز در حمد دخلی دهد این از آنجا ست که نقصان تست ، وگر نه « هل من خالق غير الله » ، و « قل الحمد لله الذي لم يتّخذ ولداً ولم يكن له شريكٌ في الملك » .

٤١٢ — چون از نقصان تو ترا این پندار کورکرد ، غشاوهٔ این پندار ، از دیدهٔ تو بر دا رند آنجا گوید : « فكشفنا عنك غطاءك » . پس « مالكِ يومِ الدّين » مکشوف گردد که چیست « والامرُ يومئذٍ لله » . آنجا که تحقیق است « لله الامرُ من قبل ومن بعد » . و « جاء ربّكَ » بدانی بیقین . « ويأتيهم اللهُ » خود را بر دیدهٔ عموم جلوه دهد پس تا در نقصان « مالكِ يوم الدّين » خود ملازم حال تو بود . هذا مضى . وهــذا غموضُ العلم . وعزَّ على الارض البسيطة مَنْ يحيطُ بحقائق علومه علماً .

٤١٣ — چون عالم باینجا رسید ، از ثناء ملكِ جلّ جلاله واپرداخت که إني قسَمْتُ الفاتحةَ بيني وبين عبدي نصفين . تا اینجا جلالت بار خدا را ثنا می گفت بدستوری او که « فاذكروني » باقی نصیب بنده مهم ترین کاری است سلوك طریق ، از « إيّاك نعبُد » این بود . چون بداند که سلوك این راه جز بعنایت او نتوان کرد که من زَعَم أنهُ يَصِلُ الى الله بغير الله فقد مُكِرَ به . « إيّاك نستعين » خود امین تو باشد و « إيّاك نعبُد » . پس « ادعوني

1 التغابن 64 : 1 ك / 2 البقرة 2 : 245 م / 4 الفاطر 25 : 2 ك / 5 الاسراء 17 : 111 ك / 6 غشاوة PMI فاغشيناهم غشاوة SK / 7 از SMK تواز PI / ق 50 : 22 ك / 8 الانفطار 82 : 19 ك / 9 الروم 30 : 4 ك / الفجر 89 : 23 ك / 9 ـ 10 البقرة 2 : 210 م / 10 الفاتحة 1 : 3 ك / 11 عز PMI SK ـ / 12 بحيط PMKI بحفظ S / بحقایق PMI به حقایق الله S بحقائق الله K / 13 عالم SMK ـ PI / 15 البقرة 2 : 153 م / 15 ـ 16 باقی ... بود SMK ـ PI / 16 الفاتحة 1 : 4 م / 17 الى لله PMI اليه SK / 18 اياك ... نعبد M اياك نستعين خود امان تو باشد واياك نعبــد امين تو باشد PI اياك نعبد واياك نستعين خود امين تو باشد SK / .

استجب لکم » اورا دلیری دهد تا « إهدنا الصراط المستقیم » بگوید

۴۱۴ ـ صراط مستقیم راه راست اوست، باقی همه راهها معوج است « قل هذه سبیلي » . و « إنّ هذه صراطي مستقیماً فاتبعوه » کدام راه است ؟ راه تقوی لا غیر راه کیست ؟ راه همهٔ انبیا واولیا است « صراطَ الذین أنعمتَ علیهم » آن راه تقویست که اوّلین وآخرین را ، سلوك آن راه وصیّت کرده اند از جناب ازل که « ولقــــد وصّینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وإیّاکم ان اتقوا الله » .

۴۱۵ — « ولا تتبعوا السُّبل » طرق الشیاطین . و « والذین کفروا اولیاؤهم الطّاغوت » چه کنند را ایشان ؟ « یُخرجونَهم من النّور الی الظّلمات» در راه درکات دوزخ ایشان‌را بزیر می اندا زند، چنان که و دوستان خود را از این درکات ترقّی می دهــد تا أعلی علیّین که « اللهُ وليُّ الذین آمنوا » چه کند را ایشان « یخرجهم من الظلمات الی النور » چون کند ؟ « یصلّي علیکم وملائکته » تاچه بود ؟ « لیخرجکُم من الظلماتِ الی النّور » . ظلمات ودنیا ، دوزخ ونفس ، شهوت وشیطان همه یکی بود تا دانی . ونور وآخرت ، بهشت وعالم وملایکه ، تقوی وروح همچنین . « یلقي الرّوحَ من امرهِ علی مَن یشاء من عبادِه »، « وکذلك أوحینا الیكَ روحاً من أمرِنا » ، « ینزّلُ الملائکةَ بالرّوح من امره » همانست که « یُصلّي علیکم وملائکته » . تو گویی در تفسیر « من الظلماتِ الی النّور » من الجهل الی العلم، همین نقطه است، ولیکن تو ندانی .

۴۱۶ — اکنون « یخرُجهم من الظلمات الی النّور » کی بود ؟ آنکه که خود را

1 الغافر 40 ـ 60 ك / الفاتحة 1 : 5 ك / 2 صراط SMK ـ PI / راست PMI ـ SK / راهها SPKI راه M / 2 ـ 3 یوسف 12 : 108 ك / الانعام 6 :153 ك / 4 است PMI ـ SK / الفاتحــة 1 : 7 ك / 5 کرده اند PI کردند SMK / 6 ـ 7 النساء 4 : 131 م / 8 الانعام 6 : 153 ك / ولا . . . طرق PI واتبعو سبل SK / 8 ـ 9 البقرة 2 : 257 م / 9 البقرة 2 : 259 م / 10 بزیر SK نفر نفر PMI / 11 تا PMI با SK / البقرة 2 256 م / 12 البقرة 2 : 256 م / 12 ـ 13 الاحزاب 33 : 43 ك / 13 الاحزاب 33 : 43 م / 14 وشهوت . . . بهشت PI ـ SMK / عالم SPKI علم M / ملائکه PMI ملکوت SK / همچنین PMI ـ SK / 14 ـ 15 الغافر 40 : 15 ك / 15 ـ 16 الشوری 42 : 52 ك / 16 النحل 16 : 3 ك / 16 ـ 17 ینزل . . . من امره SPKI تنزل الملائکة والروح M / 16 ـ 17 النحل 16 : 2 ك / 17 الاحزاب 33 : 43 ك / 18 و 19 البقرة 2 : 256 م / آنگه PI ـ SMK / .

از دست شیطان بستانی وبرهانی ، راه تقوی روی . فایدهٔ « ومن یتّقِ الله » چه بود ؟ آنکه « یجعل له مخرجاً » . از کجا بکجا » ؟ « من الظّلمات الی النّور » « یا أیها الذین آمنوا إن تتّقوا الله » چه کند ؟ « یجعل لکم فرقاناً » . چه معنی ؟ أي نوراً یفرقون به بین الحق والباطل .

۴۱۷ — اکنون این‌مردوا آن ، چون برابر بود که پی در پی ابلیس دا رد وهو « یخرجه من النّور الی الظلمات » . « أوَمن کان میتاً فأحییناه وجعلنا له نوراً یمشي به في النّاس کمن مثلُه في الظّلمات لیس بخارج منها » ؟ چون بد رآید که شیطان او را رهـــا نمی کند . در تفسیر نخوانده‌ای‌که موت وحیات ، علم وجهـــل بود چنانکه نور وظلمات . « إنّك لا تُسمع الموتی » کرا تواند ؟ زندگان‌را ، که « لینذر من کان حیّاً » . همه یکی است . « وإذا بدّلنا آیةً مکانَ آیة » « والله اعلمُ بمـا ینزل » خلق چه دانند که در این معانی چیست ؟ « قل هل یستوي الذین یعلمون والذین لا یعلمون » ؟ کفر و ایمان جهل وعلم ، ظلمت ونور ، موت وحیات ، دوزخ وبهشت ، شیطان وملك، نفس و روح ، تقوی وهوی، باطل وحقّ ، طاعت ومعصیت، همه در مقابل یکدیگر اند .

۴۱۸ — اکنون تو کاررا باش! سرّ اعظمِ نماز در خضوع وخشوع دل است « الذین هم في صلواتهم خاشعون » . اگر قالبی بی جان بکار آید هرگز ، میدان که نماز بی خشوع وخضوع نیز بکار آید . وخلق جهان از نماز ، بدان محجوب مانده اند که حُبّ دنیا در درون ایشان رخت بنهاده است . حبُّ الله می باید

---

1 فائدهٔ M چه فائده زاد PI ـ SK / 1 ـ 2 الطلاق 65 : 12 م / 2 انکه PI و SK ـ M / 2 ـ 3 و6 البقرة 2 : 256 م / 3 الانفال 8 : 29 م / 5 مرد راآن چون M مراه راان چون I مراد را ان جوان P مردوزن SK / پی در PI پی بر SK ـ M / 6 ـ 7 الانعام 6 : 122 ك / 7 بدر آید SMK بدارید PI / 8 نخوانده PI بخوان SK خوانده M / 9 الروم 30 : 52 م / 10 زندگان را PI برد زندگان‌را M زنـــدگانی را S زنـــدگانی داره K / یس 36 : 70 ك / 10 ـ 11 النحل 16 : 101 ك / 12 الزمر 39 : 9 ك / 4 مقابل PKI مقابله SM / 15 اکنون تو PKI ـ M / نماز PI ـ SMK / دل SMK ـ PI / است SMK ـ PI / 16 المؤمنون 23 : 2 ك / 17 نیز SM هم PI ـ K / جهان PMI ـ SK / 18 حب الله SK بحب الله M به حب لله PI / .

که بدل افتد « والذین آمنوا أشدُّ حباً لله » . ذکرِ معشوق بردل غالب تواند بود . ولکن « أشدُّ حباً لله » . باید که غالب بود . نشانش خضوع القلب مع الله علی الدوّام بود . وچون مرد ذاکر است ، هم مصلّی است و « ذکَرَ اسمَ ربّه فصلّی » و « والذین هم عــلی صلوتهم دائمون » . واگر العیاذ بالله ، حبّ الشهوات غالب بود در غاز ، دل در وادیهای دنیا جولان می کند ومن تشعّبت به همومُ الدنیا لم یبال اللهُ في أي وادیها یهلك . أعاذك الله ایهــا الاخ وإیّانا من حبّ الدنیا ووفقّك لما یرضاه ورَضِيَ عنا وعنك .

۴۱۹ — نوشته بودی که چرا ننوشتی ؟ که چرا مسلول ومغلول نبودی ؟ نقادی نیز می کنی تا دانی . اگر می خواهی که از تو چیزی آید ، همــه تسلیم باش . ترا را تصرّف چکار ؟ . اگر گویند : شب است ، وتو آفتاب بچشم می بینی ، بگو من خطا می بینم . « فلا تسألني عن شيء » شرط کار است « حتی أحدث لك منه ذکراً » . « ولو أنهم صبروا حتی تخرُج الیهم لکان خیراً لهم » همان معنی است که بی وقت درمی‌زدند چون موسی گفت صلوات الله علیه : « هل اتبعك علی ان تعلمن » . خضر علیه السلام گفت : مصراع : عشق آمدنی بود نه آموختنی . یا موسی لا تعجبك « جداراً یرید ان ینقض فاقامه » پینه بر نهادن موسی — علیه الصلوات والسلام — گفت : چون وچرا ؟ گفت : « وکان تحته کنزاً لهما . فاراد ربّكَ ان یبلغا أشدهما ، ویستخرجا

---

1 البقرة 2 : 165 م / 1 ـ 3 ذکر . . . ولکن . . . باید 4 . . . خضوع . . . بود M ذکر . . . اگر . . . ذکر معشوق . . . حضور . . . بود P I عالم برد کشاکش حضور القلب مع الله علی الدوام بود K غالب بود کشاکش حضور القلب متقی الله عــلی الدوام بود S / 3 ـ 4 الاعلی 87 : 15 ك / 4 المعارج 70 : 29 ك / علی (قرآن) في S P M K I / 6 تشعب M I تشعبت S P K / یهلك P I یهلکه S M K / 7 ووفقك P K وفضلك وفق I ومن وفق M ووفقك لما یحب رS / عنــا P I ـ S M K / 8 ک چرا ننوشتی P I که چرا نو شتی S K ـ M / مسلول P M I میذول S K / مغلول S M K مملول P I / 10 چکار S M K چکار کند P I / تو آفتاب بچشم P I افتاب S M K / 11 الکهف 18 : 70 ك / 11 ـ 12 الکهف 18 : 70 ك / 12 الحجرات 49 : 5 م / 14 الکهف 18 : 66 ك / مصراع S ـ P M K I / 15 تعجبك S تعجل M تجعــل P P I / الکهف 18 : 77 ك / 16 پینه S K تنبیه P I / گفت S K بود گفت P I / 17 الکهف 18 : 82 ك / .

کنزهما، رحمةً من رّبك » ، « حق احدث » این جا تواند بود که « ولما بلغ أشدّه واستوی آتیناه حکماً وعلماً » . تنبیهی تام کردم، لقد اسمعتُ لو نادیت حیاً .

۴۲۰ – ترا والتصرّف چکار که گویی چرا اینچنین بود واوّل چنین وچنین بایستی ؟ پس اگر چنین بودی چنان شدی . به أدب باش، ونصیحت گوش دار . نه همه چیزی را تو بیان توان کرد . واگر چیزی توان کرد، مبارك، واگر نه، ترا بافضول چکار ؟ ومع هـذا که « ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلّکم تشکرون » بجلال وقدر او که واخو است خواستم کرد ، ولیکن گناه سخت عظیم بود . وطاقت آن واخو است نداشتی ، وتو احتمال نتوانستی کرد . من کردم ، ولیکن این تنبیه است نه واخواست تا دانی . والسلام والحمد لله ربّ العالمین وصلواته وسلامه علی محمد وآله اجمعین .

1 بود SPI – MK / که M – SPKI ولما / (قرآن) حق اذا SPMKI / 1 – 2 الکهف 18 : 14 ك / 2 تـام SMK تامت PI / 3 این چنین PI چنین M چنـین کردی وچرا چنین SK / چنین و SM چنـــان بود PI – K / 4 شدی SPKI آمدی M / 6 فضول PMKI فضولی S / چکار PMKI چکارة دانی S / که ثم PMI الجلة ثم S که K / 6 – 7 البقرة 2 : 52 م / 7 وقدر PMI قـــدر SK / 8 بود SPKI – M / آن PI – SMK / تو PMI – SK / 9 تا دانی PMI – SK / 9 – 10 والسلام . . . اجمعین PMI فصل . وا اسفاه علی الغایب في ذکرك الحاضر . آه من سطوات هیبتك عـــلی نفوس اهل الشقاء . آه من خفقـــان قلوب اهل مودتك عند الالتقاء . آه من کشف حجابك علی یوم یطوی السماء کطی السجل للکتب والصلاة علی نبیه محمد وآله اجمعین . SK / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۲۱ – برادر اعز سلك الله بك سبيل رضاه في عافية . بدانكه شب پانزدهم رمضان بود – عرفنا الله قدره ، بركته – كه اين نبشته نبشتم . در عالم ملكوت ، در درون پرده هاى غيب در رفتم ، اين منادى ميكردند كه من النقيض فاعتبر يا ذا البصر ! شعر سياه ومرد كي مطلق ، ودر مقابلهٔ آن خرى بغايت بياض حيوة طيب در شترى بسته كه «مَثَلُ المؤمن كمثل الجمل» . هيچ دانى كه چه ميشنوى ؟ لا والله ! «هو الذي خلقكم فمنكم كافرٌ ومنكم مؤمن» . مرد بايد كه در نگرد ، واختلاف وجود بيند : سياهى وسپيدى ، وسرخى وزردى زهره‌اش آبى گردد . اختلاف الوان موجودات نه اندك دردى دارد باخود «ومن آياته خلقُ السماوات والارض واختلاف السنتكم والوانكم» .

۴۲۲ – بدايت مردان آنست كه ديدهٔ ايشان چون تطلعى كند بدان جناب عظيم كه مصدر اين اختلاف بود ، همه شراب كافورى نوش كنند «إنّ الابرارَ يشربون من كأسٍ كان مزاجها كافوراً» . شراب كافورى دانى كه چه بود ؟ تابش آتشى بود كه از دور واپروانه گويد : «قوموا لله» ، «له المثل الاعلى في السماوات والارض» ، «يومَ يكون الناسُ كالفراش المبثوث» . باش

---

1 بسم ... الرحيم P M I ومن رسائله رحمه الله ، ٣ بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضى الله عنه الرسالة الثلاثون بسم . . . الرحيم S / 2 برادر . . . عافية S وبه نستعين برادر كامل الدولة اطال الله بقاه ويسر له الوصول الى مقصد عباده الصالحين P M I برادر أجل كامل الدولة رحمه الله N / پانزدهم S N M پانجدهم P I / 3 بود . . . بركته S عرفنا الله بركه P M I – N / 4 در رفتم N – S P M I / منادى ميكردند S P M I ندا شنيدم N / 4 – 5 من . . . البصر S P M I فاعتبروا يا اولى الابصار N / 5 شعر S P M I شعرى N / مردكى S P M I مردى N / مطلق S P M I مظلم N / خرى S N آجرى M چيزى P I / 5 – 6 بغايت . . . طيب S P I بغايت بياض حيوة ؟ حيات طيب M – N / در N / S P M I / N / 7 التغابن 64 : 2 م / 8 – 15 وجود . . . باش S P N M – I / 9 آبى S M آميخته P آب N / 10 الروم 30 : 32 ك / 11 مردان P M مرد S N / ايشان P N M او S / چون S N – P M / 12 اختلاف S N خلاف P M / كنند S N كند M كنى P / 12 – 13 الانسان 76 : 5 م / 12 – 13 كافورى S N M – P / 14 آتشى . . . پروانه N حرارت آتش بنده بود كه از دور واپروانه S آتشى بود كه از آن دريا پروانه M آتشى بود كه از آتش دريا برون آيد P / البقرة 2 : 238 م / له (قرآن) لله S P N M / 14 – 15 الروم 30 : 37 م / 15 القارعة 101 : 4 ك / .

* * * نامهٔ سى ام S 30 . P 65 . N 35 . M 95 . I 54 * * *

تا خلـق را بیق همچون فراش می گویند : « استجیبوا لله وللرسول » . چون پروانه از احرامگاه طلب ، لبیك اجابت بزند ، این را شراب کافوری نوش کردن خوانند .

۴۲۳ – دریغا ! دریغا ! که ندانستند و « تلك الامثالُ نضربُها للناس وما یعقلُها الا العالمون » ، « ان الله لا یستحیي ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها . فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربّهم وأمّا الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلاً ، یُضِلّ به کثیراً ویهدي به کثیراً » . جوا نمردا ! یضل به کثیراً یعني بالقرآن . ومِنّ النقیض فاعتبر یا ذا البصر ، این بود . آن شراب کافوری را در عالم « یولج النهار في اللیل » نوش کنند . وچون بیا دیهٔ « یولج اللیل في النهـــار » رسند ، شراب زنجبیلی از چشمهٔ سلسبیلی نوش کنند . « ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلا » ، « عیناً فیهـــا تُسمی سلسبیلا » این آنکه بود که پروانه درمیان آتش سوخته گردد . وچون سالك بوادی « اللهُ نور السماوات والارض » رسد ، جلالت « کلُّ من علیها فانٍ » دست برتختهٔ پندار او زند ، جمالِ « ویبقی وجه ربك » او را همه شراب طهور دهد. اینجا نه « یولج اللیل في النهار » بود ، ونه « یولج النهار في اللیل » آن نقطه که آخر عشق است آتش است . پروانه که عاشق آتشست از آتش قوت خود خوردن گیرد بلا زحمت اغیار . وجود پروانه همه غیریت است تا دانی « ابی اللهُ ان یکونَ لصاحب النفس الیه سبیلا . حدیث پیری ومریدی از اینجا

---

1 ـ 18 تا . . . آنجا M / 1 - S P N M / 1 همچون M همه چون S همچون P N / می گویند S N میگوید P M / الأنفال 8 : 24 م / 2 احرامگاه S P M احرام غاز N / بزنند S P N کنند M / را M - S P N / 3 خوانند P N M گویند S / 4 دریغا S P M - N / که ندانستند S P M - N / العنکبوت 29 : 43 ك / 5 ـ 7 البقرة 2 : 26 م / 7 ـ 8 جوا غردا . . . کثیرا S P N - M / 8 ومن P N M و بـ S / 9 را S N که P M / 9 ـ 10 و15 النهار في اللیل . . . اللیل في النهار S M اللیل في النهار . . . النهـــار في اللیل P N این آیت در عمران ، حج ، لقمان ، فاطر ، حدید در نخست به اللیل آغاز شده ودومین عکس آنست / 9 ـ 10 نوش . . . سلسبیل S P M ویولج النهـــار في اللیل N / 11 الانسان 76 : 17 و 18 م / 12 در میان N برعین P M در وغین دو S / چون P - S N M / 13 النور 24 : 35 م / الرحمن 55 : 26 م / 14 الرحمن 55 : 26 م / همه P M - S N / 15 آن نقطه که N M آن لفظ که P این S / 16 آخر . . . است آتش است S N - P M / پروانه S P N پروانه ها M / که از S که پروانه عاشق آتش است این است جان پروانه وعاشق آتش که گفتم N از آتش P M / قوت P N M - S / 17 غیریت است N غیر است S M غیریت P / 18 از P N M - S / .

برخيزد . در عالم عشق اين را وصول خوانند ؛ زيرا كه راه عاشق بسر آمد .

۴۲۴ — أما هنوز روش معشوق در عاشق بدايت ازينجا خواهـــد بود . شعر سياه در خواب اندوه بود . اللهم لك الحمد . قال رسول الله — صلعم — تخلقوا باخلاق الله . درين دو كلمه ، نويسنده وشنونده چون حلقه بر درند ، آمدم واسر حديث خود « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » غيرت بشريت برسد . « لا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة » چرا ؟ زيرا كه آن غيرت جز بر روى نارسيدگان نبود كه « وجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قترة اولئك هم الكفرة الفجرة » . سياهى روى در قيامت اين بود كه « وتسوّدُ وجوه » ، « ويوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوهُهم مسودّةٌ » . آن سياهى حجابست « كلا إنهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون » .

۴۲۵ — اگر بدست سلوك اين حجابرا برداشته بودى ، نور الله آخر روى اورا سپيد كردى كه « يوم تبيضُ وجوه » . اين بياض الوجه از يك روى حجابى بود ميان دل آدمى وميان خدا . چون عكس نور الله نصيب روى دل آدمى آيد ، گويد كه « وجوه يومئذ ناضرةٌ الى ربها ناظرة » . نضارت وبياض هر دو يكى بود اينجا . اكنون « ومن لم يجعل الله له نوراً فمـــا له من نور » مصطفى را — صلعم — نگر كه اين سرّ چگونه بر صحرا مى نهد ، ميگويد : اللهمّ بيض وجهي بنور وجهك الكريم . هر روز چند بار در وضو ميگويى ، وترسم كه هرگز نگفته يى : إنّ الله لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم .

---

1 - 14 بر . . . نضارت S N M - 1 / 1 برخيزد S N در خور P M / خوانند N وصال گويند M گويند S ومثال گويند P / بسر آمد S N بوالد P M / 2 عاشق S P M عشق N / 3 شعر S N M حديث P / رسول الله صلعم P M الله تعالى S N / 4 درند S N M دا رند P / 5 آمده N آمديم S P M / الفاطر 35 : 34 ك / 5 - 6 غيرت . . . برسد N غيرة البشرة در وسد M غير البشر در رسد P غيرة البشرية نرسد S / 6 يونس 10 : 26 ك / بر S P M - N / 7 عبس 80 : 41 ك / 8 عمران 3 : 106 م / 8 - 9 الزمر 39 : 60 ك / 10 المطففين 83 : 15 ك / 11 آخر S P M - N / 12 عمران 3 : 106 م / از يك روى S ازو P ازوى N M / 13 - 14 وميان . . . آدمى S N M وزبان P / القيامة 75 : 22 ك / 14 - 19 وبياض . . . نياتكم S 1 - P N M / 15 النور 24 : 40 م / 16 را P N - M / سر P M سر را N / چند P M چندين N / 18 نياتكم P M احوالكم N / .

٤٢٦ – جوا نمردا ! دل طلب کن که سر مایه درین راه دل است ثبّت العرشَ ثم انقش علیه ، دانی که دل از کجا بدست آرند ؟ از سلوك . گواهی خواهی از قرآن بشنو « افلم یسیروا في الارض فتکون لهم قلوبٌ » می گوید : چرا از خود روشی نکنید تا دلی بدست آرید؟ این روش را نمی خواهد که از همدان به تبریز روند، این روش میخو اهد که مصطفی – صلعم – می گوید : سیروا سبق المفردون . « چه گو یی ؟ سیروا ، سیرِ قالب می خواهد از شهری بشهری ؟ حاشا وکلّا ! « أوَلَمْ یسیروا في الارض » همین بود . « السابقون السابقون » همین بود . « إني ذاهبٌ الی ربي » همین بود . « ففرّوا الی الله » همین بود . « أ لَمْ تکن أرضُ الله واسعة فتهاجروا فیها » همین بود . چه گو یی ! « ارضُ الله » این خاك بود که بو جهل با مصطفی – صلعم – قدم بر آنجا نهاد ؟ هیهات . « ذلك ظنُّ الذین کفروا » أرض الله نه این بود لا بل « أن الارض لله یورثها من یشاء من عباده » . جز بندگان خدا هرگز قدم بر آن ارض ننهاده باورت نبود از قرآن شنو : « ولقد کتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادي الصالحون » . بو جهـــل که ارض مکه در زیر فرمان او بود ، « عبادي الصالحون » بود ؟ همه در قرآن است ، ولیکن قرآن خوانی وقرآن دانی باید . أهل القرآن ، اهل الله وخاصته . در بغداد اگر جهودان وترسایان قرآن یاد گیرند برای فصاحت ، چه گویی ، اهل قرآن باشند ؟ حاشا وکلّا . فریاد از غفلتِ خلق !

---

1 جوا نمردا . . . است S I – P N M / درین راه P M راه دین N / 1 18 ثبت ... خلق S – P N M / 3 الحج 22 : 46 م / 4 چرا P I آخر N M / 4 – 6 این . . . روند ، این ... المفردون P M I این ... المفردون نه آن . . . روند N / 7 الروم 30 . 9 ك / 7 – 8 الواقعة 56 : 10 ك / 8 – 9 السابقون . . . چه P M I که ففرو الی الله ارض الله واسعة فتهاجروا فیها همین را دان چه N / 8 – 9 الذاریات 31 – 50 ك / 9 النساء 4 : 97 م / 10 این P M I همین N / مصطفی P M I سید N / نهـــاد P I نهادند M داشت N / 11 ص 38 : 27 ك / 11 – 12 الاعراف 7 : 27 / 12 – 13 یورثها . . . الارض P I – N M / 12 ارض N M اهل P I / ننهاده M ننهد N / 13 – 14 و 15 الانبیاء 21 : 105 ك / 14 – 15 بوجهل . . . بود P M I – N / 16 وترسایان N M با ترسایان P I / 17 فصاحت N فصاحتش را P M I / 18 خلق P I – N M / .

۴۲۷ ــ جوانمردا ! در جوال غرور مباش . نوشته بودی که پیران در حقّ مریدان . ندانم آنچه نوشته بودی ! شرم دار ! الحیاءُ من الایمان . « ما یلفظ من قول إلا ولدیه رقیب عتید » . مرا وترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم ؟ بلی خلیـــلٌ صالح انشاء الله . این نه بس بود که تمنّای دیگر کنی ؟ ارادت بزبان درست می کنی ! جوانمردا ! جان باختن دیگر است ، وحدیث کردن دیگر . نشاید که سخن تو موزون نبود . ولعمری « ولا تیأسوا من روح الله » . ارادت طلب کن ، ارجو که بدان برسی ، ومارا نیز بطفیل تودر آنجا راه دهند که « وما ذلك علی الله بعزیز » .

۴۲۸ ــ من که هرگز در همـــهٔ عمر خود یك نفس روی ارادت ندیدم ، حدیث پیری ومریدی چون کنم ؟ وانگار که من بگویم ، الناقد بصیر لا یروج علیه الزیف . شعر :

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت   رنگ من وتو کجا خرد ، ای ناداشت
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت   او بی رنگ است رنگ او باید داشت

استغفاری بکن در درون ، وبگو که : اللّهمّ لا تؤاخذني بسوء اعمـــالي وخواطري ، واجعلني من عبادك الصالحین . « إذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه » . پیش از آنکه یك قدم در وادی طلب برگیری ، دعوی واصلی می کنی ؟ واصلان را خود هرگز زهرهٔ آن نبوَد که این معنی در خاطر ایشان

---

1 ـ 3 جوانمردا . . . جوانمردا P N M I ـ S / 1 در . . . مباش M N ـ P I / 2 آنچه N آنکه P M I / 2 ـ 3 ق 50 : 18 ك / 4 ـ 5 بلی . . . کنی P M I ـ N / 5 بزبان . . . می کنی M بیربان . . . نمی کنی P I / 6 نبود S N M نباشد P I / 6 ـ 7 یوسف 12 : 87 ك / 8 آنجا P I آن عالم S N M / راه دهنـــد N راهی وهند S M راهی بود P I / الفاطر 35 : 17 ك / 9 که P M I ـ S N / ندیدم P M I ندیده باشم S N / 11 شعر S بیت N M رباعی P ـ I / 15 ـ 16 یوسف 12 : 87 ك / 17 می S N M ـ P I / این معنی P M I ـ N / .

بگذرد، مخنثان را چه قدر بود ! فتحه می گوید – رحمة الله علیه – : هفتاد سال است تا می کوشم ، مگر ارادت در حقّ طاهر درست کنم ، نمی توانم .

۴۲۹ – ای دوست نشنیده یی این دو بیت ؟ :

تا دیـــده رخ تیرهٔ ناکامانرا   تا دیده زدور دوزخ آشامانرا
دعوی چه کنی عشق دل‌آرامانرا   باعشق چکارست نکو نامانرا ؟

این مکتوب شب پانزدهم نوشتم نیمـــهٔ شب در خانهٔ ارد شیر حفظه الله . وشب چهاردهم دو نوشتهٔ او رسید ، وپیوسته مینویسد . روز چهاردهم خود جوابی نوشته بودم ، ولیکن این نیز در راه بود . والسلام والحمـــد لله رب العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .



1 مخنثان S N M نامردان P I / نـ مگر M N نـ مگر S که P I / طاهر درست کنم S M پیر درست کنم P I خود شاعر N / 3 – 5 . ی . . . نامانرا S N M – P I / 6 – 8 این . . . السلام M – S P N I / 8 – 9 والحمد . . . العالمین M I S P – N / 9 وصلواته . . . اجمعین M وصلی الله علی محمد وآله N I والصلاة علی محمد وآله الطاهرین S P / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۳۰ – « إنّا لما طغی الماء حملناکم في الجاریة . لنجعلها لکم تذکرةً وتعیها أذن واعیة » تلاطم امواج بحار تقدیر خو است که ترا ای عزیز از پای درآرد، ولیکن کشتی عنایت از جناب لطف وکرم باستقبال فرستادند . ارجو که دانی که چه نوشتم . دو نامه که پیش از این نوشتم با تو نمایند که من چه گفتم ، فتأملها بتدبر .

۴۳۱ – بظاهر دوری! ودوری ظاهر ارباب البدایات را خللی عظیم آورد، ولیکن در حقّ ارباب نهایات آن همـــه خلل نبود در و . اگرچه هم حضور از غیبت او لیتر بود تا آنگه که جان بعالم خود باز رسد ، از جناب لم یزل این ندا بشنود که « إرجعي الی ربك راضیةً مرضیة . فادخـــلي في عبادي » حقّ تعالی سمـــع ظاهر را برای حضور پیران آفرید تا هر چه گویند ایشان مریدان بشنوند وبصر ظاهررا برای غیبت آفرید تا هرچه بزبان قلم پیر در هوای کاغذ اثبات کند بصر ظاهر مرید به بینـــد . در حضور ، زبان پیر و گوش مریدو واسطهٔ هوا که حمّال آواز بود تا به گوش مرید برسانند، همه بباید . امّا

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ع بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الحادیة والثلاثون بسم . . . الرحیم نستعین بالله واهب الحیـــاة عز سلطانه S / 2 ـ 3 الحاقة 69 : 11 و 12 ك / 3 تقدیر S P M I ـ N / ای عزیز S N ـ P M I / 4 وکرم N ـ S P M I / 5 چه S N M چون P I / نمایند P M I نمایـــد S N / 6 فتأملها S N ـ S P M / 7 بظاهر S N ظاهر P M I / آورد S N M بود P I / 8 نهایات P N M I نهایت S / درو P N M I ـ S / هم S N M ـ P I / 9 که S N M ـ P I / جان P N M I ـ S / خود P N M I خویش S / 10 ندا S P M I جواب N / الفجر 89 : 28 ك / 11 را S M از P I ـ N / حضور S P M I ـ N / 12 مریدان P N M I مرید S / 12 وبصر . . . هرچه P N M I ـ S / پیر در N پیر بر S M در P I / 13 بصر S گوش P N M I / به بیند S بشنود P N M I / در M که N ودر S P I / 14 حمال S P M I کال N / همه P M I هرسه S N / .

* * * نامهٔ سی ویکم . S 31 . P 55 + 27 . N 46 . M 54 . I 44 + 27 * * *

در غیبت قلم کار زبان می کند در حقّ پیر ، وبصر کار گوش می کند در حقّ مرید ، وکاغذ کار هوا می کند در حمّالی ، تا کار تمام شود . « وأسبَغَ علیکم نعمَهُ ظاهرةً وباطنةً » .

٤٣٢ — اگر در حضور وغیبت این اسباب وآلات، قیوم وجود، نیافریده بودی مسکین آدمی چه کردی ؟ منّت از این نهد بر آدمی در این آلات چون گوید « وجعل لکم السمعَ والابصار والأفئدة » . واز غافل بودن او از این نعم چنین شکایت مکند که « قلیلاً ما تشکرون » . واز راه کرم او را تنبیه چنین کند که « یا ایّها النّاس اذکروا نعمـــة الله علیکم » . اگر نعمت یاد آوری ، شکر کنی . پس « أذکُرکُم » در مقابلـــهٔ « اذکرونی » بود . و اشکرکم در مقابلهٔ « اشکروا لی » بود .

٤٣٣ — آخر از اسماء او یکی « شکور » است، ترا شکر کند بر نعمتی که او بتو داده است ، وگوید : نعمَ العبــدُ إنّه اوّاب . لا بل خود شکر کند بغیابت تو که قدر نعمت او ، تو ندانی تا شکر کنی . شکر نفسه بنفسه فهو الشکور . از عـــالم غیب با دوستی گفتند از آنِ تو که : شکور بحقیقت او است ؛ زیرا که نعمت او جزاو کس نداند ؛ پس که شکور تواند بود ؟ این

---

1 - 2 در حق . . . کند S P M I - N / 2 - 3 لقمان 31 : 20 ك / 4 آلات S N M آلت P I / 6 السجده 32 : 9 ك / از S M - P N I / 7 چنین S P M I این چنین N / کند که S M کند N - P I / السجده 32 : 9 ك / را S N M - P I / 8 چنین S N M - P I / الفاطر 35 : 3 ك / 9 کنی S N M بود P I / 9 - 10 البقرة 2 : 152 م / 11 - 12 بر . . . کند N M والسلام . بسم الله الرحمن الرحیم ۲۷ حق تعالی شکر کند S - P I (در نسخهٔ I اینجا پایان نامهٔ ٤٤ وآغاز ۲۷ ودر نسخهٔ P پایان نامهٔ ٥٥ وآغاز ۲۷ میباشد) / 12 بتو دادہ است M ترا داد P N I / شکر کند M واشکر گوید N را شکر کند P I / 13 ندانی M چه دانی S P N I / 13 - 15 تا . . . S N M - P I / 14 که S N - M / 15 کس S N - M / پس که S N پس M / .

مایهٔ شکر که بدست تو بود، عزیزا خود هست، وتو در آن قدر نیز مقصری . شکر آدمی بر نعم او بر اقسام است : شکر دل ، آن بود که او را به منعمی بداند ، هرکه نداند کافر است . وشکر جوارح آن بود که در رضای او بکار داری ، تاترا بکمال دولت رساند در دین . وشکر مال همچنین است که در رضای او هم خرج کنی .

۴۳۴ — ارکان دین پنج است : نماز ، شکر دلست وشکر جوارح ، وزکاة شکر مال ، وصوم شکر شهوتِ بطن وفرج است که دو نعمت عظیم است . اگر شهوتِ بطن نبودی ، بقای آدمی نبودی . بیت :

چو بر گیری از کوه و ننهی بجای سر انجــام کوه اندر آید زپای

هوا بدن را تحلیل کردی بده روز ، اگر غذا در مقابل نبودی . وشهوتِ فرج بقای نسل را ست که چون وجود دایم ممکن نبود ، دوام وجود او در دوام وجود نوع او بسکند . چه دانی که چه میشنوی ؟ « ومن آیاته أن خلقکم من تراب » ، « وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً » . زهی قدرت ! « وکان ربُّك قديراً » . شهوتِ بطن وفرج دو نعمت عظیم است وروزه شکر آنست ، وحج هم شکر بدن است وهم شکر دل است .

---

1 مایه . . . خود P I - S N M / هست M چیست P I - S N / 2 اوبر S حق P I - N M / اورا S - P N M I / 4 همچنین است S همچنیز آن بود N آن بود P M I / 5 هم S - P N M I / 7 صوم S M صدقه N روزه P I / بطن وفرج M البطن والفرج S P N I / 12 - 13 الروم 30 : 20 ك / 13 الفرقان 25 : 24 ك / 14 الفرقان 25 : 24 ك / 15 وهم . . . است P M I وهم شکر دل N - S /.

۴۳۵ – لا إله الا الله لفظش شکر زبان است ، وحقیقتش در علم شکر دل ، وبودنش شکر جان . لا إله الا الله را بمعنی چنین دان ، نه کار تو است این ورق . لا إله الا الله گفتن دیگراست ، ولا إله الا الله بودن دیگر ، اگر از جمال لا إله الا الله ذره‌یی در ملك وملکوت تابد ، بجلال وقدر لم یزل که همـه نیست گردد .

۴۳۶ – اما نماز ، بعد از بن رکن ، اعظم الارکان است ، که لیس بین الایمان والکفر الا ترك الصلاة . والصلاة عمادُ الدین ومن ترکها فقد کفر . جهد کن تا ترا در جریدهٔ ارباب الصلاة نام بود . واگر همه بر حاشیه بود که هم خیر کثیر بود . چه پنداری ، نماز کاری آسان است : قیامی بعادت ، ورکوعی بعادت ، وسجودی بعادت ؟ هر گز ، در استقبال قبله « إني ذاهب الى ربي » دیدی ؟ هر گز ، در « الله اکبر » که گفتی ، وجود ملك وملکوت را محو دیدی ؟ هر گز ، در « کبیراً » اثبات بعد المحو ، دیدی ؟ هر گز ، در « الحمد لله کثیراً » ، شکر کردی بر نعمت اثبات بعد المحو ؟ . هر گز ، در سبحان الله ، منزهیِ او ، دیدی از شکرتو ؟ هر گز ، در « بکرة » بدایتِ آدمیان ، دیدی ؟ . هر گز ، در « واصیلا » نهایتِ مردان دیدی ؟ « فسبحان الله حین تمسونَ وحین تصبحون » با تو گفت که

1 است و M ـ SPNI / در عـلم SPNMI ـ S / 2 لا . . . دان SPMI ـ SN / 3 SPMI ـ SN / 4 در M بر SPNI / 5 گردد SPNI گردند M / 6 كه SPMI ـ N / 8 الصلاة SPNI البصائر M / كارى آسان است M آسان كاريست SPNI / 9 وركوعى بعادت M وركوعى SPNI / 10 در SPMI تو N / الصافات 37 : 99 ك / 12 كبيراً SPMI تكبير الله اكبر كبيراً N / 17 الاحزاب 33 : 42 م / 18 الروم 30 : 17 ك / .

« یولج اللیلَ في النهار ویولجُ النهارَ في اللیل » چبود . هرگز، بعد ازین، احرام گرفتی که « وجَّهت وجهي » ؟ هرگز، پای « وجهي » را، دیدی ؟ درمیان دریای « الذي » غرق شدی ؟ . هرگز، دره « فَطَرَ » خود را گم، دیدی ؟ . هرگز، در « فطر السماوات والارض » « فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » ، دیدی ؟ . هرگز، در « حنیفا » ملت خلیل دیدی که گفت : « وأنا اولُ المسلمین » ؟ دانی که مصطفی را - صلعم - چرا گفتند : « ثم اوحینا الیك أنْ اتبع ملة ابراهیم حنیفا » ؟ هرگز ، در « مسلماً » استغفار از قول خود ، کردی ؟ واین دیدی که بیت :

یارم خواهم که با نثار آید زود خیزم بروم تا بقرار آید زود

۴۳۷ — هرگز، در « وما أنا من المشرکین » خود را، دیدی که دست برتختهٔ وجود خستگان خود زد تافانی شدند ؟ پس در « من المشرکین » صادق بود که آنرا که نه بینی ای صنم چند زنی ؟ . چون در « وما أنا » نیست شد ، مشرك اینجا چه کند ؟ « کلُّ من علیها فان » مشرك چه بود ؟ . پس دیدی که « إنَّ صلاتي ونُسکي ومحیايَ ومماتي لله » پیش از تو ناطق وقت آمد ، ودل تو زبان او آمد . پس زبان تو مستنطق وگویا آمد . پس چون گفتی : « رب العالمین »

---

1 القرآن 22 : 61 و 31 : 29 و 35 : 12 و 57 : 6 / 2 الانعام 6 : 79 م / 2 پای S P M I پای پاه N / 3 شدی M شده S P N I / گم S P N I ـ M / 3 ـ 4 الانعام 6 : 79 م / 4 الحاقة 69 : 98 ك / الانعام 6 : 79 و 162 م / ولنا اول المسلمین P N M I وما انا من المشرکین S / دانی N دالسق S P I گفتی M / 6 النحل 16 : 123 ك / 7 مسلما S P N M I حنیفا مسلما قرآن عمران 3 : 67 م / 8 بیت P N I ـ S M / 9 یار . . . زود P M I یارم مخوم را بلیاز اندر زد خیزم بروم تا بقرار اندر زد S N / 10 الانعام 6 : 79 ك / 11 وجود P N M I ـ S / خستگان خود N حسبان خود P M I حسبان تو S / فانی S N M نیست P I / شدند N شد P M I شدی S / من S P N I وما انا من M / 11 بود که P N M I شدی S / 13 الرحمن 55 : 26 م / چه بود S P M I ـ N / 16 ـ 17 الانعام 6 : 162 ك / 18 او . . . تو N M او . . . او P I ـ S / وگویا آمد P N M I ـ S / .

بی تقلیـــد ، دیدی که « لا شریك له » معنی این حدیث خود را تو گوید ، اگر گوش داری . وتتمهٔ این در « وبذلك أُمرتُ » هرگز، دیدی ؟ « وانا من المسلمین » ، علیکم بدین المجاز . پس « اعوذ بالله » درین مقام درست بود .

٤٣٨ — در این بدایت بسم الله گفتن ضرورت بود، « الرحمن الرحیم » مهر صفات اوست که بر ذات نهادند که چون نگین بی نقش بود ، کارتو نکند در مهر نهادن . پس « الحمد لله » شکر است بر ثبتِ « الرحمن الرحیم » بر الله اعنی صفات برذات . « رب العالمین » مهرِ دیگر که بالله زیبد . چنانکه الرحمان الرحیم را الله زیبا بود . پس « الله » از « بسم الله » و « لله » از « الحمد لله » یکی گردد . و « الرحمن الرحیم »را اینجا تکرار ضرورت بود .

٤٣٩ — دریغاکه هیچ فهم نخواهی کردن ازین معانی ، وبترسم که اگر نویسنده وقتی دیگر مطالعه کند با تو برابر بود ، چرا ؟ زیرا که « مالك یوم الدین » و « الأمر یومئــذٍ لله » . آخر ترا در دنیا جای نیست . نویسنده چون در حالِ نوشتن بآخرت بود که وقلبه بین یدي الله . ودر حالِ مطالعـــه در دنیا بود ، چندان فهم کند که دیگران . وقتی کسی شرابی از قدحی نوش کرد ، ومست وقت گشت ، اگر بعد آن قدح را بروی عرضه کنند، چگونه هیچ مستی کند ؟ حاشا وکلّا ! والله اگر هرگز از سورة الفاتحـــة « شراباً

---

1 بی M روی N – S P I / واثو S باثو P M I وا N / 2 الانعام 6 : 163 ك / هرگز دیدی S N M – P I / 2 – 3 یونس 10 : 90 ك / 3 علیکم S N M ترا معلوم شود علیکم P I / پس P N M I دیدی پس S / بود S N M شود P I / 4 این S N M این مقـــام P I / 5 او N M – P S / 6 ثبت S تربیت P N I – M / 7 بر S N M وراء P I / بالله زیبد N M بر الله زیبد S الله الله زیبد P I / 8–9 را الله . . . الرحیم S N M – P I / 9 را P N M I – S / 11 دیگر S N M – P I / 11 – 12 الفاتحة 1 : 3 ك / 12 الانفطار 82 : 19 ك / 14 کسی P N I – S M / 15 رمست P N I رنیست M مست S / گشت P N M I شد S / بروی P N M I برو S / هرگز S N M – P I /.

طهوراً » نوش کرده‌یی از دست ساقی ، « وسقيهم ربّهم » ، ممکن بود که آنچه نوشتم فهم کنی ، وارجو که به بینی پس چون هشیار گردی « إيّاك نعبد » کمربندگی را برمیان بندی . واگر حال گذشته یاد آوری « وإيّاك نستعين » خود گفته آید . پس طمع ترا در یابد که روی فضل وکرم دیده باشی « إهدنا الصراط المستقيم » بگو یی . پس از رفیقـــان تو که واتو آن شراب می خوردند ، یاد کنی گویی : « صراطَ الذين أنعمت عليهم » . پس محرومان بینی بردر بمانده . چون حلقه وتو در درون خانه نشسته « غير المغضوب عليهم ولا الضّالين » بگو یی . در دریای خوف وخشیت وهیبت غرق گردی .

٤٤٠ - جوانمردا ! شرح « الحمــد لله » شنیدی که لا صلاة إلّا بفاتحة الكتاب . چه معنی دارد ، وغاز بی فاتحه درست نباشد . دوستی حاضر بود در خواست . خواستم که مفهوم تر از این بود ولیکن چنین آمد . ارجو که وقتی مفهوم تر از این بنویسم . وخوض نمی کنم در شرح رکوع وسجود وتشهّد وارکان دیگر که بس تنگم از وقت :

ترسم که اگر گرم شوم در کارت   کارم دهــد آن کرشمهٔ بسیارت

چون بسعادت وا همدان رسی ، شرح این نامه بمشافهه بشنوی اگر من دانم ، واگر نه این را نیز در کیسهٔ « سمّ عشق » نگاه‌می دار که « كذلك يوحي إليك وإلى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم » .

---

1 نوش S P N I – M / ساقی P I – S N M / الانسان 76 : 21 م / 2 الفاتحة 1 : 4 ك / 3 بر S N M در P I / گذشته S N M گذشته را P I / 4 – 5 الفاتحة 1 : 5 ك / 5 – 6 می خوردند N M می خوروند S خوردند P I / 6 الفاتحة 1 : 6 ك / 7 وتو ... نشسته S – P N M I / 7 – 8 الفاتحة 1 : 6 ك / 8 گردی P M I شوی S N / 9 – 10 شرح ... بود S دوستی حاضر بود وشرح الحمد P N M I / 11 بود S N بنویسم P I – M / 11 – 12 لیکن ... ازین S P N I – M / 14 گرم شوم S N M شوم I شوم همه P / 15 رسی S N M آیی P I / 15 – 16 اگر من دانم S N M – P I / 16 – 17 الشوری 42 : 2 ك / .

۴۴۱ ــ سلام علیك ایها الاخ ورحمة الله وبركاته . فرزند احمد را ، حفظه الله وجعله من عباده الصالحین ، باری دوسه دیدم ، وزین الشرف مواظبت می نماید . اگر « قوتُ القلوب » نسخهٔ درست یا بد بخرد . وبركه را سلام كند ، واو پیوسته می نویسد ، وما را بدعا یاد دارد كه دعاءُ المؤمن لأخیه علی ظهر الغیب لا یُرَدُّ ، نطق نبوت است ، كه « وما ینطقُ عَنِ الهــوَى » صفتِ او است . دوستان همـــه بسلامت اند ومی پرسند . والسلامُ والحمدُ لله ربِ العالمینَ وَصلی اللهُ علی سید المرسلینَ محمدٍ وآله الطاهرینَ .



---

1 ـ 7 سلام . . . الطاهرین M وصلی الله علی محمد وآله اجمعین N ـ S P I / 5 النجم 53 : 3 ك / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٤٢ – ای برادر عزیز بدان و آگاه باش که خلق جهان دو قسم اند : قسمی بصورت آدمی انـد ، وقرآن در حقّ ایشان چنین می گوید : « اولئك كالأنعـــام بل هم اضلّ » ایشان کدامند ؟ بیانش در تمامی آیت گوش کن : « اولئك هم الغافلون » . از این قوم حدیث کردن بس مهمّی نیست . ذکر ایشان در قرآن برای دوستان کرد ، تا شب وروز لرزان وترسان باشند که مبادا آن قوم ما ئیم . والّا ایشان را کجا این قدر بود که در مصحف مجید نام ایشان برند . آن علم لا ابالی است که خود بر دیدهٔ دوستان خود عرض دهد تا بینا باشند بکمال استغنای ازل « ويحذّركم الله نفسه » این معنی بود .

٤٤٣ – قسم دوم کسانی باشند که بمعنی وصورت نسبت آدم دارند . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که « ولقد كرّمنا بنى آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيّبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا » . بو جهل وبو لهب که « اولئك كالانعام بل هم اضل » در حق ایشان بود . از « كرّمنا

---

1 بسم . . . الرحیم P M I ومن رسائله رحمــه الله ه د بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنــه الرسالة الثانية والثلاثون بسم . . . الرحيم S / 2 ای برادر عزیز P I وبه نستعين M استعين الله عز سلطانه S – N / 3 قسمی S P M I بعض N / می S P M I – N / 3 – 4 و 5 و 13 الاعراف 7 : 17 ك / 4 ایشان كدامند S P M I كداماتند N / كن P N M I دار S / 7 مبادا P M I نبادا N نباید S / كجا این S N M چه P I / 8 آن علم S P M I عالم N / دوستان S P M I انسان N / 9 عمرن 3 : 28 م / معنى S P M I – N / 10 قسم دوم S P M I – N / بمعنى S N M معنى P I / نسبت P M I نسب S N / آدم S P N I آدمی M / 11 قدیم S N M مجيد p I / كند S M گوید P N I / 11 – 12 و 13 الاسراء 17 : 70 م / 13 كه S P M I كه از N / بل . . . بود S M باشند N بل هم اضل در حق ایشان P I / .

* * * I 38 . M 52 . N 25 . P 49 . S 32 . نامهٔ سی ودوم . * * *

بنی آدم » نبـــا شند . پس حقیقت نسبت آدم ندارند . « یا نوحُ إنه لیس من أهلك » . آن فرزند ظاهر است ، از حقیقت بتوهیچ پیوند ندارد .

۴۴۴ — اکنون بدانکه این قسم دوم سه گروه انـــد : رسیدگان اند بلجهٔ کار وبلب دین ، از ایشان حدیث کردن ممکن نیست ؛ زیرا که افهام خلق آنرا احتمال نکند ، وجز در پرده نتواند گفت ونصیب خلق از شنودن حدیث ایشان جز تشبیهی نبود . این قوم را در قرآن ذکر چنین کند که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه » . از آن عهد چه توان گفت که چبود ؟ واگر گویند که فهم کند ؟ « ألَسْتُ بربکم ؟ قالوا بلی ! » کنایت از آن عهد است ، ولیکن خلق را از این جز حدیثی نصیب نیست . این فرقت واصلان اند ورسیدگان .

۴۴۵ -- فرقهٔ دوم مریدان اند که جان ایشان‌را قوت از عکس جان های فرقت اوّل بود . جان در بازیدن کار ایشان شد . وقوت ایشان خود از جان در بازیدن بود وتسبیح جان ایشان جز این نبود .

جز با تو خطاست عشق آغازیدن   جان یافتن است با تو جان بازیدن

در درون این قوم جز ذکر خدای تعالی وتقدّس‌را جای نبود . ابو بکر صدیق سر جریدهٔ این قوم است . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که

---

1 - 2 هود 11 : 46 ك / 2 آن S N M انکه P I / از S N در P M I / بتو S P M I بوی N / ندارد S P I ندارند N M / 3 قسم دوم S P M I دو قسم N / رسیده گان P N M I گروه اول رسیدگان S / 3 آنرا S P M I – N / 6 کند N کنند S کرد P M I / 7 الاحزاب 33 : 23 م / 8 حکه فهم کند P N I که فهم کنند S چه فهم کنند M / الاعراف 7 : 172 ك / 9 جز حدیثی S M حدیث N جز در حدیث P I / فرقت P N I آن فرقت S M / 12 شد P M I بود S است N / 13 جان ایشان جز N ایشان جز S M جانشان P I / 14 خطا . . . آغازیدن S N خطاست عشق جان با زیدن P I خطاب عشق آغازند M / 15 در . . . نبود S P M I – N / جز S – P M I / 16 است P I – S N M / قـــدیم S M کریم N مجید P I / .

« ولو انّا کتبنا علیهم أنِ اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیلٌ منهم » . این قلیل، ایشان اند . فرقهٔ اوّل این تمنّا کنند که کاشکی از ایشان بودندی، زیرا که انها آیینهٔ ایشانند . جمال خود را جز در آیینهٔ ایشان نتوانند دید . خود را بخود نتوانند دید . لا جرم در حقّ ایشان این گویند که ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنّة » . ودر حق خود گوید : لیت ربّ محمّدٍ لم یخلق محمّداً . والله لا أدري مِنْ أهل الجنة أنا ، أمْ مِنْ أهل النار .

٤٤٦ – هیچ دانی که ارادت چه بود؟ خدای را در آیینهٔ جان پیردیدن بود . لا بل جرم آفتاب را در آیینه توان دید ؛ زیرا که بی آیینه آفتاب نتوان دید که دیده بسوزد. بواسطهٔ آیینهٔ مطالعتِ جمال آفتاب علی الدوام توان کرد ، وبی واسطه نقشی نتوان دید . از اینجا بود که پیررا مریدی آرزو کند ونتواند که اگر آیینه خواهد که مطالعهٔ جمال آفتاب کند ، اورا دیده نیست که در آفتاب نگه کند . اورا قوت از خود باید خورد. پیر آیینهٔ مرید است که در او خدا را بیند ، مرید آیینهٔ پیر است که در او خودرا بیند . هرگز ابو بکر صدیق نگفت که « لا إله إلّا الله » إلّا با « محمد رسول الله » زیرا که می دید که « من یُطع الرسول فقد اطاع الله » چیست .

٤٤٧ – جوا نمردا ! هیچ عاشق بوده یی که در همهٔ عمر خود اگر در وصال

---

1 النساء 4 : 66 م / 2 این تمنا P I همین تمنا N این همه M تمنا S / 4 خود ... دید P N M I – S / 6 الجنة ... النار S P M I السعادة ... الشقاوة N / 7 پیر دیدن بود S N پیر دیدن M بیرون P I / 8 لا ... دید P M I لا بل آفتاب را در آیینه دیدن بود S – N / آفتاب نتوان نتوان S N P M I / 9 دیده بسوزد S N M بسوزد اما P I / کرد P N M I دید S / 10 بی S N M اما P I / نقشی نتوان دید S نفسی دان P I نتوان M نتوان کرد N / 11 جمال S N M – P I / 12 آفتاب P M I آیینه S N / قوت N – S P M I / خورد S N M خود P I / 13 اوخدارا S در آفتاب P N M I / 14 که میدید که S P M I میدید N / 15 النساء 4 : (8) م / چیست S P M I – N / 16 که P N M I – S ، ز .

باشی با معشوق، خاموشی او چون دانی، وحدیث کردنش بزبان چون دانی؟ چون ترا قوّت آن نبود که از حقیقت او قوتی خوری که این محال بود که تو با او بتوانی بودن. بنظارگی دل خودرا بربام گوش خود آری، تا از حدیث کردن او بزبان قوتی خوری. چون معشوق را بی‌پرده دیدن محال بود، در پرده دیدن ضرورت بود. پس بر قومی بی حجاب تجلّی کند ایشان را از ان چه قوت تواند بودن؟ در عالم علم وتمیز، این حدیث کم شنوده که ما بینهم وبین أنْ ینظروا الی ربّهم في الجنّة إلّا رداء الکبریاء علی وجهه.

۴۴۸ هر چنـــد در این ورق بیش نویسم اشکال بیش بود، امّا علی الجمله بدانکه مریدی، آن بود که خودرا در پیر بازد. اوّل دین در بازد، پس خودرا در بازد. دین باختن دانی چون بود؟ آن بود که اگر پیر خلاف دین اورا کاری فرماید، آنرا باشد؛ زیرا که اگر در موافقت پیر راه مخالفت دین خود نرود، پس او هنوز مرید دین خود است نه مرید پیر. این متعلمی بود که دین خود می آموزد از غیری. اگر راهِ پیر رود، مریـــد بود. پس اگر راهِ مراد خود می رود، او خود پرست بود. مریدی پیر پرستی بود، وزنار داشتن در حقّ خدای تعالی ورسول — صلعم — .

۴۴۹ — چه می شنوی؟ دریغا که نه قوت تواست! ندانم که قوت که

---

1 بزبان S P M I – N / 2 او P M I آن N ش S / 3 بود S P I است N M / 6 از آنچه S P M I هیچ P I / کم شنوده P M I مگر لشنوده S مگر شنوده N / 9 بازد S P M I در بازد N / 10 در بازد P N M بازد P I / چون P M I که چون N کدام S / 11 باشد S P M I منقاد شود N / زیرا S P M I – N / راه مخالفت S M مخالفت N خلاف راه P I / 12 است S N M بود P I / پیر S P M I پیر مرد N / 13 پس S P M I و N / 14 مراد S P M I نراد N / 16 چه میشنوی S P M I – N / نه قوت تو است S P M I قوت تو نیست N / .

خواهد بود ! از همدان تا بغداد قرب صد فرسنگ است . این سهل است لیك از تو تا این حدیث هزار هزار فرسنگ است . این کسی اقتراح کرده است که در این ، فصولی چند التماس میکرد از بهر خود نه از بهر تو . قرآن گوید « یا أیّها الکافرون » اما از این کافر هیچ قوتی نخورد که از غمزهٔ جمالِ معشوقان عاشقانِ سوخته قوت خورند ، کوران را از آن چه ؟ « یا ایّها الکافرون » ظاهرش خطاب است با کافران ، امّا حقیقتش نهنگی است که چندین هزار ابو بکر وعمر در دم قهر خود کشد ، وهنوز « وا جوعاه ! » فریاد می کند . چه گویی ؟ از قرآن کافران‌را نصیبی بود ؟ « إنّهم عن السمع لمعزولون » . عاشقی نامهٔ معشوق خوانَد ، حاضری را که هنوز آتش عشق اورا نسوخته است ، از آن چه خبر ؟ الایمانُ ذوقٌ این حدیث دراز بکشید . فرقت دوم که مریدانند صفت ایشان اینست .

٤٥٠ — فرقت سوم را محبان گویند . صفت ایشان ، مال‌در باختن است « یُجاهدون بأموالهم » اینها باشند ، « وانفسهم » آنها باشند . وروا با شد که کسی جان ومال در بازد « واولئك یؤتون أجرهم مرّتین » ، « إنّ الله اشترى من المؤمنین أنفسهم واموالهم » . پس چندین هزار هزار مقـــام بود در تفاوت هر فرقتی ؛ زیرا که مال در باختن همه یکسـان نبود . بهترین درجات در اینجا آن بود که همه در بازد . چون ابو بکر را مصطفی — صلعم — گوید : ماذا

1 قرب P N M I قریب S / صد S - P N M I / سهل N سلامت S F M I / لیك N - S P M I / 3 فصولی چند S N فصول چند کله P M I / 4 الکافرون 109 : 1 ك / هیچ قوتی نخورد S آنرا هیچ قوتی نخواهد بود N هیچ قوت نخورد P I هیچ نخورد M / معشوقان S P M I معشوق N / 5 قوت S - P N M I / آن P I - S N M / 6 خطاب S N M خطابی P I / چندین S N M چند P I / 7 کشد P I کشد N کشیدو S M / فریاد می N - S P M I / 8 الشعراء 26 : 212 ك / 9 عاشقی S P M I عاشق N / معشوق P N I معشوقی M معشوقه S / هنوز N - S P M I / 10 خبر P I - S N M / الایمـان P N M I الایمان که S / 11 اینست S P M I اینست که بیان کرده شد N / 12 محبان S N M عتاجـان P I / در P I - S N M / است S P M I بود N / 13 التوبة 9 : 44 م / اینها . . . آنهـا S P M I وانفسهم . با موالهم محبـان باشندو بانفسهم مریدان N / باشد P M I بود S N / 14 القصص 28 : 54 م / مرتین P N M I مرتین باشد S / 14 - 15 التوبة 9 : 111 م / 15 هزار N - S P M I / در تفاوت S P M I به تفاوت در N / 16 زیرا N - S P M I / همـه S P M I در کسی N / در اینجا S N در N - M / 17 که P I - S N M / .

ترکت لعیالك او گوید : الله ورسوله . باز کمترین درجات آن بود که از بذل مال اختصار کند بر زکوة دادن که فرض است . اگر کم از این بود خود در حساب نیست .

۴۵۱ — وهم چنین در جان باختن ، ومال باختن ، وخود باختن ، ودین باختن وخدا ورسول باختن بسیار تفاوت بود . وأعلی الدّرجات آن بود که خودرا نبود ، معشوق را بود . مثلاً چون دست تو که خودرا هیچ گونه نتواند بود ، وجز ترا نتواند بود ، بفرمان تو ساکن ومتحرك تواند بود . واورا جز ساکن ومتحرّك بودن کاری دیگر نتواند بود . بالاترین درجات ارادت آن بود که جان مرید چنان مسخر بود جان پیررا که انگشت وزبان و گوش تو ترا . وکمترین درجه در ارادت آن بود که بفرمان او بود بی کرا هتی . پس اگر این نبود ، در حساب نیست . امّا تا در راه ارادت بود ، هنوز مرید نبود . واگر عنایت پیر مدارا ، ورا کند ، بارادت رسد بروز گار .

۴۵۲ — وکمال ارادت که صفتش می کنم ، جز بعد مرگ ممکن نیست ؛ تا در دنیا بود مدخول بود ! مصطفی — صلعم — چون دریك حرکت بجنبد ، ابو بکر که بخلاف او کند همه نطقش آن بود که الصدیقین والعابدین سه بار بگوید تا ابو بکر عذر خواهد . خلق را از این اسرار چه خبر ! از دین بهیچ

1 باز N - S P M I / درجات S N درجاتی P M I / 2 مال S N M - P I / اختصار P N M I اختصار S / بر S N به P M I / که فرض است N - S P M I / اگر S N M که اگر P I / خود S N - P M I / 4 چنین S N M - P I / ومال باختن S P M I - N / 4 - 5 وخود ... بسیار S ودین خدا ورسول در باختن بسیار وخود باختن ودین خدا ورسول در باختن بسیار : P هم N / 5 بود S N M - P I / 7 تواند S N M - P I / 7 - 8 واورا ... بود N - S P M I / 6 ارادت S N M مرید P I / 8 - 10 که بجان ... آن بود P N M I - S / 9 بجان مرید N - P M I / 10 - 11 این نبود P M I تااین بود S N / 11 تا P M I هرکه S - N / بود P N M I خود بود S / 12 مدارا S ها را بی P - N M I / 13 صفتش S P M I صفت او N / بعد P N M I بعد از S / نیست P N M I نیست که موتوا قبل ان تموتوا S / 14 بجنبد S - P N M I / 15 والعابدین P را خائفین S العابین N M I / .

چیز اقتصار کرده اند، ودر جوال غرور بمانده اند. «فستذکرون ما اقول لکم وأفوّضُ امري الی الله» و «سیعلمُ الذین ظلموا أيَّ منقلبٍ ینقلبون». صیاد چون دام به بغداد فرستد، دام صید نکند، مگر صیّاد بنفسه حمالی را بخواستاری صید فرستد تا بآواز واسبابی قرار دهد. از جناب لم یزل ولا یزال دام قرآن باین عالم حکم فرستادند، ولیکن در هر حرفی هزار هزار غمزه جان ربای تعبیه کردند «وذکّر فإنّ الذکری تنفع المؤمنین» گفت آنکه صید ماست، دام ما داند. ودر بیگانگان مارا خود هیچ طمعی نیست. «إنّ الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون».

۴۵۳ ــ برادر أجلّ کامل الدّولة سلام بخواند، واین مکتوب‌را بتبرّك هر روز فروخواند. إنشاء الله که بوقت خود هر کدام کار خود بکنند. مارا برسر تربتهای بزرگان یاد دارد، وخود را این دعا کند، که اللهمّ ارزقني ایماناً صادقاً. ومادرو پدررا در دعا یاد دارد که او را در آن منغمق بزرگوار بود. و درآن کوشد که خود را از دست مشغلهٔ دنیای شوم واستاند که آنرا آخری نخواهد بود إلّا حسرتِ بی نهایت وندامتِ بکمال. نعوذ بالله من ذلك. مشرفـرا سلام کند وبا او بگوید که قاضی می گوید:

ای دوست ره عشق برفتی وببود　　راز دل خود زمـــا نهفتی وببود
بی مستی وبی شراب خفتی وببود　　یکبار بترك ما بگفتی وببود

---

1 چیز S N M ـ P I / 1 ـ 2 الغافر 40 : 44 ك / 2 الشعراء 26 : 227 ك / بنفسه حمالی‌را S N بتعبیهٔ جهـــاتی P M I / 4 بخو استاری S N M بخواه دا ری P I / بآواز واسبابی N با او روشنائی S تا با او آشنائی P M I / 5 باین S M بدین P I با N / 6 الذاریات 51 : 55 ك / 7 خود S P M I ـ N / 8 البقرة 2 : 6 م / 9 ـ 14 برادر . . . ذالك P M I ـ S N / 10 که P I ـ M / در آن P I ـ M / 13 شوم P I ـ M / 14 آخری M اجزای P I / 15 مشرفـرا سلام P N M I ـ S / کند . . . گوید P M I رساند واز و گوید رباعیة N ـ S / 16 ـ 17 ای . . . بگفتی وببود P N M I ـ S / 16 ببود . . . ببود P I فبـــود . . . نبود N M / خود زما P M I ماز خود N / 17 ببود . . . ببود P I ببود . . . فبود N M /.

٤٥٤ – العزّة لله وحده این نوشته بغایت مشکل است وکسی که در جهان از این خبر دارد بغایت عزیز است ، چه از میان چندین هزار سالك که راه خدا روند ، بدل وجان یکی را در مضیق ارادت نکشند . وراهها بحق بسیار است . واین راه غریب تر از همه راهها است وعزیزتر وبی‌خطرتر . وتمام‌ترین خاصیّتی درو اینست که شیخ ابو بکر عبدالله الطوسی – رحمة الله علیـــه – در پیش شیخ ابو القاسم گرگانی بود . وچنین گویند که شیخ ابو القاسم پیر جنّ والنس بود . با شیخ بو عـلی فارمدی گفت : بنزدیك من آیی وخوابی باز گویی ، یعنی خوابی ویادی گویی . وآنکه حدیث ارادت کنی ، درهمه جهان مریدی‌را می جویم که پوستش پرکاه کنم ، واز قرص آفتاب در آویزم تا جهانیان از او عبرت گیرند . واین شیخ ابوالقاسم‌را چندین هزار مرید بود ند، همه صاحب روز گار وکرامتهای عظیم وفراستهای ظاهر ، ودر طلب مریدی بود . تا نه پنداری که مریـــدی آسان کار یست . این فصلك از بهرآن نوشتم که در نوشتـــهٔ من ، بسی سخن های غامض باریك مشکل دَرَسـت ، وهر رونده ادراك نکند ، پس غافلان کی ادراك توانند کرد ؟

٤٥٥ – واز آنجا که منم ، بایستی که این مکتوبات ظاهرتر از این بودی ؛ ولیکن چنین آمد . و چون نوشته بودم بنام تو ، نتوانستم گردانید . همچنین بنام تو بکذا شتم . ارجو که مطالعتش وبال نبود بر تو وبر ما وبر دیگران ؛ امّا از دیگران پنهان باید داشت . اگر کسی را چنانکه دل من خواهد ،

---

1 العزة لله وحده P M I وتحقیق دان که S – N / 1 – 14 این . . . کرد P M I S – N / و S M چه P I / 2 بغایت P M I بکمال S / چه S M که P I / راه P M I در راه خدا خیز ندر راه S / 4 از همه . . . خطرتر S M عزیزترا زهمه راه ها است P I / 5 ترین S M تر P I / درو S M – P I / 7 پیر S M شیخ P I / 7 – 8 آیی . . . گویی S M آیی . . . گوی P I / 8 یادی S M یاد گری باز P I / کنی S M گوی P I / 9 جویم S P I خواهم M / 10 گیرند P M I می گیرنـــد S / 11 گار S M گار بودند P I / 13 بسی S M بس P I / 15 – 18 واز آنجا . . . خواهد P M I والله اعلم بالصواب والبیان S – N / .

از طالبان یا بیم ، چون دو سه سال بحکم من زندگانی کند ، کمتر نه ، این حقایق را بروی مکشوف توانم کرد ، بحکم آنکه در روزگار دراز بدان توان رسید. امّا بدایتش بسه چهـــار سال بأمثلهٔ ظاهر حل توان کرد ، أمّا بسی وچهل وشصت و هفتاد سال بدان رسیدن محال بود . والسلام .

٤٥٦ نوشته بود که مصطفی - صلعم - دیدم در مجلسی مبارك باد ! مغرور مباش که آدمیان باشند که اورا در بیداری علی الدّوام بینند ، چنانکه تو مثلاً چیزی ظاهر بینی . برکت دیدار همایون او بجاو تو وهمهٔ دوستان برساد . بوجهـــل چندین سال ظاهر اورا می دید ، و قرآن می گوید ایشان ترا نه بینند ، واکنون پس از پانصد سال وبرسر ، کس بود که فی اکثر الاوقات او را بیند . حقّ تعالی آن کمالْ بغایت مارا مبذول داراد . الله الله مارا بدعا یاد داراد . ومی گوید : یا ربّ قه من شر نفسه برحمتك . والسلام .



1 - 11 از . . . والسلام P M I - S N / 1 کمتر نه P I کمترینه M / 3 بامثلهٔ M بشد P I / 2 و 4 بدان P I بدو M / 7 همایون M همان P I / 9 پس از P I بعد M / 11 با M - P I /.

بسم الله الرحمن الرحیم

٤٥٧ – ای برادر أعزّ أطال الله عمرك فی طاعتـــه وسلك بك الصراط المستقیم. بدانکه پیوسته مینویسم وارجو که میرسد . وامید میدارم که بتو می نویسم . وتو در میان چون حلقه بردر نیستی که تقدیر ، بلعجبی چنین بسیار یاد دارد . از یکی کاتب سازد ، واز یکی مکتوب الیه سازد . ونه کاتب را خبر از حقیقت کار ، ونه مکتوب الیه را .

٤٥٨ – نه بینی که دست را وقلم را تهمت کاتبی هست واز مقصود خبر نه ؟ وکاغذ را تهمت مکتوب فیهی وعلیهی نصیب باشد ولیکن هیهات هیهات ! العقیق واهله ! هر کاتب که نه دل بود بی خبر است . وهر مکتوب الیه که نه دل است همچنین . مصرع : وکَمْ سَتَرَتْ حبّاً علی النّاس زینبُ . لا بل فلا بل هر کاتب که نه حقّ بود ، وهر مکتوب الیه که نه دل بود بکار نیاید . کاتب ومکتوب الیه فی قلوبهم باید .

٤٥٩ – وچنانکه دست وقلم من در این میان کاتب نتوان نهاد ، سمع ظاهر تو وبصر ظاهر تو مکتوب الیه نتوان نهـــاد . ووهم ودماغ تو همچنین ، وعلم

---

1 بسم . . . الرحیم I P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۲۹ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والثلاثون بسم . . . الرحیم وعلی الله التکلان الحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله اجمعین S / 2 – 3 اطال . . . المستقیم N – S P M I / 3 میرسد S P N I میرسنـــد M / 4 بردر N M I – S / بلعجبی چنین P M I این چنین بلعجبی S N / 5 الیه سازد S N الیه P M I / 7 مقصود S N M کاتب P – I / 8 فیهی وعلیهی S فیه وعلیه P N M I / نصیب باشد S P M I هست واوبی نصیب N / 9 العقیق واهله S العقیق وأهله N الیقین وأهله P I التعین الیه M / دل . . . است S در دل بود بی خبر است وهر مکتوب الیه که نه خبر داشت M حق بود وهر مکتوب الیه که نه دل بود بی خبر است وهر مکتوب الیه که نه خرد است P I / 10 – 11 همچنین . . . دل S P M I – N / 10 مصرع M – S P N I / 12 ومکتوب . . . باید S P I کتب را مکتوب الیه فی قلوبهم باید M چیست کتب مکتوب الیه چیست فی قلوبهم N / 13 من S N M – P I / 14 ظاهر تو S N تو M ت P I / ووهم P M I – S N / .

* * * نامهٔ سی وسوم . S 33 , P 48 , N 29 , M 51 , I 37 * * *

مزوّر تو همچنین ، وعقل مختصر تو همچنین . اگر دل داری ، دل را مکتوب الیه توان نهاد « إنّ في ذلك لذكرى لِمَنْ كان له قلبٌ » وحقیقت دان که اگر دل تو مکتوب الیه بحقیقت واستحقاق بود ، مرا در میان هم کاتب ننهد .

٤٦٠ – کاتب حق‌را داند ، تعالی وتقدّس عما یتخیّلُهُ ویتوهّمُهُ العمیان . چون کاتب بحقیقت حق‌را داند ، دل مرا کاغذ داند که مجرای معانی است و محل حقایق ، وعقل مرا مترجم شناسد از آن حقایق ، زیرا که در عالم ملك زبانِ اهل ملکوت کسی فهم نتواند کرد ، اگر ترجمان جبروتی نبود . آخر دیده باشی که عجمی زبان عربی فهم نکند إلّا بوسطهٔ ترجمانی که هم عربیت داند وهم عجمیّت . تحقیق دان که در دریا عمـــوم‌را راه نبود إلّا بواسطه کشتی .

٤٦١ – اکنون بدانکه دماغ من سخنان دل من فهم نکنند ، اگر عقل من در میان نبود . دماغ ملکی ست ، ودل ملکوتی ، وعقل جبروتی . عقل را ترجمانی دان که هم زبان دل ملکوتی داند ، وهم زبان دماغ ملکی . ومگر بمثالی بهتر فهم کنی . این همچنان است که زبان ودماغ وعقــل ودل . دماغ ترجمانست میان عقل وزبان ، چنانکه عقل ترجمانست میان دل ودماغ . اگر روشن تر ازاین مثالی خواهی ، این همچنانست که زبان ودماغ وسمع ظاهر ، زبان ترجمان است میان دماغ وسمع ظاهر . اگر تو در دماغ چیزی منظوم

---

1 مزور توهمچنین S N M مزور P I / را S N M - P I / 2 توان نهاد S M نتوان نهاد N توان نهاد اما P I / ق 50 : 37 ك / 3 تو S P M I - N / 4 - 5 داند . . . که S P M I داند دل مرا کاغذ که N / 4 یتخیله ویتوهمه P N M I تخیله وتوهمه S / العمیان S N M والعیان P I / 6 زیرا که در عالم N که در S P M I / 7 ملکوت S N M باکسوت P I / ترجمان S N M ترا جمـــال P I / 8 نکنند S P M I نتواند کرد N / هم S P M I - N / 9 داند S N M دارد P I / تحقیق S N M بحقیقت P I / دریا S N M دل P I / 10 کشتی S N M که P I / 11 من . . . دل من S N M را دل P I / 13 - 14 دل . . . کنی S N M دماغ ملکی ودل ملکوتی ودل داند پس عقل ترجمان است میان دل ودماغ اگر روشن‌تر ازین مثالی خواهی P I / 14 وعقل P N M I - S / دل N - S P M I / 14 - 15 دل . دماغ . . . دل N M دل . دماغ ترجمان وزبان چنانکه ترجمانست معانی P I دل ترجمانست میان عقل چنانکه عقل ترجمانست میان دل S / 15 ودماغ S M - P N I / 15 - 16 اگر . . . ازین S P M I - N / 16 مثالی S M - P N I / خواهی این همچنانست S P M I - N / که زبان S M ودل P I - N / 17 تو در M در S دل ترا N ترا در P I / چیزی P M I حدیثی S N / .

ومعنوی بگویی هرگز سمع ظاهر هیچ از آن برنشنود. چرا؟ زیرا که سمع زبان دماغ نداند، ولیکن نطقِ زبان‌را فهم کند. وزبان ترجمان دماغ است. تا هرچه در دماغ تو منقّش شود، زبان از آن عبارت کند. پس بسمع آن نطق‌را دریابـــد. چون دلِ ترا این حقایق مکشوف گردد بکمال، دلِ مرا هم ترجمان نهد.

۴۶۲ — اکنون این حقایق را مجال ومجاری بسیار است. قلم الله ولوحه دو مجری است. سهل عبدالله تستری می گوید: القلبُ هو العرشُ والصّدر هو الکرسيّ. باش تا بدانی که عرش را باقلم چه مناسبت است، آنگه بدانی که کرسی را بالوح چه مناسبت است. پس تفسیر ابن عباس فهم کنی که «في لوحٍ محفوظٍ» أي في قلب المؤمن. واین بدانی که با مصطفی – صلعم – گفتند که أینَ الله؟ فقال – صلعم –: في قلوب عباده. وبدانی که قلوب العباد وعرش الله، چه بود! پس بدانی که حق تعالی چرا گوید که لَنْ تَسَعني أرضي ولا سمائي ووَسِعني قلبُ عبديَ المؤمن.

۴۶۳ — جوا نمردا! در صحرای عظیم دل غرق است، مرا معـــذور دار آمدم بامیر سخن تو «من یُطعِ الرّسولَ فقد أطاعَ الله». هرچه از زبان من شنوی هم از دل من شنوده باشی که زبان را ممکن نیست که نه بفرمان دل جنبد. برلوح دل مصطفی – صلعم – کلام الله منقش دان، وهمچنان که زبان

---

1 ومعنوی بگو یی S N M ظاهر شود ومعنـــوی بگوی P I / هیچ از آن بر P I هیچ باز آن M هیچ حاضر S ابن حدیث N / 2 نداند S N M نیـاند P I / نطق P M I سمع نطق S قوت نطق N / فهم S P M I تفهم N / 3 تا S P M I که N / شود P M I گردد S N / پس P I – S N M / 4 مرا‌م M را م P I مرا S N / 5 نهد P N M I داند S / 6 قلم الله ولوحه N M قلم الله وارحد S قل الله الواحد P I / 8 مناسبت S P M I نسبت N / 9 کنی که S N M کن P I / 9 – 10 البروج 85 : 22 لا / 10 با مصطفی S N M I مصطفی‌را P I / 10 – 11 که این S N M این P I / 11 الله S P M I الله في الارض N / 11 – 12 وبدانی . . . بود N – S P M I / 12 لن M لم S N Y P I / 12 – 13 ارضی ولا سمائی P N M I علی الارض والسماء S / 13 عبدی P M I عبد S N / 14 صحرای S P M I این دریا N / دل P M I صد هزاران هزار دل N دلم S / 15 سر P I – S N M / تو S N M – P I / النساء 4 : 8 م / 16 م SNM – PI / 17 مصطفی SPMI سید عالم N / الله SNM – PI / دان SPMI بود N / .

مسخر دل است ودر زیر فرمان او مقهور است، تا جز بفرمان دل هیچ حرکتی نکند. دل مصطفی – صلعم – مقهور فرمان حقّ دان. پس «من یُطع الرّسولَ فقد أطاع الله» فهم می کن. از این میان، واین را می بین که «إنّ الذین یبایعونك إنّما یبایعون الله. یدالله فوق ایدیهم».

٤٦٤ - مقصود از این آنست که دلِ کاتب را نیز در میان جز علّتی ومجرایی نداند، آنکه کاتب حقّ را داند. مریدرا شرط آنست که منتظر فرمان دل پیر بود که اورا هنوز استعداد آن نیست که از دل او لوحی کنند تا «وربّك الاکرم الذي علم بالقلم» بلا واسطهٔ قلبِ شیخِ خود در او می نویسد. اما اگر زبان را در فرمان دادن شریكِ دل دانی مشرکی بتحقیق - واگر اورا مقهور ومسخر دانی، در زیرِ قهرِ دل وفرمانِ او، تو موحدی.

٤٦٥ – از محمد رسول الله – صلعم – چه می دانی؟ اگر با لا إله إلّا الله ظاهر گردد، و اورا شریك می بینی این را شرك گویند «لئن أشركتَ لیحبطنّ عملكَ» خود معلوم است. امّا اگر از محمد رسول الله – صلعم – مقهوری می بینی درزیر قهرِ لا إله إلّا الله، ترا مسلمان توان گفت. کال آدمی در آن است که نور محمـــد رسول الله – صلعم – در نور لا إله إلّا الله چنان بیند که نور کوکب را در نور آفتاب به بیند، لا بل چنانکه نور ماه را در نور آفتاب، تا جاهلی اعتراضی فاسد نکند.

---

3 وامی بینی که SM رامی بینی N می بینی که PI / 3-4 الفتح 48 : 10 م / 5 در میان N - SPMI / 6 آنکه S - PNMI / داند SPMI داندوبس N / مریـــد را NM مرید را یکی PI بلی مریـــدرا S / 7 لوحی SNM لوح PI / 8 العلق 96 : 4 ك / در SPMI بر N / 9 نویسد SPNI نویسند M / 10 قهر PI - SNM / 12 ظاهر گردد و SPMI - N / می PI - SNM / 12-13 الزمر 39 : 65 ك / 13 از محمد PMI محمد را SN / 14-17 ترا . . . نکند N - SPMI / 16 کوکب SPI کواکب M / به بینند M - SPI / 12 را S - PMI / .

٤٦٦ – وکمال ارادت آن بود که نور لا إله إلّا الله در پردهٔ محمد رسول الله – صلعم – به بیند ، وبی حجـــاب نتواند دید که دیدهٔ او هنوز خام است تا پخته گردد . وچون پخته گشت محمد رسول الله – صلعم – از میان بر نخیزد ! حاشا وکلّا ! این ظنّ غلط است ، ولیکن مقهوری او در زیر قهر لا إله إلّا الله ظاهر گردد . منتهی را چنین بود ومبتدی را چنانکه گفتیم که جمال لا إله إلّا الله جز در پردهٔ محمد رسول الله – صلعم – نه بیند . هر چند بیش نویسم نا محرمان را اشکال بیش بود . اکنون تو کجا یی ! لا إله إلّا الله در چندین هزار هزار حجـــاب است قومی را . وقومی را جز در پردهٔ محمد رسول الله نیـست .

٤٦٧ – تو ندانم که چنـــد پرده می بینی ! باری دانم که در طلب بس مقصّری ، واگر نه سلوك چندان می باید کرد که ملکوت اسفل را بر دیدهٔ سالك عرض کنند . پس چندان سلوك کند که ملکوت اعـــلی را به بیند . پس اگر سعادت مساعدت کند ، خالق الملك والملکوت ، والاسفل والاعلی را به بیند . پس چندان سلوك کند که بپردهٔ عزت برسد . وتا از پردهٔ عزّت به نرهد ، به پردهٔ جبروت نرسد . وتا قدم از جبروت بیرون ننهد ، پردهٔ عظمت را نه بیند . وتا در پردهٔ عظمت بود ، از حقیقت کار محجوب است . چون پردهٔ عظمت را بسوزد ، دنیا وآخرت را بیند محوشده که « کلُّ مَنْ علیهـــا فان » وازو بگویند . وانظر الي إلهـــك که « ویبقی وجهُ ربّك ذو الجلال والاکرام » .

---

1 ـ 5 وکمال ... الله N ـ S P M I / 1 در S P I واندر M / 2 وبی S که بی P I بی M / 5 منتهی S N M ومنتهی P I / 8 هزار N ـ S P M I / 10 چنـــد S N M چندین P I / 11 مقصری S N عنصری P M I / ملکوت S N M ملوك P I / 12 کنند که S N M باید کرد که P I / 13 پس N ـ S P M I / مساعدت P M I مساعدتی S N / 13 ـ 14 خالق ... به بیند N ـ S P M I / 14 پس ... برسد S پردهٔ عزت بیند P M I ـ N / 16 در S N ـ P M I / بود S است N را به بیند P M I / 17 را بسوزد P M I بسوزد S N / بیند PPMI بسوزد به بیند S / 17 ـ 18 الرحمن 55 : 25 ك / 18 وازو S N با او به M I / طه 20 : 97 ك / 18 ـ 19 الرحمن 55 : 26 ك /

۴۶۸ – هنوز یك قدم باخلاص بر نگرفتی ، دعوی واصلی کنی ؟ این حدیث را کی باشی ؟ اگر از عمـــوم مسلمانانی ، حرکات و سکنات موافق شرع کو ؟ که « ثم جعلناك علی شریعةٍ من الامر فاتبعها » . و اگر بحقیقت شرع بینا گشته واز خصوص مؤمنانی ، دلی پروردهٔ طریقت کو ؟ وظهرت ینابیعُ الحکمةِ من قلبـــه علی لسانه کو ؟ که « وألّو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماءً غدقاً » . و اگر از أهل معرفتی واز خصوص خصوصی ، داغ صدیقانت کو ؟ ونشان بربستن از « لنفتنهم فیه » تراکو ؟ که « الذین آمنوا ولم یَلبِسوا ایمانهم بظلمٍ اولئك لهم الامن » .

۴۶۹ – پنداری که همه ضال هـــداه الله بود ؟ حاشا وکلا . این طریقت بود که « لنفتنهم فیه » کار آن دارد . که هادِ أضلّه الله . اللهمّ ارزقنی . تو دعای دیگر میکن ! که این مرامت نه ترا . فریاد ! فریاد ! بیت :

گم شدن در گم شدن دین من است   نیستی در هستی آئین منست

رباعی :

از بس که کشیده‌ام ززلف توستم   مویی شده ام از آن دو زلفین بخم
زین پس نه شگفت اگر بوم بانو بهم   در زلف تو یك موی چه افزون وچه کم

گفت : چه بود؟ گفت : «امة یهدون بالحق» را در پردهٔ «کهیعص» بردند . کس راه بدرنیاورد هادِ أضلّه الله ، و « کم أهلکنا من قبلهم من قرنٍ هل تحس منهم من أحدٍ ؟ » لا بالله چندین هزار هزار مرید سوخته‌را بینی که بیرون پرده جان می کنند و می گویند . بیت :

---

1 دعوی واصلی کنی M دعوی اصلی کنی P I - S N / 2 حرکات وسکنات P N M I حرکاتی وسکناتی S / موافق S P M I خود موافق N / 3 الجاثیة 45 : 18 ك / 4 گشته M S N کشتی P I / مؤمنانی S N M مؤمنـــان P I / کو و S N M گوید P I / 5 - 6 الجن 72 : 16 ك / 7 برستن از P N I رستن S M / 7 و10 طه 20:131 ك / 7 - 8 الانعام 6:82 ك / 10 الجاثیة 45 : 23 ك / 11 این P M I این دعا S N / 11 - 13 بیت ... رباعی S - PNMI / 14 ام ... ام PMI ایم ... ایم S N / 15 پس نه P N M I نیست S / بوم S N شوم PMI / 16 بود P N M I - S / گفت S P M I - N / المائدة 7 : 181 ك / را S P M I - N / بردند S N آمد M استکسی PI / 17 راه S را P M I - N / 17 - 18 مریم 19 : 98 ك / 18 هزار P M I - S N M / مرید P M I مریدان S N / 19 بیت P M نار الله الموقدة الـــتی تطلع علی الافئدة (قرآن 104 : 7 شعر S - N I / .

یارما در خانه پنهان گشت ودر محکم ببست

خانه پر غلغل شود گر حلقه‌یی بردر زنیم

۴۷۰ – هر چند می‌کوشم که خود را با ساحل آورم تا چیزی نویسم که ترا بکار آید، خودرا در میان لجّه می‌بینم. «والله غالب علی امره». گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود. «هو الذي يُسيّركم في البرّ والبحر». چرا نمردا! مگر خودرا گویی توانی کرد! وتا خودرا بخرط مجاهــدت وتقوی بر نیاوری، هرگز از تو گو بی نکنند. مگر این بیت نشنوده یی؟ ارجو که بشنوی از انجا که گفت همه تلوین نشود بلا شك:

فرمــان نبری زلف عبــدان ببری   چوگان نکنی گوی زشاهــان ببری

چوگان زلفا! اگر تو فرمان ببری   چــیزی که بگفته‌یی بپایان ببری

وقت را بدین دوبیت تسبیح میکن:

گرپای من از عجز طلبکارِ تو نیست   تا ظن نبری که دل گرفتارِ تو نیست

نی زان نایم که دل خریدارِ تونیست   خود دیدهٔ من محرمِ دیدارِ تو نیست

ینفعه الله بهذا المکتوب وبجمیع ما کتبنهُ وما اکتبُ بفضله ورحمته. جهدآن کن که خود را از خدمتِ مخلوقان وارهانی که «إنّکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم» نه اندك تهدیدی دارد باخود. والسلام.

---

1 پنهان گشت P M I تنهارفته S بنشستند N / 2 در زنـــیم P M I در زنی S سندان زنیم N / 4 یوسف 12 : 21 ك / 5 یونس 10 : 22 ك / 7 بیت P M I شعر S N / 7 – 3 ارجو که بشنوی P M I – S N / 8 از . . . بلا شك P M I از . . . بلا ابتلا S – N / 9 و 10 ببری . . . ببری S I نبری P M برمی N / 9 چوگان P N M I کوگان S / نکنی P M I کنی و S کشی و N / 10 زلفــا P N M I زلی و S / بگفته S M نگفته P N I / بپایان S P N I بفرمان M / 11 دو بیت P I بیت S-NM / تسبیح P M I تسبیحی S N / 12 گرپای S N ارپای M I از پای P / 13 نی زان نایم که دل خریدار تو نیست M نه از آن نایم که دل خریدار تو نیست N نه زآنا نم که دل خریدار تو نیست S وین سینهٔ من موضع اسرار تو نیست P – I / من S P N I ما M / 14 ینفعه P M I ینفعل S N / ورحمته P N M I وکرمه S / 14 – 16 جهد . . . والسلام S P M I – N / 15 کن ... رهانی S P I کند . . . رهاند M / 15 – 16 الانبیاء 21 : 98 م / 16 والسلام P I والسلام والحمد لله رب العالمین S M / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۷۱ – الحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین.

تغيَّر حــــالي والليالي بحالهــــا   وشبت وما شاب الزمان الغرانق

برادر أجلّ أطال الله بقاه بداند که این ساعت که این نوشته می نوشتم در دیه نبودم، اما می خواستم که در کاری گریزم که از آن راحتی پدید آید اکنون ندانم تا وقت چه بلا خواهد کرد. بامداد پگاه سماع این دوبیت درون رابکلیت بکار داشت که شعر:

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم   وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم
از نازکی بطبــع خونخواره شدی   ما نیز کنون بطبع غمخواره شدیم

اگر وقتی در خلوتی این برادررا دعایی گوید، یا بر سر تربت عزیزی یاغریبی فتوحی تمام بود چنین گوید: اللهم استقبله بعنایتك.

۴۷۲ – عزیزا! اگر سعادتی ترا مساعدت کند، بلعجبها بسی خواهد بود که آنرا زمان تا زمان اثر پدید آید. تو نیز همتی می دار. ندانم که چه خواهد بود! اما گوی شدن به فرمان چوگان سلطان لابد ست. ارجو زود بود که بود. اما گوی اگر چه مسخر است در زیر قهر چوگان سلطان،

---

1 بسم ... الرحیم M ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة والثلاثون بسم ... الرحیم S - T P I / 2 - 3 الحمد ... اجمعین. تغیر ... الفرانق S تغیر ... الفرانق بسم ... الرحیم M تغیر ... الفرانق T P I / این شعر در نسخهٔ M در پایان نامهٔ پیش از آن جادارد / 6 این نوشته SM نوشته TPI / 5 دیه TSPI ده M / 6 اکنون ندانم TPI-SM / خواهد کرد TSPI کند M / پگاه I S - T P M / 6 - 7 درون را S باطن مرا T P M I / 7 بکلیت T S P I - M / شعر S بیت T M - P I / 8 - 9 شدیم ... شدیم T S P I شدم ... شدم M / 9 ما T S P I من M / غمخواره S خونخواره T P M I / 12 سعادتی ترا T P M I سعادت S / بسی T P I بسیار M بی S / 13 آنرا ... آید T P M I که آنرا اثر زمان زمان بود که بود S / 14 شدن T P M I شفلت S / ارجو T P I ارجو که S M / 15 اما T P M I اما هنوز S / .

* * * نامهٔ سی وچهارم . T 1 b . S 34 . P 29 b . M 106 . I 29 b * * *

در خودش وبا خودش بسی حساب ها است . الرضا بالقضاء باب الله الاعظم، اگر دست دهد بدایت بندگی اینجا خواهد بودن واگر نه بیت :

چون من دو هزار عاشق اندر ما هی
می کشته شود که بر نیا ید آهی

لا بد اگر سمع داری از وقت بشنو که من فم الاعرابي أفصح ، در بغداد وهمدان برا بر انشاد می کنند که بیت :

چون تو دو هزار عاشق ازغم کشتم کز خون کس آلوده نشد انگشتم

٤۷۳ — جوا نمردا ! جایی که سجل مکّاری برخود بندد که « والله خیر الماکرین » حال چگونه بود ، آنجا که بود ! گو یی که آنچه نمی باید ، برسد . رباعي :

در خواب همه به نزد دلبر باشم لب بر لبو بر نهاده بَر بَر باشم
بادل گویم ، همیشه ایدر باشم بیدار شوم چو حلقه بردر باشم

ازهر مویی هزار هزار فریاد بر آید که آوه ! دردا که بخواب آمده بود . چه نویسم ؟ که نوشتنی نیست ! چه گو یم ؟ که گفتنی نیست ! چه بشنوی ؟ که شنود نی نیست .

٤۷٤ — تا کی از طمع ؟ که آن حدیث از طمع دور است ، وبر طامعان حرون ! اگر طمع ببیری کافری مطلق ! واگر طمع کنی حماقی وغروری تمام باشد . اگر وقت‌را قرار گیری متقاضی قهار صفت دلربائی بطمعی بیا ید ، وجمال

---

1 وبا خودش T P M I ـ S / 2 بودن . . . بیت M بودن واگر نه T P I بود S / 3 من S M ما T P I / 5 از وقت T P M I ـ S / برابر . . . کنند T P M I ترا برین شاد می کنند S / 6 بیت S P نظم M ـ T I / 8 که . . . که P M I که برخود سجل مکاری خود بندد که S / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 54 م. والانفال 8 : 30 ك / 9 انجا . . . برسد T P I ـ S M / 10 رباعي P بیت S ـ T M I / 11 وبر S M او T P I / 13 آید S M خیزد و T P I / 14 ـ 15 چه بشنوی . . . نیست T S P I ـ M / 16 حرون S P I حرام M / 17 طمع M طمع در T P I طمعی S / باشد T S P I ـ S / 18 وقت را T P M I ـ S / دلربائی S M زمانی T P I / بطمعی T S M I تمنی P / جمال T S حال P M I / .

عرض کند ، وغادت برغارت بینی بهزار هزار زبان لطف ترا بخود دعوت می کند که باری بنگر که از سکه میانی باز . واگر نروی ، بجــذبات قهرت برد. ابو الحسن خرقانی وازو گفت: هرروز هزارهزار باراز توبگریزم، وهربار بلعجبی نو می‌سازی واز دنبـــالم بیابی : فریاد از تو، درد فراوان از تو ! . چون تن درکار دهی ، بار دگر واطمـــع خام بغارند ، واو گوید : ترا چه گو یند ؟ وترا که گویند ؟ ما از کجا ، وتواز کجا ؟

۴۷۵ – بآب سیاه دودو کبودت فرو دهد ، وفضیحت دوجهـــانی ترا بنما ید . وبا این همه نخواهد که جبرئیل ومیکائیل را خبر بود . رویت سیاه کند، ودرگاه بی نیاز ترا بباد ابالی بردهـــد . پس اگر خاموشت بیند ، گو ید : فریادت کو ؟ خاك بر سر کردنت کو ؟ واگر هیچ گونه بر تن تو موی بود ، ناطق شود ، گو ید چه جای هذیان تست ؟ اگر متحیر بمانی ، عتاب بیابی ، واگر درخود نگری زخم ها پیا پی خوری . واگر باکرم او نظر کنی در دیده میلت درکشد . «ولا تمـــدنّ عینیك » در کسان منگر ، ودر چیز کسان طمع مکن .

۴۷۶ – تماشای این آدمی در عرصهٔ عرصات کاری عظیم است . دریغا ! دریغا ! اگر ترا وقتی درسر عشقی مزوّر بوده بودی ، ترا درین حدیث راهی بودی . سخت بو العجب کاری است ، وتو غافل بکمال، جنین فی رَحِمٍ ، لا بل نطفة «بین الصلبّ والترائب » ، لا بل دورتر و دورتر ، چه گو یم ؟

١ غادت T P I عادت M غارت S / زبان T P M I - S / 2 که S مصراع P S M
- T I / 2 زروی T P I نه روی S نوری M / بجذبات T P M I بجدثان S / 3 قهرت T P I
قهر وقت S قهر M / هزار با راز S M با راز P از T I / 4 هر . . . سازی T P M I
تو هزار بازی بلعجب بیاری S / بیابی T S I میآبی M بیابی . ع P / 5 بار . . . بغارند
S M وطمع خام کنی دیگر باربغارند T P I / 6 ترا S M وترا T P I / 8 کند T S P I
ـ M / 9 خاموشت S M خاموش T P I / 10 برین T P M I در S / 11 شود T P M I - S /
12 پیاپی خوری T P M I سوبسو S / 13 الحجر 15 : 88 ط / کسان T P M I چیز
کسان S / 13 - 14 ودر . . . مکن T P M I - S / 15 در . . . است T P M I عرصه
کاربست عظیم S / 16 دریغــا S M - T P I / سر M سفر T P I سرد روی S / 16 - 17
ترادر ... بودی T P M I - S / 18 ودور تر T S M I - P / .

واگر گویم کی بشنود ؟ که تو هنوز روی دل ندیدی « إنّ في ذلك لذكری لمن كان له قلبٌ » لعمری « لهم قلوب » ولیکن « لا يفقهون بها » « ولهم اعين » ولیکن « لا يبصرون بها » « ولهم آذان » ولیکن « لا يسمعون بها » .

نه همرهی تو مرا ، راه خویش گیرو برو
ترا سـلامت بادو مرا شکیبائی

زهی واعظ سرشس خاکت خوش باد ! که خوب میگوید که شعر :

گر به ره عاشقیت هیچ نیاز است
راه دراز است وبانشیب وفراز است
بار خـدای است عشق ، سرکش وناباك
بنده کش است ای عجب ، نه بنده نواز است

۱۷۷ - فرعون صفتی نمرود نعتی ، لا بل او داند که چون فرعون ونمرود اگر غاشیه داری او کنند بزیودش ، قارون دوم در نقد خود. «فسبحان من لا يخفى عليه خافيــة في الارض ولا في السماء » . تو کورو کر باش وقت را که ترا از آن نصیبی نیست : مصراع یا دوست چنین کنی ، بدشمن چه کنی ؟ « ق ! والقرآن المجيد » ، « ص ! والقرآن ذي الذكر » ، « ن ! والقلم وما يسطرون » ، « حم عسق . كذلك يوحي اليك والى الذين من قبلك الله العزيزُ الحكيم » ، « طسم تلك آياتُ الكتاب المُبين » ، « طه ما أنزلنا عليك القرآن لِتَشقى » ، « ألمر

1 واگر T P M I رانگار که S / 1 - 2 ق 50 : 37 ك / 2 - 3 الاعراف 7 : 179 ك / 5 سلامت T S P I سعادت M / شکیبائی P I نگرلساری T S M / 6 که . . . شعر T S - P M I / 11 نعتی S P M I معنی T / چون S P M I چون وچون T / 12 بزیودش T S بزیورش P I زبیدش M / در P M I بر T S / نقد S P M I نقدیر T / 14 ازآن S P M I این T / مصراع P M I - TS / 14 - 15 ق 50 : 1 ك / 15 ص 38 : 1 ك / القلم 68 : 1 ك / 15 - 16 الشوری 42 : 1 ك / 17 - 18 القصص 28 : 1 ك / 18 طاها 20 : 1 ك / .

ألمص ، كهيمص » . يا كافي المهمّات يا هو يا من هو هو . يا من لا هو إلا هو يا من لا يعرفُ كيف هو الا هو . أنت أنت هو هذا . شعر :

أرب ، يبول الثعلبان برأسه
لقد ذلَّ من بالت عليه الثعالب

۴۷۸ – عزيزا ! بهر گونه که هست کس ازو نگریزد ، وآن خدای است که هر کس گوید او مراست ، واو هیچ کس‌را نه ، لا بل همه‌را هست ولیکن با چونست « الله نورُ السموات والارض » . در جیب خود نگر تا ازو چه نقد داری ؟ الناسُ کأسنان المشط . ما الناس الا کإبل ٍ تائهة لا تكاد تجد فيها راحلة. همه همه هست شعر :

ای کاش دیده دررخ او ننگریستی تادل به جرم دیده گرفتارنیستی .

۴۷۹ – اگر « لا يشفعون الا لِمن ارتضى » این است که من می دانم ، وای برمن ! لا بل ولا بل مصطفی مودّبی بود از آن ِ او که أدبني ربّي فأحسنَ تأديبي . یکی‌را می گفت : أسرقتَ ؟ چنانچه همهٔ صحابه می شنیدند ودر سر اورا تلقینی می کرد که قل : لا . يا داود ! اسمع مني وحقا أقول : أحبُّ عبادي إليّ من حببني الى عبادي . قال داود : أيْ ربِ كيف أحبّبك الى العباد ؟ [فقال] : ذكرهم آلائي عند كل صباح ومساء . بارخدایا ! این مقدمه دارد؛ تو بفرست . مصراع : ماورا از آن چه که توگل وبا دامی .

---

1 لا هو TSPI لا اله M / 2 شعر M بیت TSI - P / 5 نگریزد TSPI گریز نه M / 6 نه TSM نیست PI / 7 چونست TPMI خوفست S / النور 24 ؛ 35 ﻙ / نگر TSM - PI / 9 همه همه هست SPI وجعل انه فنملتنا الی M وجعل الله عاقبتها الی خیر T / شعر T - SPMI / 10 کاش TSP کاج MI / 12 مودبی SPMI مؤدنی T / 14 تلقین . . . قل لا SPMI تلقین . . . قل T / 15 حببنی الی TSM یحببنی الا PI / قال داود (تصحیح) - TSPMI / 16 فقال (تصحیح) - TSPMI / ذکرهم PMI تذکارهم TS / این TSPI اینکه M / 17 مصراع TSPI - M / ازآن چه که TS چه از آن که M از آن چه PI / با دامی TSMI با دامی بیت P / .

هر کس بمراد خویش یاری دارد واندر خور خویش روز گاری دارد

۴۸۰ — چه توان کرد ! لا مانع لما اعطیت ، ولا مُعطي لما منعت . خلیل — صلعم — چنین گفت : « ولا تخزني یوم یبعثون ». گاه سمّ قاتل و گاه پازهر محیی بود . بار خدایا کریم هرچه اوّل گوید آن کند ، ودوم کند ، ولیکن آنچه اوّل بود هم اول بود ، هم دوم . دوم دعای موسی است — صَلعم — آن روز که درپیش فرعون می رفت : اللهم بدیع السموات والارض وما بینهما ، نواصیهم بیدك وأنت تصرّف القلوب کیف ما شئتَ . اللهمّ إني اعوذ بخیرك من شرّه ، وأسألك من خیرك لا من خیره . عزّ جارُك وجلّ ثناؤك ولا إله غیرك . کن لي جاراً من فرعون وجنوده . تودانی علم من ، وقت‌را در میان نبود ، بندیش کردم نظر نامحرمان‌را ونفع عوم را . إلهي لك الحمد الذي انت أهلُه على نعم ما کنت منك لها اهلاً . ما از خود توانیم گفت ، تو توانی بود . بیت :

ترمم بروم سرو روان نادیده بیرون شوم ازجهان ، جهان نادیده

یا رب تو میدانی . بیت :

درمیدانت همی زند هر کس گام تا خودکه رسد کرا کند کار نظام

۴۸۱ — این حدیث مغ لا بد است که سیاه کنم ، زهررا بقر اینست که اندك وبسیارش بکشد ، آن بباید که یا رب لا تؤاخذني بسوء اعمالي همین است . بیت :

---

1 واندر ... دارد P M I ـ T S / روز M ساز P I / 3 الشعراء 26 : 87 ك / گاه سم قاتل وM سم قاتل گاه T S گاه سم قاتل بود P I / 4 کریم T S P I گیرم M / 5 آنچه M ـ T S P I / هم اول P M I هم اول اول S هم اوT / هم دوم P I دوم T SM / دعای M P I کاشکی موسی ـ صلعم ـ چه دعای T چه دعای S / 7 بخیرك T S M بك بخیرك P I / 10 تند یش S تندبیش T بتدریش M بندمیس I تبدیلش P / 11 اهلا T S M هذا PI / 11 و13 بیت S P نظم M ـ T I / 12 بروم M رخ آن T S P I / 14 رسد P M I رهد T S / کند TSM بود P I / 15 این ... را P M I ـ T S / 16 بباید که یا رب T S نباید PMI / 16ـ17 همین است بیت TS بیت M نظم P ـ I /.

آری صنماً چنین بود کار عیار گه باطرب ونشاط گه بر سردار

جای آن است که صدور العوالی او فروع المنابر . بازرگانی ببدلی نتوان کرد . چونی ؟ زینهار ! زینهار ! اورا فراموش مکن که او نیز ترا فراموش نکند ، لا بل او ترا چندان یادکند که تو اورا یادکنی ، وای برتو ! وخنکک ترا ! معذورم‌دار که عقل لبس می گویم : اللهمّ ارزقنی عقلاً أعیشُ به . اما ندانم تاچون است ؟ سبحان من هو الضارّ النافع والسلام .



2 جای P M I وجای T S / که T - S P M I / المنابر T S P I المنابر بیت M / ببدلی T S ببدل P M I / 3 چونی M خوبی T S - P I / 4 نکند S P M I کند T / چندان T S M چنـــدان بار P I / 5 خنکک تو P M I خنك ترا T S / گویم S P M I گوید T / 6 السلام . P I السلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله T M والحمـــد لله رب العالمین S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۸۲ — خدای تعالی برادر اجل کامل الدوله در ضمان سلامت و سعادت بداراد وتوفیق خیرها دهاد نوشتهٔ آن عزیز رسید ، و شاد شدم که آن خواب دیده بود مارا خبر کرده. نفعه الله بما اراه في رؤياه. بزرگان‌را درخواب دیدن نه اندك منقبتی بود تادانند . وایشان را دیدن درخواب نه چنـــان بود که در بیداری دیدن تادانند که در بیداری دیدهٔ ظاهراز ایشان گوشت وپوست بیند، وحقیقت آدمی گوشت وپوست نیست . بوجهل وعتبه ظاهر مصطفی – صلعم – همچنان می دیدنـــد که ابو بکر وعمر ، ولیکن قرآن می گوید : « وتراهم ینظرون إلیك وهم لایبصرون ». ظاهر ترا یا محمد می‌بینند ولیکن محبوب لم یزل ولا یزال را نمی بینند .

۴۸۳ – اکنون بعد تمهید هذا الاصل بدانکه هرکه پیغمبری یابزرگی را از اولیاء در بیداری به بیند ازو بدیدهٔ ظاهر جز ظاهرش نه بیند ، وعلش از اندرون او قوتی خورد . چنانکه ابو بکر را از پیغمبر – صلعم – قوتی بود از درون در عالم تمیز که مریدان دانند که آن چه قوت بود . ولیکن این هم نقصان است باضافت واز آن قوت که نفس پاك مریدان را بود از جانهای پیران . واین قوت بحضور وغیبت بنگردد . البته ما صبّ الله في صدري شیئا

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم رب یسر ولا تعسر M ومن رسائله رحمة الله علیه ۳۱ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الخامسة والثلاثون بسم . . . الرحیم وما توفیقی إلا بالله الکبیر T S / 2 خدای . . . دهاد M – T S P N I / 4 کرده T S N کرد P M I / بما T S P M I عما N / اراه في N T S رآه في M راه الی P I / بزرگان T S P M I بندگان مقبل N / 5 – 6 دیدن . . . بیداری T S P M I – N / تا دانند P I – T S P M / 7 . بوجهل وعتبه SNM عتبه وشیبه وبوجهل PI / مصطفی SM مهر عالم N پیغمبر PI / 8 همچنان . . . که T S P M I میدیدند همچو N / ولیکن T S P M I دیدند اما N / 10 الاعراف 198 ك / 11 بدانکه TSPMI – N / هرکه TSNM هرگز PI / یا TSPNI و M / بزرگی TSPMI بزرگ N / 12 ازو NM او TS وا PI / ظاهر TSNM – PI / علش TSNM عملش PI / 13 قوتی TSPMI قوت N / پیغمبر PI مصطفی TSM مائدهٔ سید N / 14 از درون TSN–PMI / در TSNM از PI / که مریدان TSPMI مریدان N / 15 نقصان TSPMI نقص N / واز ان PNI بآن M وتشبیه بآن T S / پاك مریدان TSNM مریدان پاك PI / .

* * * I 30. M 133 . N 31 . P 30 . S 35 . T 2 نامهٔ سی وپنجم * * *

إلا وصَبَبْتُهُ في صدر ابي بكر. از سینه به سینه، زبان را در میان مجال نه. اگر مریدی در آن ورق بماند که حضور پیرش به می آید که غیبت، ودر این ورق فرو رود ناپخته بود، واز بدایت ارادت‌هنوز در نگذشته بود. بدایت ارادت چنان اقتضا کند که شلیده باشی که بو هریره بسی پیش سیّد آمدی تا که مصطفی – صلعم – وازو گفت: یا ابا هریره، زُرغِبّاً تزدد حُبّاً. او این می گفت، وبو هریره بیش آمـــدی هر روز، چه کند؟ چون جواذب شوق وسلاسل قهررا بخواستاری فرستادی، وآنکه گوید: زرغباً. این طرفه نگر که مر مرا باتو فتاد، پس بالعجب کاریـــست ای‌پسر.

آتش بدلم درزدی ونفط بجان وانگه گوئی که راز ما دار نهان

٤٨٤ – همین نفط بود که صحابه پیش مصطفی رفتندی، وممکن نبودی که برخاستندی تا آن حدّی که او را بسی تقصیر بودی. از ضرورات وشرم داشتی که ایشان را برانگیزاند، تاحق تعالی آیت فرستاد «فإذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسين لحديث. إن ذلكم كان يؤذي النبي فيستحي منكم والله لا يستحي من الحق».

٤٨٥ – عبدالله ابن زید از انصار بود، وعشقی بلعجب بود اورا با مصطفی – صلعم – شب در بستر بیارمیـــد ودر این اندیشه بودی که روز قیامت مصطفی را – صلعم – بر معارج ومعالی درجات جا می کنند که «عسى أن يبعثك

---

2 بماند PNMI نماند T S / 2 حضور... غیبت TSNM حضورش به از غیبت می آید PI / 3 تا TNM تا PI کی S / بودو TNM بود PI شودر S بود PNMI باشد T S / 4 کند که PMI کند چنانکه TSN / باشی PI ای TSNM / 4-5 بسی... وازو M بسی آمدی بحضرت مصطفی وملازمت خدمت تمام نمودی N بسیار پیش سید آمدی تا سید اورا PI بسی آمدی تا مصطفی وازو TS / 6 بوهریره PI او TSNM / 7 قهر TSPNI - M / فرستادی N فرستاد PI فرستد TSM / این TSNI ع این PM / 8 بس... کاریست TSNM - PI / ای پسر N - TSMI بیت P / 9 نفط TSNM نقطه PI / دار TSPMI دان N / نهان TSPMI نهان: آتش بیان نمی نماند پنهان. بادش بزند بهن کند گرد جهان (حاشیه N). / 10 همین TSPNI همه M / نفط TSN نقطه PMI / 11 تا آن... بودی M تا... بودی TSPI تا آن حدکه او را ملالت بودی و N / ضرورات TSM ضرورت N ضروریات PI / 12 ایشان... تعالی TSPMI نباد که خدا ایشان را بدان بگیرد این N / فرستاد TSN فرستاد قوله سبحانه PI فرستاد والله لا يستحي من الحق M / 12-13 الاحزاب 33: 53 ک / 14 ابن TSPMI - N / از انصار بود TSNM الانصاری PI / عشقی TSPMI عشق N / بود او را TSPMI داشت N بیارمید PI خواب برسیده بودی M خواب ازو فیاورمیده بودی TS خواب ازوی رسیده بود N / ودر... بودی TSPMI - N / 16 مصطفی را TSNM سید PI / معارج و PI - TSNM / کنند TSNM سازند PI / الاسراء 17: 79 ک /.

وَرَبُّكَ مقاماً محموداً » او را چون توان دیدن ! ودر این حسرت بودی پیوسته تا روزی مصطفی را – صلعم – خبر داد از این حال که ما ترا در آخرت چون توانیم دید ؟ آیت آمد « ومن يُطِعِ اللّهَ والرّسولَ فاولئك مع الذين أنعم اللهُ عليهم من النبيّين والصديقين والشهداء والصالحين وحَسُنَ اولئك رفيقاً » .

٤٨٦ – وآن روز که جان پاك مصطفی را وعده رسید که از در این جهان انتقال کند، وبجانب قدم رسد، این عبد الله زید الانصاری را فرزندی بود، بنزدیك اورفت واز بیرون شدن مصطفی ازین جهان اورا خبر داد، گفت : نخواهم که بعد مصطفی – صلعم – این دیدهٔ من در کسی نگرد ، و کسی‌را بیند ، و گفت : اللهم اعم عيني ! فعميت عيناه .

٤٨٧ – آنکه گفتم فرق میان حضور وغیبتِ پیر ، مریدان را در بدایت بود ، در پختگی این فرق برخیزد . اینجا یقین بدانی که چرا این انصاری گفت : اللهمّ اعم عيني ، ونخواست که کسی‌را بیند . وابو بکررا هزار هزار چندان عشق با مصطفی بود که زید انصاری‌را ، چرا این درخاطرش گذر نکرد ؟ برای آنکه انصاری هنوز قوت علم می خورد از مشاهدهٔ ظاهر او ، ودرون پرده راهش گشاده نبود ، چنانکه ابو بکررا بود . ابو بکر بعد از مرگ از او همچنان قوت علم می خورد که پیش از آن .

٤٨٨ – ومصطفی – صلعم – آن روز که از دنیا بیرون خواست رفت . اشارتی لطیف کرده بدین معنی ومی‌گفت : اليوم ليسدّ كل فرجة الا فرجة

1 توان T S N M توانم P I / حسرت T S N M حیرت P I / 2 مصطفی T S N M سید P I / دارد T S N M کرد P I / حال N معنی T S M - P I / ما ترا T S N M یا رسول الله ترا P I / 3 آیت P N M I پس آیت T S / 3 - 4 النساء 4 : 66 م / 5 را . . . که T S - P N M I / 5 - 6 از . . . انتقال T S واو را از پیش N که با پیش حق M از دنیا رحلت P I / 6 کند P I برند N M کرد T S / وبجانب قدم رسد T S N M - P I / 6 - 7 این . . . رفت T S - P N M I / 7 از . . . مصطفی ازین جهان M از دنیا . . . مصطفی P I از وفات سید T S - N / اورا خبر داد P N I پدررا خبر کرد M زید را خبر کردند او T S / 8 بعد T S N M بعد از P I / من . . . و T S N M - P I / کسی را T S P M I دیگری را N / 12 هزار M - T S P N I / 13 که . . . ورا P I / چرا T S M و P I - N / T S N M - 14 برای انکه T S N M - P I / او T S N - 15 بود P M I / 16 از مرگ T S N - P M I ازو P I مرگ ازو T S وفات N موت او M / علم T S N M - P I / 17 از دنیا T S N - P M I / بیرون ... رفت T S P M I برفت N / 18 کرده بدین معنی T S N M کرده بود بدین P I / ومی P I و N که T S - M / فرجة الا فرجة T S N خوخة الا خوخة P M I /.

ابي بكر . سدّوا هـــذه الابواب الشوارع الى المسجد الا باب أبي بكر » . ظاهرش اهل ظاهر می شنود ، وحقیقتش دلخوشی ابوبکر بود . او می دانست که چه می رود ، ودیگران را از این حدیث حسابی نبود .

۴۸۹ – وهذا تمهید اصل ثان . دیگر بدانکه هرکه بزرگی از انبیا یا اولیا درخواب بیند ، حقیقت جان پاك اورا دیده بود در عالم ملکوت ، همچنان بود که ظاهر اورا بیند در عالم ملك در بیداری . وچنانکه میوه در مقابلهٔ آفتاب می پزد ، این جان در مشاهدهٔ جمـال جان آن بزرگ کمال می یابد . واین که در نقاب دیـــد اورا نشان سعادتی بزرگ بود ، وعلامت عنایت است درحق آن عزیز که آفتاب‌را بی نقاب دیدن دیده سوختن اقتضا کند ، هم در نقاب دیدن اولیتر بود که بیند ، چون دیدن ضرورت بود ، وبی حجاب سوختن دیده می بود .

۴۹۰ – در نقاب عین شفقت بود که نمایند . آن ندیده نی که میوه‌را سرما وگرما وابرو باران بباید تادر آن اوقات مختلف پخته گردد؟ اگر همـه سرما بود نشاید ، واگر همه گرما بود هم نشاید . هر یکی‌را حدّی محدود است که بیش نشاید وکم نشاید . سبحان من دبرّ الاشیاء وقدرها تقدیراً . وآن در نقاب دیدن نشان عنایت است تاداند . وآنکه شنود حدیث‌ها میان ایشان می رفت بداند که حدیث کردن آفتاب بامیوه نه چنان بود که خلق در ظاهر دانند . چنانکه معلم بزبان ظاهر با متعلم حدیث کند تاپخته گردد ، ودر علم ،

---

1 الشوارع الى المسجد TSPMI - N / 2 ظاهر TSPNI - M / دلخوشی NMI TS دلجوئی P / بود TSNM - PI / 4 هذا . . . دیگر TSNM قول ثان من قوله PI / کـه TSNM - PI / از TSPMI از بزرگانی از N / یا M یا از TSN و PI / 5 - 6 را TSNM - PI / 6 در عالم ملك M در عالم کون وفساد TSN - PI / 8 که TSN که آفتاب را PMI / اورا نشان N این اورا نشان PI او را TS - M / وعلامت TSNM علامت PI / 9 دیدن TSNM - PI / 10 و TSNM - PI / 11 بود TSM آرد N آورد PI / 12 نمایند آن ندیده نی TSNM نماید نبینی PI / 14 هم TSM - PI / 15 وکم نشاید TSPMI - N / سبحان . . . تقدیراً TSN - PMI / 15 - 17 وآن . . . آفتاب TSPMI - N / 16 تا داند TSM - PNI / 17 بداند TSNM بدان PI / نه TSNM - PI /.

همچنین بدانکه آفتاب را بزبان تابش خود بانهـــادِ میوه عجایب حدیث بود تاپخته گردد .

٤٩١ — ومنتهیان تفصیل آن احادیث دانند ، ولیکن اهل بدایت را از آن جز تشبیهی نصیب نباشد . جان هربزرگی در آن عالم آفتابی است یا ماهی یاستاره‌ای ،نشنیده‌ای أصحابي كالنجوم نشنیده‌ای . « وبالنجم هم يهتدون » . بلی شنیده‌ای ولیکن ندانسته‌ای . این جانها که دراین عالم است، پرورش از آن جانها می یابد که « ويستغفرون لمن في الارض » این بود .

٤٩٢ — دریغا ! که این سخنان چنانکه باید فهم نکنی . أرجو که بروزگار این دولت بیابی که فهم کنی ، پس در خواب دیدن ایشان پختگی عظیم‌است ، وجان را پرورشی عظیم دهد که چندین سال عبادت را این تأثیر نبود .

٤٩٣ — وهذا تمهید اصل ثالث : آنکه گفته بود چون بیدار شدم ، آن حدیث‌هارا فراموش کرده بودم ، چنان بهترکه هرچه از آن عالم باین عالم توان آورد ، در مثالی چنـــان عظمت ندارد که بیشتر خلق پندارند . لعمری « وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون » اما چون بکمال نزدیك تر بود ، در مثال نیز نگنجد جز چنین نگویند که « طه » « یس » « ألمر » این از فهم دور تراست که این « ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شيء » الآية . اگرچه این مثال هم از آن امثال است که « وما يعقلها الا العالمون » .

---

1 را TSPNI – M / حدیث بود PNI احادیث کند M احادیث بود TS / 3 و . . .
دانند TSPMI چو منتهی رسید آن حدیث داند N / 4 نصیب TSPMI – N / نباشد
PNI نباید TSM / 5 نشنیده ای و TSNM و PI / النحل 16:16 ك / 6 بلی SNM
T – PI / این PMI – TSN / 7 جانها NPMI عالم TS / که S که در آن عالم است نه بینی
قرآن میگوید N – TPMI / الشوری 42 : 5 ك / 9 این دولت TSPMI دولتی N /
10-9 است و PI باشد و M است N دهند TS / 10 پرورشی عظیم دهد PI پرورش عظیم بود M
TSN – / نبود TSNM بود PI / 11 تمهید اصل ثالث TSNM – PI / شدم
TSNM شوم PI / 12 چنان بهتر PI چنان به M آن به بود N چنان نبود TS با
PNMI بود یا TS / 13 در مثالی NM همه در مثال TS در مثال PI / 14 العنکبوت
29 : 49 ك / اما . . . نزدیك تر TSNM – PI / 15 – 17 بود . . . العالمون TSNM –
PI / 15 الر TSM الم N / این TS – NM / 16 این TS اینکه NM / النحل 16 : 76
ك / 17 ام TS – NM / العنکبوت 29 : 43 ك / .

٤٩٤ – ودر قرآن مشکلتر از این حروف مقطع بسیاری عجایب است ، أما کی خبر دارد از آن ! . لا بل بدایت فهم قرآن مردان را آن بود که این حروف مقطع با ایشان حدیث کند ، وجمال خویش بر دیدهٔ ایشان عرض‌دهد . ونعوذُ بالله من تحریك سلاسل شیاطین الانس . این کی باور کند که هرچه آدمیـــان فهم کنند از قرآن ، پیش از آنکه حروف مقطع فهم کرده باشند ، آن این جهان رابکار آید ، واحکام این جهان بوده واز احکام آن جهان دور بود که بدایت آن جهان چون بر کسی عرض خواهند کرد ، آن بود که هر روز چندین بار باقداح این حروف از دست عنایت ساقی « وسقیهم ربهم شراباً طهوراً » نوش کند . مستی ، این مرد داند که چه بود « لا یصدعون عنها ولا ینزفون » مستی ایشان این بود . وقلم تکلیف از ایشان برخاسته‌بود.

٤٩٥ – در این حال گوئی هشیاری ایشان چه بود. نطق ایشان درهشیاری ، همه این بود که بیت :

ای خوب تراز دیده ودین وهو شم کو حلقهٔ بندگیت ، اینك گو شم

هر بر که بآخرت نرسید ، قرآن نشنید. باورت نبود ؟ از قرآن بشنو ! « وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الّذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » چه گوئی ؟ ابو جهل قرآن شنیدی ؟ « إنهم عن السمع لمعزولون ». پس درحق کیست « إنك لا تسمع الموتی ولا تسمع الصُّمّ الدعا » ؟ . قرآن را بسمعی توان شنید که ابو بکر را بود ، وابو جهل را نبود .

---

1 بسیاری عجایب P N M I نیست عجب T S / 2 لا بل بدایت فهم M N لا بل بدایت همه T S عجایب دلایل فهم PI / را آن NM را T S P I / این T S N M - P I / 3 کند P N M I کنند T S / 4 من T S N M منها P I / این کی باور M T S این معنی که باور N و الجن این کی فهم P I / 5 فهم S P N I از آن فهم T S / آن این T S N - P M I / بوده و P I بود و T S N - M / 7 دور بود P N M I دور نبود T S / بود که T S P M I بود ای عزیز چون N / چون T S P M I - N / 8 باقداح T S M قداح P I بقداح وکاسات N / ساقی P N I - T S M / 8 - 6 الانسان 76 : 21 ك / 9 الواقعة 56 : 19 ك / 12 که بیت P N T S - I / 13 اینك P N M I که اینك T S / 19 نبود T S N نکند P M I / از قرآن بشنو P N I - T S M / 15 - 16 الاسراء 17 : 45 ك / 16 الشعراء 26 : 12 ك / 17 الروم 30 : 52 ك / .

٤٩٦ – واگر نه چنین بودی . پس این آیت راچه معنی بودی که « إذا قرأت القرآن » الآیة» لا بل خلق بظاهر قرآن قناعت کرده اند . مصطفی – صلعم – ازایشان چنین شکایت می کند که «یارب إنّ قومي اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً». انزلَ القرآنُ لِيُعمل به فاتّخذتم دراسته عملاً. رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن يلعنُه. صمٌّ» گوش ندارند» قرآن چون شنو ند؟ بُكْمٌ» زبان ندارند» قرآن چون خوانند؟ عميٌ» دیده ندارند» آیاتِ جمال قرآن چون توانند دید؟ « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم » . ما می غائیم » أمّا صاحب دیده تواند دیدن .

٤٩٧ – دریغا که خلق از حقیقت خود خبر ندارند » وقرآن‌را بایشان هیچ پیو ندی نیست ! « أم على قلوب أقفالُها » » « إذا جاء نصرُ الله والفتح » می باید که در رسد » وجز از خدا در نرسد که « نصرٌ من الله وفتحٌ قريب » . فتح آن بود که قفل از دل بردارند .

٤٩٨ – « والله أنبتكُم من الأرض نباتاً » پیدا گردد» وملکوت آسمان‌را بیند که لا يدخُل ملكوت السماء من لم يولد مرتين » عیسی – صلعم – می گوید . از شکم مادر بدرآید » این جهان‌را بیند » واز خود بدرآید » آن جهان‌را بیند . پس دنیاو آخرت هردوحاضر بیند . أبدانهم في الدنيا وقلوبهم في الآخرة . لا بل آخرت‌را صرّ دنیا داند وبیند « ثقُلت في السماوات والأرض».

1 پس M / چنین T S P N I – M / 3 از ایشان T S N M – P I / الاسراء 17 : 45 ك / 3 از ایشان T S P N I – M / 5 قرآن T S P N I – M / 5 – 6 ندارنـد . . . خوانند T S N M دارد . . . شنود . . . دارد . . . خواند . . . ندارد . . . تواند P I / 6 دیده T S P N I چشم M / قرآن . . . دید T S P M I چگونه مطالعه کنند که N / 6 – 7 فصلت 41 : 53 ك / 7 ما میغائیم T S P M I – N / 8 دریغا T S P N I دریغا دریغا M / خود T S M – P N I / 9 محمد 47 : 24 ك / 9 – 10 الفتح 110 : 1 ك / 10 وجز از خدا N وجز ازو T S چزازو M جزاو P I / 10 – 11 الصف 61 : 13 م / 11 فتح . . . که N تا آن T S P M I / 12 نوح 71 : 17 ك / پیدا گردد T S M پیدا آید PI وادید آید N / 13 لا يدخل T S P N M I لن يلج ن. ل. N / 14 مادر بدر آید T S M مادر بدر آید لحت N بیرون آید P I / را . . . را N M – T S P I / خود بدر آید T S P N I خود برآید M / 15 پس . . . بیند T S – P N M I / 16 الاعراف 7 : 187 ك / .

سرّ آسمان وزمین آخرت است که « یعلمُ السّرّ في السماوات والأرض » ، « إنّ الله عنده علمُ الساعة » . من عرف نفسه ، بدایت این خوانند « یوم تُبدّل الأرض غیر الأرض » . تا اکنون زمین ظاهر دیدی ، اکنون سرّ زمین بیند . « یوم تبدّل الأرض » آن بود .

۴۹۹ – ندیدهیی که کودکی قرآن از مصحف خواند : سیاهی بیش نبیند تا روزی که خواند وداند ومعلم وازو گوید : بدّلت اوراق المصحف . تا اکنون از این قوم بود که « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون » . در پیش « یعلم السرّ في السماوات والارض » رخت بنهاده است . أبیتُ عند ربي یطعمني ویسقیني ، « وعنده علم الساعة » لا جرم أبدانهم في الدنیا وقلوبهم في الآخرة . پس بود که هرچه پس از این نوشته شود مشکل بود . وخلق بس ضعیف دل اند ، وبندهٔ اعتقاد فاسدِ خودند . روی شك ندیدند ، وقدم در وادیِ حیرتِ طلب ننهادند ، وسلوك نکردند ؛ از سخن واصلان ایشان‌را چه خبر ؟ کلموا الناس علی قدر عقولهم ، دست وقلم ما فروبسته است ، معذور دار ، واگر نه :

بدان می آورد این پردهٔ کبود مرا که هرچه پردهٔ راز است پاره پاره کنم

---

1 الحجر 15 : 6 ك / 1 ـ 2 لقمان 31 : 34 ك / 2 بدایت این T S بنهایت از این P I را این بدایت N M / 2 ـ 3 و4 ابراهیم 14 : 48 ك / 3 زمین ظاهر N T S N ظاهر زمین P M I / سر T S P M I بسر N / بیند T S P M I بینا گردد N / 5 ندیده یی که T S N ندیدی که ندیده یی چون M P I / 6 وازو T S N باو M از او P I / 7 از T S P M I باز N / الروم 30 : 7 ك / 8 الفرقان 25 : 6 ك / فی . . . الارض T S N M واخفی P I / 9 ابیت T S S M ـ P I / یطعمني ویسقیني T S P M I ـ N / لقمان 31 : 34 ك / أبدانهم في الدنیا T S P M I ـ N / 10 نوشته شود T S P M I نویسم N / 11 بندهٔ T S N M بندگان از P I / خودند T S N M وخود P I / 12 در . . . طلب T S P I طلب در وادی حیرت N حیرت در طلب بوادی پر حسرت M / 13 چه خبر T S N M خبر نه P I / دست وقلم ما T S N دست وقلم M قلم ما P I / 14 نه T S P N I نه بیت M / 15 بدان میا ورد . . . کنم T S N بدان همه کشد . . . کنم M این پرده ، که بود مرایدان میا ورد که هرچه پردهٔ ازل است پاره پاره کنم P I / .

۵۰۰ – ما را بدعا یاد دارد . وروز آدینه وشب آدینه‌را غنیمت دارد . ما در وپدرِ خودرا در اوقات شریف بدعایاد دارد که آنرا عظیم ثمره است. ودرویشان وخلق‌را بمال وجاه ودست وزبان دستگیری کند . وزیر دستان‌را هم حکم خشم مکن که مصطفی – صلعم – چنین گفته است، یکی‌را از بزرگانِ صحابه که لا تغضب ولك الجنة ، والغضب شعلة من نار جهنم . والسلام والحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله الابرار .



۱ – ۶ ما . . . الابرار N M – T S P I / 3 وخلق M – N / دستگیری کند M نیکی می‌کن وواحق می رسانی N / زیر M بزیر N / 4 هم M – N / حکم خشم مکن N – M / 6 رسوله . . . الابرار N والسلام علی محمد المصطفی وآله واصحابه وذریاته وسلم تسلیما کثیرا M / (این نامهٔ آخرین نامهٔ نسخه M میباشد) .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰۱ – سلام به برکت می رسانم . واو وصیّت میکند پیوسته که چون چیزی می نویسی سلام می رسان ! هذا یتمّ مندوبه . دیگر نوشته های عزیز برادر عزیز اجل کامل الدوله اطال الله بقاه ویسّر له الوصول الی جناب السعادة القصوی می‌رسد ، ودر رسیدنش بسیار شادی وانس حاصل میشود :

واف کتابك وهو مختصر | کلما یزدن معاطفي جذلاً
فلاتُ منه مسامعي فِقَرَاً | حتی ملأتُ سطوره قبلا

ونچندان عربده می کند که می باید . ای جوانمرد ! تو خود معذوری درهمه ، لیکن بس معربدی خود. أین انت من ادب المشتاق! بار آسمان وزمین برآن جوانمرد نهند واومی گوید :

شاید که مرا زخم پرا کنده زند | رندی که چو من بگریم او خنده زند

طمع داشتن عاشق بناز کردن معشوق از تردامنی بود ، بنزدیك مردان ، تو کجایی ؟

---

1 بسم . . . الرحیم I P بسم . . . الرحیم وبه نستعین N ومن رسائله رحمه الله ۳۳ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة السادسة والثلاثون بسم . . . الرحیم وبه استعین وعلیه اتوکل S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم وبه استعین وعلیه اتوکل . الحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین T / 2 - 3 سلام . . . رسان T S M - P N I / 3 هذا یتم مندوبه T S - P N M I / 4 - 5 عزیز . . . میشود T S M میرسد P I - N / 6 - 7 وافی . . . قبلا T S N M - P I / 8 ای جوانمرد P N M I جوانمردا T S / 9 این انت T P N M I اینت S / بار T S N اگر بار P I ار بار M / 10 - 13 جوانمرد . . . کجائی M - T S P N I / 10 او می T S او N - P I / 11 کنده زند T S N کند کند P I / رندی P N I یعنی T - S / 11 - 12 رندی . . . بناز T - S P N I / 12 داشتن S P I کردن T - N / کردن T S N - P I / عاشق . . . معشوق S S P I عاشقان . . . معشوقان N / تردامنی N تری T S بری P I / .

* * * I 59 . M 102 . N 33 . P 70 . S 36 . T 3 . نامهٔ سی وششم . * * *

زیاد شود تــــه مرمرا آرد یاد   هر چند مرا بیش کُشَد، بیش! زیاد!

۵۰۲ – وهان وهان ! تا نپنداری که این مقام منتهیان بود در عشق . این هنوز در خـامی بدایت عشق بود . أما بدایت ِ نهایت ِ عشق آن بود که عاشق معشوق‌را فراموش کند. عاشق‌را با معشوق چه حساب؟ عاشق‌را کار واعاشق است ، وا درد وواحسرت . نشنیده یی :

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان   هجران ووصال تو مرا شد یکسان
بی عشق تو بــــودنم ندارد سامان
خواهی تو وصال جوی وخواهی هجران

۵۰۳ – این بدایت منتهیان است در عشق که می رود. نهایتش که گوید ، وکه تواند شنید؟ این را تنبیهی دان، واگر نه تو در آن که نوشتی خود معذوری، والمشتاقُ مرفوعٌ عنه القلمِ ، خود عذری سست است . اما اگر آنکه تو مستحق آنی بنویسم کی طاقت داری ؟ هزار هزار چندین عربده برمن خوار تر بود . احتمال کردن از تو ـکه یك ذرّه جواب بی مساعت نوشتن . بس زود ترا ملال بگرفت زمن. مصراع : تا یاد صبا برتو وزد باش هنوز . بیت:

نه خورده می ونه در خرابات شده   بر خوانده قبالهٔ رزی مست شده

۵۰٤ – در فراق ظاهر بوی، از آنچه بتو رسد چندین فریاد کنی که نتوان

1 ـ 16 تز ... نتوان M ـ T S P N I / ۱ هرچند T S P I چنداکه N / 2 وهان و T S N هان و P I / 3 بدایت T P I ـ S N / 4 وُ؟ وا T S با P N I / 10 نه T S چه N ـ P I / 11 سست N سره T S P I / مستی T S N ـ P I / 12 کی طاقت داری P N I ـ T S / 12 ـ 13 خوار تر بود T S آسان تر بود هنوز P I چواز تو بود هنوز N / 13 از تو P I ـ T S N / که یك ذره P N I از T S / 14 مصراع S N بیت T P I / بیت T P I ـ S N / 15 خورده می P N I می خورده T S / بر S N I هنوز بر T / بر ... شده P I ـ T S N / 16 بودی از آنچه T S اگر بودی از آنچه N از موصی رنج P I / که نتوان N ک P I ـ T S /

گفت. اگر در وصال ظاهر فراق درون‌را بینی کی طاقت داری ؟ فراق درون دانی که چه بود ؟ آنکه تو از معشوق روی بگردانی ، او خـــود تو را با تو نماید چه جای ایلست هنوز. می باید که مردچنان پروردهٔ وصال وفراق دانی گردد که از وصالش شادمانی نیفزاید واز فراق رنج . این‌را نهایت عشق مبتدیان خوانند .

۵۰۵ – وبدایتِ منتهیان هنوز از صلب پدر بدرنیامدی ، ورویِ « فی قرارٍ مکینٍ الی قدرٍ معلوم » ندیدی ، احوال بدایتِ ولادت ندیدی ، وشیرِ لطف نخوردی، ترا کی حدیث رسد ؟ این نه قهراست، ونه جواب تا دانی . این همه‌را تنبیه دان ترا که هنوز چندان عشق روی ننموده باشد که فراق باختیار، اختیار بکنی . تو این حدیث‌را که باشی وچه باشی ؟ آخر نه در طلبِ دنیا فراق ما اختیار کردی ؟ آخر دانی که ترا مسلسلاً ومغلولاً نبردند ؟ تو چنین باید که دانی ! اما من دانم که مسلسل ومغلول بودی . ارجو که بجایی رسی که عربده کنی چنانکه باستحقاق بود و زبان وقت می گوید شعر :

مست گوید همه بیهوده سخن سخن بیهده بر مست مگیر
هر که او گیرد بر دست شراب هرچه‌او گوید بردست مگیر

۵۰۶ – لعمری تو خود معذوری ، فوالله العظیم ! که ظاهر این کلمات

---

1 ـ 16 گفت ... کلمات I T S P N – M / 1 گفت N – T S P I / 2 تو از N از PI – T S / بگردانی I P N گریزانی S_T / او خود تورا N خود از تو I T S P / 3 نماید TPNI نیابد S / وفراق دانی PI وفراق TS فراق N / 4 شادمانی TS شادی PNI / نیفزاید TSN بیفزایـد I P / عشق N – T S P I / 6 ـ 7 المرسلات 77 : 21 و22 ك / 7 احوال T S P I واحوال N / ندیدی T S P I مشاهدت نکردی N / 8 لطف T S P I لطف ازپستان مادر عادات N / کی P I آنگه N – T S / این . . . دانی T S P I – N / 9 را T S N – P I / 10 اختیار T S T – P I / 11 مسلسلا مغلولا S P I مسلسل ومغلول N / 13 که T S P I که اگر N / چنانکه T S P I – N / می T S P I نوی N / شعر T S T بیت P – I / 16 که S – T P N I /.

اگر چه قهراست حقیقتش همه لطف است . إن لم تبکوا فتباکوا وإن لم تحزنوا فتحازنوا ، خود شرط است در مقام تو ؛ ولیکن از اینجا که منم این تلبیه واجب دانم ، شفقت اخوّتِ دینی‌را ، هرگز مبادا که قناعت بر ما راه بزند . باش تا ترا بدایتِ عشق روی بناید . پس نه عزل ترا یاد بود ، نه سلطان . پس در بدایت عشق از احوالِ مبتدیان قوت خوری . پس اگر از وصال وفراق حدیث کنی ترا مسلم دارد. ای عزیزا می‌نویسی که نسیتّ برّة ! حاشا و کلّا ! مصراع : یادت نکنم که نه فراموش منی . بجلال وقدرِ لم یزل ولا یزال که اگر نه یاد کردنِ من بودی ترا اگر ترا هرگز از من یاد آمدی . خرده نگه دار . بوالعجبیِ تقدیر چه دانی که چه بود « فعسى أن تکرهوا شیئا ویجعل الله فیه خیراً کثیراً » . دلبران‌را خطاب با او همه این است .

ای بوالعجب از بس که ترا بو العجبی است
وزهم همه عشّاق جهان از تو غمی است

۵۰۷ – مشتاق را وازو همه این نطق بود .

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم وزقهرِ دوچشمِ شوخت آواره شدیم
از نا پاکی بطبع خونخواره شدی ما نیز کنون غلام میخواره شدیم

هشیاران همه این گویند :

یارم نکنند غلط ، شماری که کند جوری نکند در اختیاری که کند

---

1 - 17 اگر ... کند M - N S P N I / 1 حقیقتش T P N I با طنش S / 2 از T S N - P I / 4 عزل T S قول N قزل P I / بود T S آید P N I / 5 اگر N - T S P I / 6 ترا مسلم دارد T S N - P I / می T N من S - P I / نسبت برة T نسبت S نسبت مبر P I / 7 مصراع S ع T N I - P / 8 ترا اگر ترا هرگز T S ترا اگر هرگز ترا N ترا P I / آمدی T S N نیامدی P I / 9 - 10 النساء 4 : 19 م / 13 مشتاقیرا وازو T S N مستان‌را با او P I / 14 در T S P I از N / وز ... شدیم T S N - P I / 15 از ... میخواره شدیم T - S P N I /.

عاشقِ بلا با او این گوید :

گر بر سرِ من خاروخسك بارانی بارانِ ترا دوختـه‌ام بارانی

عاقل همه این گوید :

من خود چه کسم تازنم از نام تو لاف ؟
نام تو بچون منی رسد ؟ ابلت گـزاف

واورا خود از کس یاد نمی‌کند؛ از باغ امیر گو خلالی کم گیر . منادیِ قهر در آن حضرت همه این گوید :

گویند به‌بلاساغون مردی دو کمان دارد
گرزان دو یکی بشکست ما را چه زیان دارد

هان وهان تا ترا « ففرّوا الی الله » نفریبد که خواندن ایشان هم از برای راندن بود .

۵۰۸ – اهل طمع‌را همه این گویند :

من بر سر کوی آستین جنبـانم تو پنداری که من ترا می خوانم
نی نی ! رورو ! که من ترا کی خوانم خود رسم من است کاستین‌جنبانم

اگر ساعتی دیگر طمع اورا پدارد همه این گویند : مصراع : دور از در

1 - 15 عاشق ... در M - T S P N I / 1 بلا ... گوید T S P I عاشق با معشوق همه این نطق زند N / گوید T N I گوید بیت S P / 2 - 3 گر ... گوید N S N - P I / 3 گوید T N I گوید بیت S P / 5 تو بچون منی P N I چو توبی بن T S / 6 را خود N خود P I را T S / کند P I گوید T N آید S / گیر P N I باش T S / 8 مردی S N ترکی کردی P I T / 10 هان ر S P I وهمـان و T N / الذاریات 51 : 50 ك / هم از T S همه از N - P I / راندن T S براندن P N I / 12 گویند P N I گوید که ففروا الی الله T ففروا الی الله S / 13 کوی تو P I / 14 خود T S N این P I / 15 دیگر T S دگر N - P I / مصراع T P I - S N /.

خانه ، خانه تاریک مدار ! فاعتبروا یا اولی الأبصار .

۵۰۹ — دانی که ابلیس کیست ؟ داعی است در راه او ، ولیکن دعوت می کند از او . ومصطفی – صلعم – دعوت می کنـــد با او . وجلالت لم یزل ولا یزال ابلیس‌را بدین کار فرا داشت که خلق‌را بگوید که

خواهی که همه کار سلیمت باشد   پا چندان کش که بر گلیمت باشد

ای عزیز ! در وادی دیگر افتادم ، ونمی یارم خوش کردن که مبادا که عنان قلم از دستِ اختیارما بستانند ، وآنچه نوشتنی نیست نا نوشته به ، دَعِ الشرّ یعبر .

۵۱۰ — آمدم باحدیثِ تو ! یقین دان که وقت‌را صلاح بود این مفارقت ، هم ترا وهم قومی دیگررا . وارجو که این بار که بسعادت ، ملاقات بیشتر افتد ، کار بگونهٔ دیگر بود .

عسى الهمّ الذي اصبحتُ فيه   يكون وراءه فرج قريب

لن يغلبَ عسرٌ يسرين . قال الله تعالى وهو الصادق فيما يقول « ومن اصدقُ من الله قيلاً » ، « سيجعل اللهُ بعد عسرٍ يُسراً » . دل خوش دار « لعل الله يحدث بعد ذلك امراً » . درویشان را نیکودار . « لن تنـــالوا البرّ حتى تنفقوا ممّا تحبّون » فراموش مکن . « انفقوا من طيبات ما كسبتم وممّا اخرجنا لكم من

1 ـ 16 خـانه . . . من T S P N I ـ M / 4 ـ 6 بگوید . . . عزیز T S P I از راه واست فرو گردانند N / 5 سلیمت S T سلامت P I / با چندان S تا چندان آنجا T پا تا آنجا P I / 6 مبادا P I نبادا N نباید T S / 7 اختیارما T S N ـ P I / نوشتنی نیست T S P I نا نوشتنی N / 8 الشر S P N I الشر T / یقین دان T S P I دانی N / 10 بسعادت T S N ـ P I / بیشتر T تیسیر S T میسر P I / 11 بود T S N I بود بیت P / 12 الهـــم S P N I اللهم S / اصبحت P N I امسیت T S / 13 لن . . . یسرین N ان . . . یسرین T S ان بعد العسر یسراً P I / هو . . . یقول S P I وهو اصدق القائلین N / 13 ـ 14 النساء 4 : 123 م / 14 الطلاق 65 : 7 م / 14 ـ 15 الطلاق 65 : 1 م / 15 را T P N I را نیزم S / 15 ـ 16 آل عمران 3 : 92 م / 16 البقرة 2 : 267 م / .

الارض ولا تیمّموا الخبیث منه تنفقون » . وآن ساعت که چیزی بمحتاج رسد از تو ، می دان که یقع بید الله قبل ان یقع بید السائل ، فهو الذی یأخذ الصّدقات .

۵۱۱ – آن ساعت هر حاجت که داری عرض کن ، وعربده آنجا کن . وچون در نماز گویی : « اهدنا الصّراط المستقیم » دل حاضر دار تو چه دانی که چه می گویی ؟ ومرا بدعا یاد دار علی الخصوص روز آدینه ، وقت الطلوع والزوال والاقامة وعند قیام الناس الی الصلاة وعند الغروب . در سجود نماز آدینه اهمّ الحاجات عرض کن بعد تسبیح سجود . وپیوسته می نویس وعربده می کن که :

إذا ذهب العتاب فلیس ودٌّ ویبقی الودُّ ما بقی العتابُ

وبدین بیت‌ها ترغی می کن که :

کفی حَزَنا أنّی مقیمٌ ببلدة وأنت بأخری ما الیك وصول
اذا لم یکن بینی وبینك مُرسل فریح الصبا منی إلیك رسول

من نیز می گویم :

سقی الله أیامنا باللوی وأیامنـا بذوی الاخضر

۵۱۲ – جهد کن که چون بسعادت اینجا رسد خودرا ازمیان اشغال دنیوی چون

1 - 16 الارض . . . چون TSPNI - M / 2 فهو TSPI و N / الفاتحة 1 : 7 ك / تو PNI که تو TS / 7 الناس TPNI الثانی S / عند PI وقت TSN / 8 کن TSN - PI / 9 که TS - PNI / 11 ترغی TSN ترنم PI / که TS - NPI / 14 من نیز می گویم TS - PNI / 15 - 16 سقی . . . چون TSPI - N / 15 الاخضر PI الاغفر TS / 16 چون . . . رسد TS - PI / میان اشغال TS اشتغال PI / چون TS - PI /.

بدر آورد، واز اکنون تدبیر آن کند. وترا ای عزیز در خواب بسیار می‌بینم. ندانم تو چرا نمی بینی. اگر گویم از آنست که بمن مشغول نیستی بنباید که رنجت کند که آخر مارا کلتکی عربده رسد . وهرجا که زیارتی نشان دهند میرو، گذشتگان و ماندگان‌را ومارا نیز یاد می‌آور، ودلخوش دار که امید می‌بود که بزودی هرچه صلاح بود بدو رسد . والسلام .



1 بدر آوردو از T S برون آری هم P I ـ NM / 1 ـ 5 اکنون . . . والسلام T S P I ـ N M / آن کند T S کن P I / 1 ـ 3 وترا . . . رسد T S ـ P I / 4 آور . . . بود T S دارد امیدی دار P I / 5 هرچه T S آنچه P I / بدو T S ـ P I / والسلام P I والحمد لله رب العالمین S + والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وحسبنا الله ونعم النصیر T / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥١٣ – برادر اجل كامل الدولة اطال الله بقاه ويسر له الى اعذب المشارب ورزقه مـــا يأمله في دينه ودنياه . نبشته‌ها متواتر ميرسد ، وشاد ميشوم . و نرجو الالتقاء عن قريب والله المُيَسِّرُ لكل عسير . اى عزيز ! ترسم كه چو بيدار شوى روز بود ! « افأمن اهل القرى ان يأتيهم بأسنا بياتاً وهم نائمون » ، « أوَأمن اهل القرى أنْ يأتيهم بأسُنا ضحى وهم يلعبون » . در خواب غفلت بودن ، وان تهديد فراموش كردن كه « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » نه كار مردان است . « واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه » ، پنبه از گوش عاقلان بر گرفت . « وخافون ان كنتم مؤمنين » اولو الابصاررا تنبيه تمـــام بكرد . آخر ابـد الآباد را چندان استعداد ببايد كردن كه زمستان‌را كنى بخريف . « يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم» نهايت كرم بى علت همه‌را على التساوى تنبيه ميكند . آذنتكم على سواء ، همانست كه « اعبدوا ربكم » نهايت كرم بى علت لا بلا فرق تا بشنوى تنبيه برابر كرد . أمّا آلت تنبيه همه‌را نداد . « والله يدعو الى دار السلام » دعوت عموم‌را بود ، ولكن هدايت ، خصوص را

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والثلاثون بسم . . . الرحيم وعلى الله التكلان S ومن رسائله رضي الله عنـــه وارضاه ايضاً الى الصدر كامل الدولة برد الله مضجعه بسم . . . الرحيم وعلى الله التكلان T / 3 متواتر M كه متواتر T S / 5 الاعراف 7 : 97 ك / 6 الاعراف 7 : 98 ك / 7 الاعراف 7 : 182 ك والقلم 68 : 44 ك / 8 البقرة 2 : 223 م / پنبه S M پينه T / 9 آل عمران 3 : 175 م / اولو الابصار T S ارباب البصائر M / 11 و 12 البقرة 2:21 م / را T-SM / 12 همانست كه M - T S / 13 برابر M تراز T ترابر S / نداد M بداد T S / 14 يونس 10 : 25 ك / .

* * * نامهٔ سى وهفتم . T 4 . S 37 . M 99 . * * *

بود « ویهدي من یشاء » . جـــلال آفتاب همهٔ جهان‌را نور مبذول داشت از جهت خود ، أمّا اختلاف وتفاوت از اختلاف محال خاست ، بسبب موانع حجب .

۵۱۴ – خلق جهان از صفات ازل به تشبیهی قناعت کرده اند، نمی دانند که اختلاف در آفرینش از کجا خاست . از قدرت وارادتِ او چه دانند ! اژدهای اعتقاداتِ فاسد بظنون کاذب راه برایشان بزد. « ما تری في خلق الرحمن من تفاوت » چه دانند که چیست ! پندارند که این متناقض است وازین که « والله فضّل بعضکم علی بعض » . اگر بصیرت داشتندي « یُسقی بماء واحد » و « نفضل بعضهـــا علی بعض في الاکل » وا ایشان بگفتی که حقیقت کار چونست . القدر سر الله فلا تفشوه ، خطابست وا عموم خلـــق . بخود طلب نتوان کرد . أمّا چون وانمایند چه توان کرد ؟ التعامي من اهــــل البصیرة صعب .

۵۱۵ – جوانمردا ! سلطانرا از اسرار مملکت نتوان پرسید . أمّـا اگر بگوید نتوان گفت : که چرا ؟ « لا یُسأل عما یفعل وهم یسألون » . واقومی گویند : سرّ الله فلا تفشوه ، وقومی دیگررا مینمایند ، إما طوعاً واما کرهاً « نحن قسمنا بینهم معیشتهم في الحیاة الدنیا وفي الآخرة » . واموسی گوید : « فـلا تسألني عن شيء » . چون وقت بود خود گویم « حتی أحدث لك منه ذکراً » . خلق جهان راه گم کردند ، اگرنه درست ازلی واجب است که

1 جلال S T جلالت M / 5 از قدرت . . . دانند M ـ T S / 6 اژدهای اعتقادات T S اوهام M / بظنون T S وظنون M / 6 ـ 7 الملك 67 . 3 ك / 7 واز T از S با M / 8 النحل 16 : 71 ك / داشتندی T S داشتند M / الرعد 13:4 ك / 9 الرعد 13 : 4 ك / 10 خلق بخود T خلق بخود است S سرخلق M / 11 التعامی M العامی T S / 14 الانبیاء 21:23 ك / 16 الزخرف 43 : 32 ك / 17 الکهف 13 : 70 ك / 17 ـ 18 الکهف 18:70 ك / 18 اگر T S واگر M / .

من طلب شيئاً وجدّ وجد، ومن قرع واجّ ولج، ومن أدمن قرع الباب يوشك ان يفتح له . در اخبارِ داود خوانده‌ام : يا داود اسمع مني ، وحقــاً أقول : من طلبني وجدني، ومن طلب غيري لم يجدني. طلبي بايد. خلق جهان هنوز در جوال غرورراند ، مي پندارند كه دارند . باش تا موفقي‌را بشك راه دهند ، وبداند كه ندارد . بافلاسِ خود بينا گردد . ابن مسعود گويد : انتم في زمان خيركم فيه المسارع، وسيأتي زمان خيركم فيه المتثبت . در آن روزگارْ خود مكشوف بود ، مسارعت مي بايست . در اين روزگار علما قطاع الطريق اند .

٥١٦ — پس اهل شك عزيزنــد . يا داود لا تسأل عني عالماً اسكرَه حبّ الدنيا ، فيقطعك عن محبتي . اولئك قطّاع الطريق على عبادي . چون مردرا ديده دهند در نگرد، ببيند، داند كه ندارد . شك اينجا پيدا گردد . شك اول مقام سالكان است ، وتا بشك نرسد طلب نبود . پس در حق ايشان : الشكُّ والطلبُ توأمان بود . چونكه بداند كه ندارد ، طلب كند . اول راه طلب كنداز راه بران ، پس راه رود . پس چون برسد ديگر بار جــلال ازل كين قدر برو بگشايد ، اورا وازو نمايد . اينجا مرد بكفر بينا گردد كه « إنّ الانسان لربّه لكفور » . من عرف نفسه فقد عرف ربه ، اينجــا پيدا بود . بيوقلمونِ وقت اورا بينا كنند كه مثَل قلب المؤمن كمثَل ريشة في فلاة يقلبها الريح مرة هكذا ومرة هكذا . زبانش بر دوام اين نطق گويد : كه يا مقلّبُ القلوب ثبّت قلبي على دينك .

٥١٧ — سيد الاولين والآخرين — صلعم — پيوسته ازينجا گفتي : اللهم

1 طلب شيئا S طلب ر T – M / ومن قرع ولج ولج S – T M / 1 – 2 ومن ادمن . . . له T M – S / 3 طلبی T S طلب M / 4 موفقی T موقفی S M / 6 المسارع . . . فيه T S – M / المسارع T الشارع S / المتثبت S الثيب T الثبت M / خود M علما قطاع الطريق T M خود S / 10 داند T S – M / 11 نرسد S M نرسند T / 12 چونکه T S چون M / 13 برسد S M بسر شد T / 15 فقد T S – M / پیدا بود T پیدا شود S بود M / 16 کنند M کند T S / از T S – M /.

انی أعوذ بك مـــن الکفر . تا نه‌پنداری که بکفر بینا شدن اندك کاریست . من عرف نفسه عرف ربـــه ، اینست که إذا أراد الله بعبد خیراً بصّره بعیوب نفسه ، چنین بود بلا فرق ، تا رسی وبینی که إن من الشعر لحکمة .

کفر اندر خود قاعدهٔ ایمانست   آسان آسان بکافری نتوان رفت

بایزیدرا گفتند : متی یبلغ الرجل في هذا الأمر حد الرجال ؟ فقال : إذا عرف عیوب نفسه . مرد زنّار کفر به بندد که قدرت ازلی برمیان او بسته بود . چشمه ایست نامش لطف ، ینبوع قهرست . چه میشنوی ؟ آنجا تقریر کرده اند این حدیث بر اهل روم وزنّار ، ایشان خندند . ایشان در دیدهٔ او عادت پرست باشند . متبوع ایشان‌را که این دین زنّار داشتن از او آموخته اند ، در اول رسیده داند بحقیقت نهاد آدمی . این بداند که :

ملکت آل بنی آدم ندارد قیمتی   بندگی باید نمودن ملت پرویز را

وقت خودرا بدین تسبیح می گذراند که :

ای کفر دریغا که مغان ازتو بلافند   اسم تو پرستند و ز عین تو معافند
در صورت حرف تو دوصد میل برفتند
چون نیك نگه کردند در ششدر کافند
یك ذره زوصل تو اگر روی نماید   در عـالم سجاده و زنّار نبافند

۵۱۸   اگر اورا نهاده اند که تمام راه برود ، راه ایمانرا بدایت ازینجا سلوك توان کرد ، باقی چیزی دیگر بود ؟ ابو بکر صدیق چون بدین مقـــام

2 الله S M الله الحکمة T / 3 فارسی بینی T M بینی فارسی S / الشعر لحکمة S M الحکمة لکفراً T / 6 - 12 چشمه . . . که T M - S / 8 خندند M حمد T / 11 ملت پرویز T ملکت پرویز M / 12 که T که نظم M / 13 وز عین M وز غیر T ودر غیر S / 16 یك . . . نبافند T M - S / 18 توان S T تواند M / .

رسد ، بحقیقت نهاد خود بینا گردد . خجل و شرمسار در پیش مصطفی آید و گوید : یا رسول الله ما الایمان ؟ خلق این شنوده اند ، ولیکن ندانسته اند . چون رسند بدین مقام ، خود بــه بینند . مصطفی گفت : یا ابا بکر ان تؤمن بالله . ابو بکر بر خاست وبیرون آمد . سر بسر اهــل غفلت چه دانند که سؤال چه بود وجواب چه بود! بو بکر میباید که سر حق او گویند : لو وُزِن ایمان ابو بکر بایمــان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح تاگوید که ما الایمان ؟ که رستم‌را هم رخش رستم کشد . بوقت نزع با یزیـــد زناری بخواست ودر میان بست و گفت : إلهي إنْ قلتُ يوماً ، سبحاني ما أعظم شأني ، فأنا اليوم مجوسيٌ أُقطع زناري ، أشهد أنْ لا إله إلّا الله وأنّ محمداً رسول الله . ما الایمان گفتنِ ابو بکر دیگرست ، واینکه عایشه از شك خود نشان دهد دیگر .

۵۱۹ — یك روز عایشه گفت : یا رسول الله إنّ العدو ليسوسُ إليّ أحياناً انك لست بنبي ، المعنی لها واللفظ لي ، مصطفی گفت : یا عایشة ! اوتجدین ذلك ؟ این شك قبل الطلب بود . شك بوبکر بَعد طول السلوك بود . وهرکسی اینجا نرسد ، « وما يؤمن اكثرهم بالله إلّا وهم مشركُون » . بیشتر جنازه‌ها که بگورستان برند این بود که « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون » . بمقام ابو بکر یك کس رسد وبس . که در گذرد ؟

۵۲۰ — چه دانسته‌یی تو از این حدیث که الایمـــان نیف وسبعون باباً ، أدناها إماطةُ الاذى عن الطريق ، وأعلاها شهادة أن لا إله إلّا الله . ادناها ترك الدنیا ، اعلاها چیست ؟ گویی تواز لا إله إلّا الله حرفی وصوتی شنوی و گویی. باش تا لا إله إلّا الله را راه روی . پس لا إله إلّا الله بینی . « هل من خالق إلا

---

1 خجل T S — M / 5 وجواب چه بود S M — T / حق T M — S / 6 لرجح S M ان حج T / 10 گفتن T S — M / نشان M خبر T S / 14 و15 یوسف 12 : 106 ك / 16 یك . . . وبس T S کم . . . پس M / 17 این T S این که M / 20 را راه روی T S از آن ردی بینی M / الفاطر 25 : 3 م /.

الله » نصب العین تو بود ، پس لا إله إلّا الله گردی ! « اولئك هم المؤمنون حقاً» اینجا بود که بود . گفت سهل کاریست ، کار آن دارد که أفضل ما قلته أنا والنبیون من قبلي لا إله الّا الله . چه گوئی ! اینست که تو گوئی بزبان ملوث بغیبت وغیمت و کذب ؟ حاشا ! در گفتن، عموم اهل سلام برابرند. در دیدن، لو وُزن ایمان ابي بکر بایمان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح . در بودن کار بر گونهٔ دیگر بود .

۵۲۱ – وها هنا تُسکب العبرات. یا رسول الله ! بس مفلسم . ما الایمان ؟ اللهم ارزقنا شهادة أنْ لا إله إلّا الله میگویی در حق خود ودر حق من که من نیز میگویم هذا الدعاء وعلیه الاجابة . در آن کوشد که خودرا از دست علایق برهاند که دنیارا آن قدر نیست که کرا کند که سعادت آن جهان‌را از بهر او تفویت کنند برخود . « لا تغرنـّکم الحیاة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ». دوستان را سلام برساند . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله اجمعین .



1 الانفال 8 : 74 ك / 2 بود گفت T S گوید گفتن M / 4 عموم S T همه عموم M / برابرند S M را بر آید T / 5 غیر الانبیاء والمرسلین لرجح (تصحیح) لرجح غیر الانبیاء والمرسلین T S M / 7 وهاهنا S وهنـــا T هاهنا M / 10 جهان M حقیقت T S / 11 تفویت M تفویت T S / 11 لقمان 31 : 33 ك / 12 دوستـــان . . . برساند T S والسلام M / 12 – 13 والسلام . . . اجمعین T M والعاقبة للمتقین S /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۲۲ – ومن ظنّ جهلاً ان للعلم غاية　　فقد بخس العلم الثناء وقصّرا

مردانی باشند که در بُعد راه قرب روند . وراه قرب رفتن خود ایشان‌را ممکن نبود بهیچ وجه الادر بعد . إنّ الله تعالی لینفع العبد بالذنب نصیبه که فتوی جناب نبوت است ، این نقطه است . خلق بیشتر ازآن غافلان اند . ابلیس یکی ازین مردان است ، ودر جهـــان کم کس این فهم تواند کردن ؛ زیراکه بدین مقام کم کس رسد ، وتا نرسد چون فهم کند ؟ که فهم این در عالم روش وکوشش تواند بود لا غیر . چون عاشق در دریای کرمِ معشوق غرق شود ، وازو گویند: خودرا فراموش کردن شرط نیست، تکلیف ما لا یطاق اینجا بود . هرچند که در نگرد کرمِ معشوق بیند ، وخودرا درمیان گم کرده ، وازو می‌در خواهد که خودرا بی‌کرم ما بین . این جور نگر که بر من مسکین کرد ! . عاشق عاجز ومعشوق ازوعاجز تر . ببسیار این همه در قرآن یادکرده اند . نشنیـــده ئی « حم عسق » ؟ مقتضی کرم نبود که راه قرب ورو در بندد . وممکن نیست این حدیث الادر پردهٔ معرفت بکمال ، نتیجه غرق شدن بود در دریای معشوق، وازو گویند : « اخرجْ منها فانّك رجيم . وإن عليك لعنتي » اینت بلعجب حدیثی ، ندانم تا که ازوقوت خواهد خوردا تسبیح عاشق اینجا این بود که گفته اند :

---

1 بسم ... الرحيم (تصحيح بنظورها نگی با دیگر نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنـــة والثلاثون بسم . . . الرحيم S ومن رسائله رضوان الله عليه وقدس روحه T / 4 نبود (تصحيح) بود S T / بهیچ . . . تعالی T در بعد ان لله تعالی عباداً S / 11 می‌در T درمی S / ما T ـ S / 14 الا T ۰ S / 15 ـ 16 ص 38 : 77 م /۔

. . . نامهٔ سی وهشتم . S 38 . 5 T . . .

آن معرفتی که از تو آموخته ام   دردل دارم وگر چه دل سوخته ام

۵۲۳ -- بدین تسبیح راه قرب رود در پردهٔ فراق . فقر که شنیده‌ئی این‌بود، هرکه‌را برو گذر بود از سالکان حضرت الهیت ، وازیشان گوید وسوگند خورد ، وراست خورد ، «وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين» واشما گفته اند : راه قرب روید ! «ففرّوا الى الله» . وراه بُعـــد مروید ! «ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» . از من بشنوید. راه قرب رفتن رنج ضایع است، وبُعدِ بَعـــدَ القرب ضرورتِ سلتِ لم یزل ولا یزالـست . نشنیده‌ئی : تخلقوا باخلاق الله . از کرم معشوق که جانش بدان بپرورده انـــد ، رنگ دارد «كهيعص» این بود . اگر فهم نکردی «ذکرُ رحمةِ ربّك» دارد ، «عبده زکریا» این بود ، تا بود که فهم کنی . کرم همــه جوانمردی اقتضا کند . الدینُ النصیحة .

۵۲٤ -- ابلیس که پروردهٔ کرم بود ، ومقربِ حضرت بود ، ومعلمِ فریشتگان بود، وزاویهٔ او برابر ساق عرش خدا بود، وکلّم الله تکلیما بی واسطه از خواص قدم او بود ، چون تواند که نصیحت نکند «إني لكما لمن الناصحين» کجا روید ؟ شعر :

دل بروسه دا تا ان کل وان کونه دیم
نوی ارتو نخواهی که دلت وساریو
کار واسان ادر کس‌را هخه چشم نکند
نه بن دردل باشد نه تو در دامان تو

اگر سالك گوش واحدیث او کند «فدلّيهما بغرُور» نقد کشد ؛ زیراکه ابلیس راه قرب خود می‌رود درین نصیحت ، أما اورا راه قرب حالی درآلست

---

4 و 5 الاعراف 7 : 21 ك / الذاریات 51 : 50 ك / 5 - 6 البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 : 19 ك / 6 رفتن (تصحیح) رفتم S T / 9 - 10 مریم 19 : 2 ك / 10 کنی T نکنی S / 12 معلم S بعلم T / 13 برابر S سر T / کلم S کله T / 15 - 19 شعر . . . تو T - S / 20 الاعراف 7 : 22 ك / کشد S گسـت T / .

که گوش واسخن او نکند، که اگر گوش واسخن او کند راه ورونیز ببندند از جناب ازلِ « یُضلُّ من یشاء » ، « ربما ظالما » حاجت افتد که وا راه آید . پس چون اورا در حال مصدّق دارد ، اورا غول ببرده بود . باید که اورا تکذیب کند ، ومردوار بر گذرد .

۵۲۵ — چون بمقام ابلیس رسد ، وزاویهٔ او در ساق عرش بنهند . اگر از راهابلیس اورا نهاده اند که برود ، چون وازان مقام رسد ، تصدیق اینجا شاید که کند بقول ابلیس ؛ زیرا که اکنون صاحب ذوق است . آنگاه مقلّد بود . ولیکن غالب آن بود که ابلیس‌را اینجا نیاورد ؛ زیرا که اوراو بُعد می‌رود « فخسفنا به وبداره الارض » . واز آنجا که حقیقت کاراست اوراه قرب رفته بود در بُعد . ولیکن محال بود که سالك این فهم کند در عالم علم وتمیز . پس اگر چنانکه سالکی گرمرو بود که روش او گرم‌تر از روش ابلیس بود ، این سالك ابلیس‌را لا محاله در راه واز بیند ، وازو در گذرد . وابلیس گوید : این مرد از من سیه گلیم تراست . فتحه سر قولی گفته است : که ابلیس گاه گاهی گوید که در جهان از من سیاه‌گلیم‌تر آن مرد آمد . والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی سیدنا محمد المصطفی وصحبه الطاهرین .



2 یبندند S یبند T / 3 داود . . . ببرده T نداود . . . نبرده S / 6 واز S در T / 9 القصص 28 : 81 له / 11 او S – T / 13 وا زو S او از T / 14 ازمن S – T / 15 والصلاة . . . الطاهرین T – S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

— ٥٢٦

بی دیده ره قلندری نتوان رفت   دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت
کفر اندرخود قاعدهٔ ایمانست   آسان آسان بکافری نتوان رفت

اکنون او بیش از ماضی چیزی زمـــانی است بچندین هزار هزار سال نامتناهی . اینجا بدانی بیقین که میان او وعقل اول که مخلوق اوّلست ، زمان نا متناهی است . وقلیـــل في الخلق من يفهم ذلك . چون سبق رتبی‌را تفاوت است آن تفاوت‌را میزانی هست از زمان ، چنانکه گفت : إنّ الله خلقَ الارواح قبل الاجساد بألفي ألف عام .

٥٢٧ . این مایهٔ رتبت‌را چندین تقدیر کرد ، درروز گار زمان . وهم ازین عالم است « وإنّ يوماً عند ربك كألفِ سنةٍ مما تعدون » . واینکه « ليـــلةُ القدر خيرٌ من ألفِ شهر » . وتفكُّرُ ساعةٍ خيرٌ من عبادة سبعين سنة . وهان وهان تا ظن نبری که این گزافست یا تقریب مثلا ، لا بلکه این در دیدهٔ نبوی همچنانست که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقـــال نقره ، وبه از صد مثقال مس ، وبه از چندین هزار هزار من سنگ . ومثقالی یاقوت به از چندین مثقال زر . وداند که هر مثقالی‌را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر کند بزر یا بیاقوت مثلا چون باید کرد . وخباز داند مثلا که چندین من نان بمثقـــالی زر چون تقدیر باید کرد . وقصاب داند که گوشت بزر چون تقدیر

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى هماهنگى آغازنامه ها) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والثلاثون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وبه استعين T / 11 الحج 22 . 47 ك / 11 ـ 12 القـــدر 97 : 2 ك / 14 جوهرى T فرمود جوهرى S / 17 وخباز T وچون خباز S / .

* * * نامهٔ سی ونهم . S 39 , T 6 * * *

می باید کرد . وهمچنین هر چیز در اینجا بزر تقدیر توان کرد نه از گزاف

۵۲۸ – پس همچنین که بایع نان و گوشت وجامه ودیگر ماکولات وملبوسات ومشمومات پیداست در این جهان ، وآنرا براین منهاج مقدر الثمن بکرده اند، ببصیرت نه از گزاف. پیغمبر داند که چندین رکعت نمازرا ثواب چه بود، وچه ارزد ، وچندین روز روزه ، تفاوت روزه در روزهـا ، وتفاوت صلاة وزکات در اوقات مختلف ، تا گوید که رکعتان في جوف الليل كنزٌ من كنوز الجنة ، وتفكـّر ساعةٍ خيرٌ من عبادة سبعين سنة ، وجذبةٌ من جذبات الحق يوازي عمل الثقلين. ودر قرآن مجید گوید : « ليلةُ القدرِ خيرٌ من ألف شهر » و« إنّ يوماً عند ربّك كألف سنة مما تعدون». واینجا بسیاری اسرار پید اگردد، وبسیار مشکل حل شود . والله يزيدنا علما بقصورنا فضلاً منه، وينفعنا بما رزقنا من العلم بكرمه وجوده إنه ولي ذلك .

۵۲۹ – پس غرض از این همه بیان آنست که بدانی که چون آن رتبت که روح راست بر غیری چون خواهند که سبق زمانی تقدیر کنند ، کنایت از آن این بود که بألفي الف عــام بود ، وروا نبود که این رتبت نا متناهی بود بضرورت ، بحکم آنکه کالی که روح را است وغیری‌را نیست . راه ازین غیر بدان کال روح متناهی است . وروا نبود که نامتناهي بود اصلا والبته که ما به یقین دانیم که ما يتناهى لا يكون أكثر مما لا يتناهى . وراه از ناقص بکال مطلق، وآن کال که حق‌را است ، نامتناهی است . پس اگر ازین ناقص راه بکال روح مثلاً که دونِ کال حق است هم نا متناهي بودی ، لازم بودی ما يتناهى اكثر مما لا يتناهى باشد . واز آنجا که ظاهر است؛ تناهی ولا تناهی برکم افتد . واینجا نه کمِ متصل است که براجسام افتد ونه کمِ منفصل که در اعداد بود .

۵۳۰ – ولیکن علی الجملة ما به یقین دانیم که از حیوانیت راه بآدمیت، کم از

3 مقدر T مقدار S / 4 پیغمبر T پیغامبر S / 8 القـــدر 97 : 2 ك / 9 الحج 22 : 47 ك / 10 هلا T – S / بها T ها S / 13 كنند S / كند T / 16 متناهى (تصحيح) نامتناهى S T / 20 لا تناهى T لا يتناهى S / .

آنست که از جمادیّت مثلاً بآدمیّت . پس راه از هرچه در وجود بود بهرچه در وجود بود متناهی باید که بود ، الّا آن راه که بکمال حق است عزّ اسمه .
پس چون چنین بود ، راه میان او وعقل اول که شریفتر موجوداتست وقریبتر بکمال او ، راه نامتناهی باید که بود ؛ زیراکه حق واجب است ، وعقل اول ممکن ، وواجب بذات خود حق بود وممکن باطل ، واز باطل بحق راه نامتناهی بود . ودر جهان کسی که این سخن‌را چنانکه باید فهم کند عزیز بود . پس پدیدار آمد که چون خواهم که رتبتی‌را که میان حق است وعقل اول بزمان تقدیر کنیم صورت نبندد ومحال بود ، الا که گوئیم میان حق واو زمان نامتناهی بود . وتقدیر رتبت روح بدوهزار هزار سال ، از آن جهت توانست کردن که آن متناهی بود واین بضرورت نا متناهی .

۵۳۱ — پس اکنون در حق حق تعالی بیش از هزار بار ودو هزار بار بود مثلا بزمان نامتناهی ، واین بر قدر عقل تواست ، والّا اکنون وفردا ودی در حق او همه‌یکی بود که این تعدد در حق چیزی بود که قوامش بزمان بود ، وحق تعالی وتقدس قیّوم زمان است. واز قیوم هرچه در وجود آید حق بود. وروا نبود که ازین معانی عبارت بود اصلاً ، إلا متشابه ومستعار . پس اگر کس‌را غلطی افتد ، اینجا باید که برآن اعتماد نکند که این از تنگی عبارتست ، والا حدیث این معانی چون راه دل گشاده گردد ، ادراك ازین چیزها کار اوست وطبیعت او ، وآن راه هرگز از علم واز نطق گشاده نگردد که روا بود که علم‌را ونطق‌را در آن گشایش مدخلی بود ، چنانکه سنگ‌را مدخلی بود در آنکه آتش بیرون آرد از آهن مثلا . والسلام والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی محمد وآله .

---

1 راه . . . . . چه T هرچه S / 3 پس . . . او T ـ S / 4 او T ـ S / 5 حق T ـ S / بود و S بو . . . . . مان 3 بزبان T / 10 متناهی T نامتناهی S / 11 حق S ـ T / از هزار بار S از بار هز . . . . 11 بزمان S بزبان T / 13 یکی بود S T امرو زو پریرو دی‌و فردا . . . هرچهاریکی . . . . . فردا (حاشیهٔ S) / قوامش بزمان S فراموش بزبان T / 14 از S ـ T / آید حق بود S ـ ؛ / 16 نکند S کند T / 18 که T بل S / 21 والصلاة . . . آله T ـ S /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۳۲ – فصل : في تمهيد المقدمة. حق تعالى حيوانات‌را مختلف آفريده است، بعضی‌را از خـاك آفريد ، وهريکی‌را حوصلهٔ ديگر داد وقوتی ديگر نهاد . وبعضی‌را از آب آفريد ، ودر حوصله وقوت همچنان مختلف بوند . وبعضی‌را از آتش آفريد وهمچنين مختلف بودند . وبعضی از هوا « والله خلق كل دابة » كنايت است ازين. وهريکی‌را ازين حيوانات الهام داد، تاقوت خود بدان‌بدانند. « قد علم كل أناس مشربهم » اينست كه در وجود اين حيوانات بسی عجايب تعبيه كرد . « وفي خلقكم وما يبث من دابـة » اين بود . وچون يکی‌را ازين حيوانات قوت در بايد، حالت اضطراب اقتضا كند، چون قوت يافت ، حالت سكون اقتضا كند . اگر بعد الطلب قوت دست ندهد ، حالت درد ورنـــج اقتضا كند .

۵۳۳ – فصل : چون اين مقدمه گفته شد ، ببايد دانست كه در دلهای آدميان همچنان اختلاف وتفاوت است كه درين حيوانات . هريکی‌را حوصلهٔ ديگراست ، وقوتی ديگر . ترجمهٔ قرآن ازين معنی اينست كه : « ومن آياته

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الاربعون فيما سئل عن القبض و البسـط فذكر في ذلك فصولا بسم . . . الرحيم S ومن كلامه رضي الله عنه وارضاه فيما سئل عن القبض والبسط فذكر في ذلك فصولا T / 2 فصل . . . تعـــالى S T وبه استعين خدا M / 4 وقوت M T وقوت وقوت S / 5 النور 24 : 45 ك / 7 البقرة 2 : 60 م / 8 الجاثية 45 : 4 ك / وچون M چون T – S / 9 بايد S M يابد S / 13 هر S T كه در M / 14 الروم 30 : 22 ك / .

• • • M 110 . S 40 . T ? . نامهٔ چهلم • • •

اختلافُ ألسنتِكم وألوانكم . إنّ في ذلك لآيات » . ما دام که حوصله‌را قوت می‌در باید ، درو انزعاجی واضطرابی می بود ، این حـــالت‌را شوق گویند . چون قوت بیافت ، وآن انزعاج طلب بسکونت وجـدان بدل افتاد ، آن حالت شوق بحالتی بدل افتد که آنرا بسط گویند . اگر قوت متعذر بود پیش از طلب یا پس از طلب ، حالتی دیگر اقتضا کند که آنرا قبض گویند .

۵۳٤ – فصل : والله یقبض ویبسط ، هر که صاحب دلست ، اورا نقدی هست که قوتِ حوصلهٔ اوست. چون آن نقد ازو واپوشید طالبِ قوت آید. « وإذا أظلم علیهم قاموا » أظلم علیهم کنایت است از واپوشیدن . « قاموا » کنایت است از برخاستن در طلبِ قوت. ونقد واپوشیدن ضرورت است درسنتِ ازل . ومحل صاحب نقداست تا عشقش وا نقدِ دلش تا چه حداست ؟ « ولقد فتنا الذین من قبلهم » کنایت است از آن که نقد واپوشیدن ضرورتِ سنت است تا دانی «فلیعلمنّ اللهُ الذین صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین» کنایت است ازآنکه نقد واپوشیدن محك است .

۵۳۵ – فصل : چون طالب بود اگر نقد وازو دهند ، بسط اینجا پیدا گردد که معشوق او روی وازو کرد . واگر سالك‌را در درون پردهٔ قرآن راه بود بداند که آن چه بود . اگر هنوز بیرون پرده است « ن . والقلم ومـــا یسطرون . ما أنت بنعمت ربك بمجنون ». این حدیث اورا بیان کند تا همگی درون او ازین قوت میخورد ، وسکونت می‌بود، وطلب زیادتی تقاضا نمی کند،

---

1 اختلاف T S خلق السماوات والارض‌واختلاف M الروم 30 : 22 م / 3 طلب TM ـ S / 6 فصل T S فصل قال الله تعـــالی M / 7 حوصله ... قوت T S ـ M / 8 البقرة 2 : 20 م / 8 ـ 11 ازوا . . . است T S ـ M / 10 ـ 11 العنکبوت 29 : 3 م / 11 ضرورت سنت TS ـ M / 12 العنکبوت 29 : 3 م / 12 ـ 13 است ... پوشیدن T S ـ M / 14 بود T S آمد M / 16 ـ 17 القلم 68 : 1 ـ 2 م / 17 تا T S فصل تا M / 18 کند بود T S / .

وبسط حال می‌بود . اگرآن حال دراز واکشد حال نگویند ، مقام گویند که مردم مقیم است ، وروش ازو منقطع . « ماکثین فیه أبداً » این بود .

۵۳۶ ـ فصل : اگر نقد رو وازو کرد ، ولیکن صدمهٔ « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذي اوحینا الیك » ، وازان مقارن می بود . این حالی بود که قبض وبسط ممزوج بود درو . واین‌را بوقلمون وقت توارث گفت . گریه وخنده برظاهر اینجا جمع گردد . این آنگه بود که قبض وبسط رو در باطن او دارد . اگر بسط رو در ظاهرش دارد ، وقبض رو در باطن دارد ، پنهـــان گریم بآشکارا خندم ، اینجا بود . مصطفی ـ صلعم ـ از این قوم چنین خبر می‌دهد که إنّ لله عباداً یضحکون جهراً من سعة رحمة ربهم ویبکون سرّاً من خشیة عذاب ربهم .

۵۳۷ ـ مگر حال داود پیغامبر چنین بوده است که وازو میگفتند : خفني کما تخاف السبع الضاري . این روی اگر در خلق داشت ، زمان چنان بود که چنین دارد که حبّبني الی عبادي . فقـــال : أيْ ربّ وکیف أحبّبك الی عبادك ؟ فقال ذکـّرهم آلائي عند کل صباحٍ ومساءٍ . بیرون همه رجاء ، ودرون همه خوف . پس اگر چنانکه همگی دل روی در کرم معشوق دارد ، اگرچه نقد هنوز در پردهٔ تعزز خود بود ، طمع رو واکردنش سخت غالب باشد ؛ اینجا گریه آشکارا شود وخنده پنهان . وقتی حاشیهٔ این پرده بر گرفتند ، دیدهٔ داود بر نقطی ازین کرم افتاد ، شادیش رخت وادرون برد ، ورنـــج خیمه بیرون زد ، گفت : إلهي لا ینبغي لمن عرفك أن یقطع رجاه عنك .

---

1 حال T M کار S / 2 مردم S مرد T M / ازو T S او از قد او M / الکهف 18 : 3 ك / 3 ـ 4 الاسراء 17 : 86 ك / 5 دروه و M ـ T S / 7 باطن دارد M باطن T S / 8 اینجا بود M ـ T S / قوم T S ـ M / می دهد T S داد M / 12 این T S واین M / اگر T S که M / زمان T S فرمان M / 14 ودرون M درون T S / 16 کردنش T S کرد قبض M / 18 نقطی T M لفظی S / 19 بیرون T S در M / .

۵۳۸ – فصل : اگرچنانکه بعد الطلب والطمع نقد روی وازو نکند ، اینجا قبض حال بود . « لیس لكَ من الامر شيء » هرساعت وانهاد او کار خود میکند ، « إنّ الله لغنيٌّ عن العالمين » ورجان شبیخون می‌آرد ، واو در مجالِ قدر لا یبالی جانی میکند ، تا خود این حال بچه رسد .

۵۳۹ – فصل چون همه حوصله بود ، وقوت ، یا قوت بود ؛ ولیکن در حوصله قرار نمی‌گیرد که قوت آن حوصله‌را ، چون آب می بود ، ریگ‌تُرا فریادِ « واجوعاه » اینجا کند . اگر قوت بیش از حوصله است ، همه ناز وکرشمه اقتضا کند ، أنا سید ولد آدم ، ولا فخر ، نطق وقت بود . مصطفی — صلعم — روزی آن حالِ اول اختیار میکند ، وروزی این حالِ دوم که أشبعُ يوماً وأجوعُ يوماً . واز ان حال صبر مقارن می بود ، و « إنّ الله مع الصابرين » . وواحـــال دوم شکر مقارن می بود . « وقليلٌ من عباديَ الشكور » . وایمـان خود همه اینست : الايمان نصفان ، نصفٌ صبرٌ ونصفٌ شكرٌ . صبر در فراق ، وشکر در وصال . « إنّ في ذلك لآياتٍ لكل صبّار شكور » .

۵٤۰ — چون نهاد درین احوال رام گردد تا بدان حد که هیچ حالی‌را در او مجالی نتواند بود لانّه مُحِيَتْ رسومُه وغُيِّبَتْ آثارُه . این مردرا فقـــیر گویند . ایمان ازوور پردهٔ كادَ الفقرُ أن يكون كفراً ، سایه فکند . « من كان يريدُ العزّةَ فلله العزّةُ جميعاً » نقد گردد . چون بر ابو بکر گذر کند ، خجل

1 فصل S T ـ M / 2 آل عمران 3 : 128 م / 3 العنكبوت 29 : 6 ك / آرد T كند M S / مجال S T قالب M / 4 يبالى S T ابالى M / 5 يا M S نه T / 6 آن حوصله را M از حوصله ها T S / 7 فرياد S T ـ M / كند T S بود M / 10 وازان S T وازان M / مى S T ـ M / 10 ـ 11 البقرة 2 : 153 م / 11 ـ 12 سباء 34 : 13 ك / 13 ـ 14 ابراهيم 14 : 5 ك و 31 : 31 و 34 : 19 و 42 : 33 / حالى T S حالى M / 16 نتواند بود T S نبود M / لانه . . . آثاره S ـ T M / 17 ور پردهٔ T S بريزد M / فكند T S فكند M / 17 ـ 18 يونس 10: 35 ك / .

وشرمسار در پیش مصطفی آید ومی گوید : ما الایمان ؟ مصطفی میگوید : أن تؤمنَ بالله ورسوله . اینکه هیچ حالی‌را در توجای نبود ، وبهیچ حالی نیز شادی واندوه زیادت نگردد . تؤمن بالله ، بندهٔ خدا باشی . پس که حال حجابست ، ومقام شرك . در قرآن قدیم از آغاز وانجام این حدیث چنین کنایت کردند که « ألم ترَ أنّ الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ینابیع في الارض ثم یخرج به زرعاً مختلفاً الوانه ثم یهیج فتراه مصفراً ، ثم یجعله حطاماً إنّ في ذلك لذكرى‌لاولي الالباب » .

۱٤٥١ — فصل: کال قبض ابدی از مشاهدهٔ عظمت خیزد. ونور سیاه اینجا پیدا گردد. وکال درد ابدی از مشاهدهٔ ارادت ازل خیزد. وگاه گاه مشاهدهٔ این دو صفت اضداد ، آن کال قبض و درد ابدی اقتضا کند . وگاه بود که مشاهدهٔ علم ازل قبض ودرد اقتضا کند . وازین نقطه که میگویم در مشاهدهٔ علم ازل، هیچ بویی بشام من نرسیده است البته. اما شنیده ام که فتحه سرقولی گفت : بباید ترسیدن از آن خدای که داند که فردا چه خواهد بود . درمعنی این حدیث هیچ پی نمی‌برم . والسلام والحمد لله رب العالمین ، وصلواته علی محمد وآله اجمعین .



1 در TS ـ M / 2 رسوله M ـ TS / حالی... نیز TS ترا M / 3 اندوه TS اندرمی M / پس T S وبس M / 5 ـ 7 الزمر 39 : 21 ڤ / 8 ـ 9 مشاهده ... ازل T S ـ M / 10 اضداد ... درد M امداد از کال قبض ودرد T S / 11 نقطه که S M فقط T / 12 ازل T S ازلی M / 13 ـ 14 معنی این حدیث T S این معنی M / 14 والسلام T S ـ M / 14 ـ 15 وصلواته ... اجمعین T S ـ M /.

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۴۲ – برادر اجل کامل الدوله مخصوص است بدعای بسیار . والله عز وجل سلك به سبیل السعادة القصوی، نبشتهٔ عزیز رسید، وخواندم وشاد شدم بسلامت بودن آن عزیز . باید که خودرا در میان مشغلهٔ دنیا فراموش نکند که فتوی مصطفی در حق پراکندگان از بهر دنیا اینست که «ومن تشعّبت به هموم الدنیا لم یبال اللهُ فی أیّ اودیتها یهلکه» . هر که در میان مشغلهٔ دنیوی بیرون رود ازین جهان ، در گَوی خواهد بود از گوهای دوزخ . آن هاویهٔ بی عمق که شنیدهیی دنیا است لا غیر . «ومن أراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمنٌ فأولئك كان سعیهم مشكوراً» . اگر تو گویی من مریدم، آخرت‌را «وسعی لها سعیها» بباید . ومعذلك «وهو مؤمن» بباید والا عمل بی‌ایمان‌را بباد بی نیازی برخواهند داد که «وقدمنا الی ما عملوا فجعلناه هباءً منثوراً» . تو مرید آنی که عمر در طلبش خرج می‌کنی، اگر نیمی از عمر در طلب دنیا کنی ، نیمی در طلب دین کنی برابر بلا ترجیح ، مقام تو اعراف بود که «وعلی الاعراف رجال» . واز آنکه تو دانی که در طلب دین خر لنگ باشی ، ودر طلب دنیا کرّه تازی .

---

1 بسم . . . الرحیم T M ومن مکتبه رضی الله عنه الرسالة الحادیة والاربعون بسم . . . الرحیم S / 2 برادر S وبه استمین برادر T وبه نستعین برادر M / 4 آن M او T S / 5 که و T M و S / 6 هموم الدنیا T S همومه M / اودیتها T S اودیته M / میان T از میان M میان دنیا از S / 7 رود ازین T رود در آن M رود از ین S / 8 بی عمق T S عمیق M / دنیا T S این M / 8 - 9 الاسراء 17 : 19 ك / 10 بباید . . . بباید S M شاید T / والا عمل بی M ولا عمل فی T وسعی دبی S / 11 خواهند M خواهد T S / الفرقان 25 : 23 ك / 13 کنی . . . کنی T S – M / مقام T S خرج کنی مقام M / 14 الاعراف 7 : 46 ك / واز T S واگر از M / .

* * * * نامهٔ چهل ویکم ، T 8 ، S 41 ، M 72 I * * * *

۵٤۳ – گوش دار تا قرآن مجید در حق تو و مریدان دنیا چه میگوید : « من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید . ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً ». درین آیت تأمل کن ، تأملی تمام، پس وانفس خود گوی: اگر ایمان داری که این قول خداست چرا باورش نداری در آنچه میگوید ؟ واگر ایمان نداری چرا بزبان چیزی گویی که دردل از آن خــبر نداری ؟ «کــبُر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون »، « اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً». قول سدید آن بود که آنچه نداری نگوئی ، لو لم ادع الکذبَ تأثمــاً لترکته تکرماً . دروغ گویی وشرم نداری .

٥٤٤ – إنکار که با خلق راست آید ، معصوم الدم والمــال گردی تابکنار مرگ در گور . هرچه نقد دل نبود، زبان نتواند گفت. وچون زبان گزدم ومار بخورد ، حدیث « لا إله إلّا الله » چون گویی ؟ حقیقت این کلمه باید که دردرون رخت نهاده بود ، تا در گور دل آن توحید می گوید که دل نمیرد ، محــل الایمان لا یأکله التراب . چون حقیقت ایمــان در دل نبود ، بوقت مرگ زبان از تو واستانند، نطقت بماند. سوء الخاتمة آن بود، والعیاذ بالله. جهد کن تا چندانــ سعی که در دنیا می کنی ، در دین بجــا آری وإلّا کار بر خطراست . دنیارا که یقین ندانی که چند در خواهی بود ، در او این همـــه سعی بکردی ! لا بل یقین دانی که صد سال بیش نخواهی زیست . چنانکه الی ابــد الآباد در گور وبر عرصاتِ قیامت ، خود هیچ سعی نباید زادِ گور را ؟

---

1 تو و M – S T / 2ـ3 الاسراء 17 :18 ك / 4 داری TS گویی‌داری M / که این ML-TS / 6 الغافر 40 : 35 ك / الاحزاب 33 : 70 م / 11 دم T S گژم M / 16 در T درو S – M / در او T M و S / 17 چنانکه S – T M / 19 زاد گور را ؟ T S گردنت زادت سکو ؟ M / .

۵٤۵ — « فتزوّدوا فإنّ خيرَ الزادِ التقوى » فراموش کردی ؟ الله ! الله ! خیری می‌کن که من أطعم جائعــا أطعمه الله ، ومن كسا عارياً كساه الله . جهد آن کن که خودرا بر فتراك درویشی بندی که از من وتو بطریق استقلال چیزی نخواهد آمد . طمع بریدن بیکبارهم شرط نیست ، أما ظاهر اینست که می‌گویم . اگر اکنون نظر نکنیم کی خواهیم کردن ؟ مگر کفن بگازراست . عجبا بنی آدم ! مصطفی — صلعم — چنین می‌گوید : لو علمت البهائم مِن الموت لمــا أكلتم منها سميناً . در گوشه‌یی هرروز ساعتی خلوتی می‌کن ومی‌گوی : مرگ ! مرگ ! تا بود که انتباهی پدید آیــد . اکثروا ذکرَ هادمِ اللذات فوالذي نفس محمد بيده لو تعلمون ما أعلم ، لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً . وازو گفتند : یا رسول الله هــادم اللذات چه بود ؟ گفت : مرگ ! « ولتجدنّهم أحرص الناس على الحياة الدنيــا » صفت کافرانست . تا کی قرآنرا راست کنی وفهم نکنی ؟ أنزل القرآن ليعملَ به فاتخذتم دراسته عمــلاً . خواندن وفهم نکردن بچه کار آید . رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن يلعنه ، فراموش مکن که شرط نیست .

۵٤۶ — زیر دستانرا نیکودار ، وخیری می‌کن چندان که توانی . والقليل عند الله كثيرٌ ، والكلمة الطيبةُ صدقة ، وصدقة السر تطفىء غضب الرب . ومارا بدعا یاد دار بر سر تربتهای عزیزانــ ومی‌گوی : اللهم لا تجعله من عبَدَةِ الدنيــا واجعله من عبيدك برحمتك . والسلام والحمد لله رب العالمين ، والصلاة على محمد وآله أجمعين — والعاقبة للمتقين .

1 البقرة 2 : 197 م / 4 طمع T S وطمع M / 5 اگر M که T S / کفن بگازر M کفن بکار S کفر بکار T / 7 منها T S — M / 10 — 11 البقرة 2 : 96 م / 11 راست T S دوست M / 12 وفهم نکنی M — T S / 17 ومی گوی T S می‌گوی M / 17 — 18 تجعله . . . اجعله T S تجعلنا . . . اجعلنا M / 18 والسلام M — T S / 19 والصلاة . . . اجمعين T وصلواته على محمد وآله الطاهرين S — M / والعاقبة للمتقين S — T M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٤٧ – بدان ای برادرعزیز أطال الله بقاك وسلك بك سبيل السعادة القصوى، که سعادتِ آدمی معرفت خدای تعالی است . وبقدر معرفت اورا از سعادت نصیب خواهد بود . ومعرفتِ ذات بعد معرفت صفات تواند بود . ومعرفتِ صفات از نظر در افعال حاصل گردد . وافعالِ او دو قسم است : ملکوت است وملك . وتا بر ملك گذرنکنی، بملکوت راه نیست . الدّنیا مزرعة الآخرة، این را دان . وملك همه این است که در قرآن بیان کرد « ولله ملكُ السّماوات والارض وما بينهما » .

٥٤٨ – وتا ترا بمقام تفکـّر راه ندهند ، هرگز ندانی که ملك چیست . لعمری ملك ببینی ، ولیکن بدیده‌یی که همه جهان با تو برابر باشند ، وترا از ملك هیچ عجب نیاید . واگر چیزی عجب آیـد ، ترا از راه عادت بود که هیچ معنی ندارد . اگر حیوانی عجیب ببینی که مثلش در جهان بعادت ندیده

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٢٦ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والاربعون بسم . . . الرحيم وبه الحول والقوة S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ايضاً الى الصـــدر كمل الدولة بسم . . . الرحيم وبه الحول والقوة T / 2 اطال . . . القصوى T S P M I – N / 3 است T S P M I تواند بود N / وبقدر T S بر قدر N بقـــدر P M I / 4 خواهد T S P M I – N / ومعرفت T S N M معرفت P I / 5 او T S – P T M I / 6 است T P N M I – S / 7 همه T S P N M I / 7 – 8 المائدة 5 : 17 و ... م / 10 برابر باشند T S در آن برابر باشند M بر آيد N برابر شنيد P I / 11 و S S N – P M I / 12 معنى ندارد T S P M I دروممعنى نبود N / .

٭ ٭ ٭ I 58 . M 101 . N 26 . P 69 . S 42 . T 9 . نامهٔ چهل ودوم . ٭ ٭ ٭

باشی تعجّب کنی . وهرگز ترا از خود تعجّب نبوده باشد . وأعجبُ ما علی وجه الارض قالب آدمی است . از این راه بود که جلالت ازل در آفریدن او از نطفه تحدّی کند وگوید : « وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعـــله نسباً وصهراً » . پس گوید : « وکان ربك قديراً » بدایت آنکه ترا دیده دهند آن بود که ترا هیچ چیز غریب نیاید ؛ زیرا که همهٔ اشیاء در عجیبی وغریبی یك رنگ‌است . پس چون ترا هیچ عجب نیامد همه عجب بینی . وتا ترا بعض چیزها عجب آید ، هرگز عجب روی جمـــال خود بتوننماید . اهل معرفت چنین گفته اند : إنّك لا ترى المعجب حتى لا ترى عجباً . فإذا لم ترَ عجبـــاً رأيت المعجب .

٥٤٩ ــ اگر لابد است واز بعضی چیزها تعجّب می‌باید کردن دون بعضی ، باری از آیات کبری نه از آیات صغری . ودر وجود خود آیت صغری نیست ، ولیکن بنسبت با مبتدیان چنین توان گفت : آیات کبری آسمان است وآفتاب « ومن آياته الشمس » وکواکب . « ومن آياته الجوار في البحر كالأعلام » همانست که « كلٌ في فلكٍ يسبحون » . للقرآن وجوه كثيرة . زمین از آیات کبری بود « ومن آياته أنْ تقومَ السماءُ والأرضُ بأمره » . آب از آیات کبری است « أفرأيتم الماءَ الذي تشربون أأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن

1 از خود T S P M I - N / 2 و T S M و P I / 3 آدمی N / 3 - 4 الفرقان 25 : 54 ك /
4 پس T S P M I آنکه N / دهند P N M I دهد T S / 5 چیز غریب T S چیز عجیب N
عجیب P I غریب M / همهٔ اشیاء N همه P M I - T S / 6 نیامد P M I نبود T S N /
6 - 7 وتا . . . هرگز عجب T S N M - P I / 7 ننماید P N M I کی نماید T S / معرفت
T S P M I - N / 8 لا تری T P N M I تری S / حتی لا تری عجباً M حتی تری عجبا
N حین لا تری عجبا T S - P I / لم تر T S N M ماتری P I / 11 باری T S N - P M I /
خود آیت T S N خود آیات M - P I / 13 است P M I - T S N / الشمس T S P N M I
الليل والنهار والشمس والقمر : فصلت 41 : 37 ك / الشوری 42 : 32 ك / 14 زمین T S N M
وزمین P I / 15 الروم 30 : 35 ك / آب T S N M وآب P I / 16 الواقعة 56 : 68 ك / .

المنزلون » . و « جعلنا من الماء كلّ شيء حيّ » . آتش همچنین « أفرأيتم النار التي تورون. أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون » . آدمی همچنین « أفرأيتم ما تمنون أأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون » .

۵۵۰ – عجایب نبات که سر از خاك بر کند همچنین. « أفرأيتم ما تحرثون أأنتم تزرعونه أمّ نحن الزّارعون » . همچنین در سورهٔ روم بعضی بتفصیل میبین « ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغاؤكم من فضله » و « من آياته خلق السماوات والأرض واختلاف ألسنتكم وألوانكم إنّ في ذلك لآيات » . واگر جملهٔ آیات کبری بیك جا جمع خواهی « إنّ في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار . والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل الله من السّماء من ماء فأحيا به الارض بعد موتها . وبث فيها من كل دابة . وتصريف الرّياح . والسّحاب المسخّر بين السّماء والارض لآيات لقوم يعقلون ». از آنجا که این آیات کبری بود ، حقّ تعالی قسم یاد کند باین چیزها « والسّماء والطّارق والارض! والليل! والنهار! والشّمس! والقمر! والطّور! ونفس وما سوّيها! والنّجم! » .

۵۵۱ – این در ابتدا بود که عرض آیات دهند بر دیدهٔ مرید . بعضی کبری بود « فأراه الآية الكبرى » . موسی فرعون را بنسبت است وانا بیناثی فرعون . امّا این که « لقد رأى من آيات ربّه الكبرى » در حقّ مصطفی

---

1 الانبياء 21 : 30 ك / 1 ـ 2 الواقعة 56 : 71 ك / 2 ـ 3 الواقعة 56 : 58 ك / 4 ـ 5 الواقعة 56 : 63 ك / 5 بعضی T S N M وبعضی P I / 6 الروم 30 : 23 ك / 6 ـ 7 الروم 30 : 22 ك / 8 جمله T S N M بجمله P I / 8 ـ 11 البقرة 2 : 164 م / 9 ـ 11 وما . . . يعقلون T S P M I الى آخر الآية N / 12 این T S ـ P N M I / چیزها P N M I حرفها T S / 14 والنجم P N M I ـ T S / 15 ـ 16 بعضی کبری بود T S N M بعضی I ـ P / النازعات 79 : 20 ك / 16 تا بیناثی فرعون T P N M I ثابت فرعون هم بنسبت S / 10 النجم 53 : 19 ك / مصطفی T S P M I سید عالم N / .

– صلعم – بنسبت است با آنکه کس‌را از انبیا آنجا راه ندادند . چون مریدرا دیده پخته تر گردد ، در وجود خود هیچ چیز نبینـــد که نه آیت کبری بود . هرذرّه که در وجود است روی خودرابی نقاب وازو نماید ، تا در همه چیز صانع‌را بیند بلا فرق . اینجا بود که بورچه وپشه وهر ذرّه که در وجوداست قسَم ازلی شنود . از آنراه که همه صنع اوست . آسمـان وزمین وماه وآفتاب وستاره‌را در ، خاصیت بداند که « فلا أقسم بما تبصرون ومـا لا تبصرون » بداند چرا بهمه برابر قسم یادکرد .

۵۵۳ – قول ابن عبّاس اورا مکشوف گردد که در تفسیر چرا گوید دراین که « والشمس والليل » الى سائرها : أي وربّ الشمس . إنّ من الشعر لحكمة فهلوی شعر :

آیند هرا وابسته داری این دهـــانه کرد خوار نکنی

اینکه همه عجب بیند . بلا فرق اینجا بود ، بینندهٔ صغری وکبری . اینجا چه کند ؟ در هر ذرّه که در وجود است ، هزاران هزار نِعَم نا متناهی وحِکَم نا متناهی بیند . قصور آن کس بداند که گفت از هرچه در وجوداست کمتراز بعوض وخردل نیست از حیوانات وموات ، ودر هریکی سیصد وشصت حکمت است . عجبا از آن کس که این بگفت ، بس مختصر گفت .

---

1 بنسبت است TSM بلسبت N نسبت است PI / آنکه TPNMI انکس S / 2 تر TSPMI - N / چیز TSPNI - M / 3 وازو TSN باز PMI / 4 چیز N - TSPMI / اینجا بود که N اینجا TS - PMI / 5 راه که همه TSPMI رجه که همه از N / 6 ستاره PI - TSNM / در . . . ک TS چه . . . که N چه خاصیت بدانند که PI بدانند که چه خاصیت دارد M / 6 - 7 الحاقة 69 : 38 ف / 7 بداند که TSPNI - M / بهمه برابر PNMI همه را بر TS / 8 گردد TSNM شود PI / والشمس والليل TS والليل والنهــار والشمس والقمر N والشمس والليل والنهار PMI / الى سائرها TSN - PMI / 10 فهلوی شعر TSPNI - M / 11 آیند . . . نکنی SN - TPMI / داری این PMI داره امین T / دهانه . . . نکنی PMI بر ها مه . . . اتّا مین T / 12 بینندهٔ TS - PNMI / 13 هزاران TSPMI هزار N / 14 بداند TNM نداند SPI / 15 کمتراز بعوض TSPMI کم از بعوض وکمتراز N / بس T - SPNMI / .

۵۵۳ ــ بجلال وقدر لم یزل ولا یزال که مردان در هرذرّه‌یی از موجودات چندین هزار نِعَم و حِکَم نا متناهی بینند چه جای سیصد وشصت، لقد تحجّرت واسعاً . این مرد از سمت نِعَم و حِکَم چندان دید . مگر که آن اعرابي از سمت رحمت دید، گفت: اللهمّ ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا احداً . تامصطفی ــ صلعم ــ گفت : لقد تحجّرت واسعاً یا اعرابي . در هر حرفی که بر این کاغذ است لا بل هر نقطي که بر این جا است نعم وحکم نا متناهي است وآن کس که این نبیند اورا از بدایت معرفت خود هیچ خبر نیست . چون بدین مقام رسد که این همه نِعَم نا متناهی در هر ذرّه ببیند . آسمان وزمین بیند پراز نعمت چنانکه ذره‌یی نماند که نه بدین صفت بود . پس شکر کند بر قدر نعمت به پُری آسمان وزمین . در این مقام بود که از او درست آید که گوید : ربنا لك الحمدُ ملأ السّماوات وملأ الأرض .

۵۵٤ ـ جوانمردا ! آنکه بپُری آسمان نعمت ندید، چرا بپری آسمان وزمین شکر کند ؟ « وقلیل من عبادي الشکور » . این خبر مگر نشنیده یی که إذا قال العبدُ الحمد لله ، ملأ ما بین السّماوات والارضین ؟ . تا نرسی بس نتوانی شنود . پس اگر نظر از این فراخ تر گردد ، بداند که در وجود نتواند آمد از او چیزی إلّا که همه نِعَم نا متناهی بود در آن چیز . اینجا شکرنه بفراخی آسمان وزمین بود ، بسمت مشیّت نا متناهي صفت او بود . در این مقام درست

1 هر I T S P M - N / موجودات I T S P M مور چکان N / 2 بینند I T S P M بینند . بیت تو دیدهٔ بدست آر که هر ذره زمنالا ، جامیست جهان نمای تا در نگری N / تحجرت T P N M I تحجرت (الحجر النم) S / 3 ـ 5 این . . . واسعا I T S P M - N / 3 از . . . دیه T S M را از . . . گفتند I P - N / 6 که برین جا است I T S P M - N / 6 این I T S P M - N / 7 خود I T S P M - N / 9 چنانکه . . . نعمت M T S N - I P / بر M ور T S به N - I P / 13 کند I T P N M کند وشاکران این مقام اند که S / سباء 34 : 13 ك / مگر I T P M - S / 14 نارسی بس I T S P M آخر تا نرسی N / 16 همه M T S N - I P / 16 ـ 17 بفراخی . . . مقام I P N M این S / 16 بفراخی N بسمت I P M - T S / بسمت I P M بر قدر وسعت N - T S / 17 مشیت N M - I P S T / .

آید که گوید : وملأ ما شلت من شیء بعد . دین این مرد شکوری بود .

۵۵۵ — این بداند که حقّ تعالی یعقوب نبی‌را آموخت دردعا : یا خیراً کله. اینجا بود که اسماء الله الحسنی وصفاته العلی روی جمال خود بسالك نمودن گیرد . هر ذرّه‌را بیند که در وجوداست که از منعمی او گوید ، واز حکیمی او گوید ، واز قادری واز قدّوسی او . « الرّحمن الرّحیم » ، « الملك القدّوس » ، « العزیز الوهّاب » را بیند که از همه روی می‌نماید که ما نظرتُ الی شیءٍ إلّا ورأیتُ الله فیه ومعه لا بل قبله . بداند که « فلا أُقسم بما تُبصرون وما لا تبصرون » چیست ، قسم است که بخود یاد می کند با عاشقان خود. بیگانگان را از آن چه ؟ همان است که « فوربّ السّماء والارض » ، « فوربك لنسألنهم » بخود یاد می کند قسم .

۵۵٦ — اینجا بدایت « یُحبّهم » پیدا گردد ، و « یحبّونه » روی در آورد . واینجـــا سالك دیدهٔ خودرا با همه دیدنی در بازد ، مقام این بود که می گوید :

در دیدهٔ دیده دیده‌یی بنهادیم وآنرا بکمال خود غذا می دادیم
تا که بسر کوی جمال افتادیم از دیده ودیدنی کنون آزادیم

در حال مستی همه این گوید :

---

1 بعد . . . مرد PMI بعده . . . مرد T بعد وصف این مرد در دین خدا N / بود MI TSP کند تا N / 5 الفاتحة 1 : 2 ك / الحشر 59 : 23 م / الجمعة 62 : 1 م / 6 ص 39 : 9 م / 7 ـ 8 الحاقة 69 : 38 ك / 8 بخود TSN خود PMI / 9 همانست TSPMI – N / الذاریات 51 : 23 ك / الحجر 15 : 92 ك / 11 المائدة 5 : 54 م / 12 و TSN – PMI / مقام TSPMI مقامش N / 13 می‌گوید PMI بیت N – TS / 14 بکمال خود TSPMI زره دیده N / غذا TPNMI جلا S / 14 ـ 15 دیم . . . دیم TSNM دم ... دم ... دم PI / 15 از SPNMI شد T / 16 در . . . گوید TSPMI – N /.

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بر رخ عنبرپوشش یعنی که حدیث می کنم در گوشش

۵۵۷ – اگر هشیار گردد همه این گوید :

زان یك نظرِ نهان که ما دزدیدیم دوراز تو هزار گونهٔ محنت دیدیم
در کویِ هوس پردهٔ خود بدریدیم تو عشق فروختی وما بخریدیم

اگر سرمست بود همه این گوید :

یاد آیدت از آمدنِ ما بسری کوی
دزدیده در آن دیدهٔ شوخت نگریدن

اگر اورا وازو بنمایند ، زبانِ وقتِ دردناكِ او همه این گوید :

زاول که بتم شراب صافی بی دُرد می داد دلم همی بدین حیله ببرد
وانگاه مرا بدامِ هجران بسپرد بازار چنین کنند با غرچه و کرد

۵۵۸ – ای عزیز من! سوداهای ایشان که یارد و که داند گفت؟ و که داند شنید؟ در قرآن همه بیانست ولیکن خلق از قرآن چه دانند . سوداهای ایشان‌را مجملاً ومفصلاً بیان کرد . تا دانی که مجمل کجاست ، ومفصل کجا ، مفصل در اثنای قصص « لقد کان في قصصهم عبرةٌ لاولي الالباب » . مجمل در طیّ عز حروف « الم » « کهیعص » « طسم » « حم » . گفت چه بود؟ گفت : یحبونه یحبهم . را گفت :

1 – 6 در . . . گوید T S P M I – N / 1 – 2 این شعر در تمهیدات ص ۲۷۸ دیده میشود / 2 پوشش S P N M I پوش T / 3 اگر . . . گوید S P M I – T N / 5 در کوی P M I از روی T S – N / عشق P M I عشوه T S / 7 – 9 یاد . . . گوید P I – T S N M / 9 او همه این T P I – S N M / 10 اول T S N زوال P M I / صافی T P M I وادی S / 11 بازا . . . با T S تا زار . . . کندبا N یاران نبوند چون P M I / 12 و که داند گفت N گفت P M I گفت و که داند گفت T S / 13 سوداهای T S N M سودای P I / 14 کردتا T کرد N S کردم P I / 15 یوسف 12 : 111 ك / عز T P N M I غیر S / 16 – 17 المائدة 5 : 54 م / 17 گفت I گفت شعر S گفت بیت T N M گفت ع P /.

یا من بیان رسول باشم یا تو — تنها ز همه خلق من وتنها تو
خورشید نخواهم که برآید با تو — آیی بر من سایه نباید با تو
« إنّا نحن نزلنا الذکر وإنّا له لحافظون » .

۵۵۹ – جوانمردا ! هیچ شواهی که بدانی این حروف در قرآن چرا است ؟ بدانکه حدیث عشق چون بسر حد زمان ومکان آمد . « إنّا عرضنا الأمانة على السّماوات والارض والجبال » ، « ولله المثل الاعلى » خطبهٔ سور وآیات و کلمات وحروف کرد . همه پای واپس نهادند ، دانستند که « لو کان البحرُ مداداً لکلمات ربي لنفد البحر قبل أنْ تنفد کلماتُ ربي » چه جای سورتی بود یا آیتی یا کلمه . حروف بی معنی پای فرا پیش نهادند « وحملها الانسانُ إنّه کان ظلوماً جهولاً » . گفت این‌را چه گویند ؟ عجبا از این حدیث !

سبو سوراخ بدو دیك ازو بیرون شد
بدره دیك گذشتن بندانم چون شد
از حسرت این سخن دلم پرخون شد — کاندر پلهٔ کمی کمی افزون شد

گفت : آن نه « حملها الانسانُ » بود ، که « وحملناهم في البحر » بود ؛ چه جای « خلق الانسانُ ضعيفاً » بود ؟ اینجا قوت « هو الذي يسيرکم في البرّ والبحر » است . پیداست به قدمِ بشریت ، راه تا کجا توان برد ! امّا اگر

1 بیان وسول یا شم M بیان رسول با یم T N I بر تو رسول آیم S بیان وصول یا یم P / 1 - 2 تنهاز . . . نیاید با تو T S N M - P I / 3 الحجر 15 : 9 ك / 4 چو است S P M I چیست T N / 5 حدیث عشق چون S حدیث عشق T P M I عشق احدیث N / 5 - 6 الاحزاب 33 : 71 م / 6 النحل 16 : 60 ك / سور T S P N I سوره N / 7 واپس T S N باپس M باز پس P I / 7 - 8 القلم 68 : 109 ك / 9 یا کلمه N / نهادند T S N نهاد P M I / 9 - 10 الحجر 15 : 9 ك / 10 عجبا ازین حدیث T S P M I - N / 11 - 12 سبو . . . شد T P N M I - S / 13 از . . . فزون T S P M I - N / کاندریله I کاند پله P M کند تله T کندوبله T / 14 نه T P M I به S N / الحجر 15 : 9 ك / الاسراء 17 : 70 ك / 15 النساء 4 : 28 م / 15 - 16 یونس 10 : 22 ك / البحر است T S N M البحر بود P I / پید است به قدم T S N مقدم P M I / .

« إنّ علينا للهدى » راست است ، هر كجا خواهي رو . واگر آدمي « كفور » است ، « قتل الانسان ما أكفره » ، او شكوراست بدلاً عنه « إنّ ربنا لغفورٌ شكور » .

٥٦٠ – اى عزيز ! چون گويد : « بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه » . چه گوئى در « فيدمغه » هيچ باقي بماند از باطل ؟ حاشا وكلاّ ! پس اگر از باطل هيچ نماند ، همه حقّ ماند . پس اگر آن نقطه كه بماند خواهد كه خودرا ور صحراي ملك جلوه دهد ، جزاين چه گويد كه : أنا الحق . تعالى الله الهادى المضلّ ، « يُضلُّ به كثيراً ويهدي به كثيراً ، ومـــا يُضل به إلاّ الفاسقين » . فاسقان كه باشند ؟ « الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه » . اهـــل خيانت باشند « إن الله لا يُحبّ الخائنين » ، ولا يحبُّ الفاسقين . بحديث قوت القلوب اين همه عذرها نمي بايد خواست كه از درون تو آگاهيم بود ، واگر نبودم قريب است بدان درازى نيست بر مى‌نويسد :

إذا ذهب العتابُ فليس ودٌّ ويبقى الود ما بقي العتابُ

والحمد لله رب العالمين والصلاة على خير خلقه محمد وآله اجمعين .

1 الليل 92 : 12 ك / 2 عبس 80 : 17 ك / بدلا عنه P N M I بلا غيبة T – S / 2 – 3 الفاطر 35 : 34 ك / 4 انبيا 21 : 18 ك / 5 چه . . . فيدمغه T S P M I فاذا هو ذاهق N / در T S M – P N I / 6 آن T S N M – P I / ور T S در P N M I / 7 جز اين چه گويد كه T S جز اين نگويد كه N بچگويد بجز M بچگويد P I / 7 – 8 الله الهادى المضل T S N M هادى المضلين P I / 8 البقرة 2 : 26 م / 9 فاسقان كه باشند T S M كه باشند P I فاسقان كياتند N / البقرة 2 : 27 م / 10 الانفال 8 : 58 م / 10 – 13 بحديث . . . العتاب T S – P N M I / 14 والحمد . . . العالمين T S M والسلام والحمد . . . العالمين P – N I / والصلاة . . . اجمعين T M – S P N I / ..

بسم الله الرحمن الرحيم

— ٥٦١

اذا نحن جاوزنا ثنية لم نقف   فبشّر رجالاً يكرهون إيابي
وقل لهم إني رجعتُ بغبطةٍ   احدد اظفاري وارهف نابي

مگر وقت آنست که بند تقدیر از دل ودست وقـــلم بر گیرند که دیر گاهست تا چـــیزی ننوشته ام . آدمی در حرکات وسکنات مضطراست ، واگرچه اورا مختار بینند ، در مختاری مضطراست . ای عزیز همچنان مثلاً که آتش در احراق ، ونان در اشباع ، وآب در ارواء ، وسنگ در فرود آمدن بزیر مضطرند ، وجز این چـیزی دیگر نتوانند . « الشمسُ والقمرُ والنجومُ مسخراتٌ » هریکی در کاری دیگر مسخر چنانکه قلم کاتب‌را در کاری دیگر مسخراست ، وکارد در کاری دیگر ، وکاغذ ومداد وغیر آن هریکی خود کاری دیگررا مسخراست . وقـــلم کار مداد نکند ، ودر کار خود کردن نیز مسخراست ، چنانکه بخود بی کاتب یك حرف ننویسد ونتواند نبشتن . همچنین تحقیق دان که آفتاب وماه وزهره وزحـــل ومشتری وکواکب ثابت وآب وخاك وآتش وهوا ، هریکی کاری‌را شاید معین وکار غیری نکند ، وکار خود نیز بخود نکند إلّا بطریق تسخیر .

---

1 بسم . . . الرحیم M ومن رسائله رحمه الله ۲۷ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والاربعون بسم . . . الرحیم S ومن رسائله أفاض الله علیــه من سواطع الجبروت بسم . . . الرحـــیم T / 3 اذا T S N وبه نستعین اذا M / 7 واگر . . . است M T S M - N / 9 بزیر T S M بزمین N / 9 - 10 الاعراف 7 : 54 ك / 10 - 11 چنانکه . . . مسخر T S N - M / 13 است T S S ربخود نیز مسخر است M / 15 معین S N M مغیر T / .

* * * نامهٔ چهل وسوم . T 10 . S 43 . N 27 . M 80 * * *

۵۶۲ – آفتاب عالم روشن کند « وجعلنا سراجاً وهّاجاً » . باران انواع نبات برویاند « ونزّلنـا من السماء ماءً مبارکاً فأنبتنا به جنات وحب الحصید والنخل باسقات » . نه باران کار آفتاب تواند کرد در اضائت عالم ملک ، ونه آفتاب کار باران کند در انبات . ومعهذا نه این انبات کند بخود ، ونه آن اضائت ، بل بتسخیر مُسخّر الکل . هو الواحد الاحد . «هل من خالق غیر الله ؟ » . کارنان وآب وآتش وسقمونیا در افعال ، مفوض بایشان همچنان دان . « والله خلقکم وما تعلمون » .

۵۶۳ – آمدم بامقصود خود ، چنانکه هریکی از ملك وملکوت مسخر کاری معین است ، آدمی مسخر یك کار معین نیست از روی ظاهر ، بـل مسخر مختاری است . وچنانکه احراق در آتش بستند ، اختیار در آدمی بستند . پس چون اورا محل اختیار کردند ، اورا جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود ، چنانکه آتش‌را جز محرق بودن هیچ روی نبود . پس چون محل اختیار آمد ، بواسطهٔ اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید : خواهد حرکت از جانب چپ کند ، خواهد از راست ، خواهد ساکن بود ، خواهد متحرك . بدین سبب اورا بعالم ابتلا واحکام فرستادند . « لیبلوکم أیّکم احسنُ عملاً » . اما اگر خواهد مختار بود ، واگر نخواهد ، جز این نتواند بود . مختاری او ، چون مطبوعی آب ونان وآتش است . هذا تمام کشف الغطاء عن الاختلاف الواقع

---

1 – 2 وجعلنا . . . ونزلنا T S N که وجعلنا . . . که ونزلنا M / 1 النباء 78 : 13 ك / 2 ق 50 : 9 – 10 ك / 5 مسخر الکل هو T S المسخر N M / الفاطر 35 : 3 ك / 6 – 7 الصافات 37 : 96 ك / 8 آمدم T S N آمدیم M / 9 بل T S بلکه N یکی M / 10 مختاری T S مختار N M / بستند ... بستند S N M نشیند ... نشیند T / 15 هود 11 : 7 ك / 16 اما . . . نتواند بود S – T N M / جز T – N M / 17 هذا T S M وهذا N / .

بین أصل الجبر والقدر ، بیش ازین ترا بکار نباید که نه کار تو بود .

۵٦٤ – مقصود از این همه آنست که یقین بدانی که اگر نویسم ، واگر ننویسم در هر دو مقهور ومضطر باشم ؛ زیراکه چون بنویسم اگر چه باختیار نویسم درباختیار نوشتن مضطرباشم ؛ وچون ننویسم ، اگرچه باختیار ننویسم در نانوشتن مضطرباشم . وچون مرا مختار نبشتن یا نانوشتن کردند از جانب قهر تقدیر ازلی وقضاء حتم سرمدی وحکم جزم الهی ، جز مختار نوشتن یا نا نوشتن نتوانم بود . اکنون اینجایگه یك نکته بدان : حرکات وسکنات آدمی ، بعضی سبب سعادت ابدی است ، وبعضی سبب شقاوت ابدی . هرکه‌را برای سعادت آفریدند جز مختار حرکات اهل سعادت نتواند بود ؛ وآنراکه برای شقاوت آفریدند ، جز مختار حرکات اهل شقاوت نتواند بود « وکلٌ میسّر لما خُلق له » . « وأما الذین آمنـــوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی ، وأما الذین فسقوا فمأویهم النـــار » . « یا عجبا لاقوام یقادون الی الجنة والی النار بالسلاسل » .

۵٦۵ – اگرچنانکه اینجا ترا در خاطر آید که پس دعوت انبیارا چه‌فائده بود ؟ بدانکه دعوت انبیا یکی بود از اسباب حصول عـلم بسعادت وشقاوت . وحصول علم سبب آن بود که آدمی محل اختیار حرکات وسکنات اهل سعادت آید ، چنانکه مثلا عسل در پیش کسی نهاده بود واورا اشتهای عسل خوردن بود ، ودر آن عسل زهراست . اگر منبّهی آنجا نبود ، جهل مرد بمسمومی عسل سبب آن بود که او آن عسل خوردن اختیار کند . واختیار او مرآن

3 مقهور و N - T S M / 3 - 4 زیرا . . . باشم N - T S M / 4 - 5 وچون . . . باشم T S M - N / 5 جانب T S جناب N M / 6 یا نانوشتن T S M ویا نوشتن N / 7 - 8 سبب . . . سبب T S M - N / 11 السجـــدة 32 : 19 ؛ 12 السجدة 32 : 20 / فسقوا (قرآن) کفروا T S N M / 12-13 والی النار T S M - N / 14 چنانکه T S M - N / 16 وسکنات T S M - N / 17-18 خوردن . . . عسل T S M - N / او آن T S M او N / .

عسل خوردن‌را سبب هلاك او بود. اکنون اگر اورا مردی گوید که این عسل مسموم است، واین مردرا در دروغ غرض نداند، لابد بترك آن عسل بگفتن اختیار کند، واین اختیار سبب حیات او بود.

۵۶۶ ــ اکنون «وضربَ اللهُ مثلاً» دنیای پرشهوات، مثال این عسل دان. وخلق همه عاشق دنیا؛ زیراکه نزدیك ایشان حالی لذیذاست. انبیا منبهانند، گویند: «لا تمدّن عینیك الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا لنفتنهم فیه»، «ولا تعجبك اموالهم ولا اولادهم إنما یرید الله لیعذبهم بها في الحیاة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون». جهانیان اینجا منقسم بودند. بعضی گفتند ایشانرا در این چه غرض که دروغ گویند؟ «اتبعوا من لا یسألکم أجراً وهم مهتدون». «قل لا أسألکم علیه أجراً»، «إنْ أجريَ إلّا علی الله». «إن أنا إلّا نذیر وبشیر»، «وما نرسل المرسلین إلّا مبشّرین ومنذرین». راه ایشان درگرفتند، فسعدوا سعادةً لا شقاوة بعدها ابداً. قومی دیگر گفتند: «تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤنا»، «أبَشر یهدوننا؟»، «أبشراً منا واحداً نتّبعه؟ إنّا اذاً لفي ضلال وسعر».

۵۶۷ ــ پس دعوت انبیارا در حق اهل سعادت فایده ظاهراست اینجا «فذکّر فإنّ الذکری تنفع المؤمنین». وآن مدبران دیگررا خود گذر بر ما خواهد بودن «إنّ ربك لبالمرصاد»، «ثم ردوا الی الله مولیهم الحق»، «انّ

---

1 خوردن را T M وا N خوردنت S / اگر M S T ــ N / 4 التحریم 66 : 11 ك / پر شهوات M S T ــ N / 5 دان M S T است N / 6 منبهانند M S N ــ T / 6ـ7 طه 20 : 131 ك / 7 ـ 8 التوبة 9 : 55 ك / 9 ـ 10 یس 36 : 21 ك / 10 الانعام 6 : 90 م والشوری 42 : 23 م / هود 11 : 29 ك / 11 الاعراف 7 : 188 ك / الانعام 6 : 48 م والکهف 18 : 56 ك / 12 در S T بر M در N / 13 ابراهیم 14 : 10 ك / التغابن 64 : 6 م / 13 ـ 14 القمر 54 : 24 ك / 16 الذاریات 51 : 55 ك / دیگر N S T ــ M / 17 الفجر 89 : 14 ك / الانعام 6 : 62 م / النمل 27 : 78 ك /.

ربك يقضي بينهم بحكمه »، « الى ربك يومئذ المستقر ينبؤهم بما كانوا يعملون » . يا مهتر ! تو دل از ايشان فارغ دار كه ترا از بهر صهيب وسلمان وبلال وهلال ومصعب وعمرو وعثمان بن مطعون وسالم فرستاديم نه از براى ايشان . « واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم » . ترا با بيگانگان چه كار ؟ « ذرهم يأكلوا ويتمتعوا ويُلههم الامل » ، « فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون » .

٥٦٨ — اكنون فرستادن انبيارا منفعتى عظيم بدانستى درحق اهل سعادت. اما اهل شقاوت‌را سود نكرد ، واگر نفرستادى هم سود نكردى . پس منت در فرستادن انبيا بر مؤمنان بود ، كافران‌را از آن چه ؟ «ولقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً من أنفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلّمهم الكتاب والحكمة ، وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين ». يا محمد ! « وعلّمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيماً » . تخلّق باخلاقي ! از آنچه ما از درياى فضل بتوداديم ، تو نيز جرعه‌يى وزآن بيچارگان ريز . « ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون » ما ترا گفتيم : سلام عليك نوش كن كه نوشت باد :

اشرب هنيئاً عليك التاج مرتفعاً في شادمهر ودع غُمدان في اليمن
فأنت اولى بتاج الملك تلبَسُه من هودة بن علي وابن ذى يزن

٥٦٩ — موسى‌را طلب « أرني ! » مباركباد ! وعيسى‌را احياء الموتى « وابرىء الاكمه والابرص » . سلام عليك موسى بخود طلب كرد ، گفتند

1 النمل 27 : 78 ك / القيامة 75 : 12 ك / 2 مهتر T S سيد N / بهر T S براى N M / 3 عمر T S عمير N M / بن T و S ـ T M / 3 ـ 4 الكهف 18 : 28 ك / 4 ـ 5 الحجر 15 : 3 ك / 5 ـ 6 : الزخرف 43 : 83 و 70 : 42 / 7 اكنون T S M فذرهم في غمرتهم حتى حين . اكنون N المؤمنون 23 : 54 / 8 منت T S N آمنت نهاد M / 9 بود T S N ـ M / 9 ـ 11 آل عمران 3 : 164 م / 8 ـ 9 يتلو . . . مبين T S M الى آخر الآية N / 11 ـ 12 النساء 4 : 113 م / 13 درياى N بحر T S M / 13 ـ 14 البقرة 2 : 151 م / 14 باد N باد شعر T M باد شعر تازى S / 17 الاعراف 7 : 143 ك / وعيسى را T S N ـ M / 18 وابرىء T S N ابراء M / آل عمران 3 : 49 م / .

« لن ترانی » . تو خودرا در باخق‌که أما أنا فلا اقول انامأخوذ. سلام علیك می‌گوییم ، ولعمرك نثار قدم تو می‌کنیم یا موسی ؟ لکل عمل رجال .

آهو برهٔیی تو با پلنگانت چکار ؟ آهو بره راکجا رسدکبر پلنگ؟

یا محمد نوش کن . سلام علیك . تا ما ترا بخود واتو دهیم . تابعـــا وی‌خود بگویی که سلامٌ علینا . کال محمدی بین . نه گفت که « السلام عليّ » ، گفت « علینا » . گویی در « نون الف » که بود ؟ اگر خواهی از « نون والقلم ومـــا یسطرون » بشنو ! ولیکن سمع نداری ، چه بشنوی! « الم » بگوید که ألِفِ علینا چیست . و « نون والقلم » می‌گوید که نون علینا چیست ؟ آنکه میشنود نوشش باد . پس گوید : وعلی عباد الله الصالحین .

۵۷۰ — هرگز انبیا نگفتندی که اجعلنا ! وغایب بودند ، وفانی شدند ؛ لا بل هرگه که گفتندی : اجعلنا من « عبادك الصالحین » ، وآن بودی . چه می‌شنوی ؟ نویسنده چه داند ازین حدیث ، تا تو چه دانی ؟ آمدم وامرِ سخنِ تو . چون درین یك چندی چیزی ننوشتم ، یقین دان که صلاح تو در آن بوده ، ووقت بود که در روزی دونبشته می‌نبشتم . عاقل داند که چرا در ربیـــع روز بود که چندین بار باران آید ، واگر در میان تابستان یك روز باران آید همه‌را زیان دارد . « وكل شيء عنده بمقدار . عـــالِمُ الغيب والشهادة الكبير المتعال » . و « إن من شيء إلّا عندنا خزائنه ، وما ننزله إلّا بقدر معلوم » .

۵۷۱ — از اینجا بدان بحقیقت که وقتِ آلست که گوهر ترا دردِ فراق

1 الاعراف 7: 143 ك / 3 با M با كبر T S N / تا ما T S M كه ما N / 4 بارى T S M - N / 5 بگویی T S N بگری M / که M - T S N / گفت که T S گفت N M / 6 السلام . مریم 19 : 32 ك. سلام T S N M / 6 - 7 ر 8 القلم 68 : 1 ك / 7 لیکن T S N اما M / الم N M اگر T S / 8 ونون . . . چیست T S N - M / می گوید T S - N / 10 نگفتندی T M نگفتند S N / که T S - N M / وفانی T S N شدو فانی M / 11 لا بل N M لا بد T S / اجعلنا من T S N M ادخلني برحمتك في . النمل 27 : 19 ك / 14 ووقت T S M ووقت وقت می N / نبشتم T S M نوایسم N / ربیع N فصل ربیع T S M / 15 اگر T S M - N / تابستان S N M بایشان T / 16 - 17 الرعد 13 : 8 و 9 م / 17 الحجر 15 : 37 ك / 18 از . . . فراق T S M - N / گوهر M مهر T S / .

در خور بود ، شادی وصال ترا بچه کار آید . می‌نویسی از سر دلتنگی که ببلاد روم افتادم . اگر صلاح تو در آنست تو چه دانی ؟ بگو که « اعوذُ بك أن أسألك ما ليس لي به علم وإلّا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين » . این نشنیده‌یی که .

یارم نکند غلط شماری که کند   جوری نکند در اختیاری که کند

« أليس الله بأحكم الحاكمين » . اگر ترا وصال بایستی ، او بدانستی . تو چه دانی که در تو هنوز چه نقصان است ، وعنایت ازل آنرا بچه وجه ازالت خواهد کرد .

۵۷۲ ـ این دعا پیوسته می‌گوی: اللهم خذ رضا نفسك من نفسي في عافية». ومرا هم این دعا می‌کند . ما نه مردان جنگ وپرخاشیم . عافاك الله وايانا من بلايا الدنيا وعذاب الآخرة . يا علي ! لستَ من رجال البلاء . سل الله العافية في الدنيا والآخرة .

خلق الله للحروب رجالاً   ورجالاً لقصعة وثريد

در گوهر تو چیزی دَرَست که بدرد فراق زایل گردد. أزاله الله عنك برحمته في عافية . إن شاء الله که زود آیی وزود آیی ، إنشاء الله . دیرگاهست تا خبری نمی رسد ، ولیکن دوراید . « لعل الله يحدثُ بعد ذلك أمراً » . والله يرده الى مستقره سالماً معافاً في دينه ودنياه فضلاً منه وكرماً . والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين .

---

1 - 18 در . . . اجمعين T S M وصلى الله على محمد N / در خور M در خورد T S / نويسى S M نوشتى T / 2 - 3 هود 11 : 47 ك / 6 التين 95 : 8 ك / 7 وجه T - S M / 10 مى كند T S پيوسته مى گوى M / 11 رجال البلاء مل T رجلا بلاء اسال M - S / 11 - 12 يا على . . . الاخرة M - T S / 14 درست T S هست M / ازاله S N اراد T / 15 كه T - S M / وزود آيى انشاء الله S M انشاء الله T / 16 دور آيد T M دوراند S / 15 - 16 دير . . . امراً M - T S / 16 الطلاق 65 : 1 م / 18 صلواته . . . اجمعين T M والعاقبة للمتقين S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٧٣ - أطال الله بقاك ايها الاخ العزيز. وسلك بك سبيل السعادة القصوى. پیوسته شکایت مینویسی، ولیکن عذر مقبول است که اشتیاق نوعی است از جنون والجنون فنون. والمجانين على اختلاف أقسامهم مرفوعٌ عنهم القلم. بر سر وعده می باش که مرا وعده‌است که تو زود آیی، انشاء الله که زود آیی. وتا رسی دل خوش می دار، ومی دانکه اگر صلاح تو حضور تو بود در همدان، تورا به اشنه نبایستی بودن. ازین غافل مباش که «وربُّك يخلق ما يشاء ويختـــار ما كان لهم الخيرة» تحقیق دان که هرچه در وجود است وبود وخواهد بود جز صلاح نیست، وتمام‌ترین وجوه آنست وبه از آن صورت نه بندد اصلاً والبته. این فرض اعتقاد است همهٔ عموم‌را. اگرچه یقین بدانستن آن جز خصوص‌را نبود. چه گویی؟ اگر چیزی به از آن صورت بندد، واونیافریند، یا عاجز بود، یا بخیل یا جاهل بوجهِ نیکوتر، والله تعالى عن اصناف النقصان بل «هو بكل

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسائله رحمه الله ؛ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والاربعون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم T / 2 اطال . . . القصوى N – T S M / 3 که T S M زیرا که N / 5 انشاء . . . آیی N – T S M / 6 تو را T N M – S / باشد S باسمه T با یا دشاه N ترا یا شنوا M / 7 – 8 القصص 28 : 68 ك / 8 تحقيق T S M يقين N / 9 وجوه S M وجود T N / 10 جز . . . نبود T N M خصوص را S / 11 – 12 عاجز بود یا بخیل یا جاهل T S N عجز بود یا بخل یا جهل M / 12 تعالى T S تعالى يتعالى M سبحانه منزه N / البقرة 2 : 29 و 6 : 101 و 57 : 3 / .

شيءٍ عليم » و « على كل شيء قدير » و « هو الذي أعطى كلَّ شيء خلقه ثم هدى » این سه آیت ترجمهٔ کمال علم وقدرت وفضلِ اوست .

٥٧٤ – امّا باش تا موفقی در رسد در عصری که اورا بحقیقت کار بینایی دهند، تا صفات ازل بداند . پس این اشکال که همهٔ خلق در آنند از دل او بر گیرند . خلق از علمِ او چه دانند ؟ واز قدرتِ وفضل وترجمهٔ آن چه دانند ؟ قیاس از او با خود کنند . پس در بحرِ ضلالت غرق شوند « فلا تضربوا لله الامثال إنّ الله يعلم وأنتم لا تعلمون » . نور آفتاب‌را از نور چراغ قیاس کردن بزرگ خطایی بود ای عزیز ! چراغ‌را به بزر وفتیله حاجت بود تا در وجود آید ، وبسی چیزهای دیگر ، چون حراق وآتش زنه ودست آدمی واختیاری وقدرتی وعلمی وارادتی وحرکتی ؛ وبکمترین بادی که برآید فرومیرد . نور آفتاب نه چنین است ، چه نه بباد نورش فرو نشیند، ونه به بزر وفتیله وآدمی آفتابی پدید آید . ومن آياته الشمس .

٥٧٥ – اکنون بدانکه اورا چندین هزار هزار آفتاب است که آفتاب عالمِ مُلك بنسبت با آن همچنانست که چراغ نسبت باآفتاب . باش ، هنوز تواز مردان چه دیدی وچه دانستی ؟ تواز مردان گوشت وپوست دیدی ، باش تا « جعلنا له نوراً يمشي به في الناس » با تو نماید که او چیست ! وآفتاب چیست !

---

1 طه 20 : 50 ك / 3 عصری T S M عصر N / 4 دهند T S M دهد N / بر S N M در T / 5 علم . . . قدرت . . . ترجـــهٔ آن T S قدرت . . . علم . . . رحمت او N M / 6 پس T S M – N / 6 – 7 النحل 16 : 74 ك / 9 بسی M هسی T S نیش رنه بیق N / 10 بر آید M بزند N بود T S / 11 بباد T S N باد M / نشیند T S N نشاند M / 11 – 16 ونه به . . . چیست T S M – N / 12 آفتابی M وانسانی T S / الشمس T S M الليل والنهار والشمس / فصلت 41 : 37 ك / 14 ملك S M فلك T / 16 الانعام 6 : 122 م / .

وشتان ما بين اليزيدين في الهدي   يزيــد سليم والاغر بن حــاتم

اگر جانهای مردان بینی ، هر یکی چون ستاره وماهی وآفتابی ، أصحابي كالنجوم ، راه روان‌را بینی که راه خدا روند ، بنور ایشان بدانی که این چه بود « وعلامات وبالنجم هم يهتدون ». تو هنوز از « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا » قدم بیرون ننهاده‌یی . للقرآن ظهرٌ وبطنٌ . اینکه « وبالنجم هم يهتدون » ظاهرش بوجهل وبولهب وهمه کافران دانسلند ؟ که راه بستاره کنند در بیابان بشب . پس قرآن‌را ، مگر ایشان ومؤمنان برابر دانسلند؟ عجبا از غفلت خلق بس دورند ، واگر نه این کار بس نزدیك است .

٥٧٦ . مقصود من ازین چیز دیگراست . واگر درین معنی عنان قلم فرو گذارم جهانی سیاه کنم . مقصودآنست که هرچه در وجود است ، نیکوتر از آن صورت نبندد ، وهو أحكم الحاكمين وأرحم الراحمين وأعلم العالمين وأقدر القادرين . واگر ازو چیزی در وجود آیـد که به از آن تواند بود ، ازین همه آیات یکی خطا بود . ای عزیز ! خلق عظیم است این که تو ندانی وندانی کــه ندانی ؛ واگر دانسـتی که بدانی این که به‌اشنه وشروان رفتی در طلبِ دنیا ، به‌بلا ساقون رفتی در طلبِ دین :

آنرا که بیامده است زیبا آمد   وانی که نیامده چو آورده نبود

چرا از همه نیامد ؟ زیراکه از آنکه آمد زیبا بود ، دیگر انرا زیبا نبود ،

---

1 ـ 17 وشتان ... نبود M T S ـ N / 1 سلیم والاغر بن T S بن سلم وآخرين M / 2 اگر بس M / 2 ـ 3 بینی ... روان T S ـ M / 3 بود T S بود که M / 4 النحل 16:16 ك / الروم 7:30 ك / 7 وا مگر T S ـ M / 9 ـ 10 مقصود ... تر S M مقصود آنست که هرچه در موجودات است اگردرین معنی فروگذارم جهانی سیاه کنم مقصود من ازین چیزی دیگر است واگر دراین معنی T / 9من ... دیگر M آنست که هرچه در موجودات T / 10 آنست ... تر S M من ازین چیزی دیگراست واگر در این معنی T / 13 خلق T S من غلطی M / که تو ندانی T که توکه تو ندانی S ندانی M / 13 ـ 14 وندانی که ندانی M وبدانی که‌ندانی T ـ S / 14 بدانی T ندانی S M / باشنه M باشه S با سه T / 15 رفتی M می‌روی و S بودی T / دین M T دین نه S / 17 بود T S آمد M / .

واگرنه هم دریغ نبودی . « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » . ولیکن میدان که « ولو اسمعهم لتولوا » یعنی اگر بودی زیبا نبودی . وفي عنق الخنازیر لا یُستحسنُ العقد . هرچند که می کوشم که از مقصود خود باز نمـــانم ، تقدیر مرا بعالمی دیگر میاندازد « وما تشاؤون إلّا أنْ یشاء الله » :

هوى ناقتي خلفي وقُدّامِيَ الهوى وإنّي وإياهـــا لمختلفان

۵۷۷ – ای عزیز ! همانا که در خاطرت گذر کند که چندین بلا که در جهانـــت اگر او قادراست که بر گیرد ، أرحمُ الراحمین کجا بود ؟ این اشکال از آن می‌افتد ترا که کارهای الهی‌را بترازوی عقل مخصوصِ خود می‌سنجی . این بدان مانند راست که عالمی بزرگ تصنیفی می کند در علمی وفرزندی دارد یك ساله براو اعتراض کند که ترا این بچه کار می‌آید که بدان مشغولی ؟ کاغذ چرا بعضی سیاه می کنی وحواشی اوراق سفید می گذاری ؟ اگر صـــلاح در سپیدی کاغذ است پس همه سپید بگذار . واگر کمال کاغذ در سیاهی است، پس همه‌را سیاه کن که تو قادری که همه سیاه کنی . وتودانی که پدر از جواب این کودك عاجز بود ، نـــه از عجز خود ، یا از آنکه اعتراض اورا جواب ندارد، بلکه‌از قصور آن کودك که از عالم پدرش هیچ خبري نیست . اگر نه ، این سؤال را این همه قدر وخطر نیست که پدر از جوابِ آن عاجز آید.

۵۷۸ – اکنون بدان که ملائکه وانبیا واولیا وعلما همه نسبت واکمالِ علم وقدرتِ ازلی قاصرتر ند به‌بسیاری از ین کودك بنسبت واپدرِ خویش . واهل غفلت که عموم خلق اند نسبت وا انبیا وعلما قاصرتر از آن کودك اند وانسبت

1 – 4 واگر . . . مرا T S M – N / 1 هم T M این هم S / 1 و 2 الانفـــال 8 : 33 ك / 2 – 3 فی . . . العقد T S فی عنق الحسناء تستحسن العقد M / 4 وما T N M که وما S / 7 است که بر گیرد T N نیست که بر گیرد S است که بر نگیرد M / 9 و T M پس S N / 10 یك ساله T S N کوچك M / 11 سفید T S چرا سفید N M /صلاح T S N کمال M / 13 پس همه‌را N M همه T S / 15 پدرش T SN پدر M / نیست T S N ندارد M / نه N M چه T S / 17 علما T S N اولیا M / 18 خویش T S N – M / .

بپدر خویش . اگر عاملی جواب ابلهی ندارد در حقیقت جریان قضا وقدر وکیفیت ترتیب احکام از لی یکی بریکی ، تو تعجب مدار ! « ولتعلمن نبأه بعد حین » . انبیـــا را با عوام جز آن روی نیست که گویند « وأفوّضُ أمري الی الله » . « إن تسخروا منا فإنّا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون » . یا سیدَ الاولین والآخرین ! « فإنْ تولوا فقل حسبيَ الله لا إله الا هو » ، « فقل لي عملي ولکم عملکم . أنتم بريؤون مما اعملُ وأنا بريء مما تعملون » ، « لکم دینکم ولي دین » ، « إنّ ربك يقضي بينهم بحكمة » . یا محمد! دل‌خوش دار . « ولو شاءَ الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين » . اگر همه‌را زیبا بودی ، بودی ؟ اما ما کار نا زیبا نکنیم . « ولو شاء ربُّك لآمن من في الارض جميعاً. أفأنت تُكرهُ الناسَ حتى يكونوا مؤمنين » . این کاریست مفروغ عنه .

٥٧٩ — آنرا که بی توراه نمودیم ، اورا آن زیبا بود . وآنرا که بتو راه نمودیم آنش زیبا بود : وآنرا که بخود راه ندادیم او را چنان نهـــاده بودیم . وهمه بجای خود بود . « وتمّت كلمةُ ربك صدقاً وعدلاً » این حکم ازل است کش نتواند گردانیدن « لا مُبـــدّل لكلمات الله » ، « ولن تجـدَ لسنّة الله تبديلا » . این فرق میان ایشان حکمی حق بود ، وقضایی عدل بود ، وشفقتی تمام بود ، ورحمتی بی نهایت بود ، وعنایتی بغایت بود . یعلمه‌من یعلمه وینکره من یجهله « ولا يزالون مختلفين إلّا مَنْ رحم ربك ولذلك خلقهم » ، « ولو شئنا

---

1 ندارد T S N نداد M / جریان N M چه زبان T S / 2 ازلی یکی بریکی T ازلی یك رنگی S آن M ازل N / 2 ـ 3 ص 38 : 88 ك / 3 عوم S T عوام‌را N عوم M / گویند M T S - N / 3 ـ 4 الغافر 40 : 44 ك / 4 هود 11 : 38 ك / 5 توبه 9 : 129 م / 5 ـ 6 یونس 10 : 41 ك / 6 ـ 7 الکافرون 109 : 6 ك / 7 النمل 27 : 78 ك / 8 الانعام 6 : 35 م / 9 بودی N M - T S / 9 ـ 10 یونس 10 : 99 ك / 11 بی T S M بر N / 11 ـ 12 اورا . . . نمودیم M N T - S / راه نمودیم N راه نمودی M راه نمودم T / 12 ندادیم TS ندادمی M نمودمی N / 13 الانعام 6 : 115 م / 14 الانعام 6:115 م / 14 ـ 15 الاحزاب 33 : 62 م / 15 حکمی S M بحکم N / 15 ـ 16 قضایی ... شفقتی ... رحمتی ... عنایتی T S M قضا . . . شفقت . . . رحمت ... عنایت N / 17 هود 11 : 118 م / السجدة 32 : 13 ك /.

لأتینا کلّ نفس هُداهـــا ولکن حق القول مني لأملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین » . قولٌ حقٌ وعدلٌ وصدقٌ آن بود که چنین بود اگر نه چنین بودی نشایستی . اگر دانی مبارك ، واگر نه صبر کن تا بدانی وتسلیم کن . قومی‌را که بدانسته اند که اگر تورا صلاح بودی که بدانی خود بدانسته بودی . با داود چه گفت؟: یاداود! شتاب مکن . تخلّقْ بأخلاقي وإنّ من اخلاقي أني أنا الصبور . بار خدایا :

آتش بدل اندر زدی ونفط بجان وآنگه گوئی که راز مادار نهان

٥٨٠ تاکی صبر ؟ فریاد از تو ! دردِ فراوان ازتو ! چنین کند ، بی قرارش کند ، پس گوید : قرار گیر ! « خُلِق الانسان من عَجَــل » . پس گوید : « سأریکم آیاتی فلا تستعجلون » . باش تا وقت این کار در رسد. تو جانی می کن که من از تو این دوست دارم ! أنا عند المنکسرة قلوبهم ، لاجلي أحبُّ کل قلب حزین . بار خدایا ! اگر رضای تو درین است مبارك !

شاید که مرا زخم پرا کنده زند هر گاه که من بگریم اوخنده زند

یا محمد ! « واصبر لحکم ربك فإنك باعیننا » . تو معذوری که عاشق نیستی اگر نه « فانك باعیننا » ترا تسلی تمام حاصل کردی . « ولقد نعلم انك یضیقُ صدرك بما یقولون » . « لقد نعلم » چه دانی که چیست ! عاشقان‌را که دانند نوش باد ! « وسقاهم ربهم » این بود . اما تو ندانی ، « لا یصدعون » اینجـــا صداع چه کند ؟ گفت : چه بود ؟ گفت : سرش من بشکستم ، اکنون مرهمش خواهم فرستادن . « لقد نعلم » فریاد فریاد ! یکلّم بید ویأسو باخری

---

1 السجدة 32 : 13 ك / 2 اگر نه چنین بودی M N T ـ S / 5 چه T S ـ M N / 7 راز ... نهان T S M ـ N / 8 تاکی صبر M صبر N ـ T S / 9 پس گوید T S M گویدش N / گیر T S M کن N / الانبیا 21 : 37 ك / 10 الانبیا 21:37 ك / 11 احب T S M ان الله یحب N / 12 تو در این است T S M در تو نیست N / 13 زند ... زند M S M زنی N / هرگاه M یعنی S دیدی T / 14 الطور 52 : 48 ك / 15 ترا M N S مرا T / حاصل T S ـ N M / 15 ـ 16 الحجر 15 : 97 ك / 17 الانسان 76 : 21 ك / الواقعة 19:56 ك / 18 من بشکستم T S بشکنم N M / 19 یکلم ... باخری N ـ T S M / .

یدٌ تشجُ وأُخری منك تأسوني . واز آنجا که عقل تو بود گوئی که این کار کودکانه بود . خاموش ، وخاطر نگاه دار .

۵۸۱ — وچون حدیث مردان خدا کنند ، تو گنگ ولال و کور و کرباش تا بود که روزی تو نیز دزدیده نظری کنی . امّا پیش از وقت نتوانی که نظری کنی بهیچ گونه . « لکلّ أجــل مسمی » ، « فمن یستمع الآن یجد له شهاباً رصداً » آن توندانی . « وجعلناها رجوماً للشیاطین » چیست؟ باش ، تو هنوز از گَوز پوست دیدی . باش تا به دُهنش رسی ! پس بدانی که هرگز ندانستی اگر ترا روزی است بوقت رسی . « وکلّ شیء عنده بمقدار » پیش از وقت محال بود . « وما ننزّله إلّا بقدر معلوم » .

۵۸۲ — لعمری ! همه بیان‌است در قرآن مجید . « لا رطب ولا یابس إلّا فی کتاب مبین » . امّا تو قرآن کجا دیدی ؟ جهودی در بغداد قرآن به از تو یادگیرد ، ومعنی ظاهرش به از تو بداند . اما هیهات هیهات ! قرآن در چندین هزار هزار حجب است ! تو محرم نیستی ! در درون پردهٔ او ترا راه نیست هنوز . « إنا نحن نزّلنا الذکر وإنا له لحافظون » . یا محمد ! « وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بین أیدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة » . سدِ ذوالقرنین بگشادن هنوز بهبسیاری خوارتر است که این غشاوه برگرفتن . مع هذا کله إنه لیسیرٌ علی من یسّره الله علیه یا معاذ !

---

1 ید M T N - S / تشج T S M تشجی N / 2 سونی N 3 توانی T S M / 3 تو S M T - N / 4 تا بود T S M بودی N / کنی T S N توانی کردن M / پیش T S M باش N / 5 کنی T S M که N / اجل مسمی T S M کتاب N الرعد 13: 38 م / 5 - 6 الجن 72 - 9 / 6 الملك 67 : 5 ك / 7 - 8 پس . . . رسی M T N - S / 8 الرعد 13 : 8 ك / 9 الحجر 15 : 21 ك / 10 - 18 لعمری . . . معاذ M T N - S / 10 - 11 الانعام 6 : 59 م / 12 گیرد T M دارد N / 14 الحجر 15: 9 ك / 14 - 15 الاسراء 17 : 45 ك / 15 - 16 یس 36 : 9 ك / 16 - 17 البقرة 2 : 7 م / 17 به بسیاری خوار T M بس آسان N / .

تو قصهٔ ذو القرنین در قرآن خواندی اما ندانستی .

۵۸۳ — « لقد کان في قصصهم عبرةٌ لاولی الالباب ». تو از قصص هم‌چندان دانی که عامی دیگر ، پس عبرت چه بود تا از اولو الالباب گردی ؟ گوش دار! اگر گوش داری «حتی إذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوماً لا یکادون یفقهون قولاً » لا یفقهون کا فرانند ، و « جعلنا من بین ایدیهم سداً » حجاب عزت است میان او ونااهلان . این حدیث ذو القرنین گویی که بود ؟ این سد، آن سد ظاهر اسکندر رومی، بسلامت‌است؟ باش تا بخود وبکار خود بینا گردی . پس بدانی که « إنّ یاجوجَ ومأجوج مفسدون في الارض » چه بود . پس وا پیری پخته گویی که « هل نجعلُ لك خرجاً تجعل بیننا وبینهم سداً ؟ ». او گوید: تومرا یاری ده به‌فرمان بردن که « ما مکنني فیه ربي خیرٌ فأعینوني بقوة ». پس ترا گوید که چه کن! وچون زندگانی کن ! « آتوني زبر الحدید» الصدق سیف الله . « وأنزلنا الحدید فیه بأسٌ شدیدٌ ومنافع للناس »، « وننزل من القرآن ما هو شفاء » . پس وا تو گوید : خودرا در بوتهٔ مجاهدت نه . « وجاهدوا في الله حق جهاده »، « قال انفخوا حتی » ، « لقد کان في قصصهم عبرة لاولي الالباب » . تو از قصص قرآن فسانه شنیده باشی .

۵۸٤ — ای عزیز ! این قصص قرآن خود همه بود بظاهر ، أمّا در طی آن بس چیزهای بلعجب تعبیه کردند «لقد کان في یوسف واخوته آیات للسائلین».

---

1 - 17 تو . . . السائلین M N S - S / 2 یوسف 12 : 111 ك / 4 - 5 الکهف 18 : 90 ك / 5 پس 96 : 9 ك / 6 تا M T میان تا N / 7 آن N T آنرا M / بسلامت M T شده N / 8 الکهف 18 : 94 ك / 9 الکهف 18 : 94 ك / 10 - 11 الکهف 18 : 95 ك / 11 کن . . . کن N T کنی . . . کنی M / الکهف 18 : 96 ك / 12 الحدید 57 : 25 م / 12 - 13 الاسراء 17 : 82 ك / 14 الحج 22 : 78 م / الکهف 18 : 96 ك / 14 - 15 یوسف 12 - 111 ك / 15 باشی N S - M / بلعجب N T - M / یوسف 12 : 7 / .

مشتی احمقانِ غافل پندارند که قصهٔ ذو القرنین بظاهر نبود، ظواهررا دفع کنند، وهو عندي کفر بما أنزل الله علی رسوله محمد – صلعم – هرکه ظاهررا دهد، احمقی بکمال بود. وهرکه در ظاهر قناعت کند جامد است واماندهٔ در حضیضِ بشریت، واورا از حقیقت شرابهٔ انبیا – صلعم – هیچ خبری نیست. اگر تفسیر هم این قدر ظاهر است، پس علی بو طالب چرا گفت: از تفسیر فاتحـــة الکتاب، اگر خواستمی هفتاد شتر پُربار کردمی، لو شئت لاوقرت من تفسیر فاتحة الکتاب سبعین بعیراً. لا بل ولا بل.

ازین رازِ جانِ تو آگاه نیست بدین پرده اندر تورا راه نیست

ابن عباس می‌گوید: که یکشب وا علی بو طالب بودم تا روز، شرح بای بسم الله می‌کرد. فرأیتُ نفسي عنده کالفوّارة في جنب المثعنجر، أي البحر المعظم. قرآن که نقابِ عزت از روی خود بردارد، وخودرا وا محرمی نماید نه اندك کاری بود. تو شمار از خود مکن که بزرگ غلطی بود.

۵۸۵ – ای عزیز؟ این نبشته هم بر سر تربت ظاهر نبشتم، روز شنبه. وشفاعت می‌کنم آن عزیزرا که دل صافی کند بتمامی با اسفهسا لار حمزه چنانکه ذره‌یی گرد بناند. اگـــر گناهی نکرده است پس این دلتنگی هیچ وجهی ندارد، لا في الدین ولا في الدنیا. واگر گناهی کرده است، فاعفُ عما سلفَ عفا الله عنك. نبشته باو نویسد، ودلش خوش کند، والمؤمنُ سریعُ الغضب،

1 – 12 مشتی . . . خود S – T N M / 1 ظوامر T N ظـــاهر M / 2 – 3 را دهد T باز دهد M بر دارد N / 3 جامد T M جاحد خود N / 4 خبری N M چیز T / 5 تفسیر N M بیشتر T / 6 پر T M – N / 7 لا بل ولا بل T لا بل لا بل بیت N M / 9 بای TM ب N / 10 فی جنب N عند المعنی M عند T / 13 – 17 اي . . . الغضب T S M وصلی الله علی محمد N / 14 کنند . . . اسفهسا لار T M بتمامی دار از /.

أمّا در عقبش است که سریع الرضا . والمؤمن لا یکون حقوداً . حقد دانی که چه بود ؟ احتقان الغیظ والغضب في الباطن . مصطفی – صلعم – چنین گوید : مـــا عفا عبد عن اخیه إلّا زاده الله عزاً . والله عفوٌ يُحبُّ العفو . تخلّقوا بأخلاق الله ، « وإن تعفوا أقربُ للتقوى » . والسلام . والحمد لله رب العالمین . والصلاة علی محمد وآله اجمعین .



1 ـ 5 اما ... اجمعین M T S ـ N / 3 گوید T S می گوید M / عن T S ـ M / یحب T فیحب S نحب M / 4 البقرة 2 : 237 / والسلام M ـ T S / والصلاة ... اجمعین T ـ M S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸۶ - برادر عزیز قرّة العین کامل الدّوله بلّغه الله کال الدولة في دینه، بداند که روز قیامت از مسمّیات، اسامی خواهند کرد، واز صفات القاب، وازدل، روی، واز درون، برون. «یوم تُبلی السّرائر»، «ووجدوا ما عملوا حاضراً»، «والزمناه طائره في عنقه»، «وقالوا طائرکم معکم»، «فکشفنا عنك غطاءك» همه اینست که می گویم. خلق از آخرت بس بی خبرند، وایمان‌را معنی تصدیق بود، وتصدیق بی علم بچه کار آید! از آخرت بتشبیهی قناعت کرده اند، وبظنونی فاسد راضی بوده «وما یتّبع اکثرهم إلّا ظنّاً إنّ الظنّ لا یُغني من الحقّ شیئاً».

۵۸۷ - بدایت ایمان، تصدیق دل است چنانکه شك را درآن مجال نبود. واقل درجات این تصدیق آن بود که باعث بود برامتثال اوامر واجتناب نواهی. یسوؤه سیئه ویسره حسنه. چون این مایه از تصدیق در درون حاصل بود، آدمی‌را برآن دارد که حرکات وسکنات خود بحکم شرع کند. چون چنین

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله . : بسم . . . الرحیم N ومن مکتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة والاربعون بسم . . . الرحیم والتکلان علی الحي القیوم S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم والتکلان علی الحي القیوم T / 2 برادر T P I - S N M / العین T S P M I العیون N / بلغه . . . الدولة PNI - T S M / في دینه N - T S P M I / 4 الطارق 86 : 9 ك / 4 - 5 الکهف 18 : 49 ك / 5 الاسراء 17 : 13 ك / یس 36 : 19 ك / 5 - 6 ق 50 : 22 ك / 6 همه اینست P N M I همین است T S / بس N - T S P M I / 7 - را معنی N - T S P M I / 7 وتصدیق N M I T P - S / 8 اند N - T S P M I / 8 - 9 الحجر 15 : 36 ك / 10 دل است T S N M باعث بود P I / 12 چون T S - P N M I / .

* * * نامهٔ چهل وپنجم. T 12. S 45. P 67. N 40. M 97. I 56 * * *

بود اورا خود راه نمایند از جناب ازل « وان تطیعوه تهتدوا » . از طاعت ، هدایت خیزد . « والذین جـــاهدوا فینا لنهدینّهم سبُلَنا » . چون این هدایت پدید آید، آن تصدیق دل یقین گردد، چون میوه که از خامی به‌پختگی رسد. واین ترتیب ضرورت است در راه دین ، همهٔ اهل سلوک‌را تصدیقی بی تحقیق چندان که باعث بود در عمل صالح . پس عمل خود به‌یقین رساند بروزگار .

٥٨٨ — چون سالك به یقین رسید ، « یوم تبدّل الارضُ غـــیرَ الارض » بردیدهٔ او عرض کنند . آخرت وعلوم آن جهان ، اورا ذوق گردد . تا اکنون در تشبیه بود . وقرآن در حقّ او چنین می‌گفت که « فلا تعلمُ نفسٌ ما أُخفي لهم » . چون نفس او برنگك دل گردد ، از این قوم بود که أبدانهم في الدنيا وقلوبهم في الآخرة . چون دل او آنجـــا بود ، اورا اسرار آخرت لا محاله مکشوف بود . « وهم عن الآخرة هم غـــافلون » صفت قومی دیگراست ، « وقلوبهم في الآخرة » صفت قومی دیگر . « کلّا لو تعلمون علم اليقين لترونّ الجحيم » . این علم اليقين در دنیا بود ، ودر حضور عـــلم وتمیز انسانی صورت بندد .

٥٨٩— چون حضور وغیبت نبود، وتمیز او بدست غوغای سکر باز دهند، در عین اليقين بود . چون با خود آیـــد ، وهشیار گردد از عین اليقين هیچ در صحبت علم او نبود إلّا بوی :

---

1 ازل T S P M I از که N / النور 24 : 45 لك / 2 خیزد T S P M I برخیزد N / العنکبوت 29 : 69 لك / 3 که T S M - P N I / 4 ضرورت T S N M ضروری P I / همه T S N M - P I / را T S N M - P I / 5 خود T S P N I صالح خود M / 6 ابراهیم 14 : 48 لك / 7 علوم P N M I عم T S / تا T S وتا P N M I / 8 گفت T S N M گوید P I / 8 - 9 السجدة 32 : 17 لك / 9 او برنگك S N M برنگك P I نزدیك T / 10 چون T S N M وچون P I / او را T S P M I - N / 11 الروم 30 : 7 لك / 11 - 12 است . . . دیگر T S P M I - N / 12 صفت T S - P M I / التکاثر 102 : 6 لك / 13 علم T S N علمی P M I / 14 بندد S P M I نبندد T N / 15 چون T S N M وچون P I / وغیبت نبود T S N غیبت شود M غیبت گردد P I / 16 از S P N M I اگر T /.

أَجِلْ عينيك في عيني تراها   مشرّبة بذي وردِ الخدود
وخذ سمعي إليك فإنّ فيه   بقـايا من حديث كالعقود

ودر حال مستی چندان رعنایی بود در دماغ او که نطقش همه این بود :

نیست در او هیچ رنگ جملهٔ عشاق‌را
هست گمانم چنان کو همه آن منست

۵۹۰ — جوانمردا ! بدانکه در نهادِ آدمی ، حبّ خـــدا ورسول تعبیه است ، وپنهان است، چون حبّ النساء مثلاً در کودك ده ساله . چون پس از ده سال عـــاقل شود ، آن حبّ النساء از درون او سر بر کند ، وقوت خود طلب کردن گیرد . اگر شنیده بود که قوتش چیست ، خود کارش راست بود . واگر در همه عمر خود هرگز از این معنی حدیثی نشنیده بود ، بواجب آن عشق در درونِ او اضطرابی پدید آورد، واو نداند که اورا چه می بود . اگر غـالب تر گردد ، بی خواب وقرارش کنـد ، واز همه کارش باز دارد ، وچون مغفلی گردد .

۵۹۱ — اکنون « ولله المثلُ الاعلی» حبّ خدا ورسول وسعادتِ آن جهان در باطنِ آدمی هست لا بدّ ، مگر کسی‌را که در ازل عینِ آفریده انـــد . چون نفسش پاره‌یی پخته تر گردد ، آرزوی معشوقی دیگر اورا پدید آید ، واو نمی داند که اورا چه بود . اگر درمیان هزار اشتغال دنیوی بود از همه

3 او که نطقش N M بمطش P I اش که همه نطق او T S / 6 ورسول T S P M I رسول او N / 7 ـ 8 چون . . . سال N چون ده ساله T چون S ـ P M I / 9 قوتش P M I اورا قوت T S N / 11 عشق S P M I عشق او T N / درون T S N M اندرون P I / 13 مغفل T S N M غافل P I / 14 النحل 16 : 60 ك / 15 مگر N الا T S P M I / ازل T S N ازل اورا P M I / 16 اورا T S P M I پاره N / 17 اشتغال P M I اشغال T S N / همه T S P M I او N /.

منقطع گردد ، ونفس او متحیّر باند چون عاشقی که در خانهٔ معشوق خود نداند ونامش نداند ، ولیکن عاشق بود .

۵۹۲ – آنکه‌نوشته بود آن برادر عزیز که گاه گاه مرا بیخودی می‌بود ، ونمی‌دانم که چیست ؛ این حدیث است کــه بنوشتم وجواب سؤال اوست . ودیگر هرچند کــه نفس پخته‌تر گردد ، روی باطاعت بیش آرد ، واز معصیت دورتر بود . چون این اشتیاق در او بکمال‌تر بود ،ومشغله‌های دنیوی نمی‌گذارد که این حدیث رخت بصحرا آورد ، واگر نــه بیم سودای عظیم وجنون مفرط بود ، وغفلت از رحمت است تا دانــد . ارجو که علی أحسن الوجوه وأقرب الطرق ، آن عزیزرا بدان مقصود رساند ، تا آخرت که نامش می‌شنود ببیند ، وخبر عیان گردد . پس از علم الیقین اورا بعالم عین الیقین راه دهند ، وحق الیقین وحقیقت حق الیقین . همه بوقت خود اورا از جنــاب عنایت لم یزل ولا یزال مبذول دارند .

۵۹۳ – نوشته بودکه بر سر تربت اخی زنجانی مرا بدعا یاد داشته است ، سخت شاد شدم « والله لا یُضیع أجرَ المحسنین » . وارجو که آن عزیز از آن غریبان بود که دعوةُ الغریب لا تردُّ . الله الله ! روز آدینه دل حاضر دار ؛ علی الخصوص وقت خطبه ودر نمــاز ، ووقت طلوع وغروب . ومارا در این اوقات فراموش مکن ، ودر سجود نماز آدینه همچنین ما را بدعا یاد دارد ، وأم

1 در TS - PNMI / 2 ونامش نداند TSPMI - N / 3 آن PNMI او TS / 4 جواب سؤال TSN سؤال او وجواب PMI / 5 دیگر TSN - PMI / 6 چون TSN - PMI / 8 جنون TSN جنـــونی PMI / است TSNM بود PI / دانند TSTM دانی PI / 9 الطرق TSNM الطریق PI / رساند T SIN رسانند PMI / آخرت که TSNM آخر آنکه PI / 11 وحقیقت حق الیقین TSNM - PI / 13 زنجانی TSPMI فرخ زنگانی N / بدعا TSNM - PI / 14 سخت TS - PNMI / آن TSN - PMI / الله الله TSM الله PN - I / 15 - 17 روز . . . ام TSPMI وصلی الله علی محمد N / 15 دار TS دارد PMI / 16 وقت TSM در وقت PI / وما TS ما PMI / 17 مکن TS نکند PMI /.

الحوائج ، عرض کند . ارجو که مستجاب بود ؛ که وقت بس عزیز است .

۵۹٤ – تا این غایت چهار نوشته مستوفی فرستادم ، واین پنجم است . واز آن عزیز دو نوشته رسیده است . آنچه در آن نامه که پیش ازین فرستادم نوشتم ، تدبیرش بزودی بکند، تقصیر نکند. ارجو که آن نامه رسیده باشد . سلام ببرکه رسانیدم ، واو نیز دعا می‌کند ، وپیوسته وصیت‌های ما یاد دارد. واحمدرا – حفظه الله وجمله من عباده الصالحین – باری دوسه دیدم . والسلام والحمد لله ربّ العالمین وصلی الله علی محمد وآله .



1 ـ 7 الحوائج . . . وآله T S P M I ـ N / 1 کند T S دهد P M I / وقت T S وقتی P M I / 2 ـ 4 تا . . . باشد P M I ـ T S / 3 ـ که . . . بزودی M پیش نوشتم وفرستادم تدبیرش برداری P I / 4 باشد P I باشد والله هو الموصل M / ببرکه T S M برکه P I / های ما T S M ها P I / 5 ـ 6 واحمد . . . دیدم P M I ـ T S N / 6 باری دوسه M دیدسه باری I در مدرسه P / والسلام S P I ـ T N M / 7 والحمد . . . العالمین T P M I ـ S N / وصلی . . . آله M ـ T S N I علی کل حال P / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٩٥ — نوشته‌یی که ثانی شوّال نوشته بودی ای عزیز من ، أطال الله بقاك في طاعته ، رسید . واز رسیدنش ، بسی شادی حاصل شد ؛ چنانکه هرگز از هیچ نوشته از آن ِ او ندیده ام. یقین دان که بر قدر موزونی ِ دل ِ تو ، نوشتهٔ تو موزون تواند بود که الظاهرُ عنوانُ الباطن . مصطفی — صلعم — براین نکته چنین تنبیه کند که لو خشع قلبُه لخشعت جوارحُه . اگر علاقتی که میان ظاهر وباطن ِ تو هست ، اعنی قلب وقالب ، ترا معلوم شود ، این حدیث بر تو مکشوف شود. وتا این علاقه معلوم نبود ، هرگز موازنتی که میان ملك وملکوت است ، ترا معلوم نشود. وتا این موازنت معلوم نبود ، دردین خدای تعالی جز تشبیهی ترا هیچ نصیبی نبود .

٥٩٦ — چون ترا بسلوك طریق راه دهند ، دیده‌یی یابی که «وإنْ تطیعوه تهتدوا» . چون دیده یافته باشی ، در نگری وبخود بینا گردی ، بدانی که هرگز خودرا ندیده‌یی ، واز خود در حجاب بوده‌یی . اشراق نور الله ترا دیده‌یی داد ، از پوست بیرون آمدی . بدانستی که هرگز

---

1 بسم . . . الرحیم I P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٢٨ رحمه الله بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والاربعون بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S ومن کتبه رحمه الله بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 3 رسیدنش T S N M رسیدن آن P I / 4 هرگز از P M I هرگز T S از N / دل تو T S N ودل تو P I دل M / 5 که T S P M I – N / 6 کند T S N M می کند P I / 7 تو T S P M I – N / 7 – 8 شود . . . نبود P N M I نشود T S / 8 – 9 هرگز . . . نبود T S P M I – N / 10 هیچ T S N M – P I / نبود T S N نیست P M I / 11 ترا T S N M – PI / 12 النور 24:54 / 13 بدانی که T S T M بدان که P I / 14 اشراق T S P M I اگر اشراق N / که هرگز T S P N I – M .

* * * نامهٔ چهل رششم T 13 . S 46 . P68 . N 28 . M 91 . I 57 * * *

ندانستی . وبدیدی که هرگز ندیدی « بدّلنا أمثالهم تبدیلا » ترا معلوم شد . پس ملك بار بنهد که ملکوت در رحم او چون جنین است . « إذا وقعت الواقعة » ، « زلزلت الارضُ » ، کنایت است از این طلق . « انشقت السماء » عبارت است ازاین بار نهادن . تقدیر که شاه رخ زند چنین زند . « تُبدّل الارض غیر الارض والسماوات » بدانی . « وننشئکم فیما لا تعلمون » ببینی . « بما تبصرون وما لا تبصرون » همه نصب عین تو شود .

۵۹۷ – اینجا «منْ عرّف نفسه فقد عرف ربّــه» ، خود ضرورت بود . «خلق آدمُ علی صورة الرّحمن» ، در دیدهٔ تو ظاهر گردد . « الرّحمنُ علی العرش استوی » ترا مکشوف گردد . « یُدبّر الامرَ من السماء الی الارض » ترا محقق شود . ینزل اللهُ الی سماء الدنیا ، بر تو تجلّی کند . متشابهات همه ترا محکمات شود . این که در شرع گویند که تخلّقوا بأخلاق الله ، وقرآن گوید : « کونوا ربّانیّین » ، همه این را دان که می رود در حقّ ایشان . چه توان نوشت که خلق زنّار بر بندند همه علی الجمله . عیسی – صلعم – چنین گوید در صفت ایشان که لهم خبرٌ عجیبٌ وعندهم الخبر العجیب .

۵۹۸ – اگر کسی از ایشان درمیان سکری غالب حدیثی راند ، جز : سبحــــانی ! وأنا الحق ! نگوید . وهرکه بینـــا بود ، جز این نگوید که « عزیرٌ ابن الله » وعیسی ابن الله . مصطفی – صلعم – از این حدیث چنین خبر دهد که من رآني فقد رأى الحقّ . ولا یزالُ العبدُ یتقرّبُ إليّ بالنوافل حتى أحبّه . فإذا أحببتُه كنتُ سمعه وبصره ولسانه ويـــده . فبي يسمع

---

1 ندانستی I N P S T – M / الانسان 76 : 28 ك / 2 ملك M N S T مالك I P / چون I M P S T – N / 2 – 3 الواقعة 56 : 1 ك / 3 الزلزلة 99 : 1 ك / طلق M N S T طباق I P / الرحمان 55 : 37 م / 4 شاه رخ I M P S T شهرخ N / 4 – 5 ابراهیم 14 : 48 ك / 5 الواقعة 56 : 61 ك / 5 – 6 الحاقة 69 : 38 ك / 8 در دیده S T بر صورت N در دیـــده I M P / 8 – 9 طه 20 : 5 ك / 9 السجدة 32 : 5 ك / 10 الله I T P S T الله کل لیلة N / 11 شود I M N P گردد S T / 11 – 12 آل عمران 3 : 79 م / 13 بندند I M P S T بندد N / 17 التوبة 9 : 20 م / 17 – 18 چنین خبر دهد N S T خبر داد I M P / 19 سمعه وبصره ولسانه ویده M N S T له سمعاً وبصراً ولساناً ویداً I P / .

جوانمردا ! همه مذکور است ، ولیکن خواجه ندید ! کسی‌را چــه تاوان ؟ صاحب شریعت — صلعم — عذر این قوم‌را تمهید چنین می‌کند : فإذا نطقوا لم يُنكره إلّا أهلُ الاغترار بالله .

۵۹۹ — جوانمردا ! گواهی از قرآن صادق‌تر خواهی « من أصدقُ مِن الله قيلاً » ؟ با من بگوی تا « من يطع الرّسول فقد اطاع الله » چه بود ؟ هیچ فرق هست میان این که من رآني فقد رأى الحقّ ، وسبحاني ، و« إنّ الذين يبايعونك إنما يبايعون الله » ؟ همه یکی است ، ولیکن ترا وقت فهم این نیست . اگر المؤمنون كنفس واحدة ، بدانی که چیست ، واشوقاه الى لقاء اخواني بر تو عرض کنند . حسین بن منصور ، با یزید (ره) معذور داری! دریغا :

سقوني وقالوا لا تغنّ ولو سقوا جبال حُنين ما سُقيتُ لغنّتِ

تا چار هرانکه می‌خورد ، مست شود . ارجو این حدیثها بر تو وبال نبود ، وپیوسته می‌گوی : اللهم انفعني بذلك . این حدیث جز اصحـــاب واقعه‌را بکار نباید .

آنرا که بیامد است زیبا آمد عشق آمدنی بود نه آموختنی

۶۰۰ — تو باری کجایی از آنکه تهمت اختیار بشری دارد ؟ ماذا عملت فيما عملت ؟ وصیّت لم یزل‌را چه کردی؟ « لا تغرنّكم الحياة الدنيا »، « اعبدوا

---

1 را PNI - TSM / 3 الاغترار TSPMI الغرة N / 4 خواهی TSNM می خواهی PI / 4 - 5 النساء ٤ : 122 م / 5 با من بگوی N-TSPMI / النساء 4 : 80 م / بود TSPMI گوید N / 6 هست TSN نیست PMI / سبحاني TSPMI سبحاني ما اعظم شاني، ومیان N / 6 - 7 الفتح 48 : 10 م / لیکن PMI اما N - TS / وقت فهم این N وقت M وقت فهمش TS فهم این PI / 9 تو TSNM او PI / کنند TSN دهند PMI / معذور داری TSNMI مغروری P / دریغا N بیت P شعر M - TSI / 10 حنین TS حرروری PNI شروری M / 11 تاچار ... شود N - TSPMI / حدیثها TSM حدیث PNI / 12 گوی TSN گوید PMI / را TSPMI - N / 13 نباید TI نیاید بیت SPN نظم M / 14 آنرا ... آمد TSN اینها که نیامداست زینهار چه عجب PI آنرا که نیامداست زینها چه عجب M این مصراع در ص ۰۰۲ گذشت / 16 لقمان 31 : 33 ف / .

الله الذی خلقکم » را از نهاد خود هیچ داد بدادی ؟ « واتقوا الله الذی أنتم به مؤمنون » را هیچ حق گذاردی ؟ وآن خود دیر بود ودور بود! « واتقوا النار التي أُعدت للکافرين » را چه کردی ؟ الغضبُ شعلةٌ من نار جهنم . هرگز غضبی بر زبر دستی فروخوردی ؟ تا نامت در این جریده اثبات کنند که « والکاظمين الغيظ » ؟ حسد وحقد وریا وکبر وعُجب وغروری که در درون داری ، هرگز سعی کردی در ازالت آن ؟ لا بل این دوراست !

٦٠١ — حرکات جوارح‌را هیچ تهذیبی کردی ؟ دیده‌را از محارم نگاه داشتی ؟ « قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم » . اگر گویی : از چه ؟ از آنچه با مهتر – صلعم – گفتند : « ولا تمدّنّ عينيك الى ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فيه » . سمع‌را از مکاره نگاه داشتی که « سمّاعون للكذب » ؟ زبان‌را از محظورات نگاه داشتی که « لولا ينهاهم الرّبانيّون والاحبار عن قولهم الاثم » ؟ شکم را از آنچه نباید خورد نگاه داشتی که « ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل » ؟ پای‌را پاس داشتی که « ولا تمش في الارض مَرَحاً » ؟ از این چه خبرداری که « ولا تقف ما ليس لكَ به علم إنّ السمع والبصر والفؤاد كلٌّ اولئك كان عنه مسؤولاً » .

٦٠٢ — سمع‌را برای فهم آفریده اند که « ففهّمناها سليمان » . بصررا برای نظر آفریده اند که « انظروا ماذا في السّماوات والارض » . ودل‌را

---

1 الله T S N P M I ربكم قرآن ، البقرة 2 : 21 م / 1 ـ 2 المائدة 5 : 88 م / 2 حق M I - T S N M / گذاردی T P N M I نگذاردی S / 3ـ2 آل عمران 3 : 131 م / 4 بر T P M I از S N / این T S P M I - N / 4ـ5 آل عمران 3 : 134 م / 5 که T S P M I - N / 6 هرگز T P N M I - S / لا . . . است T S P M I - N / 8 سبأ 34 : 30 ك / 9 طه 20 : 131 ك / 10 که T S N M - P I / 11 المائدة 5: 42 / الكذب T S N M الكذب لولا يكلمنا الله P I قرآن 2 : 118 م / نگاه T S P M I محافظت N / 11 ـ 12 المائدة 5 : 63 م / 13 البقرة 2 : 188 م / پای‌را پاس S M را پاس T پای‌را از آنکه نباید نگاه P I پای‌را پاس وا N / 13 ـ 14 الاسراء 17 : 37 ك / 14 که T S N - P M I / 14 ـ 15 الاسراء 17 : 36 ك / 16 برای T S N M از برای P I / الانبیاء 21 : 79 ك / 17 برای T S N از برای P M I / که T S P M I قل N / یونس 10 : 101 ك / .

از برای دانش آفریده اند « سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي أنفسهم » که « ما كذّبَ الفؤادُ ما رأى » . با تو گفتند در معرض امتنان که « وجعل لكم السّمع والابصار والافئدة قليلاً ما تشكرون » . شکر این نعم آن بود که در رضای او ، بکار داری که الشکر أن تُستعمل النعمُ في رضا المنعم . چون تو همه در عکس این بکار داری ، ندانی که با تو گویند : « وجعلنا لهم سمعاً وابصاراً وأفئدةً » . ولیکن ایشان را از این چه سود ؟ « فما أغنى عنهم سمعهم ولا أبصارهم ولا أفئدتهم من شيء » .

۶۰۳ – خودرا دریاب . زینهار ، زینهار ! الامر جدٌ فجدٌ . واین در باقی کن ! بود که خودرا از میان بیرون آری . کافران گفتند : « لو شاء الرّحمنُ ما عبدناهم » ، ولیکن این عذر از ایشان مقبول نیست . اورا خواستی است ، وتو را با آن هیچ کاری نیست ! با تو نگفت : در مشیتِ ما تصرّف کن ! با تو گفت که إفعل ولا تفعل . کاررا باش !

فاعمل لما تعلو فمالك بالذي لا تستطيع من الامور يدان

۶۰۴ – اوامر ونواهی او بدان ، وداد آن از خود بده ، تا خود چه بود . ترا بکاری دیگر چه کار ؟ استمداد از همه نه کار زبان است ، کار دل است . بقلم می در خواهی که همّتی میدار . بقلم تو جواب دهند که میداریم . کسی با آفتاب بزبان نگوید ، وبقلم ننویسد که خانهٔ مرا بعنایت تو حاجت است ، الدعاء هو العبادة . دریغا که ندانسته‌ای . استمداد از آفتاب بزبانی می کن

1 دانش آفریده اند T S N M - P I / فصلت 41 : 53 ك / كه I N P S T - M / 2 - 1 النجم 53 : 11 ك / 2 - 3 النحل 16 : 78 ك / 4 بکار S P N M I نگاه T / 5 همه T S N M - P I / 5 - 6 الاحقاف 46 : 26 ك / 9 بود كه P M I که می‌کنی و N که T S / بیرون آری P M I بیرون آوری T S مشغلهٔ دنیا بیرون آر N / 9 - 10 النحل 16 : 35 ك / 10 از T S P M I - N / 11 است و N T S N هست P M I / آن T P N M I وباخواست او N / 13 فاعمل . . . بدان T S P M I - N / فاعمل T S M فافعل P I / بدان T S M I مدان P / 15 از هم T S آن هم N M هم P I / 16 می‌دار P N M I دار T S / که می T S P M I که هست می N /.

که او رد نکند . آن زبان « ادعوني استجب لکم » است. باش تا اورا خواهی که نشان مریدان او ظاهراست . وباش تا اورا خوانی که نشان ایشان خود پدید است .

٦۰۵ – اگر از تو واخواستی رود ، توبدان قیام کی توانی کردن ؟ اما در میان آن عربده ها ، عذر واخواسته ، لا بأس . وامید میباشد که ملاقات زود باشد ، وکارها چنان باشد که دل ما خواهد . نبشته بودی که پنج نبشته بیش نخواندم . ای سبحان الله ، من چه دانم که چند نبشته ام ، وارجو که همه برسد . واین نبشته نیکو نبشته‌ام . وکاغذ پاره‌یی در میان آن بود . نبشته بود که نرسید . دلم مشغول شد . از آنکه پس از آن که آنچه پس از آن نبشته ام ، بده روز رسید است : ندانم که حالش چون بود . من نبشته‌ها بنزدیك فرزند احمد – حفظه الله – میفرستم ، ندانم تا کرا میدهد ! اگر چنانست که نرسیده است ، نبشته‌هارا آنجـــا نسخه کرده اند . وآن مهمی که در آن کاغذ پاره نبشته‌ام ، چنین می‌دانم که رسیده است . نبشته بودی که مرا پنبه می نهی . این خود نه حدیث مردان بهُش بود . آنگه پنبه نهاده باشم که ترا هرگز از من یاد نیاید . اگر این نشان در خودمی بینی، شاید که این ظن بری . واگر نه « اجتنبوا کثیراً من الظن . إنّ بعض الظن إثم » . فراموش کردن شرط نیست .

٦۰٦ – این دعـا یادگیر وپیوسته می‌گوی : اللهم إنّي أعوذُ بك باسمك المکنون المخزون السّلام المُنْزل القدس المقدّس الطهر الطاهر . یا دهرُ یا دیهور

1 که او T S P M I – N / زبان P M I زبان‌را T S زبان‌را چه گویند N / الغافر 40 : 60 ك / است باش P M I باش T S – N / 4 – 6 اگـــر . . . خواهد T S N M – P I / 4 کردن N M نمودن T S / 5 واخواسته T S M خواسته N / 6 باشد T S M می باشد N / 6 – 13 نبشته . . . است T S P N I – M / 13 – 17 نبشته . . . نیست T S N M – P I / 14 بودی N M بود T S / 15 نهاده باشم T S N نهم M / 16 الحجرات 49 : 12 م / .

يا دَيّهـــار . يا أبد يا أزل يا من لم يزل هو . يا هو ! يا من هو هو ! يا لا إله إلّا هو ! يا من لا هو إلّا هو ! يا من لا يعلم مـا هو إلّا هو ! يا من لا يعـلم أيْن هو إلّا هو . يا كان يا كينان . يا روح يا روح الروح ! يا عقل يا عقل العقل ! يا كل يا فوق الكل ! يا كائن قبل كلّ كون ! يا كائن بعد كل كون يا مكوّن لكلّ كون ! اهيا شراهيا اذونى أصبَاوت ! يا بجلّىي عظايم الامور ! سبحانك على حلمك بعد علمك . سبحانك على عفوك بعد قدرتك . « فان تولوا فقُل حسبيَ الله . لا إله إلّا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم » . « ليس كمثله شيءٌ وهو السّميع البصير » . اللهم صلى محمّد وعلى آل محمّد بعدد كل شيء . كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم . وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد . پيوسته اين دعا مى‌گويد . وروز آدينه دل حاضر دارد على الخصوص وقت طلوع وغروب . ودرويشان‌را نيكو دارد . واين فراموش نكند كه ارحموا من تحتكم يرحمكم من فوقكم . والسلام . والحمـد لله رب العالمين والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعين والعاقبة للمتقين .



1 يزل I M N P T يزل يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد S / يا هو يا من هو هو T S N – P M I / 3 – 4 يا روح الروح . . . الكل N – T S P M I / اميا T S P M I ميا N / 6 – 7 التوبة 9 : 129 م / 7 الشورى 42 : 11 ك / 7 – 12 البصير . . . اجمعين P M I T S العلم . نعم المولى ونعم النصير . لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمـــد وآله N / 8 بعـــد كل شيء S – T P M I / 8 – 9 صليت . . . كما T S – P M I / 10 روز P M I – T S / 11 دارد ... نكند T S M دار ... مكن P I / 12 والسلام M – S P N I T / والحمد . . . العالمين T S M والصلاة والسلام على محمد وآله P I / والصلاة . . . اجمعين T وصلواته على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين M – S P I / والعاقبة للمتقين S – T P M I /

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٠٧ – سلام ودعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا اطال الله بقاه ، وسلك به سبیل الرضوان . ای دوستِ عزیز زنهار ، زنهار ! خودرا فراموش مکن ، وخود را ، نگاه دار ، وپیوسته در حمایت مطالعهٔ مکتوبات می باش . وهان وهان ! تا اندك ندانی این‌نوشته‌هارا . ای عزیز من ! سخن از معدن آمده را نه اندك تأثیری بود . یقـین را نشان آنست که واخود قهری دارد که مستمع‌را مسخّر ومقهور کند ، وبی اختیارِ او باشد که علم او بدان محیط نبود . مشافهه شنودن را اثری قوی‌تر بود ، ودر نوشتهٔ صاحب سخن نگاه کردن هم از تأثیر بسیار خالی نبود . اگر این مکتوباتِ من مثـلا از خط دیگری بر خوانی ، چنان نبود که از خطِ من !

٦٠٨ – بونواسی باید که گوید شعر :

الا فاسقني خمراً وقل لي هي الخمر ولا تسقني سرّاً إذا أمكن الجهرُ
فبح باسم مَن‌تهوى وذرني من الكنى فلا خير في اللذات من دونها سترُ
فما العزم إلّا أنْ تراني صاحياً وما الغنم إلّا أنْ يتعتعني السكرُ

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح برای همانندی با دیگر نامه ها) ومن رسائله رحمه الله ٢٤ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والاربعون بسم ... الرحيم S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2 – 3 سلام ... دوست T S ای N / 3 زنهار T S – N / خود . . . مكن N – T S / 4 وخود . . . دار ، و N T – S / 5 اندك ندانی S T باندك نداری N / 6 دارد که T S دارد N / 7 بی N – T S / علم S T علش نیز N / 11 شعر N S – T / 13 – 14 فبح ... السكر السكر T S فما ... السكر ، فبح . . . ستر N / .

. . . نامهٔ چهل وهفتم . N 24 . S 47 . T 14 . . .

مقصود از این آنست که قل لي هي الخمر . جوانمردا ! همه بهمه مشغول می‌باید تا کمال بر کمال بود . چشم بدیدن جمال ، و گوش بشنیدن نام . نشنیده‌یی که

تا که زدرم در آمد آن دلبر مست جام می لعل نوش کرده بنشست
از دیدن واز گرفتنِ زلفِ خوشش رویم همه چشم گشت وچشمم همه دست

۶۰۹ – جوانمردا ! معشوق بهمگی خود جمالست وکمالست وجلالست ودلالست . تو کجایی ؟ چرا بهمگی خود ادراك نباشی ؟ همه دیده باش ، تا او جمال بنماید . همه گوش باش ! تا او همه نطق بود . همه سؤال باش ! که او همه اجابت است . اگر تو همه ادراك باشی ، کمال اورا جمال خوانند . اگر همه عجز باشی ، جمال اورا جلال خوانند . دریغا ! کاشکی . باری اگر عشق اورا طمع بدانی ، عشق مخلوقات‌را از نهاد خود حقی بگذارده بوده یی .

۶۱۰ – ای دوست دانی که چرا قصهٔ یوسف « احسن القصص » بود ؟ زیراکه اول سوره اشارت است ببدایت راه خدای تعالی ، وآخر سوره اشارت است بنهایت راه خدای تعالی . وجمله راه خدا معنا است دراینجا . باورت نبود از قرآن بشنو که « ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذي بین یدیه وتفصیل کل شيء » . باش تا بدانی که کل شيء دراین قصه کجا است ؟ ای دوست اول قصهٔ یوسف اینست که « إذ قال یوسف لابیه یا أبتِ إني رأیتُ أحدَ عشرَ کوکباً » تنبیه است بر واقعه گفتن مریدان وا پیران .

---

1 بر T S به N / 7 دیده باش T T دید باید S / 8 که N S & T T / وکمال . . . جمال T کمال . . . کمال S اورا جمال N / 10 جمال T S کمال N / 11 طمع بدانی T S طمع نداری N / بوده‌یی T S نوده‌یی N / 13 ببدایت راه N براه T S / 14 وجمله راه خدا N – T S / معنا است در اینجا T در این جا معنی است N اگر در اینجا S / 15 یوسف 12 : 111 ك / 16 باش T S – N / 17 – 18 یوسف 12 – 4 ك /

٦١١ – وبدایت راه خدا اینست « اذا وقعت الواقعة » . شیطانرا البته اینجا راهی نیست « لیس لوقعتها کاذبة » مرید اینجا زیروزبر گردد درمیان واقعـــه « خافضةٌ رافعة » . پس یعقوب گوید: « یا بنی لا تقصص رؤیاك علی اخوتك » اول وصیتی که پیر ، مریدرا کند اینست که واقعه‌را واکس مگو ! البته نه وا اصحاب ایمان ، ونه وا اصحاب انکار که صاحب انکار ترا بچشم حسد بزند « ودّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء » ، کاد الحسد یغلب القدر . وصاحب ایمان ترا بچشم تعجب بزند . إذا اعجب احدکم من اخیه شیئاً فلیدعُ بالبرکة فان العین حق « یا بُنیَّ لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیداً » . پس مریدرا بگوید که ایشان اگر کیدی کنند، معذور دار تا عُجب بر مریدراه نزند « إنّ الشیطانَ للانسان عدوٌ مبین » . چون ازاین فارغ گردد گوید : « وکذلك یجتبیك ربّك ویعلمك من تأویل الأحادیث » تصرف کردن پیر است در واقعهٔ مرید ، تا شاگردرا استادی در آموزد که « ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون » این اول سوره است .

٦١٢ – وآخرش اینست که « ورفع ابویه علی العرش وخرّوا له سُجَّداً » . عاشقانِ خودرا بر سریر ملك خود نشاند ، چنانکه شنیدهیی که « یحبّهم ویحبونه » را بر عرش نشانـد ؛ چنانکه مصطفی – صلعم – واجابر عبدالله گفت ، وکان قد استشهد ابوه عبدالله بن رواحه یوم احد : یا جابر إنّ الله احیا أباك واقعده معه علی العرش . « وآخر دعویهم أنِ الحمـــدُ لله رب العالمین » . « رب قد آتیتنی من الملك وعلمتنی من تأویل الأحادیث » . منعم‌را دیده ، ونعم

1 اینست N S است T / الواقعه 56 :1ك / 2ـ3 الواقعة 56 :2و3 ك / 3 ـ 4 یوسف 12 :5 ك / 4 واقعه‌را S T واقعه N / 6 بزند N T بیند S / النساء 4 : 89 م / 7 تعجب N حسد S T / 8ـ9 یوسف 12 :5 ك / 10 یوسف 12 :5 ك / 11 یوسف 12 : 6 ك / 12 ـ 13 البقرة 2 : 151 م / 14 یوسف 12 : 100 ك / 15 ـ 16 چنانکه . . . نشاند S T ـ N / 15 ـ 16 المائدة 5 :54 م / 16 مصطفی N S ـ T / 17 رواحه S T حرام N / 18 معه N ـ S T / یونس 10 : 10 ك / 19 یوسف 12 : 101 ك / .

اورا در راه بگذاشته ؛ لابد آخر دعواهم این تواند بود که « وأنِ الحمدُ لله رب العالمين » .

٦١٣ – پنداری هرگز سورهٔ یوسف شنیده یا خوانده‌یی ؟ هیهات ! احسن القصص ! ترا بسیاری افسانه هـــای فارسی خوشتر از این قصه آید ، اگر انصاف بدهی . باش تا براه خدا بینا گردی . وتا راه نروی ، بینا نگردی . آنگه بدانی که چرا قصهٔ یوسف « احسن القصص » آمد . ای دوست ! احسن القصص ، قصهٔ « یحبهم ویحبونه » است . امـــا ترا نام در جریدهٔ « یحبهم » نمی‌دانم هست یانه . باری دانم که هنوز بی خبری . لعمری ! باشد که طفلی رضیع ترا بتوان نهاد یا جنینی از رحم .

٦١٤ – اما هنوز بدان نرسیده یی که ابوجاد عشق ترا بر لوح نویسند . نشان این ابوجاد نوشتنرا ، یکان یکان بیاموز که چیست . ونشان این آن بود که حروف موصّل مفصّل گردد در حق تو . چه میشنوی « وصلنا لهم القول » ، « فصّلنا الآيات لقوم » . « تبّت يدا ابي لهب » موصّل است ، « حمعسق » مفصل . اگر یوسف مثلا « یا ، واو ، سین ، فا » گردد ، حروف موصّل مفصّل خود میخواهد نمودن . این‌را ابوجاد عشق نوشتن خوانند ، در طریقت بر لوح دل سالك که « في لوح محفوظ » اي في قلب المؤمن بقلم خدای تعـــالی « وربّك الاكرم الذي علّم بالقـــلم » . در عین « كتب في قلوبهم الايمان »

ا ـ 2 یونس 10 : 10 ك / 3 یوسف N ـ T S / 5 وتا . . . نگردی N ـ T S / 6 قصه T S ـ N / 7 اما N اگر T S / یحبهم T S یحبونه N / المائدة 5 : 51 م / 8 نمی T S نه N / یا N اگر T S / طفلی T S طفل N / 9 از رحم T S در رحمی N / 10 و15 ابو جـــاد T S ابجـــد N / 10 بر لوح T S ـ N / 11 یکان یکان S یکان T بکار N / نشان T S ـ N / 12 القصص 28:51 ك / 13 الانعام 6 : 17م. ر 96 : 126 م / المسد 111 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / 14 یا . . . فا T S ی و س ف N / 15 مفصل T S مفصل N / 16 البروج 85 : 22ك / 17 العلق 96 : 4 ك / در عین N عین ازلیت که T به یین ازلیت که S / المجادلة 58 : 22 م / .

بابهٔکتاب أدّبني ربي برند ترا، آنگه این همه بدانی . ترا « تبّت » موصّل است، و « طه » مفصل است . تو هنوز این حدیث‌را که باشی چون بآنجـا رسی . اگر بمنزل رسی، هرچه درهمهٔ سورهٔ یوسف دیده ودانسته یی، در أدّبني بدانی . میدان که نشان درست است .

٦١٥ – ای عزیز! تو از عسل نام شنیده یی، ویا حروفش برکاغذی دیده‌یی. باش تا حلاوتش در حلق خود بیابی. آنگه بدانی که «ما کان لبشرٍ أن یکلمه اللهُ إلّا وحیاً أوْ مِنْ وراء حجاب أو یرسل رسولاً » چیست . عاشق بودن لیلی دیگراست، نام لیلی بردن دیگر، وقصهٔ مجنون خواندن وشنودن دیگر . « أمْ تحسب أنّ أکثرَهم یسمعون او یعقلون إنهم ألّا کالانعام » . جوانمردا ! « یحبونه » باید، و « یحبهم » . ولا زحمة في البین :

یا من بر تو رسول باىم یا تو تنها زهمه خلق من‌و تنها تو
خورشید نخواهم که براید باتو آبی برمن سایه نیاید باتو

« یحبونه » سودای خود گوید با « یحبهم » . لا یطّـلع علیه ملك مقرّب ولا نبيٌّ مرسل .

بستم کمرِ عشق بنام دلِ خویش بردم بردلبرم پیام دلِ خویش
حـــاصل کردم مرادو کامِ دلِ خویش
ای من زمیان بجان غلامِ دلِ خویش

1 یا] S T ، N / الممد 111 : 1 ك / 2 طه 20 : 1 ك / که باشی S T کی باشی N 3 که N – T S / همه T S – N / دراوبنی S T اگر بیفی N / 6 الشوری 42 : 51 ك / 8 نام S T ونام N / بردن دیگر N T بردن S / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 المائدة 5 : 54 م / باید و S T بایدوا N / البین T البین بیت N البین شعر S / 11 برتو S آیختان N این شعر در ص ٤٣٣ گذشت / 14 مرسل N مرسل شعر S مرسل بیت N / 15 – 17 بستم ... خویش ، بردم ... خویش حاصل ... خویش ، ای ... خویش N S بستم ... خویش ، حاصل ... خویش ، ای ... خویش بردم ... خویش T / .

۶۱۶ – ای دوست عزیز! از سوداهای عاشقان بس بی خبری! چه گویم با تو؟ یکی‌را چندان بنوازد که دماغش پر از ناز گردد، تا همه گوید بیت:

چندان ناز است زعشقِ تو در سرِ من   یا در غلطم که عاشقی تو بر من

این پرده بر دارد از دیدهٔ علم وتمیز. عاشق با همه این گوید که

نقطهٔ وهمی شده بود از قیاس   هردو بهم، جان من وآنِ دوست
زانکه ندانست همی خصم باز   جان وتنِ من زتن وجانِ دوست

ویکی‌را همه از پردهٔ عظمت وجبروت ناود، تا همه این گوید که

مراکت دوست اح من طمع ببر   وحـــنم دور نهٔ لولوی لالا
کنم بتو سکیجی هم کنی منـــع   بکهٔش من نکنم ای کون توسی لا

۶۱۷ – هزار ویك نام دارد، از آنجا که تو شنوده‌یی. اما از آنجا که عاشقان دیده اند، در هرذره صد هزار نامتناهی عجایب دارد. واز هرذره صدهزار هزار تجلی جمال وجلال کند. این اسمای او بود، باقی حروف. خواه این عسل گیر، خواه آن حنظل. نه ازاین شیرینی بحلق رسد، نه از آن تلخی. فرق در مسمیات آید وبس. عنان قلم، بیم آنست که از دست برود، وهمه نانوشتنیها نوشته گردد. والحمد لله رب العالمین. والصلاة علی رسوله محمد وآله اجمعین.

---

1 عزیز N - S T / ها N S - T / 2 ناز T S باد N / همه N - S T / 4 این پرده S اثبیثیت T N / 7 نا رد N T نازد S / که T که بیت پهلوی N که شعر S / 8 - 9 مرا ... می لا T S N تراکت دوست اخ طمع ببر * وخم دو رویه لولو لالا * کنم صو صبحگی هم کنی منع * کتس می نکنم ان کون توسی‌لا N / 12 جمال و T S - N / خواه T S خواه از N / 14 آید N اند T S / نوشتنیها T S نوشتهها N / 15 والحمد ... العالمین T S - N / والصلاة ... اجمعین T - S N / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۱۸ – سلام ودعا میرسانم آن برادر اعزرا، أطال الله بقاه وسلك به سبيل الخير. همه سمع باش تا وقت چه املا کند، ویقین دان که قد تجنّى من تمنّى ان يوازي من تعنى. ای دوست نه کار گزاف است تا هر مخنثی طمع کند. در اوجان باید کند تا بود که چیزی بود، واغلب آنکه هیچی هیچی، وزان حدیثك هیچی. من سعی رعی ومن نام احتلم. بندگان دنیارا واهل عادت‌را وزنار داران راه غفلت‌را بگویند که نه کار شما است، واهل معنی‌را بگویند که دل خوش دارید « ولو شاء الله لجمعهم على الهدى » تا واحمد گویند: « فلا تكونن من الجاهلين ». کدام تردامن‌را زهرهٔ آن بود که دراین معنی چون وچرا گوید؟ عجبا کارتو!

بودنیها بود، مارا با چرا وچون، چکار
خیز تا خاك رضارا بر چرا وچون کنیم

« أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين؟ ». آنهارا که برای بندگی ابلیس آوردیم، جز کوران کار مـــا نتوانند بود. « أفأنت تهدي العمي ولو كانوا لا يبصرون » هیهات هیهات! ما لم يشأ لم يكن.

---

1 بسم ... الرحيم (تصحيح برای مانندی با دیگر نامها) بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۱۲ بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والاربعون بسم ... الرحيم وما توفيقى إلا بالله S بسم... الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2-3 سلام... الخير T S M - N / 4 طمع S M طمعی T N / 5 هیچی TS N ع هیچی M در حاشیهٔ N مصراع دیگر این شعر هست که در نسخهٔ عکسی دیده نمی شود / 7 واه T S M - N / له T-STM / 8 الانعام 6 - 35 م / 8 - 9 الانعام 6 : 35 م / 12 بر T S N بر سر M / کنیم T N M زنیم S / 13 یونس 10 : 99 ك / 14 کوران N کوراز T S M / 14 - 15 یونس 10 : 43 ك / 15 لو كانوا لا يبصرون T S M ومن كان في ضلال مبين N / .

* * * نامهٔ چهل وهشتم .T 15 ، S48 ، N 12 ، M 48 . * * *

۶۱۹ – انکه شب وروز جز عادت نپرستد ، وجز غفلت رفیقی ندارد ، وجز شهوت معبودی نسازد ، کی برابر تواند بود باکسی که اول قدم که دراین بار خدا بر گرفت ؟ این بود که زنار گبرکی عادت برید ، ودنیا وآخرت‌را در باخت . واین نمط از حدود عقل مختصر آدمیان دوراست ، تا غلطی نپنداری . حاشا وکلّا ! این‌را دولت ابدی وسعادت سرمدی نثار قدم کردند که من کان لله کان الله له که چنین بود هر که جان خود در طلبِ او باخت . کرم بی علت او خودرا در کنار او نهاد که من کان في الله تلفُه کان علی الله خلفُه . واین مخذول‌را بدست غوغای دیارِ خویش بازدادند ، وباقطاع بلشکر ابلیس دادند که « واستفزِزْ من استطعت منهم بصوتك » . مردان خدا دیگرند ، مردان دنیا وعادت پرستان دیگر :

ترحّلُ لیلی بالرّمان حمامهم وحمّة عمرو بالنجیع ترحّلُ

۶۲۰ – سودایی که در دماغست ترا نمی گذارد که مقصودی که مرا در پیش است بنویسم . ای دوست عزیز ! بدان وآگاه باش کــه نبوّت‌را سه خاصیت است : یکی آنکه بر چیزی قادر بود که دیگری نبود ، چون شق القمر واحیــاء الموتی . دوم خاصیت آنست که احوالِ آخرت همه اورا بطریق مشاهدت معلوم بود، چنانکه دوزخ وبهشت وصراط وحوض وشفاعت ومیزان

---

2 نسازد N نیست اورا T S M / 3 گبرکی عادت S گبری که عادت داشت M گبرعادت N گبر که عادت T / برید S برند N ببرید M بریدم T / دنیا M N دنیارا T S / 4 نمط S نقطه M N فقط T / عقل ... آدمیان S T عقول عالمیان M عقول مختصر آدمیان N / غلطی TSN غلط M / 6 که... که T S چنین بود M N / 8 خویش T S N خودش M / 9 الاسراء 17 : 64 ك / 10 دنیا وعادت TSN عادت ودنیا M / 11 بالرحان T S بالدمان M بالیمان N / 12 ترا T S مرا M N / 13 دوست T S M ـ N / 14 یکی T S M اول N / 15 دوم خاصیت T S M خاصیت دوم N / اورا M N ـ T S / .

وعذاب القبر همـه می بیند ، ویقین میداند . سوم خاصیت آنست که هرچه عموم عالمیانرا مبذول است در خواب از ادراك غیب ، إمّـا صریح وإمّـا در کسوتِ مثالی ، اورا در بیداری آن ادراك تواند بود .

٦٢١ — اکنون هرقسمی ازاین سه قسم اعنی سه خاصیت ، چندین اقسام بود، ودر هرقسمی چندان تفاوت بود که در حصرنیاید ، چنانکه تفاوت است در توانگری . یکی درمی سیاه دارد ، ویکی چندان مـــال دارد که قارون داشت که « ما انّ مفاتحه لتنوأُ بالعصبة اولی القوة » وآن کس که جز درمی سیاه ندارد، هم از مال جهان چیزی دارد لا محاله ، لیکن شتّان ما بینهما. وهمچنین تفاوتست در علم . یکی داند که در وضوء ونماز چند فرض است ، این‌را عالم توان گفت بدین مسائل . اما از کسی که بدرجهٔ غزالی رسیده بود ، دور بود بغایت . وهمچنین تفاوت در ادراك بصر ، یکی سیاه برسفید بجهد بیند ، ومحتاج بود که جهدی تمام کند تا بسم الله الرحمن الرحیم مثلاً از کاغذ برخواند . ودیگری بود چون زرقاء الیمامه که تا چهل فرسنگ آدمی، و گاو وخرواسب‌را بدیدی ، واز یکدیگر تمیز کردی . وهمچنانکه دخترکی هست ببغداد که از خواطر خبر باز میدهد ، ودیگران‌را بهیچ حال ممکن نبود . این چرا چنین آمد ؟ « ذلك فضلُ الله یؤتیه من یشاء » . او به داند که احوال غریب کجا تعبیه باید کرد . « والله اعلم حیث یجعل رسالته » .

---

1 همه N S T همه‌را M / سوم خاصیت M خاصیت سوم N خاصیت ثالث S T / 3 تواند S – M N T / 4 – 17 اکنون . . . رسالته M N T – S / 4 از M T را از N / 9 درمی سیاه دارد T جز دری سیاه ندارد M درمی سیاه دارد دبس N / 7 القصص 28 : 76 ك / 8 هم M T – N / ما M T – N / 12 تا M T – N / 14 همچنانکه دخترکی M همچنانکه دختر N همچنین دختر کی T / خواطر N T خاطر M / 15 نبود T نیست M نمی بود N / 15 – 16 المائدة 5 : 54 م / 17 الانعام 6 : 124 م / .

۶۲۲ – اکنون این کس که داند که در وضوء وغــاز فرض چنداسـت ، اگر گوید : مرا از علم غزالی نصیب است ، راست گوید ، واین کس که بجهد جهیـد کلمه‌یی از کاغذ بر خواند ، از بینایی زرقاء یمامه هم نصیب دارد . اما تفاوت بسیار بود. ودر اصل بینایی اشتراك بود «والله فضّل بعضکم علی بعض» «ولقد فضّلنا بعضَ النبیین علی بعض» . وهر که در همهٔ عمر شود ازیك خاطر خبر باز دهد ، اورا درین خاصیت که دخترك بغداد را است هم کاسکی هست .

۶۲۳ – اکنون بدان خلق‌را ازاین هرسه خواص نبوی نصیب تواندبود . وهر که در عمر، یك بار مثلاً در بیداری آوازی بشنود که دیگری نشنود ، یا شخصی‌را بیند که دیگری نبیند ، این کس‌را ازیك خاصیتِ نبوت نصیب داده اند ؛ چنانکه تو دوست مثلاً رامن حکایت کردی که در بیلقان ، أو' في موضع آخر ، برپای ایستاده بودی ، واتو گفتند که مُدَّتِ دولتِ شمس الملك یازده ماه وسیزده روزاست ، وچنــان بود که تو شنودی . اکنون اگر منکری گوید : این هرگز متصرفان‌را وعوانان‌را وظالمان‌را وحرام‌خواران‌را نتواند بود ، تورا در این شك بود که تو دیدی ؟ پس بدانی که متصرفان‌را وظالمان وحرام خوارگان‌را تواند بود . اما ترا در این یك واقعه بود . وروا بود که ظالمی‌را از تو بتر ، هر روز بود .

۶۲٤ – وپدرم هم‌چنین ، روزی برپای ایستاده بود ، ومن وجماعتی عدول حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی . ما رقص میکردیم ، وبو سعید ترشیزی

1 - 18 اکنون . . . ترشیزی M N T - S / 1 در وضو وغاز N T وضو وغاز را M / 3 جهیـد T جند M تام N / 2 نصیب M T نصیبی N / 4 النحل، 16 : 71 ك / 5 الاسراء، 17 : 55 ك / 6 بغداد N T بغدادی M / است T داده اند N M / 7 این M N - T / نبوی M T - N / 8 عمر T عمری M عمر خود N / 9 شخصی‌را N M شخص T / کس M N - T / یك M T آن N / 10 حکایت M T حکایتی N / 11 دولت M T عمر N / 12 یازده M T پانزده N / 13 وحرام خواران M - N T / 15 خوارگان N T خواران M / ترا N T - M / 18 ترشیزی M T ترمذی N / .

بینکی میگفت. پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی‌را دیدم که با شما رقص میکرد، ولباس او چنین وچنین بود. وبیدار بود که دید نه خفته، ونه من دیدم ونه دیگران. چه گوئی اگر کسی گوید: قاضی که شب وروز حرام خورد ومزوّر کند، این حال شریف اورا نبود. پدرم‌را شکی بود که او دید، از خود این حال؟ پس اینجا یقین بداند که مصطفی جبرئیل‌را چون دیدی، ودیگران ندیدندی. اما باشد که پدرم یکبار دید، کس بود که هر روز ده بار براو این حال گذر کند. با خدای تعالی نتوان گفت که چرا این دولت یکی‌را بدادی، ودیگری‌را ندادی؟ واگر گویند، هیچ سودی دارد؟.

۶۲۵ـ ای دوست! چنانکه مستوفی سلطان که منصبی دنیوی‌است بتوداد، وبکسی دیگر نداد. وچندین هزار متصرفان از اقران تو در آیند وبیرون روند، ویکی بدین درجه نرسد. وچنانکه زین الدین‌را درجهٔ وزارت بداد در دنیا، واز اهل عالم خلق بسیار دراین حسرت برده اند وخواهند مرد، ویکی‌را ندهند. همچنین اگر دولتی دردین بکسی دهد، خواهد از خراباتش بیرون آرد، خواهد از میان جولاهان وکناسان وتره‌فروشان، دیگری‌را رسد که گوید: «أهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا؟». وخود جواب میدهد که «ألیس الله بأعلم». آخر کسی ازما به می‌داند؟ «انظر کیف فضّلنا بعضهم علی بعض»

---

1 ـ 17 بینکی . . . بعض M N T ـ S / بینکی N T بیت M / گفت که M گفت N T / احمد M N امام احمد T / 3 دیگران M T دیگری N / 5 پس اینجا N اینجا M ان حال T / بداند M T بدان T / 7 کس M T کسی N / این M T از این N / 8 دیگری M T یکی N / 9 دارد N T ندارد M / 10 ای دوست M T ـ N / مستوفی M N استیفا T / است T ـ M N / 11 متصرفان M N مبصران T / اقران M T هم قرینان N / 12 درجهٔ N T ـ M / 13 از . . . بسیار T خلق بسیار M بسی خلق N / برده M T برد N / 14 ندهند N T این ندهنــد M / بکسی M T کس‌را N / دهد خواهد M T دهدو N / 15 جولاهان N T جولا هگان M / 16 الانعام 6 : 53 م / 16 ـ 17 الانعام 6 : 53 م / 17 میداند M N داند T / الاسراء 17 : 21 م / .

در دنیا ، آخرت‌را هم چنین میدان . لا بل « وللآخرةُ اکبرُ درجات واکبر تفضیلا » . فضیل عیاض‌را اگر چه راه زن است بیارید که خواصّهٔ ماست . بلعم باعور را که چهــار صد سال بر سر سجاده وقت خودرا مراقب بود ، از درگاه ما برانید که راندهٔ ماست « کان ذلك في الکتاب مسطوراً » . عمر خطاب‌را که لات وعزارا چندین سال سجود کرد ، بکنند لطفِ طه روی واما کنید که ما اورا در دایره « یحبهم » نام برده ئیم !

۶۲۶ — جوانمردا ! « هم » در « یُحِبُّهم » « کُنْ » بود ، چنانکه « کُنْ » در « نحن اولیائکم » . اینجا بود که کاف ها بود . تو « کهیعص » شنیده‌یی ، ولیکن بگوشی که بو جهل‌را نیز بود . باش تا سمعِ عمر خطاب ترا دهند . آنگه « طه » ، و کهیعص ، وحم ، ویس » همه بشنوی . آن مدبرِ مخذول پندارد که هرچه اورا ندادند ، کسی دیگررا ندادند « ذلك مبلغهم من العلم » . تا عمررا از سر بت‌پرستی بر گیرد ، وآن همه دولت نثار قدم او کند ، ترا اگر چه ظالمی ، هم تواند بود . ومرا گرچه بطعام حرام که در قضا برشوت بستدند پرورده‌ام ، هم تواند بود « وما ذلك علی الله بعزیز » . مــا عمر خطاب‌را می خواهیم ، ابلیس‌را که هفتصد هزار سال عبادت دارد نمی خواهیم . که گوید : چرا ؟ « لا یُسأل عما یفعــل » . اویس‌را وصهیب‌را وسلمان وبلال وهــلال ومصعب وسالم را می‌خواهیم . بو جهل وبو لهب وعتبه را نمی خواهیم « وقالوا لولا نُزّل هــذا القرآنُ علی رجل من القریتین عظیم » . ایشان تصرف می کنند در مملکتِ مــا ! « أهُمْ یقسمون رحمة ربك » ؟ أفٍّ لهم ثم أفٍّ لهم ألف مرة لا بل « نحن قسمنا

ا - 16 در . . . قسمنا M N T - S / 1 آخرت‌را N T وآخرت M / 1 - 2 الاسراء 17 : 21 ك / 2 راه M T ره N / 3 بلعم N T بلعام M / وقت . . . مراقب N T مراقب وقت خود M / 4 الاسراء 17 : 58 ك / 5 را که M T - N / کرد M T میکرد N / 6 کنید M T کند N / 6 و 7 المائدة 5 : 54 م / 7 هم در یحبهم N T هه در یحبونه M / بود چنانکه کُن N بود ندردر M بوه T / فصلت 41 : 31 ك / 8 کاف ها بود M N از کافها T / لیکن بگوشی M لیکن بسمعی N بسمعی T / 9 کهیعص M که N T / 10 چه M T که N / 11 دیگر T - M N / النجم 53 : 30 ك / 11 - 12 برگیرد N T واگرد M / 12 کند N T کرد M / بود M N - T / 13 ام M N اند T / 14 ابراهیم 14 : 20 ك / می‌خواهیم M T خواهیم N / 15 - 16 الانبیاء 21 : 23 ك / 17 را M T وشیبه را N / 17 - 18 الزخرف 43 : 31 ك / 19 الزخرف 43 : 32 ك / ثم . . . الف M T اف لهم اف لهم N / الزخرف 43 : 32 ك / .

بينهم معيشتهم » ، دردنيا تنها ؟ لا بل « في الحياة الدنيا وفي الآخرة » .

٦٢٧ – دراز بكشيد . واگر مستوفى خواهى ، مجلدات سياه بايد كرد ، تا هر كسى‌را فهم اينجا رسد . من سر آن ندارم كه روزگار خود بچنين چيزى نوشتن ضايع كنم . از هزار هزار مهـــم دين كه در پيش دارم كه هرگز تو دوست ، يكى‌را نام نشنيدى باز مانم . اين يك خاصيت نبوت‌را حكم بنوشتم .

٦٢٨ – ديگر خاصيت در قدرت بود ، چون احيـــاء موتى وقلب العصا ثعباناً . روا بود كه هرآدمى‌را كه خواهى ازاين قدرت نصيب بود ، اگر چه نبى نباشد ؛ چنانكه ازاوليا شنيده‌يى كه بر درخت بيد شدند ، وانجير بزير آوردند ؛ چنانكه آصف برخيا وزير سليمان بود ، گفت : « أنا آتيك به قبل أنْ يرتد إليك طرفك » . اين آصف ، اى دوست ، پيغمبر نبود ، واز آنكه پيغمبر نبود اورا معاصى جوارح بسيار بودى كه نتوان گفت كه يفضي الى انكسـار الشق . روزى جبرئيل آمد وسليمان‌را گفت : « يا رأس العابدين ويا محجة الزاهدين ! الى كم يعصني ابن خالتك آصف ، وأنا أعـــلم عنه مرة بعد اخرى ! وعزتي وجلالي لإنْ أخذتـُه عطفة من عطفاتي لأجعلنّه مُثلة لمن قبله ونكالاً لمن بعده ! سليمان اين پيغام بآصف گزارد ، آصف هيچ نگفت . حالى بيرون آمد ، وعلا كثيباً من الرمل ورفـــع رأسه ويديه نحو السماء وقال : إلهي وسيدي ومولاي أنت أنت وأنا أنا . أنت ربٌ غفورٌ وأنا عبـــدٌ مذنب . وعزّتك لإن لم تعصمني

---

1 الزخرف 43 : 32 ك / يونس 10 : 64 ق / 4 دارم T S آيد N است M / 5 نام T S M از ان نام N / 8 نباشد T S M باشد N / بزير S N M تر T / 9 - 10 النمـــل 27 : 40 ك / 10 اين T S M - N / واز آنكه پيغمبر نبود T S وبا انكه پيغمبر نبود M - N / 11 كه يفضي T S M لانه يفضي N / الشق S M السق T اليثق N / 17 لان T S N ان M / تعصمني T S M تعصمني من عصيانك N / .

لأعودنّ وأعودنّ وأعودنّ . جبرئیل آمد و گفت : سخن آصف شنیدیم ، وعربدهٔ او احتمال کردیم .

۶۲۹ – ای دوست عزیز ! أعزك الله بطاعته . یونس که پیغمبر بود ، یك خاطر ازاو احتمال نکردند ، عقوبتش کردند ، و گفتند : « فلولا انه کان من المسبحین للبث في بطنه الی یوم یبعثون » . چرا از آصف آنهمه احتمال کنند ، واو از اولیا بود ، ویونس‌را بخاطری اینهمه بسرآوردند اگرچه از انبیا بود ؟ تو ندانی وامثـال تو ، وکرا در همهٔ جهان غم جاهلان گرفته است که چرا نمی‌دانند ؟ بگذار تا جهـل خود بکنار گور برند « أمْ تحسبُ أنَّ اکثرهم یسمعون او یعقلون ؟ » هیهات ! « إنهم إلّا کالانعام بل هم أضلُّ سبیلا » . وازاین معانی که میرود بهیچ وجه فهم مکن که انبیا کم از اولیا باشند در درجات که ازاین که من نوشتم این لازم نیست ، تا دیگر بار جاهلی اعتراضی فاسد نکند . هذا مضی .

۶۳۰ — سوم خاصیت نبوت‌را آنست که امور آخرت‌را بیند بمشاهدت وعلم الیقین . این خاصیت اولیارا هم تواند بود . یـکی از صحابه‌را مصطفی – صلعم – گفت : کیف اصبحت ؟ قال : أصبحتُ انظرُ الی عرش ربي بارزاً وانظرُ الی أهل الجنة یتزاورون والی اهل النار یتعاوون . مصطفی – صلعم – گفت : اصبت فالزم . جوانمردا ! این هنوز بدایتِ راهِ خدا بود ، تا ظنی غلط

1 شنیدیم N M شنودیم T S / 3 پیغمبر T S M پیغامبر مرسل N / 4 ـ 5 الصافات 37 : 143 ك / 6 بسر T S M بر سر N / 8 بکنار گور برند T بکنار گور برند بگوری N / 8 ـ 9 الفرقان 25 : 44 ك / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 درجات T S M درجـات زیرا N / 11 نکند T S M کند N / 13 نبوت را T S N نبوت M / 14 ـ 15 را مصطفی . . . قال S را مصطفی گفت T N M / 17 جوانمردا T S M جوانمردا N / .

نبری . نشنیده‌یی که گفت : اصبتَ فالزم ؟ می گویند ، نشان راست است بر سرِ کارکِ خود باش ، تا خود بکجا رسد این کار . با سید الاولین والآخرین ! آنچه عوم‌را وعده داده بودیم که در آخرت بینند ، ترا همین جا واز نمایم . « واما نرینّك بعض الذي نعدهم » . وهان وهان ! تا نپنداری که این نمایش واین دیده مصطفی‌را – صلعم – بود وبس .

۶۳۱ – از قرآن بشنو که نه چنین است که تو پنداشتی « كلّا لو تعلمونَ علمَ اليقين لترونّ الجحيم » أيْ في الدنيا ، « ثم لترونّها عين اليقين » أيْ في الآخرة . هر که برد ، بمقام عین الیقین برسید ، احوال آخرت همه بیند . نامش ازاین جریده محو کنند که « يؤمنون بالغيب » ؛ زیرا که اورا شهادت گشت . غیبت آنجا چه کند ؟ ودر این جریده اثبات کنند که « وبالآخرة هم يوقنون » یقین در مشاهدت بود ، ایمان بغیب بود ، این نه کارِ تواست که بس ضعیف عقل ومختصر فهم و کوته دیده‌یی . این کار نه کارِ دست ودل تنگان است ، لیس بعشّكِ فادرجي .

۶۳۲ – اکنون مقصود من بشنو ! یك روز درجایی گفتم که در بیداری چیزی دیدن ثلثی بود از نبوت . پس مگر در مجازی سخن گفتم که فلان کس در بیداری چیزی بیند ، مثلا تو که عزیزی یا پدرم مثلا چنانکه حکایت کردم ، در ماضی ، مسکین ابلهی این بندانست شنودن ، پنداشت کـــه من

---

3 بودیم T S ایم N M / همین جا T S M هم N / 4 یونس 10 : 46 ك / این نمایش‌و M این نمایش T S نمایش‌و N / 6 ـ 9 التكاثر 102 ؛ 6 ك / 7 التكاثر 102 : 7 ك / 8 که . . . برسید M کی که . . . رسد N که کی . . . رسد T S / 9 البقرة 2 : 3 م / 10 البقرة 2 : 4 م / 12 دیـــده یی T N M نظری S / این . . . است T M این کار نکارتـست ودل تنگان را N ـ S / 12 ـ 13 لیس . . . فادرجي N لیس . . . فادرج T M ـ S / 14 اکنون T N M ـ S / 16 بینـــد T S M بدید N / 17 ماضی S M ما مضی T N بند ۶۲٤ دیده شود . / مسکین T S M ـ N / .

گفتمی ثلثی از نبوت در عزیز است یا در پدرم . امـــا این کس‌را معذور می‌دارم . خدای تعالی عذر او می‌خواهد . بخودی خود می‌گوید : « لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج »، « في قلوبهم مرض » . آن مرضِ قالب سلیم است، کارِ مشکل در مرضِ دلست. وهذه نفثة مصدور.

٦٣٣ — تو می‌خوان ومی دان کـــه از هرزه گفتنِ هرزه گویان بسیار فتوح است در راه مردان ، چه اگر ازاین هذیان با من حکایت نکردندی ، من هرگز این ننوشتمی . مقبل‌را همه بهـــانهٔ سعادت بود . ومدبررا همه سببِ شقاوت . مدبر راستی بنتواند شنود . رقم کفر بر مسلمانی کشد . ومقبل هزار کلمهٔ کفر بشنود ، وهر یکی‌را وجهی‌راست از غزارت علم خود بیرون آورد .

مردی بلند همت باید، که عشق تو   بر هرخسی فرو نگشاید نقاب خویش

صفت مسلمانان این بود که « الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه » هرچه بشنوند بحسن ظن آنرا تأویـلی بنهند ، اگر عالم باشند . واگر چیزی ندانند گویند : چیزی هست وما نمی دانیم . « وفوق کلّ ذي علم علیم » .

٦٣٤ — اما صفت کافر آنست که « وإذا لم یهتدوا به فسیقولون هذا إفكٌ قدیم » ، « واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا » ، « ما سمعنـــا بهذا في آبائنا الاولین » . خـــاك برسرِ شما وخاکستر بر سرِ پدران شما « أنتم

1 گفتمی T گفتم S N M / بخودی خود T S ـ N M / میگوید M ـ T S N / 2 ـ 3 النور 24 : 61 ك و 48 : 17 / 3 البقرة 2 : 10 م / 4 قالب T N M قلب S / سلیم T S N M شاید : سهل / 6 از T S ـ N M / 7 این T S M این کلمات N / 8 شقاوت T S N شقاوت بود M / بنتواند T S بنداند N M / 9 آورد T S N اورد بیت M / 10 تو T N M ـ S / برهر خسی فرو . . . خویش T S برهرکس فرو . . . خویش N فرونگشاید نقاب خویش برهر خسی M / 11 الزمر 39 : 18 ك / 13 یوسف 12 : 76 ك / 14 ـ 15 الاحقاف 46 : 17 ك / 15 البقرة 2 : 26 م / کفروا T S فی قلوبهم مرض N M المدثر 74 : 31 ك / 15 ـ 16 المؤمنون 23 : 21 ك / 16 خاکستر N M خاك است T S / الشعراء 26 : 76 ك / .

وآباؤكم الاقدمون ». نشاید که شما و پدران خود همه در ضلالت باشید؟ امری شاید که « ولقد کنتم انتم وآباؤکم في ضلال مبين » . ای دوست! کاشکی هر کسی کار خود کردی . ولیکن هیهات ! أضربُ في حديدٍ بارد . « ولا يزالون مختلفين إلا مَنْ رحِم ربك ولذلك خلقهم ». این کار تمـــام کرده اند در ازل آزال . « وتمّت كلمةُ ربك صدقـــاً وعدلاً » . کسی‌را نرسد که گوید : این چرا ؟ یا آن چون ؟ « لا مبدّل لكلمات الله » .

۶۳۵ – بعــد العصر بساعتی این مکتوب ابتدا کردم ، وقبل المغرب ساز وضو خواهم کردن . والسلام على من اتبع الهدى . والحمد لله رب العـــالمين . والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعين .



1 الشعراء 26 : 76 ك / الاقدمون T S M في ضلال مبين N / 2 ولقد کنتم T S M – N / الانبياء 21 : 54 ك / في ضلال مبين T S M الاقدمين N / 3 خود N M خويش S T / كردى T S M کردندی N / ليكن N – T S M / 3 – 4 هود 11 : 113 ك / 4 کرده اند T S M است N / 5 الانعام 6 : 115 م / کسی T S وکس T M / گوید N – T S M / 6 یا T S M – N / الانعام 6 : 43 م / بساعتی N بساعة T S – M / 7 المغرب T S N الغروب M / 8 والسلام T S – N M / 7 – 8 على من اتبع الهدى N – T S M / والحمد . . . العالمين N – T S M / 9 والصلاة على نبيه T وصلى الله على M – S N / محمد . . . اجمعين T M – S N / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٣٧ ـ ای برادر عزیز! أطال الله بقاك وسلك بك سبيل السعادات في دينك ودنياك وطهّرك عن الشرك والنفــاق . بدانكه طهارت را درجات‌است ، ونجاست‌را هم چنين . درجهٔ اول در پاکی، حکم شرع ظاهر ناطق است بدان ، چنانكه گويد : آب وخاك پاك است ، وخون وبول نجس . وعموم خلق در نماز بدين طهارت متعبدند ، در بدن وجامه ودر مصلی كه اگر نجاستی بدين همه راه يابد نمــاز باطل است در ظاهر شرع . وفقه ظاهر خود بدين حديث گواهی می‌دهد ؛ لا صلاة إلّا بطهور .

٦٣٦ ـ درجهٔ دوم در پاکی آنست كه درون آدمی كه حقيقت اوست ، از اوصاف ذميم ورذايل ، اخلاق پاك بود، چون حقد وحسد وبخل كه لا يكون المؤمن حسوداً ولا حقوداً ولا بخيلاً. بنزد اهــل طريقت خصوص، نماز با اين اوصاف درست نبود ؛ زيراكه نماز بی فاتحة الكتاب درست نيايد . وهر كه پاك نيست بنزديك ايشان از اين اوصاف مذموم، چون شرك و نفاق وغير آن، اورا راه نيست بقرآن .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح ، برای همانندی با ديگر نامه ها) ومن ها هنا من كلام عين القضاة بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٣٩ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والاربعون بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله S ومن رسائله رحمة الله عليه بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله T / 2 ـ 3 اطال . . . النفاق T S M ـ N / 3 النفــاق T M النفاق S ـ N / 4 ظاهر T S N ـ M / 5 گويد T S گويند N M / 6 نجاستی بدين T S آنجا نجاستی بچيزی ازين N M / 7 فقه T S M وجه N / 9 درجه T S M ودرجه N / 10 ذميم T ذميمه S N M / كه T S M ـ N / 11 خصوص نماز T S M ونماز خصوص N / 12 الكتاب T S M ـ N / 14 بقرآن T S N بقرائت آن M / .

* * * نامهٔ چهل ونهم . T 16 . S 49 . N 39 . M 9 * * *

۶۳۸ – پس فاتحة الکتاب کی تواند بر خواند ؟ لا بل چون گوید : « إیاك نعبد»؟ اگر از اوصاف مذموم چیزی در درون او مانده است، او در دعوی « إیّاك نعبد » دروغ می‌گوید ، ودر شرع دروغ حرامست. اینکه «المشرکون نجسٌ » یقین است که نجاست ظاهر نیست ، که نجاست شرك‌را می‌گوید . چون در فاتحهٔ نماز گوید : « وما انا من المشرکین » ، اگر درون او آلوده است بنجاستِ شرك ، در دعوی خود کاذبست . وتا مهتر – صلعم – گوید که أعوذُ بكَ مِنَ الشركِ الخفيّ ، وقرآن گوید : « وما یُؤمن اکثرُهم بالله إلّا وهم مشرکون » از نجاستِ شرك کی پاك تواند بود ؟ وکدام دل بطهارتِ توحید آراسته تواند بود ؟ آنکه بزبان موحد باشی ، وبحقیقت مشرك، آن از تو بشمارِ توحید بر نگیرند روز قیامت . خلق در دنیا با خدا دوال بازی می‌کنند ، اما ندانم که فردای قیامت چون کنند .

وکل الناس خدّاعٌ الی جانب خدّاعٍ
یعیشون مع الذئب ویبکون مع الراعي

۶۳۹ – اینکه قرآن گوید : « لا یَمسُّه إلّا المطهرون » نه طهارتِ ظاهراست ، ونه بمعنی نهی است . اگر چنین بودی سین مضموم روا نبودی . وجز چنین نشایستی که « لا یمسّه » بفتح سین . امـا چون مضموم بود بمعنی اخبار بود . ودر این نیك اندیشه باید کرد که جز چنین نیست . پس « لا یمسّه إلّا المطهرون » این طهارت در مقـابلهٔ نجاستِ مشرکانست ، وچنانکه این نجاست ظاهر نیست ، این طهارت همچنین دان بلا فرق .

---

1 توانـد بر T S بر تواند N بر تو M / 2 درون T S M – N / دعوی T S M دعوی گوید N / 3 الفاتحة 1 : 4 ك / اینکه T S M واینکه N / 3 – 4 التوبة 9 : 28 م / 5 فاتحه T S M اول N / التوبة 9 : 79 م / 7 – 8 یوسف 12 : 106 ك / 9 بزبان N M بظاهر T S / 14 الواقعة 56 : 79 ك / 15 بودی N M است T S / 16 چنین . . . اما T S M بفتح سین نشایستی N /

٦٤٠ – اکنون بدانکه قومی از روندگان راه خدا بدینجا رسیدند که ایشانرا علی القطع معلوم شد که نماز وانجاست شرك درست نبود . وایشان درون خودرا پاك ندیدند از آن نجاست ، ونیز پـــاك نمیتوانستند کرد . پس بترك نماز بگفتند . اینها در این معنی افتاده بودند ، ومخطی بودند نه مصیب ؛ زیراکه نمـــاز از آدمی بهیچ گونه بر نخیزد ، علی حسب الحال ادا باید کرد . وچنانکه کسی چیزی نیابـد بهیچ گونه کـــه بدان ستر عورت کنـد ، اورا لا بُدّ نماز ببابد کرد برهنه . ونشاید که گوید : شرط صحت نماز ستر عورت است ، ومرا نیست، پس ترك شاید گفتن . این از اغلاط بلعجب است که روندگانرا بیفتد . واگر انجا پیری پخته نبود وراه بخود می‌رود ، غالب آن بود که بیفتد ، حتی یقیل الله عثرته .

٦٤١ – واین سخن البته باندك مَشمَر که این بکمال سخنی است وبکمال بحثی ، نشاید که اعتقاد دارد که بی‌فاتحه نماز درست بود البته ، ونشاید که اعتقاد دارد که مشرکرا بفاتحه خواندن راه است . اگر نه ، « لا یمسّه إلّا المطهرون » را چه معنی بودی ؟ ونشاید که اعتقاد دارد که وا شرك نماز مقبول بود ؛ زیراکه لا یقبل الله صلاة بلا طهور ، فتوی مصطفی است . وبا این همه نشاید که از نماز دست بدارد ، لا بل باید که علی حسب الامکان نماز بکند ، واعتقاد دارد که نماز او چون نماز کسی است که بثوبی نجس یا بی عورت پوشی نماز کند، چون تواند قضا کند ونباید که گویی که این خلاف اجماع فقها است

2 معـــلوم T S N درست M / 7 بباید N M شایـــد T S / 8 پس N ‖ N - T S / 9 روندگان N M سالکان T S / روه S N M شوه T / 11 مشمر T S N لشمر M / 12 بحثی T S N بحثی است M / بود S N M نبود T / 13 دارد T S N کند M / 13 - 14 الواقعة 56 : 79 ك / 14 را T S N - M / بودی T بود S N دارد M / 15 صلاة بغیر طهور T S M الصلاة الا بالطهور N / همه T S M هم N / 16 لا بل T S N لا بد M / الامکان T S N الحال والامکان M / 18 گونی که N گوید M گویی T S / .

که اهل فقه ظاهر که دین عموم در ایشان بستند دیگراند ، واهل فقه باطن که سلوك طریق ایشانرا فرض عین است دیگر . آن قوم خصوص‌اند نه عموم « کلٌ یعملُ علی شاکلته فربُّکم أعلمُ بمن هو أهدی سبیلا » . این شرح درجهٔ دوم است از نجاست وطهارت .

٦٤٢ درجهٔ سوم در پاکی آنست که منزه بود از حاجت بغیر خود ؛ زیرا که هرکه بغیری محتاج بود در ذات خود یا در صفتی از صفات خود، او ناقص بود بذات خود ، وکمالش موقوف بود بر غیری . وپاکی مطلق در آنست که از بیرون هیچ چیزی در نیاید که هرکه را چیزی از بیرون در آید آلوده‌است بحاجت . در این درجه هرچه هست از آلایش حدثان پاك نیست ، إلّا الحيّ القیوم فهو الطهر الطاهر . اوست که بخودی خود مستغنی آمد از غیری . واز آنجا که حقیقت است غیر او خود نیست ، که هرچه غیر اواست ، هم از او است . پس در دیدهٔ اهل تحقیق همه اوست . « کلٌ من علیها فانٍ ویبقی وجهُ ربك » چرا ؟ زیراکه : « واللهُ الغنيُّ وأنتم الفقراء » همه آلوده بحاجت واو پاك ومنزه از آلایش حاجت . توانگر مطلق اوست .

٦٤٣ — اکنون اینجا اصلی بزرگ بدان، چون دانستی که طهارت ونجاست‌را سه درجه است . بدانکه در هردرجه ، طهارت صفت چیزی تواند که ممکن بود که نجاست صفت او بود . چنانکه مثلاً عالمی صفت چیزی تواند بود که ممکن بود که جاهلی صفت او بود . و جاهلی همچنین چیزی‌را توان گفت که ممکن بود که علم علمی بود . پس روا بود که آدمی را جاهل گویند ، زیراکه

1 بستند T S M بسته اند N / اهل T S واهل N M / 2 طریق T S طریقت N M / 3 الاسراء 17 : 84 ك / 4 از T S در N M / 7 بذات خود T ـ S N M / 8 چیزی T S چیز N M / 11 ـ 12 هم از اوست پس M ـ T S N / 12 ـ 13 النباء 78 : 26 ك / 13 محمد 47 : 38 م / 14 اوست T S ـ N M / 18 چیزی را T S آن چیز را M صفت چیزی N / .

محل علم تواند بود . اما نشاید که کاغذرا و کوزه‌را وقلم‌را جاهل گویند که اینها خود محـل علم نتواند بود . نفی چیزی از چیزی آنگه کنند که ممکن بود که اثبات‌را نیز جایی بود .

٦٤٤ -- اکنون بدانکه چون خدای‌را در اسمای حسنی بگویند : یا طاهر یا طاهر ! نه پاکی بود در درجهٔ اول ؛ زیراکه اورا خود محال بود که موصوف بود بدان نجاست که در این درجه است . پس از او چه نفی کردند ، چون گفتند پاك ؟ وهمچنین نشاید البته که پاکی اواز درجهٔ دوم بود ، أعنی از حقد وحسد ؛ زیراکه این پاکی دل آدمی‌را گویند ؛ زیراکه چون آلودگیش بحقد وحسد ممکن بود ، پس پاکیش آن بود که این صفات در او نبود . وچون موصوف‌را حقدوحسد بصفتی محال بود، پاکیش‌از حقد وحسد هم نتوان گفت . پس چون گویند پاکی دل ، گویند از حقد وحسد . اما چون گویند پاکی حق تعالی نشاید که گویند از حسد وحقد . وهمچنین اورا منزه وپاك بایـــد دانست از آن پاکی که در درجهٔ سوم شرح دادیم که اورا خود حاجت صورت نبندد تا معنی پاکی در حق او منزهی بود از آلایش حدثان ، اگرچــه بوجهی اورا این پاکی اثبات توان کرد ؛ زیراکه معنی این پاکی اورا هست ، وجز او کس‌را خود دیگر نیست .

٦٤٥ – پس پاکیِ اورا معنی چنین دان ؛ که او پاکست از آنکه پاکیِ اورا کس بتواند دانست که او پاکست از هرچه غیری از او بتواند دانست که او در دانش هیچ آفریده نگنجد . چرا ؟ زیراکه :

خردرا وجان‌را همی سنجد او ‏ ‏ ‏ در اندیشهٔ سخته کی گنجد او

---

1 گویند T S M زیرا N / 2 علم N - T S M / 5 را N M - T S / 6 ازاو چه T S M درجه N / 10 موصوف T S موصوفی N M / 11 - 12 اما . . . حقد N M - T S / 15 جز او N - T S M / 16 را T S M ورا N / .

او بهمه محیط وهمه به محاط به او اوست «والله محیطٌ بکلّ شیء»، وهیچ آفریده‌را بدو احاطت نتواند بود که «لا تدرکه الابصار». او قوت هیچ حوصله نتواند آمد؛ زیرا که در وجود، هیچ حوصله بر قدر آن قوت نتواند بود. پس اورا جزا وکس نیافت ونیابد. سبحان من لم یجعل للخلق سبیلاً الی معرفته إلّا بالعجز عن معرفته. ما عرفَ اللهَ غیرُ الله. چون معنی پاکی در حق او بدانستی که چه بود، «سبحان الله» را میدان که چیست. وچون در نماز گویی: سبحان ربّي العظیم، وسبحان ربّي الأعلی. حاضر باش وخاطر پاك دار از آنکه در ورطهٔ ضلالی افتی.

٦٤٦ — اکنون شرح فاتحة الکتاب نوشتم باری دوسه، وشرح ربنا لك الحمدُ ملؤ السماوات وملؤ الارض وملؤ ما شئت بعد در نبشته‌یی سخت نیکو نبشتم. واین‌را شرحی بغایت داده ام، وارجو که آن نبشته رسیده است، سخت نیکو نبشته است، آن‌را عزیز دار! وشرح سبحانَ ربّي، در این نامه بدانستی تا از تشبیه برهی، چون گویی: یا طهر یا طاهر!. اما شرح عظمت وعلو در سبحان ربّيَ العظیم، سبحان ربّي الأعلی، هنوز مانده است که تو واغلب خلق از عظمت وعلو چندان دانند که از پاکیش. إنشاء الله بعد ازاین مستوفی در نبشته یا در دونبشته‌ای‌شرح‌هر دو لفظ چندانکه عبارت برتابد بنویسم که این در نماز همه بکار می‌آید. ونماز از ارکان مسلمانی است البته از آن بنگریزد دایم تا داند. این نوشته در خانهٔ ابوالفرج نوشتم، بین العِشائین لیلة الثلاثاء من اوائل العشر الاخیر شهر ربیع الاول. والسلام.

1 او بهمه محیط S M ـ N N / وهمه محاط به او T N M ـ S / وکان الله بکل شیء محیطا النساء 4 : 126 م / 2 که T ـ S N M / الانعام 6 : 103 م / او S N M از T / 3 آمد T S بود N M / 4 را T ـ S N M / 10 در T S M دو N / 12 سخت . . . آن را T S N ـ M / نبشته است T S نبشته ام N ـ M / عزیز T S M عزت N / ربی T ربی العظیم S ربی الاعلی N الله M / 13 طاهر T S M طهر N / 15 دانیـد N M دانند T S / 17 ـ 18 که . . . بنگریزد T S M ـ N / 18 دایم تا دانـد T N M ـ S / 18 ـ 19 این . . . والسلام M وصلی الله علی محمد وآله N والحمد لله رب العالمین S وصلی الله علی نبیه محمد وآله اجمعین T /.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٤٧ — اشتیاق‌را بجانب آن برادر عزیز أجلّ کامل الدّوله أطال الله بقاه وجعله من المتواضعین لعباده والمتکبرین علی اعدائه. شرح نمی‌دهم که معلوم است القلوب تتقاضی والضمائر تتناجی ، والله یسهّل أسباب الملاقاة بکرمه وفضله. بداند که این جهان بجای بگذاشتنی است « ما عندکم ینفدُ وما عند الله باقٍ ». بیرون رفتن از این جهان ، سعادت آن جهان حاصل نا کرده غبنی عظیم خواهد بود « ذلك یوم التغابن ».

٦٤٨ — صد وبیست وچهار هزار پیغمبررا بعالم حکم از بهر آن فرستادند تا با خلق بگویند که « واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله ثم توفّی کلُّ نفس ما کسبت ». وآدمی در جوال غرور وطول أمل مانده است تا نا گاه ملك الموت مختنق اورا بگیرد « إذ قُضِيَ الأمرُ وهم في غفلة ». پس عجایب که در این عالم بینندگان بدیدند، وپس عالمها که سالکان وا پس پشت کردند، وغافلان بخوردنی وخفتنی قناعت کردند. ایشان شب وروز خون جگر می‌خوردند در طلب ، واینها در بحار غفلت وحرص و شهوت ولذّات غرق.

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 2 را P M I – T S / کامل P M I سید کامل T S / 5 النحل 16 : 96 ك / 6 جهان P M I جا T S / حاصل نا کرده T S حاصل نکرده M حاصل کرده I – P / 7 التغابن 64 : 9 ك / 8 پیغمبر P M I نبي T S / فرستادند T S P I فرستاده اند M / 9 البقرة 2 : 281 م / 11 مریم 19 : 39 ك / .

• • • تمة پنجاه T 17 . S 50 . M 71 • • •

٦٤٩ – جوانمردا چون خواهند که یکی‌را بدان جناب برند ، دماغ اورا ممشش همّتی بلند سازند ، واز فرق تا قدمش اضطراب گردد ، واز درون دلش عجایب دواعی‌را پدیدار کنند که « القارعةُ ما القارعة » . وبدان زبانی که دل داند با او گویند : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » . وچندان در دلش بکوبند که باز کند « امّا طوعاً أو کرهاً » . وچون این حدیث در آمد ، دیگران رخت برگیرند ، وبیرون برند که « إنّ الملوك إذا دخلوا قریة أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلّة » ، « کتب اللهُ لأغلبنّ أنا ورسلي » :

ظلمت شبها اگر چه دیر بماند   پای ندارد چو آفتاب برآید
زحمت غوغا بشهر بیش نبینی   چون علم پادشاه بشهر در آید

٦٥٠ – چه توان گفت از بدایت ونهایتِ سالکان با کسی که یك قدم از خانهٔ خود هنوز بدر ننهاده باشد ! هرگز روی دل ندیده بود « أولَمْ یسیروا في الارض فتکون لهم قلوبٌ یعقلون بها أوْ آذانٌ یسمعون بها » ! چه می‌شنوی این غمزهای دلربای قرآن ، بلعجب کاری می‌کند بادلهای دوستان . می‌گوید آخر ، خود از عادت بر نخیزند ، واز خانه بیرون نیایندتا روی دیدهٔ دل بینند که « فإنّها لا تعمي الابصار ولکن تعمي القلوب التي في الصدور » .

٦٥١ – پس اگر دل نیابند که بدان ببینند ، وبدانند ، باری سمعی نیابند که بدان بشنوند ، « أوْ آذان » دیده دل نا یافته ، وسمعِ درون نادیده ،

2 ممشش T P M I ممس S / 2 قدمش P M I بقدم T S / اضطراب T S M اضطرار P I / 3 دواعی را P I دواعی T S – M / القارعة 101 : 1 ك / 4 با او P M I وازو می T S / الانفال 8 : 24 م / 6 برگیرند P I – T S M / 6 – 7 النمل 27 : 34 ك / 7 المجادلة 58 : 21 م / 9 زحمت T S M زحمت و P I / 11 خود P I – T S M / بلشد T S بود P M I / 11 – 12 الحج 22 : 46 م / 13 بلعجب T S M عجب P I / 14 خود P M I – T S / 15 که T S وبدانند P M I / الحج 22 : 46 م / .

چه بینند و چه شنوند؟ «صمٌّ بکمٌ عميٌ فهم لا یعقلون»! اگر دیده یابند همه آیات جمال بینند ، در آسمان و زمین هیچ ذرّه بنماند که هزار هزار آیات بدو ننماید که «إن في السّماوات والارض لآیات للمؤمنین» بسیار خوانده ولیکن هرگز ندیده «وفي الارض آیات للمؤمنین» ، «سنریهم آیاتنا في الآفاق» .

۶۵۲ — اگر سمع یابند درهای آسمان و زمین‌را بینند که روندگان‌را مطربی می‌کنند بانواع الحان ، میزبانی می کنند «یسبّح لله ما في السّماوات وما في الارض الملك القدّوس العزیز الحکیم» . از جملهٔ تسبیحشان یکی اینست بگذار تا غمّازی نکنم که ما اکرم من خلقني . این نطق همه ذرّات ملك وملکوت است «وإنْ من شيء إلّا یسبّح بحمده» . همه می‌گویند بکلّتي که سبحان الله والحمد لله ، ولا إله إلّا الله ، والله أکبر» ، ولکن لا تفقهون تسبیحهم» . «وله الحمد في السّماوات والارض» اینست ، ولیکن آنکه ندید ونشنید قرآن چه داند؟ «وله الکبریاءُ في السّماوات والارض» هست ، ولیکن آنکه سمع ندارد چه شنود ؟ «آیات لقوم یسمعون» . آنها که در حقّ ایشان این آمد که «إنّهم عن السمع لمعزولون» . از این چه خبر دارند ؟ لا بأس «الله أعلم حیث یجعل رسالته» او به داند مگر صلاحش در این است «ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم» .

۶۵۳ — جوانمردا ! سالك اینجا رسد که تسبیح ذرات وجود شنود ، آیات جمال بیند ، وهنوز بیرونِ کار بود . اینرا نمایش گویند : «سنریهم آیاتنا» ،

---

1 چه بینند و T – S P M I / البقرة 2 : 171 م / 2–3 الجاثیة 45 : 3 ك / 3 – 4 بسیار . . . للمؤمنین T – S P M I / 3 خوانده S M قواند T – P I / 4 الذاریات 51 : 20 ك / فصلت 41 : 53 ك / 5 یابند P M I یابد T S / درها P M I در ندا T S / 6 میز T S ومیز P M I / 6 – 7 الجمعة 62 : 1 م / 9 الاسراء 17 : 44 ك / 10 – 11 الاسراء 17 : 44 ك / 11 الروم 30 : 18 ك / 12 الجاثیة 45 : 37 ك / 13 یونس 10 : 37 ك و 30 : 22 ك / 14 الشعراء 26 : 212 ك / 15 الانعام 6 : 124 م / در P M I – T S / 15 – 16 الانفال 8 : 22 م / 17 سالك T S چون سالك P M I / 18 وهنوز T S هنوز P M I / نمایش M نمایشی T S بآ رایش P I / فصلت 41 : 53 ك / .

« وکذلك نري ابراهيم ملكوت السماوات والارض » . نديدی که خليل همه ديده بود بعد قطع عقبات بدو رسيد « إني بريء ممـــا تشركون . إني وجّهت وجهي للذي فطر السماوات والارض » . اگر در ديدن اين آيات جمال، وشنيدن اين انواع الحان بماند ، هرگز بنمايندهٔ اين آياتِ جمال نرسد . پس اگر چنانکه رونده‌يی گرم‌رو بود ، خليل‌وار از اين عقبات برگذرد که « لا أُحبُّ الآفلين » .

کرا لبان تو بايد شکر چه سود کند ؟ بجای مهر تو مهری دگر چه سود کند ؟

ايشان اورا نيك دانند در غلط نيفتند ، زود بر گذرند وگويند : گفتيم ، رسيديم سرراه نه آن بود . از جناب ازل با ايشان گويند : اين همه حجابست تا اکنون ديدی ، دردرون پرده قدمی در نهند .

چار طبع وهفت چرخ وپنج حس محرم نيند
خيمهٔ عشرت برون زين هفت وپنج وچارزن

٦٥٤ — در قرآن نشنيده‌يی که « يا معشرَ الجنّ والإنس إن استطعتم أن تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا » اين آنست که در يابند که در آنجا بقدم راه نبود . از جنـــاب لم يزل مراكب لدُنی ببينند ، باستقبال فرستاده که « لا تنفذون إلّا بسلطان » . پای از مرکب خود باز آورد ، ودر رکابِ « واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً » آورد . حالی « جاء الحقُّ وزهقَ الباطل » روی نمايد که « کلٌّ من عليها فانٍ ويبقى وجه ربّك » . دنيا وآخرت وا پس کرده ، ودر صحبتِ « ولقد کرّمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر »

1 الانعام 6 : 75 م / 2 ـ 3 الانعام 6 : 78 م / 3 و 4 اين آيات T S M آيات P I / 4 بنماينده T S M نماينده P I / پس اگر چنانكه T S M چون P I / 5 اين عقبات T P M I ـ S / برگذرد که T S برگذرد M گذرد P I / الانعـــام 6 : 76 م / 6 کرا T S P I مرا M / 8 سر M P S M وسر T I / با ايشان T S ـ P M I / 11 برون زين T S P I ورای M / 12 الرحمن 55 : 35 ك / 13 که در يابند T که در مانـــند M که در مانده را P I در مانده S / 14 در T S M ـ P I / ببينند T S M ببينند P I / 15 الرحمن 55 : 33 ك / از . . . باز T P M I در . . . فرواز S / 15 و 16 آورد T S آورند P M I / 16 الاسراء 17 : 80 ك / 16 ـ 17 الاسراء 17 : 81 ك / 17 الرحمن 55 : 26 ك / 18 واپس T S با پس M با زپس P I / الاسراء 17 : 70 ك / .

بدان جناب آمده ، آنچه می‌رود همه از دیده می‌رود تا در غلط نیفتی ، چون از کار ایشان واپردازند ندایی شنوند ، با گاه از جناب جبروت « ویحذرکم الله نفسه » بادرا با پشه‌یی آشنایی کی بود ، وکی تواند بود ؟ یا موسی « اذهب الی فرعون » که « وکلّم الله » را نوبت برسید .

٦٥٥ – یا محمد «قل یا ایّها الکافرون» که «سلام علیك» را وقت در گذشت. ایشان در صحبت «واخرجني مخرج صدق» باز کردند. اگر بهیچ گونه از آن حدیثی کنند مقیّدان این حضیض، سلاسل جنون خود جنبانیدن گیرند که «ما انت إلا بشر مثلنا » و« إن أنتم إلا تکذبون » و « إننا لفي شك مما تدعونا الیه مریب » . وایشان‌را بانواع الطاف از آن جناب دل خوشی می‌دهند که « ولقد كُذّبت رسل من قبلك فصبروا علی مـــا کذبوا واوذوا حتی أتاهم نصرنا » « فاصبر إنّ وعد الله حقّ ولا یستخفنّك الذین لا یوقنون » ، « سیعلمون غداً مَن الکذّاب الاشر » .

٦٥٦ – بار خدایا صبرم برسید، وطاقتم بیش ازاین بنماند « ربّ إني دعوت قومي لیلاً ونهاراً فلم یزدهم دعائي إلا فراراً » . مرا از برای این مشتی مدبران بفراق مبتلا کردی ! از اینها هیچ نخواهد آمد « إنك إنْ تذرهم یضلوا عبادك ولا یلدوا إلا فاجراً کفاراً » ، ومـــا در بلای آسمان وزمین « نجّني من القوم الظالمین » که چون اینها نباشند ، این مرغ قفص‌را نیز بند از پای بردارند ،

---

1 همه T S – I M P/ 2 وا پر دا زند ندا یی T – SPMI / 2 – 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 – 4 طه 20 : 24 ك و 71 : 170 / النساء 4 : 164 م / 5 الکافرون 101 : 1 ك / مریم 19 : 47 ك / 6 الاسراء 17 : 80 ك / اگر T S M واگر I P / 7 حدیثی مکنند T S M حدیث باز کنند I P / این حضیض T S M حضیض ظلمت بشریت P I / 7 – 8 النحل 16 : 131 ك / 8 یس 36 : 15 ك / 8 – 9 هود 11 : 62 ك / 9 جناب T S M حضرت P I / می T S P I همی M / 9 – 10 الانعام 6 : 34 م / 11 الروم 30 : 60 ك / 11 – 12 القمر 54 : 26 ك / 13 صبرم T P M I صبر من S / بیش ازاین بنماند P M I نیز نماند T S / 13 – 14 نوح 71 : 6 ك / 14 این T S M – P I / 15 آمد S P P I بود T / 15 – 16 نوح 71 : 27 ك / 16 – 17 التحریم 66 : 1 / نجنی . (قرآن) نجنا T S P M I / 17 نباشد P M I باشند T S / .

وایشان‌را از آن جناب جواب می‌دهند که تن در کار دهیـــد که تا آنچه ما خواسته‌ایم ، تمام نگردد هیچ سود ندارد . « قد جعل الله لكلّ شيء قدراً » و « لعله يتذكر او يخشى » اینست بی علت کرمی وبغایت رحمتی دوستان‌را ، واینست بکمال قهری دشمنان‌را . چه توان کرد ؟ « فعّالٌ لما يُريد » و « ولو شاءَ ربك لآمن من في الارض كلهم جميعاً » ، « أفأنت تُكرهُ الناس حتى يكونوا مؤمنين » ؟ حاشا و كلّا ! « لا إكراه في الدّين قد تبيّن الرّشد من الغيّ » .

۶۵۷ – هرکه آیدراه گشاده است، ومایدهٔ کرم نهاده. من أتاني يمشي، أتيته هرولةً . وهرکه مارا نخواهد ، آن از ناخواستِ ماست اورا . « وما تشاؤون إلّا أن يشاء الله » ، و « ولو أرادوا الخروج لاعدُّوا له عدّةً . ولكن كره الله انبعاثهم فثبّطهم وقيل اقعدوا مع القاعدين » . با هرکه گفتیم : « قوموا لله » ، بسر آمد نه بپای « إليه يصعد الكلم الطيّب » . وآنکه گفتیم : « اقعدوا مع القاعدين » او چه کند که بأسفل السافلين فرونشود ؟ « تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء » .

۶۵۸ – اوّل سطری که بر لوح محفوظ نوشته است اینست که إني أنا الله الذي لا إله إلّا أنا رب العالمين ، سبقت رحمتي غضبي ، من لم يرضَ بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر عليّ نعمائي ، فليخرج من تحت سمائي وليطلب رباً سوائي . « ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وإن الكافرين لا مولى لهم » . بدانی که

1 کار دهید P M I دهند T 3 / 1 ـ 2 تا آنچه . . . تمام P M I آنچه . . . تا تمام T S / 2 الطلاق 65 : 3 ك / 3 طه 20 : 44 ك / 4 بكمال P M I کمال T S / هود 11 : 107 ك و 85 : 16 / 4 ـ 5 یونس 10 : 99 ك / 6 البقرة 2 : 256 م / 8 هرولة S P M I أهرول T / 8 ـ 9 الانسان 76 : 30 م و 81 : 29 / 9 ـ 10 التوبة 9 : 46 م / 10 گفتیم T S M گوییم P I / البقرة 2 : 238 م / 11 آمد T S M آید P I / فاطر 35 : 10 ك / آنکه TS با آنکه PMI / 11 ـ 12 التوبة 9 : 46 م / 12 چه کند T S M را چه P I / نشود PMI نرود T S / 12 ـ 13 آل عمران 3 : 26 م / 14 اول T S M واول M I / بر PMI در T S / 15 الذی TS ـ P M I / 16 ولم یشکر علی نعمائي T S P I ـ M / فليخرج . . . سمائي P I ـ T S M / 17 محمد 47 : 11 م / بدانی T بدان S ندانی P M I / .

چنین بود ، الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور . والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ، الله ! الله ! در نماز حاضر باشد که بقدر اقبال دل برو ، روز قیامت اورا اقبال خواهد بود .

۶۵۹ – برتو بادا که صدقات چندانکه ممکن بود بدهد وبدست وپای وزبان یاری دادن مسلمانان‌را کاربندد که من قضی لاخیه المسلم حاجة ً قضی الله له سبعین حاجة . ودرهفته روزی روزه دارد . اگر دو شنبه بود اولیتر . ومارا بدعا یاد می‌دارد ایزد تعالی اورا از اشغال دنیوی فرجی بدهاد . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله وصحبه اجمعین .



1 البقرة 2 ، 257 م / 1 – 2 الی . . . الظلمات T S M – P I / 3 باشد T S باش P M I / دل براو M دل بر P I بر تو T S / 4 بر تو بادا که P I بر تو باد که M و T S / بدهد T S میدهد M بدهی P I / 5 دادن T S M – P I / بندد T S M بندی P I / 6 دارد T S M دار P I / 7 می‌دارد M دارد T S دار P I / ایزد T S حق P M I / 7 – 8 والحمد ... اجمعین T S M – P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦٠ – قال الله تعالى : « والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » . بدایتِ مجاهدت سالکانِ حضرتِ ربوبیت آنست که هفت درِ دوزخ بر خود فراز کنند که إنّ « جهنّم لها سبعةُ ابوابٍ لكل بابٍ منهم جزء مقسوم». هفت درِ دوزخ دانی کدامست ؟ هفت اعضایِ تست که ترا بدوزخ برند : یکی چشم ، دوم گوش ، سوم زبان ، چهارم دست ، پنجم پای ، ششم شکم ، هفتم فرج . وهمین اعضا است که ترا به بهشت برد . ودرهای بهشت هشت است . هفت این اعضا وهشتم دل که از دل به بهشت توان رسیدن ؛ اما بدوزخ نتوان رفت. کافرانرا دل نبود ، تا ازراه دل بدوزخ رسیدن ممکن ببود ، در حق ایشان . « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » اشارت است بدانکه همه کس‌را دل نیست ، اما آنجا که گفت : « لهم قلوبٌ لا يفقهون بها » . جرم دل ایشانرا اثبات کرد ، آنکه سگ‌را نیز بود . اما حقیقتِ دل جز مؤمن‌را نبود . وچون بود

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسائله ٣٠ رحمه الله بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والخسون بسم ... الرحيم S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ونور منقلبه ومثواه بسم ... الرحيم T / 2 قال N وبه نستعين قال M وما توفيقي الا بالله قال TS / العنكبوت 29 : 69 ك / 3 كنند T S كند N M / 4 الحجر 15 : 44 ك / 5 برند T S M كشد N / یکی S M - T N / 5 - 6 دوم . . . سوم . . . چهارم . . . پنجم . . . ششم S ودوم . . . وسوم . . . وچهارم ... وپنجم . . . وششم T M و ... و ... و ... و ... و N / 7 اعضا M هفت اعضا T S N / هشت T S M - N / 8 از T S M از در N / 9 بدوزخ . . . ببود M ببهشت روند T S N / ایشان TSM ایشان گفت : N / 9 - 10 ق 50 : 37 ك / 11 الاعراف 7 : 179 ك / را T S N - M / .

* * * تمة پنجاه ویکم T 18 . S 51 . N 30 . M 89 . * * *

لا بد اورا بهشت برَد، ولو بعد حین « وسیقَ الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمراً ». بهشت جای متقیان ، ومحل تقوا دلست . ودل جز محلِ تقوی نتواند بود . لا جرم « ولدارُ الآخرة خیرٌ للذین اتقوا ولنعم دار المتقین » .

٦٦١ – اگر این هفت اعضا کسی‌را بدوزخ برد ودل دارد ، باکی نیست « ثم ننجّي الذین اتقوا » . اما آنکه دل ندارد « ونذرُ الظالمین فیهـا جثیاً » نعوذ بالله . چون با این اعضا در نا رضای خدا سعی کنی، راه دوزخ می‌روی . وچون ایشان‌را در طاعت بکار داری، راه بهشت می‌روی . پس بدایتِ مجاهدتِ تو آنست که ازراهِ دوزخ باراه بهشت آیی واین اعضارا جز در طاعات استعمال نکنی . وتمامی این کار آن بود که چشم‌را از مبصرات بر بندی ، وگوش‌را از مسموعات ، وپای‌را از حرکات ، وزبان‌را از نطق . چون قدم در آن معانی ثابت گشت ، من وُقِيَ شرُّ لقلقة وقبقبة ودبدبة فقد وُقِيَ الشرُّ کله ، روی نماید ، ودرهای غیبی برتو واز گشاید . سمعِ دل نطق ازل بشنود « والاذن تعشق قبل العین أحیاناً » . دیدهٔ دل جمال ازل ببیند؛ رأی قلبي ربي . زبانِ دل بثنای او گویا گردد که سبحانك لا أُحصي ثناء علیك . « صمٌ بکمٌ عميٌ » در ظاهر ، اما در باطن همه چشم وگوش وزبان گردد . صرتُ سمعه وبصره ولسانه ، ازو می‌شنود وبا زو گوید . واین‌را چه گویند ؟ من کان في الله تلفه کان علی الله خلفه .

٦٦٢ – آنکه شنیده‌یی که وابا یزید گفتند: بِمَ یصل العبدُ الی الله؟ فقال: بالخرس والصمّم والعمی . این بود . من عرف الله کلَّ لسانه . این لسان ظاهر

---

1 برد M S T رساند N / الزمر 39 : 71 ك / 3 النحل 16 : 30 ك / 5 مریم 19 : 72 ك / مریم 19 : 72 ك / 6 نعوذ بالله T S M – N / با این T S M بدین N / 7 وچون . . . می‌روی T S M – N / 8 تو آنست که N توبت است آنکه T S M / 10 حرکات T S حرکت NM / 12 روی T S M روی بروی N / 13 جمال N M از جمال T S / ازل T S M ازل را N / 14 احصی T S M اثنی N / 14 – 15 البقرة 2 : 18 و 171 م / 15 گردد T S M – N / 19 بازو M بازو می N ازو T S / 18 وابا یزید T با با یزید S M با یزیدرا N / فقال T S M قال N / 19 ظاهر T S N باطن M / .

است که آنچه دید وخورد بگوید ؛ اما زبانِ باطن نگوید دو سبب‌را : یکی شرط ادب‌را که

إذا خدمت الملوك فالبس　من التوقّي أعــزّ ملبَس
وادخل اذا ما دخلت اعمى　واخرج إذا ما خرجت اخرس

دوم سبب آنست که ممکن نیست که این حدیث که او خورده بود ودیده بود در عالمِ نطق گنجد ، یا اندیشه‌را در آن مجال تواند بود :

وکان ما کان مما لستُ اذکره　وظنّ خیراً ولا تسأل عن الخبر

عذر او می‌خواهد ، اگر در حالت سُکری بر زبانش أنا الحق رود ، سر در بازد . واگرنه ؛ کلموا الناسَ علی قدرِ عقولهم ، دست بر خاطرِ او نهد ، تا آن در یای درون او موجی نزند که جهانی‌را ویران کند .

۶۶۳ — علي بو طالب‌را می‌شاید که دست‌را بر سینه نهادی و گفتی که : إنّ ها هنا علوماً جمّة لو وجدتُ لها حملة ! مصطفی — صلعم — این شفقت چنین برد که رفقاً بالقواریر. سیروا سیر أضعفکم . چون روزگار براین کار برآید ، ومرد دراین کار ممکّن گردد ، اورا داغ قهری برجان نهند و گویند: لیس لله شریك. من أین انت ؟ ای کرا کرم ازل با سر خود ببرد ، آدمی‌را بخود بینا کند « إنّ

1 بگوید . . . باطن N ـ T S M / سبب T N M ست S / یکی T S M اول N / 2 که T S که شعر M ـ N / 2 ـ 4 اذا . . . اخرس T S M ـ N / 3 اذا خدمت الملوك T S اسمع اذا ما خدمت M / 5 سبب T N M ـ S / 6 بود در TSN در M / بود T M بود شعر N بود تازی S / 8 حالت T S M ـ N / سکری S N M شکری T / 9 خاطر T S M ظاهر N / 10 آن T S M از N / 11 بو S M ابن ابي N ابي T / شاید M آید N گوید T آورنـــد S / یا بر M بر T S N / 12 وجدت لها حملة T S وجدت حلة M ابذله لا قتل N / مصطفی S M T سید عالم N / 13 برد T S M گوید N / 13-14 ومرد . . . گویند S N M ـ T / مرد S M مرید N / ممکن M متمکن S N / 14 شریك SNM ربك T / 15 کرا S کدا TN کرکرا M / سر S حیز T N M / العنکبوت 29 : 6 له / .

الله لغنيٌ عن العالمين » روی خود برو نماید. « ويحذّركم الله نفسه ». ما از کجا تو از کجا ؟ . کونوا عبـــاداً لله . برجان او شبیخون آرد . اینجا بود که بایزید « یستزیدُ ولا یزاد » گوید . تشنه بکمال برلب در پای محیط وقطرهٔ آب اورا دست نگیرد . « ونبّیء عبادي إني أنا الغفور الرحيم » کنایت است از بدایتِ کار .

٦٦٤ — اما در عقبِ آن « وإن عـــذابي هو العذاب الاليم » لا بد خودرا عرض دهد . « يكوّرُ الليل على النهار » بینی که « يكوّرُ النهار على الليل » دیدی . نطق داودی در این حال همــــه این بود که سبحان خالق النور . تو این همه خوانده یی، لیکن صبر کن تا بدو رسی که ليس الخبرُ كالمعاينة . ای مسکین ابله ! ندانستی که مارا هزار ویك نامست بر قدرِ عقل تو . پنداشتی که رؤوف ورحیمرا ذوق کردی، جبار ومتکبر وعزیزرا ذوق نخواهی کرد ؟ آن خلعتها که از غفور وودود پوشیده دارد، از سرش بکشند تا بدانند که الايمان عريان، چبود . پس اورا بزهر قاتل پروردن گیرند، وکحّال قدررا بگویند تا دیدهٔ اورا از آن رمدی که در درون خود دارد، پاك بکند که إنّ الله طيّبٌ ولا يقبل إلّا الطيب . مشرکانرا خبر از بی نیازی ما نیست . طمع در الهیت کردی، فرعون ثانی بودی، وترا از آن خـبر نه . بیا اگر بنده یی، ودعوی بندگی میکنی . مارا خدایی خود هست نه بتودرست خواهدگشت . بندگی درست کن که الايمان بضعٌ وسبعون باباً أدناها إماطةُ

1 العنكبوت 29 : 6 ك / برو S را وا زو N واز T با طالب M / آل عمران 3 : 28 م / 2 آرد TSN کرد M / 3 با یزید ... گوید M با یزید بستزید ولا یزاد T S - N / 3-4 برلب . . . نگیرد T S M بود مصراع دودو یا غرق ولب زبی آبی خشك N / 4 الحجر 15 : 49 ك / الرحيم T S M الرحيم وان عذابي هو العذاب الاليم N / است T S N - M / 5 کار T S M کار اینکه نبیء عبـادی N / 6 الحجر 15 : 50 ك / 7 الزمر 39 : 5 ك / 9 که T S - M / 10 ابله T S N - M / 11 کردی T S M در یافتی N / 12 بکشند T S M در کشند N / 13 قدر T S N قدرت M / 14 رمدی S M ربص T N / خود T S M - N / 15 خبر ... ما T S M بدرگاه بی نیازی وی راه N / 16 بیا T S - N M / 17 بندگی M بندگان ما S بندگان T N / خود T S - N M / 18 کا T S M - N / گشت T S N شد M / کن که TS کن N که M / بضع S N M تسع T / .

الاذی عن الطریق ، وأعلاها شهادة أن لا إله الا الله . أعلی درجات ِ ایمان ، لا إله الّا الله ، گفتن بود، چنانکه زبان ترجمان دل بود، واین حقیقت ِ بندگی بود. ویکی پرستیدن اینجا بود ؛ باقی همه شرك بود « اسلمت وجهي لله » کـــه نطق خلیل است ، اینست . والرضـــا بالقضاء باب' الله الاعظم همین‌را دان ؛ زیرا که تا از حکم ِ غیری دردرون ِ تو گرفتنی می‌بود، بندگی کجا بود؟ منازعت نفس کافراست در الهیت .

٦٦٥ – همه انبیا این دعا گفتند : اللهم اجعلنی من عبادك الصالحین . چنانکه در قرآن بعضی شنیده‌یی . چـه گویی مقصدی از این بزر گوار تر بود ؟ وانبیا طلب نکردند ؟ حاشا و کلّا ! چون اضطراب از نفس بر خیزد ، وبهیچ گونه احکام ازل‌را جز به رضا استقبال نکند ، رضا بقضا حاصل آید ، همه نفس مطمئنه بود که اضطراب نیست دراو ، هم راضی بود از خـــدا وهم مرضی . لا جرم وازو جزاین خطاب نبود که « فادخلي في عبادي » . وپس از آن « وادخلي جنتي » خود ضرورت کرم بود . اینست بدایت ونهـــایت آدمیان که گفته شد . ولیکن تا آدمی‌را اینجا راه دهند ، چندین هزار سالك‌را بآب سیـــاه ودود کبود فرودهند . مخنثان‌را نمی‌گویم ، سالـکان‌را میگویم . اللهم اجعلنا من امة محمد -- صلعم – والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین .

---

2 بندگی بود T S M بندگی است N / 3 اینجا TSM این N / البقرة 2 : 20 م / 5 غیر N او چیزی‌را T S M / درون T S N - M / گرفتنی N M گرفتنی T کیلبق S / می S M - T N / 7 انبیا T S M - N / 9 وانبیا M که وانبیـــا T S که انبیا N / نکردند M در کردند T S کردند N / 10 و N - T S M / به T S - NM / 11 هم راضی S N M همه راضی T / از T S - N M / و T S - N M / 12 مرضی T S M مرضی یعنی خدا ازو راضی N / وازو T N باو M ازو S / الفجر 89 : 29 ك / 12 - 13 وپس از آن N - T S M / 13 الفجر 89 : 30 ك / خود N M بود T S / 15 سالك‌را T S N سالك M / 15-16 سالـکان را میگویم T S N - M / 16 واحمد ... العالمین N - T S M / 16 - 17 والصلاة ... اجمعین SN - TM /.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦٦ – نبشتهٔ کریمِ او برادرِ اعز، اطال‌الله في طاعته بقاه وورد به عذب مشربِ، برده احیاده رسید، وخوانده شد. ای عزیز طرفه اتفاق افتاده است که هرگز تا عمر منست باسباب دنیاوی قلم برکاغذ ننهاده ام در حق خویش، ودر غیری همچنین، الّا ما شاء الله. وتامه که بدوستی نوشتمی در آنجا چندان فوائد دینی در بودی که هروقت که من آنرا مطالعتی کردمی، عجب بماندمی کـــه آیا این من نوشتم؟ وآنجا که بشریت است می‌خواهمی که آنچنان نبشتها بویِ عزیز نیز می‌نوشتمی، ولیکن ویأبی الله الّا ما یشاء. ومقصود از این نوشتن نه تمهید عذراست، من خود رنجور می‌باشم که چراچنین می‌آید، ولکن لا بأس اول معرفتِ مرا بهمه عیبی بخری. عاقبت به از آن یابی که گمان برده باشی، نه که مبرّات از عیوب خری، پس مرارد بعیب کنی.

٦٦٧ – ارجو که این بلعجبی کـــه تقدیر می کند صلاح ماراست في الدین والدنیا. نیك گوش دارد که نوشته ام که صلاح ماراست. ونتوشته ام که صلاحست. چه هرچه ازمن وتو علی الاطلاق در کل وجود پدید میآورند، همه صلاح است وجزچنین نشاید که بوَد، اما باشد که صلاح من وتو وزید

1 بسم . . . (تصحیح برای هما نندی با دیگر نامهها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانیة والخسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنـه وارضاه الی عزیز الدین بسم... الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 3 احیاده S اجاره T / 7 آنچنان T آن S / 8 ویابی T یابی S / 10 به S نه T / 11 نه S – T / مبرات T مرات S / .

* * * نامهٔ پنجاه ودوم . 19 .T، 52 .S، * * *

وعمرو نباشد . صلاحِ در وجود علی الاطلاق دیگر بود ، وصلاحِ علی التقیید والتعیین در حقِ زید وعمرو دیگر . هرچه از خدا در وجود آمده است و خواهد آمد ، همه علی احسن الوجوه واکملها بود . اما به نسبت با نظام عالم نه به نسبت با نظام جزویات که تورا ومرا خوش بیاید. وجود آتش وآب وآفتاب وماه به نسبت وبا نظام عالم ، عالمیانرا علی العموم معلوم است که ضرورت می‌بباید . اما باشد که باران سرای درویشی خراب کند ، وآتش کودکی‌را بسوزد ، واز ماه کسی مزکوم شود ، واز آفتاب زیانی جزوی بکسی رسد .

مردِ مسافر هوای خواهد صافی باز کشاورز برف خواهد وباران
تر شود رختِ آن بآرزوی این خشك شود کشتِ این بآرزوی آن

٦٦٨ — چنین بود ، الوهیّت نظام کلی اقتضا کند ، نه موافقت هوایِ من وتو . « ولو اتبع الحقُّ اهواءهم لفسدت السماواتُ والارض ومن فیهن » . اگر در وجود نظر کنی از آنجا که عقل مختصر تواست ، بسی کارها در دیدهٔ تو بد نماید ، چون بیماریها ودرویشی وانواعِ بلا که خلق بدان مبتلا اند . وَلِمثلك قیل :

خوش باش که مطبوع تکلف نبود عالم نه قیاسی است تصرف نبود

٦٦٩ — نه قیاسی است یعنی بقیاس عقول آدمیانِ مختصر علم راست نماید . گویند : این چنین است وآن چنان بایست . بنزدیك علمای دین این خواطر کفر بود وبا «أنا ربکم الاعلی» برابر بود ؛ زیراکه او خواهد از کمال علم ازلیِ خویش که مثلاً باران نیاید ، تو گویی کاشکی باران آمدی . پس نظر خویش بالای نظر او دیده باشی ، وخودرا بالای او دانسته باشی . پس « أنا ربکم الاعلی » بزبانِ حال

3 آمد T آمدن S / 4 آتش T هوا S / 7 زیانی S زیان T / 8 خواهد صافی S صافی خواهد T / 11 المؤمنون 23 : 71 ك / 13 قیل T قیل بیت S / 16 این چنین ... بایست T چنین یا چنان بایستی S / 17 و19 النازعات 79 : 24 ﻻ / 17 او S – T / 19 پس S – T / .

گفته باشی، اگرچه زبان مقال عادتِ تورا منع کرده بود . ولسانُ الحالِ أنطقُ وأصدقُ مِنْ لسان المقال . در این شك نیست ، امـــا اگر ترا دیدهٔ دل فراخ بودی که « أفمن شرَح صدرَه للاسلام فهو على نور من ربه » .

٦٧٠ – اگر در کل وجود هزار هزار بار نظر کردی، در همهٔ وجود ذره‌یی خلل در دیده تو ننمودی . ندیدی که مصطفی – صلعم – که دیدهٔ نبوی او بنورِ الوهیت مکحول بود چه گفت ؟ گفت : در نگر ! « الذي خلق سبع سماواتٍ طباقا · ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت ، فارجع البصر هل ترى من فطور ؟ ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصرُ خـاسئاً وهو حسير » . اما دیدهٔ نبوی ، لا بل دیدهٔ محمدی بباید تا در کل وجود نظر خودرا جولانی دهد که هیچ جایی خللی نبیند . « وربك يخلقُ مـــا يشاء ويختارُ ما كان لهم الخيرة » . بردو وجه خوانده اند این کلمه . یکی آنکه اینجا وقف بود که « ويختار » . پس « ما كان لهم الخيرة » جحد بود. دیگر انکه همه بیکدیگر متصل بود « ويختار مـــا كان لهم الخيرة » نه جحد بود . وعلى الوجهين جميعاً هیچ خلل نبود . همه باختیار ازل بود ، ووجوه خیر وشر او بــهٔ داند که دیگری ، واز آنجا که بصیرتِ منست ، این سخن خللی تمام دارد که او بهٔ داند که دیگری. کس‌را این مرتبت از کجا آمد که گوید: که اورا. ولیکن ضرورت استِ تفهیم مقصودرا « ولله المثـــل الاعلى » ، « ضرَب لكم مثلاً مِن انفسكم » .

٦٧١ – اگر کسی گوید : علم احیاء غزالی به دانست که مورچه‌یی لا بل سنگی که جماداست ، این سخن سخت مختل است بنزدیك عقلا ، وبنزدیـك جهـال نیز فضلاً عن العقلا ؛ زیرا که غزالی احیاء بغایت کال داند که تصنیف

---

1 زبان T – S / 3 الزمر 39 : 22 ك / 6 – 8 الملك 67 : 3 ك / 10 القصص 28 : 68 ك / 12 پس S – T / 15 – 16 به داند S بتاید T / 17 النحـــل 16 : 60 ك / 17 – 18 الروم 30 : 28 ك / .

اوست . منه بدأ « ألا يعلمُ من خلق » ؟ ومورچه‌را خود البته واصلا باحیاء علم نیست لا قلیلاً ولا کثیراً . آخر لابد بود این سخن در حق دو شاگرد غزالی توان گفت که احیاء، فلان بِه داند که فلان . لا بل اگر مثال راست خواهی در نگر ای عزیز ! اگر کسی انگشت بر حرفی نهد از احیاء، لامی یا کافی یا صادی، شاید که گوید: علم احیاء، غزالی بِه داند که این حرف که انگشت بر آن دارم ؟ نشاید . وعقلا ، این کس‌را که این سخن گوید ، اصلا بآدمی نشمرند .

۶۷۲ — اکنون بدان هرچه در وجود است ، تصنیف خداست، عزّوعلا. اسرافیل از آن تصنیف حرفی است ، وجبرئیل حرفی ، ومحمد مصطفی — صلعم — حرفی . مرا وتورا در آن تصنیف ندانم که بچه توان نهاد ، چون مصطفی واسرافیل دو حرف باشند . تو از حروف قرآن چه خبر داری ؟ « الر . طه . یس » باش تا از بندگی دنیا ، یك نفس فارغ شوی . آنکه هزار هزار سال اگر جان کنی ، همه با تو گویند : هیچی هیچی ، وازان حدیثك هیچی . عجبا وامردان که ایشانرا مرد توان گفت ، از جناب قهر ازل ، خطاب این کردند که

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم
کز خون کس آلوده نگشت انگشتم

۶۷۳ — گویی‌عشّاق‌را آنجا خود قدر آن باشد که وا ایشان خطابی رود ؟ حاشا! بل «ولا یکلمهم الله» لا بل اولین وآخرین‌را خود آنجا هیچ وزن نیست. عز وجل او ، زروی حسن آواز داد که مسلمانان کسی‌را نزد او مقدارنیست.

---

1 الملك 67 : 14 / 6 کـه این S - T / 9 مصطفی T - S / 10 حرفی S حرفی‌را T / 13 کنی T یابی S / 15 کـه T که بیت S / 19 البقـرة 2 : 174 م / 20 آواز S او آواز T / .

اولین وآخرین‌را ، در ترازوی عدل نهادند ، وزن همه مقابل این سنگ راست بود که « إنْ یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید ، ومـا ذلك على الله بعزیز » . این سخن هر کسی فهم نکند .

٦٧٤ – ای عزیز ! همچنانکه بنزدیك همهٔ عوم ، این سخن که گویند : غزالی عالم‌تر بود که فلان حرف از احیاء ، سخت بغایت وحشی بود ، همچنین بنزدیك ارباب البصائر ، این سخن که گویند : خدای بهتر داند که اسرافیل ، فضلا عن الآدمیین ، سخت رکیك ومستبعد وناگفتنی سخنی بود . اما چون خطاب با چون توبی بود ، لا بد ضرباً للمثل شاید گفت ، « إنّ الله لا یستحي أن یضربَ مثلاً ما بعوضة فما فوقها » .

٦٧٥ – این همه در عذر آن نوشتم که نوشته‌ام که وجوه خیر او به داند که من وتو ومصطفی – صلعم – وجبرئیل . تعالى الله عن هـــذا الثناء علواً کبیراً . او را هم اوداند . ودع الشر یعبر . اگر کار چنان بودی که مرامی باید همه نوشتهٔ تو از این مشکل بودی . اکنون که نبد مرا بدین درجه گناه خوش باش ، « واصبر صبراً جمیلاً » . والحمد لله رب العـــالمین . والصلاة على محمد وآله اجمعین .



---

1 نهادند S نها حد T / راست S را T / 2 النساء 4 : 133 م / 7 مستبعد S مستبشع T / 8 ـ 9 البقرة 2 : 36 م / 14 والصلاة . . . اجمعین S ـ T /

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٧٦ – سلام الله تعالى على ذاك الصدر ورحمته وبركاته ورأفته وتحياته. نبشتهٔ عزیز او برادر مخلص رسید. وبه رسیدنش دل شاد شد. والله عز وجل يجعله من لبان كرمه مرتضعاً، وفي وادي آلائه مرتعاً. حدیث سؤالی که کرده بودی که واصلان انبیا اند یا غیری‌را وازیشان در این معنی شرکتی هست؟

٦٧٧ – اولاً: یك فصل در قاعدهٔ کلی بنویسم، پس جواب إن شاء الله. ای عزیز! بدانکه تصرف کردن بعقل ظاهر از این نبشته ها، وازهر نبشته کلمه‌یی بر گرفتن وقت بود که نا مستقیم بود. زیرا که این الفاظ‌را معانی بسیار بود. وهر معنی که درجات متفاوت درو روا بود، ویك لفظ بود که بر آن همه درجات دلالت کند، نشاید که تصرف کنند در آن همه درجات بر یك منهاج وپاره‌یی این کلمات انغلاق دارد. نیك تأمل کن! ومگر بمثالی بهتر فهم کند. بدانکه علم، یك لفظ است وعالم همچنین. اما این یك لفظ بر درجات بسیار دلالت کند، چنانکه دانی که شافعی وابوحنیفه ومالك وغیرهم‌را عالم گویند، ومعلوم است که ایشان در عالمی بتفاوت بوده باشند، اگر چه در اصل عالمی مشترکند. پس اگر کسی حکم کند بر عالمی خاص شافعی، آن حکم روا بود که عالمی مالك‌را نبود، اگرچه هر دورا عالم توان خواندن.

---

1 بسم ... الرحيم (تصحيح براى همانندبودن نامه ها) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثالثة والخمسون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن كتبه رضي الله عنه اليه . بسم . . . الرحيم وبه استعين T / 2 الصدر T الصدور S / 4 يجعله T فجعله S / 6 فصل T ـ S / 10 كه S ـ T / 14 بتفاوت S متفاوت T / .

* * * S 53. T 20 . نامهٔ پنجاه وسوم * * *

۶۷۸ ـ اکنون مثلا ارادت یك لفظ است ، ومعانی بسیار است درزیر او. ولفظ ارادت برهمه دلالت کند . وباشد که ارادت در یك درجه حکمی دارد که در دیگر درجه آن حکم ندارد. ومبتدی‌را که علوم از ألفاظ طلب کند ، ممکن نبود که حقیقت آن کار بتمامی اورا مکشوف شود . اکنون اگر کسی گوید : در جهان هیچ کس نیست که شافعی‌را داند که چون شافعی کیست، تا داند که شافعی که بود ، این هم راست بود ، لیکن این نظری دیگر است . وهمچنین اگر کسی نام قرآن شنود در بلاد روم که کتابی هست که محمد ـ صلعم ـ بخلق آورد ، آنرا قرآن گویند ؛ وروزی دیگر بشنود که قرآن صد وچهارده سوره است . پس روزی دیگر بشنود که نیمهٔ قرآن هفده سورت است، گوید : ای سبحان الله! این دروغ است که نیمهٔ قرآن هفده سورت است یا آن دروغ است که همهٔ قرآن صد وچهارده سورت است . واین سلیم القلب نداند که هر دو قضیه راست است . امـــا نظر او قاصراست از ادراك این احکام .

۶۷۹ ـ وهمچنین عامی غر بود وبی خبر ، یك روز بشنود که حروف قرآن بیش از بیست ونه حرف نیست . وپس روزی دیگر بشنود که حروف قرآن چندین هزار هزار حرف است . پندارد که از هردو یکی غلط است. وحوالت بر قصور نظر خود نکند . واین چنین بسیاراست . واین غلط از آنجا خیزد که نمی داند که چیزیرا که قسمت کنند بچند قسم ، اما بمقدار کنند ؛ ودراین اقسام تساوی شرط بود ، چنانکه گویند : قرآن هفت سبع است ، ودیناری شش دانگ بود ، وإما بمعنی قسمت کنند نه مقدار . ودر این قسمت تساوی أقسام در مقدار شرط نیست ، چنانکه گویند : قرآن صد وچهارده سورت

6 تا داند T ما دانند S / لیکن T ولکن S / 8 ـ 9 قرآن صد . . . بشنود T ـ S 10 ـ 11 گوید . . . سوره است S ـ T / 14 غر S خر T / 15 بیش . . . قرآن S ـ T / .

است ، یعنی بمعانی سوره نه بمقدار . وهمچنین گویند : احیــــاء علوم الدین ، دو قسم است ، نیمی احکام ظاهر که بقالب تعلق دارد ، ونیمی احکام صفات که بدل تعلق دارد. واین قسمت معنوی است نه‌مقداری. لا جرم نیمی بمقدار کم از نیمی باشد . وکس‌را نرسد که گوید : نیمه نیست . پس اگر نیمه بمقدار خواهد حروفِ احیاء ، همه بباید شمردن ، وبدو قسم متساوی نهادن . آنگه حکم نیمه بر مقدار کردن . وهمچنین اگر کسی گوید : آدمی دو چیزاست ، سراست وتن است ، راست گوید نه بمقدار جسمانی. واگر گوید : آدمی دوچیز است ، تن است وجــــان . این قسمت هم راست بود لیکن بمعنی دیگر . واین امثلهرا نهایت نیست . وفیه غنیةٌ للمتبصرین دون الاعمی .

۶۸۰ — اکنون چون این مقدمه تمهید آفتــــاد ، بدانکه الفاظی که در نوشتهای من بود ، در زیر هر لفظی پدید نبود که چند معنی بود ، ومن بر قدر علم خود آورده باشم . واگر کسی از آنجــــا که نظر اوست ، حکمی کند وگویــــد ، قطعاً معنی اینست ، پس بر این معنی مستنبطِ دلش قرار گیرد ، وروزی دیگر که نبشته یی از آنِ من نبیند . بدان حکم بر سنجد که او ادراك کرده بود . لا جرم احکام غلط بود ، به نسبت با نظر او در نبشتهای من. ازاین سبب بود که قومی که راه خدا رفته بودند ، حـکم کردند از عقلِ مختصرِ خود ، بر آیات قرآن ، در اغلاطِ بسیار بماندند . جایی دیدند « وهو معکم اینما کنتم » ، « اینما تولوا فـثمّ وجه الله » . وجایی دیگر دیدند که « أأمنتم من في السماء » ، « وهو القاهر فوق عباده » . از اینجا در غلط افتادند .

۶۸۱ — قومی قرآن‌را دیدند که اصلی ندارد که متناقض است . وقومی در تشبیه وتعطیل غرق شدند . واین قصه بس دراز است وبلعجب . وچه

5 شمردن S شمرد T / 7 راست T ـ S / 8 لیکن T لکن S / 14 من نبیند S بیند T / 17 ـ 18 الحدید 57 : 4 م / البقرة 2:115 م / 18 ـ 19 الملك 67 : 16 ك / 19 الانعام 6:18 م / 20 قرآن T ـ S / رادیدند S راداند T / .

عجب که در صفات خدا غلط کردند ، ودر امور آخرت هم غلط کردند ، گفتند که « فوربّك لنسألنّهم اجمعين عمّا كانوا يعملون » . چون باينجا رسيدند که « فيومئذٍ لا يُسأل عن ذنبه إنسٌ ولا جانٌ » ، گفتند : متناقض است . وهمچنين « يوم لا ينطقون » متناقض اين ديدند که « عند ربكم تختصمون » . لا بل در امور دنيوی هم نقض ديدند . گفتند : « إنمـــا اموالكم واولادكم فتنة » مناقض اينست که « ويمدّكم باموال وبنين » که اينجا در معرض منت است بآدمی ، وآنجا می گويد : « فاحذروهم » . وهمچنين قومی از اهل الحاد گفتند : در شرع است که مرده را در گور راست وانهند ، ما گاورس بر سينهٔ او کنيم ؛ اگر اورا راست وانشانند گاورس بريزد لا بد . وباين مايه بقرآن وشرايع تکذيب کردند .

۶۸۲ — وقومی ديگر گفتند : « وجنةٌ عرضُها السماوات والارض » اگر راست است ، پس بهشت بر چهـــارم آسمان چون بود ؟ وبهشت کجا بود ، وعرضت علی الجنة في عرض هذا الحائط ؟ وکودکان باشند در راه که اين همه ايشانرا مکشوف شود . اما آنکه يك قدم بر راه حق هنوز بر نگرفت ، لا بد متناقض داند . « واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا إفكٌ قديم » هذا مضی .

۶۸۳ — می پرسی که اگر واصلان غير انبيا باشند ، پس بوبکر چرا در درجهٔ دوم است ؟ ای عزيز ! بوبکر از واصلان بود ، واز مريدان نيز بود . واول رامش ، ارادت بود . نبينی که دران نبشته گفته ام ، مردان او سه قسم اند : واصلان ، ومريدان ، ومحبان . وچون لازم نيست که بوبکر محب بود ،

2 الحجر 15 : 92 ك / 3 الرحمن 55 : 39 ك / 4 المرسلات 77 : 35 ك / الزمر 39 : 31 ك / 5 التغابن 64 : 15 م / 6 منـــاقض T يتناقض S / نوح 71 : 11 ك / معرض منت T تعرض نيست S / 7 التغابن 64 : 14 م / 11 آل عمران 3 : 133 م / 15 الاحقاف 46 : 11 ك / 17 نيز T پير S /.

بدانکه مرید بود ، لازم نیست که واصل نبود . مردمان که سلطان‌را بینند مثلا ، دو قسم اند ، یا بذات خود اورا توانند دید ، یا جز در خدمتِ غیری بحضرتِ اوراه ندهند ایشانرا .

٦٨٤ – اکنون اگر مثلا کسی ترا گوید که بواسطهٔ تو ، بخدمت سلطان توان رسید ، اورا از قسم اول بنهند بعادت ، اگرچه ممکن بود که یك روز بی تو بسلام تواند رفت ؛ زیراکه چون أغلب اوقات که پیش سلطان می‌بود بخود نیست . حکم اغلب بو بکر از واصلان بود ؛ زیراکه اورابی واسطه بحضرتِ پیر راه بود ، اگرچه باول کار جز بواسطه راه نبود اورا بحضرت . نبینی که بآخر عمر بیمار بود ، باوی گفتند : ألا ندعو لك طبيباً ؟ فقال : كان عندي طبيب الاطباء ، فقال : أنا الفعّال لما اريد . این بحضرت بودنست ، چنانکه مصطفی گفت : أبيتُ عند ربي يطعمني ويسقيني . واینکه اویس قرنی گفت وا هَرِم ، چنانکه گفت : مات عمر بن الخطاب . پس هرم گفت : یا اویس! عمرزنده است . گفت : این ساعت فرمان یافت . «نبأني العليم الخبير» هم از حضرت خبر داد . اما اولین کسی از آدمیان که کمال ارادت در نهادِ او جلوه کرد ، بوبکر بود ، وچنانکه اولین کسی از آدمیـــان که « اسلمت وجهي » از نهـاد او سر برزد ، خلیل بود « هو سمّاكم المسلمين » . پیش ازو ، آدم ونوح همه مسلمان بود ، ولیکن خلیل‌را خاصیتی بود که باشد که قلم نکنند .

٦٨٥ – اینکه می‌پرسی ارادت اتّباع پیراست في جميع الاحوال ؟ ازاقسام ارادت یکی اینست . لا بد از لوازم ارادت یکی اینست . بس کسا که متبع محمد است در همه حرکات ، ولیکن ازو تا بوبکر هزار درجه است . عشق

2 یا جز T تا جز S / 4 بخدمت T کسی بخدمت S / 5 بتهند S نهند / 7 بخود S خود T / التحریم 66 : 3 م / 16 ـ 15 آل عمران 3 : 20 م / 16 نهاد او T نهاد S / الحج 22 : 78 ك / 17 لیکن T لکن S / 19 کسا S کسان T / .

بو بکری عالمی دیگراست . باورّت نبود ؟ ما فضلکم ابو بکر بکثرة صیامه ولا بصلواته ، ولکن بشروقِه في صدره .

٦٨٦ – دراز کشید . وارجو که تمام بود این قدر ، واگر نه ، باقی بشافهه گفته شود . واگر بتدبر خواند ، تمام بود انشاء الله که وقت کاغذ برسید ، وملال پدید آمد . والله یسهّل علی ذلك الاخ سلوك الصراط المستقیم ، والحمد لله رب العالمین . والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .



---

2 بشروقه S بشروق T / 4 که وقت S وقترا T / 6 والصلاة . . . الطاهر T – S / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۸۷ – تنها خورد این دل غم وتنها کشدا . ای برادر ! گفته‌یی از دردل اگر خبر داری ، چه نشان دارد ؟ « وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهـــکم » ، ظاهرش خطابیست با تو ، وحقیقتش دریای درداست که موج می‌برارد ، ونهاد بشری طاقت آن نمی‌دارد « والله یقولُ الحق » . پنداری که این بازی است ؟ فریاد ! وکم سترّتُ حبّاً علی الناس زینب . مقصود از این حرفهـا نوشتن چیزی دیگراست ، امـــا تو مکتوب الیهی ، درمیان عاریت . مصراع : ارسلانم خوان ! تا کس بنداند که کیم ! زیرا که حال مردان پوشیده اولیتر :

ولما أبتْ عيناي أنْ تسترَ البكا وأنْ تكتما سيل الدموع السواكب
تثاءبت كيلا يُنكر الدمع منكرٌ عليّ ولكن ما بقـــاءُ التثاؤب
وعرّضتماني للهـوى وتمتهمـــا عليّ لبئسَ الصاحبان لصاحب

۶۸۸ – ترا شرف این بس بود که در همهٔ عمر هدف تیری آیی که از کنانهٔ صاحب دلی بر کشند . سبحان من یعني ما یعني . اگر خواهند ، سر یك موی ،

---

1 بسم . . . الرحیم P ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والخمسون بسم . . . الرحیم S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه ، الیه بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله T / 2 دل غم S T غم دل P / 3 اگر خبر داری P T – S / 3 – 4 الاحزاب 33 : 4 م / 4 ظاهرش . . . که T S ظاهر خطابش با تو وتحقیقش در یایی در واست P / 5 الاحزاب 33 : 4 م / 6 سترت T S ثمرت P / حبا SP حبا T / زینب P برتبة S ترتیب T / 7 اما T S و P / الیهی T S اگهی P / 8 بنداند S P بندام T / زیرا . . . اولیتر P – T S / بس T S – P / تیری آیی P تیری T S / کنانهٔ T S جعبهٔ P / 13 خواهند T S خواهد P / .

* * * ، نامهٔ پنجاه وچهارم ، T 2، S 54 ، P 38 * * *

از تو بر تو بهانه کنند، ورقم شقاوتِ ابدی والعیاذ بالله بر کشند. واگر خواهند، خطوه یا خطره بهانه سازند، وبدان بهانه، سعادتِ أبد ودولت نثارقدمت کنند. عجبا از این نقطه « إنّ بطش ربّك لشدید ». این هست ، اما در عقبش نگاه کن ! « وهو الغفورُ الودود » . کرا رسد که چون وچرا گوید . « فعّال لما یرید » ای برادر ! نومید شدن بس مشکل است ، وطمع بریدن ممکن نمی‌بود، ودر وصال لذت نماند . چه تدبیر ؟ .

غمگین باشــم چو روی تو کم بینم   چون بینم رویِ تو بغــم بنشینم
کس نیست بدین سان که منِ مسکینم   کز دیدنو نا دیــدنِ تو غمگینم

۶۸۹ – ای عزیز ! بر فرب آفتاب که در سرای تو بود ، چه اعتماد بود که نماز شام چون در پردهٔ غروب پنهان شود ، بصد هزار حیلت بینایی اورا از آسمان چهارم انگشتی بزیر نتوان آورد . تازی :

وقالوا قریبٌ قلت ما انا صانع   بضوء شعاع الشمس لو کان في حجري ؟

وچون وقت وصال بی علت بود، مایدهٔ عموم بنهد وبر کلِ عالم تابد ؛ واگر خواهند که ازو بگریزند ، بهمه کنجی ودیواری در آیــد . اینجا کلمیني یا عایشه چه سود دارد ؟ شعر :

زلف بتِ من هزار شور انگیزد   روزی که نه از بهر بلا برخیزد
وآن روز که رنگِ عاشقی آمیزد   دل دزدد وجان رباید وخون ریزد

---

1 از تو بر S T در P / 1 ـ 2 کنند . . . کشند ... خواهند ... سازند ... کنند T S کنند . . . کشند . . . خواهد . . . سازد . . . کند P / 2 قسمت S T قدم تو / 3 نقطه TS نکته P / البروج 85 : 12 ك / هست S T است P / 3 ـ 5 اما ... شدن S T ـ P / 4 البروج 95 : 14 ك / 4 ـ 5 هود 11 : 107 والبروج 85 : 16 ك / 5 ممکن نمی بود T ممکن نمی شود S تمکین نمی کند P / 6 تدبیر T تدبیر شعر S تدبیر رباعی P / 7 باشم S T گردم P / چون S T گر P / 8 کزدیدن رتا دیدن تو S T گر بینمت ونه بینمت P / 9 بر S T در P / که درسرای تو بود S T در سرای تو P / 10 چون S T ـ P / 11 تازی S بیت P ـ T / 14 خواهند ... بگریزند TS خواهد ... بگریزد P / اینجا P-TS / 15 شعر S بیت T رباعي P / 16 من SP ما T / نه از بهر S T زبهر آن P / .

۶۹۰ ـ ای عزیز! دوستان او پروردهٔ لطف وقهر او باشند. هرروز هزار بار بشراب وصل مست گردند، وبعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند. هان وهان! رایگان این نصیحت از من یاد گیر. وچون با یکی از ایشان آشنا گردی، مپندار که ترا ازو ذرهیی آگاهی است که فردا طاقتِ خمارِ این طمع نداری. لعمری که این همه لطف بینی، وپنداری زندبیرشان است. کاررا میباید بودن، وهیهات! آن هر لطفی سبب صد هزار قهراست. واز پسِ هر راحتی هزار شربت زهراست. سهلِ ممتنع که شنیدهیی صفت دوستانِ اوست:

كالخيزران بعيداً منك مكسره   وقد يُرى ليّناً في كفّ لاويه

۶۹۱ ـ ارجو که سعادت خدمتِ کفشی بیابی چندان که عاشق گردی. پس تعزز کار بینی، تا در وصال همه عاشق باشی، ودر فراق همه شوق. پس چندان دولت آن عشق بر تو تابد که نه از وصال ترا شادی آید، ونه از فراق رنج روی نماید. یك نقطهٔ درد گردی، وتسبیح تو این بیت که

بی عشق تو بودنم ندارد سامان
خواهی تو وصال جوی خواهی هجران

بجملهم اینجا پیدا گردد. چه میشنوی؟ بجلال قدرِ لم یزل! که نویسنده این ساعت شنود، تو ندانم که شنودی. در این مقــام، عبرت نبود که طمع

1 هزار T P هزار هزار S / 2 مست گردند T S مست کنند P / 3 رایگان این نصیحت T S این نصیحت رایگان P / یاد T S P / باز / وچون T S چون P / 4 ذرهیی T P دیدهٔ S / 5 نداری T S باز نداره P / ز تدبیرشان S رند پرستان T زید بنزسیان P / 6 آن S P از T / لطفی T S لطف P / صد T S – P / 7 زهر T S زهر قاتل P / ممتنع T S – P / اوست T S اوست بیت P / 9 چندان T S وچندان P / 10 تعزز S P تعزیز T / 12 بیت T S بیت بود P / 13 بودنم ندارد T S من دمی ندارم P / 15 چه می شنوی T S اشنوی P / 16 تو T S – P / عبرت S عزت P غیرت T /.

بریده گردد، وجلالتِ کارِ عشقِ عشاق در نوردد. هان‌وهان! تا در دلت گُنْد نکند که این سخن متکلف است که أنا والاتقیاءُ من امتی براءٌ من التکلف . در هزار عالم گذر کردم ، وهمرا واپس کردم ، وحق یکی تمام ناگزارده ، داند که چیست ! « والله غالب علی امره » .

٦٩٢ – ای عزیز ! خودرا نگاه‌دار در بندگی دوستی، یك نفس درست باش، وباك مدار که تورا خود نگاه دارند. آنکه تو ترا نگاه داری، ضایع‌تر از تو هم تو باشی. وچون در حمایت دوستی باشی ، در حمایتِ اویی که میان او ودوستان مغایرتی نیست « لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه » . فریاد از این بیانِ بکمال ! وتعزروها ، نگفت. پس از پسِ این کلمات گوید: « إنّ الذین یبایعونك إنما یبایعون الله » حتی یکون أرْغم لأنف المنکر وأسخن لعینه . پنداری کوران هرگز جمال قرآن بینند ؟ « واللهُ ورسوله أحقُّ أن یرضوه » ، نگفت « یرضوها » .

لقد أسمعتُ لو نادیتُ حیاً ولکن لا حیــاةَ لمن أنادي

٦٩٣ – بیچارگان چه کنند ؟ « وأنّا لهم التناوشُ من مکان بعید » ؟ از ایشان تا این حدیث هزار هزار حجابست « وما أنْتَ بمسمع من في القبور » . چرا ؟ زیرا که « اولئك ینـــادون من مکان بعید » . ای عزیز ! نه بعـــد مکانی است تا آن را نهایت بود، بُعدِ معنوی است که نهایت‌را خود آنجا راه نبود . از

1 کار عشق عشاق S کار عشق عشاق T کاری عاشق P / 2 متکلف S T تکلیف P / که P – T S / الاتقیاء من S T اتقیاء P / 3 در S T – P / 5 در S T لا بل در P / دوستی S T ودوستی P / دوست S P دوست T / 6 آنکه تو ترا S T اما اگر تو خودرا P / 7 دوستی T S دوستی او P / 8 مغایرتی S T مغایرت P / الفتح 48 : 9 ك / 9 از S T در P / نگفت S T باز گفت P / از پس S T ازاین P / 6 – 10 الفتح 48 : 10 ك / 11 – 12 التوبة 9 : 62 م / 12 یرضوها S T یرضوها بیت P / 14 سبأ 34 : 52 ك / الفاطر 35 : 22 ك / 17 نبود S T نیست P / .

سواد تا بیاض راه نامتناهی دان ، واز حرکت تا سکون همچنین که هرگز میان حرکت وسکون قرب نبود ، ونتواند بود . از سعادت خلیل وبو بکر تا شقاوت بولهب وبوجهل هم چندین راه دان و « إنّ الله حرمها علی الکافرین » فهم می کن از میان .

٦٩٤ -- بدان ای عزیز ! که کار بحساب است نه بگزاف . وتا سالك این نقطه‌را بریی افتد ، راهی دراز بباید رفت . واین حقایق را مصداق در کلام لم یزل در « وما أصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » می‌باید جُست ، تا خود کی بوَد که نقابِ عزّت از جمالِ این نقطه بردارند . « وما ننزله إلا بقدر معلوم » تا وقت نبود روی ننماید . در هر نفسی صد هزار گونه مکراست ، وآنکه از شیطان برَست هنوز چه داند که « والله خیر الماکرین » پیش پای نهادن معشوق وعاشق دیگراست وحساب تا مردان دیگر .

٦٩٥ -- ابلیس‌را تا به لعنت کردند هرگز جمال معشوقان خود بوی ننمودند ، تا چشم بد به عین کمال نرسد . یا محمد ! « لیزلقونك بابصارهم لمّا سمعوا الذکرَ » خال هم بدست ابلیس بر روی محبوب لم یزل دیده‌یی . یا محمد ! « وتخفي في نفسك ما الله مبدیه ، وتخشی الناس » تا محرمان چه دانند که خـــال سیاه بر روی معشوق چه بود ! محمد از خلـق ترسد قرآن می گوید : « ان الذین یبلـّغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احداً الّا الله وکفی بالله حسیباً » . از جبرئیل پوشیدند تا گفت « یسفك الدماء » . ابلیس آنجا چه کند ؟ « فأردت أن اعیبها وکان وراءهم ملكٌ یأخذُ کلّ سفینةٍ غصباً » مقصود آنست که معشوق در گذرد . والسلامُ والحمدُ لله رب العالمین ، والصلاة علی محمد وآله اجمعین .

---

1 راه S P راهی T / همچنین که T S ـ P / 3 الاعراف 7 : 50 ك / 4 فهم می کن ازمیان P ـ T S / 5 ـ 20 بدان . . . گذرد T S ـ P / 7 الشوری 42 : 30 ك / 8 ـ 9 الحجر 15 : 21 ك / 10 آل عمران 3 : 54 م و 8 : 20 ك / 13 القلم 68 : 51 ك / 14 ـ 15 الاحزاب 33 : 37 م / 16 ـ 17 الاحزاب 33 : 39 م / 18 البقرة 2 : 30 م / 18 ـ 19 الکهف 18 : 79 ك / 20 والسلام T ـ S I P والصلاة . . . اجمعین S P ـ T / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٩٦ – بدان ای برادر أعز ودوست کریم ! أطال الله بقاك وسلك بك سبیل السعادات في دینك ودنیاك که چند کرت نوشتی که نمی‌دانم که ازمیان کار برخاستن او لیتر ، یا بمصالح خلق ونظام عـــالم مشغول بودن ؟ ومن این مسأله‌را چند جواب نوشتم ، وبمشافهت نیز گفته ام . بدانکه این مسأله‌را شُعَب بسیاراست ، ودربسی اصول نظرمی بایـــد کرد تا استنتاج این مسأله از میان آن همه اصول بتوان کرد . واز آن اصول مثلاً اگر یك اصل‌را بیان کنم بتامی ، مگر مجلّدی بکار باید ، واگر مجملاً غیر مفصّل بنویسم کم از صد سطر نبود در هر اصلی .

٦٩٧ – وبسی از چیزها آنست که بر مجتهد نیز مشکل بود . واین چنین مسائل‌را حکم مشکل بود . وهم باجتهاد مجتهدان راست آیـد . وجملهٔ شرایع انبیا براین اصول می‌گردد . وبسیار چیزها دانستنی بود مجتهدرا ، امّا بنداند گفتن ، لقصورِ الالفاظِ عن أن تؤدي حق المسائـــل . وبسیاری چیزها بداند

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن مكتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة والخمسون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله بسم . . . الرحيم وبه استعين T / 2 اعز T S عزيز راى P M I / 3 سعادات T S M السعادة P I / 4 خلق T S M خلق قيام نمودن P I / نظام T S M بنظام كار P I / 6 مى T S M – P I / استنتاج T S M استنتاج P I / 7 آن همه T S P I همه M / را T S – P M I / 8 مگر T S M – P I / غير T S M عنه P I / 10 از T S – P M I / 10 – 11 واين . . . بود T S – P M I / 11 آيدو T S آيد كه M كه P I / 12 براين T P M بدين P I / بنداند T P M I نبايد S / 13 لقصور . . . بداند T S – P M I / حق P I حقائق تلك M .

* * * نامهٔ پنجاه وپنجم T 22 . S 55 . P 53 . M 64 . I 42 * * *

گفتن ، امـــا گفتنی نبود . یکی آنکه دستوری نیابد بر گفتن آن ، لمصلحةٍ ُمتعلّقةٍ إما بالمجتهد وإمّا بالسائل و إمّا بغیرهما .

٦٩٨ ـ اکنون بعضی از گناه ، آن است که مجتهد یقین دانـــد که از کبایرست . وبعضی داند یقین که از صغایراست . وبعضی هست که بهیچ گونه نتواند دانست البته ونه نیز ترجیح احدی الجانبین علی الآخر بیند درو . واین دوقسم بود ، إمّا از قصور نظر مجتهد بود ، وإما از غموضی که در مسأله بود . وبعضی از گناه بود که داند حکم آن ، أمّا بنتو اند گفتن. واین مختلف الاسباب بود ، إمّا لفظی نیابد که ادای آن معنی کند ، وإما لفظی یابد ولیکن حال سایل شنودن آن برندارد . وإمّا سایـــل بردارد ، ولیکن صلاح دل ودینِ مجتهد درآن بود که نگوید .

٦٩٩ ـ اکنون مصطفی ـ صلعم ـ جایی ُگوید : من قال لا إله إلّا الله دَخَل الجنة . وجایی دیگر گوید: من قال لا إله إلّا اللهخالصاًمخلصاً دخل الجنة . ومعلوم است که منافق « لا إله إلّا الله » گوید، واورا از آن هیچ سودنیست . وخدای تعالی می گوید : « اقتلوا المشرکین » کافـّة . ومعلوم است که مجانین المشرکین وصبیانهم ونسائهم نتوان کشت . واین اصل‌را بسیار ُشعَب است که در قواعد شرع چنان است که احکام مطلق گفته باشد . وآن احکام مقیّد

---

1 گفتن PMI ـ TS / اما TPMI که S / 3 از TS ـ PMI / 4 داند یقین TS داند یقیناً M یقینـــا داند IPI / 5 البته ونه نیز TS البته ومرتبه M که نه او مرتبه SI / بیند TS نه بیند PMI / 6 غموضی PMI غموض TS / 8 معنی TSPI معانی M / حال TPMI حال را S / 12 گوید TSM می گوید PI / خالصا TS ـ PMI / 13 و 14 ومعلوم PMI معلوم TS / از . . . نیست PMI ایماز هیچ نبود و TS / 14 می گوید TS گوید M فرماید PI / التوبة 9 : 5 م / 15 ونسائهم TS ـ PMI / 16 وآن احکام مقید TS که احکام آن مقید PMI / .

بود بده شرط ، مثلا ، بس باشد که مطلق گفته شود ، وباشد که یك شرط بدان مقرون بود و نه ناگفته بماند . وجای دیگر دو شرط ، وازان بگوید ، وهشت بماند. وجایی پنج بگوید ، وپنج رهاکند. وکم باشد، لا بل خود نباشد ونتواند بود که هرده شرط بگوید .

۷۰۰ – اکنون مثلا گوید : روزهٔ رمضان واجب است . این حکم مطلق است . پس جایی بگوید بر مقیم ، احترازاً عن المسافر . وجایی دیگر گوید پیرضعیفرا دستوری دادم که ندارد . بجای دیگر گفت حامل ومرضعرا دستوری دهد علی وجه مخصوص . وجای دیگر بیماررا از عموم این حکم بیرون نهد ، وحد فرض بگوید . وجای دیگر حدّ نگوید مثلا ، ولیکن هنوز مکشوف نبود ، چنانکه مجمع علیه نبود تا یکی گوید مثلا درد چشم عذراست ودرد گوش نه . ویکی گوید : درد گوش عذراست ودرد چشم نه . ودیگری گوید : هردو عذراست ، ولیکن في بعض الاوقات . ودر حدّ دردِ چشم وگوش نیز خلاف کنند .

۷۰۱ – اکنون حد این دردِ چشم چیست که بسبب آن افطار توان کرد ؟ اینجا بود که صورتی بیفتد کــه همهٔ مجتهدان در آن حیران بمانند ؛ زیراکه گویند در فلان گونه از دردِ چشم متیقنم که افطار نتوان کرد اصلا . ودر فلان گونه متیقنم که افطار توان کرد ، ولیکن اگر نکنندهم شاید . ودر فلان

---

1 بود S باشد P M I / بس P I پس M کس T S / 2 وازان T از ان S با ان M با او P I / 3 جایی T S M جا یی دیگر P I / رها کند T S M بماند P I / 5 رمضان T S M ماه رمضان P I / 6 دیگر P M I – T S / 7 حامل ومرضع T S M I حامله ومرضعه P / 8 دهد T S M دادم P I / از T S M – P I / 9 فرض T S – P M I / 10 نبود T S بود P M I / ودرد T S P I ولیکن درد M / 11 گوش نه T S M گوش P I / ویکی . . . نه T S M – P I / 13 نیز خلاف کنند P M I بر خلاف کنند T S / 14 حد این S P M I چندین T / چیست T – S P M I / 15 اینجا T S واینجا P M I / همه مجتهدان P M I مجتهد T S / حیران بمانند P M I متحیر بماند T S / 16 گویند P M I گوید T S / 16 – 17 نتوان . . . افطار T S – P M I / 17 متیقنم T S P M I می بینم P / .

گونه متيقنم كه ضرورت افطار بايد كرد ، وروزه داشتن حرام است ، امـا فلان صورت بماند كه در آن متحيرم ونميدانم كه بكدام طرف نزديك تراست ، وترجيحيى مستندمى نتوان كرد . پس متحير بماند . واين صورت نه جايى بود كه ترجيحى ببيند ، جايى مى‌خواهم كه البته هيچ ترجيحى نداند .

۷۰۲ – اى دوست عزيز ! « لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب » . يك روز اعرابى در پيش رسول – صلعم – آمد وگفت : يا رسول الله ! هلكتُ وأهلكتُ وواقعتُ أهلي في نهار رمضان . رسول – صلعم – گفت : اعتق رقبة . اعرابى گفت : والله لا أملك رقبةً غير رقبتي هذه. مصطفى – صلعم – گفت : صم شهرين متتابعين . اعرابى گفت : وهل وقع ما وقع إلّا من الصوم مصطفى – صلعم – از اين نيز در گذشت وگفت: اطعم ستين مسكيناً. اعرابى گفت: لا املك عشاء ليلةٍ أو ما هذا معناه. كسى در آمد وپاره‌يى خرما آورد. مصطفى – صلعم – گفت : خذ هذا وفرّقه على المساكين . اعرابى گفت : والله ما بَين لأبنيتها – يعني المدينة – أفقرُ مني . رسول گفت : كلهُ أنت وعيالك .

۷۰۳ – اى دوست ! نيكو بشنو ! آنجا كه گفت : وهل وقع ما وقع إلّا من الصّوم؟اگر كسى اكنون اين بگويد، از او بعذر بر نتوان گرفت درظاهر شرع ، لا بد اورا روزه ببايد داشت . پس چرا مصطفى – صلعم – اين عذر از او قبول كرد ؟ وكدام كس بود كه اين عذر از او مقبول بود ؟ هذا يتعلق

---

1 متيقنم TPMI مى‌بينم P / 3 وترجيحى TSM - PI / نتوان TSMI حكم نتوان P / 4 هيچ TSM - PI / 5 يوسف 12 : 111 ك / 6 در TSM - PI / 7 نهار PMI - TS / غير TSM الا PI / 10 و PMI - TS / 10 - 11 اطعم . . . گفت TSM - PI / 11 لا املك M لا املكت PI ما املك TS / ما PMI - TS / 17 لا بد TS لا بل PI / 17 - 18 لا . . . يتعلق TSPI - M / 17 چرا مصطفى TS مصطفى چرا PI / .

بنظر المجتهد عند أهل التحقيق . ودر ظاهر شرع خود از کس قبول نکنند . اگر کسی از محققی پرسد که کدام کس بود که از او باین عذرروزه بیفتد : وهل كان ما كان إلّامن الصوم؟ ممکن نیست که مجتهد این سؤال‌را جوابی دارد ، إلّا که گوید : راه علم خواندن می رو تا بدرجهٔ اجتهاد رسی ، آنگه بدانی که این کدام کس بود .

٧٠٤ — واگر شاگردی که علم ادب آموزد با استاد گوید که شعر فصیح کدام بود ، وملیح کدام بود ؟ استاد گوید : فصیح چنین بود که فرزدق گوید :

ورکب كأن الريح تطلب عندهم — لهـــا برة في جذبها بالعصائب
اذا آنسوا ناراً يقولون ليتهـــا — وقد حضرت ايديهم نار غالب

غالب پدر فرزدق است . وملیح چنین بود که ابن المعتز گوید :

وخمارة من بنات المجوس — ترى الزقّ في بيتها شائلا
وزنّا لهـــا ذهباً جامداً — فكالت لنـــا ذهباً سائلا

وشعری که جامع فصاحت وملاحت بود چنین بود که ام فروه گوید :

وما ما مزن اني مـــا يقوله — يحـــذر من غرّ طوال الذوايب
بمنعرج او بطن واد تحدّبت — عليه رياح الصيف من كل جانب
نفى لسم الريح القذى عن مشوبه — فما ان به عيب يصان لعائب
باطيب ممن يقصر الطرف دونه — تقى الله واستحيا ببعض العواقب

---

1 بنظر . . . شرع T S P I - M / ر P I - T S / 2 باین P M I این T S / 3 جوابی P M I جوابی شافی T S / 5 کس T S M - P I / 7 چنین T S M چنان P I / گوید T گوید شعر PM گوید همچنین که تازی S / 8 ورکب کان TSM وبان PI / لها برة T M لها ترهS - PI / 9 اذا آنسوا M وقد انسوا T S و P I / 9 - 10 وقد . . . پدر T S M رب ایدیهم نار غالب بر P I / 10 ملیح . . . معتز T S M وابن المقر P I / 11 خمارة T S M صادت I صادت لنـــا P / شائلا T S M سائلا P I / 13 گوید T P I گوید شعر M گوید تازی S / 14 مزن انی T S P I فزن ای M. / 16 مشوبه T سنونه S / یصان P M I مصاب T S / .

هرگز شاگرد این کجا فهم کند، وچون گوید : که مرا این مفهوم نیست، جوابی شافی تر از این می‌خواهم هرگز استادرا کی قدرتِ آن بود که او را این معلوم کند إلّا با او گوید: چون علم ادب آموخته باشی، وبمواقع الفاظ عربی ترا بینایی حاصل شده باشد ، این همه معلوم گردد .

٧٠٥ – ای عزیز ! همـــه مشکل‌را جوابی منظوم نبود . بسی مشکلات آنست که بر پختگی موقوف بود انحلال آن، وجز روزگار دراز، پرده ازروی آن مشکلات برندارد . چه گویی اگر کسی گوید : این بیت بهتراست کـه: هرروز نکوتری ومن عاشق تر ، از این که :

هر روز زعشقِ تو بحالی دگرم   وزحسنِ تودربند جمالی دگرم
تو آیتِ حسن‌را جمالی دگری   من آیتِ عشق‌را کمالی دگرم

زیرا که خیر الکلام ما قلّ ودلّ، ولم یطـُل فیـُمل،غلط گفته باشد، ودلیل نه به جای خود استعمال کرده باشد . لا بل این دو بیت نیکوتر بدرجات از آن یك مصراع ، اگر چـــه همین معنی أدا می‌کند این دو بیت که آن یك مصراع لا بد کمال در آن بود که مقتضی وقت تطویل بود ، مطول رود؛ وچون وقت اقتصار اقتضا کند کو تاهی به ، چنانکه یکی در مدحِ قومی از خطبا گوید که

1 که مرا M مرا T S که P I / 2 هرگز T S M که هرگز P I / 3 کند T - S P M I / با او P M I واز و T S / 5 عزیز T S P I درست M / بسی T S بس M پس P I / 6 آنست که T S M - P I / 6 وجز P M I جز T S / 7 ندارد T S P I نگیرد M / 8 از این که M I از ینکه رباعی P از ینکه شعر S / 10 دگری P M I داری T S / 11 - 12 غلط . . . بیت T P M I - S / 11 غلط T نه غلط P M I / 12 نه به TM نه بر P I / نیکو تر P M I - T S / 12 - 13 بدرجات . . . بیت T - S P M I / 13 ادامی کند S M داود T - P I / 14 لا بد P M I لا بل T S / ورد TS بود M ببود P I / 15 اقتصار T S اختصار P I - M / 16 که T که شعر S شعر P I - M /.

يرمون بالخطب الطوال وتارة وحي الملاحظ خيفة الرقباء

می‌گوید چنانکه عاشقی از بیم رقیبی استراق نظر می‌کند ، فیختلسه اختلاسة ، همچنان این قوم‌را ، وقتی سخن مختصر بود ، در زمانی مختصر .

٧٠٦ — ای دوست ! در تمثیل از مقصود بس دور می افتم ، با آنکه ازآنچه در خاطر می‌آید از بحری قطره‌یی باز این عالم می آورم . ومقصود آن است که بسیاری وقایع بود دردین که سایل از آن هیچ جوابی نداند . بلی چون راه دین تمام برود ، حقایقِ آن همه اورا مکشوف شود . واغلبِ علـــوم دینی چنین بود ، لا بل همه چنین است إلّا چیزی که به پرورش مبتدیان تعلق دارد . واگر نه علمِ سلوك وعلمِ وصول همه در وصول پیدا گردد ؛ زیراکه سالك نداند که چرا نماز کردنی است وروزه داشتنی است ، وصدقه دادنی است ؛ وخمر مردارخوردنی نیست ، وزنا کردنی نیست ، ومال کسان ستدنی نیست . ومــع هذا کله ، این احکام بوقت بگردد . وبسیار کس‌را مال ستدنی بود ، وخون ریختنی . وبسیار وقت روزه حرام وصدقه معصیت بود . وهر که این نداند ، اورا از علماء نتوان نهاد . دبیری‌را نشاید . وما يُفسدُه بقوله أكثر مما يصلحه بود .

٧٠٧ — این که مصطفی — صلعم — گوید : العلماءُ ورثةُ الانبیاء کسانی‌را می‌خواهد که آنچه انبیارا بود ، بمیراث بدیشان رسیده بود . وانبیارا علوم آموخته نبود . پس هر عالِم که او علم آموخته است ، از این دایره بیرون است .

---

3 همچنـــان T P M I همچنین S / 4 با انکه P M I واز انکه T S / 6 نداند T S M بنداند P I / 8 بود P M I است T S / مبتدیان T S مریدان P M I / 9 همه در T S در سلوك و P I دو M / گردد T S P I می‌گردد M / 10 داشتنی است T S M I گرفتنی P I / 11 مال P M I ان T S / 15 که T S M - P I / را T S - P M I / 16 خواهد T S M خواهند P I / بدیشان T S بایشان P M I / 17 او T M I او را P - S /.

انبیا راه خدای رفتند . پس براه خدای بینا بودند . هر که راه خدای رود ، از علمای دین بود ، یا نه حافظی بود که چیزی یاد گرفته ، وازو می گوید ، وسخن دیگران نا دانسته ، حکایت می کند . مردان این‌را قصص خوانند ، واین عالم‌را محدثی نهند ؛ چنانکه کسی افسانه می‌گوید دیدن ودانستن وباز گفتن دیگراست ، شنیدن ویاد گرفتن وباز گفتن دیگر ، وشتان ما بین المقامین . از کجا تا کجا :

وشتان ما بین الیزیدین فی الندی   یزید سلیم والاغر ابن حاتم

۷۰۸ — ای دوست عزیز ! وای حرّ کریم ، وای آزاد مردِ لطیف ! اگر عاشقی راه عشق رود تا معشوق‌را گم کند در عشق ، پس گوید :

چندان غم عشقِ ماه رویی خوردیم   کورا بمیان عشق در گم کردیم
اکنون ز وصال‌و زفراقش مردیم   کوعاشق ومعشوق کرا پروردیم

این گوینده باقوّالی فارغ از عشق که این بیتها یادگیرد ، وباز گوید کی برابر بود ؟ که گویندگان از سر علم دیگرند ، وبازگویان از راهِ حفظ دیگر . ودر جهان این علم مندرس است ، واگر کسی از این معانی حرفی گوید ، یا در این حقایق دمی زند ، علما می‌ترسم بروی خندند وگویند : این طامات است نه علم «لو نشاءُ لقلنا مثل هذا إنْ هذا إلّا أساطیر الأوّلین» . همگی ایشان بگیرد .

---

1 خدای ... رود P M I اورود T S / 2 یاد ... گوید S گفته وازو می‌گوید T یا دمی گیرد P M I / 4 را T S M - P I / 4 - 5 وباز . . . یاد T S P I - M / 5 است P I بود T S / گرفتن وباز T S - P M I / گفتن T S P I بریك M / 9 عاشقی P M I کسی T - S / در عشق پس P M I تا در عشق این T S / 10 - 11 خوردیم . . . عشق در گم کردیم . . . مردیم کو عاشق‌و . . . پروردیم T S خوردم . . . اندهش گم کردم . . . فردم کو عشق چه . . . پروردم P M I / 12 بیتها T S M بیت P I / 13 که T S - P M I / علم T S M - P I / 14 واگر T S M اگر P I / 15 علما می T S M علمای P I / 16 الانفال 8 : 31 م / .

۷۰۹ — آخر علم انبیا از کدام طریق حاصل شد ، تا پدید آید که العلماء ورثة الانبياء ، کیست . چه گویی ؟ از خواندن و گفتن ونوشتن ؟ هیهات ! هیهات ! « وما كنت تتلو من قبله من كتابٍ ولا تخطّه بيمينك ، إذاً لارتاب المبطلون » . پس چون است هم از قرآن در عقب این آیت بشنو « بل هو آياتٌ بيناتٌ في صدور الذين اوتوا العلم » ، في صدور العلمـــاء ، دیگر بود ، وفي افواه الجهال ، دیگر . پنداری که تحصیل علوم دین بانبیاء مخصوص است ؟ هرگز که نیست . ولا كرامـــة للمنكرين . « والذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا » ، « واتقوا الله ويعلّمكم الله » ، « ومن يؤمن بالله يهد قلبه » ، « إن تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً » أي نوراً تفرقون به بين الحق والباطل ، « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » ، أي يجعل له مخرجاً من الشبهات والاشكالات ، ويرزقه علماً من غير تعلم . من عمل بما علم ، ورّثه اللهُ علم ما لم يعلم ، ووفّقه فيما يعمل حتى يستوجب الجنة . ومن لم يعمَلْ بما يعلم لمْ يرزق ما لم يعلمْ ولم يوفّق فيما يعمل حتّى يستوجب النار . از این روشن تر ادلّه بود؟ لا بل دین مصطفی — صلعم — خود این است .

۷۱۰ — چه گویی ؟ کال ابو بکر صدیق از آموختن عــلم مستفاد است ؟ یا از راه رفتن ؟ هیهات ! در صحابه بسیار کس همهٔ قرآن یاد داشتند ؟ استغفر الله ! شش کس بیش یاد نداشتند . واختلف منهم في اثنين . وصد هزار حدیث

---

1 پدید آید P M I بداند T S / 2 و گفتن P I - T S M / 3 التوبة 9 : 48 م / 4 از قرآن T S M - P I / بشنو P S P I بشنو که M / 4 - 5 العنكبوت 29 : 49 ك / 7 للمنكرين T 2 M للمتكبرين P للمنكرين I / 7 - 8 العنكبوت 29 : 69 ك / 8 البقرة 2 : 282 م / التغابن 64 : 11 م / 8 - 9 الانفال 8 : 29 م / 9 - 10 الطلاق 65 : 2 م / 11 من غير T S P I بغير M / 12 فيما يعمل P M I فيما يعلم T S / 13 بود T S نبود P M I / 16 داشتند T S نداشتند و P M I / 17 شش کس T S M یاد داشتند P I / الاثنين P M I المين T الامين S / .

از آنِ رسول یاد داشتند، بو بکرِ صدیق از حدیث پنجـاه یا شصت روایت کرد. واز قرآن اندکی! چرا؟ این قوم به از بو بکر نبودند. اویسِ قرنی مگر دو حدیث مصطفی – صلعم – نشنیده بود، ولیکن راه خدا رفته بود؛ وهرچه انبیا دیدند، همه دیده بود. شافعی از علمای أمت بود، ودر بارهٔ خود بکمـــال بود، ولیکن خدمت شیبان‌را عی کردی. ندانم چرا کرد! مگر اینکه علمای روزگارِ تو می‌گویند: ندانست. حاشا! وکلّا! دراز است این حدیث، ودر گفت دشوار آید.

۷۱۱ ... آمدم با مقصود تو. مسألهٔ تو ترا جز بذوق مکشوف نشود، وجز بوقت خویش. واگر بنطق من ترا قناعت افتد، حالی می‌باش «ولعـــل الله یحدث بعد ذلك أمراً». وجهـــد می‌کن، تا عدل می‌کنی. ودرویشان‌را اغاثتی واعانتی می‌کن. وصدقه می‌ده، ومگوی که این حرام است وآن حلال که در حقّ تو این خـــاطر، از شیطان بود ووحی ابلیس که «وإنّ الشیاطین لیوحون الی أولیائهم»، «یوحي بعضهم الی بعض زخرف القـــول غروراً». لا بل سخن حق بشنو که نپندارم که در جهان از هیچ‌کس شنوی. هرچه از تو سر بر زند، همه خاطرِ نفسِ اماره بود ووحی شیطان، اگر طاعتی بود واگر معصیتی چرا؟ زیرا که دل تو معشش شیطان است. از کوزه همان برون تراود که دراوست. او در نهاد تو سر بر ملك خود نهـــاده است،

---

1 یا PI - TSM / 2 قرآن اندکی M آن قرآن قدری PI قرآن قدری قلیل TS / این TSM درین PI / 3 نشنیده TS شنیده M بشنیده PI / 6 می‌گویند TSM دانند PI / حاشا وکلا S - TPMI / 8 ترا جز ... وجز TS ترا ... جز PMI / 9 اگر PMI لکن TS / 9 - 10 الطلاق 65 : 1 م / 10 جهد TS جهدی PMI / 11 مگوی TSM بگوی PI / 12 از TSM اگر از PI / 12 - 13 الانعام 6 : 121 م / 13 - 14 الانعام 6 : 112 م / 14 کس شنوی SPI شنوی M کسی شنودی T / 16 و TSM - PI / 17 برون TS - PMI / تراود PMI تلاود S تراید T / ملك PMI فلك S T / .

وفرمانش در تو ودر مملکت تو روان .

۷۱۲ – اگر خواهی که کاری کنی که نه شیطان‌را بود ، بدرگاه مردی رو که نامش در این جریده است که « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » تا با تو بگویند که این کن وآن مکن . پس فرمان او نه‌فرمانِ ابلیس بود که ابلیس‌را درخاطر او هیچ راهی نیست . نشنیدی که چه گفت ؟ « فبعزتك لاغوينّهم اجمعين إلّا عبادك منهم المخلصين » تا بوبکر صدیق بود ، نشاید که عمر خطاب بخود کاری کند ، چنانکه خود نکردی . نشنیدی که عمر چه گفت ؟ لإن أقدّم فيضرب عنقي أحبُّ إليّ من أن أمرّ على قوم فيهم أبو بكر . هردلی که ابلیس‌را نیست ، هرچه از آن دل برآید رحمـــانی بود نه شیطانی . لعمری ! از ابلیس کس نجست ونه جهد ؛ اما بندهٔ او بودن دیگراست ، وفي بعض الاوقات از او زخمی خوردن دیگر . و « ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي إلّا إذا تمنّى ألقى الشيطان في أُمنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطانُ ثم يُحكِم الله آياته » . مرکب سلطان‌را في بعض الاوقات رکاب دار بر نشنید ، امـا نه مرکبِ خاصّ او بود .

۷۱۳ – مردان خدای دیگراند ، ومردان ابلیس دیگر . « واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال والاولاد » . طغرای سلطان است ، بفرمان او می‌زنند ومی گیرد ، وآنچه دستوری نیست که « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » . او خود می‌داند

1 فرمانش P M I زبانش T S / 2 نه T S M – P I / 3 الاسراء 17 : 65 ك / 5 ـ 6 ص 38 : 82 ك / 6 T S M – P I / 11 ـ 13 الحج 22 : 52 ك / 15 ـ 16 الاسراء 17 : 64 ك / 18 الاسراء 17 : 65 ك / .

که او زبون خودرا نیك شناسد . ای دوست ! تو یاقوت از سنگ چنان بندانی که ابلیس اقطاعیان خودرا داند از بندگان خدای تعالی . کلّ بني آدم خطّاء . همکاسهٔ آدم اند در « وعصی » همه فرزندانش . اما وخیرُ الخاطئین المستغفرون. در این معنی هم برابر نیستند. والسلام والحمدلله ربّ العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین .



1 را P M I - T S / 1 ـ 2 چنان بندانی که T S M بنداتی چنانکه P I / 3 طه 20 : 121 ک / وخیر T S خیر P M I / الخاطئین S الخطائین P الخطایین P M I / 4 هم P M I همه T - S / والسلام P M I - T S / 4 ـ 5 والصلاة . . . اجمعین T M - S P I / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۱٤ – ایزد تعالی آن برادرِ اعز ودوستِ بکارآمده را در دین ودنیا مکشوف داراد ، بعنایت ازلی . واز آفات حدثان ، آن ساحت عزیز را مصون ومحروس داراد . بدان ای برادر عزیز ! که کامل بو منصور کاری کردی بی مشورت . وارجو الله عز وجل ان یتقبل منه ذلك . کار دین بلعجب کاری است . وراه دین رفتن نه کارِ هر مخنثی بود . با شیطان حربی کردن واورا در زیر خود آوردن وبعاقبت هم بفرمان شیطانی دیگر کاری کردن ، ازدین دور بود . هرچه کامل کنند وامثال کامل کنند ، از طاعت ومعاصی ، بی فرمان ، متقارب دان . ای عزیز ! ارجو که بروزگار این دولت حقیقت این سخن‌را بیقین بدانی . مصطفی – صلعم – دریك حرف از این همه بیان کرد که « الاعمال بالنیات » و « لکل امریء ما نوی » .

۷۱۵ – بدانکه هرچه نه خدارا بود ، نه طاعت بود ، اگرچه صورت طاعت دارد . واز نهاد تو وکامل وامثال شما ممکن نیست که حرکتی یا سکنتی لله خالصاً پیدا گردد. ولعمری ! اگر بفرمان صاحب روزگاری از شما چیزی در وجود آید طاعتی بود مقبول نه بشما ، بل بدو ، اعنی بدین صاحب روزگار. چه

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همالندی نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنـه الرسالة السادسة والخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه بسم . . . الرحـیم وبه استعین T المکتوب الثامن والثلاثون K / 2 ـ 15 ایزد . . . چه K ـ T S / 3 مکشوف T S محفوف (حاشیهٔ T) / 5 کاری T بازی S / 6 حربی T حرفی S / 8 ومعاصی S معاصی T دولت S / 9 دولت که T حقیقت S بحقیقت T / .

* * * نامهٔ پنجاه وششم T 23 . S 56 . K 38 a * * *

اگر ترا یا کامل‌را در مسأله‌یی از نماز یاروزه یا زکاة یا واقعه‌یی بیفتد، شاید که بخود بی مفتی اعنی مجتهدی از علمای دین — وعلما جز کسی نیست البته که راه خدا رفت، وبتحقیقت دین بینا شد، گمانی غلط بر تو راه نبرند . در آن مسأله حکمی رود از جانب شما ؟ هیهات ! هیهات ! این باری همهٔ علمای ظاهر دانند؛ خود اگر غایبی زن خود طلاق دهد، قبل الدخول دیگر بود، وبعد الدخول دیگر، وحکم سه طلاق دیگر، وحکم طلاق مطلق دیگر .

٧١٦ — اکنون باتفاق جهانیان، جاهل‌را رجوع باید کرد با عالمی که بغالب ظن خود داند که این عالم است . اگر این عالم فتوی کند در طلاق قبل الدخول که مراجعت کن . ومراجعت کرد معلوم است که این فتوی خطا بود؛ ولیکن عامی‌را دراین هیچ قدرت نبود . چرا ؟ زیراکه « لا یکلف الله نفساً إلّا وسعها » . واز آنجا که ظن این عامی بود، این عالم‌ترین همه شهر بود بنزدیك او . اما ار این عامی بی آنکه با عالمی رجوع کند، از خود حکمی کند، قطعاً ویقیناً او عاصی است، اگر چه در ظن خود وحکم خود مصیب بود .

٧١٧ — اکنون در ظاهر شرع، این قــدر خود همهٔ علمارا معلوم است . ومثالی ظاهرتر بگویم تا بهتر معلوم بود که این علم از آن علوم است که بر همهٔ مسلمانان فریضه است که بیاموزند . وپندارم کــه در روی زمین هیچ کس‌را الا ما شاء الله این غم گرفته است . خود ای عزیز در وضو تقدیم غسل الیمنی علی الیسری، سنت است ؛ اما اگر فرض کنند که عــالمی با عامی گوید سهواً عن لسانه، او قصداً عن جهله بهذه المسألة که تقدیم الیمنی فرض است . اگر این عامی تقدیم نکند آثم است .

---

1 ـ 20 اگر . . . است S T ـ K / 1 بیفتد T بیننند S / 3 ـ 6 الدخول دیگر T الدخول دیگر بود S / 7 جاهل T عامی S / کرد T ـ S / 9 است T ـ S / 10ـ11 البقرة 2 : 286 م / 12 ار S ـ T / 14 خود T ـ S / 17 غم S ـ T / 18 سنت S سبب T / با S را T / 19 سهواً S شهواً T / بهذه T بهذا S / .

۷۱۸ — وعلى العكس منه، اگر عامی بود که دیدهٔ ظاهر ندارد ، اورا البته نشاید که در طلب قبله اجتهـــاد کند ، لا بـــل تقلید بینایی بایدش کرد . اگر این عامی که بینا است در این تحری مُخطی بود ، بروی هیچ نیست . واگر این که دیده ندارد تحری کند ، اگر چـه مصیب بود آثم بود ؛ الا که جایی بود که هیچ بینارا نیابد . وهمچنین عامی که دلایل قبله ، بآفتاب وماه وستارگان وکوهها نداند ، نشاید که تحری کند در طلب قبله، بل باید که تقلید عالمی کند که دلایل قبله داند ، چه معنی تحری آنست که بدلایل چیزی بداند نه بمجرد تشبیهی .

۷۱۹ — هذا اصل عظیم . در راه دین خدا ، هرکه نه صاحب دلست که اورا اجتهاد رسد ، نشاید که چیزی کند البته تا از عـــالمی نپرسد که باعث ونیت در آن درست است یا نه ؟ واین جز بمثالی فهم نیفتد . وأولى الامثلة ما تجري فیه هذا الکلام . اگر کسی خواهد که چیزی بصدقه دهد مثلاً ؛ صدقه دادن سه گونه است. یکی در آن ثواب بود مردرا وهو المعنی لقوله «إن الله یجزي المتصدقین» . ویکی نه ثواب بود در آن نه عقاب . این را باطل خوانند . وهو المعنی بقوله «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی» چه اگردراین صدقه ذرهیی ثواب بودی هم دادن به بودی که نا دادن ، پس باطل نبودی . ودیگر صدقه آن بود که مردرا درآن عتابی بود . واین آن بود مثلاً که صدقه دهـد وبمن وأذی باطل کند . ونیز ازآن عجبی در مرد بماند ، تا خودرا از بسیاری درویشان به بیند که آن صدقه ندهند . والعجب من المهلکات .

۷۲۰ — قال النبي ـ صلعم ـ : «ثلاث مهلکات ؛ شحّ مطاع، وهویٌ متبع واعجاب المرء بنفسه . وقال ـ صلعم ـ : لو لم تُذنبوا لخشیت علیکم بما هو أشد من ذلك الا وهو العجب» . اکنون اگر در این حدیث تدبّر کنی، بدانی که عجب از گناه

1 ـ 19 وعلى . . . المهلکات S T ـ K / 6 نداند S بداند T / 11 یا S اگر T / 13 دادن T ـ S / لقوله T کقوله S / 13 ـ 15 یوسف 12 : 88 ك / 14 آن نه T آن ونه S / 15 البقرة 2 : 264 م / 18 ـکند S گردد T وحاشیة S / 21 لخشیت S K الخبث T / 22 تدبر S K تدبیر T / بدان که S ـ T K /.

بتراست، وبر گناه عقوبت کنند ، پس برعجب سخت تر بود عقوبت . ومعلوم است که بسیار کس صدقه دهد ، آن صدقه دادن اورا عجبی بود که اگر آن صدقه ندادی، آن عجب اورا نبودی. پس به آن بودی که ندادی. وباشد که اینجا تو یا کامل گوئید که مارا عجب نبود در صدقه دادن . بدانکه عجب در باطن معجب متمکن بود إلّا سماسرة العلما آنرا بدانند ؛ چنانکه در ظاهرِ قالب باشد که حیات مانده درسکتهٔ مثلاً، اما جز طبیب حاذق نتواند دانست. باقی عموم اطبا حکم کنند که این مرده است . وازسجو که این معنی خود در حکایات شنیده باشی .

٧٢١ – مصطفی – صلعم – گفت : اعوذ بك من الشرك الخفي . وبا او گفتند : « لئن أشركت ليحبطنّ عملك » . ودر حق خلیل گفتند : « وما كان من المشركين » . چون شرك در نهادِ محمدی هنوز کامن تواند بود ، چه عجب که اگر عجب در نهاد تو وکامل بوَد وشما ندانید؟ لا بل عُجبِ شما، من مثلاً ظاهر نتوانم دانست ، ومع هذا دانم که عجب‌را مکامنی هست که تا صد سال بنتوانم دانست . اکنون کامل چه داند که این وقف که کرد ثوابست درآن یا باطل است ، یا مثمر عجبی بود که بعد مرگ گوید : کاشکی شراب خوردمی، واز آن نادم بودمی که آنرا تکفیر کردمی . واین وقف نکردمی که مثمرِ عجبی بود که اثرِ آن، بتراز شراب خوردن است . امانه هر کس دراین معانی راه برد .

---

1 بود عقوبت T S بود K / 2 T S بسبب آن K / او T S ایشان K / 2 ـ 3 که اگر . . . باشد T S اگر آن ندادندی عجب ایشان نبودی رباشد K / 4 تو یا کامل T S شما K / گوئید K گوئی T S / 5 معجب متمکن K مکامن عجب T S / الا . . . بدانند K که الا سماسرة العلما آنرا ندانندT S / 6 سکته S سکوی T سکون K / اما T K ـ S / 7 خود T S ـ K / 10 الزمر 39 : 65 ك / گفتند T ـ S K / 10 ـ 11 البقرة 2 : 67 م / 11 هنوز کامن T S ـ K / 12 عجب در T S در K / وکامل T S کامن K / وشما T S وتو K / ندانید T S ندانی والله یعلم خائنة الاعین وما تخفي الصدور فصل K / 12 ـ 18 لا . . . برد T S ـ K / 12 لا بل T ـ S / 13 سال S سال والله اعلم T / 16 نادم بودمیS ـ T / نکردمی T کردمی S / 17 بتر S ـ T / هر S ـ T / 18 برد T برد تا دانی بیت S / .

روشن تراز آفتاب باید رایی تا بشناسد مزاج هرسودایی

۷۲۲ — اکنون اگر باکسی مشورت کردی ، کامل در این باب که ظنش غالب بودی که عالم است او وصاحب دلست ، بر حکمی که او کردی رفتی ، اگر چه این عالم گفتی که صواب درآنست که بکنی ، وصواب در آن بود که نکند ، مراورا اجر تمام حاصل آمدی ، چون بر حکم عـــالم رفتی . وچون مشورت نکرد ، اگر چه مصیب است مخطی است ، والله لا یتقبله منه . اما اگر عالم گوید : بکن ! ونکند، اورا هیچ ثواب نبود، از قبول نا کردن قول عالم . وباشد که از آن قبول کند ، قول عالمرا که موافق رای او بود. اگر نه موافق بود ، همه بر مراد خویش برود ، وقول عالم را تأویل کند .

۷۲۳ — یکی ازصحابه مال خود وقف کرد . برمصالح ، فدَخَل علیه احد العشرة وغالب ظني أنه سعد بن ابي وقاص . وقال : لإن تدَع اولادك اغنيـــاء خيرمن أن تدعهم عالة يتكففون وجوه الناس. يعني انهم يمدون اكفهم بالسؤال. والســلام . والحمد لله رب العالمين . والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



۱ - 13 روشن . . . الطاهرین S T - K / 7 تا کردن S - T / 8 او S - T / 10-11 احد العشرة T احداً وقت العسرة S / 12 اكفهم T كفهم S / 13 والسلام S - T / والصلاة . . . الطاهرين T - S /.

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٢٤– بدان ای دوست عزیز! أطال الله بقاك وبلّغك ما ارجوه من فضله ورحمته که آن نوشته که بتو نوشتم ، وبا این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد ، طرفه نوشته‌یی است. واز دی روز باز که آن نوشتم چند بار در خاطر آمد که بدرّم ، لأسبابٍ تصد عما أنا بصدد ذکرها ؛ وامروز استخارت کردم در فرستادنِ آن ، بر تربتِ فتحه وهم بر تربتِ طاهر . وخاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم ، تا در آنجا اشکالی کمتر نماید . این نوشته برای آن می‌نویسم . وارجو که بر قلم آن رود که خیر وصلاحِ من وتو وهمهٔ مسلمانان باشد. چه متصدی بودن مردعوت خلق‌را در راه خدا، سخت باخطر کاریست . بدان ای عزیز که عالم نطق بس تنگ است ، وبوی مشك که بحاسهٔ شم ادراك توان کرد ، اگر کسی خواهد که بحاسهٔ سمع یا بصر ادراك

---

1 – 9 بسم . . . چه TSPM فصل . ایضا من کلامه . بدانکه K – I / 1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن مکتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله T / 2 – 3 اطال . . . ورحمته TSM – P / 3 آن TSM – P / وبا این فرستادم TSM – P / 4 کرد TSM کرده است P / چند بار TSM – P / 5 آمد . . . ذکرها TSM – P / 5 – 6 استخارت ... فرستادن ... طاهر TSM استجازت ... فرستادن ... طاهر گذارده شد P / 7 در TSM از P / کمتر نماید TS کمتر بماند M نماند P / 7 – 8 برای آن می نویسم TS برای آن نوشتم M نوشتم P / 8 بر قلم TSM بقلم P / خیر SM خیرت P خیرت T / 9 باشد TSM در آن باشد P / 9 – 11 متصدي . . . بصر ادراك TSPMK – I / 9 مر دعوت TM من دعوت S مر P دعوت K / سخت TSPM – K / 10 بدان . . . که TSPM و K / ای TSM ای دوست P / است TSPM عالم است K / 11 بصر TSM کامهٔ بصر PK / .

* * * نامهٔ پنجاه وهفتم T 24 . S 57 . P 45 . M 65 . K 33 b . I 33 b * * *

کند ، سخت دور افتد از مقصود . سخنانِ من ، در عالم دل فهم توان کرد . هر که خواهد که از عالم نطق فهم کند ، دور افتاده بود .

۷۲۵ ـ اکنون مثلا اول سخنی که در آن نوشتهٔ دی روزینه نوشتم آلست که عالَمِ دین بُلعجب عالمی است . وراه دین طرفه راهی که داند که آن چیست که من نوشتم تا راهِ دین سپرد؟ واگر کسی گوید مثلا منصوبهٔ صولی ، درملاقات دو فرزین ، سخت عجب منصوبه‌ییست ، آن کس که هنوز صورتِ شطرنج ندید ، آن چون دانـــد ؟ وشنیده ام که بدری گفت : هنوز بفورِ منصوبهٔ صولی نرسیده ام . آنچه در راه دین ابراهیم خلیل وبوبکر فهم توانند کرد ، مرا وترا وامثـــال ماراکی رسد که طمع آن دارد که بدان رسد ؟ راه دین بلمعجب راهی است ! این در مثال چنان بود که جالینوس مثلا یکی‌را فرماید در مرضی معین علاجی معین . نشاید که این بیمار در آن مرضِ معین همان علاج‌را بعینه بیماری دیگررا فرماید که این مرضِ معین بطبع بگردد اولاً ، وبه سنّ بگردد ، وبهوا بگردد ، وبضعف وقوت بگردد . وباشد که هزار گونه علاج بود یک مرض معین‌را .

---

1 ـ 14 کند . . . معین را T S P M K ـ 1 | 1 مقصود T S M K مقصود خود P / من T S P مرا M K / 2 فهم کند T S M کند K فهم کند سخت P / 3 اکنون . . . صکه T S P M ـ K / در آن . . . آلست که T S M دیروز در آن نوشته ام P ـ K / 4 طرفه راهی T S M K ـ P / 4 ـ 5 که داند . . . دین T S M ـ P K / 5 ـ 10 سپرد . . . راهی T S P M ـ K / 5 منصوبه T S که منصوبه P M / 6 سخت P M ـ T S / 7 ندید T S ندیـــده بود P M / که بدری M که بدری می P که بروبی T کس بدوس S / 8 فهم T S بحساب فهم P M / توانند T S M نتوانند P / 9 وامثال ما را T S M ـ P / آن دارد T S آن دارم M برآن دارد P / رسد T S رسیم P M / 10 این در T S M K واین را P / مثلا T S M K ـ P / 11 معین T S M K ـ P / بیمار P M K شمار T S / 11 ـ 12 را بعینه K T S بعینه P ـ M / 12 اولا P M K مثلا T ـ S / به سن T P M بیننی S ـ K / 13 بضعف وقوت T S P K ـ M / هزار T S P N ـ K / .

۷۲۶ — اگر با عــامی گوید : این راه ما بلعجب‌را هیست ، تو بنتوانی دانــستن . باید که تو در این مرض معین ، هر که را بود ، از طبیبی بپرسی ، وبظن خود کار نکنی البته که آنکه ترا رسد که بخود ، بی طبیبی کار کنی که آن راه ما رفته باشی ، وبدرجهٔ اجتهاد رسیده . چه گویی ای دوست ! ممکن بود که عامی در حال بیاری هرگز از طبیب مستغنی بود ؟ حاشا وکلّا ! اما چون طبیب بدرجهٔ اجتهاد بود ، در بارهٔ خود شاید که بظن خودکار کند . وقبل بلوغ درجهٔ اجتهاد البته نشاید . اما چون در شهری بوَد که بِه از خود نیابد علی الجمله نشاید که رجوع کند با عامی ، هم بظن خود اولی تر که کار کند . وچون عامی مثلاً دربیابانی بیمار شود ، همین بکند که بر ظن خود برود ؛ اما از این عالـم بود که الضرورات تبیح المحظورات .

۷۲۷ — بدانکه راه خدا بدل توان رفت . ودل در مثال چون قالب‌است ، اورا سعادتی وشقاوتی ، ومرضی وصحتی ، وداروپی وطبیبی هست ؛ وچنانکه جالینوس‌را رسد که در حق خود علاجی کند ، اگر چه پیش ازو کس نگفته بود ، مصطفی — صلعم — را رسد که گوید : مراروا‌ست که نه زن دارم ، وامت مرا نه ، وچنانکه کسانی که ورثهٔ علم جالینوس باشند از عوام مستغنی باشند وعوام بدیشان محتاج ، بضرورت ، همچنین در راه دین . علما که ورثهٔ علم انبیا باشند ، در راه خدا از همهٔ جهان مستغنی باشند ، وجهانیان بدیشان محتاج . چنانکه نشاید که عامی در یک مسألهٔ معین که از طبیب بشنود ، در

1 ـ 8 اگر . . . اولی تر T S P M ـ K I / 2 مرض T S M ـ P / که را T S M که را
که P / 3 خود T S M خویش P / البتــه T S ـ P M / که انکه . . . کنی T S که این
آنکه . . . کنی P ـ M / 4 رسیده T S رسیــــده باشی P M / 5 حال T S M ـ P / 6 بود
T S M رسیده باشد P / 7 ـ 8 اما . . . نشاید T ـ S P M / 7 به T S M بهتر P / 8 ـ 18
که کار . . . بشنود در T S P M I ـ K / 9 وچون عامی مثلا T S M مثلا چون عامی P I /
شود T S M باشد P I / برود T S M کارکند P I / 11 غالب T S M قایم P I / 12 سعادتی
T S M بسعادتی P I / 13 چه T S M ـ P I / 14 دارم T S بود P M I / 15 مرا T S را
P M I / عوام T S M عــالم P I / 16 محتاج T S M محتاج چنند P I / بضرورت P M I
ضرورت T S / همچنین T S M ـ P I / 17 باشند T S M اند P I / خدا T S M حق P I /
18 محتاج T S M محتاج باشند P I / معین . . . در P M I ـ T S / .

آن یك مسأله از طبیب استغنا نماید، وراهِ استغنا برود که هر مرضیرا اسباب بسیار بود که در نظر طبیب محصور بود. هم چنین نشاید که هیچ عامی چون یك مسأله از عالم بشنود، برآن حـــکم کلی برود که طاعات ومناجات ببرد بگردد وبراه بگردد، وبوقت بگردد. وبرروی زمین امروز الا من شاء الله نمیدانم کس‌را ـ والله مطلع علی ذلك ـ که از این معنی خبر می‌دارد. ولعمری! ره روان بسیارند، اما در عالم نطق ایشان‌را هیچ راه نیست. وکسانی که عوام ایشانرا علما می‌خوانند از همهٔ عوام جاهل‌ترند. وهذه بلیةٌ عظیمةٌ.

۷۲۸ — دیروز درآن نبشته گفته‌ام که عامی‌را در چیزی که کند، رجوع باید کرد با عالمی اولا. این حکم بگردد که اگر عالمی‌را نیابد چه کند؟ واگر او اهل دین‌را نشناسد چه کند؟ واگر جز علمای ظاهررا نشناسد چه کند؟ واگر عالم مثلا بصد فرسنگی بود ازو، وترسد که اگر لفظ وقف هم این ساعت بنگوید، فردا اورا آن خاطر نمانده بود چه کند؟ واگر عـالِم گفت مثلا این وقف نکن. شاید که فردا این عامی‌را خـاطری دیگر درآیـد که فلان چیز بر فلان کار وقف کنم، گوید نکنم که عالمی دی گفت آن وقف مکن، این نشاید. واگر عالم امروز رخصت داد که این وقف بکن، شاید که فردا بی استفتا چیز دیگر وقف کند، وهم نشاید، واگر بکنند در این معنی عاصی بود که «فاسألوا أهل الذکر إنْ کنتم لا تعلمون».

---

1 ـ 17 آن . . . تعلمون K ـ T S P M I / 1 آن یك مسأله P M I ـ T S / 2 عامی P M I آدمی T S / 4 وبراه بگردد T S M ـ P I / 5 والله . . . ذلك T S M ـ P I / 6 ایشان T S M ـ P I / 10 او T S M ـ P I / چه . . . جز T S و P M I / 11 فرسنگی بود ازو T S M فرسنگ ازو دور بود P I / 14 بر . . . کنم T S M را بوی وقف کنم وفلان کار بکنم یا P I / عالمی دی T S N عالم بلوی P I / 15 این نشاید واگر عالم T S M نشاید واگر این عالم P I / 16 بکنند P M I نکنند T S / معنی T P M I معانی S / 17 النحل 16 : 43 ك والانبیاء 21 : 7 ك /.

۷۲۹ – اینجا یك نکته بماند که گویی که طاعت قطعاً بباید کرد ، وباستفتای مفتی چه حاجت ؟ عثمانِ عفان‌را چند بار بخاطر آمد که هرچه اورا هست بصدقه دهد . چرا نکرد ، ونگفت که صدقه قطعاً طاعت است ، وطاعت قطعاً بی استفتا باید کرد؟ چرا با مصطفی رجوع کرد؟ وچرا مصطفی حالی جواب نداد ، منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و گفت : عثمان‌را بگو : بگذار تا تورا می بود .

۷۳۰ – ای عزیز ! «ولقد کان في قصصهم عبرةٌ لاولی الالباب » همه در قرآن واخبار وآثار بیانست ، اما هریکی بجای خود تو بنتوانی دانستن ؛ زیرا که راه دین نرفته‌یی . « ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذي بین یدیه وتفصیل کلّ شيء هدیً ورحمةً » . کرا ؟ « لقوم یؤمنون » . این مکتوب از غیرت نوشتم که نباید که کسی بظنّ فاسد خود گوید: قاضی می گوید : وقف کردن نیك نیست . واین در دین نیست که در دین هرچه طاعت است آن بـــه که بکنند بی فتوی . پس مگر عثمانِ عفان آن قدر ندانست ؟ لا بل قرآن خواندن قطعـــاً طاعت است . چرا مصطفی – صلعم – یکی‌را گفت : اذا اعجبتك قراءة القرآن فعلیك بترکها .

۷۳۱ – ای عزیز ! ندیدی که چون عجب براه آید ، ترك طاعت به بود . اگر نه ، چرا گفت : فعلیك بترکها ؟

---

1 - 13 اینجا . . . ندانست T S P M I - K / 1 که گویی که T S M گویی P I / 2 چند T S M چندین P I / 2 - 3 اورا هست T S M داره P I / 4 باید T S M مفتی نباید P I / 7 یوسف 12 : 111 ك / در T S M و P I / 8 اخبار وآثار T S M خبر واثر P I / 9 - 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 کرا T S - P M I / 11 که نباید T S M نباید P I / به T S M بهتر باشد P I / 13 عفان T S M - P I / لا بل T S P M I اکنون K / 16 عزیز T S P M I درست K / 16 - 17 ندیدی . . . بترکها T S M K - P I /.

بهرچ از راه باز افتی چه (کفر) آن (دین) وچه ایمان
بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا

با این همه نشاید که تو یا کامل یا عامی دیگر که شما همه در راه دین در دایرهٔ عوام مقام دارید، اگر چه میانِ عوام تفاوت ودرجات است، چنانکه میان خواص «هم درجات عند الله»، خلیل ونوح وموسی وعیسی وبوبکر وعلی واویس وصهیب وحسن بصری، همه خواص بودند، اما در درجات تفاوت بسیار بود؛ تو وکامـــل ووجیهِ بلعز وبرادرت مقدم وضیاء الدین وغلامت بزغش، همه در دایرهٔ عوام اند در دینِ بار خدا؛ اما تفاوت بود.

۷۳۲ – از مقصود بیفتادم، نوشته ام که نشاید که تو یا کامـــل مثلا این حدیث بشنوید: إذا اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركهـا. چون در طاعتی عجبی ظاهر بیند، بترك آن طاعت بگوید، وبر مقتضی آن فتوی نبوی برود. البته آن خطا بود، چه بسیار طاعت بود از بسیار کس ودر بسیار وقت که بسبب عجب بترك آن نتوان گفت. مصطفی این فتوی در حق کسی گفت که دانسـت که حال او، این برتابد. ندیدی که جـای دیگر کسی وا مصطفی گفت: یا رسول الله إني لاصلي بالليـــل او طاعة اخرى كما ورد في الحديث، ويعجبني أن يُطّلع عليّ. فقال – صلعم – لك أجرها وأجر من يقتدي بك؟ این را دو وجه بود. یکی آنکه این سائل بمقام اخلاص بود، ومقصودش از اطلاع اقتدا بود. چون مصطفی ازو این دانسـت، جوابش چنین داد. ودیگر

1 – 2 بهرچ . . . زیبا K – T S P M I / 3–13 با این ... گفت T S M چون در طاعتی هر که عجب ظاهر بیند بترك آن طاعت بگوید وبر مقتضی فتوی برود که K – P I / 3 با T S وبا M / 5 آل عمران 3 : 163 م / 7 بلعز M بو العز T S / 11 بگوید T M نگوید S / وبر . . . برود T S – M / 12 آن T S سه این M / 13 عجب T S عجبی M / 13 – 18 مصطفی . . . دیگر T S P M I – K / 14 این برتابد T S برنتابد P I نتابد M / ندیدی T S P I بدیدی M / کسی وا T S M از P I / 15 گفت T S M سؤال کرده گفت P I / 16 یقتدی بك T S یعمل بها P M I / 17 بود T S M است T P / آنکه T S P I – M / 18 چون T S بل چون P I – M / مصطفی T S M ومصطفی بعلم نبوی ونور الهی P I / چنین P M I این T S / ودیگر T S M دیگر P I /.

آنکه مبتدی بود ، ودر شمایل او می‌دید که این اشکال از راه او بر خیزد . ووجهی ثالث بود که باشد که منفعت این طاعت ، بیش از مضرت عجب بود. پس اگر چه از راه او آن عجب بر نخواهد خواست ، فتوی همـــان بود که طاعت می کن با عجب .

۷۳۳ — ای عزیز ! این بزرگوار مکتوبی دان ، واگر فرمان بری تا توانی همه بفرمان می کن تا روزهٔ رمضان ومکتوبات خمس، تو سّر این دیر بدانی؛ اما توان بنتوانی کرد. چه این کس‌را مسلم بود که اگر گویند اورا : فلان فریضه دست بدار ، بدارد ، ونگوید که خـدا ورسول گفت که این فرض است . این مسأله که وقتی تو عزیز از من پرسیده بودی که چـــه معنی که مریدی ، پیرپرستی بود ، وزنار داشتن در حق خدا ورسول ؟ این بود که میرود ؛ همه کاری بوقت نیکوتر که مکشوف کنند . وچون همه بفرمان کنی یا بعضی نصیحتی دیگر بشنو !

۷۳٤ — بر هر آدمی که به همت صاحب دلی دارد ، منکر مباش . البته که در شرع وقت بود کـه حرام واجب گردد . ووقت بود که واجب حرام . نبینی که مُردار وقتی واجب التناول بود ؟ وروزهٔ رمضان وقتی حرام بود ؟ چه اگر یقین داند، اعنی بغالب ظن ـ که در شرع غالب ظن بمنزلت یقین بود ـ که از روزه داشتن ودارو نخوردن هلاك شود ، اورا چیزی خوردن واجب

1 - 12 آنکه . . . بشنو T S P M I - K / 2 بود که T S M - P I / 3 این T S M این را P I / 6 می‌کن T S کن P I کی M / 7 چه T S M که P I / فلان T S که فلان M که از P I / 8 بدارد S دست بدارد P M I - T / که این S P M I این T / 9 تو . . . بودی T S M عزیزی ازمن پرسید P I / 9-10 چه . . . پرستی T S M پیرپرستی مریدرا چه S I / 10 داشتن T S M داری P I / میرود T S M محدود گردد P I / 11 وچون T S چنان کن که P M I / 12 بشنو T S M - P I / 13 بر . . . به T S M ای دوست هرآدمی که او K هیچ آدمی که به P I / دلی دارد T S M K دل P I / 14 وقت . . . واجب حرام T S M بود که واجب حرام بود وحرام واجب بود P K I / 16 چه اگر T S M K - P I /.

بود . واین آیت ود « لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة » ناسخ این آیت بود که « فمن شهد منکم الشهر فلیصمه » . ای عزیز ! هرکه ناسخ ومنسوخ نشناسد ، پیررا نشاید البته . نشنیدی که علی بوطالب یکیرا دید که دعوت خلق میکرد در دین ، چه گفت ؟ گفت : هل عرفت الناسخ من المنسوخ ؟ فقال : لا ! فقال له علي : هلکت واهلکت . آنکه راه خدا نداند چه داند که علی این چرا گفت ! خلق جهان از ناسخ ومنسوخ نام دانند ، شعاعرا آفتاب خوانند وروا بود ، اما نشاید که پندارند که عین آفتاب است . آن آیات را که جهانیان ناسخ ومنسوخ خوانند ، جزوی دان از کلی . اما همهٔ آن نیست . آن یك نقطه است از آیات نواسخ ومنسوخات .

۷۳۵ — در چندین عالم گذر کردم ، واز مقصود دور میافتم . مقصود آن بود که چون حرام واجب گردد ، وواجب حرام ، مباح واجب گردد ، ومباح حرام هم گردد . واین احکام بوقت مرد بگردد ، وبحالش وبروزگارش بگردد . وتو این ندانی . هرگه که صاحب روزگاری کاری کند، اورا مسلم

---

1 البقرة 2 : 195 م / 2 ـ 1 البقرة 185 م / 2 نشناسد T S P M I نداند K / پیر T S K اوپیر PM I / 4 بوطالب T S K مرتضی M علیه السلام PI / دید T S K ـ P M I / 4 گفت T S M K ـ P I / عرفت T S M K تعرف P I / 5 له علی T S K ـ P M I / نداند M K T S بداند P I / 6 جهان T ـ S M P K I / 6 ـ 7 ورواپود T S M K وروزرا آفتاب P I / 7 که پندارند T S M K گفت P I / 7 ـ 8 است . . . خوانند T S M K دیگراست وروزدیگر وهمچنین آیتی که جهال ندانند ناسخ ومنسوخ آنرا وخوش بخسبند وغفلت ایشانرا کوردارد . شب رروز نزد ایشان یکی باشد وگنگ ولال باشند شب وروز اما این را P I / 8 ـ 9 اما . . . منسوخات T S P M I ـ K / 8 آن یک T S M که آن یك P I / منسوخات T S M منسوخ P I / 10 در T S M ودر P K I / می افتم T S P M I افتادم K / افتم مقصود T S M K افتم وغرض P I / 11 حرام واجب T S M K حرام بسببی واجب P I / 11 ـ 12 وواجب . . . حرام هم T S P M I ومباح حرام K / 12 ومباح حرام هم M T S وواجب مباح P I / 12 ـ 13 وبحالش . . . بگردد T S M وبحال وبروزگار بگردد K دبر حسب حال روزگار P I / 13 هرگه که T S M وهرگه که PI وهرگه بحکم K / روزگاری کاری T S M روزگار کاری P I گاگار K / اورا T SM اورا آن P I اورا از آن T / .

دان . یکی سیر بخورد وخوش بخسبد ، ویکی روزه دارد وشب نخسبد ، ویکی لباس ژنده دارد ، ویکی کرباس کنده دارد . ویکی از همهٔ خلق بگریزد ، ویکی با همه کس در آمیزد . ویکی گنگ ولال بود ، ویکی شب وروزمی‌سراید . ویکی حال خود پنهان دارد ، ودیگری بر صحرا نهد . ویکی خدمت عوم بردست گیرد ، وهمه رانان دهد ، فاسق‌را وصالح‌را ، ویکی سلام فاسق‌را جواب ندهد . ویکی از خلق چیزی خواهد ، ویکی نخواهد . ویکی بی سؤال چون اورا چیزی دهند ، نستاند از هر که بود . ویکی از بعض ، ویکی از هیچ کس هیچ قبول نکند . اگر صاحب دلند ، همه راست است . واگر بفرمان صاحب دلی بود ، این حرکات وسکنات مختلف چون مریدان بفرمان پیران ، همه راست است .

۷۳۶ -- واگر بخود کنند همـه غلط است ، وبد است وخطا ومعصیت ، واگر همه نماز فریضه است ، وروزهٔ رمضان . اینجا لا بد گویی : مبتدی چه داند که فرمانده صاحب دلست ، یا نه ؟ اینجا بحـــد باز گردد . چون ادب خواندن مثلا مبتدی‌را ، راه بادب بیوردی دهند تا بتقلید شاگردی کند ، وبعاقبت کامل شود . ویکی دیگررا بمدبری راه دهند که از علم ادب بغایت دور بود . اما در دعوی خودرا چند صد ادیب بیوردی نهد . وپنجاه سال این مبتدی‌خدمت این مدبر کند ، وشمه‌یی از ادب بمشام او نرسد . اما اگر درطلب

---

1 خوش M TSM - PKI / روزه . . . نخسبد TSMK - PI / 2 ژنده K خلق SM خلقان PI - T / کرباس کنده دارد K لبـــاس نیکو پوشد TSPMI / ویکی . . . بگریزد TSMK - PI / 3 ویکی گنگ . . . می‌سراید TSM میگوید PI - K / 4 ودیگری بر صحرا نهد TS ویکی بر صحرا نهد PMI ویکی نه K / 5 سلام . . . جواب TSMK جواب سلام فاسق PI / 6 ویکی نخواهد TSMK - PI / 6-7 بی . . . بعض TSM چون سؤال کند اورا چیزی دهند بستاند از هر که بود K بی سؤال چیزی دهد PI / 7 از هیچ کس TSPMI - K / 8 دلند TM دل آید S دلست داند K دیده هست بداند PI / 9 همه TS کنند همه PMI باشند همه K / است TSM بود K باشد PI / 11 - 16 اینجا . . . طلب TSPMI - K / (پایان نامهٔ 38 در نسخهٔ K) / 12 یانه M اگر نه TSPI / 13 راه بادب TSM با دیب PI / بیوردی TS با وردی PMI / 14 بعاقبت TSM عجب PI / 15 در TSM - PI / بیوردی TS با وردی PMI / نهد TSPI داند M / .

بمجد بود ودر عشق ادب تمام در سنت ازل حتم مقضی دان که اورا در آن بنگذارد. آنرا که سعادت نهاده اند، کمال راه آن سعادت رفتن اورا میسر کنند از طلب تمام، وفراغ دل وروزگاری دراز وپیری پخته وشفقتی بافراط. وآن را که از برای ادبار أبد آوریدند، حدی نبود اورا خود. وبمدبری مغرور شود، وبحکم او می‌زید، وکس‌را نرسد که این چرا یا آن چون؟«لا یُسأل عما یفعل وهم یسألون»، و«لو شاء الله لجمعهم علی الهدی»، «ولکن حق القول مني لأملأنّ جهنم من الجنـــة والناس اجمعین»، «ولن تجد لسنة الله تبدیلا».

۷۳۷ – یا سید الاولین والآخرین «أفأنت تُکره النـــاس حتی یکونوا مؤمنین»؟ هیهات! ترا با خدا چکار؟ «لیس لك من الامر شيء» داد بندگی از نهاد خود بده «واعبد ربك حتی یأتیك الیقین». با آن مدبران بگو که «یا أیهـــا الکافرون» «کلٌّ میسّرٌ لمـا خُلِق له»، «لکم دینکم ولي دین». فإن أعرضوا «فقل لي عملي ولکم عملکم أنتم بریئون مما أعمل وأنا بريء ممـا تعملون». آخر گذرشان بر ماست «إنّ ربك لبـالمرصاد»، «فینبئهم بمـا کانوا یعملون». تو دل خوش دار «إنّ إلینا إیابهم ثم إنّ علینا حسابهم». والسلام والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله اجمعین.

---

1 – 16 بمجد . . . اجمعین T S P M I – K / 1 بود T S M روِد P I / در سنت T S بود سنت M باشد در سنت P I / ازل T S ازلی P M I / مقضی T P M I مقتضی S / 2 بنگذارد T S M بنگذارند و P I / 3 وروزگار P M I روز T S / وپیری پخته و T S M ریری پخته که اورا P I / 4 وبمدبری T S M بمدبری P I / 5 می T S M – P I / یا T S M آیات P I / 5 – 6 الانبیـــاء 21 : 23 ك / 6 الانعام 6 : 25 م / 6 – 7 السجدة 32 : 13 ك / 7 – 8 الاحزاب 33 : 62 م / 9 یونس 10 : 99 ك / 10 خدا T S M خدایی P I / آل عمران 3 : 128 م / 11 خود T – S P M I / النمل 27 : 22 ك / 12 الکافرون 109 : 1 و 6 ك / 13 یونس 10 : 41 ك / 14 الفجر 89 : 14 ك / 14 – 15 الانعام 6 : 108 م / 15 الغـــاشیة 88 : 25 ك / 16 والصلاة . . . اجمعین T P M I – S /.

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۳۸ - ایزد تعالی روزگار آن برادر اعز را آرسته داراد بخوبی وخیر وتوفیق ارزانی داراد تاراه اورا بعنایت او بسر برد . ای عزیز سالکان راه خدای تعالی دو قسم اند ؛ طالبان اند ومطلوبان . واز آنجا که نظر قومی بود، طالبان هم مطلوبان اویند. اما هرکه داد کار از نهاد او در خواهند، ودر بدایت اوراه عدل روند ، نام این کس‌را طالب نهنـــد . پنداری وازو گویند : جان کن وطلب کن سیروا سبق المفردون . وهرکه‌را بلبان فضل پرورند ، وازو گویند : اعمل ما شئت ! که ما خود کار ترا چنانکه باید تمام می کنیم . این کس مطلوب بود . مصطفی – صلعم – . از این قوم چنین خبر داد که إنّ لله عباداً یحییهم في عـــافیة ویمیتهم في عافیة . ویحشرهم یوم القیامة في عـــافیة ویدخلهم الجنة في عافیة .

۷۳۹ – وقومی باشند که این پرورش ایشان را زیان دارد . پس رحمت خدا در

---

1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۱۱ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والعشرون بسم . . . الرحیم والتکلان علی الحي القیوم S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه ونور منقلبه ومثواه بسم . . . الرحیم والتکلان علی الحي القیوم T / 2 ـ 3 ایزد . . . برد S P ایزد . . . بری T بدانکه M ـ N / 5 اویند T S N اند P M / داد کار T S P M دل داود کاردین N / 5 ـ 6 اوراه . . . نام این T S M راه . . . این N او راه . . . با او این P / 7 بلبان فضل T S N M با لبان تطیل P / وازو T S با او M باری N وا او P / 8 تمام T S P M خود تمام N / 9 داد T S P M دهد N / .

* * * نامهٔ پنجاه وهشتم T 25 . S 58 . P 34 . N 14 . M 127 * * *

حق ایشان این بود که ایشانرا در بلا دارد، تا پختهٔ محنت گردند. وهمهٔ آدمیان إلا مـــا شاء الله این صفت دارند. ایشان را عافیت نسازد. « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الارض ولكن ینزل بقدر ما یشاء » اي لبعض عباده آخر سلیمان بن داود وابراهیمِ خلیل ویوسفِ صدیق وعثمانِ عفان وعبد الرحمن عوف از دایره بیرونند.

٧٤٠ – ای عزیز! توانگری روا است، اما چون لیثِ سعد باید بود، وهو من کبار التابعین. اورا هر روز هزار دینار دخل بودی. بعد صلاة الصبح هرگز حدیث نکردی تا درخانهٔ او سیصد وشصت مسکین را طعام ندادندی. واین لیثِ سعد استاد شافعی بود. وتا در حال حیات بود در طلب علم. وعادتش این بود که کس را هیچ نیاموختی تا چهـــل روز مهمان او نبودی. پس از آن افادت کردی. آن شب که این لیثِ سعد فرمان یافت، از آسمان ندامی‌شنودند: مات خازن الله اللیث بن سعد.

هکذا هکذا تکون المعالي طرق الجد غیر طرق المزاح

٧٤١ – از مقصود بیفتادم. گوهر آدمی عافیت وراحت برنتابد که آدمی راصفت اینست که مر جغد ان را نسازد آبادانی. اما بعضی گوهرها هست که این معنی در اونبود که عافیت بر ندارد. پس چون در چنین نهادی طلب خدا در بود، راه او از بلا دور وروزگارش بخیر وخوبی آراسته بود. واز این

2 این صفت دارنـــد T S N M چنین بود P / 2 – 3 الشوری 42 : 27 ك / 4 بن P M و T N – S / 5 بیرونند T S P M بیرون نیند N / 6 چون T S P M – N / 8 ندادندی T S P M ندادی N / 9 وتا . . . علم S وتا در خلق بود در طلب علم M وبدو رحلت کرده بود در طالب علم T N – P / 10 کس T S هیچ کس P M کسی N / 11 لیث سعد P M سعد S ســـعد لیث T – N / 13 هکذا . . . المزاح T S M بیت هکذا . . . المزاح P – N / 14 بیفتادم T S M خود بیفتادم P دور ماندم N / 5 صفت اینست T S M صفتی است . ع ۴ صفت اینـــت مصراع N / 16 – 17 پس . . . در بود T S P M – N / 16 طلب T S M ظلمت P / 17 در وبود T S M در نبود P / .

قوم بود که انّ لله اصنافاً من عبـــاده یحییهم في العافیة ویمیتهم في العافیة الحدیث کما کتب .

۷٤۲ — مقصود از این همه آنست که اگر راه او بعنایت او الجامد عظیم کاری بود. تواز « ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي الآخرة حسنة » چه دانسته‌یی؟ یا من گفته که من کثر دعا کنم الا این دعا. ای دوست عزیز ! اعزك الله بعنایته این یك دعائیست که مقاصد اولین وآخرین از اولیا وانبیا در اینجا دراست . خدای تعالی همه‌را چنین به ارزانی دارد . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله اجمعین .



1 اصنافا من عباده P ضامن لي عباده T S صنابن مز عبـــاده N عبادا M / 2 کما کتب T S P N ـ M / 3 ازاین T P N M ـ S / راه او T S P M راه او رفتن N / 4 البقرة 2 : 201 م / 6 در است N است T S P M / 7 را چنین T S راحتی P N M / والحمـــد . . . العالمین T S M بحق محمد وآله الطاهرین P بمنه وفضله آمین N / 7 ـ 8 وصلی . . . اجمعین T M ـ S P N / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۴۳ – حقّ تعالی آن برادر عزیزرا در ضمانِ سعادت وسلامت بداراد، وتوفیق خیر ارزانی داراد. ای دوست عزیز! خدای تعالی می گوید: «یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم». آنها که عاقل بودند، از این قوم نبودند که «بل أکثرهم لا یعقلون». یقین دانستند که امتثال فرمان خدا واجب است. واین آیت نص صریح دیدند، در ایجابِ معرفتِ نعم او، چه معرفت منعم بعدِ معرفتِ نعم تواند بود. وخود در تدبر قرآن همین معنی شناخته بودند.

۷۴۴ - ابلیس گفت: «لاقعدن لهم صراطك المستقیم». درتفسیر گفته اند: هو طریق الشکر، پس گوید: «ولا تجــد اکثرهم شاکرین» وجای دیگر گوید: «وقلیل من عبادي الشکور» شاکر چون بود کسی که معرفت نیست اورا بنعم منعم. وجهل بنعم جهل بود بمنعم، وجهل بمنعم «نسوا الله فنسیهم»

---

1 بسم . . . الرحیم I P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله «» بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والخمسون بسم . . . الرحیم الاعتماد علی رب العباد والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید الانبیاء الاتقیاء وعلی آله اجمعین S ومن کتبه قدس الله روحه بسم . . . الرحیم وبه استعین الحمــد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید الانبیاء والاتقیاء T / 2 - 3 حق . . . داراد I P M S T - N / 3 - 4 الفــاطر 34 : 3 ك / 5 العنکبوت 29 : 63 ك / اکثر (قرآن) - I M N P S T / 6 صریح N S T - I M P / او I P خدا N T - M S / 6 - 7 منعم . . . نعم تواند بود S انعام تعالی . . . النعم تواند P I انعام منعم بعد معرفت منعم تواند بود M N T / 8 الاعراف 7 : 16 ك / گفته اند I M P است N S T / 9 الاعراف 7 : 17 ك / 10 سباء 34 : 13 ك / 11 وجهل بنعم I M P بنعم جهل تام بود N T - S / التوبة 9 : 67 ك / .

* * * نامهٔ پنجاه ونهم T 26 . S 59 . P 50 . N 15 . M 56 . I 39 * * *

بود . پس در تدبّرِ این معانی که معرفت او واجب دیدند ، انعامِ او شناختن واجب دیدند . وانعامِ او دانستن موقوف دیدنـد بر معرفتِ نعم او ، پس « اذکروا نعمة الله علیکم » واجب بود .

٧٤٥ – اینجا لا بد نماز کردن ، هر روز پنج بار فرض دانستند . ودرجملهٔ این پنج بار هفده بار فاتحـة الکتاب فرض دیدند خواندن ، والحمد لله در جملهٔ فاتحه فرض دیدند . پس دانستند که هرکه نعمت نشناخت، وهمهٔ نعم از انعام او ندانسـت « الحمد لله » از او درست نیست «یقولون بألسنتهم ما لیس في قلوبهم» . مقصود ازاین خواندن معرفت است، واگر لقلقة اللسان‌را نزدیك خدای تعالی قدری می‌بودی، نگفتی که «والله یشهد أنّ المنافقین لکاذبون» زیراکه؛ منافقان می‌گفتند : « نشهد انـّك لرسول الله » .

٧٤٦ – ای عزیز ! طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم ومسلمة . واز این علوم یکی آنست که نعم او علی‌قدر وسعك بدانی، واگر نه نعمِ او بتحقیق من‌طریق التفصیل، کس نتواند دانسـت جز او، از این راه که نعم او کس نداند جزوی، شکرِ نعم او کس نتواند کردن جزوی « إنّ ربنا لغفورٌ شکور» چون تو نعم او ندانی ، «الحمد لله» چرا گویی ؟ واگر گویی چه سود ؟ «له الملك» ندانی، « الحمد » چون توانی گفت ؟ « رب العالمین » ندیدی ، « الحمد لله » کی گفتی ؟ « الحمد لله الذي له ما في السماوات والارض وله الحمـــد في الآخرة » اگر

---

1 در تدبر TN تدبر P I تدبیر SM / انعام TSNM وانعام P I / 4 لا بد T S N یك یك P M I / 5 الکتاب T N - S P M I / فرض T S N - P M I / 6 از انعام او T S N از منعم M از منعم P I / 7 نیست T S N M نیاید P I / آل عمران 3 : 167 م / 8 معرفت T S N این معرفت P M I / 9 المنافقون 63 : 1 م / 10 المنافقــون 63 : 1 م / 11 ومسلمة S I - T P N M / 12 بتحقیق T S N علی التحقیق P M I / 13 از T S N M واز P I / وی TSNM او PI / (از اینجا تاپایان نسخهٔ T با خطی تازه‌تر نوشته شده است) / 14 نتواند T S P M I نداندو نتواند N / الفاطر 35 : 34 ك / 15 الحمد لله چرا T P N M I شکر نعم او چون S / له T S N M له وچون P I / 16 گفتی T S P M I گویی N / 17 الفاطر 34 : 1 ك / .

گویم: هرگز رکعتی نماز نکردی ، ندانم باورت بود یا نه؛ یأتي علی الناس زمان یجتمعون في المساجد ویصلون ولیس فیا بینهم مسلم ، خبر است .

۷۴۷ — اگر بجمل خواهی تا همهٔ ذرات ملك وملکوت پر نعمت نه بینی ، چنانکه در هر ذرّه نعم تا متناهی بدانی، از نعم او بی خبری، چرا گویی : ربنا لك الحمـد ملؤ السماوات وملؤ الارض شکر برقدر نعم بود . اگر همهٔ آسمان وزمین نعم اوست ، پس الحمد لله ملؤ السماوات وملؤ الارض ، راست بود . باش تا « له ملك السماوات والارض » خودرا با تو نمایـد . آنگه « رب العالمین » بدانی که چبود . آنگاه ، اگر گویی : الحمد لله » از آنها باشی که اذا قال العبد الحمد لله ملأ ما بین الخافقین .

۷۴۸ — این همه تنبیهی دان حالی . یا نه، این علم بر تو واجب است . اطلبوا العـلم ولو بالصین . تا طلب کنی بر تو واجب است ، وبر من نیست که بطوف بگردانم بر من یزید داشته : العلم لا یعطیك بعضه حتی تعطیه کلك ، فإذا اعطیته کلك فانت من اعطائه بعضه ایّاك علی خطر . در فاتحة الکتاب همه چنین بباید دانست تا رکعتی نماز از تو درست آید. آخر شنیده یی که همهٔ قرآن در فاتحة الکتاب است. شنیده‌یی ولیکن ندانسته‌یی کله یی از فاتحه این است که «الحمد لله». تا «له ملك السماوات والارض» بندانی، حقیقت «الحمد لله» ترا معلوم نگردد . پس همه آسمان وزمین بباید دانست تا الحمد لله گویی . اگر همه بدانی « الحمد لله » گفته باشی ، ولیکن ناقص . پس هرگز « الحمد لله » جزوی کس

3 ملك T S P N I M - / 4 بی خبر T S N M خـبری I جز این P / 7 الزخرف 43 : 85 ك / 10 یا نه T P N M I صحه S / 11 کنی T S P M I نکنی نیابی N / است T S N M بود P I / من T S P M I من واجب N / 12 بطوف P N I تطوف S بطواف M بر طواف T / 15 شنیده . . . ندانسته S N وشنیده T M - P I / این T PN M I - S / 16 سباه 34 : 1 ك / 17 دانست T P N M I - S / 18 ناقص ... کس M-TSPN /.

نگفت ونتواند گفت ، لا بل کسی در وجود نبود ونخواهد بود که از الفِ « الحمد لله » بلام رسد ، « الم » چه دانی که چیست .

۷٤۹ — دریغا ! دریغا ! که بس قاصر فهم آمـــده یی . در خبراست که روحِ اعظم تا در وجود آمد ، « الله » می‌گوید تا روز قیامت ، وهنوز حق « الف » بنگزارده بود ، وبه « لام » نرسیده بود . آخر کی تواند بود که اوّل حروفِ الهیت را از عـــلم خود داد بدهد تا بحرف دوم پردازد ؟ هیهات ! هیهات ! هرچه در علم خدای است همه در طیّ عز « الم » است ؛ اما مرد بایدکه بویی داند برد . این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی — صلعم — را درمیان آن ، بتودوست نوشته ام . پندارم رسیده باشد ، پس بر آن وقوف افتاده .

۷۵۰ — ای عزیز ! نماز فرض است . وقرائت فاتحة الکتاب در او ، یك رکن است ، و « الحمد لله » از فاتحه یك کلمه است . اگر خواهی که الحمد لله گویی ، این علم آموز که طلب العلم فریضة . لعمری ! « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » ؛ امّا جهد خود بجای آور . وچون بدانستی که از حصر بیرون است ، آنگه بدانسته باشی . حالی هنوز دوری . چون بدانستی که نعم او بتمامی بدانستن محال است ، با تو گویند : « إنّ الله لغفور رحیم » ، « لا یکلف الله نفساً إلا وسعها » . مقصود آن بود که بدانی که بیش از آن است که در فهم

---

1 نگفت . . . نخواهد M - T S P N I / 5 اول M N P S الف اول T / 6 داد بدهد T N داد ندهد S وا دهد M / پر دازد M I S P N M رسد T / 7 الم T P N M I الف ولام S / 8 بویی S N بوی T P M I / نقطـه T S N M نکته P I / مر T S N M - P I / 12 یك N - T S P M I / 13 - 14 ابراهیم 14 : 34 ك / 14 حصر S P N M I حضرت T / 15 نعم T S P M I نعمت N / 16 بدانستن T P N M I بدانستی S / گویند T S M گوید P N I / النحل 16 : 18 ك / 16 - 17 البقرة 2 : 286 م / .

گنجد . اکنون که خودرا محو بدیدی در میان کرم بی علّت ما ، اکنون ما خود به نیابت از تو شکر خود کنیم که مـــا مستغنی ایم از شکر تو « فإن الله لغني حمید » غنيٌ عن شکرك . حمیدٌ أي حمَد نفسه بنفسه . جل الواحد الاحد وعزّ الکریم الاکرم . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله اجمعین .



1 که TSN اگر M ـ PI / اکنون ما TPMI اکنون S ـ N / 2 ازتو N TSN تواز تو PMI / کنیم TSM بگوییم PI گفتیم N / 2 ـ 3 ابراهیم 14 : 8 لك / 3 نفسه TSNM PI / 4 والسلام TSPI ـ NM / والحمد لله TSPM ـ NI / رب العالمین TSM ـ PNI / 4 ـ 5 وصلی . . . اجمعین M وصلواته علی محمد وآله الطاهرین T والعاقبة للمتقین S ـ PNI /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۵۱ – حق تعالی آن برادر أعزرا در ضمان سعادت وسلامت بداراد . بدان ای دوست عزیز که این نبشته شب پنج شنبه نوشتم، سلخ شوال في الثلث الاول من النصف الآخر. ودیروز آدینه نوشته‌یی خواستم نوشتن، در این معنی که « یا أیّها الناس اذکروا نعمة الله علیکم » . در آغاز خود بعالمی دیگر افتادم . واز آن مقصود که مرا بود باز ماندم . اکنون آن نوشته چون تمهیـــدی دان این مکتوب را ، ودر اینجا مقصود بشنو ! وارجو که آن نوشته‌آید که در دل می گذرد ، وبعالمی دیگر نیفتم .

۷۵۲ – ویقین دان که شکر راه بهشت است . از آنجا باشد که در تفسیر گویند : « اهدنا الصراط المستقیم » أي طریق الجنة . وگویند : « لأقعدنّ لهم صراطك المستقیم » هو طریق الشکر . همه یکی بود؛ اما هرکه معنی از لفظ طلبد ، مغایرتی پندارد . وکسی که لفظ تبع معنی داند ، شیطان در چنین مهالك راه برو بتواند زدن .

بسم . . . الرحیم M ومن رسائله رحمه الله ۱۶ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والستون بسم . . . الرحیم اعتصمت بالحي الذي لا یموت S / 2 ـ 6 حق . . . ماندم S M ـ N / 3 ـ 4 في . . . دیروز M ـ S / 3 الفرقان 35 : 3 ك / درآغاز M ـ S / بعالمی M در عالم S / 6 که مرا بود M ـ S / 7 ودر اینجا مقصود S M واز اینجا آنچه مقصود است N / 8 می گذرد S میگردد N M / 9 باشد S M بود N / گویند S M گویـــد N / الفاتحـــة 1 : 6 ك / 10 ـ 11 الاعراف 7 : 16 ك / 10 ـ 11 ای . . . المستقیم N M ـ S / 13 برو S M بروی N / .

* * * تمامة شصتم S 64 . N 16 . M 57 * * *

۷٥۳ – ای دوست عزیز ! آنکه از لیث ، مثلا معنی گوش دارد ، چون لفظ اسد بشنود ، گوید : همان است که شنیدم وهردو یکی است . اما اگر کودکی بود که تازی نداند ، واز لیث عین اسم ونقش حروف می شنود ، چون لفظ اسد بشنود گوید این نه آنست ؛ زیرا که آن لفظ لام ویا وثا بود ، واین لفظ دیگر الف وسین ودال است . واین را برهـــانی پندارد . وآن کس که گوید : اسد عین لیث بود، غلطی داند قطعاً. ونداند که انکس در معنی اتحاد دعوی کرد. یا نه ، او نیز این قدر داند که لفظ لیث واسد متغایراست . اما بر کودك سماع حروف غالب بود . چون با او گویند لیث چه بود ؟ حـــالی گوید : لام ویا وثا ، وبر عاقل معنی غالب بود ، چون اورا بپرسند که لیث چه بود ؟ حالی گوید که شیر ، « ولکل درجات مما عملوا » و « کل یعمل علی شاکلته »؛ أمّا « والله فضل بعضکم علی بعض ». کودك در آنچه گفت بنزدیك عاقل معذوراست ، اما عاقل بنزدیك کودك مخطی بود .

۷٥٤ - اکنون بدانکه اگر کسی گوید که همهٔ قرآن در سورت فاتحه است ، راست بود ؛ اما بود که افهام ِقاصر بدین راه نیابد . وهمچنین گویند که فاتحه همه در « بسم الله » است ، وراست بود این ، تا انجا که گوید : همه در نقطهٔ بای ِ« بسم الله » است، وبنزدیك اهل الفهم عن الله این حدیث روشن تر از آفتاب است . اما « إنّ الله حرمها علی الکافرین ». چه کنند مسکینان؟ « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » .

---

1 آنکه . . . دارد S M بدانکه هر که تازی داند چون لفظ لیث شنود شیر فهم کند و N / 2 است که S N – M / 3 بود S N است M / لیث S M لفظ لیث N / نقش S نفس N M / می S – N M / 5 دیگر S N – M / است S – N M / 6 بود S N است M / در S M که در این N / 7 یا نه S M – N / 9 لام ویا وتا S M ل ، ی ، ث N / 10 که شیر S M شیر بود N / الانعام 6 : 132 م / 10 – 11 الاسراء 17 : 84 ك / 11 اما S M – N / النحل 16 : 71 ك / 14 راست بود S N درست است M / گویند S M اگر گویند N / 15 و S – N M / 17 است S N بود M / الاعراف 7 : 50 ك / 18 الانفال 8 : 23 م / .

٧٥٥ – ای دوست عزیز ! باشد که ترا این همه بمثالی بر حد عقل تو، معلوم توانم کرد. بدانکه اگر اسامی موجودات آسمان وزمین، در مجلدات بسیار نویسند، چون سکین وسراج ومحبره وقلم واصبع وذهب وفضه وکوکب ونار وهوا، آنگه گویند: هرچه در این مجلدات است، همه در این‌دو کلمه است «السماوات والارض». عاقل داند که او چه گفت؛ ولیکن رهبان گمراه گشت وهرقل جاهل.

٧٥٦ – اکنون در فاتحة الکتاب، یك کلمه این بود که «رب العالمین». آخر نه هرچه از همهٔ قرآن مفهوم بود، از لفظِ «عـــالمین» فهم افتد، ودر «بسم الله» همچنین بود مع زیادة؛ اما باشد که از فهم تو دورتر بود. ودر نقطهٔ بای «بسم الله» نیز همین بود؛ اما فهم تو هنوز خام است. باش تا غمِ دینت گیرد، واز سلطان ترا چندان یاد آید که از گلخنی ! بُو که دَبُو ! بجلالِ قدر لم یزل ولا یزال که تو در چشم مردان، کمتر از کودك شیر خواره در راهِ دین بار خدایی. اوجو که این حرمان بکنار گورنبری ! واین افلاس بنزدیك خدا نبری ! «ولعلّ الله یحدثُ بعد ذلك امراً». تا بدان مقام نرسد کودك که از لفظ معنی شنود، نگوید که اسد شیر بود؛ لا بل همهٔ فهمِ او این بود که اسد، الف وسین ودال بود. نه پنداری که هیچ آدمی این چنین بیان کرده است، یا تواند کرد الا ما شاء الله !.

---

1 عزیز SN – M / این همه M این NS / بر M N از S / 2 بدانکه M – ST / اسامی SM اسمای N / آسمان وزمین S سماوی وارضی M N / 3 وعبره SM – N / 5 السماوات والارض SM السماء N / داند SM دانست N / 6 گشت . . . جاهل NM وجاهل گشت S / 7 کله SM کله است وآن کله N / 8 همه SN – M / 9 تو SN – M / 10 نیز همین S همچنین M همین N / 11 بو که دبو NM بود که تو S / 12 ولا یزال S – M N / 13 بری S نبری NM / 14 الطلاق 65 : 1 م / 14 – 16 نرسد . . . نگوید SM رسد کودك که لفظ معنی گوید N / 15 همه SM – N / 16 هیچ SN – M / این چنین M چنین N این S / .

۷۵۷ – اکنون در خور فهم خود گوش دار : « وتلك الامثال نضربها للناس » گفت: گوشدار! « اولئك كالانعام بل هم أضلُّ سبيلا » . اگر در جمله بودندی ، نگفتی که « وما یعقلها إلّا العالمون ». مقامی هست در راه سالك ، چون بدان مقام رسی ، بدانی که چه معنی که همهٔ قرآن در نقطهٔ بای « بسم الله » بود . عجبا از ناپاکان ودلیران معذورش دار . توقیع وطغرای سلطان اورا دلیر میدارد . « لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسولُ عليكم شهيداً » . با سرِ آن مثل روم که میخواستم گفتن ، پیش از آنکه سیلاب در آیدونویسنده را ببرد ، از بهر تو ای دوست خودرا با ساحل میآورم ، یا نه ، هندورا به آسیا که دید؟ مَثَلِ همدانی است . ندانم که شنیده یی یا نه ؟ اگر نه ، لا بل ولا بل فرمانِ نبوت ، مارا با ساحل میآورد که سیروا سیر أضعفكم بالخشية رفقا بالقوارير . معاشر العلماء ! كلموا الناس على قدر عقولهم . « إنْ كنتم تحبون الله فاتبعوني » راه من آنست که أُمرتُ أن أُنزّل الناس منازلهم فاكلمهم على قدر عقولهم .

۷۵۸ – اگر در دائرهٔ العلماء ورثة الانبيايي ، « فاتبعوني » ، كلموا الناس ، سمعاً وطاعة ، غزل :

فرود آر ای عماری دارِ آن ماه ... عماری یك زمان بر گوشهٔ راه
مهارِ اشتر از منزل مکش پیش ... مشو در خونِ ما الله الله

---

1 خور M خود S دوم N / 1 ـ 2 العنكبوت 29 : 34 ك / 1 ـ 2 وتلك . . . گوشدار SM ـ N / 2 الاعراف 7 : 179 ك و 29 : 44 / 3 العنكبوت 29 : 43 ك / در S بر NM / 4 كه چه M چه S كه N / 5 بود M است SN / 6 البقرة 2:143م / 7 سر SM پس N / 8 ببرد S برد M نیز برد N / آسیا SM آسیاب N / 9 ندانم كه NM ندانم S / یانه S ـ NM / اگرنه SN ـ M / ولا بل SM ـ N / بالخشية M بالخسر S ـ N / 11 ـ 12 آل عمران 3 : 31 م / 12 فاكلمهم S نكلمهم NM / 14 فاتبعونى MS از فاتبعونى N /.

مرو چند ان که ما یك دم بر آریم   مگر کز حالِ ما اندیشد آن ماه
مگر دستور باشد تا در این راه   چو دیگر بندگان باشیم همراه
بآبِ دیده گردِ ره نشانیم   چو فراشانِ موکب گاه‌وبیگاه

چون کشتی غرق خواهد شدن ملاح را، چندان غم گیرد از کار خویش که از کس اورا یاد نیاید . تو یك ساعت منتظرمی باش ، تا مرا با من دهند . آنگاه نصیب تو با تو دهم ، إنْ أخّر في الاجل . گفت چبود ؟ گفت : المؤمن اذا خلا ترنم . من لم يتغنَّ بالقرآن فلا اغناه الله. عليك سلام الله يا معاذ ! تعالوا نؤمن ساعةً . خرمن سوخته را جز خرمن سوختگان نشناسند . شعر :

آیا بود آنکه باز بینم رویت ؟   در دیده کشم چو سرمه خاك کویت ؟
گر قدر تو دی همی ندانست رهی   امروز همه جهان و تایی مویت

« وانـك لعلى خلق عظيم » . بیت :

تیغ خویش از خون هر تر دامنی رنگین مکن
چون تو رستم پیشه‌ئي آن بِهْ که بر رستم زنی

٧٥٩ — مجنون صفتی باید اولاً ، تا در دام لیلی تواند افتاد . اگر صد هزار هزار مجنون صفت باشند که همه افتاده اند ، بیك غمزهٔ لیلی . شعر :

صفراءُ لو نظرتْ يوماً الى حجرٍ   لأثرتْ سُقماً في ذلك الحجرِ

1 حال SN خاك M / اندیشد SM بیندیشد N / 2 دستور SM دشوار N / 4 چون SM چو N / شدن S شد NM / از کار M در حق SN / 6 گفت المؤمن SM المؤمن N / 7 علیك SN علیکم M / 8 سوخته SN سوختگان N / شعر SN بیت M / 9 بود آنکه M S بودا که N / 10 گر . . . همی SM کز . . . اگر N / شعر N / تایی S تای M تادر N / 11 القلم 68 : 4 ك / 13 بر SN با M / 14 اولاً SN – M / 15 هزار SM – N / شعر NM – S / .

از غمزهٔ تو رخنه شود سنگ سیاه . عجبا از این سودای حدیث عجبا !
رباعی :

گر رنگِ رخت بباد بر داده شود باد از طرب رنگِ رخت باده شود
ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی کوه از لبِ تو عقیق و بیجاده شود

ولو تَفَلَتْ فی البحر والبحرُ مالحٌ
لاصبح ماءُ البحرِ من ریقها عذبًا

ای آنکه به نیکوی بماهی مانی بر تو به وجود اگر بکاهی مانم

سنة الله . مرا است این دو بیت :

یك روز گذر کردم در کوی تو من تا گاه شدم شیفتهٔ روی تو من
بنواز مرا که از پی بوی تو من ماندم شب و روز در تکاپوی تو من

این بیت از خاص خاطر است :

صد هزاران جانِ متواری درآری زیر زلف
چون بده کوکب کنندِ عقلها را خم زلفی

۷۶۰ — جهان عشق پر عجایب است ، اما عاشقی باید که در این حدیث بویی برد ، چنانکه گویند :

اندوهِ تو می‌دواندم گردِ جهان سودای تو پیدا و نشانِ تو نهان

ای دوست عزیز ! آمدم با پیش تو ، با عشق درآی تا عجایب بینی . اگرچه راه می زنند ، اما تمامی هم نخواهم کردن . این مثل بشنو در مثال نقطهٔ بای

1 سودای حدیث S سودا N حدیث M / عجبا رباعی N نظم M شعر S / 4 ور N S گر M / 8 سنة الله S ـ N M / مرا است این دو بیت N ـ S M / 9 روی S M بر روی N / 10 پی N M خوش S / 11 این ... استM این دو ... است بیت S بیت N / 13 عقلها را خم حلقها را خم M عقلها را کم N / 14 عاشقی باید S تا عاشقی بود N M / 17 آمدم با N M آمد S / تو S M تو مصراع N / 18 بای M ب N ـ S / .

بسم الله که جهانیـــان را از آن بسی فتوح خواهد بود . کودك از اسد حروف بیند ، عاقل معنی شنود ، وهمگی خیال او صورت شیر بود . اما اگر عاشقی بود که حروف شیر مثلا بخطِ معشوق بیند ، یا از زبان معشوق بشنود ، همگی او تلذذ بود بسماعِ صوتِ معشوق یا دیدن خطِ او . « ولله المثل الاعلی » . این عاشق نه حروف شیرداند ، نه معنی شیر ؛ زیرا که لذّت سماع او از معشوق اورا بغارت بداد . اورا پروای کار دیگر نماند . اگر بجای اسد ذیب گوید : یا عسل گوید ، یا سم گوید ، بنزدیك عاشق همه یکی بود . واز همه یك قوت خورد ، ویك چیز داند . اگر چه عاقل معانی این الفاظ متغایرداند ، عاشق همه را یك معنی داند ، که او غافل است از فهم مسمیاتِ این الفاظ ، ومستغرق است در لذتِ ادراك آوازِ معشوق . لذت ادراكِ آوازِ معشوق عاشق داند .

٧٦١ — بو جهل از « تبّت یدا ابي لهب » ظاهر معنی شنید. کودك همهٔ حروف شنید بی‌معنی : بوجهل در ادراك معنی از عدد حروف غافل بود ، وحــکم آن حروف در عالم عقل وتمیز باطل گردد . عاشق از « تبت یدا ابي لهب » چیزی دیگر شنود که بوجهل‌را آنجا راه نیست . « وجعلنا من بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا يبصرون » ، « وإذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » . « يحبونه » از « يحبهم » در خلوتخانهٔ « كهيعص » شنودند آنچه شنودند . السر بيني وبين عبدي « فأوحى الى عبده ما اوحى » :

گفتم صنما زعشق تو بخروشـــم   لب بر لبِ من نهادو خاموشم کرد

1 بود S N ـ M / 2 شیر M اسد S N / 7 گوید باسم گوید S M گویند باسم گویند N / 10 لذت . . . داند M ـ S N / 11 و 13 لهب 111 : 1 ك / شنید S M دید N / کودك همه N کودکی همه S کودکی همین M / 12 معنی از عدد S N این معنی M / 13 حروف M ـ N S / 14 یس 36 : 9 ك / 15 ـ 16 الاسراء 17 : 45 ك / 16 المائـــدة 5 : 54 م / 17 ـ 18 النجم 53 : 10 ك / .

۷۶۲ — فضیل عیاض رهزنی کردی. چون «أَلَمْ یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله»، بشنید، اورا بغارت قهرِ ازل یا لطفِ ازل بدادند. همه ممکن بود وتو ندانی. اگر بجای این آیت، «اقتربَ للناس حسابُهم» شنیدی، یا «قد أفلحَ المؤمنون»، یا سورهٔ «إنّا أنزلناه»، بجلال قدر ازلی که همین کار با او کردی. ودر حق او همه یك معنی داشتی «طه» در حق عمر خطاب کرد آنچه کرد، وخوا هرش که میخواند ندانم که دانست که چه می گوید، یا نه چون وقت سایه افکنده بود، اگر بجای «طه» «کهیعص» بودی، یا «یس»، یا «حمعسق»، همه یکی بودی. ترا همه یکی بودی بر همه یکی نماید. عاشق را کلامِ معشوق همه یکی نماید. واز همه قوت برابر خورد، تا از مقام مبتدیان در گذرد.

۷۶۳ — والله العظیم شانه که این در بدایت عشق بود که هرچه در همهٔ قرآن بود، در نقطهٔ بای «بسم الله» بود. تا غلط نپنداری اما این بدایت را نهایت کو؟ صبح نزدیك است وطبع ملول گشت، ونهاد بشری ضعیف است، ودل بار برگیرد چندانکه خواهی اگر بشریت سستی نکردی. وعالم ملکی بس تنگ است. وسعتِ عالمِ خدا را جزدل آدمی نداند «أفمن شرَحَ اللهُ صدره للاسلام فهو علی نور من ربه»، «والله واسع علیم»، «أرضُ الله واسعة»، «تؤتي الملكَ من تشاء»، «وزاده بسطة في

---

1 ره S N واه M / چون S M – N / 1 – 2 الحدید 57 : 16 م / 3 – 4 الانبیاء 21 : 1 ك / 4 المؤمنون 22 : 1 ك / القدر 97 : 1 ك / انزلناه N M انزلناها وفرضناها S / 5 قدر ازلی S قدر ازلی N وقد لم یزل M / همین N M این S / با او M وا S – N / 6 و 8 طه 20 : 1 ك / طه N M که طه S / کرد آنچه S N آنچه M / که S N – M / 7 دانست N M ندانست S / می گوید S می خواند N M / 8 مریم 19 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / حمعسق M حم S N / 9 ترا همه یکی بودی N M – S / بر S ترا N M / 11 شا نه N M شاید S / 12 بای S M ب N / 13 را نهایت M – S N / 14 ضعیف S M بس ضعیف N / بار بر S M باز N / 15 تنگ S M نیك N / 16 الزمر 39 : 22 ك / 16 – 17 البقرة 2 : 247، 261، 268 م / 17 النساء 4 : 97 م / آل عمران 3:26 م / البقرة 2 : 247 م /.

العـــلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء » وحی را که داند ؟ « أكان للناس عجبا أن اوحينا الى رجل منهم » . وحی اقسام است . در دو قسم علمای راه خدا گفته اند که اولیاء را هیچ دخلی نیست . در باقیِ اقسام ، اولیا وانبیا مشترکند « وإنك لتلقي القرآن من لدن حكيم عليم » .

٧٦٤ ـ کجا افتادم دیگر بار ؟ وچه جای اینست ؟ بجان وسر عزیز تو ای دوست که این مکتوب می خواستم که مشتمل بود بر شرحِ نعم خدای تعالی اکنون که نبد ، مرا بدین در چه گناه ؟ لا ذنبٌ لي في ذلكم طرفي على قلبي جنى . « والله غالب على امره » و « ويأبى الله الا مـــا يشاء . پیوسته می‌نویسد ، وسوال میکند تا ببهانهٔ آن چیزی می نویسم که پدید نیست که در هر نوشته چه فتوح خواهــد بود خلق را . باشد که من وتو نیز به طفیل به مطلوبی راه می یابیم . ونوشته‌های مرا على الدوام مطالعه می کند تا دل خراب نگردد . باشد که روزیِ روی فرجی ببینی . سرّی سقطی می‌گوید که هرچه من در آنم از برکت دعای معروفِ کرخی دانم که روزی یتیمی را بدر دکان من آورد ، وگفت این را جامه بکن . چون میرفت ، دعا گفت. آنسك الله به ، وبغّض اليك ما انت فيه . این همه از آن دانم .

٧٦٥ ـ مرا بد عایاد دارد . روز فقر خویش را فراموش نکنند . وروز عرفه بعد العصر الى المغرب حديث در باقی کند ، وجایی خالی حاضر شود ، ومارا بدعا یاد دارد وگوید : یا رب ! کارکِ قاضی در دین ودنیا تمام کن ! وهر

---

١ ـ 2 یونس 10 : 2 ك / 4 النمل 27 : 6 ك / 5 جای N رفت S M / 6 خدای S N الله M / 7 بدین درچه SN در نم درجه M / 8 جنی NM حبنا S / یوسف 12 : 21 ك / 9 پدید N دیدار S M / 10 خلق S M عالیان N / نیز N ـ S M / طفیل به S طفیل M N / 11 می S N به M / کند S M کن N / 12 باشد S وباشد N M / روی N M ـ S / 13 در آنم N دانم S M / کرخی S ـ N M / که N M ـ S / را S M ـ N / 14 دعا S ـ N M / 15 همه. S M همه را N / 16 ـ 18 وروز . . . هر S M ـ N / .

دعا که کند، مقبول بود، ومستجاب تا داند. واز جملهٔ دعوات صد بار بگوید: بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله. ما شاء الله کل نعمة فمن الله. ما شاء الله الخیر کله بید الله. ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله. که این دعای خضر والیاس است، ویقین داند که چون ساعت عشیهٔ یوم عرفه، در سال وقت نیست الا اهل معرفت‌را که پیوسته ایشانرا با دوست عرفه وقدر وآدینه است چنانکه شنیده‌یی. ای دوست مرا شنبه وآدینه یکی است. وقت مغرب همه روز عرفه بحضور تمام پانزده بار بگوید: لا إله الا الله. واگر خود را هیچ دعا نگوید، شاید؛ اما هفت بار بگوید که اللهمّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات، والمسلمین والمسلمات، حیهم ومیتهم، شاهدهم وغائبهم، قریبهم وبعیدهم، إنك تعلم مثواهم ومنقلبهم. والسلام. والحمد لله رب العالمین.



1 ـ 10 دعا ... العالمين M S ـ N / از S در M / 3 که S ـ M / 5 آدینه S ادینه یکی M / 6 شنیده‌یی M تو شنیده‌یی S / 7 مغرب M الغروب S / پانزده S پازده M / 10 قریبهم S ـ M / والحمد M علیه اولا وآخراً والصلاة على خير خلقه محمد وآله اجمعين والحمد S / ودر اینجا نسخهٔ S چنین پایان یافته است: لله الحمد والمنة فرغ عن تعليقه بعون الله وحسن تأييده وتوفيقه على يد العبد المذنب الضعيف المحتاج الى رحمة الرب القوي الغني يونس بن شادي ولي الدين اللاذيقي المولوي اصلح الله شأنه وغفر ذنوبه. وقد تم النصف الاول من هذه الرسائل في جمادي الثانية لسنة ثلاث وثلاثين وسبعماية. وتم النصف الآخر في شوال المبارك لسنة اثنين وستين وسبعمائة.

امرت ويبقى بعد ما قد كتبته فيا ليت من يقرأ كتابي دعا ليا
لعل الهي يعف عني بفضله ويعفو تقصيري وسوء فعاليا

آمين يا رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٦٦ – دو نوشتهٔ دیگر در معنی « اذکروا نعمة الله » نوشتم سوی آن برادر اعزّ ، أطال الله في طاعته بقاه ، ولقّاه سؤله وأتاه في الدارين مأموله . ارجو که رسیده است وآن مقصود که بود در آن نوشته ها نیست . بدان که اذکروا صیغت امراست ، وهذا الامر يقتضي الاستحباب عند الظاهريين من اهل العلم ، ويقتضي الوجوب عند اهل التحقيق السالكين لطريق الله .

٧٦٧ – وهر چه در قرآن بینی که صیغت امر است ، همه را این حکم است که « فاعتبروا يا اولي الابصـــار » ، « قل سيروا في الارض فانظروا كيف » ، « انظروا ماذا في السماوات والارض » ، « ادعوني استجب لكم » ، « وخافون إن كنتم مؤمنين » . وامثاله كثيرة . بنزدیك اهل ظاهر ، مستحب بود ، اما اهل الفهم عن الله بدانسته اند که همـــه فرض است . ای عزیز ! صاحب همتی که بنزدیك او بسعادت قصوی رسیدن فرض بود ، لا بد هرچه او را بدان سعادت رساند فرض بود ، بنزدیك او . اما آنرا که دماغ از این

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ١٧ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الستون بسم . . . الرحيم اعتصمت بالحي الذي لا يموت S / 2 دیگر P I – S N M / الفاطر 35 : 3 ك / 2 – 3 سوی . . . بقاه I S P N – M / 3 في طاعته S N – P M I / ولقاه . . . مأموله S P – N M / ولقاه S ولقى P I / 4 است S P M I باشد N / نوشته ها S N M نوشته P I / 7 که S N M که آن P I / 8 الحشر 59 : 2 م / 8 – 9 النمل 27 : 69 ك و 29 : 20 و 30 : 42 / 9 يونس 10 : 101 ك / الغافر 40 : 60 ك / 10 آل عمران 3 : 175 م / 11 بود S N M است P I / الله P M I لله بحقيقت N الله بيقين S / 13 اورا P I – S N M / .

• • • تمة شعث ربكم . S 60 . P 33 . N 17 . M 58 . I 33 a • • •

همت خـــالی است اورا این فرض نیست . هرکه را فرض است که مستوفی سلطان بود مثلاً ، اورا علم حساب و کتابت آموختن فرض بود . امّا جولاهه و کناس را این فرض نیست . فان الهموم بقدر الهمم ، چنین تواند بود :

وکل طریق أتاه الفتی علی قدّر الرجل فیه الخطی

۷۶۸ ـ آنرا که عاشق کال بوبکر صدّیق وابراهیم خلیل آوردند لا بدّ پای بدو کون باز نیاورد « یریدون وجهه » ، دنیـــا وآخرت اورا کجا سیر می‌کند :

کرا لبان تو باید، شکرچه سود کند؟ بجای مهر تو،مهری دگرچه سود کند؟

خلیل‌را فرض راه بود که چندین بار بشنید: یا قدوس!وچندین رمه گوسفند بقابل این کلمه داد . نام معشوق شنیدن اورا عزیز تراز جان بود چه جای رمهٔ گوسفند بود . آن ساعت جبرئیل عروج می‌کرد ومی‌گفت : بحق اتخذتــــه خلیلاً. اما مجنون صفتی باید که در نام لیلی شنیدن جان تواند باخت. فارغی‌را از عشق لیلی چه خبر ؟

۷۶۹ ـ بوبکر صدیق چیزی خورده بود از دست غلامی ، وندانست که آن از وجه مستطاب است یا نه . پس از آن مگر اورا برآن وقوف افتاد ، از غلام خود پرسید که آن طعـــام از کجا آوردی؟ گفت : « تکهّنت لبعض

---

1 همت S P M I همه N / اورا این فرض S M وی را این فرض N فرضی P I / هر N M وهر P I / S است که S N M است او اهل تحقیق است مثلا چون کسی خواهد که P I / 2 سلطان بود S P M I بود از ان سلطان N / مثلا S N M - P I / علم . . . فرض S N M حساب آموختن وکتابت وعلم آن بروی فریضه P I / جولاهه P M I جولاه S N / 4 الرجل P N M I رجلیه S / 5 عاشق P N M I عشق S / 9 ـ 16 که چندین . . . لبعض P N M S ـ I در نسخه I در اینجانیمهٔ دوم نامهٔ 57 نوشته شده است که در سطر 8 صفحهٔ 435 ببعد چاپ شد / 9 بشنید S P M بنشنید N / 10 معشوق P N M معشوق او S / 11 بود S است P N M / 12 جان S P M جان را N / 13 خبر S M خبر از این نقط P N / 15 مگر او P N M ابو بکر S / برآن P 2 M بدان N / .

أحياء العرب فاعطوني ذلك. وقد نهى رسول الله ـ صلعم ـ عن حلوان الكاهن، ـ والحلوان ما يعطى الكاهن ـ چون بوبکر این بشنید ، انگشت در دهن کرد وقیٌ کرد . واگر از فقهای ظاهر پرسی ، گویند : چون در حال خوردن ندانست ، اورا البته درآن هیچ بزه نیست که اگرخودشراب خورد ونداند ، ویا مُردار خورد ونداند او معذوراست ، قی کردن‌را چه معنی ؟ با آن فقیه بگو که لیس بعشك فادرج ! نه کار تواست ونه کار پسر عم ِتو !

فاعمد لما تعلو فمالك بالذي   لا تستطيع من الامور يدان

اهل ظاهررا کار با ظاهراست . ایشانرا بحقیقت ِ این حدیث راه نیست .

۷۷۰ ـ جوانمردا ! « وخافون ِ » فرض راه بوبکر بود . عاشق چه کند که از معشوق نترسد ، یادآورد « خفني كما تخاف السبع الضاري ! لعمری ! آنکه عاشق لیلی نیست آنچه فرض راه مجنونست ، اورا فرض راه نیست . درراه عمرخطاب کدو بر دلق دوختن فرض بود ، ودرراه اویس بازیچهٔ کودکان بودن فرض بود . اما بوجهل‌را فرض راه طلب ملك مکه بود ، ومصطفی‌را از آنجا بیرون کردن فرض بود .

۷۷۱ ـ چون مصطفی درراه ِ مدینه میرفت وا بوبکر، بخارستان رسیدند، ومصطفی را ـ صلعم ـ پای برهنه شده بود . بوبکر اورا دردوش گرفت .

---

1 ـ 16 احیاء . . . گرفت S P N M ـ I / 1 احیاء P N M حی S / 2 والحلوان S P N ـ M / 3 کرد S N M کرد تا هرچه خورده بود بدر انداخت . چون هیچ طعام نماند خون از شکم انداخت P / چون S ـ P N M / 4 مسکه P M و S ـ N / 5 او N M و S ـ P / 6 که S P M ـ N / 7 فاعمد S P فاعمل N فاعبد M / بدان S ـ P N M / 8 اهل S P N که اهل M / 9 آل عمران 3 : 175 م / 11 او را فرض راه N M او را فرض S فرض راه او P / 12 بر S ـ P N M / 12 ـ 13 ودر . . . فرض بود M ـ S P N / 13 طلب S P M ـ N / 14 فرض بود S P N ـ M / 16 مصطفی را S مصطفی P N M / در S P بر N M .

عوام پندارند که اورا از آن رنجی بود. ندانند که تاریخ روزگار بوبکر بود. مگر —والله اعلم— در همهٔ عمر خویش آن شادی ندیده بود. هیچ دانی که بوبکر آن ساعت وقت خودرا بانشاد کدام بیت می‌گذرانید؟ بشنو! ارجو که بشنوی، اما ترا هنوز گوش عاشقان نیست، این چون شنوی؟

بانگِ جوی مولیـــان آید همی　　بوی یا رِ مهربان آیـد همی
رودِ جیحون ازنشاط روی‌دوست　　خنگِ مارا تا میان آید همی
دشتِ آمو با درشتی ریگِ او　　زیر پایم پر نیـــان آید همی

بجلال قدرِ لم یزل تا نرسی نشنوی «اِنّهم عن السمع لمعزولون».«فاعتبروا یا اولی الابصار» فرضِ اولو الابصاراست. اما «صمٌّ بکمٌ عميٌ» را فرض نیست.

۷۷۲ — ای عزیز! از مقصود خود باز میآیم. «اذکروا نعمة الله» فرض است در راه خدا؛ زیرا که صاحب همت‌را از «وقلیل من عبادی الشکور» بودن فرض است. وشکوری بی ذکر نعم بل بی ذکر منعم نبود. ای عزیز! اگرچه ذکر نعم شکر نعم بود، اما شکرنعم دیگر بود، وشکر منعم دیگر، «واشکروا لي ولا تکفرون». اما این خطاب با مردمان است «یا أیها الناس

---

1 - 15 عوام . . . الناس S P N M - I / پندارند S N M الناس دانند P / از S P M مگر N / که تاریخ P N M با رنج S / 2 همه S P N - M / 3 بانشاد S N النشاد P M / 4 عاشقان P M عاشقانه N عاشقات S / شنوی N M شنوی اسمعك الله S شنوی اسمعك الله بالخیر . رود کی گوید P / 5 بانگ . . . مولیان S P M یاد . . . عاشقان N / 6 - 7 رود ... دشت ... همی S دشت ... رود ... همی N P M / 6 رود S P M آب N / 8 قدر S P N وقدر M / الشعراء 26:212 ك / 8 - 9 الحشر 59 : 2 م / 9 البقرة 2 : 18 : و 171 م / 11 عزیز S N M برادر P / الفاطر 35 : 3 ك / 12 همت S نعمت P N M / سبأ 34 : 13 ك / 14 اگر . . . اما N از ذکر شکر نعم شکر منعم بود S P M / 15 البقرة 2 : 152 م / مردمان N M مردان S P / الفاطر 35 : 3 ك /.

اذکروا نعمة الله » . « اولئك كالانعام » از مردم نباشند بنزدیك مردم . اینجا بدانی که قرآن اهل الفهم عن الله شنودند . بوجهل – لع – هرگز نشنود. عمر خطاب گوید : لیس فی القرآن ذکر الاعداء ولا خطاب مع الکفار . در قرآن با « بل هم أضل » خطاب نیست ؛ اما ظاهریان‌را اینجا راه نیست . « وإذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افك قدیم ». والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .



1 ـ 6 اذکروا . . . اجمعین M N P S ـ I / 1 الفاطر 35 ؛ 3 ك / الاعراف 7 ؛ 179 ك / 2 قرآن S P M ـ N / 4 الاعراف 7 ؛ 179 ك / اینجا راه نیست M N S راه اینست P / 4 ـ 5 الاحقاف 46 ؛ 11 ك / 5 والسلام . . . العالمین S P M ـ N / 5 ـ 6 وصلی . . . اجمعین M ـ S P N / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۷۳ – اگر مرا بن باز گذاشتندی صداع کمتر دادمی . ولیکن لارأيَ لمن لا يطاع . بزرگان‌را دردسر دادن کار من نیست ، لیکن ، مکرة اخيك لا تعلل . ای بزرگِ دین ودنیا ! اولا مرا معذور دار ، اگر راه عادتِ خلق نسپرم در مکاتبات که مصطفی – صلعم – گفت : كلُّ محدث بدعـــة . واز محدثاتِ بدع یکی آنست که در نامه نویسند که العبد والخادم والفلان ، این بدعت است . بروزگار مصطفی بدوچنین نامه نبشتندی که : من فلان ابن فلان ، الی محمد رسول الله . واکنون اگر کسی این سنّت بکار دارد ، مردم برو شناعتِ عظیم کنند . واگر در این خوض کنم از مقصود که مهم تر ازاین است باز مانم . والاهم فالاهم .

۷۷٤ – ای عزیز ! بدان وآگاه باش که در گوهرِ تو چنانکه میشنوم از همگنان ، طلب سعادتِ أخروی درست . واین بزرگ دولتی است ، لا سيما في عصرنا . اما یک نکته بدان ، صورتِ خیر دیگراست ، وحقیقتِ خیر دیگر . نباید که همهٔ عمر خود خرج کنی در صورتِ خیر . وچون ناصیهٔ ملك الموت بینی ، جز پنداری غلط دردست خود نبینی « ويدا لهم من الله مــــا لم يكونوا يحتسبون » . قهر خود با تو تمام نماید . بدانی که این چه بود که « وقدمنا الی

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية و الستون بسم . . . الرحیم وبه نستعين . وما توفيقي الا بالله S / 3 لا يطاع (تصحيح) يطاع S / اخیك (تصحیح) اخوك S / 15 - 16 الزمر 39 : 47 ك / 16 الفرقان 25 : 33 ك /

* * * نامهٔ شصت ودوم S 61 * * *

ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » نعوذ بالله، جلالت ازلی که از این قوم خبر دهد ، چنین گوید : « الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون أنهم یُحسنون صُنعاً ».

۷۷۵ ـ صورتِ نماز دیگراست وحقیقت نماز دیگر. ازصورت بی حقیقت در قرآن مجید چنین گوید که : « فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون ». صورتِ زکات‌وصدقت دیگراست وحقیقتش دیگر. از صورتش که بی‌حقیقت بود ، چنین خبر دادند در کلام ازل که: « الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » ، « فمثله کمثل صفوان علیه تراب فأصابه وابل فترکه صلداً ، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا » ، « ذلك هو الضلال البعید » . فریاد از مکرِ ازل « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون » .

۷۷۶ ـ صورت روزه دیگراست، حقیقتش دیگر. از صورت بی حقیقت چنین خبر دادند از جناب محمدی ـ صلعم ـ : ربّ صائم لیس له من صیامه إلّا الجوع والعطش . همچنین در حج ، وهجرت ، وجهاد . گویند : هؤلاء الدواج ولیسوا بحاج . و« من کانت هجرته الی دنیا یصیبها، او امرأة یتزوجها، فهجرته الی ما هاجر الیه». ودر جهاد گویند که : ورب قتیل بین الصفین ، الله أعلم بنیّته . لا بـل در حقیقت لا إله إلّا الله گویند که : من قـال لا إله إلّا خالصاً مخلصاً دخل الجنة . أفضل مـا قلته أنا والنبیون من قبلی : لا إله إلّا الله . اما چون صورت بود وحقیقت نبود ، چنین گویند : « ومن الناس من یقول آمنّا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین » چرا چنین بود؟ زیرا که « یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواههم یضاهؤن قـول الذین کفروا من قبل » .

1 الفرقان 25 : 33 ك / 2 الکهف 18 : 104 ك / 5 الماعون 107 : 3 ك / 7 الدین (قرآن) مثل الدین S / النساء 4 : 38 م / 8 ـ 9 البقرة 2 : 264 م / 9 ابراهیم 14 : 18 ك / 10 الاعراف 7 : 182 والقلم 68 : 44 ك / 18 ـ 19 البقرة 2 : 8 م / 19 ـ 20 الفتح 48 : 11 م / 20 ـ 21 التوبة 9 : 30 م / .

۷۷۷ – ای عزیز ! این حدیث دراز است . واگر بتفصیل صورِ طاعات وحقایقش مشغول شوم از مقصود باز مانم . علی الجمله بدان که خیر می‌کنی ، لیکن ، اولاً میباید که مکامنِ شیاطین در نهادِ خود بدانی ، تا مغرور نباشی وبی حاصل نمانی. تا خلیل – صلعم – گوید: «ولا تخزني يوم يبعثون». گویی ترا کار چون خواهد بودن ؟ معذوری از دین جز نامی نشنیده‌یی . چه اگر تهدیدِ این آیت دیده بودی که « إنّ الدين عند الله الاسلام » کار تو برخلافِ آن بود . « قل هو نبأٌ عظيم انتم عنه معرضون »، « ولتعلمن نبأه بعد حين »؛ اما ترسم که چو بیدار شوی روز بود . گویی بار خدایا « أبصرنا وسمعنا فارجعنا نعمـــل صالحاً إنّا موقنون ». با تو گویند از جناب قهر ازل که « أولم نعمّركم ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير؟ » .

۷۷۸ – مهم ترین کاری که ترا در پیش است آنست ، که بدانی که ترا بچه مشغول میباید بودن ؟ از قرآن گوش دار که ترا بیان کند که « وما خلقت الجنّ والانس إلّا ليعبدون » . اما عبادت‌را صورتی هست وحقیقتی . إنّ الله طيّب لا يقبل إلّا الطيب ، « ألا لله الدين الخالص » ، « إنّ الذين قالوا ربنـا الله ثم استقاموا ». چون عبادت بی حقیقت‌را هیچ حاصلی نخواهد بود که « وما أمروا إلا ليعبدوا الله » ولیکن « مخلصين له الدين » .

۷۷۹ – چه گویی؟ ترا مهم ترین کارآنست که بدانی که عبادت‌را حقیقت چیست؟ ومقبول کدام بود ومردود کدام؟ وهان! وهان! تا نپنداری که مقبول ومردود مردانرا معلوم نیست که این هنوز در خـــامیِ بدایتِ مریدان معلوم شود . امـــا آنچه در نهایت واصلان‌را بلجهٔ کار معلوم خواهد شد که پارهٔ

---

4 الشعراء 26 : 87 ك / 6 آل عمـــران 3 : 19 م / 7 ص 38 : 67 ك / ص 38 : 88 ك / 8 – 9 السجدة 32 : 3 ك / 9 – 10 الفـــاطر 35 : 37 ك / 12 – 13 الذاريات 51 – 56 ك / 14 الزمر 39 : 3 ك / 14 – 15 فصلت 41 : 30 ك . والاحقاف 46 : 13 ك / 15 – 16 البينة 98 : 5 م / .

گفت ؟ وکه تواند شنید ؟ العلماء ورثة الانبیـــاء . از جناب نبوت علمارا وصیت چنین کردند که : کلموا الناس علی قـــدر عقولهم . طلب کن تا خود شرط قبول عبادت چیست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم . این از آن علم است ، واگر نکنی معذور نیستی .

۷۸۰ — ای عزیز ! مصطفی — صلعم — میگوید : سبق درهم بمایة الف درهم . آن علم طلب کن که بدانی که درمی به که باید داد ؟ وچون باید داد؟ وکی باید داد ، تا از صد هزار به بود؟ یا علي! — او — یامعاذ! اخلص في العمل، یجزك القلیل. ای عزیز! چون اخلاص بود اندك تو از بسیار دیگران به ! آن نشنیده‌یی که: یا حبذا نوم الاکیـــاس وبطرهم ، کیف یعیبون سهر الحمقی واجتهادهم . ولمثقال ذرة من صاحب تقوی ویقین اعظم عند الله مما طلعت علیه الشمس من المغرورین . نوم العالم عبادة ونفسه تسبیح ، همین معنی است .

۷۸۱ — در توراة چنین گفت: یا موسی! ما أُریدَ به وجهي، فقلیله کثیر، وما أُریدَ به غیر وجهي، فکثیره قلیل. گفت چه بود؟ گفت: چنین بود، آنرا که خواستیم بهرگونه که بود برداشتیم . هرکه‌را ما برداشتیم هرگز نیفکنیم . في وجهه شافع یمحو سیئاته من القلوب ویأتي بالمعاذیر. « فأولئك یبدّل الله سیئاتهم حسنات » عجباً !

واذا الحبیب أتی بذنب واحد　　جاءت محاسنه بألف شفیع

وآن مدبرِ دیگر هرچه صورت خیر دارد، همه شر است که من لم یکن للوصال أهلاً فکل حسناته ذنوب . « سبقت لهم منا الحسنی » خواستهٔ مایند . و « ذرأنا لجهنّم » راندهٔ ما یند .

---

9 نوم (تصحیح) یوم S / بطرهم (تصحیح) نظرهم S / 15 — 16 الفرقان 25 : 70 ك /
19 حسناته (تصحیح) احسانه S / الانبیاء 21 : 101 ك / 20 الاعراف 7 — 179 ك / .

۷۸۲ – وکرا رسد که چه یا چون گوید ؟ « لا یسأل عما یفعــل وهم یسألون » . ودر أخبار داود چنین خوانده‌ام که یا داود اسمع مني وحقاً اقول: الا ان اولیائي ... العمل ما یکفي الطعام من الملح . همانست که اخلص في العمل یجزك القلیل . صاحب ذوقی میباید کــــه بداند دست در فتراك دوستی آوردن و « وانی لك هذا » ومن لك به ؟ تا بود که ترا از جوال غرور بدر آورد :

وقائلة من امها طال لیله زیاد بن عمر ...

۷۸۳ – چه گویی ؟ مصطفی چرا گفت: ارزقني حبك وحب من احبك ؟ اگر از جمال ِ ازلی خبر نداری ، باری دوستان ِ اورا دوست میدار ! مصطفی – صلعم – می‌گوید که احبوني کحب الله . لا بل « فاتبعوني یحببــکم الله.» . زهی منقبت ! چه دانی که دوستی ِ دوستان او چه بزرگ دولتی است ؟ ارجو که بدانی. اگر این بندانی، هرچه دانسته باشی تا دانسته به‌است. اعوذ بك من علم ٍ لا ینفع . والسلام . والحمد لله رب العالمین . والعاقبة للمتقین .



3 . . . نسخهٔ S ناخوانا است / 5 آل عمران 3 : 37 م / 7 . . . نسخهٔ S ناخوانا میباشد / 10 آل عمران 3 : 31 م / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۸٤ – نوشتهٔ او عزیز وبرادر، سلك الله بــه سبیل السعادة الاخرویة والحیاة الطیبة السرمدیة، رسید وشاد شدم که سخنهای آشنایان دیدم همه. ارجو که آشنایی که من دانم در درون آن عزیز پدید آید. «وما ذلك على الله بعزیز». آشنایی دردرون چنان پدیدآید بروزگار که پختگی درمیوه وسپیدی در موی سیاه، وطول وعرض درآدمی، بروزگار.

۷۸٥ – ای عزیز! همچنانکه آدمی چون از مادر بزاید هرروز لحم وعظمش زیادت گردد، زیادتی که بحس بصر آنرا ادراك نتوان کرد؛ امـــا چون بحس بعـد سالی زیادتی بیند محسـوس عقل، حکم کند که هرروز لحظه فلحظه آن زیادتی پیدا میشد. وآن زیادت خفی التدریج بود. چه داند که بیك روز هیچ زیادتی محسوس نبود. واین زیادت قطعاً بود. پس هیچ وجه نبود الا که گوید: در هر نفسی ترقی بود. وبیاض در شعر سیاه و پختگی درمیوه،

---

1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانیة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S / 2 او عزیز وبرادر S آن برادر M آن برادر عزیز P / 3 شدم S M نمودم P / سخنهای S M سخن P / همه S P – M / 4 آشنایی S M آشنایان P / 4 – 5 ابراهیم 14 : 20 لـ / 5 درون S دل P M / 6 بروزگار S – P M / 7 هم S M – P / آدمی . . . هر روز لحم M آدمی . . . هر روز بنو لحم P هر روز آدمی . . . لحم S / 9 بعد . . . بیند محسوس M در محسوس بعد از . . . بیند P در محسوس بود . . . بیند S / 9 – 10 هر . . . فلحظه S M آن روز بروز ولحظه بلحظه P / 10 آن . . . شد S M زیادت پیدا می شود P / که S M که بیك ا رو P / 11 محسوس S M در محسوس پیدا P / پس S M پس آنرا P / 12 بود SM می باشد P /.

* * * نامهٔ شصت وسوم . S 62 . P 57 . M 90 * * *

وشیرینی در انگور پیدا آید، نه بیك روز بلکه هرساعتی نو ترقی پیدا گردد. ومثالش آن بود که گرسنه نان خورد، پس سیر شود. نه از یك لقمه سیر گردد بلکه از مجموعِ لقمه‌ها. اما لا بد سیری بعدِ لقمـــهٔ خاص بود. واین‌را امثله بسیاراست از عالم ملك.

۷۸۶ — والمقصود من هذا كله آنست که آشنایی در دل، در دین خـــدا ورسول ودوستانِ خدا بروزگار زیادت شود، ولکن زیادتی خفی التدریج. چنان نبود که بیك روز مثلا آدمی در خود کال بیند که پیش ندیده بود در خود. ولیکن یك سالی صحبت کند، مثلا سخنهای از معدن آمده شنود. چه میدانی که چه میشنوی! وبا دوستان او در آمیزد، ذره ذرّه صفات ایشان طبعِ او بدزدد وبحرکات وسکناتِ ایشان موصوف گردد. پس بعدِ سالی یقین بداند که بیش از آنست که سال گذشته بود. وباشد که هم صحبتی بود صاحب روزگار که دریك ماه صحبتِ او چندان تأثیر کند که در سالی بصحبتِ دیگری. وباشد که از مردی در یك ساعت ودر یك روز، چندان پردلی یا بد که زیادتی‌ظاهر در خود بیند. ولیکن این عزیز بود؛ زیرا که چنین مرد در وجود کم بود.

۷۸۷ — اکنون اینجا بدانکه پختگی در میوه چون پدید آید بروزگار، آنرا أسبابِ بسیار بود: خاك وآب وهوا بباید، وتابشِ آفتاب وماه،

---

1 انگور S M انگور وخرما P / آید S M شود P / بلکه . . . گردد S بل هر نفسی نوبنو نشو ونما حاصل می شود وترقی می پذیرد P بلکه هر ساعتی نشو ونمای نو حاصل می شود وترقی نو می پذیرد M / 2 شود S گردد P M / نه . . . گردد S نه بیکبار P M / 3 سیری S شبع P M / 5 در دین S با دین P M / 7 چنان نبود S M نه چنانکه P / کال S M زیادتی بیند وکال P / 8 صحبت S M صد صحبت P / سخنهای S وسخن M وسخنهای P / 10 ایشان S P او از صفات ایشان M / 14 پردلی یا بد S روشنایی بردل طبـــد P M / 14 بیند S M بیند وداند P / چنین S این چنین P M / 17 وآب و S بباید وآب بباید واختلاف P بباید وآب بباید و M / وماه S M – P / .

واختلاف الليل والنهار بيايد . واين اسبابِ ظاهر است كه هركس بداند ، اما اسباب ديگر بيايد كه هركسى نداند ، چون زحل ومشترى وستارگانِ ثوابت ، وهفت آسمان وكرسى وعرش « ما خلقناهما إلّا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون » . چون اكثر ندانند ، اقل لا بد بدانند . واين اسباب همه اگرچه بعضى همگنان دانند وبعضى خواص ، همه از عـــالم ملك دان ، واسبابى كه بغايتِ خفا است اسباب ملكوتى است ، چون فرشتگان مثلا ، ملك المطر وملك الريح ، وملك الارض ، وملك النار ، وملك الغيم ، والرعد والبرق ، وجملة ملائكة الارض وملائكة السماوات وحملة عرش ، تا آخرين ملائكه كه اورا روح أعظم خوانند . ثم بالآخر ينتهي الامر الى الواحـــد الذي هو الحي القيوم . واگر نه او بودى تعالى الله همهٔ وجود محو بودى . چنانكه اگر نـــه آفتاب بودى همهٔ شعاعات خود محو بودى . « الله نور السماوات والارض » .

٧٨٨ — چون سالك اينجا رسد « كل من عليها فان » بداند كه چيست ؟ « ويبقى وجهُ ربك » ببيند . بدايتِ توحيد اينجا پيدا گردد سالك را ، واز دايرهٔ اين قوم بدر آيد كه « ومن الناس من يقول آمنا بالله واليوم والآخر ومـــا هم بمؤمنين » . واين قوم را وا پس گذارد كه « وما يؤمن اكثرهم بالله إلّا وهم مشركون » . حقيقتِ « يمحو الله » بداند كه چيست ، خداى تعالىرا ماحى بيند ، وجودرا همه محو بيند . اين مردرا نام در جريدهٔ اهل محو نويسند ،

1 اسباب S M اسبابى P / است . . . بداند S M همه بدانند و P / 2 بيايد S M هست P / ستارگان S ستارهها M ستارهها و P / 3 هفت S M — P / 3 - 4 الدخان 44 : 39 ك / 6 بغايت S M غايت P / مثلا S M مثلا چون P / 7 الغيم S M السحاب وملك P / 8 الارض . . . السماوات S M وسماوى P / آخرين ملائكه S M آخر ملكوت P / 9 بالآخر S M بآخره P / 10 - 11 بودى . . . بودى S M شدى . . . شدى P / 11 خود S M — P / بودى S M شدى وهمه ظلمت بودى P / النور 24 : 35 ك / 12 الرحمن 55 : 26 م / 13 الرحمن 55 : 27 م / 14 - 15 البقرة 2 : 8 م / 15 - 16 يوسف 12 : 106 ك / 17 ووجود راهمه P M وخود را هم S / .

وپدید نبود که چند دراین مقام بماند؟ اگر اورا نهاده اند که بعالم « و يُثَبِّتُ الله الذين آمنوا بالقول الثابت » رسد ، اهل اثبات را وحقیقت اثبات را بردیدهٔ او عرض دهند . مرد اینجا اثباتي بود ، واهل محورا وا پس گذاشته . ونهایتِ مقاماتِ آدمیان اینست . امـــا دراین مقام درجات نامتناهی بود ، تا خود هر کسی در کدام درجه فرو رود « وما تدری نفس باي ارض تموت » . از ارض چه فهم کردهیی ؟ دراین آیت باش ! تا نقابِ عزت از روی جمالِ قرآن بردارند ، پس بدانی که « وما تدری نفس باي ارض تموت » چه بود .

٧٨٩ – مارا در همدان دیوا نهیي بود ، اکنون بقایِ آن برادر باد . روزی تطلعی مي کرد ، در درونِ پردهٔ قرآن ، وحجاب از این آیت فرو گرفته بودند که « وما تدری » در حق او . ومن از دور استراق النظری کردم ، واز حقیقتِ کاری که برو می‌تافت قوتی خوردم ، واو ندانست . پس نا گاه روی با من کرد ، حالی که مرا دید دانست که چه میرود ، روی را از من برتافت .

٧٩٠ – غرض آنست که ارض آنست که « إنّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده » باش ! تا « عباده » بدانی که چه بود . پس یقین بدانی که اگر ارض این بودی که عـــــوم پندا رند ، پس این ارض در دست دشمنان بیش بود . بوجهل ونمرود وفرعون این زمین ایشان داشتندی ، که فتوی مصطفی در

1 بماند اگر S M اگر بماند P / ا ـ 2 ابراهیم 14 : 27 ك / 3 دهند M کنند P / گذاشته S گذاشته بود M داود P / نهایت S نهایات P M / 5 رود S M آید P / لقمان 31 : 34 ك / ارض S لفظ ارض P M / 6 نقاب عزت P M نقاب غیرت S / 7 ـ 11 که . . . ندانست P ـ M / 7 چه S چون P / 9 تطلعی S لطفی P / فرو گرفته S برداشته P / 10 که وما تدری S ـ P / از دور P دوست آنرا S / واز S که از P / 11 ـ 12 پس . . . دانست S ـ P M / 12 را از من P ـ S M / 13 ارض آنست S P ارض چبود ؟ M / 13 ـ 14 الاعراف 7 : 128 ك / 14 یقین بدانی S M ترایقین گردد P / 15 عوم S M عوم خلق P / .

حق ایشان اینست که : تعسَ عبد الدرهم والدینار . عبد الدرهم همچون عبد الله کی بود؟ پس «یُورِثُها من یشاء مِن عباده» چیست؟. آن ارض جنّت بود که «وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الارض نتبوّءُ من الجنة حیث نشاء» هي أرض الجنة . أهل تقلید تا تفسیری نقلی نشنوند ایشانرا سیر می‌نکنند ، عجباً لهم ! ای برادر ! این ارض همانست که «تُبدل الارض غیر الارض» امّا کوران روزِ قیامت بخواهند دید. أهل بصیرتْ هم امروز بینند. اکنون بعالمی دیگر أفتادم ، ومعاودةُ ما کنت فیه آنفاً اولی وأحق .

۷۹۱ — ای عزیز ! چنانکه پختگی میوه‌را اسباب است ، بعضی ملکی وبعضی ملکوتی، همچنین آشنایی درون‌را اسباب است، هم ملکی وهم ملکوتی. هرچه بظاهرِ قالب تعلق دارد ، ملکی بود، چون صلات وقرائتِ قرآن وحج وصدقت . وجملهٔ حرکات وسکناتِ جوارح کــــه در زبانِ شریعت آنرا طاعت گویند . وهرچه به باطن تعلق دارد از أسبابِ ملکوتی بود ، چون خضوع وخشوع درنمـــاز ، وچون محبت وشوق وأنس ونیتِ صادق وتوکّل ورضا وحسنِ ظن . ودلِ آدمی بروزگار آشنا گردد با خدا ودوستانِ خدا . وبی این أسبابِ مختلف هرگز دست ندهد . چنانکه در صحبتِ پیری پخته بود که من لاشیخ له لا دین له که أهلِ طریقت گویند ، این معنی بود که بیت :

آنرا که دلیلِ ره رخی چون مه نیست
او در خطراست وخلق ازو آگه نیست

1 والدینار S وانکه P ـ M / همچون M چون S تعس بود چون P / 2 کی S M ـ P / پس S M ـ P / چیست S M بود پس ازانت ارض دانی که چیست P / 2 ـ 3 جنت بود M الجنة بود S جنلمت P / 3 ـ 4 الزمر 39 : 74 ك / 4 هي S M مفسران گفته اند : اورثنا الارض هی P / 5 ـ 6 ابراهیم 14 : 48 ك / 6 بخواهند S M نخواهند P / اهل M واهل P / 7 اکنون S P ـ M / 8 ـ 9 بعضی . . . است S M ـ P / 11 در S M به P / 12 از S M ـ P / 13 در S M وحضور در P / 14 با S M وبا P / دوستان خدا S دوستان او M دوستان خدا انس گیرد P / 15 وبی این SM بدین P / هرگز S M واین اسباب هرگز P / ندهد S M فراهم ندهد P / چنانکه S M جز P / پیری S مردی P M / 16 بود که من M که من S P / معنی S P ـ M / که بیت S چنانکه بیت P بیت M / 17 ره S M او P / .

ای برادر ! زشتی نکنم این بیت‌را تمامی هست ؛ اگرچه غموضی دارد هم بنویسم

از خود بخود آمدن ، رهی کوته نیست
بیرون زسرِ دو زلفِ شاهد ، ره نیست

۷۹۲ – آنکه نوشتم که آخرِ مقامات اثبات بود ، وصف آخرین از آدمیان اهل اثباتند ، اینست ، وجود اثبات کند وموجد. پس خالی بود برخدّ معشوق.

آن بت که مرا داد بهجران مالش دل گم کردم میان زلف وخالش
پرسند رفیقانِ من از حالِ دلم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش !

زلفِ شاهد در جمالِ او ، خودرا اینجا وا نماید . مردِ سالك ، علی رغمه این بیند که بیت :

زلفینانت چوزنگیانِ مستانند عنبربویان وغالیه سایانند

میانِ این مرد ولقاء الله یك حجاب بود . مقامِ سالك این بود که :

خالیست سیه برآن لبانِ یارم مهریست زمشك برشکر پندارم
گرشاهِ حبش بجان دهد زنهارم من بشکنم آن مهرو شکر بردارم

پرده دارِ شاهِ حبش که تو اورا ابلیس خوانی ، اینجا معلوم شود. « ودعَ الشرَّ یعبر » .

۷۹۳ - ارجوکه بروزگار دولت دست دهد ، تا همه بدانی وببینی ، وبخوری وترا بخورد . والله یهدیك ، ومن کل شر یقیك . والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله اجمعین .

---

1 ای . . . نکنم S – P M / این . . . هم M – S P / بنویسم S بنویسم تمامی بیت اینست بیت M – P / 4 بود وصف S M صفت P / 5 اهل S M که اهل P / وجود S M که وجود P / وموجد M موحّد S بوجد P / خالی P M جالی S / برخد P M هرچند S / 7 پرسند . . . حالش M – S P / 8 او . . . وا S M و . . . وا از P / 9 که S M – P / 10 بویان . . . سایان P پایان . . . دستان S M / 11 که M که شعر S که رباعی P / 13 مهرو S M مهر P / 14 دار S M داری P / تو S M – P / 5 یعبر S P بغیر M / 16 دولت S M – P / 17 – 18 والسلام . . . العالمین S M ثم المقصود یعطیك P / 18 وصلواته . . . اجمعین S P – M /.

بسم الله الرحمن الرحیم

— ۷۹٤

از دم زدنی فلک دگرگون گردد
هر دون سخی و هر سخیی دون گردد
زاندیشهٔ آن که تا چنین چون گردد
دل در بر زیرکان همی خون گردد

خنک آن عزیزرا که از راه دیده در این عجایب نظاره تواند کرد « کلّ یوم هو فی شأن » بس بُلعجبها که پس پردهٔ تست . نـه اندک کاریست در درون پردهٔ تقدیر نگاه کردن ، واحکام ازلی وقضایای سرمدی دانستن که در عالم از چه رنگ پیدا می‌شود. گاهی جهانیان‌را زنّار بربندند واز درون دل نوح سر برزند ، واز خود با خود گوید : « رب لا تـذر علی الارض من الکافرین دیارا » . وگاهی از موسی کلیم بهـانه گاهی برسازند تا او گوید : « ربّنـا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین بیت M ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S / 3 از S هر P M / 3 از S هر I M P / 4 ـ 6 ترتیب مصراعها در نسخهٔ S چنین است . ودر M ۲-۴-۳ ودر P ۴ - ۳ - ۲ میباشد / 7 از راه دیده P I از راه نظر M وز دیده S / تواند S M توان P I / 7 ـ 8 الرحمن 55 : 29 م / 10 شود S P I گردد M / گاهی M P I وگاهی S / زنار S P I زیان M / 11 ـ 12 نوح 71 : 26 ك / 12 وگاهی S M گاهی P I / 13 ـ 14 یونس 10 : 88 ك / .

* * * نامهٔ شصت وچهارم . S 93 . P 63 . M 93 . I 52 * * *

٧٩٥ — بس طرفه کاری است، وطرفه تراز همه آنکه دیده‌های عالمیان از طرفکی آن کار بربستند « ما خلقناهما إلّا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون » علم غیب به کس ندادیم «لا يعلم من في السماوات والارض الغيب إلّا الله »، « وان من شيء إلّا عندنا خزائنه » آن چه نقطه است . گویی که ملك وملكوت ازو ذرّه‌یی نیامد ، لا بل در وجود ، ملك وملكوت محو آمد .

٧٩٦ — اگر بدیدهٔ علم از ساحل تمیز نگاه کنی ، وجود از موجد ذرّه‌یی نماید. امّا اگر بدیدهٔ معرفت درلجّهٔ بی‌خودی نگاه کنی وجودرا خود هیچ حکم نماند. « كل من عليها فان» یك دست برو زنی همه خاك شود « إنْ يشأ يذهبكم»، « يبدي ويعيد »، « وما ذلك على الله بعزيز»، از این همه در قرآن مجید کنایت چنین کردند: « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم انه الحق ». پس جلالت قهر ازل ، لا بل حق عدل ازل تاختن آورد، ودستی بر تختهٔ وجود زند که « اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد » .

٧٩٧ — پس از کوری کوران خبر دهد وگوید : « الا انّهم في مرية من لقــاء ربّهم » . پس همه‌را عذر بخودی خود باز خواهد « ألا انه بكلّ شيء محيط». باش ! تا احاطت او بکلّ وجود ترا بخورد . پس بدانی که « لقاء الله » چه بود . خواهی که ترا بخورد تا فرمان قرآن قدیم کن که « فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً » . عمل صالح آن بود که راه ترا بدو در نوردد . اگر نه من استوی یوماه فهو مغبون ، بود . عمل صالح اینجا چه کند آن نمی گویم که ومن كان يومه شراً من امسه فهو ملعون. که این از ورق پندار نیز بیرون‌است.

---

1 دیده‌های S M دیده P I / 2 الدخان 44 : 39 ك / 3 النمل 27 : 65 ك / 3 ـ 4 الحجر 15 : 21 ك / 5 نیامد S نیاید M نیابند P I / آمد S آید M اند P I / 6 موجد S موجود P M I / 7 خود S M ـ P I / 8 الرحمن 55 : 26 م / النساء 4 : 133 م / 9 البروج 85 : 13 ك / ابراهيم 14 : 20 ك / 10 کردند P M I آمد S / فصلت 41 : 53 ك / 12 فصلت 41 : 53 ك / 13 از کوری M اگر کور P I از S / 13 ـ 14 فصلت 41 : 54 ك / 14 ـ 15 فصلت 41 : 54 ك / 16 قدیم S M مجید P I / 16 ـ 17 الكهف 18 : 110 ك / 17 عمل صالح S M ـ P I / که S M ـ P I / 18 اینجا S M ـ P I / .

۷۹۸ — چون این دولت دست دهد تو خودرا ببینی در دایرهٔ . انّ الله بکلّ شيءٍ محیط ، هم او مرکز، هم او محیط . باش ! تا وجود ببینی چون نقطه در زیر « ب » بود ، وجلالت بای « بسم الله » را ببینی که خودرا بردیـــدهٔ نامحرمان خود جلوه می‌دهد. از نقطهٔ با چه می‌شنوی؟ آخر این هنوز نامحرمی بود . اگر جمال بی نقطی الف ببینی آنگه بدانی که محرمیّت چه بود . چه گویی ؟ در قرآن گوید : « الم ، المر ، المص » چندین جایگاه . از الف چه دیدی ؟ سیاهی بر سپیدی ! خاك بر سر کسی که از او واز کلام او بدین قدر قناعت کند. جهودان وترسایان وکافران از الف « الم » همین بدانند که تودانی. پس تواز قرآن مجید همچندین آن دانی که کافران ، وخودرا مؤمن پنداری . در جوال غرور بودن نه‌کار مردان است .

۷۹۹ — در نگر تا بکفر اوّل بینا گردی . پس راه رو! تا ایمـــان عموم بدست آوری . پس جان کن ! تا بکفر ثانی بینا گردی. پس طلب کن مجدّ! تا ایمان خصوص‌را بیابی. پس‌ازاین‌اگر دولتی باشی بکفر ثالث درنهاد خود بینا شوی . وهاهنا تُسکب العبرات . « في ظلمات ثلاث » . آدمی‌را بیا فریدند تا قرآن خواند . تو هنوز از شیر صورت قالب او دیده بر دیواری . هیهات ! هیهات ! نامردان‌را عشق حرام است ای جان ! چیزی دیگر می‌خواستم که بنویسم. ومقدمة الکتاب که تمهید افتاد، مرا ازآن مقصودی دیگر بود. ازآن خود باز ماندم . ارجو که آنچه مقصود بود ، خود در طیّ حروف وکلمات، بازیابی . واگر موفّقی جز چنین نبود .

---

1 چون P M I که چون S / 2 هم او مرکز هم او محیط S M ـ P I / چون نقطه S M ـ P I / 3 ب S M پای خود P I / بود S بود و P M I / دیدهٔ P M I ـ S / 5 نقطی S M نقطه P I / 6 چندین S P I وچندین M / 9 مجید P M I ـ S / وخود P M I خود S / 10 نه S M ـ P I / 12 مجد S P I ـ M / 13 پس P M I پس بعـــد S / 14 الزمر 39 : 6 / 15 خواند تو P M I نخوانی S / قالب او P M I ـ S / دیواری P M I دیوار S / 16 هیهات S I هیهات ع . P M / 18 خود در S در P M I / 19 واگر S M اگر P I /.

۸۰۰ – کاغذ وفا نمی کند که این قدرهم از اسفهسالار کدیه کردم ، نماز شام ، لیلة الخمیس ، رابع عشر جمادی الآخر که پاره‌ای مطالب می‌بود ، در درون با آن عزیز کـــه دیرگاه بود تا هیچ خبری نشنیدم ، وهیچ نوشته نخواندم . ارجو که عایق خیر بود ، تا بوسعید دوانقی نامه آورد ، هیچ نوشته نرسید البته . ودل سخت مشغول می‌بود . أرجو که مدّتِ مفارقت بآخر آید وآنچه گفتنی است بمشافهت با آن عزیز گویم . بعد از این که پدید بود اسبِ قلم تا کجا تواند دوید . بار این حدیث قلم وکاغذ نکشد ، وگوش ظاهرهم تا دانی . اگر با سمعِ ظاهر دل بود این بار بکشد « لمن کان له قلب » . دوستان بسلامت اند وپیوسته بدعا مشغول . وعلى الله الاجابة .

۸۰۱ - چیزی نوشته‌ام بدان عزیز . واشارتی کرده در واقعهٔ ناصحِ عمر . ارجو که رسیده باشد . وتقریر آن کار چنانکه واجب بـــود کرده . واگر نرسید ، مبارک بمشافهت خود شنود . والله یختار لنـــا وله ولجمیع المؤمنین والمؤمنات ما فیه الخیرة والصلاح في امر دیننا وعُجلّ امورنا وأجلّها . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلواته على محمد وآله اجمعین .



پایان نخستین بخش

1 ـ 14 کاغذ . . . اجمعین S ـ P M I / 2 مطالب P I مطالبه M / 5 سخت M ـ P I / 7 دوید M دوانید P I / 7 ـ 8 وگوش ... بکشد M ـ P I / 8 ق 50 : 37 ک / 10 عمر M عمر رحمه الله P I / 11 چنانکه M چنانچه P I / 13 اجلها M اجد تا P I / 14 صلواته M I صلوات الله سبحانه P / .